

کتاب شاهنامه

تصنیف

ابو القاسم الطوسی المتخلص بفردوسی

که بسعی و اهتمام این کمترین

یوحنا اغوستوس وُلرس

معلم السند شرقیه در دار الفنون ٹیسس

بدو نسخهء منطبعة در پاریز وکلکتهء مقابله و تصحیح یافته

بانتظام حاشیه چند در شهر لیکن

صورت انطباع پذیرفته است

جلد دوم



در شهر

لیکن

بمطبع بریل

در سنه ۱۸۷۸ عیسوی

مطابق سنه ۱۳۹۵ هجری

داستان سیاوش

آغاز داستان

کنون ای سخن‌گوی بیدار مغز سخن چون برابر شود با خرد
 کسیرا که اندیشه ناخوش بود همی خویشتن را چلیپا کند
 ولیکن نبیند کس آهوی خویش اگر داد باید که ماند بجای
 چو دانا پسند و پسندیده^۲ گشت ز گفتار دهقان کنون داستان
 کهن گشته این داستانها زمن اگر زندگانی بود دیرپاز
 یکی^۴ میوه‌داری بماند زمن ازان پس که بنمود^۵ پنجاه و هشت
 همی از کمتر نگردد بسال یکی داستانی بیارای نغز
 روان سراینده رامش برد بدان ناخوشی رای او کش بود
 پیش خردمند رسوا کند ترا روشن آید همی خوی خویش^۵
 بیارای زانپس^۱ بدانان نمای بجوی تو در آب چمن دیده^۳ گشت
 پیوندم از گفتهء باستان^۴ همی نوشود بر سر انجمن^۵
 بدین دیر^۶ خرم بمانم دراز^{۱۰} که ماند^۸ همی بار او بر چمن
 بسر بر فراوان شگفتی گذشت همی روز جویم^{۱۰} بتقریم و خال

۱) روز آنپس P. ۲) پسندد پسندیده M. ۳) آب جنبیده P. ۴) کنین نو کند روزگار کهن P. ۵) Pro hoc vs. P. legit verum ۱۹. ۶) male. ۷) P. که يك. ۸) بارد P. ۹) پیمود P. ۱۰) P. جوید.

چه گفت اندرین^۱ موبد پیشرو
 ۱۵ توچندان که باشی سخن گوی بلش
 که هرگز نگرود کهن گشته نو
 خردمند باش ونکوخوی^۲ باش
 اگر نیک باشدت کار ار بد است
 سخن هرچه گوئی همان بشنوی
 سخن تا توانی بازمر گوی
 درشتی زکس نشنود نرم گوی
 بگفتار دهقان کنون باز گرد
 نگر تا چه گوید سراینده مرد^۳

داستان مادر سیاوش

۲۰ چنین گفت موبد که يك روز طوس
 خود و گویو و گودرز و چندان^۴ سوار
 بدناخته کردن^۵ بدشت دغوی
 بگشتند گرد لب جویبار
 فراوان گرفتند^۶ و انداختند
 ۲۵ بدانجا یکه ترك نزدیک بود
 یکی بیشه پیش اندر آمد ز دور
 همیراند در پیش^۷ با طوس گویو
 بدان^۸ بیشه رفتند هر دو سوار
 ببیشه یکی خوبرخ یافتند
 ۳۰ بدیدار او در زمانه نبود
 بدانکه که خیزد خروش خروس
 برفتند شاد از در شهریار
 ابا باز و یوزان نخچیرجوی
 گرازان و تازان زبهر شکار^۹
 علوفه چهل روزه بر^{۱۰} ساختند
 زمینش ز خرگاه تاریک بود
 بنزدیک مرز سواران تور
 پس اندر پرستند^{۱۱} چند^{۱۲} نیو
 بگشتند چندی زبهر شکار^{۱۳}
 پر از خنده لب هر دو بشتافتند
 ز خوبی برو بر بهانه نبود

۱) P. جگفتست آن. ۲) C. جهانجوی. ۳) Pro hoc vs., d. q. cf. vs. 8, Mohl legit alium:

زگفتار دهقان چنین داستان تویر خوان ویر گوی از باستان

۴) C. و چندی. ۵) P. گوران. ۶) Deest in C. ۷) P. بگشتند. ۸) P. اندر همی چند مردان. ۹) P. بیشه. ۱۰) P. علوها چهل روزه را. ۱۱) P. در گرد آن مرغزار. ۱۲) C. بر آن. ۱۳) P.

ببالا چو سرو ویدیدار ماه
بدو گفت طوس ای فربنده ماه
چنین داد پاسخ که مارا پدر
شب تیره^۳ مست آمد از بزم سور
یکی تیغ زهر^۴ آبتون بر کشید
بپرسید پس^۵ پهلوان از نژاد
بدو گفت من خویش گرسیوزم
پیاده بدو گفت چون آمدی
چنین^۷ داد پاسخ که اسپم بماند
بی اندازه زر و گهر داشتم
بدان روی بلا زمن^۸ بستند
بجستم من از بیم از پیش شان
چو هشیار گردد پدر بی گمان
بیاید همی^{۱۱} تازیان مادرم
دل پهلوانان بدو گرم^{۱۲} گشت
شه نوزی گفت من یافتم
بدو گفت گئیو ای سپهدار شاه
همان طوس نوزر دران^{۱۳} بستهد
بدو گفت گئیو این سخن خود مگوی

نشایست کردن بدو در نگاه^۱
ترا سوی بیشه که بنمود^۲ راه
بزد دوش و نگذاشتم بوم وبر
همان چون مرا دید جوشان زدور
همیخواست از تن سرمرا بید^{۳۵}
بدو سر وین یک یک کرد یاد
بشاه آفریدون کشد پروزم
که بی باره و رهنمون آمدی
ز سستی مرا بر زمین بر نشاند
بسر بر یکی تاج زر داشتم^{۴۰}
نیام یکی تیغ بر من زدند
بدین بیشه ام خون ز دیده^۹ فشان
سواران فرستد پس من دمان^{۱۰}
نخواهد کزین بوم وبر بگذرم
سر طوس نوزر بی آزمون گشت^{۴۵}
از ایرا چنین تیز بشتافتم
نه با من برابر بدی بی سپاه
کجا پیش اسپ من اینجا^{۱۴} رسید
که من تاختم پیش نخچیرجوی

1) Deest in C. 2) P. این بیشه کی بود. 3) P. دیر. 4) P. گرزان درین بیشه جستم پناه رسیدستم این لحظه ایدر زراه
5) C. inserit vs., qui genuinus videtur: خنجر

6) P. بدیده. 7) P. بدو. 8) P. همی. 9) P. زمین روزبانان. 10) C. دوان. 11) P. همان. 12) P. نرم. 13) P. بدان. 14) P. آنجا.

۵. زبهر پرستنده کژ^۱ مگوی
 سخن شان زتندی بجائی^۲ رسید
 میان شان همی داوری شد دراز
 که اینرا بر شاه ایران برید
 نکشتند هر دو زفرمان^۳ اوی
 ۵۵ چو کاوس روی کنیزک بدید
 بهر دو سپهبد چنین گفت شاه
 گوزنست اثر آهوی دلبرست
 برین^۴ داستان بگذرانیم روز
 بدو گفت خسرو نژاد تو چیست^۵
 ۹۰ بگفتا که از ممل خاتونیم
 نیایم سپهدار گرسیوزست
 بدو گفت کین روی و موی و نژاد
 بمشکوی زین کنم شایدت
 چنین داد پاسخ که^۶ دیدم ترا
 ۹۵ ده اسپ گم نامیه با تلج و گاه
 بت اندر شبستان فرستاد شاه
 بفرمود تا بر نشیند بگاہ
 زگردنکشان بر گزیدم ترا
 بهر دو سپهبد فرستاد شاه
 بفرمود تا بر نشیند بگاہ

که نبود male et M. emendat که نیستی P. 2) پرستنده کژی P. 1)
 نکشتند هر دو زگفتار P. 5) آن P. 4) contra metrum بجای P. 3)
 بخندید و لبرآ بدنجان P. 6) male. 7) et C. invertit ordinem شکار P. 7)
 زآفریدونیم P. 10) کیست C. 9) بدین P. 8) 57 et 58.

11) Pro hoc vs. in C. leguntur duo alii:

ز دخت سپهدار گرسیوزم بدانسو کشد رشته و پیروزم

که اویست هم خویش افراسیاب وی از تخمه تور با جاه و آب

چو P. 12)

نهادند زیر اندرش تخت علج بسر بر زرز و پیروزه^{۱)} تلج
 بیاراستندش بدیبلای زرد بیاقوت و پیروزه و لاجورد
 دگر ایزدی هرچه بایست بود یکی سرخ یاقوت بد نابود

زادن سیاوش از مادر

بسی بر نیامد برین روزگار که رنگ اندر آمد بخرم بهار^{۲)}
 برو بر همگشت گردان سپهر چونه مه بر آمد بران خوبچهر^{۳)}
 بگفتند با شاه کلاوس کی که بر خوردی از ماه فرخنده پی^{۴)}
 یکی بچه فرخ آمد پدید کنون تخت بر ابر^{۵)} بلید کشید
 جدا گشت ازو کودکی چون پری بچهره بسان بت آذری
 جهان گشت ازان خرد^{۶)} پر گفتگوی کزان گونه نشنید کس^{۷)} روی و می^{۸)}
 جهاندار نامش سیاوخش کرد بدو چرخ گردند را بخش کرد
 ازان کو^{۹)} شمار سپهر بلند بدانست نیک و بد و چون و چند
 ستاره بدان کودک آشفته دید غمین گشت چون بخت او خفته دید
 بدید از بد و نیک آزار اوی بیزدان پناهِید در^{۱۰)} کار اوی
 بگفت او زکار^{۱۱)} پسر شاه را نمودش یکایک^{۱۲)} بدو راه را^{۱۳)}
 چنین تا بر آمد برین روزگار تهمتن بیامد^{۱۴)} بر شهریار

1) C. و پیروزه و یاقوت et invertit ordinem versuum 67 et 68. 2) Hic vs. in C. sic legitur:

چونه ماه بگذشت بر خوب چهر یکی کودک آمد چو تابنده مهر

3) In C. hic vs. sequitur vs. 74. 4) P. ماه. 5) P. خورد. 6) P. زکار. 7) P. هر آن کز. 8) C. huic vs. praemittit alium: کزان سان نبیند کسی

بخواندش ستاره شناس بزرگ بخود بر نهادش سپاس بزرگ

9) P. از. 10) P. بگفتند زکار contra metrum et M. emendat pro کار. 11) P. یکایک pro یکیک contra metrum et M. emendat نمودند یکایک

12) P. بر آمد

چنین گفت کین کودک شیرفش
 چو دارندگان ترا مایه نیست
 بسی مهتر اندیشه کرد اندران
 به پرستم سپردش دل و دیده را
 تهمتن ببردش بزابلستان
 سواری وتیر و کمان و کند
 نشستنگه و مجلس³ و میگسار
 ز داد و زبیداد و تخت و کلاه
 1. هنرها بیاموختش سربسر
 سیاوش چنان شد که اندر جهان
 چو یکچند بگذشت او شد بلند
 چنین گفت با رستم سرفراز
 بسی رنج بردی و دل سوختی
 10 پدر باید اکنون که بیند زمن
 گوشیر دل کار او را بساخت
 از اسپ و پرستنده و سیم و زر
 ز پوشیدنی هم ز آگندنی⁹
 ازین هرچه در گنج رستم نبود
 11 کسی کرد ازان گونه او را براه
 همی رفت با او تهمتن بهم.

مرا پروانید باید بکش
 مرا ورا بگیتی چو من دایه نیست
 نیامد همی بر دلش بر¹ گران
 جهانجوی پر² پسندیده را
 نشستنگهی ساخت در گلستان
 عنان و رکیب و چه و چون و چند
 همان باز شاهین و یوز و شکار⁴
 سخن گفتن و رزم و راندن⁵ سپاه
 بسی رنج بر داشت کامد⁶ بیز
 بمانند او کس نبود از مهان
 بنخچیر شیر آوریدی ببند⁷
 که آمد بدیدار شاهم نیاز
 هنرهای شاهانم آموختی
 هنرها و آموزش⁸ پیلتن
 فرستادگنرا بهر سو بتاخت
 ز مهر و زتیغ و کلاه و کمر
 زهر سو بیاورد¹⁰ آوردنی
 زگیتی¹¹ فرستاد و آورد زود
 که شد بر سیاوش نظاره سپاه
 بدان تا سپهد نباشد دزم

1) P. آن. 2) C. گرد. 3) P. نشستنگهی یاه. 4) P. شکار. 5) P. سخن راندن از رزم و کار. 6) P. سخن راندن از رزم و کار. 7) P. سوی گردن شیر شد با کمند. 8) P. سوی گردن شیر شد با کمند. 9) P. زگستردنی. 10) P. سبوی آورد. 11) P. بگیتی. هنرهای آموزش

جهانی باقیین بیاراستند چو خوشنودی پهلوان^۱ خواستند
 همه زرّ و عنبر بیامیختند^۲ زشادی^۳ بسر بر همی ریختند
 جهان شد پر از^۴ شادی و خواسته در و بام هر برزن آراسته
 بزیر پی تازی اسپان درم بایران ندیدند یکتی^۵ درم
 همه یال اسپ از کران تا کران بر اندوده مشک و می و زعفران

باز آمدن سیاوش ز زابلستان

چو آمد بکأوس شاه آگهی که آمد سیاوخش با غرقهی
 بغرمد تا با سپه گویو طوس برفتند با شادی و بوی^۶ و کوس
 همه نامداران شدند انجمن بیک دست طوس و دگر پیلتن
 خرامان بر شهریار آمدند که با نو درختی بیار^۷ آمدند ۱۱۰
 چو آمد بر کاخ کأوس شاه خروش آمد و بر گشادند راه
 پرستار با مجمر و بوی خوش نظاره برو^۸ دست کرده بکش
 بهر کنج بر سیصد^۹ استاده بود میان همه سرو^{۱۰} آزاده بود
 بسی زرّ و گوهر بر افشاندند سراسر برو آفرین خواندند
 چو کأوس را دید بر تخت عالج زیاقوت رخشنده بر سرش تاج ۱۱۵
 نخست آفرین کرد و بردش نماز زماتی همی گفت با خاک راز
 وزان پس بیامد بر شهریار سپهد گرفتش سر اندر کنار
 ز رستم بپرسید و بنواختش بران تخت فیروزه بنواختش
 چنان از شگفتی برو بر بماند بسی آفرینها برو بر بخواند^{۱۱}

۱) نامور. C. 2) بر آمیختند P. 3) زگنبد P. 4) گشت پر P. 5) وپیل C. 6) بر contra metrum P. 7) بشد پیش او P. 8) میان در سیاوخش P. 9) male. در سهصد 10) In C. inversus est ordo versuum 119 et 120.

۱۲. بران برز و بالا^۱ و آن فرّ اوی
 بدان اندکی سل و چندین^۲ خرد
 بسی آفرین از^۳ جهان آفرین
 همی گفت کای^۴ کردگار سپهر
 همه نیکوئیهای گیتی^۵ ز تست
 ۱۲۵ بزرگان ایران همه با نثار
 زفرّ سیاهش فرو ماندند
 بفرمود تا پیشش آزادگان
 بباغ و بکاخ و بایولان اوی
 بهر جای جشنی بیاراستند
 ۱۳. یکی سرور فرمود کاندز جهان
 یکی هفته بودند ازان^{۱۰} گونه شاد
 زهر چیز گنجی بفرمود شاه
 زاسپان تازی بزین خدنگ^{۱۱}
 ز دینار^{۱۲} واز بدرهای درم
 ۱۳۵ جز افسر که هنگام افسر نبود
 سیاوخش را داد و کردش^{۱۴} نرید
 چنین هفت سالش همی آزمود
 بهشتم بفرمود تا تاج زر
 بسی بودنی دید و بس گفتگوی^۶
 که گفتی روانش خرد پرورد
 بخواند و بمالید رخ بر زمین
 خداوند هوش و خداوند مهر
 نیایش زفرزند گیرم نخست
 برفتند شادان بر شهریار
 برو بر بسی^۷ آفرین خواندند
 بیستند گردان لشکر^۸ میان
 جهانی رشادی^۹ نهادند روی
 می ورد و رامشگران خواستند
 کسی پیش ازان خود نکرد از مهل
 بهشتم در گنجها بر گشاد
 زمهر و زتیغ و زتخت و کلاه
 زبگستوانها و خفتان جنگ
 ز دیبا واز گوهرا^{۱۳} بیش و کم
 بدان کودکی تلج درخور نبود
 ز خوبی^{۱۵} بدادش فراوان امید
 بهر کار جز پاک زاده نبود
 همان طوق زرین و زرین کمر

چندان P. 3. دیدنی دید در برّ اوی P. 2. بدان برز بالا P. 1.
 male نیکوئیها بگیتی P. 6. contra metrum. که ای P. 5. بر P. 4.
 P. 8. بدادارم. C. male; بر اورا بسی P. Sic M.; 7. contra metrum. و گردان لشکر بیستند
 بیك P. 10. رشادی P. 9. پلنگ P. 11. هفته بودند ازین
 ز دینار واز گوهرا P. 13. ز دیبا P. 12. بخوبی P. 15. contra metrum. بکردش P. 14.

نَبَشْتَنَد مَنْشَوْر بِر پَرْنِیَان بِر سَم بَزَرْگَان وَفَر کیان^۱
 زَمِین کِهَسْتَان^۲ ورا داد شاه کِه بود او سَزای بَزَرْگی وِگَاه^۳
 چَنِین خواندَنَدش هَمی پِیشْتَر کِه خوانی کَنین ما وِراءِ اَلْهَر

وفات یافتن مادر سیاوش^۴

بفرمان شه^۵ چون بسیچید کار برفت از جهان مادر شهریار
 سیاوش زگاه اندر آمد چو دیو بر آورد بر چرخ گردان غریو
 بتن جامه خسروی کرد چاک بسر بر پُرانگند تارِیک خاک
 هَمی بود با سوگِ مادر دُژم هَمی کرد با جان شیرین ستم^۶
 بسی نوحه کردش بروز ویشب بسی روز نکشاد بر خنده لب
 هَمی بود یک ماه با درد وداغ نمی جست یک دم زانده^۷ فراغ
 ازان چون بزرگان خبر یافتند بپیش سیاوخش بشتافتند
 چو طوس و فریمز و گودرز و گِیو چه شِزاده چه پهلوانان نیو
 سیاوش چو رخسار ایشان بدید زدل باز آه^۸ دگر بر کشید^۹
 ز نو گریه دیگر آغاز^{۱۰} کرد در اندهان^{۱۱} دلش باز کرد
 چو گودرز آن سوگِ شِزاده دید دژم شد چو آن سرو آزاده دید
 بخرجید و گفتش که ای شاه زاد شنو پند واز نو مکن سوگِ یاد
 هر آنکس که زاد او ز مادر بمرد ز دست اجل هیچکس جان نبرد
 کنون گرچه مادرت شد یادگار بمینوست جان وی انده مدار^{۱۲}

1) C. وَاَزادگان. 2) P. et M. کورشان, sine dubio falsa lectio. 3) P. بود او سزاوار تخت وکلاه. 4) Hoc caput de morte matris Sijawuschi deest in editione Calc. 5) P. شاه contra metrum. 6) Sic M.; P. انده contra metrum. 7) Sic M.; P. اندهای. 8) P. گریه دیگر باغاز. 9) male. 10) P. اندهان, sed usitatio est plur. 11) P. وَاَزادگان. 12) P. وَاَزادگان.

بصد لابه ویند و افسون و رای دل آورد شغزاد را باز بجای

عاشق شدن سودابه بر سیاوش

بر آمد برین نیز یک روزگار بدو شادمان شد دل شهریار
 یکی روز کاوس کی با پسر نشسته که سودابه آمد زدر^۱
 چو سودابه^۲ روی سیاوش بدید بر اندیشه گشت و دلش بر دمید
 ۱۹. چنان شد که گفتی طراز نخ است ویا^۳ پیش آتش نهاده یخ است
 کسی را فرستاد نزدیک اوی که پنهان سیاوخش را رو بگویی
 که اندر شبستان شاه جهان نباشد شگفت از شوی ناگهان
 فرستاده رفت و بدادش پیام^۴ بر آشت از آن نیکنام^۵
 بدو گفت مرد شبستان نیم مجبور که با بند وستان نیم
 ۱۹۵ دگر روز شبگیر سودابه رفت بر شاه ایران خرامید تفت
 بدو گفت کای^۶ شهریار سپاه که چون توندیدست خورشید و ماه
 نه اندر زمین کس چو فرزند تو جهان شاد بادا بییوند تو
 فرستش بسوی شبستان خویش بر خاهران و فغانستان خویش
 بگوش که اندر شبستان برو بر خواهران هر^۷ زمان نو بنو
 ۱۷۰ همه روی پوشیدگان را بمهر^۸ بر از خون دلست وهر از آب چهر
 نمازش بریم و نثار آوریم درخت پرستش ببار آوریم
 بدو گفت شاه این سخن درخورست برو^۹ مرا ترا مهر صد مادرست
 سپهد سیاوخش را خواند و گفت که خون رگ و مهر نتوان نهفت
 ترا پاک یزدان چنان آفرید که مهر آورد بر تو حرکت بدید

۱) P. بدر male. 2) P. بناگاه. 3) P. وگر. 4) P. وپیامش بداد. 5) P. نیکزاد. 6) P. که ای contra metrum. 7) P. خواهرانت. 8) P. بدو. 9) P. زمهر.

- ترا داد یزدان بپاکی نژاد
 بپنزه گه پیوسته خمن بود
 پس پرده من ترا خواهرست
 پس پرده پوشیدگان را ببینی
 سیاوش چو بشنود گفتار شاه
 زمانی همی با دل اندیشه کرد
 گمانی چنان برد^۴ کورا پدر
 که بسیار دان بود و چیره زبان
 بیچید و یا خیزشتن راز کرد
 که گر من شوم در شبستان اوی
 چنین داد پاسخ سیاوش که شاه
 از انجایکه^۷ کافتاب بلند
 چو تو شاه نهاد بر سر کلاه
 مرا راه بنما سوی بخردان^۸
 دگر^{۱۰} نیزه و گرز و تیر و کمان
 دگر^{۱۱} تخت شاهی و آئین بار
 چه آموزم اندر شبستان شاه
 گر آیدون^{۱۳} که فرمان شاه این بود
- کسی پاک چون تو ز مادر نژاد^۱
 چو از دور بیند ترا چون بود
 چو سودابه خود^۲ مهربان مادرست
 زمانی بمان تا کنند آفرین
 همی کرد خیره بدو بر^۳ نگاه
 بکوشید تا دل بشید زگرد^{۱۸}
 پژوهد همی تا چه دارد بسر
 هشیوار و بینادل و بدگمان
 از انجاء آهنگ آغاز کرد^۵
 ز سودابه یابم بسی گفتگوی
 مرا داد فرمان و تخت و کلاه^۹
 بر آید^۶ کند خاگر ارجمند
 بخوبی و دانش به آئین و راه
 بزرگان و کار آزموده ران
 بیچیدن اندر صف بدگمان
 دگر^{۱۲} بزم رود می و میگسار^{۱۹}
 بدانش زنان کی نمایند راه
 از آن پس مرا^{۱۴} رفتن آئین بود

1) Deest in C. 2) P. و سودابه چون male. 3) P. کرد بر خیره در. 4) P. کرد. 5) P. hunc. vs. sic legit: وی

همی گفت با خیزشتن این بدست ز سودابه ایی گفتگو آمدست
 6) P. گراید. 7) P. از انجایکه contra metrum. 8) P. و تخت کلاه. 9) P. مرا میدان باید و بخردان. 10) P. و گرز. 11) P. و گرز. 12) P. و گرز. 13) P. و آیدون. 14) P. مرا پیش او et C. hunc vs. post vs. 197 legit.

بدو گفت شاه ای پسر شاد باش همیشه خردا تو بنیاد باش
 سخن کم شنیدم بدین نیکوئی فراید همی مغز کین بشنوی
 ۱۵ مدار ایچ اندیشه بد بدل همی شادی آرای و غم بز گسل
 ببین تو همی کودکانرا یکی مگر شامانه شوند اندکی^{۱)}
 سیاوش چنین گفت کز بامداد بیلیم کمر هرچه شه کرد یاد
 من اینک بپیش تو استاده ام دل و جان بفرمان تو داده ام^{۲)}
 بران سان روم کم تو فرمان دهی تو شاه جهانداري ومن رهی

آمدن سیاوش بنزد سودابه

۲۰۰ یکی مرد بد نام او هیرید زبده دل و مغز و جاناش زد
 که بتخانرا هیچ نگذاشتی کلید در پرده او داشتی
 سپهدار ایران بفرزانه گفت که چون بر کشد هور تیغ از نهفت
 تو پیش سیاوش همیرو بهوش نگر^{۳)} تا چه فرماید آنرا بکوش
 بسودابه فرملی تا پیش اوی نثار آورد گوهر و مشکبوی^{۴)}
 ۲۰۵ پرستندگان نیز با خواهران زبرجد فشاند با زعفران
 چو خورشید بر زد سر از کوهسار سیاوش بیامد بر شهریار
 برو آفرین کرد و برش نماز سخن گفت با او سپهبد براز
 چو پردخته شد هیربدر را بخواند سخنهای شایسته^{۵)} چندی براند
 سیاوخش را گفت با او برو بیارای دلرا بدیدار نو
 ۲۱۰ برقتند یکجای هر دو بهم روان شادمان و تهی دل زغم

۱) C. inserit:

پس پرده اندر ترا خواهرست پر از مهر سودابه چون مادرست

۲) Hic vs. et sequens 199 desunt in C. 3) P. مگر male. 4) P. نثار
 بایسته P. 5) آرد و گوهر و مشک و بوی

چو بر داشت پرده زدر هیرید
 شبستان همه پیش باز آمدند
 همه خانه بد از کران تا کران
 درم زیر پایش همی ریختند
 زمین بود در زیر دیبای چین
 می و بی (۳) و آواز رامشگران
 شبستان بهشتی بد آراسته
 سیاوش چو اندر شبستان (۴) رسید
 برو بر زهیروزه کرده نگار
 بران تخت سودابه ماهروی
 نشسته چو تابان سهیل یمن
 یکی تلج بر سر نهاده بلند
 پرستار نعلین زرین بدست
 سیاوش چو از پیش پرده برفت
 بیامد خرامان و بردش نماز
 همی چشم درویش ببوسید دیر
 همی گفت صد ره زیزدان سپاس
 که کسرا بسان تو فرزند نیست
 سیاوش بدانست کان مهر چیست
 بنزدیک خواهر خرامید زود
 برو خواهران آفرین خواندند

سیاوش همی بود ترسان زید
 بدیدر او بزم (۱) ساز آمدند
 پر از مشک و دینار و پر زعفران
 چو با زر و گوهر (۲) بر آمیختند
 پر از در خوشب روی زمین ۳۵
 همه بر سران افسر از گوهرا
 پر از خوبرویان و پر خواسته
 یکی تخت زرین رخشده دید
 بدیبا بیاراسته شاهوار
 بسان بهشتی پر از رنگ و بوی ۳۰
 سر جعد زلفش (۵) شکن بر شکن
 فرو هشته تا پای مشکین کمند
 بپای ایستاده سر افکنده پست
 فرود آمد از تخت سودابه تفت
 ببر در گرفتش زمانی دراز ۳۵
 نیامد زیدار آن (۶) شاه سیر
 نیایش کنم روز و شب هر (۷) سه پاس
 همان شاهرا نیز پیوند نیست
 چنان دوستی نه از (۸) ره آیزدست
 که آن جایگه کار ناساز بود ۳۳
 بکرسی زرینش بنشانند

۱) P. 212. 214. 2) P. 212. 214. 3) P. 212. 214. 4) P. 212. 214.
 5) P. 212. 214. 6) P. 212. 214. 7) P. 212. 214. 8) P. 212. 214.
 ۱) P. 212. 214. ۲) P. 212. 214. ۳) P. 212. 214. ۴) P. 212. 214.
 ۵) P. 212. 214. ۶) P. 212. 214. ۷) P. 212. 214. ۸) P. 212. 214.

خرامید و آمد بر تخت باز
 که اینت سر و تاج فرهنگجی
 روانش خرد بر فشاند همی
 که دیدیم پرده سرای و نهفت^۲
 زبزدان بهانه نبیلت جست
 فرونی بشمشیر و گنج و سپاه
 بیاراست ایوان چو خرم^۳ بهار
 دل از بودنیها برداختند
 شد اندر شبستان کی نامدار
 که این رازت از من نباید نهفت
 زبالا و دیدار و گفتار اوی
 از آواز به گز زدیدن^۴ بهست
 ندیدند بر گاه شاه و سپاه^۵
 چرا گفت بلید سخن در نهان
 نباید که بیند ورا چشم بد
 پذیرد شود رای او^۶ جفت من
 نه از نامداران برزن دهم
 بدیدار او در^۷ میان مہان
 ز تخم تو و پاک پیوند تو
 بخواهد بشادی کند^۸ آفرین

چو با خواهران بد زمان دراز
 شبستان همه پر شد از گفتگوی
 تو گفتی^۱ ب مردم نماند همی
 ۳۳۵ سیاوش بپیش پدر شد بگفت
 همه نیکوئی در جهان بهر تست
 ز جَم و فریدون و هوشنگ شاه
 ز گفتار او شاد شد شهریار
 می و بریط و ساز^۲ بر ساختند
 ۳۴۰ چو شب گشت پیدا و شد روز^۳ تار
 پژوهیده^۴ سودابه را شاه گفت
 ز فرهنگ و رای سیاوش بگویی
 پسند تو آمد خردمند هست
 بدو گفت سودابه همتای شاه
 ۳۴۵ چو فرزند تو کیست اندر جهان
 بدو گفت شاه ار بمردی رسد
 بدو گفت سودابه گز گفت من
 که از تخم خویشش یکی زن دهم^۵
 که فرزند آرد^۶ ورا در جهان
 ۳۵۰ مرا دخترانند مانند تو
 هم^۷ از تخم کی آرش و کی پشین^۸

1) P. باغ. 2) P. که رستم پرده سرای نهفت. 3) P. گز. 4) P. گز. 5) P. و نای. 6) P. پژوهنده. 7) P. پذیرد. 8) P. گاه خورشید و ماه. 9) P. از آواز دور دیدن. 10) P. in utroque hemist. 11) P. باشد. 12) P. بسان. 13) P. گز. 14) C. نشین. 15) P. زشادی کنند. 16) P. سیاوش.

- بدو گفت کین خود بکام منست
سیاوش بشبگیر شد نزد شاه
پدر با پسر راز گفتن گرفت
بدو گفت کز^{۱)} کردگار جهان
که ماند زتونام تو یادگار
چنان کز تو من گشته ام تازه روی
چنین یافتم اخترترا^{۲)} نشان
که از پشت تو شهریاری بود
کنون از بزرگان زنی برترین
بخان کی آرش دگر^{۳)} نیز هست
بدو^{۴)} گفت من شاهرا بنده ام
هر آن کس که او برتریند رواست
مبادا^{۵)} که سودابه این بشنود
بسودابه زین گونه گفتار نیست
زگفت سیاوش بخندید شاه
ترین تو باید بدو گفت زن
زگفتار^{۶)} او مهربانی بود
سیاوش زگفتار او شاد شد
بشاه جهان بر ستایش گرفت
نهانی زسودابه چاره گر
بدانست کان^{۱۰)} نیز گفتار اوست
- بزرگی بفرجام^{۱)} و نام منست
همی آفرین خواند بر تاج وگه
زیگانه مردم نهفتن گرفت
یکی آرزو دارم اندر نهان^{۲۰۰}
زپشت تو آید یکی شهریار
تو دل بر گشائی بدیدار اوی
زگفت ستاره شمر مبدان
که اندر جهان یادکاری بود
نگه کن پس پرده کی پیشین^{۳۰)}
زهر سو بیارای و بگشای دست
بفرمان ورایش سر افکنده ام
جهاندار بر بندگان پادشاست
دگر گونه گوید بدین نگرود
مرا در شبستان او کار نیست^{۳۵)}
نبد آگه از آب در زیر کاه
ازو هیچ مندیش در^{۴)} انجمن
بجان تو بر پاسبانی بود
نهانش زاندیشه آزاد شد
نوان پیش تختش نیایش گرفت^{۴۷)}
همی بود پیچان و خسته جگر
همی زو بدرید بر تنش پوست

۱) P. و فرجام male. 2) P. که از contra metrum. 3) P. ز اختر ترا. 4) نباید P. 5) نشین C. 6) چنین C. 7) همان P. 8) واز P. 9) که گفتار P. 10) P. که آن contra metrum.

آمدن سیاوش بار دوم بشبستان

برین^{۱)} داستان نیز شب در^{۲)} گذشت
 نشست از بر تخت سودابه شاد
 همه دخترانرا بر خویش خواند
 پیشش بتان نو آئین پیلای
 چنین گفت با هیرید ماهروی
 که باید که رنجه کنی پلای خویش
 بیامد دمان هیرید نزد شاه^{۳)}
 چو بشنید پیغام خیره بماند
 بسی چاره جست و ندید اندران
 خرامان بیامد سیاوش برش
 فرود آمد از تخت و شد پیش اوی
 سیاوش ابر تخت زرین نشست
 بتانرا بشاه نو آئین نمود
 بدو گفت بنگر برین تختگاه
 همه نارسیده بتان طراز
 کسی کت^{۴)} خوش آید سراپلای اوی^{۵)}
 سیاوش چو چشم اندکی بر گماشت
 همه این بدان آن بدین گفت ماه
 سپهر از بر خاک تیره بگشت
 زیاقوت سرخ^{۶)} افسری بر نهاد
 بیاراست بر^{۷)} تخت زرین نشاند
 تو گفتی بهشتست کاخ و سرای^{۸)}
 کز ایدر یو با^{۹)} سیاوش بگویی
 نمائی مرا سر و بالای خویش
 بدو داد پیغام آن نیکخواه^{۱۰)}
 جهان آفرینرا فراوان بخواند^{۱۱)}
 همی بود پیچان و لرزان بران
 بدید آن نشست و سر و افسرش^{۱۲)}
 بگوهر بیاراسته روی و موی
 زپیشش^{۱۳)} بکش کرده سودابه دست
 که بودند چون گوهر نابسود
 پرستنده چندین بزین کلاه
 که بسرشت شان ایزد از شرم و خاز
 نگه کن بدیدار و بالای اوی
 ایشان یکی چشم زو بر نداشت
 نیارد بدین شاه کردن نگاه

1) P. بدین 2) P. یکشب 3) P. روز 4) P. male. 5) P. male et contra metrum; cf. not. 10 ad vs. 282. 6) C. همان گفت کاندلر شبستان شنود 7) C. گفت زود 8) C. گفت زود 9) C. omittit hunc vs. et sequentem 281. 10) Post hunc vs. C. iterat versum 276 pro کاخ posito. 11) P. پیشش 12) P. کش male. 13) P. آید از ایشان بگویی

برفتند هر يك سوى تخت خویش
چو ایشان برفتند سودابه گفت
نگوئی مرا تا مراد تو چیست
هر آنکس که از دور بیند ترا
ازین خوب رویان بچشم خرد
سیاوش فرو ماند و پاسخ نداد
که من بر دل پاک^۱ شین کنم
شنیدستم از نامور مهتران
که او^۲ پیش با شاه ایران چه کرد
پر از بند سودابه کو دخت اوست
بپاسخ سیاوخش^۳ نگشاد لب
بدو گفت خورشید با ماه نو
نباشد شگفت از شود ماه خوار
کسی کو چو من دید بر تخت عاج
نباشد شگفت از بمه ننگرد
گر ایدونکه با من^۴ تو پیمان کنی
یکی دختر^۵ نارسیده باجلی
بسوگند پیمان کن^{۱۱} اکنون یکی
چو بیرون شود زین جهان شهریار
نمانی که آید بما بر گزند

یکلیک شمارنده بر بخت خویش
که چندین چه داری سخن در نهفت
که بر چهر تو فر چهر پرست
شود بیهش و بر گزیند ترا
نگه کن که با تو که اندر خرد^{۳۵}
چنین آمدش بر دل پاک یاد
به آید که^۲ از دشمنان زن کنم
همه داستانهای هاماوران
زگردان ایران بر آورد گرد
نخواهد مرا این^۴ دوده را مغز پوست^{۳۰۰}
پری چهره بر داشت از رخ قصب
گر ایدونکه بیند^۵ بر گاه نو
تو خورشید داری خود اندر کنار
زیاقت و پیروزه بر سرش تاج
کسیرا بخوبی بکس^۷ نشود^{۳۰۵}
نپیچی و اندیشه آسان کنی
کنم چون پرستار^{۱۰} پیشت بپای
زگفتار من سر نپیچ اندکی
تو خواهی بدن زو مرا یادگار
بداری مرا همچو جان ارجمند^{۳۱۰}

inest به آید که sed in verbis, اگر خیره P. 2) تن خویش P. 1)
interrogatio. 3) P. از. 4) P. همی. 5) P. سیاوش چو. 6) P.
دختری P. 9) اگر با من اکنون P. 8) male. پمن P. 7) بینی تو
کن. 11) In P. deest 10) P. پرستنده

تن و جان شیرین¹ ترا داده ام
 بر آرم² نپیچم سر از دام تو
 همانا که از شرم ناورد یاد³
 بیاراست مژگان بخواب گرم
 مرا دور دارد کیوان خدیو
 نه با اهرمن آشنائی کنم
 بجوشد⁴ دلش گرم گردد زخشم
 بدو⁵ بگردد شهریار جهان
 سخن گویم و دارمش چرب و گرم⁶
 که اندر جهان مر⁷ ترا نیست جفت
 نشائی کسیرا⁸ بجز شاهرا
 نباید جز او کس که باشد مرا
 نگه کن که پاسخ چه یابی⁹ ازو
 زبانرا بنزدت گروگان کنم
 نیاید بدیگر کسی رای من
 بیامیخت با جان تو مهر من
 چنین آفرید ای نگارین زبیش
 مرا جز نهفتن همان¹⁰ نیست روی
 من ایدون گمانم که تو مادری
 پر از مهر جان بداندیش اوی¹¹

من اینک ببیش تو استاده ام
 ز من هرچه خواهی همه¹² کلم تو
 سزش¹³ تنک بگرفت و یک بوسه داد
 رخاں سیاوش چو خون¹⁴ شد ز شرم
 ۳۵ چنین گفت با دل که از کار دیو
 نه من با پدر بیوفائی کنم
 اگر سرد گویم برین¹⁵ شوخ چشم
 یکی جادوی سازد اندر نهان
 همان به که با او باواز نرم¹⁶
 ۳۳ سیاوش از آن پس بسودابه گفت
 نمائی بخوبی مگر¹⁷ ماهرا
 کنون دخترت بس که باشد مرا
 برین باش و یا شاه ایران بگو
 بخوهرم من اورا و پیمان کنم
 ۳۵ که تا او نگرود¹⁸ ببالای من
 و دیگر که پرسیدی از چهر من
 مرا آفرینده از قلم خویش
 تو این راز مگشای و با کس مگوی
 سر بانوانی و هم مهتری
 ۳۳ چنین گفت و هم خاست از پیش اوی

P. 1) روشن. 2) همی. 3) بر آید. 4) رخس. 5) P. بدو کش نبود آگه از ترس و داد. 6) P. بدین. 7) گل. 8) P. گویمش اندکی چرب. 9) P. گرم. 10) C. برو. 11) vitiose. 12) C. خود. 13) P. و نرم. 14) P. نو کسرا. 15) C. نمائی مگر نیمه. 16) P. بگردد. 17) C. سخن. 18) C. hunc vs. sic legit:

چو کأوس کی در شبستان رسید
نَگَه کرد سودابه^{۱)} اورا بدید
بر شاه شد زان سخن مژده داد
ز کار سیاوش همی^{۲)} کرد یاد
که آمد نَگَه کرد ایوان همه
بتان سیه چشم کردم رَمه
چنان بود ایوان زبس خوبچهر
که گفתי همی بارد از ماه مهر
جز از دختر من پسندش نبود^{۳)}
زخوبان کسی ارجمندش نبود^{۳۳۵}
چنان شاد شد زان سخن شهریار
که ماه آمدش گفתי اندر کنار
در گنج بگشاد وچندی گهر
زدییای^{۴)} زربخت وزین کمر
هم از یاره و تاج^{۵)} وانگشتی
همان تخت وهم طوق کندآوری
زهر چیز گنجی بد آراسته
هم از یاره و تاج^{۵)} وانگشتی
زهر چیز گنجی بد آراسته
بسودابه فرمود کین را بدار
بدو ده بگوش که این هست خرد
نَگَه کرد سودابه خیره بماند
که گر او نیاید بفرمان من
بد و نیک هم چاره کاند^{۶)} جهان
بسازم گر او^{۷)} سر بپیچد زمن

رفتن سیاوش بار سیوم در شبستان

نشست از بر تخت با گوشوار
بسر بر نهاد افسر^{۸)} زرنگار
سیاوخش را در بر خویش خواند^{۹)}
زهر گونه با او سخنها براند
بدو گفت گنجی بیاراست شاه
کز انسان ندیدست کس تاج وگاه

بگفت این و بیرون شد اندر زمان زسودبه رفته دل وهوش وجان

همان یار وهم P. 4) چه دیبای P. 3) بسی P. 2) سودابه C. 1) تاج P. 7) Hic vs. et sequens 341 desunt in C. 6) جهان بد P. 5) و نیک چاره که اندر contra بخواند P. 10) افسری P. 9) اکثر P. 8) و نیک چاره که اندر metrum.

زهر چیز چندانکه اندازه نیست
 ۳۵۰ بتو داد خواهم همی دخترم
 بهانه چه داری که^۱ از مهر من
 که تا من ترا دیده ام مرده ام
 همی روز روشن نینم زدرد
 کنون هفت سالست تا مهر من
 ۳۵۵ یکی شاد کن در نهانی مرا
 فرون زان که دانت جهاندار شاه
 وگم سر بپیچی زفرمان من
 کنم بر تو بر^۲ پادشاهی تباہ
 سیاهش بدو گفت کاین خود^۳ مباد
 ۳۶۰ چنین با پدر بی وفائی کنم
 تو بلندی شاهی و خورشید گاه
 از آن تخت بر خاست با خشم و جنگ
 بدو گفت من راز دل پیش تو
 مرا خیره خواهی که رسوا کنی
 اثر بر نهی پیل باید نویست
 نگه کن بروی و سر وافر
 بییچی^۴ زبالا و از چهر من
 خروشان و جوشان و آزرده ام
 بر آنم که خورشید شد لاجورد
 همی خون چکاند ایر^۵ چهر من
 ببخشای روز جوانی مرا
 بیارایمت تاج و تخت و کلاه^۶
 نیاید دلت سخی درمان من^۷
 شود تیره بر چشم^۸ تو هور و ماه
 که از بهر دل من دهم دین^۹ بباد
 زمردی و دانش جدائی کنم
 سزد کر تو نایید^{۱۰} بدینسان گناه
 بدو اندر آویخت سودابه چنگ
 بگفتم نهانی بد اندیش تو
 بیش خرمند عنا کنی

فریب دادن سودابه کاوس را

۳۶۵ بزد دست و جامه بدید پاک
 بناخن دو رخ را^{۱۱} همی کرد چاک
 بر آمد خروش از شبستان اوی
 فغانش زایولن بر آمد بکوی

یاره [یاده P. vitiose] 4) P. برین 3) چه پیچی P. 2) تو. P. 1)
 C. hunc vs. sic legit: 5) و تاج و گاه

وگر تو نیائی بفرمان من بپیچی زرای وزیران من
 6) P. این 7) روی P. 8) گفت هرگز P. 9) male. P. سر 10) P.
 بناخن رخا نرا P. 11) آید

یکی غلغل از کاخ وایوان^{۱)} بخلاست
 بگوش سپهبد رسید آگهی
 پر اندیشه از تخت زرین برفت
 بیامد چو سودابرا دید روی
 زهر کس بپرسید و شد تنگدل
 خروشید سودابه در پیش اوی
 چنین گفت کآمد^{۲)} سیاوش بتخت
 که از تست جان و تنم^{۳)} پر ز مهر
 که جز تو کسیرا نخواهم زین
 بینداخت افسر زمشکین سرم
 پر اندیشه شد زان^{۴)} سخن شهریار
 بدل گفت اراین^{۵)} راست گوید همی
 سیاوخش را سر ببايد برید
 خردمند مردم چه گوید کنون
 کسانی که اندر شبستان بدند
 کسی کرد ویر گاه^{۶)} تنها بماند
 بهوش و خرد با سیاوش بگفت
 نکردی تو این بد که من کرده ام
 چرا خواندم اندر شبستان ترا
 همه^{۷)} راستی جوی و بنمای روی

تو^{۸)} گفتی شب رستخیز است راست
 فرود آمد از تخت شاهنشاهی
 بسوی شبستان خرامید تفت
 خراشیده و کاخ پر گفتگری^{۹)}
 ندانست کردار آن سنگدل
 همی ریخت آب و همی کند موی
 بر آراست چنگ ویر آویخت سخت
 چه پرهیزی از من تو ای خوبچهر
 چنینست^{۱۰)} همی راند باید سخن^{۱۱)}
 چنین چاک شد جامه اندر برم
 سخن کرد هر گونه خواستار
 وزین گونه^{۱۲)} زشتی ناجوید همی
 بدینسان بود بند بدرا کلید
 خوی شرم ازین^{۱۳)} داستان گشت خون
 هشیوار و مهتر پرستان بدند
 سیاوخش و سودابرا پیش خواند
 که این راز از من نباید نهفت
 ز گفتار بیهوده آزاده ام
 کنون غم مرا بند وستان ترا^{۱۴)}
 سخن بر چه سان رفت با من بگوی

1) P. وایوان. 2) C. که. 3) P. آمد contra metrum.

4) P. و دلم et in C. inversus est ordo versuum 374 et 375. 5) P. چنینست. 6) P. زین. 7) P. گریب contra metrum. 8) P. male et contra metrum.

9) P. ازین روی. 10) P. جوی خرم این. 11) P. و در کاخ. 12) P. همه.

سیاوش بگفت آن کجا رفته بود
 سراسر سخنها همه باز گفت
 چنین گفت سودابه کین نیست راست
 ۳۹. بگفتم همه هرچه شاه جهان
 زفرزند واز تاج واز خواسته
 بگفتم که چندین برین بر نهم
 مرا گفت با خواسته کار نیست
 ترا بایدم زین میان گفت و بس
 ۳۹.۵ مرا خواست کارد بکاری بچنگ
 نبردمش^۴ فرمان همه موی من
 یکی کودکی دارم اندر نهان
 زبس رنج کشتنش نزدیک بود
 چنین گفت با خویشتن شهریار
 ۴۰. برین کار بر نیست جای شتاب
 نگه کرد باید بدین بر نخست
 ببینم کزین دو گنه‌گار کیست
 بدان باز جستن همی چاره جست
 بر و بازوی و سر و بالای^۵ اوی
 ۴۰.۵ زسودابه بوی می و مشک‌ناب
 ندید از سیاوش چنان نیز^۶ بوی
 غمین گشت و سودابه را خوار کرد

وزان کو زسودابه^۱ آشفته بود
 سخنها که رفته بد اندر نهفت
 که او از بتان جز تن من خواست
 بدو خواست داد آشکار و نهان
 ز دینار واز گنج آراسته
 همه نیکوئیها بدختر دهم
 بدختر مرا رای^۲ دیدار نیست
 نه گنجم بکارست بی تونه کس
 دو دست اندر آورد چون سنگ تنگ
 بکند و خراشیده شد روی من
 ز پشت تو ای شهریار جهان
 جهان پیش من تنگ و تاریک بود
 که گفتار هر دو نیاید بکار
 که تنگی دل آرد خردا بتاب^۳
 گواهی دهد دل چو گردد درست
 ببادافره^۵ بد سزاوار کیست
 ببوئید دست سیاوش نخست
 سراسر ببوئید هر جلی اوی
 همی یافت کاوس بوی^۷ گلاب
 نشان بسودن ندید^۸ اندروی
 دل خویشتر را پر^۹ آزار کرد

۱) خواب P. 2) از آن در که سودابه P. 3) نکرده‌ام C. 4) راه C. 5) بر روی او و سرپای P. 6) ببادافره P. 7) et in C. hic vs. legitur post vs. sequentem 406. 8) از آن گونه P. 9) نبود P. 10) خویش از او پر از P.

بدل گفت کاینرا^{۱)} بشمشیر تیز ببايد کنون کردنش ریزه^{۲)} ریز
 زهاماوران زان^{۳)} پس اندیشه کرد که بر خیزد آشوب و جنگ و نبرد
 و دیگر بدانکه که در بند بود بر او نه خویش و نه پیوند بود^{۴)}
 پرستار سودابه بُد^{۵)} روز و شب به پیچید ازان درد^{۶)} و نگشاد لب
 سه دیگر که يك دل پر از مهر داشت ببايست ازو هر بد اندر گذاشت
 چهارم کزو کودکان داشت خرد غم خرد را خرد نتوان شمرد
 سیاوش ازان کار بد بی گناه خردمندیء وی بدانست شاه
 بدو گفت کین خود^{۷)} میندیش هیچ هشیواری و رای رفتن^{۸)} بسیم^{۹)}
 مکن یاد ازین نیز و با کس مگوی نباید که گیرد سخن رنگ و بوی

چاره ساختن سودابه وزن جادو

چو دانست سودابه کو گشت خوار نیاویخت با^{۱)} وی دل شهریار
 یکی چاره جست اندران کار زشت زکینه بنوی درختی^{۲)} بکشت
 زنی بود با او بپرده درون پر از چاره و رنگ ویند و فسون
 گمان بود و اندر شکم بچه داشت همی از گرانی بسختی گذاشت^{۳)}
 بدو راز بگشاد وزو چاره جست کز آغاز^{۴)} پیمانست خواهم درست
 چو پیمان ستد زرش^{۵)} بسیار داد سخن گفت ازین در مکن هیچ یاد
 یکی داروی ساز کین بفکنی تهی مانی وراز^{۶)} من نشکنی
 مگر کینچنین بند چندین^{۷)} دروغ بدین بچهء تو بگیرد فروغ
 بکاوُس گویم که این از منست چنین کشته بر دست اهریمنست^{۸)}

1) P. ببايدش کردن هم ریز. 2) P. ببايدش کردن که اینرا. 3) P. ازان غم. 4) P. شد. 5) P. نه پیچید ازان رنج. 6) P. بنوی. 7) C. بنوی. 8) P. در. 9) P. دانش. 10) P. بدو گفت. 11) P. مگر اینچنین بند. 12) P. مهی یابی ار عهد. 13) P. زور. 14) P. وچندین.

کنون چاره این بیایدت جست
 شود تیره و دور ماذم²⁾ زگاه
 بفرمان و رایت سر افکنده³⁾ ام
 بیفتاد ازو بچّه اهرمن
 چه باشد خود از دیو جادو⁴⁾ نژاد
 بگفت⁵⁾ این سخن با پزستار خویش
 خروشید و بگفتند بر جامه تن
 فغانش بر آمد بکاخ از⁶⁾ نهفت
 همه نزد⁷⁾ سودابه رفتند زود
 از ایوان و کیوان⁸⁾ فغان بر گذشت
 بلرزید بگشاد از خواب⁹⁾ گوش
 که چون رفت¹⁰⁾ بر خوبرخ روزگار
 بشبگیر بر خاست آمد¹¹⁾ دژم
 سراسر شبستان بر آشفته دید
 نهاده¹²⁾ بخواری و خسته جگر
 همی¹³⁾ گفت روشن ببین آفتاب
 بگفتار او خیره ایمن شدی
 یرفت و در¹⁴⁾ اندیشه شد یکرمان
 نشاید که این بر دل آسان کنم

مگر کین شود بر سیاهش درست
 گرین نشنوی آب من نزد¹⁾ شاه
 بدو گفت زن من ترا بنده²⁾ ام
 چو شب تیره شد دارویی³⁾ خورد زن
 ۴۳. دو بچّه چنانچون بود دیوزاد
 یکی طشت زرین بیلورد پیش
 نهاد اندرو بچّه اهرمن
 نهان کرد زن را و او خود بخت
 در ایوان پرستار چندانکه بود
 ۴۳. دو کودک بدیدند مرده بطشت
 چو بشنید کأوس از ایوان خروش
 بپرسید و گفتند با شهریار
 غمین گشت و آن شب نزد¹¹⁾ هیچ دم
 بدانگونه¹³⁾ سودابه را خفته دید
 ۴۴. دو کودک بران گونه¹⁴⁾ طشت زر
 ببارید سودابه از دیده آب
 همی گفتمت کو¹⁷⁾ چه کرد از بدی
 دل شاه کأوس شد بدگمان
 همی گفت کاینرا¹⁹⁾ چه درمان کنم

1) P. بشنوی آب وی پیش. 2) P. مانند. 3) P. contra داروی. 4) P. باشد چو دارد زجادو. 5) P. نگفت. 6) P. زکاخ. 7) P. بر خواب و بگشاد. 8) P. بکیوان. 9) P. بنزدیک. 10) P. گشت. 11) C. و آمد. 12) C. نهاده. 13) P. بگفتار او خیره ایمن شدی. 14) P. کودک فکنده در. 15) P. فگنده. 16) P. بدو. 17) P. همی گفت کاینرا. 18) P. ویر. 19) P. کاینرا که contra metrum.

پرسیدن کاوس کار بچگانرا

ازان پس ننگه کرد کاوس شاه
 بجست وزایران بر خویش خواند^{۱)}
 زسودابه ورزم هاماوران
 بدان تا شوند آنگه از کار اوی
 وزان کودکان نیز بسیار گفت
 همه زیچ وصلت بر داشتند
 سرانجام گفتند کین کی بود
 دو کودک زپشت کسی^{۲)} دیگرند
 گر از گوهر شهریاران بدی^{۳)}
 نه پیداست رازش درین آسمان
 نشان بدانیش ناپاک زن
 بنالید سودابه وداد خواست
 همی گفت همداستانم زشاه
 زفرزند کشته^{۴)} پیچد دلم
 کسیرا که کردی به اختر نگاه^{۵)}
 پرسید ویر تخت زرین نشاند
 سخن رفت هرگونه با مهتران^{۶)}
 بدانش بداند کردار^{۷)} اوی
 همی داشت پوشیده اندر^{۸)} نهفت
 بدان کار^{۹)} يك هفته بگذاشتند^{۱۰)}
 بجامی که زهر آگنی^{۱۱)} می بود
 نه از پشت شلند وزین^{۱۲)} مادرند
 ازین زیجه^{۱۳)} جستن آسان بدی^{۱۴)}
 نه اندر زمین این شگفتی بدان
 بگفتند با شاه وبا انجمن^{۱۵)}
 زشاه جهاندار فریاد خواست
 برخمربافتگندن از تختگاه^{۱۶)}
 زمان تا زمان جان^{۱۷)} زتن بکسلم

1) P. *contra metrum*. 2) P. سخن
 سخنها برون آورید از P. 3) P. بیکار. 4) P. گفت هر گونه بی کران
 et C. post hunc vs. inserit:

بدین کار بگذشت يك هفته نیز جهانرا پر[م] آمد زجادو ققیز
 5) P. شاه. 6) P. یکی. 7) P. که جامی که زهر آگنی P. 8) نیز C. 9) C.
 10) C. شدی P. 11) رنجها C. 12) P. شهریار آمدی P. 13) و نه زین
 inserit:

نهان داشت کاوس وبا کس نگفت همی داشت این رازها در نهفت
 سر P. 14) کشتن P. 15) تخت و نگاه P. 16) 13)

چه گوئی سخنهای نادلپذیر^۱
 بفرمود تا بر گزفتند راه
 زن بدکنش را بجای آورند
 جهان دیدگان تیز بشتافتند
 بخواری ببرند نزدیک شاه
 بسی روزها^۲ نیز داشت نوید
 نبد شاه پرمایه همداستان
 بسی چاره سازند^۳ و افسون برند
 ببرند و این است^۴ آئین و فر
 زشمشیر گفتند و از دار^۵ و چاه
 چه گویم بدین نامور پیشگاه
 جهان آفرین داند اندر نهفت
 ستاره شمر گفت گفتار خویش
 پدیدار و از^۶ پشت اهریمنند
 که نزدیک ایشان جز این است^۷ راز
 زیم سیاوش نیارند گفت

بدو گفت شاه ای زن آرامگیر
 همه روزبانان درگاه شاه
 همه شهر و وزن بیای آورند
 بنزدیکی اندر نشان یافتند
 کشیدند بدبخت زن را برآه
 بخوبی^۲ بپرسید و کردش امید
 ۴۵ نشد^۴ هیچ خستوبدان داستان
 بفرمود کز^۵ پیش بیرون برند
 چو خستو نیاید^۷ میانش به ار
 ببرند ز نرا زدرگاه شاه
 چنین گفت جادو^{۱۰} که من بی گناه
 ۴۷ بگفتند با شاه کین^{۱۱} زن چه گفت
 بسودابه فرمود تا رفت پیش
 که این هر دو کودک ز جادو زنند
 چنین پاسخ آورد سودابه باز
 فرو بست شان زین^{۱۴} سخن در نهفت

۱) P. همه منگر امروز فرجام گیر. 2) P. بخوشی. 3) P. et C. روز را. 4) P. نبد. 5) P. که او. 6) P. جویند. 7) P. نباشد. 8) P. دانم. 9) C. بند. 10) P. دیگر. 11) P. et C. post hunc vs. addit duos alios:

نگفت آن سخن پیش آن شهریار بهر چند پرسید زو چند بار

وزان پس بخواری و چوب و بیند بپردخت ازو شهریار بلند

4) P. نبد. 5) P. که او. 6) P. جویند. 7) P. نباشد. 8) P. دانم. 9) C. بند. 10) P. دیگر. 11) P. et C. post hunc vs. inserit:

ندارم ازین کار هیچ آگهی سخن هر چه گویم بود زابلهی

خرد. 13) P. بدیدار. 12) Mehrem از پدیدار. 11) P. این. 14) P. که ایشان همه این نیست.

- زبیم سپهبد گوپیلتن
 کجا زور دارد بهشتاد پیل
 همان لشکر¹⁾ نامور صد هزار
 مرا نیز پایاب او چون بود
 جز آن کو بقرماید اخترشناس
 ترا خود²⁾ غم خرد فرزند نیست
 سخن گر گرفتگی چنین سرسری
 ز دیده فزون زان ببارید آب
 سپهبد زگفتار او شد دژ
 گسی کرد سودا بر خسته دل
 چنین گفت کاندلر جهان این سخن
 زیهلو همه موبدانرا بخواند
 چنین گفت موبد بشاه جهان
 چو خواهی که پیدا کنی گفتگوی
 که هر چند فرزند هست ارجمند
 وزین دختر شاه هاماوران
 ز هر دو سخن چون برین گونه گشت
 چنین است فرمان³⁾ چرخ بلند
 جهاندار سودا بر پیش خواند
 سرانجام گفت ایمن از هر دوان
 مگر کاتش تیز پیدا کند
- بلرزد همی شیر در انجمن^{۴۷۵}
 ببندد چو خواهد ره رود نیل
 گریزند ازو در صف کارزار
 مگر دیده همواره پر خون بود
 چه گوید سخن وز که جوید سپاس
 مرا هم^{۴)} فزون از تو پیوند نیست^{۴۸۰}
 بدان گیتی افکندم این داوری
 که بر دارد از رود نیل آفتاب
 همی زار بگریست با او بهمر
 بران کار^{۵)} بنهاد پیوسته دل
 پژوهیم تا بر چه آید ببن^{۴۸۵}
 ز سودابه چندین سخنها براند
 که درد سپهبد نماند نهان
 بباید زدن سنگرا بر سبوی
 دل شاه ز اندیشه یابد گزند
 پر اندیشه گشتی بدیگر کران^{۴۹۰}
 بر آتش بباید یکیرا گذشت
 که بر بیگناهان نیاید گزند
 همی^{۶)} با سیاهش بگفتن نشاند
 نگردد مرا دل بر روشن^{۷)} روان
 گنه گار^{۸)} زود رسوا کند^{۴۹۵}

۱) P. همی لشکری. ۲) P. گم. ۳) P. خود. ۴) P. درد. ۵) C. سوئند. ۶) P. زبند. ۷) P. et M. نه روشن. ۸) P. گنه کرده را.

چنین پاسخ آورد سودابه پیش که من راست گویم بگفتار خویش
فکنده نمودم دو کودک بشاه ازین بیشتر خود چه باشد¹ گناه
سیاوخش را کرد باید درست² که این بد بکرد و تباهی بجست
بپور جوان³ گفت شاه زمین که رایت چه بیند کنن اندرین
ه. پاسخ⁴ چنین گفت با شهریار که دوزخ مرا زین سخن گشت خوار
اگر کوه آتش بود بسپرم ازین ننک خواربست گر⁵ نگذرم

گذشتن سیاوش بر آتش

پیر اندیشه شد جان کاوس کی زفرزند سودابه شومی
ازین دو یکی تم شود نابکار ازین پس که خواند مرا شهریار
چو فرزند وزن باشم خون⁶ و مغز کرا پیش⁷ بیرون شود کار نغز
ه. همان به کزین زشت اندیشه⁸ دل بشویم کنم چاره دلگسل
چه گفت آن سپهدار نیکو سخن که با بددلی شهرپاری مکن
بدستور فرمود تا ساروان هیمن آرد از دشت صد کاروان
هیونان بهیزم کشیدن شدند همه شهر ایران بدیدن شدند
بصد کاروان اشتر سرخ موی همی هیزم آورد پرخاشجوی
اه نهادند هیزم دو کوه⁹ بلند شمارش گذر کرد بر چون و چند
بدور از دو فرسنگ هر کس بدید چنین جست باید بلار¹⁰ کلید

کرد باید نخست: Mehrem emendat: 2) بیشتر کس نبیند P. 1)
seu رفت باید نخست P. 3) سیاوخش را P. 4) سیاوش P. 5)
et Mohl پیش P. 7) male. باشد و خون P. 6) male. خوارست اگر
hoc hemist falso vertit: *qui peut être plus malheureux que moi? sed C.*
et ed. Teh. recte پیش nam شدن بیرون شدن significat i. q. پیش
succedere, prospere cedere, contingere coll. P. 2, 570 vs. 136.
همی گفت که اینست بدرا P. 10) چو چرخ P. 9) کردار C. 8)
contra metrum.

همیخواست دیدن سر راستی بکار اندرون کژی و کاستی^۱
 چو این داستان سر بسر بشنوی به آید ترا ثر بزن نگروی
 بگیتی باجز پارسا زن مجوی زن بدکنش خواری آرد بروی^۲
 نهادند بر دشت هیزم دو کوه جهانی نظاره شده هم گروه^۳ ۵۰
 گذر بود چندانکه جنگی سوار میانش بتنگی بکردی گذار^۴
 پس آنگاه فرمود پرمایه شاه که بر چوب ریزند نطف سیاه
 بیامد دو صد مرد آتش فروز دمیدند گشتی^۵ شب آمد بروز
 نخستین دمیدن سیه شد زود زبانه بر آمد پس دود زود
 زمین گشت روشنتر از آسمان جهانی خروشان و آتش دمان ۵۰
 سراسر همه دشت بریلان شدند بدان چهر خندانش گریان شدند
 سیاوش بیامد بپیش پدر یکی خود زرین نهاده بسر
 هشیوار با جامهای سپید لبی پر زخنده دلی پر امید
 یکی بارگی^۶ بر نشسته سیاه همی گرد نعلش بر آمد بمه
 پراگند کافر بر خویشتن چنان چون بود ساز و رسم کفن^۷ ۵۰
 بدانکه که شد پیش کاوس باز فرود آمد^۸ از اسپ و پردهش نماز
 رخ شاه کاوس پر شرم بود سخن گفتنش با پسر نرم بود^۹
 سیاوش بدو گفت آنده مدار کزین سان بود گردش روزگار
 سری پر زشرم و تباهی مراست اگر بی گناه رهائی مراست
 در آیدونکه زین کار هستم گناه جهان آفرینم ندارد نگاه ۵۰

1) C. کاستی. 2) C. inserit vs. spurium:

زن وازدها هر دو در خاک به جهان پاک زین هردو ناپاک به

3) P. وگفتی. 4) P. برفتی بتنگی سوار. 5) P. برو بر گروه. 6) P. باره. 7) C. inserit:

تو گفتی بمینو همی جست راه نه بر کوه آتش همی رفت شاه

8) C. پیاده شد. 9) P. in utroque hemist.

ازین کوه آتش نیابم تپش
 همی گفت با^۱ داور بی نیاز
 رها کن تنمرا زبند^۲ پدر
 سیرا بر انگیخت بر سان دود
 عمر آمد جهانرا ازان کار بهر
 از ایوان بيلم آمد آتش بدید
 همی بود جوشان و با گفتگوی
 زبان پر ز گفتار و دل^۳ پر زخشم
 تو گفتی^۴ که اسپش با آتش بساخت
 کسی خود واسپ سیاوش ندید
 که تا او کی آید ز آتش بیرون
 نبان پر ز خنده برخ^۵ همچو ورد
 که آمد ز آتش بیرون^۶ شاه نو
 که گفتی سمن داشت اندر کنار
 همی بر تنش^۷ جامه بی بر شدی
 دم آتش و باد یکسان بود
 خروشدن آمد ز شهر و ز دشت
 همه دشت پیشش درم ریختند
 میان کهان و میان مهان

بنیروی یزدان نیکی دهش
 سیاوش چو آمد^۱ به آتش فراز
 مرا ده ازین^۲ کوه آتش گذر
 چو زینگونه بسیار زاری نمود
 ۳۵ خروشی بر^۳ آمد ز دشت و ز شهر
 ازان دشت سودابه آوا شنید
 همیخواست کرا بد آید بروی
 جهانی نهاده بکاس چشم
 سیاوش سیرا بد انسان^۴ بتاخت
 ۴۰ زهر سو زبانه همی بر کشید^۵
 یکی دشت با دیدگان بر زخون
 ز آتش بیرون آمد آزاد مرد
 چو اورا بدیدند بر خلست غو
 چنان آمد اسپ و قبای سوار^۶
 ۴۵ اگر آب بودی مگر^۷ تر شدی
 چو بخشایش پاک یزدان بود
 چوزان کوه^۸ آتش بهامین گذشت
 سواران لشکر بر انگیختند
 یکی شادمانی بد^۹ اندر جهان

1) P. پیامد. 2) P. male. یا. 3) P. بدین. 4) P. زهرم. 5) P.
 6) P. ز دشمن و لب. 7) P. با آتش. 8) P. گوتی. 9) P.
 et 10) P. و رجا و سوار. 11) P. بیرون ز آتش آن. 12) P. و رخ. 13) P. درمید
 in C. inversus est ordo vss. 544 et 545. 14) P. همی. M. نمی. 15) C. از کوه. 16) P. شد.
 زتری همه

همی داد مژده یکیرا دگر که بخشود بر بی گنه دادگر ۵۵
 همیکند سودابه از خشم موی همی ریخت آب و همی خست^۱ روی
 چو پیش پدر شد سیاوخش پاک نه دود و نه آتش نه گرد و نه خاک
 فرود آمد از اسپ کاوس شاه پیاده سپید پیاده سپاه
 سیاوش به پیش جهاندار پاک بیامد بمالید رخرا بخاک
 که از تف آن کوه آتش برست همه کامه دشمنان کرد^۲ پست ۵۵۵
 بدو گفت شاه ای دنییر جوان^۳ که پاکیزه تخمی و روشن روان
 چنانی که از مادر پارسا بزاید شود بر جهان پادشا
 سیاوخش را تنگ در بر گرفت ز کردار بد پوزش اندر گرفت^۴
 به ایوان خرامید و بنشست شاد کلاه کیانی بسر بر نهاد
 می آورد و رامشگرانرا بخواند همه کامها با سیاوش براند ۵۹۰
 سه روز اندر آن سو می در کشید نبد بر در گنج بند^۵ و کلید

بخش جان سودابه خواستی سیاوش از پدر

چهارم بتخت کئی^۶ بر نشست یکی گرز^۷ گاو پیکر بدست
 بر آشفست و سودابه را پیش خواند گذشته سخنها بدو باز راند^۸
 که بی شرمی و بد بسی کرده فراوان دل من بیازرده
 چه بازی نمودی بفرجام کار که بر جان فرزند من زینهار ۵۹۵
 بخوردی و در^۹ آتش انداختی بدینگونه^{۱۰} بر جادویی ساختی
 نیاید ترا پوزش اکنون بکار پرداز جای^{۱۱} و بر آرای کار
 نشاید^{۱۱} که باشی تو اندر زمین جز آویختن نیست پاداش این

۱) P. شست. ۲) P. گشت. ۳) P. male. جوان. ۴) C. hunc vs. post vs. 553 legit. ۵) P. مهر. ۶) C. مهی. ۷) P. براند. ۸) P. نیاید. ۹) P. بدینگونه. ۱۰) C. موی. ۱۱) P. جان.

بدو گفت سودابه کای شهریار
 ۵۷. مرا گر همی^۲ سر بیاید برید
 بفرمای و من^۳ دل نهادم برین
 سیاوش سخن راست گوید همی
 همه جادوی^۴ زال کرد اندرین
 بدو گفت نیرنگ^۵ سازی^۶ هنوز
 ۵۸. به ایرانیان گفت شاه جهان
 چه سازم چه باشد مکافات این^۷
 که پاداش این^۸ آنکه بی جان شود
 بدرخیم فرمود کینرا^۹ بکوی
 چو سودابرا روی بر گاشتند
 ۵۹. دل شاه کاوس پر درد شد
 چو سودابرا خوار بگذاشتند
 همی گفت با دل که^{۱۰} بر دست شاه
 بفرجام کار او پشیمان شود
 سیاوش چنین گفت با شهریار
 ۶۰. بمن بخش سودابرا زین گناه
 بهانه همی جست زان کار شاه
 سیاوش را گفت بخشیدمت^{۱۱} ازان پس که بر راستی دیدمت^{۱۲}

باشی دلی P. 4) من P. 3) بدو گفت اگر C. 2) Deest in C. 1)
 5) P. 8) male. 7) نیرنگ داری P. 6) همی جادویی P. 5)
 9) P. 12) Deest in C. 11) جانک P. 10) contra metrum که اینرا P. 9)
 سیاوش بدل contra metrum, pro quo M. legit بدل گفت سیاوش که
 et C. hunc vs. 582 una cum tribus sequentibus hoc ordine legit:
 584, 585, 582 et 583. 13) P. غمگین 14) بخشیدمش P. 15)
 که خمن ریختن دیدمش

سیاوش ببوسید تخت پدر
 بیاورد سودا بخوا باز جای
 شبستان همه پیش سودابه باز
 برینگونه^۱ بگذشت یک روزگار
 چنان شد دلش باز در^۲ مهر اوی
 دگر باره با شهریار جهان
 بدان تا شود با سیاوخش بد
 زگفتار او شاه شد بدگمان
 بجائی که کاری چنین او فتاد
 چنان چون بود مردم ترسگار
 بجائی^۳ که زهر آگند روزگار
 تو با آفرینش پسند نه
 چنینست کردار گردان سپهر
 یکی داستان زد برین^۴ رهنمون
 چو فرزند شایسته آمد پدید
 زبان دیگر دلش جائی دگر

وزان تخت بر خاست آمد^۱ بدر
 بفرمان شه بردش اندر سرای^۲
 دویدند وبردند یکیک^۳ نماز^۴
 برو^۵ گرمتر شد دل شهریار
 که دیده نه بر داشت از چهر اوی
 همی جادوی ساخت اندر نهان
 بدانسان که از گوهر بد سزد
 نکرد ایچ بر کس پدید از نهان^۶
 خرد باید ودانش ودین و داد
 بر آید بکلم دل مرد کار
 ازو نوش خیره^۷ مکن خواستار
 مشو تیز چون^۸ پرورنده نه^۹
 نخواهد گشادن همی بر تو چهر^{۱۰}
 که مهری^{۱۱} فزون نیست از مهر خون
 ز مهر زنان دل ببايد برید
 ازو پای یابی که جوئی تو سر^{۱۲}

آگاهی یافتن کأس از آمدن افراسیاب

بمهر اندرون بود شاه جهان
 که افراسیاب آمد و صد هزار
 که بشنید گفتار کارآتهان
 گزیده زترکان شمرده^{۱۳} سوار^{۱۴}

۱) بدین نیز P. 2) Deest in C. 3) جمله C. 4) P. 5) ازو خیره نوشه P. 6) P. 7) P. 8) P. 9) P. 10) P. 11) بدین داستان P. 12) P. 13) Deest in C. 14) M. نبرده.

که از بزم جایش^۱ سوی جنگ شد
 کسی را که بد نیکخواه کیان
 زیاد و ز آتش ز خاک و ز آب
 مگر خود سپهرش دگر گونه کشت
 زبانا بخوبی گروگان کند
 بتابد ز پیمان و سوگند^۲ روی
 کمر روز روشن برو بر سیاه
 و گرنه چو تیر از کمان^۳ ناگهان
 بسی زین بر و بر ویران کند
 چو^۴ خود رفت باید باوردگاه
 در گنج چندین چه باید گشاد
 سپردی بتیزی بدخواه خویش
 سرافراز^۵ جنگ و سزوار کین
 نبینم کسیرا ازین^۶ انجم
 مرا رفت باید چو کشتی بر آب
 بجای آورم کار با^۷ رهنمون
 روانرا از اندیشه چون بیشه کرد
 بچربی^۸ بگویم بخوادم ز شاه
 ز سوداب و گفتگوی پدر
 چنین لشکریرا بدام آورم

دل شاه کاوس ازان تنگ شد
 یکی انجم کرد ز ایرانیان
 بدیشان چنین گفت کافراسیب
 همانا که یزدان نکردش سرشت
 ۹۱۰ که چندان^۹ بسوگند پیمان کند
 چو گرد آورد مردم جنگ^{۱۰} جوی
 مرا رفت باید کنون کینه خواه
 مگر گم کنم^{۱۱} نام او در جهان
 سپه سازد و کار^{۱۲} ایران کند
 ۹۱۵ بدو گفت مهبد چه باید^{۱۳} سپه
 چرا خواسته داد باید بباد
 دو بار این سر نامور گاه خویش
 کنون پهلوانی نکو^{۱۴} بر گزین
 چنین^{۱۵} داد پاسخ بدیشان که من
 ۹۲۰ که دارد پی و تاب افراسیب
 شما باز گردید تا من کنون
 سیاوش ازان دل پر اندیشه کرد
 بدل گفت من سازم این رزمگاه
 مگر کم رهتی دهد دادگر
 ۹۲۵ و دیگر گزین کار نلم آورم

۱- جایش. ۲- سوگند و پیمان. ۳- کینه. ۴- چندین. ۵- رایش. ۶- که چندان. ۷- جنگ. ۸- نه چنان هر زمان. ۹- شود. ۱۰- چنان. ۱۱- سزوار. ۱۲- ازین پهلوانان یکی. ۱۳- چه. ۱۴- بدین. ۱۵- بدین کار دلرا کنم.

بشد با کمر پیش کاوس شاه
 که با شاه توران بجویم نبرد
 چنین بود رای جهان آفرین
 برای وینادیشء نابکار
 بدین کار همداستان شد پدر
 ازو شادمان گشت وینواختش
 بدو گفت گنج و گهر^۵ پیش تست
 گو پیلتن را بر خویش خواند
 بدو گفت همزور^۶ تو پیل نیست
 زگیتی هنرمند و خامش توئی
 چو آهن ببندد بکان گهر
 سیاوش بیامد کمر بر میان
 بخواهد همی جنگ افراسیاب
 چو بیدار باشی تو خواب آیدم
 جهان ایمن از تیر و شمشیر تست
 تهمتن بدو گفت من بنده ام
 سیاوش جو چشم و روان^{۱۳} منست
 چو بشنید ازو آفرین کرد و گفت
 بدو گفت من دارم این پایگاه
 سر سروران^۱ اندر آرم بگرد
 که او جان سپارد بتوران زمین
 کجا باز گردد بد^۲ روزگار
 که بندد برین^۳ کین سیاوش کمر^۴
 بنوی یکی پایگاه^۵ ساختش
 تو گوئی سپه سربسر خویش تست
 بسی داستانهای نیکو براند
 همانند دست تو^۷ نیل نیست
 که پروردگار سیاوش توئی^۸
 گشاده شود چمن تو بستی کمر
 سخن گفت با من چو شیر زبان^۹
 تو با او برو رو ازو بر متاب^{۱۰}
 چو آرام گیری^{۱۱} شتاب آیدم
 سر ماه بر^{۱۲} چرخ در زیر تست
 سخن هرچه گوئی نبوشنده^{۱۳} ام
 سر تاج او آسمان منست
 که با جان پاکت خرد باد جفت

1) P. سرکشان. 2) P. male. 3) P. بدین. 4) P. contra پایگاه. 5) P. پدر et C. post hunc vs. inserit: metrum.

زگفتار و کردار واز آفرین که خوانند بر تو زایران زمین
 6) P. hunc. 7) P. همانند. 8) P. با زور. 9) Ante hunc vs. C. inserit: vs. post vs. 634 male legit.

چه گوئی درین کار نیکو ببین سیاوخش خواهد همی جست کین
 10) P. بیابی. 11) P. با. 12) P. سراینده. 13) P. روان.

لشکر کشیدن سیاوش

بر آمد خروشیدن بوق وکوس
 ۹۴۰ بدرگاه بر انجمن شد سپاه
 زشمشیر وگرز وکلاه وکمر
 بگنجی که بد جامهء نابرید
 که بر خان وبر خواسته کدخدای
 گزین کرد ازان نامداران سوار
 ۹۵۰ هم از پهلوی پارس کوچ^۱ وبلوچ
 سپرور پیاده ده ودو هزار
 از ایران^۲ هر آنکس که گوزاده بود
 ببلا وسال سیاوش بدند
 زگردان جنگی ونام آوران
 ۹۶۰ همان پنج موبد از ایرانیان
 بفرمود تا جمله بیرون شدند
 توگفتی که اندر زمین جی نیست
 سر اندر سپهر اختر کاویان
 زپهلوی برون رفت کاوس شاه
 ۹۷۰ سپه دید آراسته چمن عروس
 یکی^۳ آفرین کرد پرمایه کی
 مبادا بجز^۴ بخت همراه تان

بیامد سپهبد سرفراز طوس
 در گنج ودينار^۱ بگشاد شاه
 همان خود ودرع وسنان وسپر
 فرستاد نزد سیاوش کلید
 توئی ساز کن تا چه^۲ آیدت رای
 دلیران جنگی^۳ ده ودو هزار
 زگیلان جنگی وشت سروج
 گزین کرد شاه از در کارزار
 دلیر وخرمند وآزاده بود
 خرمند وبيدار وخامش بدند
 چو بهرام وچون زنکده شاوران
 بر افراخته اختر کاولان
 زپهلوی دشت وهامین شدند
 که بر خاک او^۴ نعلرا پای نیست
 چو ماه درخشنده اندر میان
 یکی تیز بر گشت گرد سپاه
 بپیلان جنگی وآوای کوس^۵
 که ای نامداران فرخنده پی
 شده تیره دیدار بدخواه تان

1) P. دينار. 2) P. male. 3) C. و جنگی, sed ed. Teh. et P.
 ازيشان P. 4) همۀ پهلوی [پهلی P.] پارس و کوچ P. 5) جنگی
 6) P. جز 7) Deest in C. 8) P. بسی 9) C. جز از

بنیک اختر وتندرستی شدن
 وزان جایگه^۱) کوس بر پیل بست
 دو دیده پر از آب کاوس شاه
 سرانجام مر یکدگترا کنار
 ز دیده همی خون فرو ریختند
 گواهی همی داد دل در^۲) شدن
 چنین است کردار گردنده دهر
 سوی گاه بنهاد کاوس روی
 از ایران^۳) سوی زابلستان کشید
 همی بود یکچند^۴) با رود می
 گهی با تهمتن بدی می بدست
 گهی شاد بر تخت دستان بدی
 چو یکماه بگذشت لشکر براند
 ز زابل هر از کابل و هندوان
 زهر سو که بد نامور مهنری
 از^۵) ایشان پیاده فراوان ببرد
 سوی طالقان آمد و مرورود
 وزان پس بیامد بنزدیک بلخ
 وزان سوی گرسبوز و یارمان
 سپهرم پس و یارمان پیش رو
 که آمد ز ایران سپاهی گران

بپیروزی وشاد باز آمدن
 بگردان بفرمود خود^۶) بر نشست
 همی بود یکروزه^۷) با او براه^۸)
 گرفتند هر^۹) دو چو ابر بهار
 بزاری خروشی بر انگیختند
 که دیدار ازین پس نخواهد بدن
 گهی نوش بار آورد گاه زهر
 سیاوخش با لشکر جنگجوی^{۱۰})
 ابا پیلتن سوی دستان کشید
 بنزدیک دستان فرخنده پی
 گهی با زواره گزیدی نشست
 گهی در شکار نیستان بدی
 گو پیلتن رفت و دستان بماند^{۱۱})
 سپاهی برقتند با پهلوان
 بخواند و بیامد بدشت^{۱۲}) هری
 بره زنگهء شاوران را سپرد
 سپهرش همی داد گفتی درود
 نیاززد کسرا بگفتار تلخ^{۱۳})
 کشیدند لشکر چو باد دمان
 خبر شد بدیشان ز سالار نو
 همه نامداران کندآوران^{۱۴})

۱) P. رفت. 2) P. و خود. 3) P. cóntra metrum. 4) P. سپهر. 5) P. سپهر. 6) M. وهر. 7) P. یکروز. 8) P. یکماه. 9) P. بر. 10) In P. hic vs. et sequens 684 sic leguntur: سپهر. 11) P. وز. 12) P. سپهدار نو. 13) P. بکروز. 14) P. بکروز.

نوندی بر افکند هنگام خواب
 ۹۸۵ که آمد دلاور^۱ سپاهی گران
 سپهکش. چو رستم گو پیلتن
 گرانیدون که فرمان دهد شهریار
 تو لشکر بیارای و چندین مپای
 بر انگیخت بر سان آتش هیمن
 ۹۹۰ سیاوش بدانا جایگه هم نماند
 چو تنگ اندر آمد از ایران سپاه
 نگه کرد گرسیوز جنگجوی
 چو ایران سپاه اندر آمد بتنگ
 دو^۲ جنگ گران کرده شد در سه روز
 ۹۹۵ پیاده فرستاد بر هر دری
 گریزان سپهرم از آن^۳ روی آب
 سپهد بنزدیک افراسیاب
 سپهد سیاوخش و با وی سران
 بیکدست خنجر بدیگر کفن
 سپه بر نشانم کنم کارزار^۴
 که از باد آتش^۵ بجنبند زجای
 کرانسان^۶ سخن داشت با رهنمون
 سوی بلخ چون باد لشکر براند
 بپاسخ نشایست کردن نگاه^۷
 جز از جنگ جستن ندید ایچ روی
 بدروازه بلخ بر خلست^۸ جنگ
 چهارم سیاوخش لشکر^۹ فروز
 بلخ اندر آمد گران لشکری
 بشد با سپه نزد افراسیاب

نامه سیاوش بکاوُس

سیاوش چو^{۱۰} در بلخ شد با سپه
 نوشتند نامه بمشک^{۱۱} وعبیر
 یکی نامه فرمود نزدیک شاه
 چنان چون سزاوار بد بر حریر

که آمد سپاهی وشاه جوان
 هیونی بنزدیک افراسیاب
 ۱) P. آمد از ایران. 2) Deest in C. 3) P. کشتی. 4) P. کرینسان
 et C. post hunc vs. inserit:
 خبره چون بنزدیک توران رسید
 5) P. نشایست کردن درنگ و نگاه. 6) P. ساخت. 7) P. سه. 8) P.
 9) P. سیاوخش pro alia forma سیاوش C. 10) P. بدان. 11) P.
 نوشتن بمشک و گلاب

نخست آفرین کرد بر کردگار ^۱	کزویست فیروز و به روزگار ^۲
خداوند خورشید و گردنده ماه	فرازنده ^۳ تاج و تخت و کلاه
کسیرا که خواهد بر آرد ^۴ بلند	دگر کند سوگوار و نژند
چرا نه بفرمان او در نه چون	خرد کرد باید بدین رهنمون
ازان دادگر کوجهان آفرید	ابا آشکارا نهان آفرید
همه ^۵ آفرین باد بر شهریار	همه نیکوئی باد فرجام کار
ببلخ آمدم شاد و پیروز بخت	بفر جهاندار با تاج و تخت
سه روز اندران ^۶ جنگ شد روزگار	چهارم ببخشد پروردگار
سپهرم بترمد شد و بارمان	بکردار ناک بجست از کمان
کنون تا بجیحون سپاه منست	جهان زیر فر کلاه منست
بسغد است با لشکر افراسیاب	سپاه و سپهد برین روی آب
گر آیدون که فرمان دهد شهریار	سپه بگذرانم کنم کارزار

پاسخ نامه سیاهوش از کیکلوس

چونامه بر شاه ایران رسید	سر تاج ^۷ و تختش بکیوان رسید
بیزدان پناهِید ازو ^۸ جست بخت	بدان تا ببار آید آن نو درخت
بشادی یکی نامه پاسخ نوشت	چوروشن ^۹ بهار و چو خرم بهشت
که از آفریننده هر و ماه	جهاندار و بخشنده تاج و گاه
ترا جاودان شادمان باد دل	زبرد وز غم ^{۱۰} گشته آزاد دل
همیشه بپیروزی و فرهی	کلاه بزرگی و تاج مهی
سپه بردی و جنگترا خواستی	که بودت سر بخت و هم راستی ^{۱۱}

۱) کند سر P. ۲) فروزنده P. ۳) نیرو و فر و هنر C. ۴) دادگر C. ۵) تازه P. ۶) وزو P. ۷) و تاج C. ۸) اندرین C. ۹) همی P. ۱۰) که بخت و هنر داری و راستی P. ۱۱) و بلا C. ۱۲)

که زد بر کمان تو از^{۱)} جنگ توز
رسیده بکام آن دل روشنت
بکار اندرون کرد باید درنک
بپیمای راه و بیارای گاه
که هم با نژادست و اهریمنست^{۲)}
هم او سر بر آرد بخورشید و ماه^{۳)}
بجنگ تو خود آید^{۴)} افراسیاب
همی دامن خویش در خون کشد
همانکه فرستاده را خواند پیش
همی تاخت اندر نشیب و فراز
چو آن نامه شاه ایران بدید
ز بند غمان پس دل آزاد کرد^{۵)}
نپیچید دل را ز پیمان او^{۶)}
بیامد بر شاه توران چو گرد
که آمد سپهد سیاهش ببلخ
بسی نامداران و جنگ^{۷)} آوران
سرافراز با^{۸)} گرزها گامیش

همی از لبث شیر بوید هنوز
همیشه هنرمند بادا تننت
۷۴. ازان پس که پیروز گشتی بجنگ
نباید پراکنده کردن سپاه
که آن ترک بدپیشه و ریمست
همان با کلاهت و با دستگاه
مکن هیچ بر جنگ جستن شتاب
۷۵. گزیدونکه زین روی جیغون کشد
نهاد از بر نامه بر مهر خویش
بدو داد و فرمود تا گشت باز
فرستاده نزد سیاوش رسید
زمین را بموسید و دل شاد کرد^{۹)}
۷۳. نگه داشت بیدار فرمان او
وزان پس چو گمسیوز شیر مرد
بگفت آن سخنهای ناپاک تلخ^{۱۰)}
سپه کش چو رستم سپه بیکران
بهر یک ز ما بود پنجاه بیش

زین sed, ریخت pro رفت et M. که ریخت از کمان تو در P. 1)
significat etiam i. q. ریختن coll. lex. nostro T. II p. 120 a, f. 2) P.
همی سر بر آرد زتابنده ماه P. 3) بد نژاد است و هم بدتن است
4) P. et in C. inversus est ordo versuum 724 et 725. خود آید P.
5) P. et C. post hunc vs. بخندید و نامه بسر بر نهاد P. 6) کرد شاد
inserit:

ازان نامه شاه دل کرد شاد بنامه درون نامر شه کرد یاد
7) In C. inversa sunt duo hemist. جنگ P. 9) و تلخ P. 8)
10) P. چیا

- پیاده بکردار آتش بدند
نپَرد بر گرد^۲ ایشان عقاب
سه روز سه شب بود^۳ زین نشان
وزیشان کسیرا^۴ که خواب آمدی
بخفتی و آسوده بر خاستی
بر آشت چون آتش افراسیاب
بگرسبوز اندر چنان بنگرید
یکی بانگ بر زد براندش زپیش
بفرمود کز نامداران هزار
سراسر همه دشت آذین نهند
بریشان^{۱۰} بشادی گذر کرد روز
بخواب و بارامش^{۱۱} آمد شتاب
- سپردار وبا^۱ تیر و ترکش بدند^{۳۵}
یکی را سر اندر نیامد^۲ بخواب
غمی شد دل مرد و گردنکشان^۴
ز جنگ دلیران شتاب آمدی
بنوی یکی جنگ آراستی^۵
بپیچید از جای آرام^۷ و خواب^{۷۴}
که گفتی میانش بخواهد برید
توانا نبود او بران^۸ خشم خویش
بخوانند و از بزم سازند کار
بسغد اندر آرایش چین نهند^۹
چو از چشم شد چشم^{۱۱} گیتی فروز^{۷۴۵}
بغلتید بر جامه افراسیاب^{۱۳}

خواب دیدن افراسیاب و ترسیدن

- چو یکبهره^{۱۴} بگذشت از تیره شب
خروشی بر آمد ز افراسیاب
پرستندگان تیز^{۱۷} بر خلستند
چنانچون کسی کان بلرزد^{۱۵} بتب
بلرزید بر^{۱۶} جای آرام و خواب
بهر سوییکی غلغل^{۱۸} آراستند

شد تن واسپ P. 4) نیاید P. 3) نپرد بکردار P. 2) وبا P. 1)
زنو باز جنگی بیاراستی G. 6) ازیشان یکسیرا P. 5) گردنکشان
In P. 9) نبود اندر آن P. 8) که چندین چه گوئی ز آرام P. 7)
hich vs. haud apte initium facit capitis sequentis. 10) C. بدیشان

وزانپس بر آسود بر جای خواب C. 13) و باسایش C. 12) هور P. 11)
et C. post hunc 16) P. کسی باز گوید P. 15) میکپاس P. 14)
vs. inserit:

فکند از سر تخت خود را بخاک بر آمد ز جاناش آتش سهمناک
خروشدن و غلغل P. 18) نیز C. 17)

که شد تیره آئین¹ شاهنشاهی
 ورا دید خفته بران خاک راه²
 که این داستان با برادر بگری
 مگوی این زملن هیچ³ با من سخن
 ببر گیر و ساختم بدار اندکی
 جهان دید با ناله و با خروش
 همی بود لرزان چو شاخ⁴ درخت
 که بگشای لب وین⁵ شگفتی بگری
 که هرگز کسی این نبیند بخواب
 زپیر و جوان نیز نشنیده ام
 زمین پر زگرد آسمان پر عقاب
 بدو⁶ تا جهان بود نمود چهر
 بگردش سپاهی زکندآوران
 درفش مرا سر نگونسار کرد
 سراپرده و خیمه گشتی⁷ نگین
 بریده سران و تن افکنده خور
 چه نیزه بدست و چه تیر و کمان
 وزان هر سواری سری در⁸ کنار
 سیعپوش و نیزه‌وران صد هزار
 همی تاختندی مرا بسته دست

۷۵۰ چو آمد بگرسیمز این آکھی
 بتیزی بیامد بنزدیک⁹ شاه
 بپر در گرفتش پیوسید¹⁰ ازوی
 چنین داد پاسخ که پرسش مکن
 بدان تا خرد باز یابم یکی
 ۷۵۵ زمانی بر¹¹ آمد چو آمد بهوش
 نهادند شمع و بر آمد بتخت
 بپرسید گرسیمز ناماجوی
 چنین گفت پرمایه افراسیاب
 چنان چون¹² شب تیره من دیده ام
 ۷۶۰ بیابان پر از مار دیدم بخواب
 زمین خشک شخی که گشتی سپهر
 سراپرده من زده بر کران
 یکی باد بر خاستی پر زگرد
 برفتی زهر سوییکی رود¹³ خون
 ۷۶۵ وزین لشکر من فزون از شمار¹⁴
 سپاهی از ایوان چو باد دمان
 همه نیزه‌ها شان سر آورده بار
 بر تخت من تاختندی سوار
 بر انگیختندم ز جای نشست

P. 2) بخت pro تخت et M. که تیره شد آن تخت P. 1)
 مگوی اندرین C. 5) وهرسید P. 4) بر خاک خفته براه P. 3) بدرگاه
 کجا در P. 9) این P. 8) پسان P. 7) male. در P. 6) وقت
 کردی P. 12) بهر سوییکی جوی P. 11) بدان P. 10)
 C. 13) بر P. 14) من چو سیصد هزار

- نگه کردمى نيك هر¹) سوبسى
 مرا پيش كاؤس بردى دمان
 يكي تخت بودى سرش نزد²) ماه
 جوانى دو رخساره مانند ماه
 دو هفتش نبودى همى³) سلا بيش
 دميدى بکردار غرنده ميغ
 خروشىدمى من فراوان ز درد
 بدو گفت گرسيز اين خواب شاه
 همى كام دل باشد وقاج و تخت
 گزارنده خواب بايد كسى
 بخوانيم بيدار دل موبدان
- زپيوسته پيشم نبودى كسى
 يكي بادر نامور پهلوان
 نشسته بران گرد⁴) كاؤس شاه
 نشسته بدى نزد⁵) كاؤس شاه
 چودي⁶) ي مرا بسته در پيش خويش
 ميانم بدو نيم⁷) كردى بتيغ
 مرا ناله و درد بيدار كرد
 نباشد بجز كاه⁸) نيك خواه
 نگوين گشته بر بدسگال تو⁹) بخت
 كزين دانش اندیشه دارد بسى
 زاخترشناسان واز بخردان

پرسيدن افراسياب موبدانرا ز خواب

- كسلى كزين¹⁰) دانش آگه بوند¹¹)
 شدند انجمن بر در شهر يار
 بخواند و سزاوار بنشانند پيش
 چنين گفت با نامور موبدان
 كه اين¹²) خواب و گفتار من در جهان
 يكي را¹³) نمانم سر و تن بهم
 ببخشيد شان بيكران¹⁴) زر و سيم
- پراگنده يا بر در شه بوند¹⁵)
 بدان تا چرا كرد شان خواستار
 سخن راند با هر يك از كم¹⁶) و بيش
 باخترشناسان و هم بخردان
 كسى نشنود آشكار و نهان
 اگر زين سخن بر لب آرند دم
 بدان تا نباشد كسى زو بيم

1) P. بود. 2) بودش چو تابنده. 3) P. بود. 4) P. نشسته بنزديك. 5) P. هفته نبودى ورا. 6) P. نيمه. 7) P. آگه بود. 8) P. هم آنكس كه از. 9) P. بدسگالان. 10) P. كسي را. 11) P. كزين. 12) P. كسى كم. 13) P. شاه بود. 14) P. بسيار شان. 15) P. بيم.

چو موجد زشاه آن سخنها شنید
 که این خواب گفتن نیاریم¹ راست
 زبانرا بیاسخ گروگان کند
 گشائیم بر شاه ویاییم داد
 کزان بد ازیشان نبیند گناه²
 که او بر گشادی سخنهای³ نغز
 کنم آشکارا بتو بر⁴ نهان
 از ایران بیاید⁵ دلاور سران
 جهان دیده با او بسی رهنمون
 کند بوم ویرا⁶ بما پر تباه
 چو دیبه شود روی گیتی⁷ یرنگ
 غمی گردد از جنگ او پادشاه⁸
 بتوران نماند سر و تختگاه⁹
 زبهر سیاهش باجنگ ویکین
 که ویران شود کشور از کاستی
 برین¹⁰ چرخ گردان نیابد گذر
 گهی پر زخشم و گهی پر ز مهر
 نکرد ایچ بر جنگ جستن شتاب
 نهفته سخنها می¹¹ کزد یاد

وزانپس بگفت آنچه در خواب دید
 بترسید وز شاه زنهار خواست
 vi. مگر شاه با بنده پیمان کند
 کزین در سخن هرچه داریم یاد
 یزنهار دادن زبان داد شاه
 زبان آوری بود بسیار مغز
 چنین گفت کای پادشاه¹² جهان
 vi. به بیداری¹³ اکنون سپاهی گران
 یکی شاهزاده پیمیش اندرون
 که بر طالعش بر کسی نیست¹⁴ شاه
 اگر با سیاهش کند شاه جنگ
 زترکان نماند کسیرا بگاه¹⁵
 و وگر او شود کشته بر دست شاه
 سراسر پر آشوب گردد زمین
 بدانگاه یاد آیدت راستی
 جهاندار گر مرغ گردد پیر
 برینسان¹⁶ گذر کرد خواهد سپهر
 غمی شد چو بشنید افراسیلب
 بگرسوز آن رازها بر گشاد

که از بد بدیشان نبیند P. 2) خوابرا کی توان گفت P. 1)
 کز خواب شاه P. 4) همه کار P. 3) contra rhythmum finalem جهان
 P. 8) مبرانند از ایران P. 7) چنان دان که P. 6) بیرو بر P. 5)
 شود P. 10) که این بوم گردد P. 9) بر آن طالعش بر کسی کرد
 P. 13) پادشاه P. 12) کسی پارسا P. 11) روی گیتی چو دیبا
 بیرو P. 16) بدینسان P. 15) ازین P. 14) تختگاه

که گر من بجنک سیاه
نه او کشته آید بجنک و نه من
نه کاوس خواهد زمن نیز کین
بجای جهان جستن و کارزار
فرستم بنزدیک او سیم وزر
منوچهر گیتی نبخشید راست
زمینی^۵ که بخشیده بودم زپیش^۶
مگر کین بلاها زمن بگذرد
چو چشم زمانه^۷ بدوزم بگنج
خواهم زمانه جز آن کو بهشت^۸
نرانم نیاید کسی کینه خواه
بر آساید از شر و شور^۱ انجمن
نخورد پر آشوب یکسر^۲ زمین
مبالم بجز آشتی هیچ کار
هم از تاج و تخت و فراوان گهر^۳
هم بهره خویشتن کم خواست^۴
ازان نیز کوتاه کنم دست خویش^۷
که ترسم روانم^۹ فرو پژمرد
سزد گر سپهرم ندارد^{۱۰} برنج
چنان رست بید که گردون^{۱۱} بکشت

رای زدن افراستاب با مهتران

چو بگذشت نیمی زگردان سپهر
بزرگان بدرگاه^{۱۳} شاه آمدند
یکی انجمن ساخت از بخردان
بدیشان چنین گفت کز روزگار
بسی نامداران که بر دست من
بسا شارسان گشت بیمارسان
درخشنده خورشید بنمود چهر
پرستنده و با کلاه آمدند
هشیوار و کارآزموده سران^{۱۴}
نبینم همی بر جز^{۱۵} از کارزار
تبه شد بجنک اندران انجمن
بسا گلستان^{۱۶} نیز شد خارسان

همان تاج P. 3) نه آشوب گیرد سراسر P. 2) از گفتگوی P. 1)
بودیم P. 6) زمینرا P. 5) نخواست P. 4) و تخت و کلاه و کمر
بیش C. invertit duo hemist. et inserit: 7)

سپهرم بایرانیان سرپسر نباشد برین بوم مارا گذر
نخواهد P. 10) بهانه P. 9) به آب این دو آتش P. 8)
بیدار دل میدان P. 14) بر گاه P. 13) نیزدان P. 12) نوشت
significatione desertum. بر sed legendum est cum C. همی جز بد P. 15)
بسا pro بسی et in priore hem. بوستان C. 16)

بهر سونشان سپاه منست
 همه نیکوئیها شود در نهان
 شود بچچء بازارا دیده کمر
 شود آب در چشمء خربش قیر
 ندارد بنافه درون بوی مشک
 پدید آید از هر سوئی^۱ کاستی
 همی جست خواهم ره ایزدی
 بجای غم ورنج ناز آوریم
 نبلید که مرگ آید از ناگهان
 به ایران و توران سرای منست
 بیلند هر سال باژ گران
 برستم فرستم یکی داستان
 بکوبم^۲ فرستم زهر گونه^۳ چیز
 همه خوبی و آشتی خواستند
 بران دل نهاده که فرمان دهی
 نیامد کسیرا غم ورنج یاد
 که ببسیج کار و پیمای راه
 ز لشکر گزین کن سوار^۴ دیست
 زهر چیز گنجی بیاراسته
 ز شمشیر هندی بزربن نیام

بسی راغ^۱ کان روزگاه منست
 زبیدادی پادشاه جهان
 نرآید بهنگام در دشت گور^۲
 ببرد زیستان^۳ نخچیر شیر
 شود در جهان چشمء آب خشک
 زکتری گریزان شود راستی
 مرا سیر شد دل ز جنگ ویدی
 کنون دانش و داد باز آوریم^۴
 بر آساید از ما زمانی جهان^۵
 دو بهر از جهان زیر پای منست
 نگه کن که چندین زکندآوران^۶
 گر آیدونکه باشید همدانستان
 در آشتی با سیاوخش نیز^۷
 سران یک بیک پلسج آراستند
 که تو شهرباری و ما چون رهی
 همه باز گشتند سر پر ز داد
 بگرسوز آنکه چنین گفت^۸ شاه
 بزودی بساز ویره بر^۹ مایست
 بنزد سیاوخش بر خواسته
 زاسپان تازی بزربن شتام

1) P. بلغ. 2) P. نماند بیستان. 3) P. contra metrum.

4) P. male. زمانه چنان. 5) P. زجنگاوران. 6) P. بجویم. 7) P.

male. بسودی بساز و سخنرا. 8) P. آنکه نگه کرد. 9) P. بی اندازه.

10) P. سواری

یکی تاج پر گوهر شاهوار ز گستر دنی صد شتر وار
 غلام و کنیزک ببر هم دیو است بگیش که با تو مرا جنگ نیست
 بپرسش فراوان و با او بگری که ما سوی ایران نگریم روی ۸۴۵
 زچین^۱ تا لب رود جیحون مراست بسغدم ولین^۲ پادشاه جلدست
 همانست کز تور و سلم دلیر زبر شد جهان آن کجا بود زبر
 زایرج که بر بیگنه کشته شد زمغز دلیران^۳ خرد گشته شد
 از ایران و توران^۴ جدائی نبود که با جنگ و کین آشنائی نبود
 زیزدان بران گونه دار امید که آورد روز خرم و نوید ۸۵۰
 بر انگیخت از شهر ایران ترا کند مهربان بر^۵ دلیران ترا
 ببخت تو آرام گیرد جهان شود جنگ و ناخوبی لندر نهان
 چو گرسیوز آید بنزدیک تو بیلواید آن رای باریک تو
 چنانچون بگاه فریدون گرد که گیتی ببخشش بگردن سهرود
 ببخشیم و آن رای باز آوریم ز جنگ^۶ و ز کین هلی باز آوریم ۸۵۵
 تو شاهی و با شاه ایران بگری مگر نرم گردد سر جنگجوی
 سخنه‌ای نیکو ابا^۷ پیلتن بگری و بسی^۸ داستانها بین
 بنزدیک او همچنان خواسته ببر تا شود کلر آراسته
 جز از تخت زرین که او شاه نیست تن پهلوان لندر گله نیست

آمدن گرسیوز نزد سیاوش

بیاورد گرسیوز آن خواسته که روی زمین زان^۹ شد آراسته ۸۶۰

1) P. male. 2) P. بسغدم در آن et M. بسغدم ولین. 3) P. بزرگان. 4) P. بزرگان. 5) P. male omittit. 6) C. زرنج. 7) P. سخنها همی گری با. 8) C. post hunc vs. insert: et C. خوبی بسی. 9) P. زو.
 برین همنشان نزد رستم غلام پرستنده واسپ زرین ستام

همان تا لب رود جیمن رسید
 بدان تا رساند بشاه آکهی
 بکشتی بیکروز³ بگذاشت آب
 فرستاده آمد بنزدیک⁴ شاه
 ۸۹۵ سیاوش گو پیلتن را بخواند
 چو گرسیوز آمد بنزدیک⁷ شاه
 سیاوش را دید ویر⁸ پای خلست
 ببوسید گرسیوز از دور خاک
 سیاوخش بنشاندش زیر تخت
 ۸۷۰ چو بنشست گرسیوز وگاه^{۱۰} نو
 برستم چنین گفت کافراسیاب^{۱۲}
 یکی یادگاری بنزدیک شاه
 بفرمود تا هدیه بر داشتند
 ز دروازه شهر تا بارگاه
 ۸۷۵ کس اندازه نشناخت آنرا که چند
 غلامان همه با کلاه و کمر
 پسند آمدش سخت بگشاد^{۱۵} روی
 تهمت بدو گفت یکپهفته شد
 بدین خواهش اندیشه باید بسی

زگردان^۱ فرستاده بر گزید
 که گرسیوز آمد ابا^۲ فرهی
 بیامد سوی بلخ هم در^۴ شتاب
 بگفتش که گرسیوز آمد ز راه^۵
 وزین داستان چند گونه براند
 بفرمود تا بر گشودند راه
 بخندید بسیار وپوزش^۹ خواست
 رخس پر زشم و نلش پر زیك
 زافراسیابش بپرسید سخت
 بدید و سر و افسر شاه^{۱۱} نو
 چو از تو خبر یافت اندر شتاب
 فرستاده بودست^{۱۳} با من براه
 بپیش^{۱۴} سیاوخش بگذاشتند
 درم بود واسپ و غلام و سپاه
 ز دینار واز تلج و تخت بلند
 پرستنده با یاره و طوق زر
 نگه کرد و بشنید گفتار^{۱۶} اوی
 بباشیم تا پاسخ آریم یاد
 همان نیز پرسیدن از هر کسی

۱) بلخ دل پر P. ۲) بلخان C. ۳) بیکروزه C. ۴) زلشکر C. ۵) بدادش خیم زان یل نیکخواه C. ۶) براه P. ۷) بدرگاه P. ۸) بشنید گرسیوز P. ۹) و بسیار پوزش P. ۱۰) بر P. ۱۱) آن سر و افسر وگاه P. ۱۲) کافراسیاب P. ۱۳) فرستاد و آن هست P. ۱۴) بپچشم P. ۱۵) و بگشاد P. ۱۶) پیغام P.

چو بشنید گرسیوز پیش‌بین^۱ زمینرا ببوسید و کرد آفرین^۲ ۸۸
 یکی خانه اورا بیاراستند بدیبا و خوالیگران خواستند
 سیاوخش با رستم پیلتن برفتند دور از بر انجمن
 نشستند بیدار هر^۳ دو بهم سگالش گرفتند بر بیش و کم
 ازان کار شد پیلتن بدگمان کزانگونه گرسیوز آمد دمان
 طلایه بهر سو برون تاختند چنانچون بیایست پرداختند^۴ ۸۹
 سیاوش زرستم بپرسید و گفت که این راز بیرون کشیم^۵ از نهفت
 که این آشتی جستن از بهر چیست نکه کن که تریاک این زهر چیست
 زیوسته خون بنزدیک اوی ببین تا کدامند^۶ صد ناماجری
 گروگان فرستد بنزدیک ما کند روشن این رای تاریک ما
 نبینی که از ما غمی شد زبیم همی طبل کوبد بزیر گلیم^۷ ۹۰
 چو این کرده باشیم نزدیک شاه فرستاده^۸ باید یکی نیکخواه
 برد نزد او زین سخن^۹ آگهی مگر مغز او آید از کین تهی
 چنین گفت رستم که اینست رای جزین روی پیمان نیاید بجای

پیمان کردن سیاوش با فراسیاب

بشگیر گرسیوز آمد بدر بسر بر کلاه و بیسته کمر^{۱۰}
 بیامد ببیش سیاوش زمین ببوسید و بر شاه کرد آفرین^{۱۱} ۷۵
 سیاوش بدو گفت چون بود دوش زلشکرگه گشن^{۱۲} و چندین خروش
 وزان پس چنین گفت کر^{۱۳} کار تو پر اندیشه بودم ز گفتار^{۱۴} تو

P. 3) بمالید بر تخت او موی و روی P. 2) آن گفتگوی P. 1) کدامت P. 6) کنیم P. 5) بر ساختند P. 4) *contra metrum* بهر

چنانچون سزد با کلاه و کمر P. 9) نزد گاوس شاه C. 8) فرستاد P. 7) بودیم و گفتار P. 12) پس آنکه بگفتش که از P. 11) نبلشکرگه و چشن P. 10)

کنون رای هر دو بدان شد درستی
 قمر پاسبان فرستی^۱ با فراسیاب
 ۱۰۰ کسی کو ببیند سرانجام بد
 دلی کز خرد گردد آراسته
 آفر زیر فوش اندرون زهر نیست
 چو پیمیان هی داشت^۲ خواجه درست
 ز کبدان که رستم بداند همی
 ۱۰۵ بسو من فرستی بر سر فوا
 دیگر از ایران زمین هر چه هست
 بپردازی و خود بتوران شوی
 نباشد جز از راستی در میان^۳
 فرستم یکی نامه نزدیک شاه
 ۱۱۰ بر افکند^۴ گرسیمز اندر زمان
 بدو گفت خیره مند سر بخواب
 بگویش که من تیز بشتافتم^۵
 گروگان همی خواهد از شهریار
 فرستاده آمد بدادش پیام
 ۱۱۵ چو گفت فرستاده بشنید شاه

که از کین هی دل^۱ خواهیم شست
 که از کین تهی کن سر اندر شتاب
 ز کردار بد باز گشتن سزد
 چو گنجی بود پر زر و خواسته^۲
 دلست را زرنج و زین بهره^۳ نیست
 قی صد که^۴ پیوسته خون تست
 کجا ناهشان بر تو خواند همی
 که باشد بگفتار تو بر گوا
 که آن شهرها را^۵ تو داری بدست
 ز جنگ و ز کین آوران^۶ بغروی
 نباید بدن چون پلنگ زین^۷
 مگر باشتی باز خواند سپاه
 سواری بکردار^۸ باد دمان
 بسو تا زین نزد افراسیاب
 کنون هر چه جستم همه یافتم^۹
 چو خواجه که بر گردد از کارزار^{۱۰}
 ز شاه و گرسیمز نیکنام
 فراوان بهیچید و گم کرد راه

یکی گنج باشد پر از خواسته P. 3) . رسائی P. 2) . کینه دله P. 1)
 تن P. 6) . کرد P. 5) contra rhythmum finalem. و ز کین بهره P. 4)
 male; C. کسانی که et invertit ordinem versuum 903 et 904. 7) P.
 بکینه P. 10) . جهان P. 9) . زمانی ز جنگ و ز کین P. 8) . شهر مارا
 P. 13) . فرستاده را چو C. 12) . فرستاد C. 11) . نبندیم یکتی میان
 C. inserit: 15) . جستی همه یافتیم P. 14) . ما تیز بشتافتم

ز پیشان و پیوند ما صد جوان ز ما خواستش رستم پهلوان

- بدل^۱ گفت صد تن زخویشان من
شکست اندر آید برین^۲ رزمگاه
وگو گویم از من گروگان مجوی
فرستاد باید بر او نوا
مگر کین بلاها زمن بگذرد
برانسان^۳ که رستم همی نام برد
سوی^۴ شاه ایران فرستاد شان
بفرمود تا کوس با کمرهای
بخارا و سغد و سمرقند و چاچ
تهی کرد و شد با سپه سوی گنگ
چو از رفتنش رستم آگاه شد
بیامد بنزد سیاوش چو گرد
بدو گفت چون کارها گشت راست
بفرمود تا خلعت آراستند
یکی اسپ قازی بزرین ستم
چو گرسیوز آن خلعت شاه دید
بشد با زبانی پر از آفرین
- گر آیدون که گم گردد از^۵ آجمن
نباشد بر من کسی^۶ نیکخواه
دروغ آیدش سر بر سر گفتگوی
اگر بی گروگان ندارد روا
خردمند باشم به از بیخرد^۷
زخویشان نزدیک صد بر شمرد
بسی خلعت و نیکوئی داد شان
زدند و فرو هشت پرده سرای
سپنجاب و آن کشور و تخت علج
بهانه ناجست و فریب و درنگ^۸
روانش زاندیشه^۹ کوتاه شد
شنیده سخنها همه یاد^{۱۰} کرد
چو گرسیوز از باز گردد رواست
سلیح و کلاه و کمر خواستند
یکی تیغ هندی بزرین نیام^{۱۱}
تو گفتی مگر بر زمین ماه دید
تو گفتی همی در^{۱۲} نورد زمین

فرستادن سیاوش رستمرا بنزد کاوس

سیاوش نشست از بر تخت علج بیاویخت او^{۱۱} از بر علج تاج
همی رای زد تا یکی چربگوی کسی کو سخنها دهد رنک و بوی

نماید. P. 4) بدین. P. 3) .گزیده فرستم بدان. C. 2) بدو. C. 1)
ونکرد او درنگ. P. 7) بر. C. 6) .بدانسان. C. 5) .برین بوم ویر
نیز. P. 11) male. بر. P. 10) male. باز. P. 9) .زیدها گمانیش. P. 8)

۹۳۵ زلشکر می خواست گردی سوار^۱ که با وی بسازد مگر^۲ شهریار
 چنین گفت با او گو پیلتن همانست کاس کر پیش بود
 مگر من شوم نزد شاه جهان ببرم زمین گر تو فرمان دهی
 ۹۴ سیاوش ز گفتار او شاد گشت سپهدار بنشست ورستم بهم
 بفرمود تا رفت پیشش دبیر نخست آفرین کرد بر دادگر^۷
 خداوند هوش وزمان وتوان ۹۴۵ گذر نیست کسرا ز فرمان اوی
 زگیتی^۹ نبیند جز از کستی همان^{۱۱} آفریننده هور و ماه
 ازو باد بر شهریار آفرین رسیده بهر نیک و بد رای اوی
 ۹۵ رسیدم ببلخ و بخرم بهار زمن چون خبر یافت افراسیاب
 بدانست کان^{۱۷} کار دشوار گشت جهان تیره^{۱۸} شد بخت او خوار گشت

۱) P. جست گرد و سوار 2) P. دم 3) P. نبینی با جز فرهی 4) P. شد et pro گشت in utroque hemist. 5) P. رفت بسیار بر 6) P. به اندیشه با می بر آمیخت شیر 7) P. کرد گم 8) P. 9) P. خداوند رای و خداوند داد زدادش خردمند پیروز و شاد 10) P. ازو 11) P. هم او 12) P. تلج 13) P. از 14) P. بشد بچشم اندرش آفتاب 15) P. هه 16) P. گشته 17) P. خیره 18) P. contra metrum که آن 19) P. و فر et C. post hunc vs. inserit: گردیست نیرو

خداوند رای و خداوند داد زدادش خردمند پیروز و شاد
 از 9) P. 10) P. ازو 11) P. هم او 12) P. تلج 13) P. بشد بچشم اندرش آفتاب 14) P. گشته 15) P. هه 16) P. خیره 17) P. contra metrum که آن 18) P. خیره 19) P. و فر et C. post hunc vs. inserit: گردیست نیرو

بیامد برادرش با خواسته بسی خوب رویان آراسته
 که زنهار خواهد ز شاه جهان سپارد بدو تلج و تخت مهان
 پسندد کند زین جهان مرز خویش بدانند همی پایه وارز خویش 100
 از ایران زمین نسپرد تیره¹ خاک بشوید دل از کینه و جنگ پاک
 زخویشان فرستاد صد نزد من بدین خواهش آمد گو پیلتن
 گر اورا ببخشد زمهرش سزاست که بر مهر او چهره² او³ گواست
 تهمتن بیامد بدرگاه³ شاه چنانچون سزد با درفش و سپاه
 دزان روی گرسبوز نیکخواه بیامد بر شاه توران سپاه⁴ 110
 پس آنکه که گرسبوز اندر شتاب بیامد بنزدیک افراسیاب
 همه رازهای⁵ سیاوش بگفت که اورا ز شاهان کسی نیست جفت
 ز خوبی و دیدار و گفتار⁶ اوی زهوش و دل و شرم و کردار⁷ اوی
 دلیر و سخن گوی و گرد و سوار⁸ تو گوئی خرد دارش در⁹ کنار
 بخندید و با وی چنین بگفت شاه که چاره به از جنگ¹⁰ ای نیکخواه 110
 دلم گشت ازان خواب بد پر نهیب زبلا بدیدم نشان نشیب
 پر از درد گشتم سوی چاره باز بدان تا نماند تن اندر گداز
 بگنج و درم چاره آراستم کنون آن چنان شد¹¹ که من خواستم

پیلان دادن رستم کاوس را

دزین¹² روی چون رستم شیر مرد بیامد¹³ بر شاه ایران چو گرد

1) P. نیز. 2) چهر او بر C. 3) بنزدیک P. 4) Pro duobus vss. 960 et 961 in C. melius legitur unus:

دزان روی گرسبوز اندر شتاب رسیدش بدرگاه افراسیاب
 5) P. دارد. 6) وگفتار P. 7) و کردار P. 8) سوار P. 9) داستان P. 10) جنگی male. 11) کنون شد از آنسان P. 12) P. 13) بر آمد male. آن

۹۷۰ بپیش اندر آمد بکش کرده دست
 پرسید و گرفتش اندر کنار
 زگردان واز رزم و کار سپاه
 نخست از سیاوش زبان بر گشاد
 چون نامه برو خواند فرخ دبیر
 ۹۷۵ برستم چنین گفت گیرم که اوی
 نه آخر تو مردی؟ جهان دیده
 چو تو نیست اندر جهان سربس
 ندیدی تو بدای افراسیاب
 مرا رفت بایست کردم درنگ
 ۹۸۰ نرفتم که گفتند از ایدر مو
 چو بادافره^{۱۰} ایزدی خواست بود
 شمارا بدان^{۱۱} مردی خواسته
 بمالی که وی بستد از بی گناه
 بصد ترک بیچاره بدنزداد
 ۹۸۵ همان از گروگان کم^{۱۲} اندیشد اوی
 شما گز خردا نبستید کار
 بر آمد سپهد ز جای نشست
 زفرزند واز گردش^۱ روزگار
 بدان^۲ تا چرا باز گشت او زراه
 ستودش فراوان و نامه بداد
 رخ شاه کلوس^۳ شد همچو قیر
 جوانست و بد نارسید^۴ بروی^۵
 بد و نیک هر گونه دیده^۶
 بجنک^۷ از تو جویند شیران^۸ هنر
 که تم شد زما خورد و آرام خواب
 مرا بود با او سر^۹ پر زجنک
 بمان تا بسیچد سپهدار^{۱۰} نو
 مکافات بدای خواست بود
 بر آن^{۱۱} گونه بر دل شد آراسته
 بدینسان^{۱۲} بیچید سر تان زراه
 که نام پدر شان ندارند یاد
 همان پیش چشمش همان آب جوی
 نه من سیرم از پیچش^{۱۳} کارزار

1) P. 2, 276. 278. 2) P. 2, 276. 278. 3) P. 2, 276. 278. 4) P. 2, 276. 278. 5) P. 2, 276. 278. 6) P. 2, 276. 278. 7) P. 2, 276. 278. 8) P. 2, 276. 278. 9) P. 2, 276. 278. 10) P. 2, 276. 278. 11) P. 2, 276. 278. 12) P. 2, 276. 278. 13) P. 2, 276. 278.

تہمتن ببوسید روی زمین بکلوس بر خواند چند آفرین

3) P. 2, 276. 278. 4) P. 2, 276. 278. 5) P. 2, 276. 278. 6) M. conicit^{۱۰} ob rhythum finalem, qui tamen non turbatur lectione^{۱۱} edit. P. et C., quum^{۱۲} h. l. significet^{۱۳} vidisti et praecedens^{۱۴} sit compositum cum 2 ps. sing. verbi subst. coniunctum. 7) C. مردان. 8) P. سری. 9) C. جهاندار. 10) P. بدافره^{۱۵} contra metrum. 11) P. بد از male. 12) P. بدین. 13) P. از جنک واز. 14) P. کنون. از گروگان کی. 15) P. از اینسان.

بنزد سیاوش فرستم کنون
 بفرمایم کاتشی کس بلند
 بر آتش بنده خواسته هرچه هست
 پس آن بستگانرا سوی من^۳ فرست
 تو با لشکر خویش سر پر ز جنگ
 همه^۴ دست بگشای تا یکسره
 چو تو ساز گیری بکین توختن^۵
 بیاید بجنگ تو افراسیاب
 تهمتن بدو گفت کای^۷ شهریار
 سخن بشنوا من توای شه نخست
 تو گفتی که بر^۸ جنگ افراسیاب
 بمانید تا او بیاید بجنگ
 ببودیم تا جنگ جوید درست
 کسی کاشتی جوید سر و بزم
 و دیگر که پیمان شکستن ز شاه^{۱۱}
 سیاوش چو پیروز بودی بجنگ^{۱۲}
 چه جستی جز^{۱۴} از تخت و تاج و نگین
 همه یافتی جنگ خیره مجوی
 که^{۱۵} افراسیاب این سخنها که گفت

یکی مرد با دانش ویر فسون^۱
 ببند گران پای ترکان ببند
 نگر تا نیازی^۲ بیک چیز دست
 که سرشان بخوام زتن شان گسست^۹
 برو تا بدرگاه او بی درنگ
 چو گرگ اندر آیند پیش^۵ بره
 سپاهت کند غارت و سوختن
 چو گردد یرو ناخوش آرام و خواب
 دلترا بدین کار غمگین مدار^{۱۰}
 پس آنکه جهان زیر فرمان تست
 مران^۸ تیز لشکر بدان روی آب
 که او خود شتاب آورد بی درنگ
 در آشتی او گشاد از نخست
 نه نیکو بود تیز^{۱۰} رفتن بزم ...
 نباشد پسندیده نیلخواه
 برفتی بسان دلاور نهنگ^{۱۲}
 تن آسانی و گنج ایران زمین
 دل روشنست زاب تیره^{۱۵} مشوی
 به پیمان شکستن بخااهد نهفت^{۱۰۰}

۱) P. ورنهمن. 2) P. نیازی male. 3) P. بر من. C. ما. 4) P. همی. 5) P. به پیش contra metrum. 6) P. گیری بد آموختن. 7) P. کای contra metrum. 8) P. در. 9) P. مر آن male. 10) P. ندیدی. 11) P. شکن نیز شاه. 12) P. گشتی بزم. 13) P. ازین پیشتر روی بزم. 14) P. تو. 15) P. باب دیده. 16) P. نگر.

هم از جنگ جستن نگشتیم سیر
 تو بر تخت زر با سیاوخش راد
 بزایل برانم من اندک سپاه
 بگز نبردی بر افراسیاب
 ۱۰۱. میان من و او بسی رزم بود
 زفرزند پیمان شکستی مخواه
 نهانی چرا گفت باید سخن
 وزین^۳ کار کاندیشه کردست شاه
 منکن یخت فرزند خود را دزم
 بجایست شمشیر و چنگال شیر
 بایران بپاشید خندان و شاد^۱
 نعمان بتوران سر تخت و گاه
 کمر تیره گمن تابش آفتاب
 مگر کمر بخواهد دگر آرمود
 مگر آنچه اندر خورد با گناه
 سیاوش زپیمان نگردد زین
 بر آشوبد آن نامور پیشگاه
 بیینی^۳ دل خویش زین پس بغم^۴

فرستادن کاوس رستم را بسیستان

۱۰۱۵. چو بشنید کاوس شد پر زخشم
 برستم چنین گفت شاه جهان
 که این در سر او تو افکنده
 تن آسانیء خویش جستی درین
 تو ایدر بمان تا سپهدار طوس
 ۱۰۲۰. من اکنون هیونی فرستم ببلخ
 سیاوش اگر سر زفرمان من
 بطوس سپهدار سپاه
 بر آشفت ازان کار بگشاد^۵ چشم
 که ایدر^۶ نماند سخن در نهان
 چنین بیخ کین از دلش کنده
 نه افروزش تلج و تخت و نگین^۷
 ببندد برین^۸ کار بر پیل کوس
 یکی نامه با^۹ سخنهای تلخ
 بپیچد نیاید پیمان من
 خود و وزیرگان باز گردد زراه

1) Quatuor vss. 1007—1010 desunt in C. 2) P. ازین. 3) P. نه
 4) P. خرم. 5) P. ونگشاد. 6) P. ایدون. 7) C. inserit:
 8) P. درین. 9) P. ویا et C. hunc vs. legit ante vs. 1030.

ترا دل بآن خواسته شاد شد همه جنگ در پیش تو باد شد

ببیند^۱ زمن هرچه اندر خورست
 نخوانم ترا زين سپس نیز يار
 غمی گشت رستم باواز گفت
 اگر طوس جنگی تر از^۲ رستم است
 بگفت اين ويرون شد از پيش اوی
 ابا لشکر خویش بر گشت و رفت
 هم اندر زمان طوس را خواند شاه
 برون رفت^۳ از پيش کاوس طوس
 بسازند و آرایش ره کنند
 که^۴ اورا چنین داوری در سرست
 نخواهم که مارا کنی کارزار^۵
 که گردون سر من بیارد^۶ نهفت ۱.۲۵
 چنان دان که رستم بگیتی کم است
 پر از خشم جان ویر آرنک^۷ روی
 سوی سیستان روی بنهاد تفت^۸
 بفرمود لشکر کشیدن براه^۹
 بفرمود تا لشکر و بوق و کوس ۱.۳۰
 و زارامگه رای^{۱۰} کوتاه کنند

پسرخ نامهء سیاوش از کاوس

هيونی بياراست کاوس شاه
 نویسندهء نامرا پيش خواند
 یکی نامه فرمود^{۱۱} پر خشم و جنگ
 نخست آفرین کرد بر کردگار
 خداوند بهرام و کیوان و ماه
 بفرمود تا باز گردد ز راه^{۱۲}
 بر تخت خویشش بکسی نشاند
 پیامی بکردار تیر خدنگ^{۱۳}
 خداوند آرامش و کارزار ۱.۳۵
 خداوند نیک و بد و فر و گاه

1) P. نیارد. 2) Deest in C. 3) P. گم. 4) C. بباید. 5) P. male. جنگی ترا
 6) In C. inversa sunt hemist. 7) جان گشته بی رنگ^۸ P. 8) C. inserit:

بدو گفت کای سرفراز دلیر برون شو از ایدر بکردار شیر
 9) P. چه بیرون شد quem versum sequitur vs. praecedens 1020.
 10) P. دل و رای از آرام. 11) P. et C. inserit vs. spurium, de q. cf. vs. praecedens 1020:

ابا نامه و با سخنهاى تلخ فرستاد نزد سیاوش ببلخ
 12) P. بنوشت. 13) P. رنک. 14) sed M. emendat بدارنک^{۱۵} d. q. cf. supra in apparatu critico t. I p. X not. ad pg. 16 v. 44.

وزو^۱) باز گُسترده هر جلی مهر
همیشه بماناد^۲) با تاج و تخت
سرازرم جستن ترا^۳) خیره گشت
چو پیروز شد روزگار نبرد
برین^۴) بارگه بر مبرتاب روی^۵)
گراز چرخ گردان بخواهی نهیب
ببند اندر آورده شان پای و دست^۶)
مرا از خود اندازه بلید گرفت
بسی باز گشتم زیینگار اوی
زفرمان من روی بر گلشتی
ببازی واز جنگ بگریختی
نخواهد شدن سیر واز خواسته
ترا شد سر از جنگ جستن تهی
بکشر بود^۷) شاه را آبروی
بسازد چو باید کم و بیش تو
گروگان که داری ببند گران
چنانست کلید^۸) بجانست گزند
بر آشوبد این^۹) روزگار بهی
ازین در سخنها مگردان دراز
زخاک سیه رود جیاحون کنی

بفرمان اویست گردان سپهر
ترا ای جوان تن درستی و بخت
اگر بر دلت رای من تیره گشت
۱.۴. شنیدی که دشمن بایران چه کرد
کنون خیره آزره دشمن ماجوی
منه از جوانی سر اندر فریب
گروگان که داری بدرگه فرست
ترا گر فریبد نباشد شگفت
۱.۴.۵ که من زان فریبده گفتار اوی
نرفت ایچ با من سخن زاشتی
تو با خبر و بیان بیامیختی^{۱۰})
همان رستم از گنج آراسته
وزان مردری تاج^{۱۱}) شاهنشهی
۱.۵. در بی نیازی بشمشیر جوی
چو طوس سپهد رسد پیش تو
هم اندر زمان بار کن بر خزان
ازین آشتی رای^{۱۲}) چرخ بلند
بایران رسد زین بدی آگهی
۱.۵.۵ تو شو کین و آویختن را^{۱۳}) بساز
چو تو ساز جنگ و شبیخون کنی

۱) P. ازو. ۲) C. هماناد همواره. ۳) P. سرت. ۴) P. زخواب جوانی سرت. ۵) P. ندیدست کس جفت با پای دست. ۶) P. میر آبروی. ۷) P. بر آن. ۸) P. شود. ۹) P. ازان مردری تخت. ۱۰) P. بر آمیختی. ۱۱) P. کینه. ۱۲) P. آن. ۱۳) P. contra metrum. که آید. ۱۱) P. راز و تاختن.

سپهد سر اندر نیارد بخواب
اگر^۱ مهر داری بدان انجمن^۲
سپه طوس را ده تو خود باز^۳ گرد
نهادند بر نامه بر^۴ مهر شاه
چو نامه بنزد سیاوش رسید
فرستاده را خواند و پرسید چست^۵
بگفت آنچه^{۱۰} با پیلتن گفته بود
سیاوش چو بشنید گفتار اوی
ز کار پدر دل پر اندیشه کرد
همی گفت صد مرد گرد و سوار
همه نیک خواه و همه بی گناه
نپرسد نه اندیشد از کار شان
بنزدیک یزدان چه پوزش برم
در آیدون که جنگ آوم بی گناه
جهاندار نپسندد این بد^{۱۱} زمن
وگر باز گردم بدرگه شاه
ازو^{۱۲} نیز هم بر سرم^{۱۳} بد رسد
نیاید ز سودابه هم جز بدی

بیاید بجنک تو افراسیاب
خواهی که خوانندت^۶ پیمان شکن
نعم مرد پر خاش و فنک^۷ و نبرد
هیونی در^۸ آورد و ببرید راه^{۱۰۹}
بدان گونه گفتار ناخوش شنید^۹
ازو کرد یکسر سخنها درست
زطوس و زکاوس کشفته^{۱۱} بود
زستم غمی گشت و از کار اوی
زترکان و از روزگار نبرد^{۱۰۹}
زخیشان شاهی چنین نامدار
اگر شان فرستم بنزدیک شاه
همانکه کند زنده بر دار شان
بد آید^{۱۲} ز کار پدر بر سرم
چنین^{۱۳} خیره با شاه توران سپاه^{۱۰۷}
کشایند بر من زبان انجمن
بطوس سپهد^{۱۴} سپارم سپاه
چپ و راست بد بینم و پیش بد
ندانم چه خواهد بدن آیزدی

طوس ردرا P. 4) خوانند P. 3) male. اهرمن P. 2) وگر P. 1)
pro همین پر بر P. 7) مر نامرا P. 6) و جنگ C. 5) ده و باز
10) P. و جست P. 9) ناخوب گفتار دید P. 8) posito پر male پر
13) P. آمد P. 12) contra metrum که آشفته P. 11) آن که
15) P. زمن pro من contra metrum, nisi legatur کار P. 14) آبر
contra metrum سپهدار P. 16) از آن P. 17) تنم P.

رای زدن سیلوش با بهرام وزنگه

۱.۷۰ دو تنرا زلشکر زکند آوران
 بزین^۱ رازشان خواند نزدیک خویش
 که رازش بهم^۲ بود با هر دو تن
 بدیشان چنین گفت کز بخت بد
 بدان مهربانی دل شهریار
 ۱.۸۰ چو سودابه اورا فریبنده گشت
 شبستان او گشت زندان من
 چنین رفت بر سر مرا روزگار
 گزیدم بدان سر بی آب جنگ^۳
 ببلخ اندرون بود چندان^۴ سپاه
 ۱.۸۵ نشسته بسعد اندرون شهریار
 یرفتم بر سان باد دمان
 چو کشور سراسر پهراختند
 همه میدان بر گزیدند^۵ راه
 گر اورا زیهر فرونیست جنگ^۶
 ۱.۹۰ چه باید همی خیره خون ریختن
 سری کش نباشد زمغر آتشی
 قباد آمد رفت و گیتی سپرد
 وزان^۷ پس همه رفته باید شمرد

چو بهرام چون زنگه شاوران
 پرداخت ایوان و بنشاند پیش
 ازان پس که رستم بشد زانجمن
 همی هر زمان بر سرم^۸ بد رسد
 بسان درختی پر از برگ و بار
 تو گوئی^۹ که زهر گزاینده گشت
 بیژمرد ازان^{۱۰} بخت خندان من
 که با مهر او آتش آورد بار
 مگر دور مانم^{۱۱} ز چنگ فتنک^{۱۲}
 سپید چو گرسوز نیلخواه^{۱۳}
 پر از کینه با تیغ زن صد هزار
 نجستیم بر^{۱۴} جنگ ایشان زمان
 گروگان و آن هدیهها ساختند
 که ما باز گردیم ازین رزمگاه^{۱۵}
 هوش جنگ و کشور آید^{۱۶} بچنگ
 چنین دل بکین^{۱۷} اندر آویختن
 نه از بدتری باز داند بهی
 وزان^{۱۸} پس همه رفته باید شمرد

گفتی. ۴) P. فراوان همی بر تنم. ۳) P. همی. ۲) P. بدان. ۱) P. همی دور ماندم. ۷) P. بر آن سر سختی و رزم. ۶) P. ازو. ۵) P. در. ۱۱) P. کینهخواه. ۱۰) P. چندین. ۹) P. زشادی و بزم. ۸) P. چو گنج آمد و کشور. ۱۴) P. کینهگاه. ۱۳) C. آن نمودند. ۱۲) P. وزین. ۱۶) P. کین بدل. ۱۵) P. اورا.

پسندش نیامد همی کار من
 بخیره همی جنگی فرماید
 همی سر یزدان نباید کشید
 دو گیتی همی بزد خواهد زمن
 وزانپس که داند کزین² کارزار
 نژادی مرا کاشکی ملام
 که چندین بلاها بیاید کشید
 درختیست این بر کشیده بلند
 وزین⁴ گونه پیمان که من کرده ام
 اگر سر بگردانم از راستی
 زبان بر گشایند بر من⁷ بید
 پراکنده گردد بدهر⁹ این سخن
 بکین باز گشتن بریدن¹⁰ زمین
 چنین کی پسندد زمن¹² کردگلر
 شو گوشه جیم اندر جهان
 جو¹⁴ روشن زمانه بدان سان بود
 تو ای نامور زنگه شاوران
 برو تا بدرگاه افراسیاب
 گروگان واین خواسته هرچه هست

بکوشد برنج و آزار من
 بترسم که سوگند بگزایدم
 ز راه¹ نیاگان نباید رمید¹⁰
 بمانم بکام دل اهرمن
 کرا بر کشد گردش روزگار
 وگر زاد مرگ آمدی بر سرم
 ز گیتی همه زهر⁸ باید چشید
 که بارش همه زهر ویرکش گزند¹¹
 یزدان چه سوگندها⁶ خورده ام
 فراز آید از هر سوئی⁵ کاستی
 بهر جایگاهی⁹ چنان چون سزد
 که با شاه توران فکندیم بن
 کشیدن سر از آسمان بر زمین¹¹
 کجا بر دهد گردش روزگار
 که نامر زکأس ماند¹³ نهان
 که فرمان دادار گیهان¹⁵ بود
 بیارای دلرا¹⁸ برنج گران
 درنگی مباش ومنه سر بخواب¹⁷
 ز دینار واز تاج وتخت¹⁸ نشست

1) P. زکار. 2) P. کزان. 3) P. فراوان غم ورنج. 4) P. برین. 5) P. هر کس. 6) P. contra metrum. 7) P. سوگندها. 8) P. et C. invertit ordinem versuum 1103 et 1104. 9) P. بهر جای بر من. 10) P. شد در جهان. 11) P. آسمان وزمین. 12) P. male. 13) P. گزند. 14) P. فرمان ورا. 15) P. که. 16) P. تنرا. 17) In C. inversa sunt hemist. 18) P. واز. 19) P. جهانبان. 20) P. گنج و جای. 21) P. cf. infra vs. 1116.

بگیش که مارا چه آمد بروی
 که ای نامور لشکر و مرزرا
 بمان تا بباید سپهدار طوس
 همه سربسر کار^۱ آراسته
 ز گنج و زجاج و ز تخت نشست
 دلش گشت پیچان ز کردار اوی
 بنفرید بر بوم هلماوران
 روانشان ز گفتار او شد دژم
 ترا بی پدر در جهان جای نیست
 گو پیلتن را ازو باز خواه^۲
 سخن کوتاه است از نگرود^۳ دراز
 ترا پوزش اندر پدر ننک^۴ نیست
 بخندد دل و جان^۵ تاریک اوی
 رها کن کسی نیست بر تو گوا^۶
 نرفتست^۷ کاری که در مانش نیست
 جهان بر بداندیش تنک^۸ آوریم
 سر او بچربی بدام آرز باز
 چو آمد درخت بزرگی ببلر
 مخوشان زین^۹ خسروانی درخت
 سپاه و سراپرد^{۱۰} و بارگاه

ببر همچنین تا بنزدیک^۱ اوی
 بفرمود بهرام گودرز را
 سپردم ترا پرده و پیل^۲ و کوس
 بدو ده تو این لشکر و خواسته
 یکایک برو بر شهر هر چه هست
 چو بشنید بهرام گفتار اوی
 ببارید خون زنگه شاوران
 پر از غم نشستند هم دو بهم
 بدو گفت بهرام کین رای نیست
 یکی نامه بنویس نزدیک شاه
 اگر جنگ فرمان دهد جنگ ساز
 گم آرام گیری سخن تنک^۳ نیست
 نوا^۴ گر فرستی بنزدیک اوی
 دلت گر چنین رنجه گشت از نوا
 بنامه جز از جنگ فرمانش نیست
 بفرمان کلس جنگ آوریم
 مکن خیره اندیشه بر دل دراز
 مگردان بما بر دژم روزگار
 پر از خون مکن دیده و تاج و تخت
 نه نیکو^{۱۱} بود بی تو تخت و کلاه

1) P. male pro positā بر praepositione ببر آن همه باز بر پیش P.
 2) P. دگر باره زو. 3) P. همه کارها یکسر. 4) P. ترا جمله با پیل.
 5) P. پیلتن را بخواه. 6) P. نگیری. 7) P. مرا. 8) P. کس نه جنگست بر تو روا.
 9) P. دل. 10) P. نرفتست. 11) P. چگونگی.
 12) P. ودر و پرده.

سر و مغز کاؤس آتشکده است همان نامه¹) و جنگ او بیهوده است
 و گم آسمانی جز این است راز چه باید کشیدن سخنها دراز
 نپذیرفت ازان دو خردمند پند دگر بود راز سپهر²) بلند
 چنین داد پاسخ که فرمان شاه بر آتم که برتر ز خورشید و ماه³)
 ولیکن بفرمان⁴) یزدان دلیر نباشد ز خاشاک تا پیل و شیر
 کسی کو فرمان یزدان بتلفت سراسیمه شد خویشتن را⁵) نیافت
 همی دست یازید باید بخون بکین دو کشور بدن رهنمون
 ز بهر نوا هم بیازارد اوی سخنها ی گم کرده⁶) باز آرد اوی
 و گم باز گم ازین رزمگاه شوم رزم⁷) ناکرده نزدیک شاه⁸)
 همان خشم و پیگار باز⁹) آورد بدین غم تن اندر گداز¹⁰) آورد
 اگر¹¹) تیره تن شد دل از کار من بیبچید تن سر ز گفتار من
 فرستاده خود باشم و رهنمای بمانم برین دشت پرده سرای
 کسی کو نبیند همی گنج من چرا بر گمارد بدل¹²) رنج من
 سیاوش چو پاسخ چنین داد باز بپژمرد جان دو گردن فراز¹³)
 ز بیم جدائیش گریان شدند چو بر آتش تیز بریان شدند
 همی دید چشم¹⁴) بد روزگار که اندر نهان چیست با شهریار
 نخواهد بدن نیز دیدار اوی ازان چشم گریان شد از کار اوی
 چنین گفت زنگه که ما بنده ایم بمهر سپهبد دل آکنده ایم

1) P. male. 2) P. چرخ. 3) P. بپیمان. 4) P. سرشک. 5) P. گشته. 6) P. کار. 7) P. کار. 8) P. شد راه دانش. 9) P. کار. 10) P. کار. 11) P. کار. 12) P. کار. 13) P. کار. 14) P. کار. et C. post hunc vs. inserit: غم اندر کنار

بگوید زهر گونه با ما سخن ز کار نو و کارهای کهن
 9) P. و گم. 10) P. بر گمارد برو. et C. post hunc vs. addit:

گروگان و این خواسته بر شتاب برم تا زبان نزد افراسیاب
 11) P. دید دل و چشم. male et contra metrum.

۱۱۵۰ فدای تو بادا تن وجان ما
چو پلسخ چنین یافت آن^{۱)} نیکخواه
که رو شاه توران سپهرا بگویی
ازین آشتی جنگ بهر منست
ز پیمان تو سر نکردم تهی
۱۱۵۵ جهاندار یزدان پناه منست
و دیگر که بر خیره نا کرده کار
یکی راه بگشای تا بگذرم
یکی کشوری جویم اندر نهان
ز خوی بد او سخن نشنوم
چنین باد تا مرگ پیمان ما
چنین گفت با زنگه بیدار شاه
کزین کار مارا چه آمد بروی
همه نوش تو درد و زهر منست
و گرچه بمانم ز تخت مهی
زمین تخت و گردون کلاه منست
نشایست رفتن بر شهریار
بجائی که کرد ایزد آیشخووم
که نام زکاوُس گردد نهان^{۲)}
ز پیگار او یکرمان بغنوم

رفتن زنگه پیش افراسیاب

۱۱۶۰ بشد زنگه با نامور صد سوار
ببرندش همه خواسته هر چه بود
چو در شهر سالار ترکان رسید
پذیره شدش نامداری بزرگ
چو شد زنگهء شاوران نزد^{۳)} شاه
۱۱۶۵ گمفتش ببر تنک و بنواختش
چو بنشست با شاه نامه^{۴)} بداد
بپیچید ازان نامه افراسیاب
بفرمود تا جایگده ساختند
سپهدار خود را بخواندش چو دود
گروگان ببرد از در شهریار
که از پیش گمسیوز آورده بود
خروش آمد و دیدبانش بدید
کجا نام او بود جنگی طورگ
سپهدار یر خاست از پیشگاه
گرامی بر خویش بنشاختش
سراسر سخنها برو کرد یاد
دلش گشت پر درد و سر پر شتاب
ورا چون سزا بود بنواختند
بیامد ببیشش سپهدار زود

۱) از P. 2. 292. 294. 2) In C. deest hic vs. 3) چو زنگه بیامد بنزدیک P. 421. 422.
۴) P. 294.

۱۱۷. سخن راند با نامور کدخدای
 زخوی بد ورای پیگار اوی^۱
 زکار سیلوش دلش پر زغم
 همه یاد کرد از کران تا کران
 وزین راه جستن چه پیمان کنم^۲
 ۱۱۷۰ انوشه بزی تا بود روزگار
 بگنج و بمردی تواناتری
 نگیرد بدانش کسی جلی تو^۳
 توانا بود آشکار و نهان
 زگنج و زرنج آنچه^۴ آید فراز
 کسی نیست مانند او از مهان
 ۱۱۸۰ بفرهنگ ورای و بشایستگی
 چنو شاهزاده زملار نژاد
 گرانمایه و شاهزاده مهست
 که از خون صد نامور با پدر
 بکهر سپرد و خود آمد براه^۵
 ۱۱۸۵ که باشد خریدار کندآوری^۶
 کزین کشر آن نامور^۷ بگذرد
 زتخت آمدش روزگار گذر
 چو پیران بیامد تهی کرد جای
 زکاوس واز خام گفتار اوی
 همی گفت رخساره^۸ کرده دژم
 فرستادن زنگه شاهواران
 بپرسید کلین را چه درمان کنم
 بدو گفت پیران که ای شهریار
 تو از ما بهر کار داناتری
 گمان و دل و دانش ورای تو^۹
 هم آنکس^{۱۰} که بر نیکوئی در جهان
 ازین شاهزاده نگیرند باز
 من آیدون شنیدم که اندر جهان
 بمالا و دیدار و آهستگی
 هنر با خرد نیز بیش از نژاد
 بدیدن کنون از شنیدن بهست
 اثر^{۱۱} خود جز اینش نبودى هنر
 بر آشفست و بگذاشت تخت و کلاه
 بدین کشور اندر بود مهتری
 نه نیکو نماید ز راه خرد
 و دیگر که کاوس شد پیر سر

1) P. in utroque hemist. 2) P. ورخساره. 3) P. کنیم in utroque hemist. et in priore جو اینرا که et in post. pro چه male et contra metrum. 4) P. من. 5) P. چنینست اندیشه آرای من. 6) P. همی از تو جوید. 7) P. وگرم. 8) P. آنکه. 9) P. که هر کس بدین گونه راه. 10) C. omittit hunc vs., qui interiectus videtur. 11) P. ای مهتر او.

بدو ماند آئین تخت^۱ مهی
 سر او همان از تو گردد^۲ گران
 نویسد یکی نامه پندمند
 نوازد چون نوازند فرزندان
 بدارد سزاوار اندر خورش^۳
 بدارش با ناز و با آبروی
 کند کشر و صفت^۴ آرامگاه
 ترا برتری باشد از روزگار
 بزرگان گیتی کنند آفرین
 بدین آویدش مگر^۵ دادگر
 که گردد زمانه بدین کار^۶ راست
 چنان هر همه بودنیها بدید
 همان^۷ داشت بر نیک و بر بد گمان
 که هست این سخنها همه دلپذیر
 بمانند تو نیست اندر جهان
 که باشد بران^۸ رای همداستان
 چو دندان کند تیز کیفی بری
 پیروردگار اندر آویزد اوی^۹
 یکی شاه کند آوران بنگرد
 نگیرد ازو بدخوئی کی سزد

سیاوش جوانست و با فرهی
 ۱۱۹. ترا سرزنش باشد از مهتران
 اگر شاه بیند زرای بلند
 چنان چون نوازند فرزندان
 یکی جای سازد بدین کشورش
 باآئین دهد دخترش را^{۱۰} بدوی
 ۱۱۹۵ مگر کو بماند بنزدیک شاه
 وگر باز گردد سبی^{۱۱} شهریار
 سپاسی بود نزد شاه زمین
 بر آساید از کین دو لشکر مگر
 زداد جهان آفرین این سزاست
 ۱۲۰۰ چو سالار گفتار پیران شنید
 پس اندیشه کرد اندران یکرمان
 چنین داد پاسخ پیران پیر
 ز کار آزموده گزیده مهان^{۱۲}
 ولیکن شنیدم یکی داستان
 ۱۲۰۵ که چون بچشم شیر نر^{۱۳} پروری
 چو با زور و با چنگ بر خیزد اوی
 بدو گفت پیران که اندر خرد
 کسی کز پدر کزی و خوی بد

۱) P. واند. ۲) باشد از تو. ۳) P. واند. ۴) پندمند. ۵) آفرین. ۶) کار. ۷) همان. ۸) رای همداستان. ۹) پیروردگار. ۱۰) دهد دخترش را. ۱۱) سبی. ۱۲) گزیده. ۱۳) شیر نر.
 ۱) P. واند. ۲) باشد از تو. ۳) P. واند. ۴) پندمند. ۵) آفرین. ۶) کار. ۷) همان. ۸) رای همداستان. ۹) پیروردگار. ۱۰) دهد دخترش را. ۱۱) سبی. ۱۲) گزیده. ۱۳) شیر نر.
 ۱) P. واند. ۲) باشد از تو. ۳) P. واند. ۴) پندمند. ۵) آفرین. ۶) کار. ۷) همان. ۸) رای همداستان. ۹) پیروردگار. ۱۰) دهد دخترش را. ۱۱) سبی. ۱۲) گزیده. ۱۳) شیر نر.

نه^۱) بینی که کاوس دیرینه گشت چودیرینه شد^۲) هم بباید گذشت
 سیاوش بگيرد جهان فراخ بسی گنج بیزنج وایوان وکلخ ۱۳۱۰
 دو کشور ترا باشد وتلج وتخت چنین خود که یابد^۳) مگر نیک بخت

نامه افراسیاب بسیاوش

چو بشنید افراسیاب این سخن یکی رای با دانش افکند بن
 دبیر جهان دیده را پیش خواند زبان بر گشاد و سخن بر فشاند
 نخستین که بر نامه بنهاد دست بعنبر سر خامعرا کرد پست
 جهان آفرینرا ستایش گرفت بزرگی ورایش نمایش^۴) گرفت ۱۳۱۵
 که او برترست از مکان وزمان بدو کی رسد بندگانه گمان
 خداوند هوش^۵) وروان و خرد خردمندرا داد او پرورد
 ازو باد بر شاهزاده درود خداوند شرم و خداوند پاک^۶)
 شنیدم پیلم از کران تا کران زبیدار دل زنگه شاوران ۱۳۲۰
 غمی شد دلم زانکه شاه جهان چنین تیره شد با تو اندر نهان
 ولیکن زگیتی جز از تلج وتخت چه جوید خردمند بیدار بخت
 ترا این همه ایدر آراستست اگر شهریاری وگر خواستست
 همه شهر توران بر دلت نماز مرا خود بمهر تو آمد نیاز
 تو فرزند بلشی ومن چون پدر پدر پیش فرزند بسته کمر ۱۳۳۰
 چنان دان که کاوس بر تو بمهر برین^۷) گونه یکروز نکشاد چهر

۱) P. نه بینی inest interrogatio. ۲) P. گشت
 male. و دانش نیایش P. ۳) خود نیابد. ۴) P. ۵) P. جان. ۶) P. داد. ۷) P. شاد. ۸) P. بدین.

کجا من گشایم دل^۱ و گنج و دست
 بدارمت بی رنج فرزندوار
 تو^۲ از کشورم بگذری در جهان
 ۱۳۳۰ وزین^۳ روی دشخوار یابی گذر
 بدین راه پیدا نبینی زمین
 اثر^۴ کرد یزدان ترا بی نیاز
 سپاه وزر و گنج و شهر^۵ آن تست
 چو رای آیدت آشتی با پدر
 ۱۳۳۵ کز ایدر بلیران شوی با سپاه
 نماند ترا با پدر جنگ دیر
 گر آتش ببیند پی^۶ شصت و پنج
 ترا باشد ایران و گنج و سپاه
 پذیرفته از پاک یزدان که من
 ۱۳۴۰ نفرمایم و خود نیازم^۷ ببد
 چو نامه بمهر اندر آورد شاه
 بزودی برفتن ببندد کمر
 یکی اسپ زرین ستام گران
 چو نزدیک تخت سیلوش رسید

سپارم بتو جایگاه نشست^۲
 بگیتی تو مانی زمن یادگار
 نکوهش کندم کهان و مهان
 مگر ایزدی باشد آئین و فر
 گذر کرد باید بدریای چین
 هم ایدر بیلی^۳ و خوبی بساز
 برفتن بهانه نبایدت جست
 بسازم ترا تلج و تخت و کمر^۴
 بدلسوزگی با تو آیم براه
 کهن شد مگر گردد از جنگ سیر
 شود آتش از آب^۵ پیری بزیج
 ز کشور بکشور بشاهی^۶ کلاه
 بکوشم بخوبی بجان و به تن
 به اندیشه دل نسازم ببد
 بفرمود تا زنگه نیلخواه
 بسی خلعت آراست با سیم وزر
 بیامد دمان زنگه شاوران
 بگفت آنچه گفتند و دید^۷ و شنید

۱) P. در گنج M. گشاده در و گنج. ۲) P. تلج و تخت و نشست. ۳) P. چو. ۴) P. ازین. ۵) P. ازین. ۶) P. male, M. نشست. ۷) P. نشست.

۸) P. سپارم ترا گنج و زرین کمر. ۹) P. و دژ و گنجها. ۱۰) P. بباش. ۱۱) P. رسد آتش از باد. ۱۲) P. چو آتش بریزد رخ.

۱۳) P. آنچه پرسید. ۱۴) P. male et repugnat rhythmo finali. و گفت.

سیاوش بیک روی ازان شاد گشت بیک روی پر درد و فریاد گشت ۱۳۴۵
 که دشمن^۱ می دوست بایست کرد ز آتش کجا بر دمد باد سرد
 ز دشمن نیاید باجز^۲ دشمنی بفرجام هر چند نیکی^۳ کفی

سپاه سپردن سیاوش ببهرام

یکی نامه بنوشت نزد پدر همه یاد کرد اندرو در بدر
 که من با جوانی خرد یافتم ز کردار بد روی بر تافتم
 ازان آتش مغز شاه جهان دل من بر افروخت اندر نهان ۱۳۵۰
 شبستان او^۴ درد من شد نخست
 بیایست بر کوه آتش گذشت
 وزان فنک و خواری باجنگ آمدم بامن زار بگریست آه و بدشت
 دو کشور بدین آشتی شاد گشت خرامان بچنگ نهنگ آمدم
 نیامد زمن^۵ هیچ کارش پسند دل شاه چون تیغ پولاد گشت
 چو چشمش ز دیدار من^۶ گشت سیر کشادن همان و همان نیز^۷ بند ۱۳۵۵
 ز شادی مبادا دل او رها
 ندانم کزین کار گردان سپهر
 عزان پس بفرمود بهرام را بر سیر گشته نباشم دلیر^۸
 سپردم ترا رخت^۹ ۱۳۶۰ شدم من زغم در دم ازدها
 درفش و سواران و هم پیل^{۱۰} و کوس چه دارد بر از اندرون جنگ^{۱۱} و مهر
 چنین هم پذیرفته اورا سپار که اندر جهان تازه کن نامرا
 ز لشکر گزین کرد سیصد سوار همان گنج آکنده و تخت و جلی ۱۳۶۵
 تو بیدار دل بش و به روزگار چو آید باید بر سرافراز^{۱۲} طوس
 همه گرد و شایسته کارزار

۱) P. دشمن male. ۲) P. مغز. ۳) P. نیکو male. ۴) P. تو.
 ۵) P. اندر. ۶) P. نباشیم دیر. ۷) P. ما. ۸) P. بود. ۹) P. همی.
 ۱۰) P. ویلان. ۱۱) P. بتو تاج. ۱۲) P. از کین.

زدینار وز گوهَر شاهوار
پرستار زرّین کمر صد غلام
سلیح و ستور^۱ و کمر بشمرند
سخنهای بایسته چندی براند
گذشتست پیران ازین روی آب^۲
که ایمن بدو باشد آن انجمن
شمارا هم ایدر بباید بدن
میپچید^۳ دنها زگفتار اوی
بیش سیارخشی^۴ با آفرین
هوا شد سیاه وزمین شد درشت
شده زاب^۵ دیده رخس ناپدید
بسان بهاران^۶ پر از رنگ و بوی
تو گفتی عروسست با طوق و تلج
خورشها و گسترده گسترده
فروید آمد آنجا و چندی بماند
بگفتند با وی سخنهای تلخ^۷
روان^۸ نزد سالار توران سپاه
وز آنجا بدرگاه کاوس راند

درم نیز چندانکه بودش بکار
۱۳۶۰ صد اسپ گزیده بزّین ستام
بفرمود تا پیش او آورند
وز انپس گرانمایگنرا بخواند
چنین گفت کز نزد افراسیاب
یکی راز پیغام دارد بمن
۱۳۷۰ همی سازم اکنون پذیره شدن
همه سوی بهرام دارید روی
همه بوسه دادند گردان زمین
چو خورشید تابنده بنمود پشت
سیلرخش لشکر بجیحون کشید
۱۳۸۰ چو آمد بترمذ در و بلم و کوی
چنان هم نشان تا در شهر چلچ^۹
بهر منزلی ساخته خوردنی
چنین تا بقاچار باشی^{۱۰} براند
وزین رو چو طوس اندر آمد ببلخ
۱۳۹۰ که شد پور فرخنده کاوس شاه
سپهرا یکایک همه باز خواند

1) P. وستم. 2) C. duos vss. 1268 et 1269 in unum contraxit:

که پیران بیامد ازان انجمن یکی رای و پیغام دارد بمن
3) P. 6) از آب دو P. 5) بفرمان سالار C. 4) نه پیچید C. 3)
P. 8) هم همه شهرها تا بچاچ P. 7) contra metrum. بهار بد
sed sec. Gl. Sch. nomen huius urbis ignotae est بقفجاق تاشی
quam lectionem P. etiam infra vs. 1321 recepit. 9) C.
omitit novem vss. 1279—1287. 10) Sic Mehrem pro شد که edit.
Par., quum praecedat شد که in priore hemist.

ازین آگاهی شد رخ شاه زرد
 شدش دل پر آتش دو دیده پر آب
 که تا چون شود گشت گردان سپهر
 دل و جنگ و کینرا بیکسو نهاد
 پس آگاهی آمد به افراسیاب
 بدین مرز لشکر فرود آورد
 بفرمود اورا پذیره شدن
 ز خویشان گزین کرد پیران هزار
 سپهرا همه داد یکسر نید^۱
 یکی بر نهاده زیروزه^۲ تخت
 سرش ماه زرین و بومش^۳ بنفش
 ابا تخت زرین سه کرسی بزر^۴
 صد اسپ گرانمایه با زین زر
 سپاهی بران سان که گشتی سپهر
 سیاوش چو بشنید کامد^۵ سپاه
 درفش سپهدار پیران بدید
 بشد تیز و گرفتار. اندر کنار
 بدو گفت کای^۶ پهلوان سپاه

بنالید و بر زد یکی باد سرد
 زخشم سیاوش و افراسیاب
 بود چرخ با او بکین یا بمهر
 وزانپس نکرد او زیگزار یاد^۷
 که آمد سیاوش ازین روی آب
 فرستاده او بدرگه رسید
 همه سرکشان با تبیره شدن^۸
 پذیره شدن را همه با نثار^۹
 بیاراستش^{۱۰} چار پیل سپید
 پس او درفشی^{۱۱} بسان درخت
 بزر بافته پرنیانی^{۱۲} درفش
 بدیبا بیاراسته سربسر
 بزر اندرون چندگونه گهر
 بیاراست روی زمین را بمهر^{۱۳}
 پذیره شدن را بیاراست راه
 خروشدن بیل واسپان شنید
 بپرسیدش از شهر و شهریار
 چرا رنجه کردی روانرا براه

1) C. hunc vs. sic legit:

چو آگاهی آمد پذیره شدند همه سرکشان با تبیره شدند

2) P. بیاراست پس 3) داد برگ و نوید P. 4) بیاراست کار P.
 C. hemist. inversis. 5) نهادند پیروزه P. 6) درفش درفشان P.
 که آمد P. 10) سه پیل دگر P. 9) بر میان P. 8) غلافش C. 7)
 contra metrum. 11) P. که ای P. 12) contra metrum.

که بیند²) دو چشم ترا تندرست
همان خوب چهر دلارای اوی³)
تو آگاهی از⁴) آشکار و نهان
همانا سر پیر گشتی جوان
نیایش کنم پیش یزدان نخست
مهان⁵) بنده باشند ازین روی آب
پرستندگانند با گوشوار
تو جاوید شادان دل و تندرست⁷)
ترا بنده باشد چه مرد و چه⁸) زن
زیر پرستش ببندم کمر
سخن یاد کردند از بیش و کم
همی خفترا سر بر آمد ز خواب
همه تازی اسپان بر آورده¹⁰) پر
بیارید و ز اندیشه آمد بخشم
بیماراسته تا بکابلستان
شده نامداران همه انجمن
زیر مشک و عنبر همی بیختند
همی بر کشید از جگر سرد باد
بکردار آتش همی بر فروخت

۱۳۰۰ همه بر دل اندیشه این بد¹) نخست
ببوسید پیران سر روی اوی
همی گفت با کردگار جهان
مرا گر بخواب این نمودی روان
چو دیدم ترا روشن و تندرست
۱۳۰۵ ترا چون پدر باشد افراسیاب
مرا هست⁶) پیوسته بیش از هزار
همه گنج من سر بر پیش تست
تو بی کلام دل هیچ⁹) دم بر مزن
مرا گر پذیری تو با پیر سر
۱۳۱۰ برفتند هر دو بشادی بهم
همه شهر از آواز چنگ و رباب
همه خاک مشکین شد از مشک تر
سیاوش جوآن دید آب از دو چشم
که یاد آمدش بزم زابلستان
۱۳۱۵ که¹¹) آمد بمهمانیء پیلتن
بسی¹²) زر و گوهر همی ریختند
همان شهر ایرانش آمد بیاد
از ایوان¹³) دلش یاد کرد و بسوخت

1) P. in utroque hemist. 2) ببیند P. 3) اندیشه بد کر P.
4) که ای داور P. 5) همه P. 6) نیز P. 7) Deest in C. 8) P.
9) male et in C. hic vs. legitur post vs. 1305. 10) آورد P.
11) چو P. 12) کجا P. et male invertit ordinem
vss. 1316 et 1317. 13) ازیشان P.

زیران بپوشید و پیچید روی
بدانست کورا چه آمد بیاد
بقاچار باشی فرود آمدند
نگه کرد پیران بدیدار اوی
بدو در² دو چشمش هی خیره ماند
چنین گفت کای³ نامور شهریار
سه چیزست با تو که اندر جهان
یکی آن که از تخمء کیقباد
و دیگر زبانی بدین راستی
سه دیگر که گوئی که از چهر تو
چنین داد پاسخ سیاوش بدوی
خنیده بگیتی بمهر وفا
گر ایدون که با من تو پیمان کنی
بسازم برین⁴ بوم آرامگاه
گر از بودن ایدر مرا نیکوئیست
و گر نیست فرمای تا بگذرم
بدو گفت پیران که مندیش ازین
مگردان دل از مهر افراسیاب
پراکنده نامش بگیتی بدیست
خرد دارد وهوش ورای بلند

سپهد بدید آن غم و درد اوی
غمی گشت و دندان بلب بر نهاد^{۱۳۲۰}
نشستند و یکباره^۱ دم بر زدند
بسفت وبر ویال و گفتار اوی
همی هر زمان نام یزدان بخواند
زشاهان گیتی توئی یادگار
کسیرا نباشد ز تخم مهان^{۱۳۲۵}
همی از تو گیرند گوئی نژاد
بگفتار نیکو بیاراستی
ببارد همی بر زمین مهر تو^۲
که ای پیر پاکیزه و راست گوی
ز آهر منی دور و دور از جفا^{۱۳۳۰}
بدانم که پیمان من نشکنی
بمهر و وفای تو ای نیکخواه
برین^۳ کرده خود نباید گریست
نمائی ره کشور دیگرم
چو اندر^۴ گذشتی زایوان زمین^{۱۳۳۵}
مکن هیچ گونه برفتن شتاب
ولیکن جز آنست مرد ایزدیست
بخیره نتازد براه گزند

1) یکبار C. 2) P. هر male. 3) P. که ای contra metrum. 4) C. addit:

همان مادرت خویش گرسیرزست ازین سو و آن سو ترا پرورست
5) P. بدین 6) P. بدین 7) P. ایدر male.

مرا نیز خویشیست با او بخون
 ۱۳۴. مرا نزد او آبرویست وجاه
 همانا برین بوم ویر صد هزار
 ده و دو هزار آنکه خویش منند
 هم بوم ویر هست وهم گوسفند
 نهفته جزیی نیز دارم بسی
 ۱۳۴۵ فدای تو بادا همه هرچه هست
 پذیرفتم از پاک یزدان ترا
 نمانم که یابی زیدها گزند
 سیاوش بران گفتها شاد^۶ گشت
 بخوردن نشستند با یکدگر
 ۱۳۵. برقتند با خنده و شادمان^۷
 چنین تا رسیدند نزدیک^۸ گنگ

همش پلوانم همش رهنمون
 فراوان مرا گنج و تخت و سپاه
 بفرمان من بیش باشد سوار
 شب و روز بر پای^۱ پیش منند
 هم اسپ و سلیح^۲ و کمان و کمند
 مرا بی نیاز است از هر کسی^۳
 گر ایدر کنی تو بشادی نشست
 پرستش کنم از دل و جان ترا^۴
 ندانند کسی راز چرخ بلند^۵
 روانش از اندیشه^۷ آزاد گشت
 سیاوش پسر گشت پیران^۸ پدر
 بره بر ناجستند جایی زمان
 که آن بود خرم سرای درنگ

دیدن سیاوش افراسیابرا

چو شد نزد افراسیاب آگهی که آمد سیاوخش با فرهی

1) P. چو خواهم شب و روز. 2) P. واسپان و گنج. 3) In C. inversus est ordo hemist. 4) Pro hoc vs. in C. leguntur duo:

پذیرفتم اکنون یزدان ترا برای دل و هوشمندان ترا

پذیرفتم از پاک یزدان که من برستنده باشم بجان و بتن

5) C. inserit:

مگر کز تو آشوب خیزد بشهر بر آمیزی از دور تریاک و زهر

6) P. یز افروخت. 7) C. contra rhythmum finalem. ازان گفتها رام

8) P. و پیران. 9) P. دل شادمان. 10) P. بر شهر et C. post hunc vs. addit:

جهان دید سر تا سر آراسته چو بخانه چین پر از خواسته

پیاده بکوی آمد افراسیاب
سیاوش جو اورا پیاده بدید
گرفتند مر یکدگر را بیر
وزان پس چنین گفت افراسیاب
ازین پس نه آشوب خیزد نه جنگ^{۵)}
بر آشفت گیتی ز تور دلیو
دو کشور همیشه پز از^{۶)} شور بود
بتو رام گردد زمانه کنون
کنون شهر توران ترا بنده اند
مرا با تن و جان^{۷)} پیش تست
پدروار پیش تو مهر آورم^{۸)}
سیاوش بدو آفرین کرد سخت
سپلس از خداوند جان^{۹)}. آفرین
سپهدار دست سیاوش بدست
بسروی سیاوش نگه کرد و گفت
نه زین^{۱۰)} گونه مردم بود در جهان

از ایوان میان بسته ویر^{۱)} شتاب
فرود آمد^{۲)} از اسب و بیشش دوید
همی^{۳)} بوسه دادند بر چشم و سر^{۴)}
که بد در جهان اندر آمد خواب
بابشخور آید گوزن^{۵)} و پلنگ
کنون روی کشور شد از جنگ سیر
جهان را دل از آشتی دور بود
بر آساید از جنگ وز جوش خون^{۶)}
همه دل بمهر تو آکنده اند
سپهدار پیران بتن^{۷)} خویش تست
همیشه پر از خنده چهر آورم^{۸)}
که از گوهر تو مگر داد^{۹)} بخت
کزویست آرام ویر خاش و کین^{۱۰)}
بیامد بتخت مهی^{۱۱)} بر نشست
که اینرا بگیتی نیابند^{۱۲)} جفت
چنین روی و بالا و سر^{۱۳)} مهان^{۱۴)}

۱) P. پیاده شد. ۲) P. سر پر. ۳) P. بسی. ۴) P. زجنگ. ۵) P. مرا چیز با جان و دل. ۶) P. بخندان همی نیز چهر آورد. ۷) P. آورد. ۸) P. سپهدار بتن و جان. ۹) P. همه شادمانی بکم بیش تست. ۱۰) P. که از تو بگیتی میفتاد. ۱۱) P. ویر خاش و کین. ۱۲) P. ندالیم. ۱۳) P. کئی. ۱۴) C. کیان.

۱۵) C. بدین، ut sit interrogatio.

۱۶) C. کیان.

که کاوس پیرست واندک خرد
 بدین برز بالا وچندین هنر
 بمانده دلم خیره در کار اوی
 دو دیده بگرداند اندر زمین
 همه کاخ زبفترا² گسترید
 همه پایها چون سر گاو میش
 زهر گونهء سازها خواستند
 بباشد بکام و نشیند فراخ
 سر طلی ایوان بکیوان رسید
 هشیوار جان اندر اندیشه بست
 کس آمد سیاوخش را خواستند³
 همه شادمانی فکندند بن
 نشستنگه می بیاراستند
 بیاده نشستند یکسر سران
 سر میگساران زمی خیره گشت
 بمستی زایران نیامدش ید
 همی با سیاوش نیامدش خواب
 بدان کس که بودند در بزمگاه

وزانپس بیبران چنین گفت رد
 ۱۳۷۰ که بشکبید از روی چون این پسر
 مرا دیده چون دید¹ دیدار اوی
 که فرزند باشد کسیرا چنین
 زایوانها پس یکی بر گزید
 یکی تخت زرین نهادند پیش
 ۱۳۷۵ بدیبلای چینی بیاراستند
 بفرمود پس تا رود سوی کاخ³
 سیاوش چو در پیش ایوان رسید
 بیامد⁴ بران تخت زرین نشست
 چو خوان سپید بیاراستند
 ۱۳۸۰ زهر گونهء رفت با او⁵ سخن
 چو از خوان سالار بر خاستند
 برفتند با رود ورامشگران
 بخوردند⁷ می تا جهان تیره گشت
 سیاوش به ایوان خرامید شاد
 ۱۳۸۵ بدو داد جان و دل افراسیاب
 وزانپس همان شب بفرمود شاه

شه تا در آن گاه. 3) P. زربفتها. 2) P. دیده در خواب. 1)
 4) P. بر آمد. 5) Pro hoc vs. C. melius legit duos:
 فراوان پرستندگان خواستند
 کس آمد سیاوخش را خواندند
 بران تخت زرینش بنشاندند
 6) P. رفت بر خوان. 7) C. خورد همی ordine trium vs. 1383—1385
 sic mutato: 1385, 1383 et 1384.

چنین گفت با شیده افراسیاب
 تو با پهلوانان و خیشان من
 بشبگیر با هدیه و با غلام
 سراسر بکاخ سیاوش روید
 ز لشکر همی هم کسی با نثار
 بدین گونه بر هدیهها ساختند³
 فراوان سپهد فرستاد چیز
 که چون سر بر آرد سیاوش ز خواب¹
 کسی کو بود مهتر انجمن
 گرانمایه اسپان زرین ستار
 هشیوار و بیدار و خامش روید² ۱۳۹۰
 ز دینار وز گوهر شاهوار
 ببیشش نهادند و بنواختند
 ازین⁴ گونه یک هفته بگذشت نیز

هنر نمودن سیاوش پیش افراسیاب

شبی با سیاوش چنین گفت شاه
 ابا گوی و جوگان بمیدان شویم
 زهر کس شنیدم که جوگان تو
 بدو گفت شاهانوشه بدی
 همی از تو جویند شاهان هنر
 مرا روز روشن بدیدار⁵ تست
 بدو گفت افراسیاب ای پسر
 تو فرزند شاهی⁶ و زیبای گاه
 که فردا بسازیم هر دو پگاه
 زمانی بتازیم⁷ و خندان شویم ۱۳۹۵
 نبینند گردان بمیدان تو
 همیشه ز تو دور دست بدی
 که یابد بهر کار بر تو گذر
 همه⁸ از تو خواهم بد و نیک جست
 همیشه بدی شاد و پیروزگر⁹ ۱۴۰۰
 تو تاج کیانی و پشت سپاه

1) P. آرد زکوه آفتاب. 2) Deest in C. 3) Sic recte M. pro lectione ed. P. گونه پیش سیاوش بدخند. In C. hic vs. sic legitur:

برین گونه پیش سیاوش برند هشیوار و بیدار و خامش برند
 4) P. وزین. 5) P. بیازیم. 6) P. بفرمان. 7) P. همی. 8) Deest in C. 9) C. تو فر همای.

گرازان و با روی خندان^{۱)} شدند
 که یاران گزینیم در زخم گوی
 بدو نیمه هم زین نشان انجم
 که کی باشدم دست^{۲)} و چوگان بکار
 بمیدان هم آورد دیگر بجوی
 برین پهن میدان سوار تو ایم^{۳)}
 سخن گفتن هر کسی باد شد
 که با من تو باشی^{۴)} آورد و جفت
 بدان تا نگویند کو بد گزید
 شگفته شود روی خندان من
 سواران و میدان و چوگان تراست
 چو گرسبوز و چمن و یولادرا
 چو هومان که بر داشتی زاب گوی
 چو روئین و چمن شیده نامدار
 چو ارجاسپ اسرافکن^{۵)} نره شیر
 ازیشان که یارد شدن پیش گوی
 نگهبان چوگان اینها^{۶)} منم
 بیارم از ایران بمیدان سوار

بشبیگر گردان بمیدان شدند
 چنین گفت پس شاه توران بدوی
 تو باشی ازین روی و آنروی^{۲)} من
 ۱۴۰۵ سیاهوش چنین گفت با شهریار
 برابر نیام زدن با تو گوی
 ازیرا که همراه و یار تو ایم^{۳)}
 سپهبد ز گفتار او شاد شد
 بجان و سر شاه کأوس گفت
 ۱۴۱۰ هنر کن پیش سواران پدید
 کنند آفرین بر تو مردان من
 سیاهوش بدو گفت فرمان تراست
 سپهبد گزین کرد گلبادرا
 چو پیران و نستیهن جنگجوی
 ۱۴۱۵ بنزد سیاهوش فرستاد یار
 دگر اندریمان سوار دلیر
 سیاهوش چنین گفت لای^{۴)} نامجوی
 همه یار شاهند تنها منم
 کمر ایدون که فرمان^{۵)} دهد شهریار

۱) P. و تازان و خندان et C. pro hoc vs. legit duos:

بشبیگر کز خواب برخواستند همه روی میدان بیاراستند

همان روز گردان بمیدان شدند گرازان و با روی خندان شدند

چو هستم سوار یار P. ۴) گوی P. ۳) بدان روی و زین روی P. ۲)

et ed. Teh. چو اوخواست شیرافکن C. ۶) ام. P. ۵) تو ام

reperitur. اوخواست neque اوخواست sed in lex. pers. neque

نگهدار چوگان یکتا P. ۸) بدو گفت که ای P. ۷) contra metrum

یاری P. ۹)

- مرا یار باشند در زخم گوی
 سپید چو بشنید از² داستان
 سیاوخش از ایرانیان هفت مرد
 خروش تبیره زمینان بخلاست
 از آواز سنج و دم کرنا³ی
 سپهدار گوی زمینان بزد
 سیاوش بر انگیخت اسپ نبرد
 بزد همچنان تا⁴ بمیدان رسید
 بفرمود پس شهریار بلند
 سیاوش بران⁷ گوی بر داد بوس
 سیاوش باسپ دگر بر نشست
 پس آنکه بچوگان برو کار کرد
 زچوگان او گوی شد ناپدید
 بمیدان یکی مرد چونان⁸ نبود
 ازان گوی خندان شد افراسیب
 باواز گفتند هرگز سوار
 کیء نامور گفت ازین سان بود
 زخوبی و دیدار و فر و هنر
 زمینان بیکسو نهادند گاه
 سیاوخش بنشست با او بتخت
۱۴۲. بران¹ سان که آئین بود بر دو روی
 بدان داستان گشت همداستان
 گزیں کرد شایسته اندر نبرد
 هی² خاک با آسمان گشت راست
 تو گفتی بجنیب میدان زجای⁴
 ۱۴۳۵. بابر اندر آمد چنان چون سزد
 چو گوی اندر آمد نهشتش بگرد
 بران سان که از چشم شد ناپدید
 که گوی⁵ بنزد سیاوش برند
 بر آمد خروشدین نای و کوس
 بینداخت آن گوی لختی زبست⁶
 چنان شد که با ماه دیدار کرد
 تو گفتی سپهرش همی بر کشید
 کسیرا چنان روی خندان نبود
 سر نامداران بر آمد زخواب
 ۱۴۳۵. ندیدیم بر زین چنین نامدار
 هر آنکس¹⁰ که با فر یزدان بود
 بدانم که دیدنش بیش از خبر
 بیامد نشست از بر گاه شاه
 بدیدار او شاه شد شاد سخت

1) P. بدان 2) P. آن 3) P. همه 4) C. inserit:

فگندند گوی بمیدان شاه بر آمد خروش دلیران بماه

۵) P. چو ۶) P. گوی contra metrum. ۷) P. بدان ۸) P. این
 کسیرا ۱۰) P. چندان ۹) P. گوی لختی بدست

۱۴۴. بلشکر چنین گفت پس ناجوی
 همی ساختند آن دو لشکر نبرد
 ازین سوی وزان سوی با^۱ گفتگوی
 چو ترکان بتندی بیاراستند
 سیلوه غمی گشت از ایرانیان
 ۱۴۴۵ که میدان بازیست یا کلزار
 چو میدان سر آمد بتایید روی
 سواران عنانها بکردند^۲ نرم
 یکی گوی ترکان بینداختند
 سپهدار ترکان چو آوا^{۱۰} شوند
 ۱۴۵۰ چنین گفت پس شاه توران سپاه
 که اورا بگیتی^{۱۱} کسی نیست جفت
 سیاوش چو گفتار مهتر شنید
 سپهدار کمان خواست تا بنگرد
 کمانرا نگه کرد خیره بماند
 ۱۴۵۵ بگرسیموز تیغزن داد مه
 بکوشید تا بر زه آرد کمان

که اکنون شماراست میدان^۱ و گوی
 همی تا بر آمد^۲ بخورشید گرد
 همان^۳ آن ازین این ازان برد گوی
 همی بردن گوی را خواستند^۴
 سخن گفت بر پهلوانی زبان
 برین^۵ بخشش و گردش روزگار
 بترکان سپارید یکباره گوی
 نکردند ازان پس کسی^۶ اسپ گرم
 کر انداختن سر بر افراختند^۷
 بدانست کمان^{۱۱} پهلوانی چه بود
 که گفتست با من یکی نیلخواه
 بتییر و کمان ویر ویل و سفت^{۱۳}
 زقربان کمان کئی^{۱۴} بر کشید
 یکی بر گراید که فرمان برد
 بسی آفرین کیانی^{۱۵} بخواند
 که خانه بمال ویر آور بزه
 نیامد بزه خیره شد بدگمان^{۱۶}

P. 3) بر آمد همی تا P. 2) که میدان شمارا و چوگان P. 1)
 C. inserit recte, ut videtur: 5) همی. P. 4) ازین سو وز آن سو پر از:
 بودند ایرانیان گوی پیش بماندند ترکان ز کردار خویش
 کردار آتش P. 9) یکی P. 8) عنانرا کشیدند P. 7) بدین P. 6)
 contra که آن P. 11) سپهدار چو آواز ترکان P. 10) همی تاختند
 quod M. sic emendat: و بتر و بسفت P. 13) زگیتی P. 12) metrum.
 طیره شد ترک از آن P. 16) بزرگان P. 15) کیان P. 14) و ببرز و بسفت

ازو شاه بستد بزانو نشست
 بزّه کرد خندان چنین گفت شاه^۱
 مرا نیز روز جوانی کمان
 بلیران وتوران کس اینرا^۲ بچنگ
 بر ویال وکتف سیاوش جزین
 نشانه نهادند بر اسپریس
 نشست از بر بادپائی^۳ چو دیو
 یکی تیر زد بر میان نشان
 خدنگی دگر باره هم چار پر
 نشانه دو باره بیلک تاختن
 عنانرا پیچید بر دست راست
 کمانرا بزّه بر ببازو فکند
 فرود آمد وشاه بر پای خلست
 وزانجایگه سوی کاخ بلند
 نشستند وخوان می^۴ آراستند
 میء چند خوردند وگشتند شاد
 بخولن بر یکی خلعت آراست شاه
 همان پوشش از جامهء نابرد
 زمینار وز بدرهای دوم

بمالید خانه کمانرا بدست
 توان زد ازین تیر بر چرخ وماه^۵
 چنین بود واکنون دگر شد زمان
 نیارد گرفتن بهنگام جنگ^۶ ۱۴۹۰
 نخواهد همی^۷ نیز بر پشت زین
 سیایش نکرد ایچ با کس مکیس
 بیفشرد ران وبر آمد^۸ غریو
 نهاده برو^۹ چشم گردنکشلن
 بچرخ اندرون راند وبگشاد بر ۱۴۹۵
 مغربل ببود اندر انداختن
 بزد بار دیگر بر آسان^{۱۰} که خواست
 بیامد بر شهریار بلند
 هنر گفت بر گوهرت بر گواست
 برفتند شادان دل وارجمند ۱۴۷۰
 سزاوار رامشگران خواستند
 بنلم سیاوش گرفتند یاد
 زاسپ وستم ورتخت وکلاه
 که اندر جهان آنچنان^{۱۱} کس ندید
 زیاقوت وپیروزه از بیش وکم ۱۴۷۵

P. 3). که اینت کمان با جوانی بزّه P. 2). بدو گفت شه P. 1)
 et C. post hunc vs. addit: کسی این

مگر پهلوان رستم پیلتن که سازد همی رزم با اهرمن
 7) P. وبیامد P. 6) contra metrum. بادپای P. 5). کمان P. 4)
 پیش از آن P. 10). خولن و می P. 9). آنسو P. 8). بدو

پرستار چندین و چندین^۱ غلام
 بفرمود تا خواسته بشمرند
 زهرکش^۲ بتوران زمین خویش بود
 بگفتش یکایک همه خواسته
 ۱۴۸۰ چنین گفت آنکه بلشکر همه
 یکی پر زیاقوت رخشنده جام
 همه سوی کاخ سیاوش برند
 ورا مهربانی بدو^۳ بیش بود
 بیارند^۴ وخوانهای آراسته
 که باشید اورا بجمله رمه

رفتن افراسیاب و سیاوش بشکر

بدان شاهزاده چنین گفت شاه
 بیا تا که دل شاد و خرم کنیم
 بدو گفت هر که که رای آیدت
 برفتند روزی بنخچیرگاه
 ۱۴۸۵ سپاهی زهر گونه با او برفت
 سیاوش بدشت اندرون گور دید
 سبک شد عنان و گران شد رکیب
 یکی را بشمشیر زد بر دو نیم
 بیک جو زیکسو گران تر^۵ نبود
 ۱۴۹۰ بگفتند یکسر همه انجمن
 باآواز گفتند با یکدگر
 نبوده^۶ سران اندر آمد بننگ
 بغار و بکو و بهامون بتاخت
 که یگروز با من بنخچیرگاه
 روانرا بنخچیر بی غم کنیم
 بر آنسو که دل رهنمای آیدت
 همی رفت با باز و با یوز شاه
 از ایران و توران بنخچیر^۷ تفت
 چو باد از میان سپه بر دمید
 همی تاخت اندر فراز و نشیب
 دو دستش ترازو شد و گور سیم
 نظاره شد آن لشکر و شاه^۸ زد
 که اینست سرافراز و شمشیرزن
 که مارا بد آمد از ایران بسر
 سزد تم بسازیمر با شاه جنگ^۹
 بشمشیر و تیر و نیزه بساخت

1) P. male. چندی و چندی. 2) P. بهرکش. 3) P. برو. 4) P. بیارید. 5) P. male et contra metrum. 6) P. گران. 7) P. شاه. 8) P. که نام. 9) C. recte inserit:

سیاوش همیدون بنخچیر گور هی تاخت و افکند بر دشت شور

بهر جایگه بر یکی توده کرد سپهرا بنخچیر آسوده کرد
 وزانجایگه سوی ایوان شاه همه شاد دل بر گرفتند راه ۱۴۹۵
 سپهبد چه شادان بدی چه دژم بجز با سیاوش نبودی بهم
 زجهن وزگرسیوز وهر که بود بکس راز نگشاد وشدان نبود
 مگر با سیاوش بدی روز و شب ازو بر گشادی بخنده دو لب
 برین^۱ گونه یک سال بگذاشتند غم وشدامانی بهم داشتند

بزن دادن پیران دختر خودرا سیاوش

سیاوش یکی روز وپیران بهم نشستند وگفتند بر^۲ بیش وکم ۱۵۰۰
 بدو گفت پیران کزین بم ویر چنانی که باشد کسی بر گذر
 ازین مهریانی که بر تست شاه بنام تو خسپد بآرامگاه
 چنان دان که خرم بهارش توئی نگارش توئی غم گسارش توئی
 بزرگی وفرزند کاوس شاه سر از بس هنرها کشیده^۳ بماء
 پدر پیر گشت و تو برنادلی نگر تا زتاج کئی نگسلی ۱۵۰۵
 بایران و توران توئی شهریار زشاهان یکی پر هنر یادگار
 نه بینمت پیوسته^۴ خون کسی کجا داری مهر بر تو بسی
 ز توران سزوار و هم باز تو نیابم^۵ کسی نیز دمساز تو
 برادر نداری نه خواهر نه زن چو شاخ گلی بر کنار چمن
 یکی زن نگه کن سزوار خویش از ایران بنه درد و تیمار خویش ۱۵۱۰
 پس از مرگه کاوس ایران تراست همان تلج و تخت دلیران تراست
 پس پرده شهریار جهان سه ماهست با زیر اندر نهان
 که گر ماهرا دیده بودی براه از ایشان نه بر داشتی دیده ماه

۱) P. بدین. 2) P. هر. 3) P. رسید. 4) P. contra me-
 trum. 5) P. نیایی et C. وانباز pro و هم باز.

سه اندر شبستان گرسوزند
 ۱۵۱۵ نبیره^۱ فریدون و پیوند^۲ شاه
 پس پرده من چهارند خرد
 از ایشان جریرهست مهتر بسال
 اگر رای باشد ترا بنده ایست
 سیاوش بدو گفت دارم سپس
 ۱۵۲۰ زخوبان جریره مرا درخورست
 مرا او بود نازش جان و تن
 سپاسی نهادی ازین بر سرم
 چو پیران زنند^۳ سیاوش یرفت
 بدو گفت کار جریره بساز
 ۱۵۲۵ چگونه نباشیم امروز شاد
 بیاورد گلشهم دخترش را
 بدیبا و دینار وزر و درم
 بیاراست اورا چو خرم بهار
 مر اورا بپیوست با شاه نو
 که از مام وز باب با پروزند
 که هم تاج دارند وهم جایگاه^۴
 چو باید ترا بنده باید شمرد
 که از خوبرویان ندارد همال
 پیش تو اندر پرستنده ایست^۵
 مرا همچو فرزند خود می شناس
 که پیوندم از خان تو^۶ بهترست
 نخواهم جز او کس ازین انجمن
 که تا زنده ام حق آن نسپرم
 بنزدیک گلشهر تازید تفت
 بفر سیاوشش گردن فرار
 که داماد ما شد نبیره^۷ قباد
 نهاد از بر تارک افسرش را
 برنگ و بیری و بیش و بکر
 فرستاد نزدیکی^۸ شهریار
 نشاند از بر گاه چون ماه^۹ نو

که هم زیب دارند وهم تاج و گاه P. 3) ۲) فرزند P. ۱) نبیره P. ۱
 et C. post hunc vs. addit:

بر ایشان نگه کن دلت رهنمون که پیوسته شاه گردی بخون
 ۴) P. ۵) از جان و دل P. ۶) پیش P. ۷) in utroque hemist. است P. ۸)
 et C. post hunc vs. inserit duos vss., qui cum vs. ۱۵۲۵ optime cohaerent:

بپرسید گلشهر کای نامجوی چراغی توشادان بدین سان بگویی
 بدو گفت پیران که ای نیک زن شدستم سرافراز بر انجمن
 ۷) P. ۱۵۲۴. ۱۵۲۵ anteposuit versui ۱۵۲۴. eamque ob causam etiam versum
 فرستاد اورا سوی گاه P. ۹) ۸) در شب بر C. ۹) نبیره

ندانست کس گنج اورا شمار
همان تخت زرین گوهرنگار ۱۰۳۰
سیاوش چو روی جریره بدید
خوش آمدش و خندید و شادی گزید
همی بود با او شب و روز شاد
نیامد ز کاس بر دلش یاد
برین^۱ نیز چندی بگردید چرخ
سیاوخش را بد زهر^۲ کار برخ
ورا هر زمان پیش افراسیاب
فزون تر بدی حشمت و جاه و آب

سخن گفتن پیران با سیاوش از فرنگیس

یکی روز پیران پرهیزگار
سیاوخش را گفت کای^۳ شهریار ۱۰۳۵
تو دانی که سالار توران سپاه
ز اوچ فلک بر فراز کلاه
شب و روز روشن روانش توئی
دل و جان^۴ و هوش و توانش توئی
چو با او تو پیوسته خون شوی
ازین پایه هر دم بافزون شوی
اگرچند فرزند من خویش تست
مرا غم ز بهر کم و بیش تست
اگرچه جریره است پیراسته
ازین انجمن مر ترا خواسته ۱۰۴۰
ولیکن ترا آن سزاوارتر
که از^۵ دامن شاه جوئی گهر
فرنگیس بهتر ز خوبان اوی^۶
نبینی بگیتی چنان روی و موی^۷
ببالا ز سرو سہی برترست
زمشک سیه بر سرش افسرست^۸
هنرها و دانش ز دیدار^۹ بیش
خرد را پرستار دارد بپیش^{۱۰}
زافراسیاب ار بخواهی رواست
چنان بت^{۱۱} بکشمیر و کابل کجاست ۱۰۴۵

۱) P. contra metrum. ۲) P. بود از آن. ۳) C. بدین. ۴) P. چنین روی ماه. ۵) P. مهر ز خوبان شاه. ۶) P. در. ۷) P. و توش.

۸) C. inserit:

رخش را تلون کرد نسبت بماه اگر ماه دارد دو زلف سیاه

۹) P. زاندازه. ۱۰) C. inserit:

ز توران جز او نیست انباز تو نباشد کسی نیز دمر ساز تو

ut legit ed. Teh., nam lectio ed. C. metro repugnat. ازو به نباشد دمر ساز

۱۱) P. که چون او.

شود^۱) شاه پرمایه پیوند تو درخشان شود فر واورند تو
 چو فرمان دهی من بگویم بدوی بجویم بدین نزد او آبروی
 سیاوش پیران نگه کرد و گفت که فرمان یزدان نشاید نهفت
 اگر آسمانی^۲) چنین است رای کسی را یراز فلک نیست پای
 ۱۰۰ مگر^۳) من بایران نخواهم رسید نخواهم همی روی کاوس دید
 چو دستان که پروردگار منست تهمتن که خرم بهار منست
 چو بهرام و چون زنگهء شاوران چو گویو و چو شاپور^۴) و کند آوران
 چو از روی ایشان ببايد یزید بتران همی خانه باید گزید
 بدین^۵) باش و این کدخدائی بساز^۶) مگو این سخن با زمین جز یراز
 ۱۰۰۰ همی گفت و مژگان پر از آب کرد همی بر زد اندر میان باد سرد
 بدو^۷) گفت پیران که با روزگار بسازد خرد یافته مرد کار

۱) P. چو شد. ۲) P. آسمانم male, nisi legatur cum M. ز. آسمانم. C.
 post hunc vs. addit octo vss., qui colloquium inter Sijawusch et Piran longius
 proseguuntur:

ولیکن مرا با جریره نفس به آید نخواهم جز او نیز کس
 نه در بند گاهم نه در بند جاه نه خورشید خواهم نه روشن کلاه
 بسازیم باهم بنیک و ببند نه خواهم جز او گر بمن بد رسد
 بدو گفت پیران که من کار اوی بسازم تو بگذر ز تیمار اوی
 ۵ من اورا بدین کار خستو کنم بفرمان او رخ بدین سو کنم
 درین است ناکام بهبود تو زیان من است این ولی سود تو
 سیاوخش گفت ای خردمند پیر اگر بود خواهد سخن ناگزیر
 تودانی چنان کن که کم تو است چو گردون گردنده رام تو است

3) P. اگر. 4) C. جزین نامداران. 5) P. پدر. 6) P. ساز contra
 metrum. 7) P. چنین.

نیایی گذر تو ز گردان سپهر کرویست پر خاش و باداش^{۱)} و مهر
 بایران اگر دوستان داشتی بیزدان سپردی و یگذاشتی
 نشست و نشانت کنون ایدرست سر تخت ایران بیند^{۲)} اندرست

سخن گفتن پیران با افراسیاب

بگفت این ویر خاست از پیش اوی جو آگاه شد از کم و بیش اوی^{۳)}
 بشادی بیامد^{۴)} بدرگاه شاه فرود آمد و بیر گشادند راه
 همی بود در پیش او یکرمان بدو گفت سالار نیکو^{۵)} گمان
 که چندین چه باشی بپیشم بیای چه خواهی ز گیتی چه آمدت رای
 سپاه وزر و گنج من پیش تست مرا سودمندی بکم بیش تست
 کسی کو بزدان و بند منست گشادنش درد و گزند منست^{۶)}
 زخشم و زبند من آزاد گشت زبهر تو پیگار من باد گشت
 ز بسیار و اندک چه خواهی بخواه ز تیغ و ز مهر و ز تخت و کلاه
 خردمند پاسخ چنین داد باز که از تو مبادا جهان بی نیاز^{۷)}
 مرا خواسته هست و گنج و سپاه بهخت تو هم تیغ و هم تلج و گاه
 زبهر سیاهش پیلای دواز رسانم بگوش سپهد یراز^{۸)}
 مرا گفت با شاه توران بگویی که من شاد دل گشتم و نامجوی
 بپروردیم چون پدر در کنار همی شادی آورد به ختم بیار^{۹)}
 کنون همچین کدخدائی بساز^{۱۰)} بنیک وید از تو نیم بی نیاز

1) P. male omittit hunc versum, quem ex editione Calc. inserere placuit. 2) P. بدین هم پیش تا 3) Sic M.; P. et C. نیکو 4) C. inserit: 5) P. male omittit hunc versum, quem ex editione Calc. inserere placuit. 6) P. بهخت تو هم تیغ و هم تلج و گاه 7) P. هنگام بار 8) P. ساز contra metrum. 9) P. بهخت تو هم تیغ و هم تلج و گاه 10) P. بهخت تو هم تیغ و هم تلج و گاه

مرا حاجت از خواهش خویش نیست کس از مهتران تو درویش نیست
 7) P. هنگام بار 8) P. ساز contra metrum.

پس پرده تو یکی دخترست
 love فرنگیس خواند و را^۱ مادرش
 هر اندیشه شد جان اثر اسباب
 که من رانده ام پیش ازین داستان
 چنین گفت با من یکی هوشمند
 که ای دایعه بچّه شیر نر
 ۱۵۸۰ بکوشی و او را کنی پر هنر
 نخستین که آیدش نیروی جنگ
 و دیگر که از پیش کند آوران^۲
 چو صلابه بر داشتندی بخور
 مرا با نبیره شگفتی بسی
 ۱۵۸۵ سر تخت و گنج^۳ و سپاه مرا
 شود از نبیره سراسر تباہ
 بگیرد همه سربسز کشورم
 کنن باورم شد که او این بگفت
 ازین دو نژاده یکی شهریار
 ۱۵۹۰ بتروان نماند بر و بوم درست^۴
 چرا کشت باید درختی بدست
 که ایوان و تخت مرا درخوست
 شوم شاد اَثر باشم اندر خورش
 چنین گفت با دیده کرده پر آب
 نبودی برین گفته همدستان
 که جانش خرد بود و رایش بلند
 چه رنجی که هم جان نیاری ببر
 تو بی بر شوی چون وی آید ببر
 همان پروانده آرد^۵ بچنگ
 ز کار ستاره^۶ شمر مبدان^۷
 همین راندندی همه در بدر^۸
 نمودی همی کار دیده^۹ کسی
 همان کشور و بوم و گاه مرا
 ز دستش نیلیم بگیتی پناه
 ز کارش بد آید همی بر سرم
 که گردون گردان چه دارد نهفت
 بیاید بگیرد جهان در کنار
 ز تخت^{۱۰} من اندازه گیرد نخست
 که بارش بود زهر برگش^{۱۱} کبست

از پیر سر مبدان P. 3) سر پروانده گیرد P. 2) همی P. 1)

4) P. باخردان 5) Pro hoc vs. in C. leguntur duo:

شمار ستاره پیش پدر ازین رانده بودند سر تا سر

که از تخمه^۶ تر وز کیقباد یکی شاه سر بر زند پر زداد

6) درست P. 8) سر و گنج و تخت C. 7) نمودی پیش پدر هر P. 6)

male. 9) کلاه P. 10) جیخش P.

زکاوُس دز تخم افراسیاب
 ندانم بایران گر آید بمهر
 چرا بر گمان زهر بلید چشید
 بدارش چندان که ایدر بود
 چو زایدن کند سوی ایران گذر
 فرستم بنیکی بنزد پدر
 بدو گفت پیران که ای^۳ شهریار
 کسی کز نژاد سیاوش بود
 بگفت ستارشم مگرو ایچ
 ازین دو نژاده یکی تاجور^۴
 بایران و توران بود شهریار
 ز تخم فریدون واز کیقباد
 وگر خود جزین راز دارد سپهر
 بخواهد بدن بی گمان بودن
 نگه کن که این کار فرخ بود
 پیران چنین گفت پس شهریار
 بفرمان و رای تو کردم سخن
 دو تا گشت پیران ویرانش نماز
 بنزد سیاوش خرامید زود
 نشستند شادان همه شب بهم

چو آتش بود تیز یا^۱ موج آب
 وگر سوی توران^۲ کند پاك چهر
 دم مار خیره نباید^۵ گزید
 مرا او بجای برادر بود^۶
 بخوبی بیارایم اورا سفر
 چنان چون پسندد همی دادگر
 دل ترا بدین کار رنجه^۷ مدار
 خردمند ویدار وخلص بود^۸
 خرد گیر و کار سیاوش بسیج^۹
 بیاید بر آرد بخورشید سُر
 دو کشور بر آساید از کارزار
 فروزنده تر زین نباشد^{۱۰} نژاد
 نیفزایدش هم باندیشه مهر
 نه کاهد بهره یز افروندی^{۱۱}
 زبخت آنچه پرسی تو پاسخ بود
 که رای تو بر بد نیاید بکار
 تو شو^{۱۲} هر چه خواهی^{۱۳} بخوی بکن
 بسی آفرین کرد ویر گشت باز
 برو^{۱۴} بر شمر آن کجا رفته بود^{۱۵}
 بباده بشستند جان را زغم

۱) P. با. ۲) P. et in priore hemist. بایران pro بتوران. ۳) P. In C. hic ۴) غمگین. ۵) P. غمگین. ۶) P. ۷) نامور. ۸) P. ۹) P. ۱۰) P. ۱۱) P. ۱۲) P. ۱۳) P. ۱۴) P. ۱۵) P.

عرسی فرنگیس با سیاوش

جو خورشید از چرخ گردنده سر^۱ بسر آورد بم سان زرین سپر
 سپهدار پیران میافرا بیست یکی هارء تیزتک^۲ بر نشست
 بکاخ سیاوخش بنهاد روی بمسی آفرین کرد بر فر اوی
 ۱۹۱۵ چنین گفت کلمروز بر ساز کور بمهمانیء دختر شهریار
 چو فرمان دهی من سوار اوی میانرا بیندم بتیمار اوی
 سیاوخشرا دل پر آرم شده ز پهلون رخانش^۳ پر از شرم شد
 که داماد او بود^۴ بر دخترش همی بود چون جان ولد در یش
 بدو گفت رو هوجه خواهی بساز تو دانی که از تو مرا نیست راز
 ۱۹۲۰ چو بشنید پیران سوی خانه رفت دل و جان بیست اندران کار تفت
 در خافهء جامهء نابرید بگلشهر بسپرد پیران کلید
 که او بود مه بانوی^۵ پهلوان ستوده زنی بود در روشن روان
 بکنج اندرون آنچه بد نامدار گزیدند زربفت چینی هزار
 زبرجد طبقها و فیروزه^۶ جامه پر از نافهء مشک و پیر^۷ عود خام
 ۱۹۲۵ دو انفسر پر از گوهر شاهوار دو یاره یکی طوق و دو گوشوار^۸
 ز کسستندنیها شتروار شست ز زربفت پوشیدنیا سه دست
 همه پیشکش سرخ کرده بزر برو بافته چند گونه شهر
 ز سیمین وزرین شتروار سی طبقها و از جامهء^۹ پارسی
 یکی تخت زرین و کرسی چهار سه نعلین زرین زبرجد نگار

رخ او P. 3) تیز رو P. 2) خورشیدرا چرخ گردان ببر P. 1)
 4) P. 6) بود کدبانوی P. 5) کاجا بود داماد P. 4)
 male, جام ده P. 9) طوق زرین نگار P. 8) واز P. 7) و فیروزه

- پرستار با جلم زرین دیست
پرستنده سی صد بزرین کلاه
همی صد^۵ طبیف مشک و صد زعفران
بزرین عماری بدیبا^۶ جلیل
بیآورد بانو ز بهر نثار
بنزد فرنگیس بردند چیز
زمینرا ببوسید گلشهر و گشت
وزان روی پیران و انراسیاب
بدادند دختر بائین خویش
بپیوستگی بر گوا ساختند
پیامی فرستاد پیران چو دود
شود تا رساند سوی شاهزاد
بیاید هم امشب شدن نزد شاه
همی گشت وزودش بیاراستند
بیامد فرنگیس چون ماه نو
- تو گشتی بایوان درون^۱ جای نیست
زخویشان نزدیک صد نیک خواه^۲
همی رفت^۳ گلشهر با خواهران
برفتند با خواسته خیل خیل
زدینار با خویشتن صد^۴ هزار
زبانها پر از آفرین بود نیز^۷
که خورشید را گشت ناهید جفت^۷
ز بهر سیاوش همه پر شتاب
چنان چون بود درخور دین خویش
چو زین شرط و پیمان پرداختند
بگلشهر تا زی فرنگیس زد^۸
بگفت آن زمان با فرنگیس شاد
بیاراستن گاه آوا بمه
سر مشک بر گل بیاراستند
بنزدیک آن تاجور شاه نو^۸

۱) P. همی et C. invertit ordinem versuum 1630 et 1631. 2) P. پیشگاه
3) P. ده همان 4) P. برد 5) P. زدیبا 6) P. ده 7) C. inserit:

خاجسته بر و بوم پیوستگی بآهستگی هم بشایستگی

8) C. inserit decem vss. pulcritudinem sponsae Farangis describentes, qui spurii videntur:

فرنگیس و شهزاده با یکدگر نشستند و بودند چون ماه و خور
خور و ماه با هم چو پیوسته شد دل هر دو بر یکدگر بسته شد
سیاوش چو روی فرنگیس دید سراپای آن ماه چون بنگرید
قدی دید سرو ورخی دید ماه فرو هشته در بر دو زلف سیاه
دو رخسار زیباش مثل قمر دو چشمش ستاره بوقت سحره

۱۳۴۵ بودند با یکدیگر شادمان فردی همی هر زمان مهر شان
 بیک هفته مرغان^۱ و ماهی نخفت نیامد سر یکتی اندر نهفت
 زمین بلغ گشت از کران تا کران زشادی و آواز رامشگران

کشموری دادن افراسیاب سیاوش را

۱۳۵۰ بپین کار بگذشت یک هفته نیز سپهد بیاراست^۲ بسیار چیز
 زاسپان تازی واز گوسفند هم از جوشن و خود و گرز و کمند
 ز دینار و ز بدره‌ای درم ز پوشیدنیا واز بیش و کم
 وزان^۳ مرز تا پیش دریای چین همه نام بردند شهر و زمین
 بفرسنگ صد بود بالای اوی نشایست پیمود پهنای اوی
 نوشتند منشور بر پرنیان همه پادشاهی بر سر کیان
 بکاخ^۴ سیاوش فرستاد شاه ابا تخت زرین و زرین کلاه
 ۱۳۵۵ وزانپس بیاراست ایوان^۵ سر هر آنکس که رفتی ز نزدیک و دور
 می و خولان و خوالیگران یافتی بخوردی و چندانکه بر^۶ تافتی
 ببردی و رفتی سوی خان خویش بدی شاد یک هفته^۷ مهمان خویش

دهانی پر از در لبی چون عقیق تو گفتی ورا زهره آمد رفیق
 دهان و لبش بود گوهر نشان سخن گفتنش بود گوهر نشان
 فرشته بخوی و جو عنبر بیوی بدل مهربان و با جان مهرجوی
 نبود اندرو نیز یک چیز زشت تو گفتی مگر حور بود از بهشت
 ۱. سیاوش چو خورشید و او ماه بود خور و ماه با هم چه دلخواه بود

۱) P. در مرغ. ۲) P. آرست. ۳) C. et caput hoc vs. incipit. ۴) P. و هر چند که. ۵) P. میدان. ۶) P. بپیش. ۷) C. بهر تاختی یعنی قدرت داشتی و توانا بودی recte annotat: یکچند

در بسته زندانها بر گشاد
 بهشتمر بیامد سیاوش پگاه
 بدستوریء باز گشتن بکاخ
 گرفتند هر دو برو آفرین
 همیشه ترا جاودان باد روز
 وزان جایگه باز گشتند شاد
 چنین نیز یکسال با داد ومهر⁵
 فرستاده آمد نزدیک شاه
 که پرسد ترا نامور⁷ شهریار
 از⁸ ایدر ترا داده ام تا بچین
 شهری که آرام و رای آیدت
 بشادی بباش وینیکی بمان
 سیاوش ز گفتار او¹⁰ گشت شاد
 سپاه و سلیم و نگین و کلاه¹¹
 فراوان عماری بیاراستند
 فرنگیس را در عماری نشاند

ازو شادمان بخت¹ واو نیز شاد
 ابا گرد پیران بنزدیک شاه
 برفتند یکسر بکاخ فراخ²
 که ای مهربان³ شهریار زمین
 بشادی و بدخواه را پشت کوز⁴
 بسی از جهاندار کردند یاد
 همی گشت بی رنج گردان سپهر⁵
 بنزد سیاوش یکی نیکخواه⁶
 همی گوید ای مهتر نامدار⁷
 یکی گرد بر گرد وینگر زمین
 همه آرزوها بجای آیدت
 زخوشی میپرداز دل یکزمن
 بزد نای و کوس وینه بر نهاد⁸
 ببردند با گنج با او براه
 پس پرده خوبان بپیراستند
 بنه بر نهاد و سپهر⁹ براند

1) P. روز. 2) Deest in C. 3) P. نامور. 4) Pro hoc vs. in leguntur duo:

تنت تا جهان است پاینده باد
 زمانه همیشه ترا بنده باد
 بگیتی سراسر چو توشاه نیست
 ز تو بگذری در جهان راه نیست
 پرسد هی P. 7) گشت بیدار با داد ومهر P. 6) گردان سپهر P. 5)
 شاه را C. inserit: 8)

بود کت ز من دل بگیرد همی
 وزین به نشستت پذیرد همی
 سلاح فراوان وزیرین P. 11) سیاوش چو بشنید دل P. 10) کز P. 9)
 et C. post hunc vs. addit: P. 12) کلاه.
 ازو باز نگسست پیران گرد. عنان با عنان سیاوش سپرد

همه نامداران شدند انجمن
 که از بدگمنیش بی بهر بود
 بدان^۲ سر چنین بود پیمان اوی
 گهی رود و می^۳ گاه نخچیرگاه
 بدانگه که خهرد خروش خروس
 سپاه از پس پشت و پیران زبیش^۴
 بزرگان بنزد^۵ شهنشه شدند
 جهانی بآئین بهیراستند
 که گفتی زمین گشت با چرخ^۷ راست
 تو گفتی همی دل بجنبند زجای
 یکی خوب فرخنده بنیاد بود
 بیک سوی^{۱۲} نخچیر دور از گروه
 همی شد دل سالخورده جوان
 که اینت هر و بوم فرخ نهاد
 که باشد بشادی مرا دلگشای
 بدو اندرون بلغ و ایوان^{۱۴} و کجای
 چنان چون بود درخور تاج و گاه
 بدان رو کت^{۱۶} اندیشه آید بجای

بشادی برفتند سوی ختن
 ۱۹۷۰ که پیران سالار^۱ ازان شهر بود
 همی بود یکماه مهمان اوی
 ز خوردن نیاسود یکروز شاه
 سر ماه بر خلعت آواز کوس
 بیامد سوی پادشاهی خویش
 ۱۹۸۰ بدان مرز بوم اندر^۵ آگه شدند
 بکام دل از جای بر خاستند
 ازان پادشاهی خروشی بخاست
 ز پس غلغل و ناله کرنای^۹
 بهجائی رسیدند ککباد^{۱۰} بود
 ۱۹۸۵ بیکسوش^{۱۰} دریا بیک سوی^{۱۱} کوه
 درختان بسیار و آب روان
 سیلوش پیران زبان^{۱۳} بر گشاد
 بهسازم من ایدر یکی خوب جلی
 هم آرم یکی شارسان فراخ
 ۱۹۹۰ نشستنگهی بر فرازم بماء
 بدو گفت پیران که ای^{۱۵} نیکرای

contra metrum. 1) P. سالار پیران. 2) P. بر آن. 3) P. می و رود. 4) P. و پیرانش پیش. 5) P. مرز چون مردم. 6) P. براه. 7) P. ز پس رامش و ناله چنگ و نای. 8) P. گفتی شب رستخیزست. 9) P. روی. 10) P. بیک روی. 11) P. روی. 12) P. بدو اندرون بلغ و ایوان. 13) P. کجای. 14) P. بدو اندرون بلغ و ایوان. 15) P. کت. 16) P. اندیشه آید بجای. et C. post hunc. vs. inserit:

هوا خوشگوار و زمین خوب رنگ زبیه زمینش چو پشت پلنگ
 13) P. سخن. 14) P. بدو اندرون بلغ. 15) P. کای. 16) P. بران رو که. 17) P. بدو اندرون بلغ و ایوان. 18) P. کت. 19) P. اندیشه آید بجای.

چو فرمان دلی من بران سان¹ که خواست بر آرم یکی جلی تا ماه راست
 نخواهم که باشد مرا بوم و گنج زمان وزمین از تو دارم سپنج
 سیاوش بدو گفت کای بختیار درخت بزرگی تو آری ببار
 مرا گنج و خوبی همه زان² تست بهر جای رنج تو بینم نخست^{۱۳۱۵}
 یکی شهر سازم بدین جای من که خیره بماند ازان³ انجمن

ساختن سیلوش گنج دژ را

کنون بر گشایم در داستان سخنهای شایسته باستان^۴
 ز گنج سیاوش گویم سخن وزان شهر و آن داستان کهن
 برو^۵ آفرین کو جهان آفرید ابا آشکارا نهان آفرید
 خداوند دازنده هست و نیست همه چیز جفتست و آیزد یکیست^{۱۷۰۰}
 بیغمبرش بر کمر^۶ آفرین بیارانش بر هر یکی^۷ همچنین
 چو^۸ گیتی تهی ماند از^۹ راستان تو ایدر بیودن مزن داستان
 کجا آن سر و تاج^{۱۰} شاهنشاه کجا آن دلاور گرامی^{۱۱} مهان
 کجا آن حکیمان و دانندگان همان رنج بردار خوانندگان

۱) P. همچنانست. ۲) آن. P. ۳) P. بدو et C. addit quatuor vss., quorum tres postremi fere consentiunt cum vss. seq. 1752—1754.

سیاوش فرو ماند و پیران بجای دران بوم فرخنده دل گشای
 از اخترشناسان پرسید شاه که سازم من ایدر یکی جایگاه
 کزو فر و بختمر بسامان بود ویا کار با جنک سازان بود
 بگفتند یکسر بشاه زمین که بس نیست فرخنده فرجام این

4) C. inserit vs. spurium:

یکی داستان گویمت بس شگفت که اندیشه از وی توان بر گرفت
 از آن. P. ۹) که. P. ۸) بر یک بیک. P. ۷) کنیم. P. ۶) بدو. C. ۵)
 ۱۱) P. گزیده. ۱۰) P. سر شاه.

۱۸۵ کجا آن بنائی^۱ پر از ناز و شرم
 کجا آن که بر کوه بودش کلم
 کجا آن که سودی سرشرا باهر
 همه خاک دارند بالین و خشت
 رخاکیر و یاید شدن سوی خاک
 ۱۸۶ تورفتی و ثیتی بماند دراز
 جهان سر بسر حکمت و عبرتست
 چو شد سلا بر شست و شش چاره جوی
 تو چنگ فرونی زدی در جهان
 نباشی برین نیز همداستان
 ۱۸۷ چو زان نامداران جهان شد تهی
 بدانگه که اندر جهان داد بود
 کنون بشنو از گنگ دژ داستان
 که چن گنگ دژ در جهان جای نیست
 که آنرا سیلوش بر آورده بود
 ۱۸۸ بیابان بیاید چو دریا گذشت
 چو زین بگذری بینی آباد شهر
 سخن گفتن خوب و آوای نرم
 بریده^۲ ز آرام و از کلم و نام
 کجا آن که بودی شکارش هزبر
 خنک آنکه جز تخم نیکی نکشت
 همه جلی ترسست و تیمار و بساک
 کجا آشکارا بدانیش راز^۳
 چرا بهره ما همه غفلتست
 زبیشی و از رنج بر^۴ تلب روی
 گذشتند از تو بسی همراهن
 یکی بشنو از نامه باستان
 تو تلج فرونی چرا بر نهی
 از ایشان^۵ جهان یکسر آباد بود
 بدین^۶ داستان بلش همداستان
 بر آنسان زمینی دلارای نیست^۷
 بسی اندرو^۸ رنجهها برده بود
 ببینی یکی پهن بی آب دشت
 کران شهرها یر توان داشت بهر

et in C. کسی آشکارا نداند ز راز 3) P. مریده 2) P. بقتان 1) P. hic vs. legitur post vs. 1713. 4) Sic ed. Teh. pro هر, ut legitur in ed. P. et C. 5) P. همistichiis inversis et C. post hunc vs. inserit: کریشان

چه بر داشتند از جهان فراخ ازان گنج و آن تلج و ایوان و کاخ
 6) P. برین 7) Deest in C. 8) P. اندرون male et C. post hunc vs. inserit:

بیک ماه زان روی دریای چین که بی نام گشت این زمان آن زمین

وزانپس یکی کوه بینی بلند
 مریں کورا گنگ دژ در میان
 چو فرسنگ صد گرد بر گرد کوه
 زهر سو که پوئی پرو راه نیست
 بدین گونه سی و سه^{۱)} فرسنگ تنگ
 برین چند^{۲)} فرسنگ اگر چند^{۳)} مرد
 نیابد بریشل گذر صد هزار
 کزین بگذری شهر^{۴)} بینی فراخ
 همه شهر گرماه ورد جوی
 همه کوه نخچیر و آهو بدشت
 تذروان و طلاس و کبک دری
 نه گرملش گرم و نه سرمش سرد
 نبینی دران شهر بيمار کس
 همه آبها روشن و خوشگوار
 درازی و پهنش سی باز سی
 يك و نیم فرسنگ بالای کوه
 وزان روی هامونی آید پدید
 برقتش سیاوخش و آنرا بدید^{۵)}
 تن خویش را نامبردار کرد
 که بالای آن^{۶)} برتر از چون و چند
 بدان کت زدانش نیاید زیان
 بالای او چشم گردد ستوه
 همه گرد بر گرد او بر یکبست^{۷)}
 ازین روی و آن روی دیوار سنگ
 بباشد بره از پی کارکرد
 زره دار و برگستون و سوار^{۸)}
 همه گلشن و بلخ و میدان^{۹)} و کاخ
 بهر برزنی رامش و رنگ ووی^{۱۰)}
 چو این شهر بینی نباید^{۱۱)} گذشت
 بیایی چو بر کوهها بگذری
 همه جای شادی و آرام و خورد
 یکی بوستان از بهشتست و بس
 همیشه بر ویر و چون بهار^{۱۲)}
 بود گر بپیمایدش پارسی
 که از رفتنش مرد گردد ستوه
 کزان خیرتر جایگاه^{۱۳)} کس ندید
 مر آنرا ز توران زمین^{۱۴)} بر گزید
 فزونی یکی نیز^{۱۵)} دیوار کرد^{۱۶)}

۱) P. او. 2) C. و دو. 3) C. پنج. 4) C. پنج. 5) P. و برگستون. 6) P. وایوان. 7) P. وایوان. 8) P. وایوان. 9) P. وایوان. 10) P. وایوان. 11) P. وایوان. 12) M. falso emendat. 13) P. وایوان. 14) P. وایوان. 15) P. وایوان. 16) P. وایوان.

برفتن. 10) P. وایوان. 11) P. وایوان. 12) M. falso emendat. 13) P. وایوان. 14) P. وایوان. 15) P. وایوان. 16) P. وایوان.

نیزه یعنی ببلندی یکی نیزه دیوار بر آورد allata hac interpretatione: nam significat addere.

زسنگ وزکج ساخته وز رخام¹ وزان² گوهری کش ندانیم نام
 زصد³ رش فروست بالای اوی همان سی وهشتست⁴ پهنای اوی
 نیاید بدو⁵ منجنیق ونه تیر ببايد ترا دیدن آن ناگزیر
 که آنرا کسی تا نبیند بچشم تو گوئی زگوینده آید بخشم⁶
 ۱۷۴۵ زتیغش دو فرسنگ تا بوم خاک همه گرد بر گرد خاکش مغه⁷
 نه بیند زمین⁸ دیده بر تیغ کوه هم از بر شدن مرغ گردد ستوه
 بسی رنج برد اندران جایگاه زبهر بزرگی وتخت وکلاه
 بنا کرد جایی چنان دلگشای یکی شارسان اندران خوب جای
 بدو کاخ وایوان ومیدان بساخت درختان سیارش اندر نشاخت
 ۱۷۵۰ بسازید جایی⁹ چنان چون بهشت گل وسنبل ونرگس ولاله کشت¹⁰

سخن گفتن سیاوش با پیران از بوندیها

ازان جای¹¹ خرم چو گشتند باز سیاوش همی بود با دل برار

۱) P. male. وزخام. 2) P. وزیر. 3) P. دو صد. 4) C. است. 5) P. برو. 6) P. گیرند خشم. 7) C. omittit hunc vs. et sequentem 1746. 8) Sic recte M. pro زمین را بچشم. 9) P. جایی. 10) C. addit vs., qui spurius videtur: یعنی دیدبان از بلندی بر سر کوه زمین را بچشم. 11) P. et C. praemittit quatuor vs. minime reiiciendos, quum arcte cum sequentibus cohaereant:

چو هرچش بیایست بر ساختند عمارت بخوبی بیاراستند

۱۱) P. et C. praemittit quatuor vs. minime reiiciendos, quum arcte cum sequentibus cohaereant:

چنان بد که زوزی سیاوخش راد خود وگرد پیران ویسه نژاد
 برفتند ودیدند جایی چنان که از دیدنش پیر گشتی جوان
 خوش وخرم و خوب وآراسته بهر جای گنجی پر از خواسته
 پسندیده بد جای شاهنشهان زکاخ بزرگان وجای مهران



از اخترشناسان بهرسید شاه
ازو فر و بختمر بسامان بود
بگفتند یکسر بشاه زمین
از اخترشناسان بر آورد خشم
عنان تگاور همیداشت نرم
بدو گفت پیران که ای شهیار
چنین داد پاسخ که چرخ بلند
که هرچند گرد آورم خواسته
بفرجام یکسر بدشمن رسد
که چون گنگ دزد در جهان جای نیست
مرا فر نیکی دهش یار بود
ازینسان^۱ یکی شارسان ساختم
کنن اندرین هم بکار آورم
چو خرم شود جای آراسته^۲
نباید^۳ مرا شاد بودن بسی
نه من شاد باشم نه فرزند من
نباشد مرا زندگانی دراز
شود کاخ من تخت^۴ افراسیاب
چنین است راز سپهر بلند
که ایدر یکی ساختم^۵ جایگاه
و یا دل زکرده پشیمان شود
که بس نیست فرخنده بنیاد این
دلش پر ز درد ویر از^۶ آب چشم ۱۷۵۵
همیریخت از دیدگان آب گرم
چه بود که گشتی چنین سوگوار
دلر کرد پر درد و جانم نرزد
همان کاخ و هم گنج^۷ آراسته
بدی بد بود مرگ بر تن رسد^۸ ۱۷۶۰
چنو شارسانی دلرای نیست
خرمندی و بخت بیدار بود
سرشرا پیروین بر افراختم
برو بر فراوان نگار آورم
پدید آید از هر سوئی^۹ خواسته ۱۷۶۵
نشیند برین کاخ^{۱۰} دیگر کسی
نه پرمایه گردی زییوند من
ز کاخ و زایوان شوم بی نیاز
کند بی گنه مرگ بر من شتاب
گهی شاد دارد گهی مستمند ۱۷۷۰

1) Sic M.; P. contra metrum et C. h.l. omittit tres vs. 1752—1754, d. q. v. nota 3 ad vs. 1696. 2) P.

سپهر هی C. 4) گنج و هم کاخ P. 3) دلش گشت پر درد ویر
پر از گنج P. 7) و آراسته P. 6) بدانسان P. 5) زیر پی بسپرد
تخت من P. 10) بدین جای P. 9) نباشد P. 8) و هم کاخ و هم
گاه.

مکن خیره اندیشه بر^۱ دل دراز
 بشاهی نغین اندر انگشت تست
 بکوشم که پیمان تو نشکنم
 وگر مری بر تو هوا بشم
 نبینم بجز نیکنمیت کلم
 که بیدار دل باشی وتندرست
 هم از راز چرخ بلند آتیم
 زایون وکاخ^۲ اندر آیم نخست
 که این یر سیاهش چرا بد نهان
 بدین گفتها پهن بگشای گوش
 که بر دست^۳ بیدار دل شهریار
 کسی دیگر آید برین^۴ تلج وگاه
 ولیکن فلها جز اینست^۵ خواست
 چنین بی گنه بر سرم^۶ بد رسد
 زکینه شود زندگانی دژم
 زملنه شود پر زشمشیر کین
 کز ایران بتوان ببینی درفش
 پراگندن گنج آراسته
 بکینند وگردد بجوی آب شوز

بدو گفت پیران که ای سرفراز
 که افراسیاب از بلا پشت تست
 مرا نیز تا جلن بود در تنم
 نمانم که بادی بتو بگذرد^۷
 Ivo سیاهش بدو گفت کای نیکنام
 همه راز من آشکارای تست
 من آگاهی از فر یزدان دهم
 بگویم ترا بونیهها درست
 بدان تا نگوئی چوینی چنان
 Iva تو ای گرد پیران بسیار هوش
 فراوان بدین^۸ نگذرد روزگلر
 شوم زار من کشته بر^۹ بی گناه
 تو پیمان همی داری وای^{۱۰} راست
 ز گفتار بدگویی وز بخت بد
 Iva بر آشوبد ایران وتوران بهم
 پر از رنج^{۱۱} گردد سراسر زمین
 بسی^{۱۲} زرد و سرخ و سیاه وینفش
 بسی غارت و بردن^{۱۳} خواسته
 بسا کشورها کان بیای ستوز

1) P. male. 2) C. بر وزد. 3) P. وبلغ. 4) P. برین. 5) P. برین. 6) P. کند زار کشته مرا. 7) P. بدین. 8) P. وراه. 9) P. آن است. 10) P. male et contra metrum, nix legatur cum M. بی گناه. 11) C. post hunc vs. inserit: بایران رسد زود این گفتگوی کس آید بتوران بدین جستجوی

بایران رسد زود این گفتگوی کس آید بتوران بدین جستجوی
 11) C. جنگ. 12) P. زبس. 13) P. پرده. male.

- سپهدار توران ز کردار خویش پشیمان شود هم ز گفتار خویش ۱۷۱
 پشیمانی آنکه نداردش سود که بر خیزد از بوم آباد دود
 از ایران و توران بر آید خروش جهانی ز خون من آید بجوش
 جهاندار بر چرخ چنین نوشت بفرمان او بر دهد هر چه کشت
 بیا تا بشادی دهیم و خوریم چو گاه گذشتن بود بگذریم
 چه بندی دل اندر سرای سپنج چه ناری بگنج و چه نالی زرنج ۱۷۲
 کزان گنج دیگر کمی بر خورد جهاندار^۱ دشمن چرا پرورد
 چو بشنید پیران و اندیشه کرد^۲ ز گفتار او شد دلش پر زرد^۳
 همی گفت کز من بد آمد بمن گراوراست گوید همی این سخن^۴
 من اورا^۵ کشیدم بتهران زمین پراگندم اندر جهان تخم کین
 ورا من^۶ بتوران کشیدم برنج سپردم بدو کشر و تلج و گنج ۱۷۳
 نکردم همی یاد^۷ گفتار شاه چنین گفت با من همی گاه گاه^۸
 وز انیس چنین گفت با دل^۹ بمر که از جنبش و رسم^{۱۰} گردان سپهر
 که این رازها بر دل وی^{۱۱} گشاد همانا که ایرانش^{۱۲} آمد بید
 ز کاس و ز تسخت شاهنشاهی بیاد آمدش^{۱۳} روزگار بهی
 دل خویش ازین گفته خرسند کرد^{۱۴} نه آهنگ رای خردمند کرد^{۱۵} ۱۷۴

بدل گفت با درد C. 3) بسیار هوش C. 2) جهاندیده P. 1)
 In C. hic vs. sic legitur: 4) ورنج و خروش

که گزاین سخن راست گوید همی وزین نیز کزی نجوید همی
 C. 8) شنودم همه پاک P. 7) که اورا P. 6) male. بلا من P. 5)
 inserit:

کنون چون شنیدم درستست آن باجز راست با من نگفتست آن
 P. 9) hoc pronomen ad Sijawusch referens eamque ob causam in vss.
 sequentibus secundam personam loco tertiae adhibet. P. 10) بوکار
 P. 11) چه دانی و این رازها کی P. 12) ایرانت P. 13) آمدت P. 14)
 هم آهنگ و رای خردمند کن P. 15) کن

همه راه ازین گونه بد گفتگوی دل از بوندیها پر از جستجوی^۱
 چو از پشت اسپان فرود آمدند ز گفتار یکبار دم بر زدند
 یکی خولان زین بیاراستند می ورود ورامشگران خواستند

فرستادن افراسیاب پیران را دز کشورها

بیبوندند ازین گونه یک هفته شاد ز شاهان گیتی گرفتند یاد
 ۱۸۱۰ بهشتم یکی نامه آمد ز شاه بنزدیک سالار توران سپاه
 کز اینجا^۲ برو تا بدریای چین سپاهی ز کندآوران بر گزین
 همی رو چنین تا سر مرز هند وز آنجا گذر کن بدریای سند
 همه^۳ باز کشور سراسر بخواه بگستر بمرز خزر در سپاه
 بر آمد خروش از در پهلوان ز کوس و تبیره زمین شد نوان
 ۱۸۱۵ زهر سو سپاه آنجمن شد بروی یکی لشکر گشن پر خاش جوی
 چو آمد بدرگه پیران^۴ سپاه همی رفت ازان سو که فرمود شاه
 بنزد سیاوش بسی خواسته ز دینار و اسپان آراسته
 بهنگام پدرود کردن بماند بفرمان برفت و سپهرا براند

بنا کردن سیاوش سیلوشگرد را

هیونی ز نزدیک افراسیاب چو آتش بیامد بهنگام خواب
 ۱۸۲۰ یکی نامه نزد سیاوش بمهر نوشته بکردار روشن سپهر
 که تا تو برفتی نیم شادمان از اندیشه بیغم نیم یکرمان
 ولیکن من اندر خور رای تو بتوران بجستم همی جای تو
 گر آنجا که رفتی خوش و خرمست چنان چون بیاید دلت بیغمست

۱) In C. hic vs. legitur post vs. 1803. ۲) P. ایدر. ۳) P. همی.
 ۴) P. بر آمد بدرگه توران

بدان پادشاهی کنون باز گرد سر بدسگال اندر آور^{۱)} بگرد
 سپهد بنه بر نهاد ویرفت بدانسان^{۲)} که سالار فرمود تفت^{۳)} ۱۸۵
 هزار اشتر مادهء سرخ موی بنه بر نهادند با رنگ ووی
 صد اشتر زگنچ^{۴)} ودرم بار کرد چهلرا همه بار دینار کرد
 از ایران وتوران گزیده سوار برقتند شمشیرزن ده هزار
 بپیش سپاه اندرون خواسته عماری وخربان آراسته
 زیاقوت وویروزه شاهوار چه از طوق وز تلج گوهرنگار ۱۸۳
 چه عنبر چه عود چه مشک وعبیر چه دیبا چه از تخته‌های حریر
 زمصری وچینی واز پارسی همی رفت با او شتروار سی
 نهادند سر سوی خرم بهار سپهدار وآن لشکر نامدار
 چوآمد بدان جایگه دست آخت دو فرسنگ بالا وپهنا بساخت^{۵)}
 بیاراست شهری زکاخ بلند زپالیز وز گلشن ارجمند ۱۸۵
 بایوان نگارید چندی نگار زشاهان وز بزم وز کارزار
 نگار سر تاج^{۶)} کاوس شاه با یاره وگزر وگه
 بر تخت او رستم پیلتن همان زال وگودرز وآن انجمن
 زیگر سو افراسیاب و سپاه چوپیران وگرسوز کینه‌خواه
 بایران وتوران بر راستان شد آن شهر خرم یکی داستان^{۷)} ۱۸۴

۱) P. افگن. ۲) P. بدان سو. ۳) P. male. و تفت. ۴) P. استر.
 ۵) In C. pro hoc vs. et seq. 1835 tres leguntur: بگنچ.

چوآمد بدان جایگه شهر ساخت دو فرسنگ بالا وپهنا بساخت
 زایون و میدان و کاخ بلند زپالیز وز گلشن ارجمند
 بیاراست شهری بسان بهشت بهامون گد و سنبیل و لاله کشت
 ۶) P. گاه. ۷) P. نبشتند. 8) In C. hic vs. sic legitur:

بایران وتوران شد آن شارسان میان بزرگان یکی داستان

بهر گوشه گنبدی ساخته سرش را بابر اندر افراخته
نشسته سراینده رامشگران همه^۱ جا ستاده گوان و سران
سیاوخش گردش نهادند نلم همه مردمان زان بدل^۲ شادکام

آمدن پیران بسیاوش گرد

چو پیران بیامد زهند وز چین سخن رفت ازان شهر با آفرین
۱۴۵ خنیده بتوران سیاوخش گرد کز اختر چنین کرده شد روز ارد
از ایوان واز کاخ^۳ وپالیز ویاغ زرود وزدشت وزکو^۴ وزراغ
شتاب آمدش تا ببیند که شاه چه کرد اندران مایعور جایگاه
هر آنکس که او از در کار بود بدان بزم با او سزاوار بود
هزار از خردمند مردان گرد چو هنگامه رفتن^۵ آمد ببرد
۱۵۰ چو آمد بنزدیک آن جایگاه سیاوش پذیره شدش با سپاه
چو پیران بنزد سیاوش رسید پیاده شد از دور کورا بدید
سیاوش فرود آمد از نیل^۶ رنک^۷ پیاده گرفتش بلغوش تنک^۸
بگشتند هر دو بدان شهر باز سیاوش وپیران گردن فراز^۹
بگشتند بر گرد آن شارسان که بد پیش ازان سربسر^{۱۰} خارسان
۱۵۵ سراسر همه کاخ وایوان ویاغ همی تافت هر سو جو روشن چراغ
سپهدار پیران بهر سو براند بسی آفرین بر سیاوش بخواند
بدو گفت گر فر وبرز کیان نبودیت با دانش اندر میان
چو آغاز کردی بدین گونه جای کجا آمدی جای^{۱۱} از اینسان بپای
بماناد تا زستخیز این نشان میان دلیران وگردنکشان

1) P. بهر. 2) C. همه شهر ازان شارسان. 3) P. ایوان وگنبد. 4) P. پیل. 5) Sic M; C. et P. هنگام رفتنش. 6) Deest in C. 7) P. male. 8) P. خوش آمد ورا آنچنان.

- ۱۸۹۰ جهاندار و پیروز و فرخ نهاد
 بایوان و بلغ سیاوش رسید
 چنان خرم و شاد^{۱)} و دیهیم جری
 پی رسید و دینار کردش نثار^{۲)}
 پرستنده بسیار بر پای دید
 جهان آفرین را نیایش گرفت^{۳)} ۱۸۹۵
 می و خوان ورامشگر^{۴)} و میثگار
 گهی خرم و شاد دل گاه مست
 همان هدیها سر بر^{۵)} چون سزید
 ز دیبا واز تاج گوهرنکار^{۶)}
 ۱۸۷۰ بزرزین ستام و جناع پلنگ
 همان یاره و طوق گوهرنکار
 همی رای زد پیش شاه آمدن^{۷)}
 پدیدار شد در شبستان خویش
 ندید و نداند که رضوان چه کشت
 بهشت برینست گاه و سرای^{۸)} ۱۸۷۵
 پسر بر پسر همچنین شاد باد
 چو یک بهر از آن^{۱)} شهر خرم بدید
 بکاخ فرنگیس بنهاد روی
 پذیره شدش دختر شهریار
 چو بر تخت بنشست و آن جای دید
 بران نیز چندین^{۲)} ستایش گرفت
 وزان پس بخوردن گرفتند کار
 ببوندند یک هفته با می بدست
 بهشتم ره آورد پیش آورید
 زیاقوت وز گوهر شاهوار
 ز دینار و اسپان بزیی خدنگ
 فرنگیس را افسر و گوشوار
 بداد و بیامد بسوی ختب
 چو آمد بشادی بایوان خویش
 بگلشهر گفت آنکه خرم بهشت
 ببیند مر آن شهر فرخنده جای

۱) P. بهره از. 2) P. شاد و خرم. 3) C. addit duos vs.:

جریره همان دخت خورشید روی چو سروروان قد و چون مشک موی
 به پیش پدر رفت با او بهم پرستار بسیار با بیش و کم
 4) P. چندی. C. چندان. 5) C. inserit vs. spurium:

ثنای جهان آفرین یاد کرد بدان کو چنین جای بنیاد کرد
 6) P. با. 7) Deest in C. هدیه شاهوار. 8) C. و خوالیگر. 9)
 لشکر نامدار اناجمن 10) Pro hoc vs. in C. leguntur duo:

بدان جای خرم کنون بنگرد سراسر ببیند گمانی برد
 که خرم بهشتست آن جای اوی پسندیده هم جای وهم رای اوی

چو خورشید بر کاخ^۱ قرخ سروش
برامش بییمای لختی زمین
خداوند آن شهر نیکوترست
بینی فرنگیس با آب وتلب^۲
۱۸۸ وزان جایگاه نزد افراسیاب
بیامد بگفت آن کجا کرده بود
که در کشور هند چون رزم کرد
وزانجا بکار سیاوش رسید
زکار سیاوش بپرسید شاه
۱۸۹ بدو گفت پیران که خرم بهشت
همانا نداند ازان شهر باز
یکی شهر دیدم که اندر زمین
زیس بلغ وایوان وآب روان
گله کرد باید بگیتی یله
۱۹۰ چو کاخ فرنگیس دیدم ز دور
گر ایدونکه آید زمینو سروش
بدان زیب وآئین که داماد تست

نشسته سیاوش با^۳ فر وهوش
برو شارسان سیاوش ببین
تو گوئی فروزنده خاورست
چوماه دو هفته بر آفتاب
همی رفت بر سان کشتی بر آب
همان باز کز کشور آورده بود
بدانرا سر اندر کشیده بگرد
سراسر همه یاد کرد آنچه دید^۴
ازان شهر وز کشور وتاج وگاه
کسی کوبه ببند در اردی بهشت
نه خورشید ازان مهتر سرفراز^۵
نبیند چنان کس بتوران وچین
بر آمیخت گفתי خرد با روان
ترا چون نباشد بچیزی گله^۶
چو گنج گهر بود بر سان نور
نباشد بدان فر واورنگ وهوش
بخوبی بکلم دل شاد تست

1) P. گاه. 2) P. بنشسته باقیین ویا. 3) C. با جاه وآب. 4) Hic vs. et sequens 1884 sic leguntur in P.:

بپرسید ازو شهریار بلند زکار سیاوش واز چون وچند
وزان شهر وکشور وآن جایگاه یکایک همه باز پرسید شاه

5) C. inserit:

سیاوش یکی جایگاه ساخت نغز پسندیده مردم پاک مغز
مگر خود سروش آوریدش خبر که چنان نگارید آن شهر ویر

6) In C. hic vs. legitur post vs. 1891.

و دیگر که دو کشور از جنگ و جوش
 بر آسود و چون بیهش^۱ آمد بهوش
 بماند بر تو^۲ چنین جاودان
 دل هوشمندان و رای ردان
 ز گفتار او شاد شد شهریار
 که شاخ برومندش آمد ببار^{۱۸۹۰}

فرستادن افراسیاب گرسیوز نزد سیاوش

بگرسیوز آن داستانها گفت
 نهفته برون آوری د از نهفت
 برو شادمان تا سیاوخش گرد
 بین تا چه جایست به^۳ گرد گرد
 سیاوش بتوران زمین دل نهاد
 و زایران نگیرد همی هیچ یاد
 چو او کرد پدرود تخت و کلاه
 چو گودرز و بهرام و کاوس شاه
 نبیند همی^۴ رستم زال را
 نگیرد بکف گرز^۵ و گوهر را^{۱۹۰۰}
 بجائی که بودی همه بوم خار^۶
 بسازید شهری چو خرم بهار
 فرنگیس را کاخهای بلند
 بر آورده و دارش^۷ ارجمند
 تو بر خیز و بر ساز کار و پرو
 بنزد سیاوخش آزاده شو^۸
 چو بر تخت بینی فراوان مگوی^۹
 بچشم بزرگی نکه کن بروی
 چونخچیر و می باشد و دشت و کوه
 نشینند پیشت فراوان گروه^{۱۰} ۱۹۰۵
 بپیش بزرگان گرامیش دار
 ستایش کن و نیز نامیش دار
 یکی هدیه ساز بسیار مر
 ز دینار و اسب و زتاج^{۱۱} و کمر

۱) P. *contra metrum* چو بیهش که P. 2. ۲) P. ما. ۳) P. کردست و بر.

۴) P. *et invertit ordinem vss. 1901 et 1902*. همان. ۵) P. خم. ۶) C. خار خار. ۷) P. آورد و دارد همی. ۸) In C. hic vs. sic legitur: *et C. inserit*.

برو تا به بینی سر و تاج اوی همان تخت فیروزه و عاج اوی
 ۹) P. چو بینیش خوبی فراوان بگوی. ۱۰) et C. *inserit*: از ایران گروه. ۱۱) P. بدانکه که جام می آید بدست چو خوردی بشادی بپایند نشست
 و گوهر زاسپ et M. *emendat* و گوهر واسپ. P. 11)

همان گوهري تخت^۱ وديلي چين
 زگستردنيها واز بوى ورنك
 ۱۱۰. فرنگيسرا هديه بر همچنين
 اگر شاد و خندان^۲ بود ميزبان
 نكه كرد گرسيز نامدار
 خنیده سوار^۳ اندر آورد گرد
 سياوش چو بشنيد آمد براه
 ۱۱۵. گرفتند مـر يكدگر را كنار
 بايوان كشيدند ازان جاىگاه
 دگر روز گرسيز آمد پگاه
 سياوش بدان خلعت شهریار
 نشست از بر بارء گامزن
 ۱۲۰. همه شهر ويزن يكايك^۴ بدوى
 همان ياره وگزر و تيغ^۵ ونگين
 بين تا زگنجت چه آيد^۶ بچنگ
 برو با زباني پر از آفرين
 بدان شهر خرم دو هفته بمان^۷
 سواران توران گزيده هزار
 بشد تازيان تا^۸ سياوخش گرد
 پذيره شدش تازيان با سپاه
 سياوش بپرسيدش از شهریار
 سياوش بياراست آرامگاه^۹
 بياورد با هديه پيغام شاه
 نكه كرد وشد چون گل اندر بهار
 سواران ايران شدند انجمن
 نمود وسوى كلخ بنهاد روى

زادن فرود پسر سياوش

هم آنكه بنزد سياوش چو باد
 هم آنكه بنزد سياوش چو باد
 كه از دختر پهلوان سپاه
 كه از دختر پهلوان سپاه
 روا نـمـ كردند فرخ فرود
 روا نـمـ كردند فرخ فرود

1) P. et C. post hunc همان افسر و تيغ وگزر. 2) همان تلج با فر. 3) vs. addit:

ززر و زبرجد نثاری گران شمرده زهر گونده گوهرا

اگر شاد و خرم et M. اگر آبدارت. 4) P. چه آيد زگنجت. 3) P. پاسدارت. 5) P. بيشد تا بنزد. 6) سپاه. 7) همان شادمان. 8) P. آمد همانند. 9) P. شهر بيزن. 10)

هم آنکه مرا با سواری دگر همان مادر کودک ارجمند
بفرمود خفته بفرمان‌بران نهادند بر پشت آن نامهرب
بگوش که هرچند من سال خورد سیاوش بدو گفت گاه مهی
فرستاده را داد چندین^۴ درم چو بشنید گرسبوز آن مژده گفت
بکاخ فرنگیس رفتند شاد فرنگیس را دید بر تخت عاج
پرستار چندی بزربین کلاه فرود آمد از تخت و برنش نماز^۵
دل و مغز گرسبوز آمد بجوش بدل گفت سالی برین بگذرد^۶
همش پادشاهی و هم تختگاه نهان دل خویش پیدا نکرد
بدو گفت بی خوردی از رنج خویش نهادند در کاخ زرین دو تخت
نوازنده رود با میگسار

بگفتا که رو^۱ شاهرا مژده بر جریره سر بانوان بلند^{۱۴۵}
زدن دست آن خرد در^۲ زعفران که نزد سیاوش خودکامه بر
بدم لیک^۳ یزدان مرا شاد کرد ازین بچه هرگز مبادا تهی
که آرنده گشت از کشیدن درم^{۱۴۳} که پیران شد امروز با شاه جفت
ورا نیز ازان داستان مژده داد نهاده بسر بر زیروزه تاج
ستاده همه ماهرخ پیش ماه^۴ بپرسیدش از رنج راه دراز^۷ ۱۴۳۵
دگر گزینمتر شد بآئین وهوش سیاوش کسی را بکس نشمرد
همش گنج و هم بوم و بر هم سپاه^۵ همی بود پیچان و رخساره زرد
همه ساله شادان دل از گنج خویش ۱۴۴۰
نشستند شادان دل و نیک بخت بیامد بر تخت گوهرنگار

1) P. بگفتا برو 2) P. زدند دست آن خرد بر male et contra metrum. 3) P. پاك 4) P. چندان 5) C. inserit:

چو چشم فرنگیس اورا بدید تو گفתי روان از تنش بر دمید

6) C. دگر نگذرد 8) P. از شهر وز شهریار C. 7) موکردش نثار C. 9) P. و بر و سپاه male.

زنالیدن نای ورود و سرود زشادی همی داد دلرا درود

گفتار اندر گوی زدن سیاوش

چو خورشید تابنده بگشاد راز
 ۱۴۵ سیاوش از ایران بمیدان گزشت
 چو گرسیموز آمد بینداخت گوی
 چو او گوی در ختم چوگان گرفت
 زچوگان او گوی شد ناپدید
 چنین گفت با لشکر نامجوی
 ۱۵۰ چو گردان بمیدان نهادند روی
 سیاوش از ایرانیان شاد شد
 بفرمود تا تخت زرین نهند
 دو مهتر نشستند^۴ بر تخت زر
 سواران بمیدان بکردار گرد
 ۱۵۵ بدو گفت گرسیموز ای شهریار
 هنر بر گهم نیز کرده گذر
 بهر جای بنمود چهر از فراز
 بیازی همی گرد میدان بگشت^۱
 سپهبد سری گوی بنهاد روی
 هم آورد او خک میدان گرفت
 تو گفتی سپهرش همی بر کشید
 که میدان شمارا وچوگان وگویی^۲
 زترکان بتندی^۳ ببرند گوی
 بسان یکی سرو آزاد شد
 بمیدان پرخلش زوپین نهند
 بدان تا کرا بر فرازد گهر^۳
 بزوپین گرفتند ننگ ونبرد^۴
 هنرمند وز خسروان یادگار
 سزد گر نمائی بترکان هنر

۱) P. contra gشت metrum. ۲) Pro hoc vs. quatuor alii leguntur in C.:

دگره چو در روی میدان فتاد رسید اندران مهتر کی نژاد
 دگر باره در زخم چوگان فگند تو گفتی زتن جان ترکان بکند
 سوی گوی گردان وکندآوران بر انگیختند اسپ از هر کران
 بتندی دو لشکر همی تاختند کجا بر گرد گوی می باختند
 ۳) P. بزودی زترکان. ۴) P. نشسته. ۵) P. هنر. ۶) In C. hunc vs. sequitur alius:

بیک جلی گردان بر انگیختند زتران وایران بر آمیختند

بنوک سنان و بتیر و کمان
 ببر زد سیاوش بران کار دست
 زره را بهم بر بیستند پنج
 نهادند بر طرف آوردگاه
 سیاوش یکی نیزه شاهوار
 که در جنگ مازندران داشتی
 باوردگه رفت نیزه بدست
 بزود نیزه ببر گرفت آن زره
 زآورد نیزه بر آورد راست
 سواران و گرسبوز رزمساز
 فرمان بخشند گرد زره
 سیاوش سپر خواست گیلی چهار
 کمان خواست با تیرهای خدنگ
 یکی در کمان راند و بفشارد ران
 بران چار اسپر دو جوشن دگر^۱
 بزود هم بران گونه ده^۲ چوبه تیر
 از آنها یکی بی گذاره نماند
 بدو گفت گرسبوز ای شهریار
 بیا تا من و تو باوردگاه
 بگیریم هر دو دوال کم
 زترکان مرا نیست همتا کسی^۳

هنرها پدیدار^۱ کن یک زمان
 بزین اندر آمد زتخت نشست
 که از یک زره تن^۲ رسیدی برنج
 نظاره برو بر زهر سو سپاه^۳
 کجا داشتی از پدر یادگار
 بنخچیر بر شیر بگذاشتی
 عنانرا بیپچید چون پیل مست
 زره را نماند ایچ بند و گره
 زره را بینداخت آنسو^۴ که خواست^۵
 برفتند با نیزهای دراز
 زمیدان زره بر نشد یک گره
 دو جوشن^۶ دگر زاهن آبدار
 شش اندر میان و سه چوبه^۷ بچنگ
 نظاره بگردش سپاه گران^۸
 گذر کرد تیر شه نامور
 برو آفرین کرد برنا و بیم
 همی هر کسی نام یزدان بخواند
 بایران و توران ترا نیست یار
 بتازیم هر دو به پیش سپاه^۹
 بگردار جنگی دو پرخلشختر
 چو اسپر نبینی زاسپان بسی

چوبین P. 4) هر سو P. 3) بر P. 2) عنان تاب و آورد P. 1)
 8) P. 8) سه 7) چار چوبین و زاهن سپر P. 6) ویکرا P. 5)
 یکی

دزایران سپه^۱ نیست همتای تو
 ۱۸۸ گز ایدونکه بر دارمت من ززین
 چنان دان که از تو دلاورترم^۲
 وگر تو مرا بر نهی بر زمین
 سیاوش بدو گفت کین خود مگوی
 همان اسپ تو شاه اسپ منست
 جز از تو زتوان کسی بر گزین
 ۱۸۹ بدو گفت گرسبوز ای نامجوی
 که آورد گیرند با یکدگر
 سیاوش بدو گفت کین رای نیست
 نبرد دو تن جنگ میدان بود
 زگیتی برادر توئی شاهرا
 ۱۹۰ کنم هرچه گوئی بفرمان تو
 زیاران یکی شیر جنگی بخولن
 گز ایدونکه رایت نبرد منست
 بکوشم که ننگی نکردم بکار
 بخندید گرسبوز نامجوی
 ۱۹۱ بترکان چنین گفت کای سرکشان
 یکی با سیاوش نبرد آورد
 نیوشنده^۳ بودند ولب با گره
 منم گفت شایسته کارکرد

۱) P. بایران همان ۲) Pl تناورترم ۳) P. وبمیدان
 ۴) P. در ۵) Deest in C. ۶) P. برین بشکنم ۷) P.
 ۸) C. سراینده ۹) این

سیاوش زگفت گروی زره
بدو گفت گرسیرز ای شهریار
سیاوش بدو گفت کز تو گذشت
از ایشان دو یل باید^۱ آراسته
دگر سرکشی بود نامش دمور
چو بشنید گفت سیاوش^۲ چو دود
برفتند پیچان دمور و گروی
ببند میان^۳ گروی زره
ز زین بر گرفتش بمیدان فکند
وزان پس به پیچید سوی دمور
چنان خوارش از پشت زین بر گرفت
چنان پیش گرسیرز آورد خوش
فرود آمد از اسب و بفشارد^۴ دست
بر آشت گرسیرز از کار اوی
وزان تخت زین بایوان شدند
نشستند یکپهفته با رود و می
بهشتم برفتن گرفتند^۵ ساز
یکی نامه بنوشت نزدیک شاه
وزان پس مر اورا بسی هدیه داد
فراوان بگفتند با یکدگر

برو پر زچین کرد^۱ درخ پر گره
زگردان لشکر ورا^۲ نیست یار ...
نبرد بزرگان مرا خوار گشت
بمیدان نبرد مرا خواسته
که همتا نبودش بتوران بزور
بیامد نبردش^۳ بسیچید زد
سیاوش باورد بنهاد روی ۲۰۰
فرو برد چنگال و بر زد گره^۴
نیازش نیامد بگرز و کمند
گرفتش بر وگرن او بزور
که ماندند گردنکشان در^۵ شگفت
تو گفتی یکی مرغ دارد بکش^۶ ۲۰۱
بر از خنده بر تخت زین نشست
غمی شد دلش زرد رخسار اوی
تو گفتی که بر اوج کیوان شدند
همه نامداران فرخنده پی
سیاوش همه هرچه بودش براز ۲۰۵
پس از لابه ویرسش نیکخواه
برفتند ازان شهر آباد شاد
ازان پر هنر شاه و آن بوم ویر

چو گفت سیاوش P. 4) بلشد P. 3) ترا P. 2) گشت P. 1) شنیدش
P. addit: 7) میانش P. 6) بنزدش Sic M.; P. et C. legunt 5) 8)

سیاوش گرفتش دوال کمر نمودش زیاروی فرخ هنر
P. 11) بکردند P. 10) وینگشاد P. 9) Deest in C. 8) پسر P.

چنین گفت گرسبوز کینهجوی
 ۲.۲۰ یکی مرد را شاه از ایران بخواند
 که ما را بد آمد زایران بروی
 که از ننگ ما را بخون در نشاند
 که بودند گردان پر خاشجوی
 ز چنگل^۱ ناپاک دل یک سوار
 سرانجام ازین بگذراند^۲ سخن
 نه سر بینم این کار شعرا^۳ نه بن

باز گشتن گرسبوز و بدگوئی کردن پیش افراسیاب

چنین تا بدرگاه افراسیاب
 ۲.۲۵ چو نزدیک سالار توران سپاه
 برفت و نکرد ایچ آرام و خواب
 بخواند و بخندید و بر^۴ گشت شاد
 بدان تازه رخساره شهریار
 بدانگه که خورشید شد لاجورد^۵
 همی جامه قیرهگون کرد چاک^۶
 بیامد بنزدیک افراسیاب
 ۲.۳۰ سر مرد کینه نیامد بخواب
 زیگانه پردخته^۷ کردند جای
 بدو گفت گرسبوز ای شهریار
 فرستاده آمد ز کاوس شاه
 ز زور و زچین نیزش آمد پیام
 همی یاد کاوس گیرد بجله

۱) چنگل P. 3) چنان خوار و بیکار گشتند و زار P. 2) دمان C. 1)
 نه سر M. emendat et نه سر راست این کار او را P. 5) نگذراند P. 4)
 C. inserit: 9) رفت P. 8) وزو P. 7) رسیدند و پرسید C. 6) باشد

بیامد ز پیش رد افراسیاب بکین و درشتی گرفته شتاب

پردخت C. 12) همی بود چون مار غلطان بخاک P. 11) تا P. 10)
 سیاوش از آن شد که دیدی تو یار P. 14) وجستند P. 13)

برو انجمن شد فراوان سپاه
 اگر تور را دل نگشتی دزم
 دو گوهر^۱ یکی آتش و دیگر آب
 تو خواهی که بر^۲ خیره جفت آوری
 اگر کردمی بر تو این بد نهان
 دل شاه ازین کار شد^۳ دردمند
 بدو گفت بر من ترا مهر خون
 سه روز اندرین کار رای آوریم
 چو این کار گردد خرد را درست
 چهارم چو گم سبزه آمد بدر
 سپهدار توران را پیش خواند
 بدو گفت کای یادگار پشنگ
 همه رازها بر تو بلید گشاد
 از آن خواب بد شد دل من غمی
 نبستم با جنگ سیلوش میان
 چو او^۴ تخت پرمایه پدرود کرد
 ز فرمان من یک زمان سر نتافت
 سپردم بدو کشر و گنج خویش
 بخون نیز پیوستگی ساختم
 به پیچد ازو ناگهان جان شاه^۵
 ز گیتی بلیرج نکردی ستم
 بدل یک ز دیگر گرفته^۶ شتاب
 همی^۷ باد را در نهفت آوری
 مرا زشت نامی بدی در جهان
 پر از غم شد از روزگار نژند^۸
 بجنبید و شد^۹ مرا ترا^{۱۰} رهنمون
 سخنهای بهتر بجای آوریم
 سر رشته آنگاه بلیدت جست^{۱۱}
 کله بر سر و تنک بسته کمر
 ز کار سیلوش فراوان برانند^{۱۲}
 چه دارم بگیتی جز از تو بچنگ
 برفی ببین تا چه آیدت یاد
 بمغز اندر آورد لختی کمی
 نیامد ازو نیز مارا زبان
 خرد تار و مهر مرا^{۱۳} پود کرد^{۱۴}
 زمن او با جز نیکوئیها نیافت
 نکردیم یاد از غم ورنج خویش
 دل از کین ایران پیرداختم

۱) P. کشم. ۲) P. اندر. ۳) P. شان. ۴) P. اگم. ۵) P. پر.
 بگیم که درمان. ۶) P. وشد دلترا. ۷) P. اندیشه از روزگار گزند
 et C. post hunc vs. inserit: چه بلیدت جست

چو سه روز بگذشت افراسیاب همی زد بتدبیر در آتش آب
 تار کرد و هنر. ۸) P. چنان. ۹) P.

گرامی دو دیده سپرده بدوی
 فدا^۱ کردن کشور وتلج وکنج
 زگیتی بر آید بسی^۲ گفتگوی
 گر از من بدو اندکی بد رسد
 درفشى شور در^۳ میان جهان
 که اندر دلش بیم شمشیر نیست
 کند مرغزاری تبا^۴ از گزند
 پسندد کجا^۵ داور هر و ماه
 وزاید فرستمش سوی پدر
 ازین بوم بر بگسلد^۶ داوری
 مگیر اینچنین کار پرمایه خواز
 بر بوم ما پاک ویران شود
 بدانست راز کم و بیش تو^۷
 که بادی که از خانه آید برون^۸
 پراگندن دوده و نام وکنج

تپیچیدم^۱ از گنج و فرزند روی
 ۲۰۰۰ پس از نیکوئیها و صد گونه رنج
 گم آیدونکه من بدستالم بدوی
 برو بر بهانه ندارم به بد
 زبان بر گشایند بر من مهان
 زد تیزدندانتر از شیر نیست
 ۲۰۱۰ اگر بچه او شود دردمند
 اگر ما بشوریم بر بی گناه
 ندانم جز آن کش بخوانم به بر^۷
 اگر گاه جوید گم انگشتی
 بدو گفت گم سیوز ای شهریار
 ۲۰۴۰ از ایدر گر او سوی ایران شود
 هرانکه که بیگانه شد خویش تو
 برین داستان زد یکی رهنمون
 نه بینی ازو جز همه درد ورنج

1) P. پییچیدم 2) P. جدا 3) P. یکی 4) P. et C. post
 hunc vs. inserit:

نیاید پسند جهان آفرین نه نیو از بزرگان روی زمین
 5) P. به بر بدر, sed ed. Teh. recte C. 6) P. چنین 7) P. پناه 8) P. پسر
 9) C. inserit duos vss. spurios; 10) C. addit:

ازو خویشترا نگهدار بلش شب و روز بیدار و هشیار بلش
 چو بشناخت او راه سامان تو تواند بدی کرد بر جان تو
 quos sequitur vs. 2068. 10) C. addit:

ندانند درمان آفرآ به بند اگر بد نخواهی تو می نوش پند
 بدرمان او کی رسیدن تولن سخن بشنو ای شهریار جهان

نه دانی که پروردگار پلنگ
چو افراسیاب این سخن باز جست
پشیمان شد از رای و کردار خویش
چنین داد پاسخ که من زین^{۱)} سخن
بباشیم تا کار^{۲)} گردان سپهر
بهر کار بهتر درنگ از شتاب
به بینم که رای جهاندار چیست
وگر سوی درگاه خوانمش باز
نغمبان او من بسم بی گمان
چو زو این کژی آشکارا شود
ازان پس نکوهش نباشد ز کس
چنین گفت گرسبوز کینه جوی
سیاوش بدان آلت و فتنه ریز
نیاید بدرگاه تو بی سپاه
سیاوش نه آنست کش دید شاه
فرنگیس را هم ندانی تو باز
سپاهت بدو باز گردد همه
سپاهی که بینند شاهی^{۳)} چنوی
نخواهند ازان پس بشاهی ترا
و دیگر که از شهر آباد اوی

نبیند ز پرورده جز درد^{۴)} جنگ
همه گفت گرسبوز آمد درست^{۵)}
همه^{۶)} تیره دانست بازار خویش
نه سر نیکه بینم پدید و نه بن
چگونه گشاید برین^{۷)} کار چهر
بمان تا بتابد برین^{۸)} آفتاب
رخ شمع چرخ روان سوی کیست^{۹)}
بحییم سخن تا چه دارد نیاز
همی بنگرم تا چه گردد زمان
بناچار^{۱۰)} دل بی مدارا شود
مکافات بد جز بدی نیست بس^{۱۱)}
که ای شاه بینادل راست^{۱۲)} گوی
بدان ایزدی دست و آن تیغ و گرز
شود بر تو بر تیره خورشید و ماه
همی باسما^{۱۳)} بر فرازد کلاه
تو گوئی شدست از جهان بی نیاز
نباشد شبان چون نباشد^{۱۴)} رمه
بدان بخشش و رای و تابنده^{۱۵)} روی
بره گاه^{۱۶)} و را و ماهی ترا
چنان بوم فرخنده بنیاد اوی

۱) P. این. ۲) P. همی. ۳) P. ندانی pro نبینی et C. کین. ۴) P. راز. ۵) P. پس. ۶) P. بدین. ۷) P. که ناچار. ۸) P. بدین. ۹) P. بترسم که باشی شبان بی. ۱۰) P. زاسما. ۱۱) male. و راست. ۱۲) C. کاه. ۱۳) P. بخشش و آن رای و آن ماه. ۱۴) P. شاهی ببیند. ۱۵) P. و تابنده. ۱۶) P. و ماهی ترا.

بخواری وزاری تن آکنده^۲ باش
نه آتش دمان از بر و آب زیر
بپوشد کسی در میان حریر
همیشه روا پروزند ببر
نترسد ز آفتک پیل سترگ
غمی بد پر اندیشه خسته^۳ شد
که پیروز باشد خداوند سنگ
یرین داستان زد یکی هوشیار
مگر یفتی چهره دست و پای
اکم^۴ چه گوی سرو بالا بود
پر از کین دل از روزگار کهن
بداندیش گرسیز بدگمان^۵
دل شاه توران بر انگیختی
پر از درد و کین شد دل شهریار
که پردخته^{۱۱} ماند زیگانه جلی
ز کار سیاهش همی کرد یاد
بر او فراوان بباید^{۱۲} بدن
نخواهی همی کرد کسرا نگاه

تو خوانیش کایدر^۱ مرا بنده باش
۲۰۹ ندیدست کس خفته^۲ با پیل شیر
اکم بچء شیر ناخورد شیر
دهد نوش اورا ز شیر و شکر
بگویم شود باز چون شد بزرگ
دل نامدار^۴ اندران بسته شد
۲۰۱۰ همی از شتابش به آمد درنگ
ستوده نباشد سر بادساز
که گر باد خیره نجستی^۵ ز جای
سبکسار مردم نه والا بود
برقتند پیچان و لب پر سخن
۳۰۰ بر شاه رفتی زمان تا زمان
زهر گونه رنگ اندر آمیختی
چنین تا بر آمد یرین^۵ روزگار
سپهبد چنین کرد^{۱۰} یک روز رای
بگرسیز این داستان بر گشاد
۳۰۵ ترا^{۱۳} گفت از ایدر بباید شدن
پرسی و گوئی بدان^{۱۴} جشنگاه

خفت. C. 3) سر افکنده P. 2) male. تو خواج که ایدر P. 1)
۴) P. پس افراسیاب. 5) P. پیوسته. et C. post غمی گشت و اندیشه
hunc vs. inserit:

بدو گفت کاین رای بلید بسی نیارد شتاب اندرین هر کسی

بدین P. 9) C. hemist. inversis. 8) وثر P. 7) male. بچستی P. 6)
۱۲) M. ۱۳) P. اورا male. ۱۱) C. پردخت. ۱۰) P. چنان دید. 14) P. ازین. male emendat
نباید

بمهرت دل من بجنبد^۱ ز جای یکی با فرنکیس خیز ایدر آی
نیازست مارا^۲ بدیدار تو بدان پر هنر جان بیدار تو
برین کوه ما نیز نخچیر هست بهجام زبرجد می وشیر هست
گذاریم^۳ یکچند و بشیم شاد چو آیدت از شهر آباد یاد ۳۱۰
برامش بباش و بشادی خرام می و جام با ما چرا شد حرام
تهی کن دل از جایگاه کیان برقتن کمر سخت کن بر میان

باز آمدن گرسیوز بنزد سیاوش

بر آراست گرسیوز دامساز دلی^۴ پر زکینه سری^۵ پر زراز
چو نزدیک شهر سیاوش رسید زلشکر زبان آوری بر گزید
بدو گفت رو با سیاوش بگویی که ای نامور زادهء نامجوی ۳۱۵
بجان و سر شاه توران سپاه بجان و سر وتلج کأس شاه
که از بهر من بر نخیزی زگاه به پیشمر پذیره نیائی براه
که تو زان فزونی بفرهنگ و بخت بفر و نژاد و بتلج و بتخت
که هر بادرا بست باید میان تهی کردن آن جایگاه کیان
فرستاده نزد سیاوش رسید زمین را ببوسید کورا^۶ بدید ۳۲۰
چو پیغام گرسیوز اورا بگفت سیاوش بدل گشت با درد جفت^۷
پر اندیشه بنشست بیدار دیر همی گفت رازبست اینرا بزیر
ندانم که گرسیوز نیکخواه چه گفتست از من بدان پیشگاه^۸
چو گرسیوز آمد بدرگاه اوی پیاده بیامد زایوان بکوی
پرسیدش از راه وز کار شاه^۹ زرسم^{۱۰} سپاه و زتخت و کلاه ۳۲۵

1) P. سزد گم بجنبی همانا. 2) P. شهر. 3) P. quae mala
lectio pro گرائیم videtur. 4) C. سری. 5) C. دلی. 6) P. جو اورا.
contra metrum. 7) P. اندر نهفت. 8) Deest in C. سیاوش غمی گشت
9) P. واز پادشاه. 10) P. زکار.

سیاوش زیغلم او گشت شاد
 نگردانم از تیغ پولاد روی
 عنان با عنان تو پیوسته ام
 بباشیم وز باده گیریم کار
 بد آنکس که با غم زید در سپنج
 به پیچید گرسوز کینه خواه
 سیاوش بیاید بنزدیک شاه
 کمان² مرا زیر پی بسپرد
 شود پیش شه چاره من دروغ
 دلش را براه بد³ انداختن
 دو چشمش بروی سیاوش بماند
 بآب دو دیده همی چاره کرد
 بسان کسی کوبه پیچد زخشم
 غمی هست کلزا نشاید شنود⁴
 بدیده در آوردی از درد نم
 کنم جنگ با شاه توران سپاه
 چرا کهنتر⁵ خویشتن داردت
 که تیمار ورنجش نباید⁶ کشید
 چو جنگ آوری مایه دار تو ام
 ترا تیره گشتست بر خیره آب
 کسی بر تو از تو¹¹ گرفتست جای

پیام سپهدار توران بداد
 چنین داد پاسخ که با یاد اوی
 من اینک برفتن کمر بسته ام
 سه روز اندرین گلشن زرنگار
 ۲۱۳. که ثیتی سپنجست ویر¹ درد ورنج
 چو بشنید گفت خردمند شاه
 بدل گفت از ایدونکه با من براه
 بدین شیر مردی و چندین خرد
 سخن گفتن من شود بی فروغ
 ۲۱۳۵ یکی چاره باید کنن ساختن
 زمانی همی بود و خامش بماند
 فرو ریخت از دیدگان آب زرد
 سیاوش را دید پر آب چشم
 بدو گفت نرم ای برادر چه بود
 ۱۱۴. گر از شاه توران شدستی دژم
 من اینک همی با تو آیم براه
 بدان تا زبهر چه آزارت⁷
 و گر⁸ دشمنی آمدستت پدید
 من اینک بهر کار یار تو ام
 ۲۱۴۵ ویر⁹ ایدونکه نزدیک افراسیاب
 بگفتار مرد^{۱۰} دروغ آزمای

هستگانرا نشاید P. 4) 3) P. اندر. 2) P. کمان. 1) P. پیر.
 بیاید P. 8) 7) P. اگر. 6) P. کهنتر از. 5) P. زهرزه نیازدست. ۱۱) P. کسی از تو برتر.
 کشید P. 9) ۱۰) P. مردی. ۱۲) P. گرفتست.

- همه راز این کار با من بگویی
 بیایم همه کار نیکو کنم
 بدو گفت ترمسیوز ای نامدار
 نه از دشمنی آمدستم برنج
 زگوهر مرا در دل اندیشه خلست
 نخستین ز تور اندر آمد بدی
 شنیدی که با ایرج کم سخن
 زکار منوچهر وافراسیاب
 بیکجای هرگز نیامیختند
 سپهدار توران ازان بدترست
 ندانی توخوی^۹ بدش بی گمان
 نخستین زاغریث اندازه گیر
 برادر زیک کالبد بود و پشت^۷
 وزان پس بسی نامور بیگناه
 مرا زین سخن ویژه اندوه تست
 تو تا آمدستی برین^۹ بوم ویر
 همه^{۱۰} مردمی جستی و راستی
 کنون خیره آهم من دلگسل
- که من باشمت زین غمان چاره جوی
 همان شاهرا زان بی آهو کنم^۱
 مرا این سخن نیست با شهریار
 که از چاره دورم بمردی و گنج^{۱۱۰}
 که یاد آمدم آن سخنهای^۲ راست
 که بر خاست زو فره ایزدی
 بآغاز کینه چه افکند بن
 شدست آتش ایران و توران چو آب^۳
 زبند خرد دور بگریختند^{۱۱۰۰}
 کنون گاو بیشه بچرم اندرست
 بمان تا بر آید برین^۵ بر زمان
 که بردست او کشته شد خیر^۸ خیر
 چنان بی^۶ خرد بیگناهرا بکشت
 بگشتند بر دست او بر تباه^{۱۱۱}
 که بیدار دل باشی و تندرست
 کسی را نیامد ز تو بد بسر
 جهانی بدانش بیاراستی
 ورا از تو کردست پر داغ دل

1) In P. hic vs. sic legitur:

بیایم من این کار آسان کنم دل بدستگاران هراسان کنم

2) P. بیاید سخن گفت از راه 3) In P. hic vs. sic legitur:

وزانجایگه تا بافراسیاب شد این بوم توران و ایران خراب

4) P. et C. خوئی 5) P. بدین 6) P. male coll. apparatu
 critico ad 262, 321. 7) P. زیشت 8) P. pro هم و هم
 metrum, 9) P. بدین 10) P. همی

ندانم چه خواهد جهان آفرین
 بهر نیک و بد ویژه یار تو ام
 که من بودم آنکه ازین دایری
 مرا باشد از این نهفتن گناه^{۱)}
 که یارست با من جهان آفرین^{۲)}
 که بر من شب آرد بروز سپید
 سرم بر نه افراختی^{۳)} زانجمن
 بر ویم و فرزند و گنج و سپاه
 درخشان کنم تیره^{۴)} ثمن ماه اوی
 فروغ دروغ آورد کلاستی
 درخشانتر از بر سپهر آفتاب
 روان را بید در گمانه مدار
 زرای جهان آفرین بگذرد
 تو او را بدانسان که دیدی بدان
 شود تند و چین اندر آرد بچهر
 که از چنبر او سم آرد برون
 بدین برز بالا و رای بلند
 نباید که بخت بد آید فراز
 بچاره دو^{۵)} چشم خرد را بدوخت

۳۹۵ دلی دارد از تو پر از درد و کین
 تو دانی که من دوستدار تو ام
 نباید که فردا گمانی بری
 بکردم ترا آنکه از کار شاه
 سیاوش بدو گفت مندیش ازین
 ۳۹۶ سپید جبین کرده بودم^{۶)} امید
 گر آزار بودیش در دل زمین
 ندادی بمن کشور و تاج و گناه
 کنون با تو آیم بدرگاه اوی
 هر آنجا که روشن شود راستی
 ۳۹۷ نمایم دل مرا با فراسیاب
 تو دل را با جز شادمانه مدار
 کسی کو دم از دها بسپرد^{۷)}
 بدو گفت گرسیوز ای مهربان^{۸)}
 و دیگر بجائی که گردان سپهر
 خردمند دانا نداند فسون
 بدین دانش و این دل هوشمند
 ندانی همی چاره از مهر باز
 همی م ترا بند و تنبل فروخت

1) In P. hic vs. sic legitur:

سختنهای خوب و باندازه گوی بیندیش و اینرا یکی چاره جوی

2) C. inserit:

وزانیس سیاوش بدو کرد روی که ای نیک دل مهتر راست گوی

3) Editio Teh. بودیم et C. کرد بودم ; P. کرد ما را . 4) نیفراختی P.

5) P. نسپرد male. 6) P. بدگمان . 7) گرسیوز بدگمان P. 8) بنیرنگ P.

نخستین^۱) که داماد کردت بنام
 و دیگر کت از خویشان کرد دور^۲)
 بدان تا تو گستاخ گردی^۳) بدوی
 ترا هم ز اغیرت هوشمند^۴)
 میانش بخنجر بدو نیم کرد
 نهانش همین^۵) آشکارا کنون
 مرا هرچه اندر دل^۶) اندیشه بود
 همه پیش تو یک یک راندم
 بایران پدر را بینداختی
 چنین دل بدادی بگفتار اوی
 درختی بد^۷) این خود نشاند بدست
 همی گفت و مژگان^۸) هم از آب کرد
 سیاوش نگه کرد خیره بروی^۹)
 بیاد آمدش روزگار گزند
 بروز جوانی سم آیدش کار
 دنش گشت پر درد و رخساره زرد
 بدو گفت هر چون که می بنگرم
 بگفتار و کردار از^{۱۰}) پیش و پس

بخیره شدی زین سخن شادکام
 بروی بزرگان همی کرد سر^{۱۱}) ۳۸۵
 فرو ماند اندر جهان گفتگوی
 فزون نیست خویشی و پیوند و بند
 دل نامداران پر از^{۱۲}) بیم کرد
 چنان^{۱۳}) دان وایمن مشوزو^{۱۴}) بخون
 خرد بود و از هر دری پیشه^{۱۵}) بود ۳۹۱
 چو خورشید تابنده بر خواندم
 بتوران همی^{۱۶}) شارسان ساختی
 بگشتی همی گرد تیمار اوی
 که بد^{۱۷}) بار او زهر برگش کبست
 پر افسون دل و لب پر از باد سرد ۳۹۵
 ز دیده نهاده برخ بر دو جوی
 کزو بگسلد مهر چرخ بلند
 بسی بر نیاید برو روزگار
 پر از غم روان لب پر^{۱۸}) از باد سرد
 بیادافره^{۱۹}) بد نه اندر خورم ۳۹۷
 زمن هیچ ناخوب نشنید کس

۱) P. نخست آن ۲) P. دور کرد ۳) P. یکی سر کرد ۴) P. بایین ۵) P. سپهرا بکردار بد ۶) P. ارجمند ۷) P. بپاشی ۸) P. در دل از ۹) P. تو ۱۰) P. male et C. post hunc vs. inserit: ۱۱) P. زمین ۱۲) P. درختیست ۱۳) P. همه ۱۴) P. مژگان ۱۵) P. بدوی ۱۶) P. male. روان و پر ۱۷) P. بیادافره ۱۸) P. ۱۹) P. وز.

همان آزمایش بد از روزگار ازین کینه‌ور تیر دل شهریار
 ۱۲) P. زمین ۱۳) P. درختیست ۱۴) P. همه ۱۵) P. مژگان ۱۶) P. بدوی ۱۷) P. male. روان و پر ۱۸) P. بیادافره ۱۹) P. ۱۹) P. وز.

چو گستاخ شد دست با گنج اوی
 اگرچه بد آید همی بر سرم
 بیایم کنن با تو من بی سپاه
 ۳۲۰ بدو گفت گرسیموز ای نامجوی
 بیای اندر آتش نباید شدن
 همی خیره بر بد شتاب آوری
 همانا ترا من^۱ بسم پای مرد
 یکی پاسخ نامه باید نوشت
 ۳۳۰ زکین ار^۲ به بینم سر او تهی
 سواری فرستم بنزدیک تو
 امیدستم از کردگار جهان
 که او^۳ باز گردد سوی راستی
 وگر بینم اندر سرش پیچ و تاب^۴
 ۳۳۵ تو زانسان که بلید بزودی بساز
 نه دورست از ایدر بهر کشوری
 صد ویست فرسنگ از ایدر بچین
 ازینسو همه دوستدار تو اند
 وزانسو پدر آرزومند تست
 ۳۴۰ بهر سوییکی نامه کن دراز^۵
 سیاوش بگفتار او بگروید
 به پیچد همانا دل از رنج اوی
 من از رای و فرمان او نگذرم
 بینم که از چیست آزار شاه
 ترا آمدن پیش او نیست روی
 نه بر موج دریا بر ایمن بدن
 همی^۶ بخت خندان بخواب آوری
 بر آتش مگر بر زخم آب سرد
 پدیدار کردن همه خوب وزشت
 درخشان شود^۷ روزگار بهی
 درخشان کنم رای^۸ تاریک تو
 شناسنده آشکار و نهان
 شود دور از^۹ کژی و کلاستی
 هیونی فرستم هم اندر شتاب
 مکن کار بر خویشتن بر دراز
 بهر نامداری و هر مهتری
 همان سیصد و چل بایران زمین
 همه بنده در کار و بار^{۱۰} تو اند
 سپه بنده و شهر پیوند^{۱۱} تست
 بسیچیده بلش و درنگی مساز
 چنان جان بیدار او بغنید

نمایم بتو. P. 4) گتر. P. 3) ترا من همانا. P. 2) سر. P. 1)
 هیچ تاب. P. 8) ازو. P. 7) این. P. 6) درخشان کنم جان. P. 5)
 male. 9) P. همه مهتران نیکخواه. 10) P. همه مهتران ریزه‌خوار
 contra rhythmum finalem; M. emendat: سپاه بنده مهر و پیوند. P. 10)
 11) P. برار.

بدو گفت ازان در که راندی سخن ز گفتار درایت نگردم زین
تو خواهشگری کن مرا زو بخواه همه راستی^۱ جوی وینمای راه

نامه سیاهوش بافراسیاب

دبیر پژوهنده را پیش خواند سخنهای آگنده را بر فشاند^۲
نخست آفریننده را یاد کرد که او بنده را از غم آزاد کرد ۳۳۵
از انپس خرد را ستایش گرفت ابر شاه توران نیایش گرفت
که ای شاه پیروز و به روزگار زمانه مبادا ز تو یادگار
مرا خواستی شاد گشتم بدان که بادا نشست تو با موبدان
و دیگر فرنگیس را خواستی بمهر و وفا دل بیاراستی
فرنگیس فالنده بود این زمان بلب ناچران و بتن ناچمان^۳ ۳۳۷
بخفت و مرا پیش بالین بیست میان دو گیتیش بینم نشست
مرا دل پر از رای دیدار تست روانم فروزان ز گفتار^۴ تست
زنالدگی چون سبکتر شود فدای تن شاه کشر شود
بهانه مرا نیز آزار اوست نهانی^۵ مرا درد و تیمار اوست
چون نامه بمهر اندر آمد بداد بزودی بگرسبوز بدندراد ۳۳۹
دلور سه اسپ تگاور بخواست همی تاخت یکسر شب و روز راست
بسه روزه پیمود^۶ راه دراز چنان سخت راهی نشیب و فراز
چهارم بیامد بدرگاه^۷ شاه زبان پر دروغ^۸ و روان پر گناه

۱) P. همان آشتی. ۲) C. inserit:

بفرمود از وی بافراسیاب یکی نامه روشن چو در خوشب
male نهان P. ۵) دو کشر پر از رنج و کردار P. ۴) ناتوان C. ۳)
نهانی معین فعل بودن است و ضمیر: contra metrum et M. recte annotat:
۶) P. او بفرنگیس راجع است یعنی مرا بنهانی درد و تیمار اوست
پیر از بد زبان P. ۸) بنزدیک P. ۷) سه روزه پیمود

۳۴۰. فراوان بپرسیدش افراسیاب چو دیدش پر از رنج و سر پر شتاب^۱
 چرا با شتاب آمدی گفت شاه
 بدو گفت چون تیره شد روزگار
 سیاهش نکرد ایچ بر^۲ من نگاه
 سخن نیز نشنید و نامه نخواند
 از ایران بدو^۳ نامه پیوسته شد
 ۳۴۵. سپاهی زروم و سپاهی زچین
 تو بر کار او^۴ گر درنگ آوری
 اگر دیر سازی تو^۵ جنگ آورد
 وگر سوی ایران براند سپاه
 ترا کردم آگه ز کردار او
 چو دیدش پر از رنج و سر پر شتاب^۱
 چگونگی سپردی چنین دور راه
 نشاید سپردن ببد روزگار^۲
 پذیره نیامد مرا خود براه
 مرا زیر تختش بزانو^۳ نشاند
 بما بر در شهر او بسته شد
 همی هر زمان بر خروشد زمین
 مگر باد ازان پس بچنگ آوری
 دو کشور بمردی بچنگ آورد
 که یار شدن پیش او کینه خواه
 بناید که پیچی تواز کار او^۴

آمدن افراسیاب بچنگ سیاهش

۳۵۰. چو بشنید افراسیاب این سخن
 دلش گشت پر آتش و سر زیاد^۵
 بغرمود تا بر کشیدند^{۱۰} نای
 برون رفت از گنگ خندان بهشت
 برو تازه شد روزگار کهن
 بگرسوز از خشم پاسخ نداد
 همان سنج و شیپور و هندی درای
 درختی زکینه بنوی بکشت^{۱۱}

در. P. 3) شدن ساکن آنکه نیلید بکار. P. 2) زتاب. P. 1)
 تواز کار وی. P. 6) بوی. P. 5) مرا پیش تختش بپایان. P. 4)
 7) P. hic vs. sic legitur: 8) تو گر دیر گیریش. P. 7)

تو آگه نداری ز کردار خویش و ز آتیش بپیچی ز بازار خویش
 P. 9) ز بازار pro بازار et نداری pro نباشی in quo M. recte emendat
 در نمیدند. P. 10) male et in C. inversa sunt hemist. و سر در باد
 11) Pro hoc vs. in C. recte leguntur duo sequentes:

پراز خشم و کینه سپهر بخواند بینداخت آن نامرا و نخواند
 بگفتار گرسوز بد کنشت بنوی درختی زکینه بکشت

- بدانگه که گرسیوز پر فریب
سیاوش بپرده در آمد^{۱)} بدر
فرنگیس گفت ای گو شیر چنگ^{۲)}
چنین داد پاسخ که ای خوبروی
ندانم که پاسخ چه رانم همی
اگر راست گفتار گرسیوزست
فرنگیس بگرفت کیسو بدست
پر از خون شد آن سنبل^{۳)} مشکبوی
همی اشک بارید^{۴)} بر کوه سیم
همی کند موی و همی ریخت آب
بدو گفت کای شاه گردن فراز
پدر خود دلی دارد از تو بدر
سوی روم ره با درنگ آیدت
زحیتی کرا گیری اکنون پناه
بدو گفت^{۵)} گرسیوز نیک خواه
کجا او به بخشود و دل نرم کرد
بگفت این وزی دادگر کرد پشت
- گران کرد بر زین دوال رکیب
تنش لرز لرزان و رخساره زرد^{۶)}
چه بودت که دیگم شدستی^{۷)} برنگ
بتوران سیه شد مرا آبروی
درین کار خیره بمانم همی
زپرگار بهره مرا مرکزست
بغندلق گل ارغوانرا^{۸)} بخش
دلش شد پر آتش پر از آب روی^{۹)}
دو لاله زخواب کرده دو نیم
زگفتار و کردار افراسیاب
چه سازی کنون زود بگشای راز
از ایران نیاری سخن یاد کرد^{۱۰)}
سوی چین نیوئی^{۱۱)} که ننگ آیدت
پناهت خداوند خورشید و ماه^{۱۲)}
بمژده بیاید ز نزدیک^{۱۳)} شاه
سر کینهء خود پر آزم کرد
دلش تیره از روزگار درشت^{۱۴)}

۱) P. شیر pro تیز; P. et C. چنگ male; ۲) P. پیاده بیامد ۳)

۴) Hic vs. et duo sequentes hoc ordine dispositi sunt in C.: 2263, 2262 et 2261. ۵) P. بسد. ۶) P. گل ارغوانرا بغندلق ۷) P. بدستی ۸) P. پاشید ۹) C. inserit tres vss.: نیوئی سوی چین ۱۰) P. ۱۱) P. ۱۲) P. ۱۳) P. ۱۴) C. همانا که ۱۵)

ستم باد بر جان او ماه و سال کجا بر تن تو شود بدستال
سیاوش بدو گفت کای ماهروی بدین گونه مخروش و مخراش روی
بدادار کن پشت و انده مدار گذر نیست از حکم پروردگار
۱۰) C. ۱۱) P. بنزدیک ۱۲) P. ۱۳) P. ۱۴) C. همانا که ۱۵)

خواب دیدن سیاوش

سه روز اندرین کار بگریست زار^۱ از آن بی وفا گردش روزگار^۲
 چهارم شب اندر بر ماهروی بخواب اندرون بود دیهیم جوی
 بلرزید وز خواب خیره^۳ بجست خروشی بر آورد چون پیل مست
 همی داشت اندر یرش خوبچهر بدو^۴ گفت شاها چه بودت بمهر
 ۳۷۵ خورشید شمعی بر افروختند برش عود و عنبر همی سوختند
 بپرسید ازو دخت افراسیاب که فرزانه شاها چه دیدی بخواب
 سیاوش بدو گفت کز خواب من لب^۵ هیچ مگشای بر انجم
 چنان دیدم ای سرو سیمین بخواب که بودی یکی بی کران رود آب
 یکی کوه آتش بدیگر کران گرفته لب آب جوشن بران
 ۳۸۰ بیک^۶ سو شدی آتش تیزگرد بر افروختی زو سیاوخش گرد
 بیک^۷ دست آتش بیک^۸ دست آب به پیش اندرون پیل و افراسیاب
 بدیدی مرا روی کردی دژم نمیدی بران آتش تیزدم^۹
 فرنگیس گفت این جز از نیکوی نباشد يك امشب مگر بغوی^{۱۰}
 بگرسوز آید همه بخت شوم شود کشته بر دست سالار^{۱۱} روم
 ۳۸۵ سیاوش سپهر سراسر^{۱۲} بخواند بدرگاه و ایوان^{۱۳} شان بر نشاند
 بسیچیده بنشست خنجر بچنگ طلایه فرستاد بر^{۱۴} سوی گنگ

۱) P. سیاوش همی بود پیچان چو ملر. C. 2) کار شد روزگار. C. 3) نوشین. P. 4) همی. P. 5) contra metrum. لب. 6) P. زیك. 7) P. 8) C. inserit: hemist inversis. 9) P. زیك.

چو گرسوز آن آتش افروختی از افروختن مرا سوختی
 9) P. male. نغوی. 10) P. et C. inserit vs. spurium: خالقان. 11) P. زیك.

کنون شادمان باش وانده مخمر که جز نیکوی خود نباشد دگر
 11) P. یكايك. 12) P. ایوان. 13) P. در male. 14) P. زیك.

دو بهره چو از تیره شب در^۱ گذشت
 که افراسیاب و فرآوان سپاه
 نزدیک گرسیوز آمد نوند
 نیامد ز گفتار من هیچ سود
 نگر تا چه باید کنن ساختن
 سیاوش ندانست بازار اوی
 فرنگیس گفت ای^۲ خردمند شاه
 یکی باره گمزن بر نشین
 ترا زنده خواهیم که مانی بجای
 سوار طلایه بیامد زدشت
 پدید آمد از دور تازان بره
 که بر چاره جان میآوا ببند
 ز آتش ببینم^۳ مگر تیره دود
 سپهر کجا باید انداختن
 همی راست پنداشت گفتار اوی
 مکن هیچگونه بما در^۴ نگه
 مبلش ایچ ایمن بتوران زمین
 سر خویشتن گیر واید^۵ر^۶ میای^۷ ۳۹۰

اندرز کردن سیاوش فرنگیس را

سیاوش بدو گفت کان خواب من
 مرا زندگانی سر آمد^۸ همی
 گر ایوان من سر بکیوان کشید
 اگر سال گردد^۹ هزار و دویست
 یکی سینه شیر باشدش جای
 ز شب روشنائی ناجوید کسی
 ترا پنج ماهست از آبستنی
 درخت گزیی تو بار آورد
 بجای آمد و تیره شد آب من
 غم روز تلخ اندر آمد^{۱۰} همی
 همان زهر مرگم بباید^{۱۱} چشید
 بجز خاک تیره مرا جای نیست
 یکی کرکس و دیگر پیرا همای^{۱۲} ۳۹۰
 کجا بهره دارد زدانش بسی
 ازین نامور بچه رستنی
 یکی نامور^{۱۳} شهریار آورد

۱) P. male. از دیر شب بر. ۲) P. male. از آتش ببینم. ۳) P. کلی. contra metrum. ۴) P. بر. ۵) P. وکسرا. ۶) P. male. آید. ۷) P. male; M. male emendat. ۸) C. post hunc vs. male inserit: غم روز. ۹) P. male. آید. ۱۰) P. male. آید. ۱۱) P. male. آید. ۱۲) P. male. آید. ۱۳) P. male. آید.

چنین است کردار چرخ بلند گهی شاد دارد گهی مستمند
 ۸) C. et hunc vs. post sequentem 2299 legit. ۹) P. شربت مرگ باید. ۱۰) P. چهارم یکی. ۱۱) P. عمر باشد.

سرافراز کیخسروش نلم کن
 زخورشید تابنده تا تیره خاک
 زهر پشه تا پی ژنده پیل
 نهانی مرا خاک توران بود
 چنین گردد این گنبد تیزرو
 ازین پس بفرمان افراسیاب
 ۳۳۰ ببرند بر بی گنه این سرم
 نه تابوت یابم نه گور و کفن
 بمانم بسان غریبان بخاک
 بخواری ترا روزبانان شاه
 بیاید سپهدار پیران بدر
 ۳۳۵ نکرده گناهی بجان زینهار
 در ایوان آن پیره^۷ سر پر هنر
 از ایران بیاید یکی چاره‌گر
 از ایدر ترا با پسر در نهان
 نشانند بر تخت شاهی ورا

بغم خوردن اورا دلارام کن
 گذر نیست از داد^۱ یزدان پاک
 همان چشمه آب و دریای نیل
 که گوید که خاکم بایران بود
 سزای کهنرا نخوانند^۲ نو
 مرا بخت خرم در آید^۳ بخواب
 بخون^۴ جگر بر نهند افسرم
 نه بر من بگرید کسی زانجمن
 سرم گشته^۵ از تن بشمشیر چاک
 سر و تن^۶ بپهنه برندت براه
 بخواهش بخواهد ترا از پدر
 بایوان خویش برد خوار وزار^۸
 بژائی بکیخسرو نامور^۹
 بفرمان دادار بسته کمر^{۱۰}
 سوی رود جیحون برد ناگهان
 بفرمان بود مرغ و ماهی ورا^{۱۱}

1) C. حکم. 2) P. نبینند. 3) P. بخت نیز اندر آمد. 4) P. پیر. 5) P. بخوهد بکاخت برد زاروار. 6) P. گردد. 7) P. زخون. 8) C. addit:

بر آید برین روزگاری دراز. که خسرو شود بر جهان سرفراز

9) C. inserit:

بود نام آن گرد پرمایه گویو بتوران نبینی چو او نیز نیو

10) C. inserit:

چو تاج یزرگی بچنگ آیدش بکین دست یازد که ننک آیدش

چو گردد زمین سبز و که لالپوش زمانه زکیخسرو آید بجوش

از ایران یکی^۱) لشکر آید بکین
 برین گونه خواهد گذشتن سپهر
 بسا لشکرا کز پی کین من
 زگیتی سراسر بر آید خروش
 پی رخس رستم زمین بسپرد
 بکین من^۳) امروز تا رستخیز
 وزانپس سیاوخش آزاده مرد
 ورا کرد پدرود ویا او بگفت^۵)
 برپی گفتها بر تو دل سخته^۶) کن
 خروشی بر آورد^۷) و دل پر زرد
 جهاننا ندانم چرا پروری
 فرنگیس رخ خسته وکنده موی
 سیلوش چو با جفت غمها بگفت
 رخس پر زخون دل و دیده گشت
 بیاورد شبرنگ بهزادرا
 خروشان سرشرا بجر در گرفت
 بگوش اندرش بگفت رازی دراز^{۱۲})
 چو کیخسرو آید بکین خواستن
 از آخر ببر دل به یکبارگی

پر آشوب گردد سراسر زمین^{۳۳۲۰}
 نخواهد شدن راه با کس بمهر
 پیوشند جوشن بائین من
 زمانه زکیخسرو آید بجوش^۲)
 زتوران کسی را بکس نشود
 نه بینی جز از گرز وشمشیر تیز^{۳۳۲۵}
 رخانرا بسوی فرنگیس کرد^۴)
 که من رفتنی گشتم ای نیلجفت
 دل^۷) از ناز و زتخت پر دخته^۸) کن
 برون رفت از ایوان دو رخساره زرد
 چو پروردهء خیشرا بشکری^{۳۳۳۰}
 روان کرده بر^{۱۰}) رخ زدو دیده جوی
 خروشان بدو اندر آویخت جفت
 سوی آخر تازی اسپان گذشت
 که در یلختی روز کین بادرا
 لکلم^{۱۱}) وفسارش زسر بر گرفت^{۳۳۳۵}
 که بیدار دل باش ویا^{۱۳}) کس مساز
 عنانش ترا باید آراستن
 که اورا تو باشی بکین بارگی

1) C. بسی et P. آرد. 2) Cf. pg. 652 not. 10. In C. legitur alius:

بسا سرخ وزرد و سیاه و بنفش کز ایران بتوران به بینی درفش

فرنگیس را کرد پدرود و گفت C. 5) Deest in C. 4) بکینم از P. 3)

پر دخت C. 8) تن. P. 7) ساخته sed M. emendat ساخت C. et P. 6)

12) P. عنان 11) P. male کرد در P. 10) خروش و فغان کرد P. 9)

بیا C. 13) زاری به از

مرا بارگی باش و تیتی بکوب دشمن بنعلت زمین را برو^۱
 دگر مرکبافرا همه^۲ کرد پی بشمشیر ببرید بر سان نی^۳
 بگنج اندر آگنده چیزی که بود زایوان^۴ و تکلشن بر آورد بود
 ز دیبا و دینار و در و گهر ز تلج و ز تیغ و کلاه و کمر

گرفتار شدن سیاوش بدست افراسیاب

چو این کرده شد ساز رفتن گرفت ز بخت بد خویش مانده شگفت
 خود و سرکشان سوی ایران کشید رخ از خون دیده شده ناپدید^۵
 چو یک نیمه^۶ فرسنگ ببرید راه رسید اندرو شاه توران سپاه
 سپه دید با گرز و تیغ و زره سیاوش زده بر زره بر گره
 بدل گفت گرسوز این راست گفت چنین راستی را نباید نهفت
 سیاوش بترسید از جان خویش^۷ چو سالار توران رسیدش به پیش^۸
 سپاهش بترسید از بیم شاه گرفتند ترکان همه کو و راه^۹

۱) Deest in C. 2) P. همی. 3) P. آتش زنی. 4) P. inversis vss. 2341 et 2342. 5) Pro hoc vs. P. legit duos:

یکی اسپ آسود را بر نشست رخ از خون دیده شده چون کبست

بفرمود آنکه بایرانیان که بر راه ایران بیندند میان

quorum tamen postremum hem. metro repugnat et a M. recte sic emendatur: از بیم. 7) P. یک ونیم. 6) که بندند بر راه ایران میان. 9) Quatuor vss. ولیکن نمی خواست گشتن نهان. 8) P. جان. 2349—2352 ex ed. Calc. in textum recepti sunt, quum sine dubio praeferendi sint hisce quinque aliis editionis Par.:

باستاد تا نزدش آمد سپاه ستادند پیش سیاوخش شاه

سیاوش بد ایستاده بر جایگاه مگر گفت بدخواه گردد تباه

همی بنگرید این بدان آن بدین که کینه نبد شان بدل پیش ازین

رده بر کشیدند ایرانیان بیستند خون ریختن را میان

همه با سیاوش گرفتند جنگ ندیدند جای سکون و درنگ

همی بنگرید این بدان آن بدین
 زبیم سیاوش سواران جنگ
 چو زانگونه دیدند ایرانیان
 چرا خیره بناید که مارا کشند
 بمان تا از ایرانیان دستبرد
 سیاوش چنین گفت کاین رای نیست
 بگوهر بر آن روز ننگ آورم
 مرا چرخ گردان اگر بیکنه
 بمردی مرا^۱ روز آهنگ نیست
 چه گفت آن خردمند با رای وهوش
 چنین گفت ازان پس بافراسیاب
 چرا جنگجوی آمدی با سپاه
 سپاه دو کشور پر از کین کنی
 چنین گفت گرسیوز کمرخرد
 گر ایدر چنین بیکنه آمدی
 پذیره شدن زین نشان راه نیست
 سیاوش چو بشنید گفتار اوی
 بگفتار تو خیره گشتم زراه
 که کینه بدل شان نبد پیش ازیں
 گرفتند آرام وهوش ودرنگ
 بگفتند کای شهریار جهان
 چو کشتند بر روی هامین کشند^۱
 به بینند ومشم تو این کار خرد
 همان جنگرا مایه جلی نیست^{۳۳۵}
 که من پیش شه هدیه جنگ آورم
 بدست بدان کرد خواهد تبه
 که با کردگار جهان جنگ نیست
 که با اختر بد بمردی مکوش
 که ای پر هنر شاه با جاه وآب^{۳۳۶}
 چرا کشت خواهی مرا بیکنه
 زمان وزمین پر زنفیرین کنی
 زتو این سخنها کی اندر خورد
 چرا با زره نزد شاه آمدی
 کمان وزره هدیه شاه نیست^{۳۳۷}
 بدو گفت کای ناکس زشت خوی^۳
 نوگفتی^۴ که آزرده گشتست شاه

1) In P. hic vs. sic legitur:

کنون خیره گفتند مارا کشند نباید که بر خاک تنها کشند

2) P. بدان 3) Pro hoc vs. editionis Calc. in P. leguntur duo sequentes:

سیاوش بدانست کان کار اوست بر آشتن شاه بازار اوست

از آنپس که بشنید آن زشت خوی بدو گفت کای ناکس کینه جلی

4) P. کردی male et tres vss. 2367—2369 sic ordinat: 2369, 2368 et 2367.

بدین گفت تو گشت خواهند تباہ
 ز تخمی کجا کشته بدروی^۱
 بتیزی مدار آتش اندر کنار
 ابا بیگناهان بر آویختن
 مده شهر توران و خود را بباد
 ز گفت سیاوخش با شهریار
 بدشمن چرا گفت و باید شنود^۲
 شنید ویر آمد بلند آفتاب
 کشند و خروشد چون رستخیز^۳
 سوی تیغ ونیزه نیازید دست
 که آرد یکی پای در جنگ پیش
 همی کرد بر شاه ایران ستم
 برین دشت کشتی بخون بر نهید
 همه نامدار از در کارزار
 ز خون شان همه لاله گون شد زمین^۴
 سیاوش بجنگ اندرون خسته شد^۵

هزاران سر مردم بیگناه
 تو زین کز نه فرجام کیفر بری
 ۳۹۷. وز انپس چنین گفت کای شهریار
 نه باز بست این خون من ریختن
 بگفتار گرسیوز بدنزاد
 نگه کرد گرسیوز رنگ^۶ کار
 بر آشت و گفت ای سپهبد چه بود
 ۳۹۸. چو گفتار گرسیوز افراسیاب
 بلشکر بفرمود تا تیغ تیز
 سیاوخش از بهر پیمان که بست
 نفرمود کسرا زیاران خویش
 بداندیش افراسیاب دژم
 ۳۹۹. همی گفت یکسر بخنجر دهید
 از ایران سپه بود مردی هزار
 همه کشته گشتند بر دشت کین
 چو رزم یلان سخت پیوسته شد

چه P. 3) حیلہ C. 2) بر خوری P. mendose et بدوری C. 1)
 C. inserit: 4) بلیدت گفت و شنود

جهان پر خروش و هوا پر زگرد یکی با نبرد و یکی بی نبرد
 5) P. hunc vs. sic legit: سیر آمد بدیشان چنان روزگار
 in quo M. emendat: 6) Pro hoc vs. in P. leguntur tres: خسته بر

نیارست يك ترك بر روی شاه نیازید دست اندر آن کینه خواه
 چو بخت سیاوخش بر گشته شد دلیران او یکسره کشته شد
 گرفتند هم کس ابر شاه دست بینداخته*) تیر پنجاه و شست
 *) P. بینداختند contra metrum.

نگون اندر آمد زیشت سیاه
 گروی زره دست اورا بیست ۳۳۸۵
 دو دست از پس پشت بسته چو سنگ
 چنان ۳) روز نادیده چشم جوان ۴)
 چنان روزبانان مردم کشان
 پس و پیش او بر ۵) سپه بود گرد
 کز ایدر بیکسو کشیدش ز راه ۳۳۹۰
 بشخی که هرگز نروید گیا
 ممانید دیر و مدارید باک
 کزو شهریارا چه دیدی گناه
 که بر خون او دست شوئی همی
 بگرید برو زار هم ۵) تخت علج ۳۳۹۵
 که زهر آورد بار ۷) او روزگار
 زیهدگی یار مردم کشان
 کزو داشت در دل بروز نبرد
 برادر بد اورا و فرخ همال
 گوی پر هنر بود و روشن روان ۳۴۰۰
 که این شاخرا بار در دست و غم ۱۰)
 خرد شد بدین گونه ۱۱) همدستان
 هم آشفته را هوش درمان شود

بتیر و بنیزه بشد ۱) خسته شاه
 همی گشت بر خاک تیره چومست
 نهادند بر گردنش پالهنک
 روان خون بران ۲) چهره ارغوان
 همی تاختندش پیاده کشان
 برقتند سری سیاروخش گرد
 چنین گفت سالار توران سپاه
 کنیدش بخنجر سر از تن جدا
 بریزد خوش بران گرم خاک
 چنین گفت با شاه یکسر سپاه
 چه کردست با تو نگوئی همی
 چرا کشت خواهی کسیرا که تلج
 بهنگام شادی درختی مکار
 همی بود گرسبوز بدنشان ۳)
 که خون سیاوش بریزد ز درد
 زیران گوی ۴) بود کهتر بسال
 کجا پیلسم بود نام جوان
 چنین گفت با نامور پیلسم
 زانا شنیدم یکی داستان
 که آهسته دل کی پشیمان شود

1) P. ببید. 2) P. از آن. 3) P. هم از. 4) M. جهان. 5) P. بد گمان. 6) P. و هم. 7) P. آرد از بار. 8) P. بد گمان. 9) P. یکی. 10) C. inserit: rhythmum finalem. 11) P. بد بدو نیز.

که بیخس زخون وز کین کاشتی سر شاخ ازین کین بر افراشتی
 11) P. بد بدو نیز.

شتاب ویدی کار آهرمنست
 ۲۴۵ سری را که بلشی بدو^۲ پادشا
 بیندش همی دار تا روزگار
 چو باد خرد بر دلت بر وزد
 مفرملی اکنون و تیزی مکن
 سری را کجا تاج باشد کلاه
 ۲۴۶ چه بّری همی تو سر بی‌کنه
 پدر شاه ورستمش پرورده است
 به بینیم پاداش این^۳ زشت کار
 بید آور آن تیغ الماس‌گون
 وزان نامداران ایران گره
 ۲۴۷ فربرز کاوس درنده شیر
 چوپیل دمنده گوییلتن
 چو گودرز و گرّین و فرهاد و طوس
 بدین کین ببندند یکسر کمر

پشیمانی ورنج جان وتنست^۱
 بتیزی بریدن نباشد روا
 برین مز ترا^۴ باشد آموزگار
 از انپس روا سر بریدن سزد
 که تیزی پشیمانی آرد به یں
 نشاید برید ای خردمند شاه
 که کاوس ورستم بود کینه‌خواه
 بنیکی مر^۵ اورا بر آورده است
 به پیدچی بفرجام ازین روزگار
 کزان تیغ گردد جهان پر زخون^۶
 که از خشم^۷ شان گشت گیتی ستوه
 که هرگز ندیدش کس از جنگ^۸ سیر^۹
 که خوارست بر چشم او انجمن
 ببندند بر کوهء پیل کوس
 درو دشت گردد پر از نیزه^{۱۰} ور

۱) P. جان ورنج تنست. 2) P. et C. pest hunc vs. inserit:

مکن شهریارا تو تیزی مکن بنوی میفکن همی کینه بن

۳) P. بافراسیاب میگویند سیاوش را male et M. ad hunc vs. annotat: مکش و اورا بزندان بدار تا روزگار آموزگار تو باشد در حقیقت کار
 4) P. وازین پشیمان نشوی و اگر بیگناه باشد دیگر چاره نتوانی کرد
 5) P. بنینیم ما نیک ازین. 6) P. بنیکوئی pro بنیکوی
 7) P. جنگ. 8) In C. tres vss. 2415—2417 hoc ordine leguntur: 2417,
 2416 et 2415. 9) C. ante hunc vs. inserit tres vss.:

چو بهرام و چون زنگهء شاوران چو گستم و گزدهم کند آوران

زواره فرامرز و دستان سام همه تیغها بر کشند از نیلم

دلیران و شیران کاوس شاه همه پهلوانان با فر و جاه

نه من پلی دارم نه مانند من نه گردی زگردان این انجمن
 همانا که پیران بیاید پگاه ازو بشنود داستان نیز شاه ۴۴۰
 مگر خود نیازت نباشد^۱ بدین مگستر بگیتی چنین فرش^۲ کین
 مفرمای کردن بدین بر شتاب که توران شود سربر زین خراب^۳
 سپهبد زگفتار او نرم شد ولیکن برادرش بی شرم^۴ شد
 بدو گفت گرسیوز ای هوشمند بگفت جوان تو^۵ هوارا میند
 از ایرانیان دشت پر کرکس است گراز کین بترسی ترا این^۶ بس است ۴۴۵
 سیلوش چو بخروشد از روم وچین پر از گرز وشمشیر بینی زمین
 همین^۷ بد که کردی ترا خود نه بس که خیره همی بشنوی پند^۸ کس
 سپردی دم مار و خستی سرش بدیبا بپوشیده^۹ خواهی برش
 گر ایدونکه اورا بجان زینهار دهی من نباشم بر شهریار
 روم گوشه گیرم اندر جهان مگر خود بزودی سر آید زمان^{۱۰} ۴۴۳
 برقتند پیچان دمور و گروی بر شاه توران نهادند روی
 که چندین زخون سیاوش میبچ که آرام خوار^{۱۱} آید اندر بسیج
 بگفتار گرسیوز رهنمای بر آرای وبر دار دشمن زجلی
 زدی دام و دشمن گرفتگی بدوی بکش تیز و خیره مبر^{۱۲} آب روی
 سزا نیست اینرا^{۱۳} که داری بدست دل بدسگدان ببايد شکست ۴۴۵
 سپاهی بدین گونه کردی تباه نگر تا چه گونه بود با تو شاه

۱) P. نیاید. ۲) P. تخم. ۳) Deest in C. ۴) P. برادر بی آرم. ۵) P. et C. post hunc vs. inserit: جوانی

مشو سست وبر دار دشمن زجای خود از بیلسم هیچ مشنو تو رای
 ۶) P. همینت. ۷) P. همی. ۸) P. رای. ۹) P. بپوشید. ۱۰) P. خواب آرد aut خواب et M. emendat خواب. ۱۱) P. روان. ۱۲) P. mendose et P. سرانیست زاینرا. C. Teh.; Sic recte ed. وتیره مکن. ۱۳) سر اینست از ایران.

اگر کس^۱ نیازاردیت از نخست
 کنون آن به آید که او در جهان
 بدیشان چنین پلسخ آورد شاه
 ۴۴۴. ولیکن بگفت ستاره‌شم
 ورایدونکه خورش بریزم بکین
 که خورشید ازان^۲ گرد تیره شود
 بتوران گزند مرا آمدست
 رها کردندش بدتر از کشتن است
 ۴۴۵. خردمند و هم مردم بدگمان
 بآب این گنرا توانست شست
 نباشد پدید آشکار و نهان
 کزو من بدیده ندیدم گناه
 بفرجام ازو سختی آید بسر
 یکی گرد خیزد بتوران^۳ زمین
 هشیوار ازان روز خیره شود
 غم ورنج و بند^۴ مرا آمدست
 همان کشتنش رنج و درد^۵ من است
 نداند کسی چاره آسمان^۶

زاری کردن فرنگیس پیش افراسیاب

فرنگیس بشنید رخ را^۷ بخت
 پیاده بیامد بنزدیک شاه
 ببیش پدر شد پر از تیرس و بیاک
 بدو گفت کای^۸ پر هنر شهریار
 ۴۴۰. دلت را چرا بستی اندر فریب
 سر تاجداری مبر بی گناه
 سیاهش که بگذاشت ایران زمین
 بیازرد از بهر تو شاه را
 بیامد ترا کرد پشت و پناه
 ۴۴۵. سر تاجداران نبرد کسی
 میانرا بزنار خونین ببست
 بخون رنگ دانه رخا همچو^۹ ماه
 خروشان بسر بر همی ریخت خاک
 چرا کرد خواهی مرا خاکسار
 همی از بلندی نبینی نشیب
 که نپسندد این داور هور و ماه
 همی بر تو کرد از جهان آفرین
 بماند افسر و گنج و هم^{۱۰} گاه را
 کنون زو چه دیدی که بردت ز راه
 که با تاج ویر تخت ماند بسی

1) P. خود. 2) P. زتوران. 3) P. از این. 4) P. و درد ورنج. 5) P. و درد ورنج. 6) P. نیز رنج. 7) P. و رخا. 8) P. دو رخساره. 9) P. دو رخسار. 10) P. روان. emendat

مکن بی گنه بر تن من ستم
 یکی را بچاه افکند با کلاه^۲
 سرانجام هر دو بخاک اندرند
 بگفتار گرسیوز بدگمان
 شنیدی کجا زافریدون گرد
 همان از منوچهر شاه بر رگ
 کنون زنده بر گاه کاوس شاه
 چو گودرز کشواد پولاد چنگ^۳
 چو بهرام و چون زنگه شاوران
 همان گویو گودرز کو^۴ روز کین
 بسوگ سیاوش همی جوشد^۵ آب
 ستمگر شدی^۶ بر تن خویشتن
 نه اندر شکاری که گور افکنی
 همی شهریاری ربائی زگاه
 که گیتی سپنجست ویر^۱ باد و دم
 یکی بی کله^۲ بر نشاند بگاه
 زاختر بچنگ^۳ مغاک اندرند
 درفش مکن خویشتن در جهان^۴
 ستمگاره ضحاک تازی چه برد^۵ ۱۳۹۰
 چه آمد بسلم ویتور سترگ
 چو دستان و چون رستم کینه خواه^۶
 بدر دل شیر و چرم پلنگ
 که ندید شد از گرز^۷ کند آوران
 بجنبش در^۸ آید زسهمش زمین ۱۳۹۵
 کند چرخ^۹ نفرین بر افراسیاب
 بسی یادت آید زگفتار من
 دگر^{۱۰} آهوانرا بشور افکنی
 که نفرین کند بر تو خورشید و ماه

۱) P. *contra metrum*; M. *پیر* ۲) بی گناه P. ۳) بی گنه P. ۴) *contra metrum* et M. *emendat* کور ۵) *post hunc vs. inserit tres alios* et C. *post hunc vs. inserit tres alios* ۶) *post hunc vs. inserit tres alios* ۷) *post hunc vs. inserit tres alios* ۸) *post hunc vs. inserit tres alios* ۹) *post hunc vs. inserit tres alios* ۱۰) *post hunc vs. inserit tres alios*

که تا زنده بر تو نفرین بود
 چو مردی همان دوزخ آتین بود
 6) C. *inserit vs., ut videtur, spurium*:

زمین از تهمتن بلرزد همی
 که توران بجنبش نیزد همی
 7) P. *contra metrum* et M. *emendat* کور 8) *contra metrum* et M. *emendat* کور 9) *contra metrum* et M. *emendat* کور 10) *post hunc vs. inserit tres alios* et C. *post hunc vs. inserit tres alios*

همان طوس و گسته و گم گم شیر
 چو خراد برزین گرد دلیر
 چو رقل و چون اشکس تیز چنگ
 چو شیدوش گرد آن دلاور نهنگ
 درختی نشانی همی بر زمین
 کجا برگ خون آورد بار کین
 11) P. *contra metrum* et M. *emendat* کور 12) *contra metrum* et M. *emendat* کور 13) *contra metrum* et M. *emendat* کور 14) *contra metrum* et M. *emendat* کور

مبادا^۱) که پند من آیدت یاد
 دو رخا بکند وغان بر کشید
 سرافراز شیرا وکند آورا^۲)
 سپهدار را بلب پنداشتی
 کجا افسر وگاه گردن کشان
 که لرزنده شد مهر وکیوان وماه^۳)
 که بینند این دم ترا زین نشان
 فرامرز وستان وآن انجمن
 بر آشبد آن روزگار بهی^۴)
 که نفرین برو با دمور وگروی
 بریده سرش باد وافتخنده پست
 دل دشمنانت هراسان کناد
 ندیدی بدینسان کسانت برآه
 که پردخته^۵) ماند کنارم زشید
 جهان گشت درپیش چشمش سیاه^۶)
 چه دانی که ایدر^۷) مرا چیست رای
 همی خیره چشم خرد را بدوخت
 فرنگیس ازان خانه بیگانه بود
 مر آورا کشیدند^۸) چون بیهشان
 در خانرا بند بر ساختند

۱۴۷۰ مده شهر^۱) توران بخیره بباد
 بگفت این وروی سیاوش بدید
 که شاها دلیرا گوا سرورا
 بایران بر ویر^۲) بگذاشتی
 کنون دست بسته پیاده کشان
 ۱۴۷۰ کجا آن همه عهد وسوگند شاه
 کجا شله کلاوس وگردن کشان
 کجا گئیو وطوس وکجا پیلتن
 ازین بد بایران رسد آتھی
 زگرسوز آمد ترا بد بروی
 ۱۴۸۰ هم آنکس که یازد بید بر تو دست
 جهانداد این بر تو آسان کناد
 مرا کاشکی دیده گشتی تباه
 مرا از پدر این کجا بد امید
 چو گفتار فرزند بشنید شاه
 ۱۴۸۰ بدو گفت بر گرد وایدر مپای
 دل شاه توران برو بر بسوخت
 بکاخ بلندش یکی خانه بود
 بفرمود تا روزبانان کشان
 در آن^{۱۱}) تیر گیش اندر انداختند

۱) P. خاک. 2) C. نباید. 3) Deest in P. 4) P. که شاها چه. 5) P. بد چرخ وگردنده ماه. 6) P. تخت شاهنشهی. 7) C. پردخت. 8) Deest in C. 9) P. برین et in C. inversus est ordo vs. 2485 et 2486. 10) P. ببردند. 11) P. بدان et C. post hunc vs. inserit:

کشته شدن سیاوش بدست گُروی

نگه کرد گُرسیوز اندر گُروی پیامد به^۲ پیش سیاوش رسید
 جوانمردی و شرمر شد ناپدید بزد دست وریش شهنشه^۳ گرفت
 بخواری کشیدش بخاک^۴ ای شگفت سیاوش بنالید بر^۵ کردگار
 که ای برتر از گُردش^۶ روزگار یکی شاخ پیدا کن از تخم من
 چو خورشید تابنده بر انجمن که خواهد ازین دشمنان کین من
 کند در جهان تازه^۷ آئین من^۸ هنرها و مردی بجای آورد
 جهان را سراسر بپای^۹ آورد همی شد پس پشت او پیلسم
 دو دیده پر از خون و دل پر زغم سیاوش بدو گفت پدرود باش
 جهان^{۱۰} تار و تو جاودان پود باش درودی ز من سوی پیران رسان
 بگوش که گیتی دگر شد بسان ببیران نه زین گونه بودم امید
 همی پند^{۱۱} او باد شد من چو بید^{۱۲} مرا گفته بود او که با صد هزار
 زره دار و بر گُستون و سوار چو بر گُردت روز یار تو ام
 بگشاه چرا مرغزار تو ام کنون پیش گُرسیوز ایدر دمان
 پیاده چنین خوار و تیمه روان نه بینم همی یار با من کسی
 که بخروشدی^{۱۳} زار بر من بسی چو از شهر و ز لشکر اندر گذشت
 کشانش ببردند بسته بدشت^{۱۴} ز گُرسیوز آن خنجر آبگون
 گُروی زره بستد از بهر خون

بفرمود پس تا سیاوخش را چنان شاه بیدار و خاموش را

که این را بجای بییدش که کس نیابد چو گوید که فریاد رس

۱) و آن موی شعرا P. 2) چو. 3) به sed. ed. Teh. 4) نه C. 5) پروی. 6) از جای و از P. 7) با. 8) کند تازه در کشور P. 9) زمین. 10) همی P. 11) بخروشد او P. 12) بر پهن دشت P. 13) male. 14) همی بند

چو آمد بدان جایگاه نشان
سیاوش و گرسیوز شیرگیر
گروی زره آن بد زشت خوی
نه شرم آمدش زان سپهبد نه باک
بیبیچید چون گوسفندان روی^{۱)}
همی رفت در طشت خون از برش^{۲)}
گروی زره برد و کردش نگون
بداجا که آن طشت شد سرنگون^{۳)}
که خوانی همی خون اسياوشان^{۴)}
سر شهریار اندر آمد بخواب^{۵)}
نه جنبید هرگز نه بیدار گشت
بر آمد که پوشید^{۶)} خورشید و ماه
گرفتند نفرین همه بر گروی
نه خورشید بادا نه^{۷)} سرو سپی
سر و پای گیتی نیابم همی
جهان بنده و بخت خیش آیدش
همی از نژندی فرو پژمرد

پیاده همی برد مویش کشان
که آن روز افکنده بودند تیر^{۱)}
چو پیش نشانه فراز آمد اوی
۲۵۱۰ بیفکنند پیل زینانرا بخاک
یکی طشت بنهاد زرین گروی
جدا کرد از سرو سیمین سرش
کجا آنکه^{۲)} فرموده بد طشت خون
گیاهی بر آمد همانکه زخون
۲۵۱۰ گیارا دهم من کنونت نشان
چو از سرو بن دور گشت آفتاب
چه خوانی که چندین زمان بر گذشت
یکی باد با تیره گرد سیاه
کسی یکدگرا ندیدند روی
۲۵۲۰ چو از شاه شد تخت شاهی تهی
چب و راست هر سو بتلم همی
یکی بد کند نیک پیش آیدش
یکی جز بنیکی زمین^{۱۰)} نسپرد

۱) P. contra metrum et C. hunc vs. et sequentem 2509 omittit.

۲) C. et in priore hem. گروی pro برش جدا کرد از تن سرش

۳) Deest in C. ۴) P. بجائی که ۵) In C. hic vs. sic legitur:

بساعت گیاهی از آن خون برست جز ایزد که داند که آن چون برست

۶) C. inserit vs. spurium:

بسی فائده خلق را هست از وی که هست آن گیاه اصلش از خون اوی

۷) In C. hic vs. et sequens 2517 leguntur post vs. 2511. ۸) P. بیامد

۹) P. مدمه، d. q. cf. app. crit. ad pg. 101 vs. 733. سیه کرد

۱۰) P. جهان.

مدار ایچ تیمار با جان بهم
 که ناپایدار است و ناسازگار
 یکی دان ازو هرچه آید^۲ همی
 ز کاخ^۴ سیاوش بر آمد خروش
 همه بندگان موی کردند باز
 بکند^۵ و میانرا بگیسوبه بست
 باواز بر جان افراسیاب
 سر ماهرویان گسسته کمنند
 خروشش بگوش سپهبد رسید
 بگرسوز بدنهان^۸ شاه گفت
 ز پده بگیسو^{۱۰} بریدش کشان
 بگو^{۱۲} تا بگیرند موی سرش
 ز نندش بسی چوب تا تخم کین
 نخواهر ز بیخ سیاوش درخت
 همه نامداران آن انجمن
 که از شاه و دستور و از لشکری
 بیامد^{۱۴} پر از خون دو رخ پیلسم
 بنزدیک لَهاک و فرشیدورد
 بگیتی مکن جاودان دل دژم^۱
 چنین بود تا بود این روزگار^{۲۰۴۰}
 چو جاوید^۳ با تو^۴ نباید همی
 جهانی زگرسوز آمد بجوش
 فرنگیس مشکین کمنند دراز
 بناخن گل ارغوانرا بخست
 همی کرد نفرین همی ریخت آب^۵ ۲۰۳۰
 خراشیده روی و پمانده نژند
 چنان^۷ ناله زار و نفرین شنید
 که اورا بیرون^۸ آورد از نهفت
 بر روزبانان و مردم^{۱۱} کُشان
 بدرند بر تن همی^{۱۳} چادرش ۲۰۳۵
 بریزد برین بوم توران زمین
 نه شاخ و نه برگ^{۱۴} و نه تلج و نه تخت
 گرفتند نفرین برو تن بتن
 بران^{۱۵} گونه نشنید کس داوری
 روان پر ز داغ درخان پر ز نمر^{۱۷} ۲۰۴۰
 وزان در^{۱۸} سخنها همه یاد کرد

که جاوید P. 3) زاید P. 2) بگیتی مده جان و دلرا بغم P. 1)
 In C. duo vs. 2530 et 2531 6) برید P. 5) زخان C. 4) با او
 که این P. 9) بدنشان P. 8) چو آن P. 7) inverso ordine leguntur.
 مردم P. 11) بدرگه P. 10) که اینرا بکوی et M. بدگویی
 بدن P. 13) برند بر سر همه P. 14) نه برگ و نه بار P. 15)
 بدش پر زغم P. 17) بر آمد P. 16) ازین P. 18) گذشته P.

که دوزخ به از تخت افراسیاب
بتازیم و نزدیک پیران شویم
سه اسپ گرانمایه کردند زین
بپیران رسیدند هر سه سوار
برو بر شدند یکسر سخن
چو پیران بگفتار بنهاد گوش
همه جامها بر برش کرد چاک
نشاید برین بوم^۱ آرام و خواب
بتیمار و درد اسیران شویم
همی بر نوشتند گفتی زمین^۲
رخان پر زخون دروان پر زخار^۳
که بخت^۴ از بدیها چه افکند بن
ز تخت اندر افتاد وزو^۵ رفت هوش
همی کند مری و همی ریخت خاک^۶

1) P. بدین کشور 2) C. inserit quatuor vs. spurios:

چنان بد قضای جهان بان فرد
که بشنیده بد آنکه افراسیاب
براند اسپ با خیل و پیل وحشم
بدان تا رسد او بر شهریار
بگفتند کای پهلوان سپاه
یکی زارتری رفت کاندر جهان
سیاوخش را دست بسته چو سنک
پیاده همی تاخت ابرا گروی
تن پیلوارش بران خاک گرم
یکی طشت بنهاد پیشش گروی
برید آن سر تاجدارش زتن
همه شهر پر زاری و ناله گشت
ستمگاره چوپان بدشت قلو
چنان کوسر شاه ایران برید
همی رفته از دیده اش آب زرد

3) C. inserit:

ز شاه و برادرش نیکی مخواه

4) P. et C. post hunc vs. inserit novem vs. spurios:

نبیند کسی از کهان و مهان
فکنده بگردنش بر پالهنک
سرش پر ز خاک ویر از آب روی
فکندند و شستند از دیده شرم
بپیچید چون گوسفندان روی
فکندش چو سرو سبی در چمن
بچشم اندرون آب چون زاله گشت
همانا نبرد بدان سان گلو
کسی آن ندید و نه هرگز شنید

5) P. جزو 6) C. inserit:

بسوخته سیلوش بسی ناله کرد

همی گفت زار ای سزاوار تلج که چون تو نبیند دگر تخت عاج
بدو گفت لَهاک^۱ بشتاب زود که دردی برین درد خواهد فرود ۴۰۰
فکنده^۲ فرنگیسرا هم زتخت تنش بود لرزان بسان درخت^۳
بخواری بیردند ناگه^۴ کشان بر روزبانان مردم کشان

رهانیدن پیران فرنگیسرا

چو بشنید پیران چنین گفتگوی خروشان وجوشان بر آمد بکوی^۵
ز آخر بیاورد پس پهلوان ده اسپ سوار آزموده گولان^۶
خود وگرد روئین و فرشیدورد بر آورد ازان راه ناگاه گرد ۴۰۰
بدو روز و دو شب بدرگه رسید در نامور پر جفا پیشه دید
فرنگیسرا دید چون بیپشان گرفته ورا روزبانان کشان
بچنگال هریک یکی تیغ تیز بدرگاه بر خاسته^۷ رستخیز
همه دل پر از درد و دیده پر آب زبان پر ز زفرین^۸ افراسیاب
بگفتند هر کس همی با دگر زن و مرد و کودک بدرگاه بر^۹ ۴۰۰

1) P. که بدو پیلسم گفت که. 2) Sic M. pro editionis P. 3) Pro hoc vs. et seq. 2552 in C. leguntur tres alii:

که افراسیاب آن ابی مغر سر فرنگیسرا کرده بر ره گذر
بدرگاه بردند میش کشان بر روزبانان و مردم کشان
همی رای دارد بکردن تباه تو باید که جستی ازین جایگاه

4) Sic M. pro editionis P. 5) Deest in C. 6) P. جوان 7) C. زکردار بد گوهر^۸ P. خواسته 8) Tribus vs. 2560—2562 in C. respondent duo sequentes:

همی گفت هریک بدر و بییم که اکنون فرنگیسرا بر دو نیم
زنند و شود پادشاهی تباه مر اورا نخواند کسی نیز شاه

فرنگیس را گر زند¹ بر دو نیم
 زندی شود پادشاهی تباه
 کسی کش خرد بد دلش² گشت شاد
 چو چشم گرمی ببیران رسید
 شد از آب دیده رخسار نپدید
 بدو گفت با من تو³ بد ساختی
 چرا زنده در آتش⁴ انداختی
 همه⁵ جامه پهلوی کرد⁶ چاک
 زاسپ اندر افتاد پیران بخاک
 زمانی زفرمان بتابند سر⁷
 بفرمود تا روزبانان در
 دل از درد خسته دو دیده پر آب
 بیامد دلمان پیش افراسیاب
 همیشه ز تو دور دست بدی
 چه آمد زید بر تو ای نیکخوی⁸
 چرا بر دلت چیره شد خیره دیو
 بکشتی سیاوخش را بی گناه
 بایران رسد زین بدی آگهی
 که با لشکر آیند پر درد و کین⁹
 بسا پهلوانان¹⁰ کز ایران زمین

P. 4) بود زو P. 3) خردمند C. 2) P. 1) *contra metrum* زند.

P. 7) بتن P. 6) زنده ام بآتش P. 5) *et M. emendat* چه چو
et C. post hunc vs. inserit tres, qui spurii videntur: کرده

بوسید پای و سر او بهمی روانش پر آتش پر از آب چهر
 همی گفت کلین کارها نغز نیست بد است این که سالار را مغز نیست
 نه بس اینکه سرو سهی را فکند که بر شاخ گل نیز سازد گزند

8) C. *inserit:*

یکی دست جامه بپوشید و رفت بدانسان که گفتی که جاناش بگفت

9) P. *et C. post hunc vs. inserit:* 10) که آمد بکشتن ترا آرزوی P.

کت آموخت این کار ناسازگار که بادا دژم بخت و بد روزگار

11) P. *et omittit* تاجداران P. 12) بگریند بر تخت شاهنشهی

13) P. *aidz* بکین.

جهان آرمیده ز دست بدی شده آشکارا ره ایزدی ۲۵۷
 فریبنده دیوی ز دوزخ باجست بیامد دل شاه توران^۱ بخست
 بران اهرمن نیز نفرین سزد^۲ که پیچید رایت^۳ سوی راه بد
 پشیمان شوی زین بروز دراز بینچی همانا^۴ بگرم و گداز
 ندانم که این گفتن^۵ بد زکیست وزین آفرینند را رای چيست
 کنون زو گذشتی بفرزند خویش رسیدی بازار^۶ پیوند خویش ۲۵۸
 چو دیوانه از جای بر خاستی چنین روز^۷ بدرا بیاراستی
 نخواهد همانا فرنگیس^۸ بخت نه اورنگ شاهي نه تاج و نه تخت
 بفرزند با کودکی در نهان درفش مکن خویشتن در جهان
 که تا زنده بر تو نفرین بود پس از زندگی دوزخ آتین بود
 اگر شاه روشی کند جان من فرستد مرا سوی ایوان من ۲۵۹
 وراید و نکه اندیشه زین کودکست همانا که این درد ورنج اندکست
 بمان تا جدا گردد از کالبد بپیش تو آرم همی^۹ ساز ید
 بدو گفت ازینسان که گوئی بساز مرا کردی از خون او بی نیاز
 سپهدار پیران^{۱۰} ازان شاد گشت ز اندیشه بد دل^{۱۱} آزاد گشت
 بیامد بدرگاه و او را ببرد بسی زشت بر روزبانان^{۱۲} شمرد ۲۶۰
 بی آزار بردش بشهر^{۱۳} ختن خروشان همه درگاه و انجمن
 چو آمد بایوان بگلشهر گفت که این خوبرخ را ببايد نهفت
 بدان تا ازو شاه گردد جدا پس آنکه بسازم یکی کیمیا^{۱۴}
 همی باش پیشش پرستاروار ببین تا چه بازی کند روزگار^{۱۵}

نشینی نهانی P. 4) راهت P. 3) بود P. 2) ازینسان P. 1)
 ناجوید فرنگیس بر P. 8) خیره P. 7) بتیمار P. 6) گفته P. 5)
 P. 12) روانش از اندیشه P. 11) توران P. 10) بدو P. 9) گشته
 P. 13) بسوی P. 14) Deest in C. 15) P. hunc
 vs. sic legit:

تو بر پیش این خوبرخ زینهار بباش و بدارش پرستاروار

۲۵۱۵ بران^۱ نیز بگذشت يك چند گاه^۲ گران شد زكوك فرنگيس ماه^۳

اندر زادن كيخسرو

شبی تیره گون ماه پنهان شده چنان دید سالار پیران بخواب
سیاوخش بر تخت وتیغی^۴ بدست ازین خواب نوشین سر آزاد کن
۳۱۰۰ که روزی نو آئین و جشنی^۵ نو است سپهبد بپیچید^۶ در خواب خوش
بدو گفت پیران که خیز و برو سیاوخش را دیدم این دم^۷ بخواب
که گفتی مرا^۸ چند خسپی میای ۳۱۰۵ دوان رفت گلشهر تا پیش^۹ ماه
بدید ویشادی سبک باز گشت بیامد بسالار پیران^{۱۰} بگفت
یکی اندر آی و شکفتی ببین که گوئی شاید مگر تلج را
۳۱۰۰ سپهبد بیامد بر شهریار بران برز بالا و آن شاخ وصال
ز بهر سیاوش دو دیده پر آب

بخواب اندرون مرغ و دام و دده که شمعی بر افروخته ز آفتاب
باواز گفתי نشاید نشست زفرجم گیتی یکی یاد کن
شب زادن شاه کیخسرو است باجنبید گلشهر خورشیدفش
خرمندی پیش فرنگیس شو درخشان تر از ماه و ز^{۱۱} آفتاب
باجشن جهاندار کیخسرو آی جدا گشته دید از بر ماه شاه
همه کاخ ازو پر ز آواز گشت که گوئی که با ماه شد شاه^{۱۲} جفت
بزرگی و رای جهان آفرین ویا جوشن و ژرژ^{۱۳} و تاراچرا
بسی آفرین کرد بر کردگار^{۱۴} که^{۱۵} گفתי برو بر گذشتست سال
همی کرد نفرین بر افراسیاب

P. 4) شد فرنگیس گیتی فروز P. 3) روز P. 2) برین P. 1) امشب P. 7) بلرزید P. 6) و جشن et روز P. 5) سیاوش بدان شمع تیغی P. 11) بشد زود گلشهر نزدیک P. 10) چرا P. 9) از بر سپهر P. 8) خود P. 13) که اینست نو آئین خور ماه P. 12) ویشادی پیران P. 15) بدید و بخندید و گردش نثار C. 14) که pro تو et

چنین گفت با نامور انجمن
 نعمانم که یازد پرو^۱ شاه چنک
 بدانگه که خورشید بنمود تیغ
 بیامد دوان^۲ پهلوان سپاه
 همی بود تا جای پردخت^۳ شد
 بدو گفت خورشیدفش مهترا
 ببخت^۴ یکی بنده افروزد دوش
 نماند زخوبی بگیتی^۵ بکس
 اگر تور را روز باز آمدی
 بر ایوان^{۱۰} نبیند چنو کس نگار
 فریدون گردست گوئی بجای
 از اندیشه بد پرداز دل
 چنان کرد روشن جهان آفرین
 روانش شد از کرده خود^{۱۲} بدر
 پشیمان شد از بد کجا^{۱۴} کرده بود
 بدو گفت بر من بد آید بسی
 پر آشوب چنک است این^{۱۵} روزگار
 که از تخم تور وز کیقباد
 که گربگسلد زین سخن جان من
 مرا گر سپارد بکام^۶ نهنگ
 بخواب اندر آمد سر تیره میغ^{۲۱۱۵}
 پر از ترس و امید نزدیک^۷ شاه
 بنزدیک آن نامور تخت شد
 جهاندار و بیدار و افسونگر
 که گفتی و را ماه دادست هوش^۷
 تو گوئی بگهواره ماهست و بس^{۳۱۲۰}
 بدیدار رویش^۸ نیاز آمدی
 بدو تازه شد فرء شهریار
 بفر وچهر و بدست و پپای
 بر افروز تاج و بر افراز دل
 کزو دور شد جور^{۱۱} و بیداد و کین^{۳۱۲۵}
 بر آورد از دل^{۱۳} یکی باد سرد
 دمار از دل خود^{۱۵} بر آورده بود
 سخنها شنیدستمر از هر کسی
 همی یاد دارم زآموزگار
 یکی شاه سر بر زند با^{۱۷} نژاد^{۳۱۳۰}

دوان P. 4) چو بیدار شد P. 3) بچنک P. 2) بدین P. 1)
 P. 6) contra rhythmum finalem. پردخته P. 5) اندر آمد بنزدیک
 بخوبی زگیتی P. 8) تو گوئی و را مایه دادست نوش P. 7) بدر بر
 et C. invertit ordinem vss. 2622 et 2623. به ایوان P. 10) وچهرش P. 9)
 بر لب P. 14) روانش زخون سیاهوش P. 12) چنک P. 11)
 et C. post hunc vs. inserit: دم از شهر توران P. 15) که خود

زنیزی پشیمانی آمدش سود مر آن در دریا هیچ درمان نبود
 شاه خیزد زهر دو P. 17) وچنک et ed. Teh. آشوب گردد ازو P. 16)

جهانرا بمهر وی آید نیاز بایران و تورن¹ برندش نماز
کنون بودنی هرچه بایست بود ندارد غم و درد اندیشه² سود
مداریدش³ اندر میان گروه فرستید نزد شبانان⁴ بکوه
بدان تا نداند که من خود کیم بدیشان سپرده ز بهر چیم
۳۳۵ نیاموزد از⁵ کس خرد با نژاد زکار گذشته نیلیدش یاد⁶
بگفت آنچه یاد آمدش زین سخن همی⁷ نو شمرد این سرای کهن
چه سازی که⁸ چاره بدست تو نیست درازست و در دام و شست تو نیست
گرایدونکه بد بینی از روزگار بنیکی هم او باشد آموزگار
بیامد بدر پهلوان شادمان همه نیک بودش بدل در گمان
۳۴۰ جهان آفرین را نیایش⁹ گرفت مر آن شاه نورا ستایش¹⁰ گرفت
پر اندیشه شد تا بدرگه¹¹ رسید کزان خرد بخشش چه آید¹² پدید

1) P. همه شهر ایران. 2) P. ورنج و اندیشه. et C. post hunc vs. inserit quatuor vss. spurios:

زخون سیاوش شب و روز خواب تبه گشت بر جان افراسیاب
نباید دگر باره کز خون این روان خیره گردد دل اندوهگین
اگر زو مرا رنج خواهد فرود قلم رفت و این بودنی کار بود
فکندم بنیکی دهش باز پشت نگردد مرا روزگارم دشت

3) P. نیاموزدش. 4) P. بنزد شبانان فرستش. 5) P. نیاموزدش. 6) P. ستایش. 7) P. همین. 8) P. چو. 9) C. ستایش. et in C. inversus est ordo vss. 10) P. نیایش. 11) C. بایوان. 12) P. که تا برک و بیخش چو آرد. 2640 et 2641. et M. چه pro چو. Post hunc vs. C. inserit tres vss. spurios:

چه دانست کوجان نهد بر سرش وزان کشت نیکو بد آید برش
پیاشید تخم نیکوئی بخاک زمین شور بد جایگاهش مغاک
تقو باد بر این گزند جهان بتر زاشکارا مر اورا نهان

سپردن پیران کیخسرو را بشبانان

شبانان کوه قلرا^{۱)} بخواند
 بدیشان سپرد آن^{۲)} دل و دیده را
 که این را بدارید چون جان پاک
 مبادا که تنگ آید از^{۳)} روزگار
 بگفتند یکسر که فرمان بریم
 سرا شان^{۴)} ببخشید بسیار چیز
 نهادند انگشت بر چشم و سر
 بدین^{۵)} نیز بگذشت چندی سپهر
 چو شد هفت ساله گو سرفراز
 ز چوبی کمان کرد وز رونه زه
 ابی پر و بیکان یکی تیر کرد
 چو ده ساله شد گشت گردی^{۶)} سترگ
 وز انجایکه شد بشیر و بلنگ
 چنین تا بر آمد بهین روزگار
 شبان اندر آمد ز کوه و زدشت
 که من زین سرافراز شیر یله

وزان شاهزاده^{۲)} سخنها براند
 چنان نیک پرور^{۴)} پسندیده را
 نباید که بیند و را باد و خاک^{۵)}
 اگر دیده دل کند خواستار^{۳)}
 فرمان تو یکزمان نگذریم^{۷)}
 یکی دایه با وی فرستاد نیز
 ببردند بر کوه آن تاجور
 بخسرو بر از مهر بگشاد^{۱۰)} چهر
 هنر با نژانش همی گفت راز^{۸)}
 زهر سو بر افکنده^{۱۱)} بر زه گم
 بدشت اندر^{۱۲)} آهنک نخچیر کرد
 بجنگ گراز آمد و رزم گرگ^{۱۴)}
 همان چوب خمیده اش^{۱۵)} ساز جنگ
 بیامد^{۱۶)} بفرمان آموزگار^{۹)}
 بنالید و نزدیک پیران گذشت
 سوی پهلوان آمد با گله

جهان C. 4) این P. 3) خرد چندی P. 2) قلرا P. 1) جوی گرد C. inserit vs. spurium: 5)

بر آرید کامش بنیکی تلم پرستش کنیدش همه چون غلام

6) P. et in C. شبانرا P. 8) Deest in C. نباید که تنگ آیدش P. 7) به آواز ازین P. 10) برین P. 9) شد آن جوان P. 13) آمد P. 12) افگند P. 11) راز نگشاد et in C. inversus est ordo vss. 2654 et 2655. 16) نیامد P. 15) وخرس و گرگ P. 14)

۴ شیر و جنگ پلنگان نجست
 همانست و نخچیر آهو همان
 زمن بیند این پهلوان بلند^(۳)
 نماند نژاد و هنر در نهفت
 بیامد بر شیر^(۴) خورشیدفش
 نگه کرد بالای او^(۵) پهلوان
 بیامد دوان دست او بوسه داد
 رخس گشت پر آب و دل^(۶) پر زمهر
 همی گفت با داور پاک راز
 بتوا^(۷) باد رخشنده توران^(۸) زمین
 بجز مهر بانت نخواند همی^(۹)
 بگیری و از کس^(۱۰) نیلیدت عار
 بکردار آتش رخس بر فروخت
 پسندیده و ناسپرده جهان
 وزین داستان هست با من بسی
 همان جامه خسروی کرد راست^(۱۱)
 روانش ز بهر^(۱۲) سیاوش دژم

همی کرد نخچیر آهو نخست
 کنون نرد او جنگ شیر دمان^(۱)
 ۳۹۶ که آید برو بر گزند
 چو بشنید پیران بخندید و گفت
 نشست از بر باره دست کش
 هم آنکه بر آمد بر او^(۲) جوان
 روان گشت شهزاده مانند^(۳) باد
 ۳۹۷ چو پیران بدید آنچنان^(۴) فر و چهر
 ببر در گرفتش زمانی دراز
 بدو گفت خسرو که ای^(۵) پلادین
 ازیرا کسی کت بداند همی
 شب نژاده را چنان در کنار
 ۳۹۸ خردمند را دل برو بر بسوخت
 بدو گفت کای یادگار مهان
 شبان نیست از گوهر تو کسی
 ز بهر جوان اسپ تازی بخواست^(۶)
 بایوان خرامید با او بهم

P. 4) .تو ناگه مرا آوری زیر بند P. 3) .مبادا P. 2) .زبان C. 1)
 مانده P. 7) .پیران بر آن P. 6) .بفرمود تا پیش او شد P. 5) .شاه
 contra metrum. 9) .نگه کرد پیران^۸ بر آن P. 8) .male.
 male et contra metrum. 10) P. گفت پیران کای P. 11)
 P. 12) .ز تو P. 13) P. male addit:
 روی

بدو گفت کیخسرو ای سرفراز بدیدار من چون کت آمد نیاز
 خسرو آرای P. 16) .بلای خواست P. 15) .نوازی همی خود P. 14)
 زمهر P. 17) .خواست

همی پرورانش اندر کنار بدو شادمان بود و به روزگار ۳۷۵
ازو دور شد^۱ خورد و آرام و خواب مهر وی و خشم افراسیاب
بدین نیز بگذشت چندی سپهر بدل در همی داشت آرام و مهر^۲

آوردن پیران کیخسرو را پیش افراسیاب

شب^۳ تیره هنگام آرام و خواب کس آمد نزدیک افراسیاب
شه نامور پهلوانرا بخواند گذشته سخنها برو بر براند
کز اندیشه بد همیشه^۴ دلم بییچد همی غم زد^۵ نکسلم ۳۸۰
ازین کودکی کز سیاهش رسید تو گفתי^۶ مرا روز شد ناپدید
نبیره^۷ فریدون شبان پرورد زرای بلند این^۸ کی اندر خورد
ازو گر نوشته بمن بر بدیست نگردد پرهیز کان ایزدیست
چو کار گذشته نکیرد^۹ بیاد بود^{۱۰} شاد و ما نیز باشیم شاد
وگر هیچ خوی بد آید پدید بسان پدر سرش باید^{۱۱} برید ۳۸۵
بدو گفت پیران که ای^{۱۲} شهریار ترا خود نباید کس آموزگار
یکی کودکی خرد چون بیهشان زکار گذشته چه دارد نشان
کسی را که در گه شبان پرورد چو دام و دست او چه داند^{۱۳} خرد
شنیدم زدارنده این نیز دوش که شد آن پری چهره بی رای و هوش^{۱۴}
بچه و وبالاست با برز و فر خرد نیستش در سر تاجور ۳۹۰
توزین خود^{۱۵} میندیش وزینسان مکوش چه گفت آن خردمند بسیار هوش

et شبی P. 3) بدل اندرون داشت از شاه مهر P. 2) جد P. 1)
C. invertit hemist. 4) Sic ed. Teh.; P et C. شب et P. pro شد
5) P. دل زغم male. 6) P. گوئی. 7) P. نبیر. 8) P. خرد آن. 9) P.
نیارد. 10) P. زید. 11) P. سر بیاید. 12) P. کای contra metrum.
13) P. چو دارد. 14) In C. desunt duo vss. 2689 et 2690. 15) P.
تو خود این

همان راز با مهربان^۱ مادرست
 بیلرم برش آن ستوده جوان
 زسوگند شاهان یکی یاد کن
 همی داشتی راستی را نگاه
 بدادار گیہانش سوگند بود
 بدادار بهرام و کیوان و هور
 سز مرد جنگی در آمد بخواب
 بروز سپید و شب لاجورد
 سپهر و دد و دام و جان^۲ آفرید
 نه هرگز بدو^۳ بر زمر تیز دم
 که ای دادگر شاه با داد جفت^۴
 زمین و زمان خاکپای تو باد
 برخ ارغوان و بدل شادمان
 چو رزم آورد پاسخش سور کن
 مگردان زبان جز به دیوانگی
 یک امروز بر تو مگر بگذرد
 بیستش کیانی کمر بر میان
 بدان^۵ بر نشست آن گوپاک مغز
 جهتی بدو^{۱۰} دیده کرده پر آب

که پروردگار از پدر برترست
 اگر شاه فرمان دهد در زمان
 نخستین زبیلان مرا شاد کن
 ۳۱۵ فریدون بتلج و بتخت^۲ و کلاه
 همان توز کش بخت^۳ واورند بود
 نیا زانمرا بدیہیم^۴ و زور
 زبیران چو بشنید افراسیاب
 یکی سخت سوگند شاهانه خورد^۵
 ۲۷۰ بدادار کو این جهان آفرید
 که ناید بدین کودک از من ستم
 زمین را ببوسید پیران و گفت
 بنیکی خرد رهنمای تو باد
 بنزدیک کیخسرو آمد دمان
 ۲۷۵ بدو گفت کز دل خرد دور کن
 مرو پیش او جز به بیگانگی
 مگرد ایچ گونه بگرد خرد
 بسر بر نهاده کلاه کیان
 یکی باره گلمزن خواست نغز
 ۲۷۱ بیامد بدرگاه افراسیاب

تخت. P. 3) فریدون با فر و بتخت. P. 2) که آزاد را مهر با. P. 1)
 7) P. زمین و زمان و مکان. P. 6) شاهان بخورد. P. 5) بشمشیر. P. 4)
 et C. inserit vs. spurium: بی یار و جفت. P. 8) بیرو

بروی زمین بر جو تو شاه نیست بمثل رخت بر فلک ماه نیست

9) P. بر آن 10) P. بیرو

روارو بر آمد که بگشای راه
همی رفت تا پیش آن^{۱)} شاه گرد
بیامد^{۲)} بنزدیک افراسیاب
تن پهلوان گشت لرزان چو بید
ازان پس^{۳)} نگه کرد خیره^{۴)} بماند
بدان خسروی یال و آن چنگ اوی
زمانی چنین بود و گشاد چهر
بدو گفت کای نورسیده شبان
بر^{۵)} گوسفندان چه کردی همی
چنین داد پاسخ که نخچیر نیست
بپرسید بازش ز آموزگار
بدو گفت جایی که باشد پلنگ
سدیگر پیرسیدش افراسیاب^{۶)}
چنین داد پاسخ که درنده شیر
بپرسید^{۷)} از ایدر بایران شوی
چنین داد پاسخ که بر کوه و دشت
بخندید شاه و چو گل بر شکفت
نخواهی دبیری تو آموختن

که آمد نو آئین گوی تاج خواه
سپهدار پیران در پیش برد
نیارا رخ از شرم او شد پر آب^{۸)}
شد از جان کیخسرو او ناامید
وفارا بخواند و جفارا براند^{۹)}
بدان رفتن و جاه و فرهنگ اوی
زمانه بدش اندر آورد مهر
چه آگاهيست^{۱۰)} ز روز و شبان
بز و میش را چون^{۱۱)} شمردی همی
مرا خود کمان وز و تیر نیست^{۱۲)}
زنیک و بد^{۱۳)} گردش روزگار^{۱۴)}
بدر دل مردم تیز چنگ
از ایران و از شهر و از ملام و باب^{۱۵)}
نیارد سگ کارزاری^{۱۶)} بزیر
بنزدیک شاه دلیران شوی^{۱۷)}
سوار^{۱۸)} پرندهش بر من گذشت
برمی بکیخسرو آنگاه گفت
ز دشمن نخواهی تو کین توختن

۱) P. رفت پیش اندرون. ۲) P. چو آمد. ۳) C. addit vs. spurium:

زمانی نگه کرد و او را بدید همی گشت رنک رخش ناپدید

۴) P. و خیره. ۵) P. بد و زنیک. ۶) P. بد و زنیک. ۷) P. تو با. ۸) P. آگاه داری. ۹) Sex vss. 2721—2726 hoc ordine in C. leguntur: 1725. 2726. 2723. 2722. 2721 et 2724. ۱۰) از ملام و باب. ۱۱) C. آرام. ۱۲) P. سوار آن. ۱۳) بدو گفت. ۱۴) C. کاروانی. ۱۵) P. خواب. ۱۶) male. ۱۷) male.

بدو گفت در شیر روغن نماند
 ۲۷۳۰ بخندید خسرو ز گفتار اوی
 شبانرا بخواهم من از دشت راند
 بدو گفت کاین دل^۱ ندارد بجای
 سوی پهلوان سپه کرد روی
 نیاید همانا بد و نیک زوی
 ز سر پرسمش پاسخ آرد زبانی
 شو اورا بخوبی بمادر سپار
 نه زینسان بود مردم کینهجوی
 فرستش بسوی سیاوخش گرد
 بدست یکی مرد پرهیزگار
 مگردان بد آموزرا هیچ گرد
 ۲۷۳۵ بده هرچه باید ز گنج و نرم
 زاسپ و پرستنده و بیش و کم

باز گشتن کیخسرو بسیاوش گرد

سپهبد بدو گفت^۲ لختی شتاب
 بایوان خویش آمد افروخته
 بیاورنش از پیش افراسیاب
 همی گفت کز داور روزگار^۳
 خرامان و چشم بدی دوخته
 درختی نو آمد جهانرا ببار
 در گنجهای کهن باز کرد
 زهر گونده شاهرا ساز کرد
 ۲۷۴۰ ز دیبا و دینار و در و گهر
 زاسپ و سلیم و کلاه^۴ و کمر
 ز گستردهایها و از بیش و کم
 هم از تخت و هم^۵ بدرهای نرم
 بداد و دهش آفرین بر فرود
 همه پیش کیخسرو آورد زود
 که سازیده بد خسرو نیکخواه^۶
 همی کرد شان سوی آنجا بگاه
 کجا گشته بود آنزمان^۷ خارسان
 ۲۷۴۵ فرنگیس و کیخسرو آنجا رسید
 زهر سو بسی مردم آمد پدید
 زبان همه شهر پر آفرین
 پذیره سپردند^۸ روی زمین

1) P. male. دل این. 2) P. کرد. 3) P. کردگار. 4) C. وزتاچ. 5) P. 6) Pro hoc vs. et seq. 2744 in C. legitur unus: واز.

گسی کرد شان سوی آن خارسان کجا گشته بود آنزمان خارسان
 7) P. باز چون. 8) P. بدیده سترند.

کران^۱ بیخ بر کنده فرخ درخت
 ز شاه جهان چشم بد دور باد
 همه خار آن شهر^۲ شمشاد گشت
 دد و دام آن شادمان گشت نیز
 ز خاکی که خون سیاوش بخورد
 نگاریده بر برگها چهر اوی
 بدی مه بسان بهاران بدی
 چنین است کردار این چرخ پیر
 چو پیوسته شد مهر دل بر جهان
 مباحثد گستاخ با این جهان
 از تو بجز شادمانی مجوی
 اگر تاج داری و گر کفش^۳ تنگ
 مرزبان روان کین سرای تو نیست
 نهادن چه باید بخوردن نشین
 ز گیتی ترا شادمانیست بس
 یکی را سرش بر کشد تا بمه
 چنین است کردار چرخ برین
 ز خون سیاوش گذشتم بکین
 ازین گونه شاخی بر آورد بخت^۴
 روان سیاوش پر از نور باد
 گویا در چمن سرو آزاد گشت
 ز جان سیاوش بهر کس غریز^۵ ۴۷۵
 بابر اندر آمد یکی سبز نرد^۶
 همی بوی مشک آمد از مهر اوی
 پرستش گد سوگواران بدی
 ستاند ز فرزند پستان شیر
 بخاک اندر آرد همی^۷ ناگهان ۴۷۵
 که او بتری دارد اندر نهان
 ببلغ جهان برگه انده مبری
 نبینی همی روزگار درنگ
 بجز تنگ تابوت جای تو نیست
 بر آمید^۸ گنج جهان آفرین ۴۷۵
 که^۹ او هیچ مهری ندارد بکس
 فراز آورد راستش زیر چاه
 گهی این بر آن و گهی آن بر این
 با آوردن شه ز توران زمین^{۱۰}

1) P. که از. 2) P. سخت male. 3) P. تبیم. 4) Deest in C.
5) C. addit:

بر آمد درختی ازان جایگاه ز خون سیاوش فرخنده شاه
6) P. آید سرش et in C. inversus est ordo vss. 2755 et 2756. 7) P.
با آمید. 8) P. گز. 9) C. hoc vs. incipit caput
sequens et addit:

کسی را که سالش بدو سی رسید امید از جهانش بیاید برید

شکلیت فردوسی از پیری خود¹⁾

چو آمد بنزدیک سر تیغ شست مده می که از سال شد مرد مست
 بجای عنانم عصا داد سال پراکنده شد مال ویر گشت حال
 همان دیدم بر سر کوهسار نبیند²⁾ همی لشکر بی شمار
 کشیدن دشمن نداند عنان اگر³⁾ پیش مژگانش آید سنان
 گراینده⁴⁾ دو تیزپلی نوند همان شست بدخواه کردش ببند
 سراینده ز اواز بر گشت سیر همش لحن بلبل هم آوای شیر
 چو بر داشتیم جام پنجاه و هشت نغمه بر بجز⁵⁾ یاد تابوت و دشت
 دروغ آن گد و مشک و خوشاب⁶⁾ سی همان تیغ بر نده پارسى
 نگردد همی گرد نسپن تدرو گل نازون خواعد و شاخ سرو
 همی خواهم از داور⁷⁾ کردگار که چندان امان⁸⁾ یلجم از روزگار
 کزین نامور نامه باستان بمانم بگیتی یکی داستان
 که هر کس که اندر سخن داد داد زمن جز بنیکی ندارد بیاد⁹⁾
 بدان گیتیم نیز خواهشگرست که با ذالفقارست¹⁰⁾ وبا منبرست
 منم بنده اهل بیت نبی سر افکنده بر خاک پای وصی¹¹⁾
 بگفتار دهقان کنون باز گرد نگر تا چه گوید سراینده مرد

رفتن کیخسرو بایران زمین incipit: 1) In P. hoc caput hisce verbis
 آغاز داستان 2) P. ببیند male. 3) P. وگر et C. post hunc vs. inserit:

پیر از یرف شد کوهسار سیاه همی لشکر از شاه ببند گناه
 4) P. گز آیند 5) P. مگر et in C. hic vs. legitur post vs. 9. 6) P.
 ازو جز بنیکی نغمه ند 7) P. روشن 8) P. زمان 9) P. خوشاب
 10) C. inserit: با تیغ تیزست 11) P. نغمه بیاد et M. یاد

چو شد داستان سیاه به بن زکیخسرو آریم اکنون سخن
 بگویم که رستم بتوان چه کرد بکین سیاوخش آن شیر مرد

آگاه شدن کاوس از کار سیاوش

چو آگاهی آمد بکاوس شاه
که شد روزگار سیاوش تباه
بکردار مرغان سرش را زتن
جدا کرد سالار آن انجمن
ازین بی‌گناهیش نخچیر زار
گرفتند شیین بهر کوهسار
بنالد^۱ همی بلبل از شاخ سرو
چو درآج زیر گلان با تدرو
همه بوم توران پر از داغ و درد
به باغ اندرون^۲ برک گلنار زرد
یکی طشت بنهاد زرین گروی
بپیچید چون گوسفندان روی
بریدند از^۳ تن سر شاهوار
نه فریادرس بود ونه خواستار
چو این گفته بشنید کاوس شاه
سر تاجدارش^۴ نگویند شد زگاه
همه^۵ جامه بدرید ورخ را بکند
بخاک اندر آمد زتخت بلند
برفتند با مویه^۶ ایرانیان
بران سوگ بسته سواران^۷ میان^۸
همه دیده پر خون ورخساره زرد
چو طوس و چو گودرز و گئو دلیر
زبان^۹ از سیاوش پر از یاد کرد^{۱۰}
چو شاپور و فرهاد و بهرام شیر^{۱۱}
همه جامه کرده کبود و سیاه
همه خاک بر سر بجای کلاه^{۱۲}

رسیدن رستم بنزد کاوس

پس آگاهی آمد سوی نیمروز
بنزدیک سالار گیتی فروز
که از شهر ایران بر آمد خروش
زمرگ سیاوش جهان شد^{۱۳} بجوش^{۱۴}

1) P. بنالید contra metrum. 2) P. ببیشه درون. 3) P. از آن. 4) C. ناهمدارش. 5) P. ببر. 6) C. نوحه. 7) P. بزاری. 8) P. روان. 9) P. بران. 10) C. inserit duos vs., qui bene abesse possunt: باد سرد. 11) Hunc vs. sequitur in C. vs. 31. 12) P. آمد. 13) Hunc vs. sequitur in C. vs. 31. 14) Hunc vs. sequitur in C. vs. 31.

چو رقام و چون زنگه شاوران
چو خراد برزین و کند آوران
چو گرگین و چون اشکش شیر مرد
چو شیدوش شیر آن سوار نبرد
همی خاک تیره بر آمد^{۱۲}

پراگند کاؤس بر تاج خاک همه جامعه خسروی کرده چاک^۱
 سیاوخش را سر بریدند خوار بخاک اندر آمد سر شهریار^۲
 تهمتن چو بشنید زو زفت هوش ززابل بزاری بر آمد خروش
 بانگشت رخساره بر کند زال پراگند خاک از بر تاج و بال^۳
^{۳۵} یکی^۴ هفته با سوگ گشته دژم^۵ بهشتم بر آمد زشیپور دم
 سپه سربس بر در پیلتن زکشمیر و کابل شدند انجمن
 بدرگاه کاؤس بنهاد روی دو دیده پر از خون و دل کینه جوی
 چو نزدیکی شهر ایران رسید همه جامعه پهلوی بر درید
 بدادار دارنده سوگند خورد که هرگز تنم بی سلیح و نبرد^۶
^۴ نباشد نه^۷ رخ را بشویم زخاک سزد گم نباشیم ازین^۸ سوگناک
 که تا کینه شاه باز آورم سر دشمنان زیر کاز آورم^۹
 کله خود و شمیر جام من است ببازو خم خام دام من است^{۱۰}
 مگر کین آن شهریار جوان بخوهرم^{۱۱} ازان ترک تیره روان

1) In C. legitur hic vs. post vs. 28. 2) Deest in C. 3) C. inserit quatuor vss., qui spurii videntur:

زواره گریبان بدرید پاک فرامزرا شد بر وسینه چاک
 همی گفت رستم ابا نامدار ندید است دوران چو تو شهریار
 دریغا تهی از تو ایران زمین همه زار و بیمار و اندوهگین
 دریغا که بدخواه دل شاد گشت دریغا که رنجم همه باد گشت

4) P. بیک. 5) P. بود و دژم. 6) P. نبرد. 7) P. که. 8) P. بیاشم
 9) Deest in P. male, ut videtur. 10) C. inserit:
 نه توران بمانم نه افراسیاب زخون شهر توران کنم رود آب

11) P. باجویم et C. post hunc vs. addit sedecim vss. luctum describen-
 tes sine dubio spurios:

چو فردا بر آید بلند آفتاب من و گرز و میدان و افراسیاب

چو آمد بر تخت کاوس کی سرش بود پر خاک ویرا^۱ خاک پی
 بدو گفت خوی بد ای شهریار پراگندگی و تخمت آمد ببار^f
 ترا عشق سودابه و بدخوئی^۲ ز سر بر گرفت آن کلاه کئی^۳
 کنون آشکارا ببینی همی که بر موج دریا نشینی همی
 از اندیشه و خوی شاه سترگ در آمد بایران زیانی بزرگ
 کسی کو بود مهتر انجمن کفن بهتر از او ز فرمان زن
 سیاوش ز گفتار زن شد بباد خجسته زنی کو ز مادر نژاد^{۵۰}

چنانش بکوبم بگرز گران که فولاد کوبند آهنگران
 چنان تا بنزدیک ایران رسید خبر زو بشاه دلیران رسید
 که آمد تهمتن بمانند ابر نه بر سرش خود و نه در تنش ببر
 ز سوگ سیاوش پر از آب روی برخ بر نهاده ز دیده دو جوی^۵
 بزرگان پیاده پذیره شدند ابی کوس و طوق و تبیره شدند
 همه زار و گریان و پر آب روی زبان شاه گوی و روان شاه جوی
 چو رستم بدیدند ایشان زدور تو گفתי ز گیتی بر آمد نفور
 ابا زاری و ناله و درد و غم رسیده بزرگان و رستم بهم
 بپرسش گرفتند مر یکدگر بدرد سیاوش پر از خون جگر^{۱۰}
 بزاری همی گفت پس پیلتن که شاهها دلیرا سر انجمن
 کیا کی نژادا شها خسروا جهان شهریارا و کند آورا
 ز درد تو خورشید گریان شود همان ماهرا سینه بریان شود
 کجاست آن دلیری و نیروی پیل که از درد تو خشک شد رود نیل
 خوش آن روز کاندلر گلستان بدیم ببزم سرافراز دستان بدیم^{۱۵}
 بدینسان همی رفت زاری کنان که آمد بدان بارگاه کیان
 گرفت افسر خسروی P. 3) وید خوی P. 2) ویرا P. 1)

ز شاهان کسی چون سیاوش نبود چو او راد و آزاد و خامش^{۱)} نبود
 دریغ آن رخ وبرز بالای اوی دریغ آن رخ خسروآرای اوی^{۲)}
 دریغ آن چنان نامور شهریار که چون او نبیند دگر روزگار
 چو بر گاه بودی بهاران بدی ببرزم افسر شهریاران بدی
 ۵۵ بزم اندرون شیر و ببر و پلنگ ندیدست کس همچو او تیزچنگ
 کنن من دل و مغز تا زنده ام بکین سیاوخش آکنده^{۳)} ام
 همه جنگ با چشم گریان کنم جهان چون دل خربش بریان کنم

کشتن رستم سودابرا و لشکر کشیدن

نگه کرد کاوس در چهر اوی چنان اشک خونین و آن مهر اوی
 نداد ایچ پلسخ مر اورا زهرم فرو ریخت از دیدگان آب گرم
 ۹۰ تهمتن برفت از بر تخت اوی سوی کاخ سودابه بنهاد روی
 زپرده بگیسوش بیرون کشید زتخت بزرگیش در خون کشید
 بخنجر بدو نیمه کردش براه نجنبید^{۴)} بر تخت کاوس شاه
 بیامد بدرگاه با سوک و درد پر از خون دو دیده دو رخساره زرد
 همه شهر ایران بماتم شدند پر از درد نزدیک رستم شدند

۱) P. ورامش male. 2) Quatuor vss. 52—55 sic leguntur in P.:

دریغ آن سر و بازو ویل اوی دریغ آن بر وچنگ و گمپال اوی

دریغ آن رخ وبرز بالای اوی رکاب و خم و خسروی پای اوی

چو در بزم بودی بهاران بدی ببرزم افسر نامداران بدی

چو در گاه بودی درافشان بدی چو در جنگ بودی سرافشان بدی

3) P. سیاوش پراکنده 4) P. بجنبید male et C. post hunc vs. apte addit:

تهمتن چو پرداخت از کار اوی دلش تیزتر شد زآزار اوی

- بيك هفته با سوځ ويا آب چشم بدرگاه بنشست با درد وخشم^{۹۵}
 بهشتم بزد نای روئين وکوس بيمد بدرگاه ځودرز وطوس
 چوشيدوش وځرهاد وځرئين^۱ وځيو چورقام وشاپور وځراد^۲ نيو
 غريبرز کاوس وځهرام^۳ شير ځرازه که بد ازدهای دلير^۴
 بدیشان چنين گفت رستم که من بدين^۵ کين نهام دل و جان وتن
 که اندر جهان چون سياوش سوار نبندد کمر نيز يک نامدار^۶
 چنين کار يکسر مداريد خرد که اين کينرا خرد نتوان شمرد
 زدلها همه ترس بيرون کنيد زمينرا زخون^۷ رود جيون کنيد
 بيزدان که تا در جهان زنده ام بځرد سياوش دل آځنده ام
 بدان شخ بي نم کجا خون اوی فرو ريخت ناکارديده ځروي
 بماليد خواهر همی چشم وروی مځر بر ځمر کمر شود درد اوی^۸
 وځر همچنانم برو^۹ بسته چنځ نهاده بځردن برم^{۱۰} پالهنځ
 بخک افځند^{۱۱} خوار چون ځوسفند دو دستم بيسته بخم کمند
 وځر نه من وځرز وشمشير تيز بر انځيوم اندر جهان رستخيز
 نبيند^{۱۲} دو چشم مځر ځرد رزم حرام است بر جان من جام بزم
 کنارنځ با پهلوان هرکه بود چو زان^{۱۳} ځونه ځفتار رستم شنود^{۱۴}
 همه بز ځرفتند يکسر خروش تو ځفتی که ايران^{۱۵} بر آمد بجوش

چو ځرئين ميلاد وشاپور. 2) P. چو فرهاد با ځرد بهرام. 1) P.

et C. in duobus vss. sequentibus addit quinque alios: 3) P. وړقام. 4) P. omittit duos heroes

چو ځستم چين زنگه شاوران چواشکس که بود او زچنځ آوران

فرامرز پور ځو پيلتن زواره که بود او سر انجمن

5) P. بهرين. 6) P. زخون. 7) P. بود. 8) P. يکی. 9) P. افځند. 10) P. نبينند. 11) P. کز آن. 12) P. ميدان

از ایران یکی بلانک بر شد بابر
 بزد مهره بر پشت پیلان بحام
 بر آمد خروشیدن گاو دم
 ۵۰ جهان شد پر از کین افراسیاب
 نبد جای پوینده را بر زمین
 ستاره بجنگی اندر آمد نخست
 بیستند گردان ایران میان
 گزین کرد پس رستم زابلی
 ۱ از ایران واز بیشه نارون
 تو گفتی زمین شد کنام هزبر
 سپه تیغ کین بر کشید از نیلم
 دم نای روئین وروئینه خم
 بدریا تو گفتی بجوش آمد آب
 زنیزه هوا ماند^۱ اندر کمین
 زمان وزمین دست بدرا بشست
 بییش اندرون اختر کاویان
 زگردان شمشیرزن کابلی
 شدند از یلان صد هزار انجمن

کشتن فرامرز ورازادرا

سپهرا فرامرز بد^۲ پیشرو
 همیرفت تا مرز توران رسید
 ورازاد شاه سپنجاب بود
 چو آمد بگوش اندرش کره نای
 ۱۰ بزد کوس و لشکر بهامن کشید^۳
 سپه بود و شمشیرزن^۴ سی هزار
 ورازاد از قلب لشکر برفت
 بپرسید وگفتش چه مردی بگوی
 همانا بفرمان شاه آمدی
 ۱۰۰ نداری زافراسیاب آگهی
 که فرزند او بود و سالار نو
 که از دیدگه^۵ دیدبانش بدید
 میان گوان در خوشاب بود
 دم بوق و آوای هندی درای
 زهامون بدریای خون آورد
 که بودند شایسته کارزار^۶
 بیامد بنزد فرامرز تفت
 چرا کرده سوی این مرز روی
 گر از پهلوان سپاه آمدی
 زاورنک وز تخت و تاج مہی

contra براه بدگمان P. 3) 1) P. مانده. 2) P. بود contra metrum. 3) P. بیهوش برون آورد. 4) P. شمشیرزن. 5) P. لشکر برون آورد. 6) P. همه رزمجوی و همه نامدار.

سزد گر بگوشی مرا نام خویش
 نباید که بی نام بر دست من
 فرامرز گفت ای گوشور بخت
 که بر دست او شیر پیچان شود
 مرا با توبدگور دیوزاد
 گوپیلتن با سپاه از پست
 بکین سیاوش کمر بر میان
 بر آرد ازین مرز بی ارز^۲ دود
 ورازاد بشنید گفتار اوی
 بلشکر بفرمود کاندر نهید^۴
 رده بر کشید از دو رویه سپاه
 زهر سو بر آمد زلشکر^۶ خروش
 چو آواز کوس آمد وکرةنای
 در آمد بکردار پیل زیان
 بیک حمله کردن زگردان هزار
 همی شد فرامرز نیزه بدست
 درفش سپهدار ترکان بدید

به بینی بدین^۱ کار فرجام خویش
 روانت بر آید زتاریک تن
 منم بار آن پهلوانی درخت
 چو خشم آورد پیل بیجان شود
 چرا کرد باید چه وچند یاد ۱۰
 که اندر جهان کینه‌خواه او بست
 بیست و بیامد چو شیر زیان
 هوا گرد اورا نیارد بسود
 همه خام دانست پیگار^۳ اوی
 کمان را سراسر بزه بر نهید ۱۱
 بسر بر نهاده^۵ از آهن کلاه
 همی کر شد از ناله کوس^۷ گوش
 فرامرز را دل بر آمد زجای
 به بازو کمان وکمر بر میان
 بیفتند و بر گشت از^۸ کارزار ۱۲
 ورازاد را پای رفتن بست
 چو شیر از میان سپه بر دمید^۹

1) P. که بینی برین. 2) P. ز توران بیکباره. et C. post hunc vs. addit vs. spurium:

نه لشکر بماند نه افراسیاب نه کشت و نه مرزونه رخشنده آب
 زمین. 7) P. سراسر. 6) P. نهادند. 5) P. دمید. 4) P. بازار. 3) male. 8) آمد از نعل اسپان باجوش. 9) Pro hoc vs. in C. leguntur quatuor alii:

گرفتند از ایشان هزار و دویست ورازاد را گفت لشکر مایست
 که این روز باد آفره این دیست مکافات بدرا زبردان بدیست

بر انگيخت از جلی شبرنگ را بیفشرد بر نیزه بر^۱ چنگ را
 یکی نیزه زد بر کمر بند اوی که بگسست خفتان و پیوند اوی
 ۱۲. چنان بر گرفتش ز زین خدنگ^۲ که گفتمی یکی پشه دارد بچنگ
 بیفکنند بر خاک و آمد فرود سیاوخش را داد چندی درود
 سر نامور دور کرد از تنش بخون اندر آلود پیراهنش
 چنین گفت کلینت سر^۳ کین نخست پراکنده شد تخم و از خاک^۴ رست
 بوم و برش آتش اندر زدند^۵ همی دود بر شد بچرخ بلند
 ۱۴۵ یکی نامه بنوشت نزد پدر ز کار و رازاد پر خاشاخر
 که اندر گشام در کین و جنگ و را بر گرفت ز زین خدنگ^۶
 بکین سیاوش بریدم سرش بر انگيختم آتش از کشورش

لشکر کشیدن سرخه بچنگ رستم

وزانسو روان^۷ شد نوندی براه بنزدیک سالار توران سپاه
 که آمد بکین رستم پیلتن بزرگان ایران^۸ شدند انجمن
 ۱۳. و رازاد را سر بریدند زار بر آورده^۹ از مرز توران دمار
 سپهر را سراسر بهم بر زدند به بوم و برش آتش اندر زدند
 چو بشنید افراسیاب این سخن غمی گشت ازان گفتهای کهن
 که بشنیده بود از لب بخردان ز اخترشناسان و از موبدان

چنان لشکر گشن و چندین سوار سراسیمه گشتند از کارزار

سپهبد چو روی و رازاد دید خروش از میان سپه بر کشید

فکنند P. ۵) و پر خاش P. ۴) بر M. ۳) پلنگ P. ۲) مر. P. ۱)
 بایران بزرگان P. ۸) برون P. ۷) پلنگ P. ۶) cf. infra vs. ۱۳۱.
 et C. post hunc vs. inserit:

فرامرز آمد نخستین ز راه میان بسته بر کین توران سپاه

بر آورد C. ۹)

ز کشور سراسر مهاترا بخواند
 درم داد و گنج کهن بر فشاند
 نماید ایچ در دشت اسپان یله
 بیاورد چوپان بمیدان گله ۱۳۵
 در گنج و گریپال^{۱)} و برگستوان
 همان گنج دینار و زر^{۲)} و گهر
 همان افسر و طوق و زرین کمر
 ز دستور و گنججور بستند کلید
 همه کاخ و میدان دم گسترید
 چو لشکر سراسر شد آراسته
 بر ایشان پراگنده شد خواسته
 بز کوس روئین و هندی درای
 شهنشه^{۳)} چو از گنج بیرون کشید
 ز کند آوران سرخرا پیش خواند
 بدو گفت شمشیر زن سی هزار
 بسوی سینجاب رو همچو باد
 فرامرز آنجاست با لشکرش
 نگه دار جان از بد پور زال
 بجائی که پر خاش جوید پلنگ
 تو فرزندی و نیکخواه منی
 چو بیدار دل باشی و راهجوی
 کنون پیش رو باش و بیدار باش
 سواران سوی رزم کردند رای ۱۴۰
 سپهرا ز تنگی بهامون کشید
 زرستم فراوان سخنها براند
 ببر نامدار از بر کارزار
 ز آرام و شادی مکن هیچ یاد
 بیاید فرستاد ایدر سرش ۱۴۵
 بجنگت نباشد جز او کس همال
 سگ کارزاری چه سناجد^{۴)} بجنگ
 ستون سپاهی و ماه منی
 که یار نهادن بسوی تو روی
 سپهرا زرستم نگهدار باش^{۵)} ۱۵۰

۱) P. گریپال. ۲) P. و زر. ۳) P. سپهید et C. post hunc vs. inserit vs., ut videtur, spurium

سپاهی بمانند دریای آب نهنگ سپه بود افراسیاب
 ۴) P. نیاید, in editione Calc. est vs. quartus in nota 5 allatus. ۵) C. inserit undecim vss.:

یدو گفت سرخه که ای شهریار
 ز جان تهمتن بر آرم دمار
 فرامرزا دست بسته چو سنگ
 بگردن نهاده را پالهنک
 بیارم بدرگاه افراسیاب
 سر نیزه بگذارم از آفتاب

زیش پدر سرخه بیرون کشید
 بسوی سپنجاب آمد چو باد
 طلایه جو گرد سپه دید رفت
 از ایران سپه بر شد آوای کوس
 ۱۰۰ خروش سواران واسپان زدشت^۱
 درخشیدن تیغ الملس^۲ گون
 تو گفتی که بر شد زگیتی بخار
 زکشته فگنده بهر سو سران
 چو سرخه بدان^۳ گونه پیگلر دید
 ۱۱. عنانرا به بر^۴ سرافراز داد
 فرامرز بگذاشت قلب سپاه
 درفش سپه^۵ سوی هامون کشید
 جز اندیشه رزم نامدش یاد
 بپچید سوی فرامرز تفت
 زگرد سپه شد جهان آبنوس
 زخورشید وناهید برتر^۶ گذشت
 سنانهای آهار داده بخون
 بر افروخت ازان^۷ آتش کارزار
 زمین کوه گشت از کران تا کران
 سنان فرامرز سالار دید
 بنیزه در آمد کمان باز داد^۸
 سوی سرخه با نیزه شد کینه خواه^۹

بجائی که پرخلش جوید پلنگ
 ۵ بدو گفت پس شاه توران سپاه
 یکی داستان دارم از روزگار
 سخی کاریده بگیرد پلنگ
 فرامرز پرور جهان پهلوان
 نباید که ایمن شوی زو بجنگ
 ۱. دلیری کن درزم ایشان بسیج
 چو یکچند ازین داستانها براند
 بنه بر نهاد و سپه بر نشاند

1) P. سپه. 2) C. وگرد سپاه. 3) mendose et C. posterius
 4) P. بر. چو شب کرد گیتی نهان گشت ماه
 5) P. بر آن. 6) P. پرور. 7) P. بکردار باد.
 8) C. inserit octo vss. spurios: male. 9) P. افسروخته زان

بدو گفت کای ترک برگشته بخت
 همین دم بیندمت بر تخته رخت
 سیاوخش را خون بریزی بخاک
 نترسی زدادار و نایدت باک

- یکی نیزه زد همچو آذرکشپ
 زنیروی اسپان^۱ واز زخم سخت
 زتوران سران سری او آمدند
 بدانست سرخه که پایاب اوی
 پس اندر فرامرز چون پیل مست
 سواران ایران^۲ بکردار دیو
 فرامرز چون سرخه را یافت چنگ
 کمریند بگرفت وز پشت زین
 پیاده به پیش اندر افکند خوار
 درفش تهمتن همانکه زراه
 فرامرز پیش پدر شد جو گرد
 بیپیش اندرون سرخه را بسته دست
 همه غار وهامین پر از کشته بود
 سپاه آفرین خواند بر پهلوان
 تهمتن برو آفرین کرد نیز
- زکوهه ببردش سری یال اسپ
 فرامرز را نیزه شد لخت لخت
 پر از کین و پرخشجوی آمدند
 ندراد غمی شد به پیچید روی^{۱۵}
 همی تاخت با تیغ هندی بدست
 دمان از پشش بر کشیده غریو
 بیازید بر سان تازان پلنگ
 بر آورد وناگه بزد بر زمین
 بلشکرگه آوردش از کارزار^{۱۷}
 پدید آمد وبانگ پیل و سپاه
 به پیروزی از روزگار نبزد
 بریده ورازادرا یال پست
 سر دشمن از جنگ بر گشته بود^۳
 بران نامبردار گرد جوان^{۱۸}
 بدرویش بخشید بسیار چیز^۴

توباری چه نامی درین پهن دشت
 بدو گفت سرخه که اینها مگوی
 منم سرخه از تخمر افراسیاب
 ازان آمدم سوی میدان تو
 بگفت ویکی نیزه زد بر کمر
 بخندید وگفتش ببین زور پیل
 که مرگه اندرین دشت سوی توگشت
 چه دانی که گیتی چه آرد بروی
 که سوزد زبیم نهنک اندر آب
 که از تن رهانم مگر جان تو
 ناجنبید بر زین گونامور
 که گردد جهان پیش چشمش چونیل

توران. P. 2. 446. 1) et invertit ordinem vs. 163 et 164. ایشان P. 2.

3) P. 2. 446. 4) C. inserit: in utroque hemist. دید P.

فرامرز دید همچو نهنک
 سر و دستش از خون شده لالرنک

یکی داستان زد سرو پیلتن
هنر باید و گوهر نلمدار
چو این چار گوهر بجای آورد
از آتش نه بینی جز افروختن
فرامرز نشکفت اگر سرکشست
چو آورد با سنگ خارا کند
بسرخه نگه کرد پس پیلتن
برش چون بز شیر ورخ چون بهار
بفرمود پس تا برندش بدشت
به بندند دستش بخمر کنند
بسان سیاهش سرش را زتن
چو بشنید طوس سپهد یافت
بدو سرخه گفت ای سرافراز شاه
سیاوش مرا بود همسال و دوست
مرا دیده پر آب بد روز و شب
بران کس که آن شادرا سر گرفت
دل طوس بخشایش آورد سخت
که هرکس که سر بر کشد زاجمن
خرد یار و فرهنگش¹⁾ آموزگار
بمردی جهان زیر پای²⁾ آورد
جهانی چو پیش آیدش سوختن
که پولاد را دل پر از آتشست
زدل راز خویش آشکارا کند³⁾
یکی سرو آزاد بد در⁴⁾ چمن
زمشک سیه کرده بر گل نگار
ابا خنجر و روزبانان و طشت
بمانند⁵⁾ بر خاک چون گوسفند
ببرند و کرگس⁶⁾ بپوشد کفن
بخون ریختن روی بنهاد تفت⁷⁾
چرا کشت خوای مرا⁸⁾ بیگناه
روانم پر از درد و اندوه اوست
همیشه بنفرین گشام⁹⁾ دو لب
بران¹⁰⁾ کس که آن طشت و خنجر گرفت
بران نلمدار گم بوده بخت

1) P. فرهنگ. 2) P. دلور شود پر و پای. 3) P. in utroque
hemist., male. 4) P. بر. 5) P. بخوابند. 6) M. emendat گرش
چون سرخه را مثل گوسفند بخاک میمانند
و میکشند کس گرگ او را کفن بپوشد یعنی کفن بپوشاند یعنی بخورد
چون وقتی گرگ او را خورد شکم گرگ بمنزله کفن است از برای نعش
P. 7) P. و تفت. 8) P. چه ریزی همی خون من. 9) P. گشاده
10) P. et C. post hunc vs. addit: همان.

به بخشای بر نوجوانی من بدین بازوی خسروانی من

بر رستم آمد بگفت این سخن
چنین گفت رستم که گر شهریار
همیشه دل و جان افراسیاب
همین کوه از پشت آن بدعفر
نشاند سیاهوش بخاک اندرون
بجان و سر شاه ایران زمین
که تا من بگیتی بوم زنده را
هر آنکس که یابم سرش را زتن
بسوی زواره نگه کرد شیر
همان طشت و خنجر زواره ببرد
سرش را بخنجر بریدند زار
جهانا چه خواهی زپروردگان
سر از تن جدا کرد ویر* دار کرد
یران کشته از کین بر افشاند* خاک

که افکند¹) پرور سپهدار من
چنان²) داغ دل شاید و سوگوار ۱۵
پر از درد بادا دو³) دیده پر آب
همی چاره و حیل سازد دگر
بر ویال و میش شده غرق خون
سرافراز کاوس با افریس
زترکان اثر شاه و کمر بندها ۲۰
ببرم ازان مرز وز⁴) انجمن
بفرمودش آن خون بس ناگزیر
جوان را بدان روزبلمان سپرد
زمانی خروشید ویر گشت کار
چه پروردگان داغ دل بردگان ۲۵
دو پای از بر سر نگونسار کرد
تنش را بخنجر بکردند⁷) چاه

لشکر کشیدن افراسیاب بکین پسر

چو لشکر بیامد زدشت نبرد
بگفتند کان نامور کشته شد
بریده سرش را نگونسار کرد
همه شهر ایران کمر بسته اند
نگون شد سر و تاج افراسیاب

تنان پر زخون و سران پر زگرد
چنان دولت تیز بر گشته شد
تنش را بخون غرقه بر دار کرد^۵) ۳۱
زکین سیاهوش جگر خسته اند
همی کند موی و همی ریخت آب

۱) افکند. P. 2. ۲) چنین. P. ۳) باد و دو. P. ۴) ازین مرز و این. P. ۵) کرده بر. P. ۶) انگیزخت. P. ۷) همی کرد. P. ۸) In P. hic vs. sic legitur:

سر سرخه ببرید گردی دلیر همه لشکر از جنگ بر گشت سیر

خروشان بسر بر بر افشاند^{۱)} خاك
 سرا نامدارا يلا خسروا
 دريغ آن^{۲)} بر وبرز وىلاى شاه
 مگر زين جرمه باوردگاه
 كه بر ما سر آمد كنون^{۳)} خورد و خواب
 نهالى^{۴)} زخفتان وجوشن كنيد
 بپوشيد جوشن همه لشكرش^{۵)}
 جهان شد زلشكر چو دريائى نيل
 همى آسمان بر زمين داد بوس
 كه اى نامداران ومردان مرد
 ناجويد زمان^{۶)} مرد پرخلش جوى
 تن دشمنان جاي ژوپين كنيم
 دميدند با سنج و هندی دراي^{۷)}
 دم ناي سرغين و وئينه خم
 بابر اندر آمد زلشكر^{۸)} خروش
 كس آمد بر رستم كينه خواه^{۹)}
 سپاهى دمان همچو كشتى بر آب
 همه تيز كرده بخون چنگلرا
 كه آمد سپهدار توران پديد
 ز تيغ دليزان هوا شد بنفس^{۱۰)}

همه جامهء خسروى كرد^{۱)} چاك
 همى گفست رادا دليرا گوا
 ۴۵ دريغ آن رخ ارغوانى چو ماه
 ناجويد پدر هيچ آرامگاه
 چنين گفست با لشكر افراسياب
 همه كينمرا چشم روشن كنيد^{۲)}
 چو بر خاست آواى كوس از درش
 ۴۰ بزد ناي روئين اير پشت پيل
 چو بر كوهه پيل بر بست كوس
 بگردان لشكرش آواز كرد
 چو بر خيزد آواز كوس از دو روى
 همه رزمرا دل پر از كين كنيم
 ۴۵ بگفست اين و فرمود تا كره ناي
 خروش آمد و نالهء گاودم
 زمين آمد از نعل اسپان باجوش
 چو بر خاست از دشت گرد سپاه
 كه آمد سپهدار افراسياب
 ۴۳ همه ساخته كينه و جنگلرا
 سپهد گوييلتى چو شنيد
 برفتند با كاويانى درفش

1) P. in. 2) P. پراگنده. 3) P. in inversis hemist. 4) P. كه مارا بر آمد سر از. 5) P. in utroque hemist. 6) Sic recte M. pro نهني in ed. P. et C. 7) Quatuor vss. 219—222 desunt in P. 8) P. درنگ et legit hunc vs. post vs. 224. 9) Deest in P. 10) P. زگردان. 11) P. از دیده گاه. 12) C. inversis hemist.

بر آمد خروش سپاه از دو روی جهان شد پر از مردم جنگجوی^۱
 خرم و ماه گفתי برنک اندرست ستاره بکام نهنگ اندرست
 سپهدار توران بر آراست جنگ گرفتند گویال و زوپین بچنگ^۲
 بیامد سوی میمنه بارمان زترکان سپاهی دوان و دمان
 سوی میسر کهرم تیغ زن بقلب اندرون خسرو انجم
 وزان^۳ روی رستم سپه بر کشید زمین شد زگرد یلان نلیدید
 بسازید بر قلبکه^۴ جای خیش زواره پس اندر فرامرز پیش^۵
 چو گودرز کشواد بر میسر هجیر و گرانمایگان یکسر^۶
 بیاراست بر میمنه گیو و طوس سواران بیدار با بقی^۷ و کوس
 تهمتن بسیچید مر جنگرا^۸ بر افراشت از کین دل تنگرا^۹
 شد از سم اسپان زمین مشک^{۱۰} رنگ زنیزه هوا همچو پشت پلنگ
 تو گفתי هوا^{۱۱} کوه آهن شدست سر کوه پر ترک و جوشن شدست
 بابر اندر آمد سنان درفش درخشیدن تیغهای بنفش^{۱۲}

کشته شدن پیلسم بدست رستم

بیامد بقلب سپه پیلسم دلی پر زکین چهره کرده دژم
 چنین گفت با شاه توران سپاه که ای پر خرد نامبردار شاه

۱) C. inserit vs. spurium:

تو گفתי نه شب بود پیدا نه روز نهان گشت خورشید گیتی فروز

۲) P. وزین ۳) P. قلبکه contra metrum. ۴) In C. septem vss. 239—245 hoc ordine leguntur: 240, 241, 242, 239, 243, 245 et 244.

۵) P. پیل et C. post hunc vs. inserit:

فریمرز با رستم کینه خواه ستانند با نیزه در قلبکه

۶) P. کینه را ۷) P. دل و سینمرا ۸) C. سنک et post hunc vs. addit:

چنین بود هر دو سپه هم تیره نه زان سو ستوه و نه زمین سوشکوه

۹) P. زمین ۱۰) In C. inversa sunt hemist.

یکی باره با جوشن^۱ و ترک و تیغ
 همه نام او زیر ننگ آورم
 همان گرز و تیغ جهان بخش اوی
 سر نیزه بگذاشت از آفتاب
 همانا که بیلت نیارد بزیر
 زمانه بر آساید از داوری
 بتخت و بهمر و بتیغ و کلاه
 سپهرم بتو دختر و المسم
 همان گوهر و گنج و شهر آن تست
 بیامد بر شاه پیروز^۳ بخت
 همی با تن خویش دارد ستیز
 سر خویشتن زیر گرد آورد
 نبیند همی کام و فرجام^۵ خویش
 شکسته شود دل سپهر با جنگ
 فزون تر برو مهر مهتر بود
 کزین پهلوان دل ندارم دژم
 نیارم ببخت تو بر شاه ننگ
 بپرخلش دیدی زمن دستبرد
 شکستن دل من نه اندر خورست
 بنگرد در اختر بد مگرد
 یکی اسپ شایسته کارزار

گر آیدونکه از من نداری دریغ
 لها رستم امروز جنگ آورم
 ۲۰. ببیش تو آورم سر و رخس اوی
 ازو شاد^۲ شد جان افراسیاب
 بدو گفت کنی نام بردار شیر
 اگر پیلتن را بچنگ آوری
 بترمان نباشد چو تو کس بجاه
 ۲۰۰ بگردان سپهر اندر آری سرم
 از ایران و توران دو بهر آن تست
 چو بشنید پیران غمی گشت سخت
 بدو گفت کاین مرد^۴ یرنای تیز
 گر او با تهمتین نبرد آورد
 ۳۰. همی در گمان افتد از نام خویش
 بود زین سخن نیز بر شاه ننگ
 برادر تو دانی که کهنتر بود
 به پیران چنین گفت پس پیلسم
 اگر من کنم جنگ جنگی فهنک
 ۳۵ به پیش تو با نامر چار گرد
 همانا کنون زورم افزون ترست
 بر آید بدست من این کارکرد
 چو بشنید ازو این سخن شهریار

مردی P. 4) بیدار P. 3) تازه P. 2) یکی جوشن و باره P. 1)
 male. 5) P. کار فرجام et in C. inversus est ordo vss. 259 et 260 et
 inter utrumque insertus vs. spurius:

کسی سوی دوزخ نپوید بیای دگر خیره سوی دم ازدهای

- بدو داد با تیغ و گرز گران
بیاراست آن^۱ جنگ را پیلسم
بایرانیان گفت رستم کجاست
بگوئید تا پیشم آید باجنگ
چوبشنید گیواین سخن بر دمید
بدو گفت رستم بیک ترک جنگ
بر آویختند آن دو جنگی بهم
یکی نیزه زد گیورا کز نهیب
فرامرز چون دید یار آمدش
بزد تیغ^۲ بر نیزه پیلسم
دگر باره زد بر سر ترک اوی
همی گشت با هر دو یل پیلسم
چو رستم ز قلب سپه بنگرید
بر آویخته با یکی شیر مرد
بدل گفت رستم که جز پیلسم
ودیکر که از پیر سر میدان
زاختر بد و نیک بشنوده بود
که گر پیلسم از بد روزگار
نبرده چو نور جهان سر بر سر
- همان جوشن و ترک و بر گستان
هی راند چون شیر با باد و دم^۳
که گویند کو روز جنگ از دهاست
که بر جنگ او کرده ام تیز جنگ
بزد دست و تیغ از میان بر کشید
همانا نسازد که آیدش ننگ
دمان گیو گودرز با پیلسم^۴
برون آمدش هر دو پای از رکیب
همان یار جنگی بکار آمدش
ازان تیغ شد نیزه^۵ او^۶ قلم
شکسته شد آن تیغ پر خاشجوی
بمیدان بکردار شیر دژم^۷
دو گرد دلیر گرانمایه دید
بابر اندر آورده از باد گرد
ز ترکان ندارد کسی باد^۸ و دم
زاختر شناسان و از بخردان
جهان را چپ و راست پیموده بود^۹
گذر یابد و بیند آموزگار
بایران و توران نه بندد کمر

1) P. مر. 2) P. پر باد دم. et C. inserit duos vss. spurios:

سپر بر سر کتف و نیزه بدست غریوان و جوشان چو پیلان مست

در آمد بمیدان بکردار گرد چو رعد خروشان یکی و یله کرد

3) P. یکی تیغ. 4) P. چو. 5) Deest in male. بزد نیزه از تیغ شد چو. 6) P. زور. et M. emendat: کس این زور. C.

که ایدر باجنگم دمان آمدست
 میازید خود^{۱)} پیشتر پای خویش
 به بینم چه^{۲)} دارد پی وزور و دم
 بیفشرد ران ترش بر سر گرفت
 بچشم اندر آورد رخشان سنان
 همی تاخت از قلب تا پیش صف
 مرا خواستی تا بسوزی بدم^{۳)}
 کزان پس نه پیچی عنان سری جنگ^{۴)}
 دریغا بر پهلوانی تو^{۵)}
 در آمد بکین چون سپهر بلند
 ز زین بر گرفتش بکردار گوی
 بینداختش خوار در قلبگاه
 بیوشید کز کرد^{۶)} شد لاجورد
 بیامد دمان تا بقلب سپاه
 تن پیلسم در^{۷)} گذشت از پزشک
 شکسته شد وتیره شد ز مگاه^{۸)}

همانا که اورا زمان آمدست
 بلشکر چنین گفت کز جای خویش
 ۳۹. شوم بر گم ایم تن پیلسم
 یکی نیزه بارکش بر گرفت
 گران شد رکیب و سبک شد عنان
 همی گشت بر^{۹)} لب بر آورده کف
 چنین گفت کای نامور پیلسم
 ۴۰ به بینی کنون زخم جنگی نهنگ
 بسوزد دلم بر جوانی تو
 بگفت ویر انگیخت از جا نوند
 یکی نیزه زد بر کمرگاه اوی
 همی تاخت تا قلب توران سپاه
 ۴۰۰ چنین گفت کیمرا بدبیلی زد
 عنانرا به پیچید ازان رزمگاه
 ببارید پیران زمزگان سرشک
 دل لشکر شاه توران سپاه

۱) P. کس. ۲) P. که male. ۳) P. غمی گشت ویر. ۴) C. inserit:

کنون آمدم تا به بینی مرا ز گردنکشان بر گزینی مرا

۵) C. inserit quinque vss., qui spurii videntur:

همان پهلوان و دگر پیلسم بر آویختند آن دو جنگی بهم

همان تیغ با گرز شد پاره پار فراوان بکشتند در کارزار

چو شب گشت آورد که تار و تنگ ز گشت دلیران بران دشت جنگ

ندیدم بدین پیچش کارزار چنین گفت رستم ز ترکان سوار

کزینسان به پیشم بسازد درنگ سرد کارها باشد ویا پلنگ

6) Deest in C. 7) P. گرز. 8) P. بر 9) Deest in C.

خروش آمد از لشکر هر دو روی ده و دار گردان پرخاشجوی
 خروشدن کوس بر پشت پیل زهر سو همی رفت تا چند میل ۳۰۵
 زمین شد ز نعل ستوران ستوه همی کوه دریا شد و دشت کوه
 زبس نعره و ناله^۱ کز نابی همی آسمان اندر آمد ز جای
 همه سنگ مرجان شد و خاک خون بمی سرور انرا سر آمد نگوین ۲
 تو گفתי همی خون بیارد سپهر پدر را نبد بر پسر جای ۳
 یکی باد بر خلست از رزمگاه هوا را بپوشید گرد سیاه ۳۱۰
 دو لشکر بهامین همی تاختند یکی از دگر باز شناختند
 جهان چون شب تیره تاریک شد همانا بشب روز نزدیک شد

گریختن افراسیاب از رستم

چنین گفت با لشکر افراسیاب که بیدار بخت اندر آمد بخواب
 اگر مستی آرید یکتا بجنگ نماند مرا جایگاه درنگ
 یک امروز رای پلنگ آورید زهر سو بر آئید و جنگ آورید ۳۱۵
 بریشان زهر سو کمین آورید بنیزه خور اندر زمین آورید
 بیامد خود از قلب توران سپاه بر طوس شد داغ دل کینه خواه
 از ایران فراوان سرانرا بکشت غمی شد دل طوس و بنمود پشت
 بر رستم آمد یکی چاره^۴ جوی که امروز ازین کار شد رنگ و بوی
 ۴۵۰ میمند شد چو دریای خون درفش سواران ایران نگوین ۳۲۰
 بیامد ز قلب سپه پیلتن پس او فرامرز با^۷ انجمن

۱) P. ناله و نعره. 2) C. addit vs. spurium:

بگشتند چندان زهر دو گروه که شد خاک دریا و هامین چو کوه

3) P. هیچ. 4) In C. inversus est ordo vss. 315 et 316. 5) P. راه.

6) P. همی. 7) P. و آن.

که دلشان زرستم بداندیش بود
 همه دل پر از کین و سر پر شتاب
 فرامرز و طوس اندر آمد به پشت
 نگه کرد با کاویانی درفش
 سرافراز وز تخم نیرم است
 بیفشرد ران پیش او شد باجنگ
 بکردار شیر زیان بر نمید
 عنانرا برخش تگاور سپرد^{۱)}
 ز پیکانش خون رفت چون جوی آب
 فرو دوخت بر تارک ترک تره
 بزد بر بر رستم کینه خواه
 به بیر بیان بر نبند کارگر
 یکی نیزه زد بر بر اسپ اوی
 بیفتاد از شاه پر خاشاخر
 که از رنج کوتاه کند راه اوی
 بگردن^{۲)} بر آورد گرز گران
 خروشنده گشت از دو رو انجم^{۳)}
 ز پس کرد رستم همانکه نگاه
 یکی باره تیز تک^{۴)} بر نشست
 ورا کرد هومان و یسه رها^{۵)}

سپردار بسیار در پیش بود
 همه خویش و پیوند افراسیاب
 ازیشان فراوان تهمتن بکشت
 ۳۲۵ چو افراسیاب آن درفش بنفش
 بدانست کان پیلتن رستم است
 بر آشفته بر سان جنگی پلنگ
 چو رستم درفش سیمرا بدید
 بجوش آمد آن نامبردار گرد
 ۳۳۰ بر آویخت با سرکش افراسیاب
 خدنگی که پیکانش بدید بر گه
 یکی نیزه سالار توران سپاه
 سنان اندر آمد بچرم کمر
 تهمتن بکین اندر آورد روی
 ۳۳۵ تگاور زدند اندر آمد بسر
 همی جست رستم کمرگاه اوی
 نگه کرد هومان بدید از کران
 بزد بر سر شانه پیلتن
 بتایید رخ پهلوان سپاه
 ۳۴۰ سپهدار توران ز جنگش بجست^{۶)}
 بصد حيله از چنگ آن ازدها

۱) P. invertit hemist. 2) P. بگردون male. 3) P. ز لشکر خروش آمد. 4) P. بشد زیر دست. 5) P. گامزن. 6) Quinque vs. 341—345 hoc ordine leguntur in P.: 344, 342, 343, 345 et 341, post quem ultimum vs. P. inserit:

چو شد رسته از جنگ بر گاشت روی تهمتن همی بود پر خاشا جوی

بر آشت گردافکن^۱ تا پخش
 بتازید چندی و چندی شتافت
 بابر اندر آمد خروش سران
 در آمد از ایران^۲ سپه پیش اوی
 ز رستم پیرسید پرمایه طوس
 بدو گفت رستم که گرز گران
 نماند دل سنگ و سندان درست
 عمودی که کوبنده هومان بود
 چو از جنگ رستم به پیچید روی
 سراسر سپه نعره برداشتند
 زمین^۳ سربسر خسته و کشته شد
 سپردند اسپان همه خون بنعل
 هزیمت گرفتند ترکان چو باد
 سه فرسنگ چون ازدهای دمان
 وزانجایگه پیلتن باز گشت
 بلشکرگه خویش گشتند باز
 همه دشت پر آهن و سیم و زر

ز دنبال^۴ هومان بر انگیخت رخس
 زمانه بدش مانده اورا^۵ نیافت
 گزائییدن گرزهای گران
 بدان تا نیاید^۶ گزندش بروی ۳۴۵
 که چون یافت پیل از تنگ گور کوس
 چو بارد زیازوی کند آوران
 بر ویال کوبنده باید نخست
 تو آهن مخوانش که موم آن بود
 گریزان همی رفت پر خاشجوی ۳۵۰
 سنانها بابر اندر افراشتند
 ویا^۷ لاله و زعفران رسته شد
 همی پای بیلان ز خون گشته لعل
 که رستم زیازو همی داد داد
 همی شد تهمتن پس بدثمان ۳۵۵
 تو گفتی ورا چرخ دمساز^۸ گشت
 سپه یکسر^۹ از خواسته بی نیاز
 سنان و ستام و سلیح و کمر

فرستادن افراسیاب خسرو را بختن

چو خورشید بر زد سر از کوهسار
 بگسترد یاقوت بر پشت قار
 خروش آمد و فالد کربنای
 تهمتن بر انگیخت لشکر زجای ۳۶۰

چو شد زندگی مانده ویرا^۳ P. بدنبال^۲ P. شیراوزن^۱ P.
 et M. emendat pro بد شدند از دلیران^۴ P. گشته^۵ P.
 ۶) سپه^۶ P. ۷) وگر^۷ P. ۸) بدساز^۸ P. ۹) چو با دشمنش چرخ

همه رخ زخون سیاوش پر آب
 تهمتني به پيش اندرون كينه‌خواه
 برو تنگ شد پهن روی زمين
 به پيران چنين گفت افراسياب
 هشيوار با من يكي راى زن²
 مر اورا سوي شهر³ ايران برد
 نشانند بر گاه با تاج نو
 در افكن وزين راى من مر متاب
 كه بر كشتن او نبايد شتاب
 پسندد ازين بندهء نيك‌خواه
 بريرم وشفافيمش اندر ختن
 بود شاهرا جلودان سرزنش
 مرا بر نكوئى توئى رهنماى
 نبايد درنگ اندرین كار هيچ
 يكي دانشى مرد آزاده
 فرستاده ببريد آن راهرا
 چنانچون سپيدش فرموده بود
 بدان فرّ واورنگ اورا بديد
 همى بود پيشش زمانى دراز
 همه در پذيرفت پذيرفتنى
 نه سر نيد پيدا مر آفر⁴ نه بن

نهانند سر سوي افراسياب
 چو بشنيد كامد پس او¹ سپاه
 بياورد لشكر بدريلی چين
 بدانكه كجا خواست بگذاشت آب
 ۳۶۵ كه در كار اين كودك شوم تن
 كه گر رستم اورا بچنگ آورد
 ازين ديوزاده يكي شاه نو
 مر اورا بياور برين روی آب
 چنين گفت پيران بافراسياب
 ۳۷۰ من اورا يكي چاره سازم كه شاه
 مر اورا بياريم با خويشتن
 نبايد كه يكباره از بدكش
 بدو گفت شاه اى خداوند راى
 بزودى بين⁵ كار كردن بسيج
 ۳۷۵ پس آنگاه پيران فرستاده
 فرستاد تا آورد شاهرا
 هميرفت تازان بكردار دود
 بيامد بنزديك خسرو رسيد
 فراوانش بستود وبردش نماز
 ۳۸۰ همانكه بگفت آنچه بد گفتنى
 چو بشنيد خسرو سراسر سخن

contra metrum. 1) از ايران P. 2) با من بزین P. 3) بر شاه et M. emendat P. 4) بدین P. 5) نه سر بود P. پيدا مر اورا

بیامد دوان و بامادر بگفت
 بامادر چنین گفت کافراسیاب
 چه سازیم^۱ و اینرا چه درمان کنیم
 فراوان بگفتند و انداختند
 جز از رفتن آنجا ندیدند روی
 همه راه غمگین و دیده پر آب
 چنین تا بنزدیک پیران رسید
 فرود آمد از تخت و شد پیش باز
 فراوانش بستود و بنواختش
 هر آنچه بایست از خوردنی
 ز خمرگاه و از خیمه و بارگی
 چو هرچش بایست شد ساخته
 بیامد بگفتش بافراسیاب
 من این کودک خرد با فرهی
 چنین گفت پس شاه توران زمین
 فرستاده بایدش تا سرکشان
 فرستاد پیران مرا چو دود
 سراسر بر آورد راز از نهفت
 فرستاد و خواند مرا نزد آب
 بدانش مگر چاره جان کنیم
 مرا آن کار را چاره شناختند^{۳۵}
 بناکم رفتند پس پیوه پیوه
 زبان پر ز نغزین افراسیاب
 چو پیران و یسه مرا بدید
 بپرسیدش از رنج راه دراز
 بنزدیک خود جایگاه ساختش^{۳۶}
 ز پوشیدنی و ز گسترده
 بسازید پیران به یکبارگی
 وزان ساختن گشت پرداخته
 که ای شاه با دانش و فر و آب
 بیاورم اکنون چه فرمان دهی^{۳۷}
 پیران کزان روی دریای چین
 نیابند ازو هیچ گونه نشان
 بر آنسو کجا شاه فرموده بود

پادشاهی رستم در توران زمین هفت سلا بود

سپهبد گوبیلتن با سپاه سوی چین و ماچین در آمد ز راه^۲

1) C. سازیم 2) In P. duo vss. 399 et 400 sic leguntur:

بیامد تیمتن بتوران زمین خرامید تا پیش دریای چین
 همه شهر توران سران و گوان رفتند نزد جهان پهلوان

گرفتش بباوی شمشیرزن
 بخاک اندر آمد سر بخت اوی^۲
 که پرمایه آنکس که دشمن بجست
 گر آواره از جنگ بر گشته به
 بگفتند با وی یکایک درست
 همان نامور خوبرخ بندگان^۴
 همان جامه ودیبه^۵ و تخت عاج
 بسی گوهر از گنج گنج آمدش
 چو با یاره وطوق وافر شدند
 همان یاره وطوق و منشور^۷ چاج
 دگر یاد^۸ افراسیاب آورد
 وزو کرگسانرا یکی سر کن
 نتازد^۹ سوی کیش آهرمنی
 زرنج ایمن از خواسته بی نیاز
 همه مردی و داد دادن بسیج^{۱۱}
 فری برتر از فر جمشید نیست
 جهانرا جز او کدخدای آورد
 یکی تخت با طوق و با گوشوار
 بسی پند و منشور آن مرز داد
 بران^{۱۳} پر هنر پهلوی پاک دین

۴. همه مرز چین با خطا رختن
 تهمتن نشست از بر تخت اوی^۱
 یکی داستان زد گوی در^۳ نخست
 چو بدخواه پیش آیدت کشته به
 زایوان همه گنج او باز جست
 ۴.۵ غلامان واسپ و پرستندگان
 در گنج دینار و پرمایه تلج
 یکایک زهر سو بچنگ آمدش
 سپه سربر زان^۶ توانگر شدند
 یکی طوسرا داد آن تخت عاج
 ۴۱. بدو گفت آنکس^۸ که قاب آورد
 همانکه سرشرا زتن دور کن
 کسی کو خرد جوید وایمنی
 چو فرزند بلید که داری بناز
 تو بیرنجر را رنج منملی هیچ
 ۴۱.۵ که گیتی سپنجست و جاوید نیست
 سپهر بلندش بیای آورد
 یکی تلج پر گوهر شاهوار
 سپنجاب و سغدی^{۱۲} بگودرز داد
 ستودش فراوان و کرد آفرین

1) P. تخت و گاه. 2) P. شاه. 3) P. بر. 4) In P. inversus est ordo vss. 405 et 406. 5) P. جامه دیبه. 6) P. زو. 7) P. male. منشور. 8) P. هر کس. 9) P. وگر رسم. 10) P. نیاید. 11) P. بدان. 12) P. و آن دژ. 13) P. سر از داد واز راستکاری میپنج.

۴۲. همان بزم ورم از تو داریم^۱ یاد
هنرمند را گوهر آید بکار
روانت^۲ همی از تو رامش برد
که آموزگار^۳ بزرگان توئی
فرمان تو کس نیاید بیرون
فرستاد دینار^۴ و چندی گهر
سیاوخش را خود برادر توئی
فتراک مگشای هرگز کمند
زدل دور کن خورد و آرام خواب
که از داد هرگز نشد کس نگون^۵
۴۳. که بنشست رستم شاهنشهی
زدینار وز گوهر شاهوار
زمین جز بفرمان تو نسپریم
بدید^۶ آن روانهای بیدار شان
بر آمد برین روزگاری^۷ دراز
بدو گفت مهر بزرگی و داد
هنر بهتر از گوهر نامدار
ترا با هنر گوهرست و خرد
روا باشد ار پند من بشنوی
سپنجاب تا مرز گلزریون
فریبز کاس را تاج زر
بدو گفت سالار و مهتر توئی
میان را بکین برادر به بند
میاسای بر کین از^۸ افراسیاب
همه داد کن تو بگیتی درون
بماچین و چین آمد این آگهی
همه هدیه ساختند و نثار
بگفتند ما بنده و چاکریم
سپید بجان داد ز بهار شان
همی کرد نخچیر با یوز و باز

رفتن زواره بشکارگاه سیاوش

- چنان بد که روزی زواره برفت
یکی ترک تا باشدش رهنمای
یکی بیشه دید اندران پهن دشت
به نخچیر گوران خرامید نغت
به پیش اندر افکند و آمد بجای
که گفتی برو بر نشاید گذشت

۱) P. دارند. ۲) P. روانم. ۳) P. خود یادگار. ۴) P. دینار. ۵) P. میاسای از کین. ۶) C. inserit vs. spurium: خطا و چگل اشکش تیغزن. ۷) P. چو دید. ۸) C. روزگار.

زبس رنک وروی وزآب روان
 پس آن ترک خیره زبان بر گشاد
 ۴۴. که نخچیرگاه سیاوش بد این
 بدین^۳ جایگاه شاد وخرم بدی
 زواره چو بشنید زو این سخن
 چو گفتار آن ترکش آمد بگوش
 یکی باز بودش بدست اندرون
 ۴۴۵ رسیدند یاران لشکر بروی
 گرفتند نفرین بران رهنمای
 زواره یکی سخت سوگند خورد
 کزین پس نه نخچیر جیم نه خواب
 نمانم که رستم بر آساید ایچ
 ۴۵. همانکه که نزد^{۱۱} تهمتن رسید
 بدو گفت ایدر بکین آمدیم
 چو یزدان نیکی دهش زور داد
 چرا باید این کشور آباد ماند
 فرامش مکن کین آن شهریار
 تو گفتی کزو تازه گردد^۱ روان
 به پیش زواره سخن کرد یاد
 بدین بود مهرش بتوران^۲ زمین
 جز ایدر دگر^۴ جای با غم بدی
 برو^۵ تازه شد روزگار کهن
 فرد آمد از اسپ وزو رفت هوش^۶
 رها کرد وژگان شدش پر زخون
 غمی یافتندش پر از آب روی
 بزخمش^۷ فکندند هریک زبلی^۸
 فرو ریخت از دیدگان آب زرد^۹
 نپردازم از کین افراسیاب
 همه^{۱۰} جنگرا کزد باید بسیم
 خروشید چون روی اورا بدید
 ویا لب پر از آفرین آمدم
 زاختر ترا گردش هور داد
 یکرا برین بوم وهر شاد ماند
 که چون او نبینی بصد روزگار

ویران کردن رستم توران زمینرا

۴۵۵ بر انگیخت دل آرمیده^{۱۲} زجای تهمتن همان کرد کو دید رای

۱) P. کزو توشه آورد گوئی. ۲) P. زتوران. ۳) P. بدان. ۴) P. بدین. ۵) C. بدو. ۶) Deest in C. بزخمش. ۷) P. آفرین. ۸) P. بیای. ۹) P. آب از دو دیده زرد. ۱۰) P. همی. ۱۱) P. همانکه بنزد. ۱۲) P. آن شیر دلرا.

همه^۱ غارت وکشتن اندر گرفت
 ز توران زمین تا بسقلاب و روم
 همه سر بریدند برنا و پیر
 بر آمد ز کشور سراسر دمار
 هر آنجا^۲ که بد مهتری با گهر
 که بیزار گشتیم ز افراسیاب
 از آن خون که او^۳ ریخت بر بیگناه
 کنون انجمن گهر پراکنده ایم
 چو چیره شدی بیگنه خون مریز
 نداند کسی کان سپهبد کجاست
 چو بشنید گفتار آن انجمن
 سرانرا ز لشکر سراسر بخواند
 شدند انجمن پیش او بخردان
 که کاوس بی فر و بی پیر و پای
 گهر افراسیاب از رهی بی درنگ
 بیابد^۴ بر آن پیر کاوس دست
 یکایک همه نام و کین^۵ توختیم
 کنون نزد^۶ آن پیر خسرو شمیم
 کجا سالیان اندر آمد بشش
 بایران پرستنده و تختگاه^۷
 همه^۸ بوم و بر دست بز سر گرفت
 ندیدند یک مرز آباد بوم^۹
 زن و کودک خرد کردند اسیر
 برین گونه فرسنگ بیش از هزار
 همه پیش رفتند بر^{۱۰} خاک سر ۴۹
 نخواهیم دیدار اورا بخواب
 کسی را نبند اندران رای و راه
 همه پیش تو یک بیک بنده ایم
 مکن با جهاندار یزدان ستیز^{۱۱}
 درستست یا در دم از دهاست ۴۱۵
 به پیچید بینا^{۱۲} دل پیلتن
 سپه سوی^{۱۳} قاچار باشی براند
 بزرگان و کار آزموده ردان
 نشستست بر تخت بی رهنمای
 بلیران یکی لشکر آرد با جنگ ۴۷
 شود کام و آرام ما پاک پست
 همه شهر^{۱۴} آباد او سوختیم
 چو بزم آیدش هریکی^{۱۵} نو شمیم
 که نگذشت بر ما یکی روز خوش
 همانجا نگین و همانجا کلاه ۴۷۵

۱) P. همان. 2) P. ازو. 3) M. emendat: بوم. 4) P. آنکس
 مکن جنگ گردون گردند. 5) P. کین. 6) P. پیر. 7) P. کین
 بیارد. 8) P. بیازد. 9) P. بیازد. 10) P. بیازد. 11) P. بیازد
 et M. emendat. 12) P. بوم. 13) P. بوم. 14) P. بوم
 و تختگاه. 15) P. بوم.

چنین خیره گشتیم بر خواسته¹ دل² آراسته شد روان کاسته
 چو دل بر نهی بر سرای کهن کند ناز و بر³ تو بپوشد سخن
 گرت دل نه با رای آهمنست سوی آز منگر⁴ که او دشمنست
 بپوش و بپاش و بنوش و بخور ترا بهره اینست ازین رهگذر
 ۴۸۰ تهمتن بدین⁵ گشت همداستان که فرخنده موبد بزد داستان
 چنین گفت خرم دلی رهنمای که خوشی گزین زین سپنجی سرای
 نکه کن که دز خاک جفت تو کیست برین خواسته چند خواهی گریست

باز رفتن رستم بایران زمین

تهمتن چو بشنید شرم آمدش یرفتن یکی رای گرم آمدش
 بیاورد اسپان⁶ زهر سو گله که بودند بر دشت توران یله
 ۴۸۵ غلام و پرستندگان ده هزار بیآورد شایسته شهریار
 همان نافه مشک و موی سمور زسنباب و قاقم زکیمال و بر⁷
 بموی و ببوی و بدینار و زر⁸ شد آراسته پشت پیلان نر
 زگستردها و از بیش و کم زپوشیدنیها و گنج⁹ و درم
 ۴۹۰ زتور آن سوی زابلستان شدند بایران^{۱۰} کشیدند و بر^{۱۱} بست رخت
 زتور آن سوی زابلستان شدند چنان^{۱۲} لشکری نامبردار نیو
 نهادند سز سوی شاه جهان چنان^{۱۳} نامداران و فرخ مهان
 چو بشنید بدگور افراسیاب که شد طوس ورستم بران روی آب

1) P. male. بودیم و برخاسته. 2) P. تن. 3) P. بر. 4) P. منگر. 5) P. از اسپان. 6) P. بر آن. 7) P. وکیمال. 8) P. و بر. 9) P. و بر. 10) P. بایران. 11) P. بر. 12) P. ابا. 13) P. چنین.

شد از باختر سوی دریای گنگ
 همه بوم زیر وزیر کرده دید
 نه اسپ و نه گنج و نه تاج و نه تخت
 جهانی ز آتش بر افروخته
 ز دیده بباید خونلب شاه
 که هر کس که این بد فرامش کند
 همه يك بيلك دل پر از کین کنید
 بایران زمین رزم و کین آوریم
 ز بهر بر و بوم و فرزند خویش
 همه شهر ایران به پای آوریم
 بیک رزم اگرم باد ایشان باجست
 ز هر سو سلاح و سپاه آوریم
 بزودی یکی لشکری گرد کرد
 خود و لشکرش سوی ایران کشید
 بر آراست از هر سوئی^۹ تاختن
 همه^{۱۰} سوخت آباد بوم و درخت
 ز باران هوا خشك شد هفت سال
 دلی پر ز کینه سری^۱ پر ز جنگ
 مهان کشته و کهتران برده^۲ دید
 نه شاداب بر شاخ^۳ برک درخت
 همه کاخها کنده و سوخته
 چنین گفت با مهتران سپاه
 همی جان بیدار ببیش کند
 سپر بستر و ترک بالین کنید^۴
 بجنگ آسمان بر زمین آوریم^۵
 همان از پی گنج و پیوند خویش
 بکوشیم و این کین بجای^۶ آوریم
 شاید چنین کردن اندیشه پست
 بنوی یکی تازه راه آوریم^۷
 همه با سنان و سلیح نبرد^۸
 بکین دلیران و شیران کشید^۹
 نبود ایچ هنگام پرداختن
 بر ایرانیان بر شد این کار سخت
 دگر گونه شد رنگ^{۱۱} و بر گشت حل^{۱۰}

۱) P. زکین و سری. ۲) P. مرده. ۳) P. شاداب ایوان نه. ۴) P. چو شیران سوی. ۵) P. in utroque hemist. inverso ordine posito. ۶) C. Sequitur in C. vs. 508. ۷) C. inserit vs. spurium: جنگ رای

چو کار سپاه او همه ساز کرد در گنج دیرینمرا باز کرد
 8) C. inserit vs. spurium:

بلسپ و سلیح و مردان مرد بکینه از ایران بر آورد گرد
 9) P. contra metrum et C. legit hunc vs. post vs. 505. 10) P. بخت. 11) P. بخت.

شد از رنج و تنگی^۱ جهان پر نیاز بر آمد برین روزگاری^۲ دراز
نشسته بزابل یل پیلتن گرفته جهان ترک شمشیزن

دیدن گودرز کیخسرو را بخواب

چنان دید گودرز یکشب بخواب
بران ابر بازان نشسته^۳ سروش
۵۰ ز تنگی چو خواهی که گردی^۴ رها
بتوان یکی شهریار نو است
ز پشت سیلوش یکی شهریار
سرافراز وز تخم کیکباد
بایران چو آید پی فرخش
۵۰ میانرا به بندد بکین پدر
بدریای قلزم بجوش آرد آب
همه ساله در جوشن کین بود
ز گردان ایران و گردن کشان
چنین است فرجام کار^۵ سپهر
۵۰ چو از خواب گودرز بیدار شد
بمالید بر خاک ریش سپید
چو خورشید پیدا شد از پشت راغ^۶
سپهد نشست از یر تخت علیچ

که ابری یر آمد از ایران پر آب
بگودرز گفتی که بکشای گوش
ازین بدکنش^۷ ترک نر ازدها
کجا نام او شاه کیخسرو است
هنرمند وز گوهر نامدار
زمادر سوی تور دارد نژاد
ز چرخ آنچه پرسد^۸ دهد پاسخش
کند کشور تور زیر وزیر
نخارد سر از کین افراسیاب
شب دروز در جنگ بر زمین بود
نیابد جز از گویو کس زو نشان
بدو داور^۹ از داد گسترده مهر
ستایش کنان پیش دادار شد
ز شاه جهان شد دلش^{۱۰} پر امید
بر آمد بکردار روشن چراغ
بیاراست ایوان بکرسی ساج

۱) P. و سختی. ۲) P. روزگار. ۳) P. خاجسته. ۴) P. ابر پران. ۵) P. فرمان گردان. ۶) P. خواهد. ۷) P. وزین نامور. ۸) Sic M. pro دارد, quod legunt P. et C. ۹) P. دل شده. ۱۰) P. بیابی.

پر اندیشه دل گنوا پیش خواند
 بدو گفت فرخ پی روز تو
 تو تا زادی از مادر بافرین^۱
 بفرمان یزدان خجسته سروش
 نشست بر ابری پر از باد و نم
 مرادید و گفت^۲ این همه غم چراست
 ازیرا که بی فر و وزرست شاه
 چو کیخسرو آید ز توران زمین
 نیارد^۳ کس اورا زگردان نیو
 چنین کرد بخشش سپهر بلند
 همی نام جستی میان دو صف
 که تا در جهان مردمست و سخن
 برنجست و با رنج نامست و گنج
 اگر جلودانه نمائی بجای
 جهانرا یکی شهریار آوری
 بدو گفت گویای پدر بنده ام
 خریدارم اینرا گر آید بجای
 بایولن شد و ساز رفتن گرفت
 وزان خواب چندی سخنها براند
 همان اختر گیتی افروز تو^۴
 پر از آفرین شد سراسر زمین
 مرا روی بنمود در خواب دوش
 بشستی جهانرا سراسر زغم
 جهانی پر از کین و بی^۵ نم چراست
 ندارد همه^۶ راه شاهان نگاه^۷
 سوی دشمنان افکند رنج^۸ و کین
 جز از^۹ نامور پور گودرز گویو
 که از تو گشاید غم و رنج و بند
 کنون نام جاویدت آمد بکف^{۱۰}
 چنان نام نیکو^{۱۱} نگردد کهن^{۱۲}
 همانا که نامت بر آید زرنج
 همان^{۱۳} نام به زین سپنجی سرای
 درخت و فلار ببار آوری
 بکوشم برای تو^{۱۴} تا زنده ام
 بفرخنده نام تو ای رهنمای^{۱۵}
 ز خواب پدر مانده اندر شکفت

۱) P. پاك دين. ۲) P. گفت. ۳) P. ابي. ۴) P. همی. ۵) P. مگر. ۶) P. نينيند. ۷) P. رزم. ۸) Ordo quinque vss. 539—543 in C. hic est: 541, 539, 540, 543 et 542 et C. post vs. 542 inserit:

و دیگر همانا سپهر بلند گشاید بدست تو از تنگ بند

۹) P. هرگز. ۱۰) P. ترا. ۱۱) P. بفرمان, pro quo M. recte emendat بفرمانت.

مهمین مهان بانوی گئیو بود که دخت گزین رستم نیو بود
 خبر شد هم آنکه ببانوگشسپ که مر گئیورا رفتن آزا ست اسپ^۱
 بیامد خرامان بنزدیک اوی چنین گفت ای مهتر نامجوی
 ۵۵۰ شنیدم که تو رفت خواهی بتیز که خسرو باجوئی زندیک و دور
 چو دستبر باشد مرا پهلوان شوم نزد رستم بروشن روان
 مرا آرزو چهره رستم است زندیدغش جان من پر غم است
 تو پدرود بلش ای جهان پهلوان که بادی همه ساله پشت گوان
 بفرمان سالار بانو برفت سوی سیستان روی بنهاد تفت

رفتن گئیو بتوران باجستن کیخسرو

۵۵۵ چو خورشید رخشنده آمد پدید زمین شد بسان گل شنبلید^۲
 بیامد کمر بسته گئیو دلیر یکی بارکش بادپای^۳ یزیر
 بدو گفت گودرز یار^۴ تو چیست بره اندرون با تو همراه کیست
 بگودرز گفت ای جهان پهلوان دلیر و سرافراز و روشن روان
 کمندی واسپی مرا یار بس نشاید کشیدن بدان مرز کس
 ۵۶۰ چو مرهم برم خواستار آیدم ازان پس مرا^۵ کارزار آیدم
 کمندی بفتراک واسپی دوان پرندآور و جامه^۶ هندوان
 مرا دشت و کوهست یکچند جلی مگر پیشمر آید یکی رهنملی
 نشاید که در شهرها بگذرم مرا باز دانند و کیفر برم^۷
 به پیروز بخت جهان پهلوان بیایم برت^۸ شاد و روشن روان
 ۵۶۵ تو مر بین خردرا^۹ در کنار بپرور نگهدارش از روزگار

1) Deest in C. 2) P. و شنبلید male. 3) P. et C. بادپای contra metrum. 4) P. کام. 5) C. مرا. P. مگر. 6) P. آوری جامه. 7) P. کیفر خورم. 8) P. نیایم بجز. 9) P. خردرا.

بیاموزش آرایش زمره
 بدین کودکی من^۱ ازو دیده ام
 تو پدرود بلش و مرا یاد دار
 ندانم که دیدار باشد جز این
 چو شوئی زبهر پرستش رخان
 که اویست برتر زهر برتری
 نه بی رای او گردد این روز گرد
 زمین وزمان و مکان^۴ آفرید
 بدویست امید ازویست^۵ باک
 مگر باشد یلور و رهنمای
 پدر پیره^۷ سر بود و پنا دلیر
 ندانست کش باز بیند دگر
 فرود آمد از باره گئودلیر
 پدر تنگ بگرفت اندر برش
 بیزدان بنلید گودرز پیر
 سپرم ترا هوش و جان و روان
 مگر کشور آید ز تنگی رها
 بسا رنجهها کز جهان دیده اند

نشاید مگر رزم یا بزم را
 زمردی که اورا پسندیده ام
 روان^۲ ز درد من آزاد دار
 چه دانیم راز جهان آفرین
 بمن بر جهان آفرین را بخوان
 همان بنده است هر مهتری
 نه بی امر او باشد این خواب و خور^۳
 توانائی و ناتوان آفرید
 خداوند آب آتش و باد و خاک
 بنزدیک آن نامور کدخدای^۶ ovo
 بیسته میانرا بکردار^۸ شیر
 زرقن دلش گشت زیر وزیر
 ببوسید دست سرافراز شیر^۹
 فراوان ببوسید روی و سرش
 که ای^{۱۰} دادگر مر مرا دست گیر
 چنین نامبردار پرور جوان
 بمن باز بخشش تو ای پادشا
 زبهر بزرگی پسندیده اند

۱) P. آن. 2) P. و آنرا male. 3) C. omittit hunc vs., qui insertus videtur. 4) P. و آسمان contra metrum. 5) P. بدویست male et contra metrum. 6) C. inserit:

بفرمان بیاراست و آمد برون پدر دل پر از درد و رخ پر زخون
 7) P. پیر 8) P. چو 9) Quinque vss. 578—
 582 desunt in C. 10) P. یا male.

سرانجام بستر جز از خاک نیست
مه چو دانی که ایدر نمانی دراز
همان آرزو زیر خاک آوری
ترا زین جهان شادمانی بس است
تو رنجی و آسان دگر کس خورد
برو نیز شادی سر آید همی
ه. زروز گذر کردن اندیشه کن
بنیکی گمراهی و میازار کس
منه هیچ دل بر جهنده جهان
اگر چند مانی بیايد شدن
کنن ای خردمند بیدار^{۱)} دل
ه. ترا کردگار^{۲)} پروردگار
چو گردن باندیشه زیر آوری
نشاید خور و خواب ویا او نشست
دلش کور باشد سرش بی خرد
زهستی نشانست بر^{۳)} آب و خاک
۹. توانا و دانا و دارنده اوست

ازو بهره زهرست و تریاک نیست
بتارک چرا بر نهی تلج آرز
سرش با سر اندر مغاک آوری
کجا رنج تو بهر دیگر کس است
سوی گور^{۴)} و تلبوت تو ننگرد
سرش زیر گرد اندر آید همی^{۵)}
پرستیدن دادگر پیشه کن
ره رستگاری همین است و بس
که با تو نماند همی جلودان
پس آن^{۶)} شدن نیست باز آمدن
مشو در گمان پای بر کش ز گد
قوئی بنده کرده^{۷)} کردگار
زهستی مکن پرسش^{۸)} و داوری
که خستو نباشد بیزدان که هست
خردمندش از مردمان نشمرد
زدانش مکن خویشتن^{۹)} در مغاک
خردرا و جانرا نگارنده اوست^{۱۰)}

۱) P. خاک. 2) Pro hoc vs. in C. leguntur duo:

برو نیز شادی همی بگذرد . همان مرگ زیر پیشه بسپرد
همان نیز شادی سر آید همی سرش زیر گرد اندر آید همی

3) P. پاکیزه. 4) P. et legit hunc vs. post vs. 590. 5) P. از این. 6) P. بنده و کرده. 7) P. اندش male. 8) P. در. 9) P. کنشرا مکن. 10) C. inserit:

جهان آفرید و مکان و زمان پی پشعه خرد و پیل زبان

چو سالار توران بدل گفت من
چنان شاهزاده جوانرا بکشت
هم از پشت او داور کردگار
که با او بگرد آنچه بایست کرد
خداوند کیوان و خورشید و ماه
خداوند هستی و هم راستی
جز از رای و فرمان او راه نیست
بفرمان او گویو بسته میان
به تنها همیرفت و کس را نبرد
همی تاخت تا مرز^{۱)} توران رسید
زبان را بترکی بیاراستی
چو گفتی ندارم ز شاه آگهی
بختم کمندش بر آویختی^{۲)}
بدان تا نداند کسی راز اوی
یکی را همی برد با خویشتن
همی رفت با او همیدون^{۳)} براه
بدو گفت روزی که اندر جهان
گر آیدونکه یابم ز تو راستی

به بیشی بر آرم سر از انجمن
به پیش آمدش روزگار درشت
درختی نو^{۴)} آورد یازان ببار
بر آورد از مغز و ایوانش گرد
کز یست پیروزی و دستگاه^{۵)}
از یست بیشی و هم کاستی^{۶)}
خور و ماه ازین دانش آگاه نیست
بیامد بکردار شیر زینان
تن نازیده بیزدان سپرد
هر آنکس که در راه تنها بدید^{۷)}
ز کیخسرو از وی نشان^{۸)} خواستی
تنش را ز جان زود کردی تهی
زدور از برش خاک بر ریختی
همان نشنود نلم و آواز^{۹)} اوی
کجا رهنمون بود از انجمن^{۱۰)}
برو راز نگشاد تا چند گاه
سخن پرسم از تو یکی در نهان
بشوئی بدانش دل از کاستی^{۱۱)}

۱) P. بر 2) C. inserit duos vss. spurios:

خداوند بخشنده و کارساز خداوند روزی ده ویی نیاز

خداوند گیتی خداوند مهر خداوند ناهید و گردان سپهر

۳) P. کمندش بیلو یختی ۴) P. زخسرو بخوبی خبر ۵) P. شهر

۶) P. بیدار با او ۷) P. که او رهنمون بود از ۸) نیز آواز C. ۹)

ز دل کتری و کاستی

ببخشم بتو هر چه خواهی زمن
 ۹۲. چنین داد پاسخ که دانش بسست
 وگر زانکه^۱ پرسیم هست آگاهی
 بدو گفت کیخسرو ایدر کجاست
 چنین داد پاسخ که نشنیده ام
 چو پاسخ چنین گفت آن^۲ رهنمون
 ندارم دریغ از تو من جان و تن
 ولیکن پراکنده با هم کسست
 زپاسخ نیلایی زبانم تهی
 ببايد سخن^۳ بر گشادنت راست
 خود این^۴ نلم هرگز نه پرسیده ام
 بزد تیغ و انداختش سر نگویم

یافتن کیخسرو را

۹۲۵ همی رفت هر جای^۵ چون بیهشان
 چنین تا بر آمد برین هفت سال
 خورش گور و پوشش هم از چرم گور
 همی گشت گرد بیابان و کوه
 بدانکه که رستم برین^۶ روی آب
 ۹۳. سپهدار توران بگنک آمده
 به پیران بفرمود پس شهریار^۷
 زماچین بیاور بمادر دهش
 فرستاد پیران هم اندر زمان
 بیاورد پور سیاخشا
 ۹۳۵ سپردش بمادر بدان^۸ جایگاه
 چو گویو دلاور بتوران زمین - بدینسان همی گشت اندوه گین
 مگر یابد از شاهزاده^۹ نشان
 میلان سوده از تیغ و بند دوال^{۱۰}
 گنیا خورد گاهی و گاه^{۱۱} آب شر
 برنج و سبختی و دور از گره
 بیاورد لشکر هم اندر شتاب
 دگر باره توران بگنک آمده
 که^{۱۲} کیخسرو شومرا ایدر آر
 برو هم سوئی^{۱۳} دار بسته رهش
 فرستاده بر هیونی چمان^{۱۴}
 جوان خردمند جلن بخش را^{۱۵}
 بر آمد برین نیز يك چند گاه
 بدینسان همی گشت اندوه گین

یافت از P. 4) چنین P. 3) بمن بر P. 2) .اگر زانچه P. 1)
 8) P. 7) شاه جایی P. 6) male. بتوران همی تفت P. 5)
 تو. P. 11) .کای هوشیار P. 10) .ازین P. 9) .خوردن و باده اش
 14) P. نزد شاه جهان C. 13) P. et C. سبی 12) P. هم آن P. 15) با هوش را

چنان شد^۱ که روزی پراندیشه شد^۲ بنزدیکی نامور بیشه شد^۳
 بدان مرغزار اندر آمد دژم جهان خرم و گیسوا دل بغم
 زمین سبز و جوی پر از آب دید همه^۴ جای آرامش و خواب دید
 فرود آمد واسپرا در^۵ گذاشت بخت و همی دل پر اندیشه داشت^۶ ۴۴
 همی گفت مانا که دیو پلید بر پهلوان بود کان^۷ خواب دید
 ز کیخسرو ایدر نیلیم نشان چه دارم همی خویشتن را کشان
 کنون گر بزم اند یاران من ببزم اندرون غمگساران من
 یکی نامجوی و دگر شد روز مرا بخت بر گنبد افشاند کوز
 همی بر فشانم بخیره روان^۸ خمیده روانم چو خم کمان ۴۵
 همانا که خسرو ز مادر نژاد و گز زاد دانش زمانه به باد
 ز جستن مرا رنج و سختیست بهز انوشه کسی کو ببید بزهر
 دل^۹ پر زغم گرد آن مرغزار همی گشت شعرا شده خواستار
 یکی چشمه دید رخشان^{۱۰} ز دور یکی سرو بالا دلارام پرور
 یکی جام می بر گرفته بچنگ بسر بر زده دسته بوی و رنگ^{۱۱} ۴۶
 ز بالای او فری ای زدی پدید آمد و رایت^{۱۲} بخردی
 تو گفتی سیاوخش بر تخت عاج نشست و بر سر زپیروزه^{۱۳} تاج
 همی بوی مهر آید^{۱۴} از روی اوی همی زیب تاج آید از موی اوی
 بدل گفت گیو این بجز^{۱۵} شاه نیست چنین چهره جز درخور گاه نیست

بپیشش یکی نامور بیشه بود P. 3) بود P. 2) بد P. 1)
 چنان P. 4) یر P. 5) C. inserit: 6)

بسی با دل خویش اندیشه کرد که من دور ماندم ز خواب و زخورد

7) P. et in C. septem vss. 641—647 hoc ordine leguntur: 642. 641. 646. 647. 643. 644. 645. 8) P. زبان male. 9) P. سری.
 10) P. تاپان. 11) P. رنگ رنگ. 12) P. رایت. 13) P. بدیدار او رایت. 14) P. آید in utroque hem. pro آمد. 15) P. گفت.
 سرش بیجاده. اینکس جز از

چو تنگ اندر آمد بنزدیک اوی
 پدید آمد آن نامور گنج اوی
 بخندید و شادان دلش بر دمید
 بدین مرز خود زین نشان نیونیست
 بایران برد تا کند^{۱)} شهریار
 بر آمد زجا خسرو شهریار
 خرد را چو شایسته داد^{۲)} آمدی
 زطوس و زگودرز و کالوس شاه
 همی در دل از خسرو آرند یاد
 چگونه است دستان و آن اناجمن
 زیار را بنام جهانباں براند^{۳)}
 چهارا بمهر تو آمد نیاز
 ز تخم کیانی و با هُش^{۴)} توئی
 زگودرز با تو که زد داستن
 که با خرمی بادی و فرهی
 مرا مادر این از پدر یاد کرد
 بدانکه که اندر زش آمد به بن

۹۵۵ پیاده بدو نیز بنهاد روی
 گره سست شد بر در رنج اوی
 چو از چشمه کیخسرو اورا بدید
 بدل گفت کین گرد جز گویو نیست
 مرا کرد خواهد همی خواستار
 ۹۶۰ چو تنگ اندر آمد گویو نامدار
 ورا گفت کلی گویو شاد آمدی
 چگونه سپیدی برین مرز راه
 چه داری خبر جمله هستند شاد
 جهانجوی رستم گویو پیلتن
 ۹۶۵ چو بشنید گویو این سخن خیره ماند
 بدو گفت گویو ای سر^{۵)} سرفراز
 برانم که پر سیاوش توئی
 مرا یاد کن^{۶)} ای سر راستان
 زکشود و گویوت که داد آگهی
 ۹۷۰ بدو گفت کیخسرو ای شیر مرد
 که از فر یزدان گشادی سخن

یزداد et M. emendat چو با فر یزداد و داد آمدی P. 2) بوم P. 1)
 3) C. inserit:

بدو گفت دانم که کیخسروی که اندر جهان شهریار نوی

چنین گفت ای گویو خسرو منم جهان را یکی مرده نو منم

4) P. شه 5) P. خسرو contra rhythmum finalem et C. post hunc vs. inserit:

چنین داد پاسخ بدو شهریار که تو گویو گودرزی ای نامدار

6) بدو گفت گویو C.

همی گفت با نامور مادرم
 سرانجام کیخسرو آید پدید
 بدانکه که گردد سرافراز نیو
 مر اورا سوی تخت ایران برد
 جهانرا بمردی بپای آورد
 بدو گفت گویو ای سر سرکشان
 نشان سیاوش پدیدار بود
 تو بکشای وینمای بازو بمن
 برهنه تن خیش^۲ بنمود شاه
 که میراث بود از گه کیقباد
 چو گویو آن نشان دید بردش نماز
 گرفتش ببر شهریار زمین
 از ایران پیوسید وز تخت شاه
 بدو گفت گویو ای جهاندار کی
 جهاندار داننده خوب وزشت
 همان هفت کشور بشاهنشهی^۳
 نبودی دل من بدین خرمی
 که داند بلیران که من زنده ام
 سیاوخشا زنده گر دیدمی

کز ایدر چه آید زبد بر سرم
 پدید آورد بندهارا کلید
 از ایران بیاید هنرمند^۱ گویو
 بر نامداران و شیران برد^۴
 همان کین مارا بجای آورد
 زفر بزرگی که داری نشان
 چو بر گلستان نقطه قار بود
 نشان تو پیداست بر انجمن
 نگه کرد گویو آن نشان سیاه^۵
 درستی بدان بد کیانرا نژاد
 همی ریخت آب وهمی گفت راز
 زشادی برو بر گرفت آفرین
 زگودرز وز رستم رزم^۶ خواه
 سرافراز ویدار و فرخنده پی^۷
 مرا گر سپردی سراسر بهشت
 نهاد^۸ بزرگی و تلج مهی^۹
 که روی تو دیدم بتوران زمی
 بخاکم وگر باتش افکنده ام
 زتیمار ورنجش پیوسیدی^{۱۰}

1) P. بیاید بتوران جهاندار 2) P. خود male. 3) C. نیک 4) C. inserit:

همه شاد و روشن بچهر تو اند به نادیده یکسر بمهر تو اند

5) P. کیان 6) Sic M.; P. نهاد et C. نهادی 7) P. 8) P. 9) P. بشاهی جهان 10) et M. ob rhythmum finalem.

سپاس از جهاندار کین رنج سخت
 برفتند از آن بیشه هر دو براه
 وزان هفت ساله غم و درد اوی
 همی گفت با شاه گئیو این سخن
 ۴۹۰ همان خواب گودرز ورنج دراز
 زکاوُس کش سال بغنند فر
 از ایوان پراکنده شد رنگ و بوی
 دل خسرو از درد ایشان^۲ بسوخت
 بدو گفت اکنون^۳ زرنج دراز
 مرا چون پدر بلش و با کس مگری
 بشادی و خوبی سر آورد بخت
 بپرسید خسرو زکاوُس شاه
 زگستردن و خواب و ز خورد اوی
 که دادار گیتی چه افکنند بن
 خور و پوشش و درد^۱ و آرام و ناز
 ز درد پسر گشت بی پا و سر
 سراسر بویرانی آورد روی
 بکردار آتش رخس بر فروخت
 ترا بر دهد بخت آرام و ناز
 ببین تا زمانه چه آرد بروی

رفتن گئیو و کیخسرو بسیاوش گرد

سپهبد نشست از بر اسپ گئیو
 یکی تیغ هندی گرفته بچنگ
 زدی گئیو بیدار دل گزینش
 برفتند سوی سیاوش گرد
 ۷۰۰ فرنگیس را نیز کردند یار
 که هر سه براه اندر آزند^۴ روی
 فرنگیس گفت ار درنگ آویم
 ازین آگهی یابد افراسیاب
 بیاید بکردار دیو سپید
 همی رفت پیش اندرون گئیو نیو
 هر آنکس که پیش آمدی بی درنگ
 بزیر گل و خاک کردی تنش
 چو آمد دو تن را دل و هوش گرد
 نهانی بران بر نهادند کار
 نهان از دلیران پرخلش جوی
 جهان بر دل^۵ خویش تنگ آویم
 نسازد بخورد و نیازد بخواب
 دل از جان شیرین شود ناامید

۱) ورنج M. ۲) ورنجش et M. ۳) کاکنون P. ۴) P.
 ۵) male. سر P. آیند

- یکی را زما زنده اندر جهان
جهان پر زبده خواه و پر دشمنست
تو ای بافرین فر و فرزند من
یکی مرغزارست از ایدر نه دور
تو بر دار زین^۴ و لگلم سیاه
به بینی یکی کوه سر بر سپهر
ببالا بر آئی یکی مرغزار
یکی جویبارست و آب روان
چو خورشید بر تیغ گنبد شود^۵
گله هرچه هست اندر آن مرغزار^۶
به بهزاد بنمای زین و لگلم
برو پیش او تیز^۷ بنمای چهر
سیاوش چو گشت از جهان ناامید
چنین گفت شبرنگ بهزاد را
همی بلش در کوه و در مرغزار
ورا بارگی باش و گیتی بکوب
- نماند همی^۱ آشکار و نهان
همه مرز ما^۲ جای آهمنست^۳
شنو تا بگویم یکی پند من
بیکسو ز راه سواران تو
برو سوی آن مرغزاران پگاه
که بر روی بساید همی ایر چهر^{۷۰}
به بینی بکردار خرم بهار
زدیدار او تازه گردد روان
در خواب رای سپهبد بود
بآشخور آید سوی جویبار
چو او^۷ رام گردد تو بر دار گلم
بخوان و برو مال دستت بمهر^۹
برو تیره شد روی روز سفید
که فرمان مبر زین سپس باد را
چو کیخسرو آید ترا خواستار
زدشمن زمین را بنعلت بررب^{۷۵}

گرفتن کیخسرو بهزاد را

- نشست از بر اسپ سالار نیمو
بدان تند بالا نهادند روی
پایه همی رفت در پیش گئیو
چنان چون بود مردم چاره جوی

1) P. نمانند نیز. 2) P. مرزها. 3) C. insert vs. spurium:

اگر آگهی یابد آن مرد شوم بر انگیزد آتش زآباد بوم

4) P. کوهسار. 5) P. in utroque hemist. کشد. 6) P. تنو با گئیو وزین.

7) P. چنو. 8) P. نیک. 9) P. مهر contra metrum et M. زمهر.

بخوردند و سیراب گشتند باز
 بنزدیک آن چشمه چون شد فراز
 بدان تا بر آیدش ازان کار کام
 یکی باد سرد از جگر بر کشید
 رکیب دراز و جنلج خدنگ
 از آنجا که بد پای نهاد پیش
 بیوئید و با زمین سوی او بتافت
 زدو چشم او چشمها بر گشاد
 جو بر^۵ آتش تیز بریان شدند
 زبان پر ز نقرین افراسیاب
 بر ویال ببسود^۴ و بشخود موی
 همی^۵ از پدر کرد با درد یاد
 بر آمد ز جای آن هیمن گران
 بپرتید و از گیسو شد فلپدید
 بدان^۷ خیرگی نام یزدان بخواند
 یکی بارگی گشت و بنمود روی
 همی^۸ رنج بد در جهان گنج من
 گران کرد باز آن عنان سیاه
 چنین گفت بیدار دل شاه نیو
 کنم آشکارا بروشن روان
 سزد کشکارا بود بر توراز

فسيله چو آمد بتنگی فراز
 شتالان بشد خسرو سرفراز
 به بهزاد بنمود زین و لگام
 نگه کرد بهزاد و کی را بدید
 بدید آن نشست سیلوش پلنگ
 همی داشت بر آبخر پای خویش
 چو کی خسرو اورا بآرام یافت
 همی بود بر جای شیرنگزاد^۱
 سپهدار با گیسو گریان شدند
 گشادند از دیدگان هر دو آب
 بمالید دستش ابر چشم^۳ و روی
 لگامش بسر کرد و زین بر نهاد
 چو بنشست بر زمین بیفشرد^۶ ران
 بکردار باد هوا بر دمید
 غمی شد دل گیسو و خیره بماند
 همی گفت کاهرمی چارهجوی
 کنون جان خسرو شد و رنج من
 چو یک نیمه ببرید ازان کوه شاه
 همی بود تا پیش او رفت گیسو
 که شاید که اندیشه پهلوان
 بدو گفت گیسو ای شه سرفراز

۱) P. راد. 2) P. در. 3) C. دست او. 4) C. میسود.
 5) P. همی. 6) P. و بفشرد. 7) C. بران. 8) P. همه.

بدین^۱ ایزدی فر ویز کیان
 بدو گفت ازین اسپ فرخ نژاد
 چنین کردی اندیشه ای پهلوان
 کنون رفت ورنج مرا کرد باد
 زاسپ اندر آمد جهلندیده گیو
 که روز شبان بر تو فرخنده باد
 که با برز واورنگی وجاه وفر
 زیلا بایوان نهادند روی
 چونزد فرنگیس رفتند باز
 بدان تا نهانی بود کار شان
 فرنگیس چون روی بهزاد دید
 دو رخرا بیال ویرش بر نهاد
 چو آب از دو دیده پراکنده کرد
 بایوان یکی گنج بودش نهان
 یکی گنج آکنده دینار بود
 همان گنج کچال ویرگستوان
 سر^۲ گنج بگشاد بیش پسر
 چنین گفت با گیو کای دیده^۳ رنج
 ز دینار وز گوهر شاهوار
 که ما پاسبانیم وگنج آن تست

بموی اندر آئی به بینی میلان
 یکی بز دل اندیشه آمدت یاد
 که اهریمن آمد بر آن^۴ جوان
 پر از غم روان من و دیوشاد^۵
 همی آفرین خواند بر شاه نیو
 دل بدسگالان تو کنده باد
 ترا دانه یزدان^۶ هنر با گهر
 پر اندیشه مغز و روان راهجوی
 سخن رفت چندی ز راه دراز
 نباشد کس آگه زی بازار شان
 شد از آب دیده رخسار ناپدید
 روان سیاش همی کرد یاد
 سبک سر سوی گنج آکنده کرد
 نبد زان کسی آگه اندر جهان
 گهر^۷ بود و یاقوت بسیار بود
 همان خنجر و تیغ و گرز گران^۸
 پر از خون رخ از درد خسته^۹ جگر
 ببین تا ز گوهر چه خواهی ز گنج
 زیاقوت وز تاج گوهرنگار
 فدا کردن جان ورنج آن تست

1) C. برین 2) P. بجنگ 3) C. inserit vs. spurium:

شد آن رنج من هفت ساله بباد و دیگر که عیب آورد بر نژاد

4) P. داور 5) P. درم 6) Hunc vs. sequitur in C. vs. 767. 7) P. در

8) P. برده 9) P. دل از درد و خسته

بیوسید پیشش زمین پهلوان
 زمین از تو گردد بهاران بهشت
 بدو گفت کای مهتر بانوان
 جهان پیش فرزند تو بنده باد
 سپهر از تو راند همی خوب وزشت
 چو افتاد بر خواسته چشم گیو
 زگوه‌ر که پرمایتر یافتند
 سر بدست‌لان تو کنده باد
 همان ترکه پرمایه برگستوان
 ببردند چندانکه بر تافتند
 گزین کرد درخ سیل‌وخش نیو
 در گنج‌را کرد شاه استوار
 سلیحی که بود از در پهلوان
 برآه بیمابان بر آراست کار

رفتن فرنگیس با کیخسرو و گیو بایران

چو این کرده شد بر نهادند زمین
 فرنگیس ترقی بسر بر نهاد
 بران^۱ با داپایان با آفرین
 سران سوی ایران نهادند گرم
 برفتند هر سه بکردار باد
 نماند این سخن یک‌زمان در نهفت
 نه‌تقی چنان چون بود نرم نرم^۲
 که آمد زایران سرافراز گیو
 کس آمد بنزدیک پیران بگفت
 بنزدیک بیدار دل شاه نیو
 فرنگیس و شاه ویل جنگ‌جوی
 بلرزید بر سان شاخ درخت
 سخن هرچه گوشم زمه‌تر شنید
 چو آمدن پیش افراسیاب
 مرا گشت نزدیک او تیره آب
 زگردان گزین کرد کلبادرا^۳
 چو نستیه‌ن گرد پولادرا^۴
 بفرمود تا ترک سیصد سوار
 برفتند گرد از در کارزار
 چنین گفت پیران بلشکر که همین
 مخارید سرها ابر پشت زمین

۱) P. بدان 2) C. inserit:

همه شهر یکسر پر از گفتگوی که خسرو بایران نه‌است روی

3) M. male emendat پولادرا, ut sit nom. pr., nam پولاد significat: athleta corpore ferreo s. vir fortissimus.

سر گئو بر نیزه سازید گفت
 به بندید کیخسرو شومرا
 اگر آب بگذارد آن بدنشان
 سپاهی برین گونه گرد وجوان
 فرنگیس با رنچیده پسر
 زیمردن راه ورنچ شبان
 دو تن خفته وگئو با رنچ وخشم
 زره در بر جبر سرش نیزه^۳ ترگ
 بیرگستوان اندرون اسپ گئو
 فرنگیس را خاک باید نهفت
 بد اختر پی بی^۱ بر وپومرا
 چه آرد برین^۲ مرز واین سرکشان
 برفتند بیدار^۳ دو پهلوان
 بخواب اندر آورده بودند سر
 مر آن هر دو را^۴ گئو بد پاسبان
 براه سواران نهاده دو چشم
 دل آغنده^۵ و تن نهاده بمرگ^۶
 چنان چون بود رسم سالار نیو

گریختن کلباد ونستیهن از بر گئو

چو از دور گرد سپهرا بدید
 خروشی بر آورد بر سان ابر
 میان سواران در آمد چو گرد
 زمانی بخنجر زمانی بگمز
 ازان زخم گهال گئو دلیر
 دل گئو چونان شد از درد وخشم^۷
 وزان پس گرفتندش اندر میان
 زنیزه نیستان شد آوردگاه
 غمی شد دل شیر در نیستان
 از ایشان فراوان بیفکند گئو
 بز دست وتیغ از میان بر کشید
 که تاریک شد مغز وجان هزبر
 زپرخاش او خاک شد لاجورد
 همی ریخت آهن زبالای برز^۸
 سرانرا همه سر شد از جنگ سیر
 که چون چشمه بودیش دریا بچشم
 چنان لشکر^۹ گشن وشیر^{۱۰} زیان
 بپوشید دیدار خورشید وماه
 زخون نیستان گشت چون میستان^{۱۱}
 ستوه آمدند آن سواران نیو

1) P. male. او. 2) P. بدین. 3) P. ویدار. 4) P. جهانجوی را.
 5) P. شیم. 6) P. ارغنده. 7) P. خندان شد از روز خشم.
 8) C. لشکری. 9) P. شیری.

که این کوه خارا است ^{۱)} با یال وسفت
 نه از زخم گیپال ^{۲)} گیو گوست
 زفرمان یزدان که یابد ^{۳)} گذر
 بد آید بفرمان ویر سرکشان
 بدان لشکر گشن با دار و گیر
 همی کوردا دل بر آمد زجلی
 زخم خاك چون ارغوان گشته ^{۴)} شد
 زگیو سرفراز لشکر پناه
 بنزدیک پیران گردن فرار
 بر از خون بر و چنگ بر سان شیر
 خرد یار دار و تن ^{۵)} آباد دار
 چو کلباد ونستیین تیز چنگ
 که بر یال ویر شان ببايد گریست
 ندانم که با من کند کارزار
 ستودش فراوان و کرد آفرین
 سوی راه ویراه بشتافتند
 چنان خسته و زار ویران شدند
 که چنین شگفتی نشاید نهفت
 سخن بر چه سان رفت بر گهی راست
 بپیش تو گر بر گشایم زبان
 دلت سیر گردد ز دشت نبرد

به نستیهی گرد کلباد گفت
 بدان ^{۶)} کین همه فر کیخسروست
 ندانم چه آید برین ^{۷)} بوم ویر
 زگفتار اخترشناسان نشان
 یکی حمله کردند بر سان شیر
 خروش آمد و ناله کره نای
 همه غار و هلمین بر از کشته شد
 گریزان یافتند یکسر سپاه
 همه خسته و کشته گشتند باز
 بنزدیک کیخسرو آمد دلیر
 بدو گفت کای شاه دل شاد دار
 یکی لشکر آمد پس ما با چنگ
 چنان باز گشتند هر کس که زیست
 گذشته ز رستم بایران سوار
 ازو شاد شد خسرو پاک دین
 بخوردند چیزی که در یافتند
 چو ترکان بنزدیک پیران شدند
 بر آشفت پیران بکلباد گفت ^{۸)}
 چه کردید با گیو خسرو ^{۹)} که جاست
 بدو گفت کلباد کای پهلوان
 که گیو دلاور بگردان چه کرد

۱) P. خارا است male. ۲) P. بدین, sed legendum est بدان imp. v.
 ۳) P. تیغ و گیپال. ۴) P. بدین. ۵) P. نباشد. ۶) P. دانستن.
 ۷) P. وگفت. ۸) P. وگل. ۹) P. رخسرو.

فراوان بلشکر مرا دید^۱ نبرد مرا هم پسندید^۲
 بدان گونه^۳ آوردم اندر رکیب که گفتم که بینم^۴ هم اکنون نشیب
 همانا که گوپال بیش از هزار گرفتی ز دست من ای^۵ نامدار^۶
 سرش و نیزه گفتی که سندان شدست بر وساعدش پیل. دندان شدست
 من آورد رستم بسی دیده ام ز جنگ آوران نیز بشنیده ام
 بزخمش^۷ ندیدم چنان پایدار نه در پیچش و گردش کارزار
 گر آن گرزها موم بودی بچنگ سنان سواران چو چرم^۸ پلنگ^۹
 نبودی شکفت ار^{۱۰} بر ویال اوی شدی کوفته خرد و چنگال اوی^{۱۱}
 همی هر زمان تیز و جوشان^{۱۲} شدی بنوی جو پیلی^{۱۳} خروشان شدی
 از افکنده شد روی هامون چو کوه زیکتی شدند آن دلیران ستوه
 بر آشفته پیران بدو گفت بس که ننگست ازین یاد کردن بکس
 نه از يك سوارست چندین سخن تو آهنگ آورد گردان مکن
 تورفتی و نستیه نامور سپاهی بکردار شیران نر^{۱۴}
 کنن گیورا ساختی پیل مست میان یلان گشت نام تو پست
 چو زمین یابد افراسیاب آگهی بیندازد آن تاج شاهنشهی
 که دو پهلوان دلیر سوار ابا^{۱۵} لشکری از در کارزار
 ز پیش سواری نمودند پشت بسی از دلیران توران^{۱۶} بکشت
 گوازه بسی باشدت با فسوس نه مرد درفش و گوپال و کوس^{۱۷}

آمدن پیران از پی کیخسرو

ز لشکر گزین کرد پیران سوار دلیران جنگی دو ره سه هزار^{۱۸}

1) P. بداندانش. 2) P. که بیند. 3) P. آن. 4) P. ز زخمش.
 5) P. زچرم. 6) P. شکفتی. 7) P. نیز جوشان. 8) P. پیل.
 9) P. چنین. 10) P. ایشان. 11) In P. hic vs. sic legitur:
 12) P. سواران گزین کرد پیران هزار همه گرد و شایسته کارزار

بدیشان چنین گفت پیران که زود
شب و روز بر سان شیر زیان^۱
که گر گیو و خسرو بایران شوند
نه مانند برین بوم و بر خاک و آب
بدین رفتن از من شناسد گناه
بگفتار او سر بر افراختند
چنین تا بیامد یکی^۲ ژرف رود
بنش ژرف و پهنش کوتاه بود
بد آن آب را نلر گلزریون
بدیگر کران خفته بد گیو و شاه
عنان تگاور بباید بسود
ز رفتن نباید گشادن میان
زنان اندر ایران چو شیران شوند
وزین داغ دل گردد افراسیاب
نه از گردش اختر و هور و ماه^۳
شب و روز یکسر همی تاختند^۴
سپه شد پراکنده بی تار و پود^۵
بدان رفتن مرد همراه بود^۶
بدی در بهاران چو دریای خن^۷
نشسته فرنگیس بر دیدگاه^۸

۱) P. بباید شدن بر پی بدگمان 2) P. inserit vs., qui spurius videtur:

برفتند ترکان چو باد دمان بفرمان آن نامور پهلوان

3) C. inserit duos vss.:

نجستند روز و شب آرام و خواب وزین آگهی شد بافراسیاب

وزان روی گیو و فرنگیس و شاه شدندی شتابان بریدند راه

4) C. رسیدند با جوشن و درع و خود. Cf. vs. sextus in nota 7 allatus. 5) Deest in C. 6) C. inserit sex vss., quorum postremus fere consentit cum praecedente 853:

رسیدند بر آب گلزریون شهنشاه را گیو بد رهنمون

که بلید گذشتن ازین روی آب نهان زمانی سر خود بخواب

اگر لشکر آید سوی کارزار بود آب مارا بجای حصار

بگفت و بخوردند چیزی که بود شهنشاه با گیو پر دل غنود

ز ناگه گردی بر آمد ز دشت که کوه و در و غار ازو تیره گشت

چو پیران بیامد بنزدیک رود سپه بد پراکنده بی تار و پود

8) P. پاسگاه

فرنگیس ازان جایگه بنگرید
 دوان^۱ شد بر گویو واگاه کرد
 بدو گفت کلی مرد با رنج خیز
 یکی لشکر آمد پس ما دمان
 ترا گری بیابند بیجان کنند
 مرا با پسر هر دو دیده^۵ پر آب
 دزان پس ندانم چه آید زبند^۷
 بدو گفت گویو ای مه^۹ بانوان
 تو با شاه بر شوبه بالای تند
 جهاندار پیروز یار منست
 بنیروی یزدان جان آفرین
 بدو گفت کیخسرو ای رزمساز
 زدام بلا یافتن من رها
 بهامن مرا رفت باید کنون

درفش سپهدار توران بدید
 بدان^۲ خفتگان خواب کوتاه کرد
 که آمد ترا روزگار گریز^۳
 بترسم که تنگ اندر آید زمان^۴ ۸۹
 دل ما زبرد تو پیچان کنند
 برد^۵ بسته نزدیک افراسیاب
 نداند^۶ کسی راز چرخ بلند
 چرا رنجه داری^۸ بدینسان روان
 زپیران و لشکر مشو هیچ کند ۹۰
 سر اختر اندر کنار منست
 سواری نمانم^{۱۱} بر افراز زین
 کنون کار من بر تو بر شد دراز
 تو چندین مشو در دم ازها^{۱۲}
 فشاندن زشمشیر بر چرخ خون ۸۷۰

1) P. روان 2) P. پیران 3) P. ستیز 4) C. insert:

درفش سپهدار پیران به بین شده تیره از گرد روی زمین
 ندانم چه 7) P. contra metrum. 6) P. برند 5) P. پسر دیده کرده
 تیره کردی 10) P. سر 9) P. چه داند 8) P. آید بما بر گزند
 et C. post hunc vs. insert:

مرا این همه از پی خسروست که او از بزرگان گیتی نوست
 فلک روشن از نامیر بخت اوست زمین بندهء پایهء تخت اوست
 گر آیدونکه خواهد جهاندار ما بخوبی گراید همه کار ما
 بنیروی یزدان و دیهیم شاه نترسم من از جنگ توران سپاه
 11) P. نمانم male. 12) C. insert:
 منم گوهر پاک آن پاکزاد سیاوخش شیرافکن کسی نژاد

بدو گفت گيو ای شه سرفراز
 پدر پهلوانست ومن پهلوان
 برادر مرا هست هفتاد و هشت
 بسی پهلوانست وشاه اندکی
 اگر من شوم کشته دیگر بود
 وگر^۳ توشوی دور از ایدر تباه
 شود رنج من هفت ساله بباد
 تو بالا گزین سپهرا به بین
 چو پیروز باشم هم از فر تست
 جهانرا بتاج تو آمد نیاز
 همیشه بر شاه بسته^۱ میان
 جهان شد چو نام تو اندر گذشت
 چه اندک که پیدا نه بینم یکی
 سر تاجور باشد افسر بود^۲
 نبینم کسی از در تاج وگاه
 و دیگر که عیب آورم بر^۴ نژاد
 مرا یار باشد جهان آفرین
 جهان جمله^۵ در سایه پر تست

جنگ پیران با گيو

میوشید درع و بیامد چو شیر
 ازین سو سپهبد وزانسو^۷ سپاه
 چو رعد بهاران بغرید گيو
 بر آشفست پیران و دشنام داد
 تو تنها بدین رزمگاه آمدی
 کنون خوردنت زخم^۹ روپین بود
 تو ثم کوه آهن بوی^{۱۱} يك سوار
 کنند این^{۱۲} زره در یرت چاک چاک
 یکی داستان زد هریر دمان^{۱۴}
 همان باره^۸ کوپیکر^۶ بزیر
 میلانجی شده رود و بر بسته راه
 ز سالار لشکر همی جست نیو
 بدو گفت کای بدرگ^{۱۰} بدنژاد
 دلاور بپیش سپاه آمدی
 تنت را^{۱۵} کفن جنگ شاهین بود
 چو مور اندر آیند گردت هزار
 چو مردار آنکه^{۱۳} کشندت بخاک
 که چون^{۱۶} بر گوزنی سر آید^{۱۵} زمان

۱) P. ۲. ۴) اگر. P. ۳) شود. P. ۲) بشاهی که بندق از انپس. P. ۱)
 ازان سو. P. ۷) دستکش را. P. ۶) زنده. P. ۵) و دیگر شکست آورد بد
 P. ۱۱) برتر. P. ۱۰) نوک. P. ۹) بدتن. P. ۸) سپهبدار ازینسو
 زبان. C. ۱۴) بی سر. P. ۱۳) آن. P. ۱۲) اگر آهنین کوهی ای
 ۱۵) P. ۱۶) male. ۱۵) P. ۱۵) contra metrum. ۱۵) P.

زمانه برو دم همی بشمرد
 زمان آوریدت کنن پیش من
 ازان پس بغزید گئیو سترگه
 که ای ترک بدگوهر دیروزاد
 بکین سیاوش مرا دیدء
 که چندان بزرگان وترکان وجین³
 بتاراج دادم همه خان تو
 دو مهتر زنت بود ابر انجمن
 یکی خواهرت بود و دیگر زنت
 دو قرک دزمرآ چو من دیدمش
 نمودی بمن پشت همچو زنان
 ترا خود همی مرد باید چو زن
 کزین ننگ تا جاودان مهتران
 که تنها همی گئیو خسرو ببرد
 و دیگر بزرگان روی زمین
 بزرگان و خیشان کاؤس شاه
 همه دخت رستم همیخواستند
 بدامادیش کس فرستاد طوس
 تهمتن زیوند شان سر بتافت

بیاید که بر شیر فر¹ بگذرد
 همان پیش این نامدار انجمن^{۸۹}
 سر سرکشان پهلوان بزرگه
 که چون تو سپهد بگیتی مباد
 همانا که رزم² پسندیده
 تبه گشته^۴ بر دست من روز کین
 گزند آمد از من ابر جان تو^{۹۰}
 اسیر آوردم کشان از ختن
 که لرزان بدغدی بجان وتنت
 بکتر^۵ یکی بنده بخشیدمش
 برفتی غریوان و مریهکنان
 میان یلان لاف مردی مزن^۶
 بگویند با رود رامشگران
 همه نامتان ننگ باید شمرد
 چه فغفور و قیصر چه خاقان چین
 دلیران و گردان زرین کلاه
 همه بر دلش خواهش آراستند^{۹۰۵}
 تهمتن بدو کرد چندین فسوس
 از ایرا⁷ سزاوار خود کس نیافت

هم از ترک وجین P. 3) زخم P. 2) بیاید دوان پیش من P. 1)

4) P. که شد کشته 5) et C. post hunc vs. inserit vs. spurium: بکتر P.

من اندر فراز و تو اندر نشیب تو اندر شتاب و من اندر شکیب

6) C. inserit vs. spurium:

بسان زنان مرد باید ترا کجا مرد دانا ستاید ترا

7) P. از ایشان et ed. Teh. زایران, sed recte C. از ایرا, quum significet i. q. *propterea quod*, ut P. 4, pg. 468 vs. 1300.

زگردان نیامد پسندش کسی^۱
 که بودی گرامیتر از افسرش
 بمن داد گردنکش نامدار
 سر مرا بچرخ برین بر کشید
 مه بانوان شهر بانو ازم
 ندارم بگیتی کسی هم نبرد
 ببايد ترا نوحه آراستن^۲
 جهان پیش چشمم کنم قیره گون
 ز من نلم مردی بگیتی مخواه
 بنزدیک شاه دلیران برم
 نهم بر سرش بر دلافرز تلج
 کنم شهر توران کنم هزیر^۳
 سر سرکشان گئیو آزادگان
 که نه تلج بادت نه تخت ونه بوم
 بگرید بتو جوشن ومغفرت^۴
 کفن بی گمان جوشن وترک تست

بگیتی نگه کرد رستم بسی
 بمن داد رستم گزین دخترش
 ۱۱. مهین دخت بانوگشپ سوار
 زچندان بزرگان مرا بر گزید
 سپردم برستم همی خواهم
 باجز پیلتن رستم شیر مرد
 چو با رستم آیم بکین خواستن
 ۱۱۵ من^۵ اکنون بدین خنجر آبگون
 اگر زنده مانم یکی زین سپاه
 شهنشاه خسرو بایران برم
 نشانمش بر نامور تخت علج
 وزانپس بپوشم گرانمایه کبر
 ۱۲. منم پرور گودرز کشوادگان
 تو ای^۶ ترک بدبخت پیران شوم
 برین تیغ هندی ببرم سرت
 که خم کمندم کنون مرگ تست

1) C. inserit vs. spurium:

بمردی ودانش بفر و نژاد بخورد و بیخوشش مرا کرد یاد

2) C. addit vs. spurium:

مربین رزمگه بزمگاه منست گرانمایه مغفر کلاه منست

3) P. هم. 4) C. inserit duos vss., qui spurii videntur:

بیایم بتوران چو شیر زیان بکین سیاوش کمر بر میان
 نه توران بمانم نه افراسیاب کنم شهر توران چو دریای آب

5) P. توئی. 6) Deest in P.

گرفتار شدن پیران در دست گیو

دش گشت پر جوش و پر آب چشم ^۱	چو بشنید پیران بر آورد خشم ^۱
بگردن بر آورد گرز گران ^{۱۳۵}	بر انگیخت اسب و بیفشرد ران
همی داد نیکی دهش را درود	چو کشتی زدشت اندر آمد برود
بدان تا سپید بر آمد ز آب	نکرد ایچ گیو آزمون را شتاب
گریزان همی رفت سلار نیو ^۲	ز جنگش بیستی بیپچید گیو ^۳
جهان چون شب تیره تاریک شد ^۴	هم آورد با گیو نزدیک شد
بزیں اندر افکند گرز نبرد ^{۱۳۶}	چو از آب وز لشکرش دور کرد
تو گفتی که بود از دهای دمان	یکی حمله آورد بر پهلوان
پس اندر همی تاخت گیو دلیر	گریزان ^۵ شد از گیو پیران شیر
ز قتراک بگشاد پیچان کمند ^۶	نهانی ازان پهلوان بلند
کمند اندر افکند و کردش دوال	بیپچید گیو سرافراز یال

et ante دو چشمش پر از آب و دل پر خروش C. 2) جوش C. 1) hunc vs. inserit octo vss. spurios:

دش گشت پر بیم دم در کشید	چو پیران ز گیو این سخنها شنید
هم از جان شیرین بشد ناامید	بلرزید بر سان لرزنده بید
جهانگیر و شیراوزن اندر نبرد	فغان کرد ازان پس که ای شیر مرد
بدان تا که پشت که آرد بزیر	بیا تا بگردیم هر دو جو شیر
سزد گر بآب اندر آئی دلیر ^۵	بدو گفت گیو ای سپهدار شیر
چه آید بدان لشکر نامدار	به بینی کزین پر هنر یک سوار
سر سرکشان اندر آرم بزیر	شما شش هزارید و من یک دلیر
سران تان همه زیر پای آورم	چو من گرز و سرگرای آورم

3) P. روی 4) P. به خلشجوی 5) Quatuor vss. 929—932 hoc ordine leguntur in C.: 930, 932, 929 et 931. 6) هزیمت C. 7) Deest in C.

ز زین بر گرفتش بـخـم کـمـد
 ببردش بدور از لب جویبار
 سلیحش بپوشید و خود بر نشست
 بشد تا لب آب گلرزین
 بدیدند ناچار رفتند پیش
 دم نای سرغین و هندی درای
 چو کشتی بموج^{۱)} اندر آید شتاب
 سپه ملانده از کار او در شگفت
 سر سرکشان خیره گشت از نهیب
 همی ترکرا خاک بر سر نهاد^{۲)}
 زیکتن^{۳)} شدند آن دلیران ستوه^{۴)}
 چو شیر اندر آمد میان رمه
 گریزان برقتند از پیش گـیـو
 که گفتی ندیدست لشکر بخواب
 همی خواست از^{۵)} تن سرشرا برید
 دوان ویر از درد^{۶)} چون بییشان
 دو رخساره زرد ویتن سوگوار^{۷)}
 ببوسید ویر شاه کرد آفرین
 گرفتار شد در دم ازدها

۹۳۵ سر پهلوان اندر آمد به بند
 پیاده بپیش اندر افکند خوار
 بیفتند بر خاک دستش به بست
 درفشش گرفته بدست اندرون
 چو ترکان درفش سپهدار خویش
 ۹۴. خروش آمد و ناله کره نای
 چو آن دید گیو اندر آمد بآب
 بر آورد گرز گران را بکفت
 سبک شد عنان و گران شد رکیب
 بتیغ و رکل و بسفت و بباد
 ۹۴۵ از افکند شد روی هامون چو کوه
 قفای یلان سری او بد^{۸)} همه
 چنان لشکر^{۹)} گشتن و مردان نیو
 چنان چیره بر گشت و نگذاشت آب
 دمان تا بنزدیک پیران رسید
 ۹۵. بخواری ببردش پیاده کشان
 بر شاه بردش همی زار و خوار^{۱۰)}
 پیاده بنزدیک خسرو زمین
 چنین گفت کین بدتن^{۱۱)} بی وفا

۱) P. male. که موج. 2) Deest in C. 3) P. زگرزش. 4) C. inserit vs., qui spurius videtur:

نیاززد یک موی گیو از تنش نداید یک تار پیراهنش
 5) P. چنان. 6) P. ترس. 7) P. کز. 8) C. لشکری. 9) P. شد. 10) P. خوار. 11) P. گفت با شاه که این
 کلین. et M. recte emendat

سیاوش بگفتار او سر بداد
ابر شاه پیران گرفت آفرین
همی گفت کای شاه دانش پژه
تو دانسته درد و تیمار من
اگر بنده بودی پدرگاه شاه
تو و مادرش هر دو از چنگ دیو
سزد گر من از چنگ این ازدها
چو او باد گشت این شود نیز باد
خروشید و بسید روی زمینی^{۱۰۰}
چو خورشید تابان میان گروه
ز بهر تو با شاه پیگار من
سیاوخش خسرو نگشتی تبا^۱
برون آوردم برای و بریو^۲
بفر و بیخت تو یابم رها^۳

رها کردن فرنگیس پیران را از گيو

بکیخسرو آنکه نگه کرد گيو
فرنگیس را دید دیده پر آب
یگیو آنکهی^۴ گفت کای سرفراز
چنان دان که این^۵ پیر سر پهلوان
پس از دادگر داور رهنمون
زید مهر او پرده جان ماست
بما بخشش ای نامر تو کنون
بدو گفت گيو ای سر بانوان
یکی سخت سوگند خوردم بماه
که گر دست یابم برو^۶ روز کین
بدو گفت کیخسرو ای شیرفش
بدان تا چه فرمان دهد شاه نیو
زبان پر زنفریی افراسیاب
کشیده^۷ چنین رنج راه دزاز
خرمند رانست و روشن روان
بدان کور هانید مارا ز خون^۸
وزین کرده خویشت زنهار خواست
که هرگز نبد بر بدی رهنمون
انوشه بزی شاد و روشن روان^۹
بتاج و تخت سرافراز شاه
کنم ارغوانی بخونش زمین^{۱۰}
روان را زسوگند یزدان مکش

۱) Deest in C. 2) C. inserit:

ز بهر سیاوش بدم خون نشان فرنگیس را جو ازینها نشان

۳) کین P. ۴) کشیدی C. et چشیده P. ۵) اینچنین P. ۶) بدو P. ۷) انوشه جوان باد شاه جهان P. ۸) سوگند یزدان مکش contra metrum. ۹) بدو P.

کنون دل بسوگند گستاخ کن
چو از خنجرت خون چکد بر زمین
دل شاه بر پهلوان گرم دید
۱۷۵ بشد گیو وگوشش بخنجر بسفت
چنین گفت پیران از انپس بشاه
بفرمای کاسیم دهد باز نیز
بگیو آنکهی گفت شاه دلیر
بدو گفت گیو ای دلیر سپاه
۱۸۰ اگر خواهی این بادپای دوان^۱
یکی سخت سوگند را یاد کن
که نگشاید این بند من هیچکس
کجا مهتر بانوان تو اوست

بخنجر ورا گوش سوراخ کن
هم از مهر یاد آیدت هم زکین
رخشش پر از آب و آزر^۲ دید^۱
بسوگند بر تن درستی بخفت^۳
که نتوان پیلاه شدن تا سپاه
چنان دان که بخشیدهء جان و چیز
که اسپش مرا بخش ای نره شیر
چرا سست گشتی باوردگاه^۴
دو دستت به بندم به بند گران
بپیمان تن بسته آزاد کن
گشاینده گلشهر خواهر و بس
وزو نیست پنهان ترا مغز و پوست

۱) C. inserit quatuor vss. spurios:

بدو گفت کای شاه دل شاد دار
روانرا ازین کار آزاد دار
چومن صد هزاران فدای تو باد
خرد زافرینش روای تو باد
زگفتار او رخ بر افروخت شاه
بخندید ورخشنده شد پیشگاه
بدو گفت کای نیلادل پهلوان
بزی شاد با کلام دل جاودان

۲) Sic ed. Teh. pro بچست in ed. C., quod rhythmo finali repugnat. Eadem de causa repudianda est lectio ed. P. زسوگند بر تن درستی. ۳) C. inserit quatuor vss. spurios: گرفت.

توانی که گوئی بگیتی چومن
سواری نباشد بصد انجمن
سپهدار ترکان و شیران توئی
برزم اندرون خصم ایران توئی
کنون پیش من بسته پر آب چشم
نه نام ونه نمک ونه زور ونه خشم
همی لابه سازی بسان زنان
پر از نمک با شاه لابه کنان

۴) P. روان.

بدان گشت همداستان پهلوان بسوگند بخريد اسپ وروان¹
 كه نگشايد اين بند من² كس براه كه گلشهر دارد مر³ اين دستگاه^{۹۸۵}
 بدو داد اسپ و دو دستش به بست وزان پس بفرمود تا بر نشست
 فرنگيس و كيخسرو خوبچهر به بر در گرفتند اورا بمهر^۴
 برفت و همی خواند او آفرين اير شاه و ير پهلوان زمين^۵

يافتن افراسياب پيران را براه

چو از لشكر^۶ آكه شد افراسياب برو تيره شد تابش آفتاب
 يزد كوس و بوق و سپه بر نشانند بگردار آتش از انجا^۷ براند^{۹۹۰}
 دو منزل يكي كرد و آمد دمان همی جست بر سان تير از كمان
 چو آورد^۸ لشكر بدان رزمگاه كه آورد كلباد بد با سپاه
 همه مرز لشكر پراكنده ديد بهر جای بر مردم افكنده ديد
 پيرسيد كين پهلوان با سپاه كی^۹ آمد از ايران يرين رزمگاه
 نبود آكهی كس ز جنگ آوران كه بگذشت از ينسان سپاهی گران^{۹۹۵}
 كه برد آكهی نزد آن ديوزاد كه آنجا سياوخش دارد نژاد
 اگر خاك بوديش آموزگار^{۱۰} ندیدی دو چشم من اين روزگار
 سپهرم بدو گفت آسان بدی و گز^{۱۱} دل زلشكر هراسان بدی

1) P. روان. 2) P. بندرا. 3) P. زگلشهر سازد وی. 4) C. inserit duos vss., qui spurii videntur:

بدو گفت خسرو كه پدرود بلش جهان تار و تو در میان پود بلش

اگر داد گستر دهد داد مان نياشد دريغ از تو جان وروان

5) C. addit versum, qui bene abesse potest:

بدان سو روان گشت پيران نيو وزين سوی شاه و فرنگيس و گيو

6) P. خسرو. 7) P. بگردار آتش. 8) P. بياورد. 9) P. كه.

10) P. پيروردگار. 11) P. اگر.

سوار ایچ با او ندیدیم کس
چنان رفت گئو و فرنگیس و شاه
ز گردون دل او پر از درد شد
سبخن هرچه گوشم زدانا شنید
ابی کوشش اورا رساند بتخت
سپاهی پیش اندر آمد پدید
سر و روی و بالش همه پر زخون
بپیروزی از پیش بشتافتست
چنان³ خسته بد پهلوان سپاه
دو دستش⁴ پس پشت با پالهنک
غمی گشت و اندیشه اندر گرفت
نه دژده گرسنه و نه بیریمان
کجا گئو⁵ تنها بد ای شهریار
زیمش بدریا بسوزد نهنگ
همی کوشت چون پتک آهنگران
سوار از فراز اندر آمد نشیب
نه اندیشه بودش ز مردان ما
فزون زانکه بارید بر سرش تیغ
تو گفستی که گشتست با کوه⁶ جفت
جز از من نشد کس برش⁷ کینه خواه

یکی گئو گودرز بودست و بس
۱۰۰ ستوه آمد از جنگ یکتی سپاه
چو بشنید رنگ زخش زرد شد
ورا داد پاسخ که آمد پدید
چو یزدان کسی را کند نیل بخت
سپهد چو گفت سپهرم¹ شنید
۱۰۰ سپهدار پیران بپیش اندرون
گمان برد² کو گئورا یافتست
چو نزدیکتر شد نگه کرد شاه
ورا دید بسته بزین بر چو سنگ
پرسید وزو ماند اندر شکفت
۱۰۱۰ بدو گفت پیران که شیر زیان
نباشد چنو³ در صف کارزار
بر آنسان که او بر دم روز جنگ
نخست اندر آمد بگزر گران
باسپ و بیای و بیل و رکیب
۱۰۱۵ همی زد همی کشت گردان ما
همانا که باران نبارد زمیغ
چو اندر گلستان بزین بر نخفت⁷
سرانجام بر گشت یکسر سپاه

1) P. سپهرم چو گفت سپهد. 2) P. کرد. 3) P. خود آن. 4) P. گشت. 5) P. چنان. 6) P. male et C. post hunc vs. inserit vs. spurium: دست از

من آن دیدم از وی که از گمگوش و شیر نبیند جهان دیده مرد دلیر

7) P. بخفت. 8) P. گرز. 9) P. نبد پیش او.

- گريزان زمن تلبداده كمند
پراكنده شد دانش وهوش من
زاسپ اندر آمد دو دستم بيست
بدان خواريم نزد خسرو كشيد
هميخواست تا برد از تن^{۱)} سرم
نبرد سر ليك بدريد گوش
بجان سر شاه وخورشيد و ماه
مرا داد ازين گونه سوگند سخت
كه نگشايد اين دست من هيچ كس
زمانى سر وپايم اندر كمند
ندانم چه رازست نزد سپهر
چو بشنيد گفتارش افراسياب
يكى بانك بر زد زبيش براند
وزانپس بمغز اندر افكند باد
كه گر گيو گودرز وآن ديوزاد
فرود آورم شان زچرخ^{۲)} بلند
بگفتش بدین تيغ آهن گذار
فرنگيس را چون بچنگ آورم
- بينداخت آمد ميانم^{۱)} به بند
بخاك اندر آمد تن وتوش من^{۱.۲)}
بر افكند بر زين^{۲)} و خود بر نشست
يكى داغ بر جانم از نو كشيد
فرنگيس گشت آنكهى ياورم
دو دستم بيست و بر آورد جوش
بدادار خوكام وتخت وكلاه^{۱.۲۵)}
بخورم چو ديدم كه بر گشت بخت
بجز جفت گلشهر در دهر ويس^{۳)}
بديگر زمان زير سوگند بند^{۴)}
بخواهد ربودن زمن پاك مهر
بدیده زخشم اندر آورد آب^{۱.۳)}
به بيچيد پيران وخامش^{۵)} بماند
بدشنام وسوگند لب بر گشاد
شوند ابر غرنده يا تيز^{۷)} باد
برد دست وز تيغ بگشاد بند
بكينه بر آرم ازيشان دمار^{۱.۳۵)}
بچشمش جهان تار وتنگ آورم^{۶)}

من P. 3) .بييش اندر افكند P. 2) .بيفكند وآمد سر من P. 1) male. 4) In P. hic vs. sic legitur:

كه كسرا نگوئی كه بگشای دست هميدون برو تا بجای نشست

5) P. inversis vss. 1029 et 1030 et C. inserit vs. spurium:

يكى تن به آيد زچندين سوار همانا كه كين دارد اين روزگار

6) P. contra metrum. 7) P. وتيز. 8) P. از ابر. 9) In C. hic vs. legitur post vs. 1039.

میانش^۱ به برّ بشمشیر تیز بماه‌ی دهم تا کند ریز ریز
چو کیخسرو ایران باجوید همی فرنگیس با وی^۲ چه پوید همی

گفتگوی گیو با بازبان

بسوی ختن رفت پیران نژند وزین سو همی تاخت شاه بلند
۱.۴۰ خود و سرکشان سوی جیخون کشید همی دامن از خشم درخون کشید
بهومان بفرمود کاندر شتاب عنانرا بکش تا لب رود آب
که چون گیو و خسرو^۳ ز جیخون گذشت همه رنج ما باد گردد بدشت
نشان آمد از گفتمه راستان که دانا بگفت از گه باستان
که از تخمه توروز کیقباد یکی شاه سر بر زند با^۴ نژاد
۱.۴۵ که توران زمینرا کند خارسان نماند برین^۵ بوم ویر شارسان
دل او بایران گراید بمهر بتوران نماید پر از کینه چهر
رسیدند پس گیو و خسرو به آب همی بود شان بر گذشتن شتاب
گرفتند پیگذار با بازخواه که کشتی کدام است^۶ بر بازگاه
نوندی کجا بادبانش نوست نشستی که زیبایی کیخسروست
۱.۵۰ چنین گفت پس گیو با بازخواه که آب روانرا چه چاکر چه شاه
همی گر گذر بایدت زاب رود فرستاد باید بکشتی درود
بدو گفت گیو آنچه خواهی بخواه گذر ده که تنگ اندر آمد سپاه
چو بشنید ازو بازبان گفتگوی سوی گیو کرد آنکهی تیز روی
نخواهم ز تو گفت باز اندکی ازین چار چیزت بخوام^۷ یکی
۱.۵۵ زره خواهم از تو گر اسپ سیاه پرستار یا ریدک همچو^۸ ماه

۱) میان شان C. ۲) Sic ed. Teh.; P. et C. باری vitiose. ۳) P. گذر
۴) شاه خیزد زهر دو P. ۵) همی P. ۶) چو آید خبر کو
۷) بیاید P. ۸) پرستار و گر افسر زرّ ماه P. داشت.

بدو گفت گئو ای گُسته خرد
اگر با شهنشاه² شهری بدی
که باشی که شعرا کنی خواستار
دگر مادر شاه خواهی همی
سه دیگر چو شیرنگ بهزادرا
چهارم که جستی بخیره زره
نگردد چنین آهن از آب تر
نه نیزه نه شمشیر هندی نه تیر
کنون آب مارا وکشتی ترا
سخن زین نشان خود¹ کی اندر خورد
ترا زین جهان نیز بهری بدی
چنین بادپای تو³ ای خاکسار
بباز افسر ماه⁴ خواهی همی
که در یابد او روز تک⁵ بادرا ۱۰۹
زره باید از هر کسی با⁶ گم
نه آتش برو بر بود کارگر
همی باز خواهی برین⁷ آب گیر
بدین مایه راه⁸ درشتی ترا

گذشتن کیخسرو از جیحون

بشه گفت گئو ار تو کیخسروی
فریدون که بگذشت از ارونند رود
جهانی سراسر شد اورا رهی
چه اندیشی ار شاه ایران توئی
ببد آبرا کی بود بر تو راه
اگر من شوم غرقه گم⁹ مادت
بهانه تو بودی مرا در^{۱۰} جهان
مرا نیز مادر زبهر تو زاد
که من بیگمانم که افراسیاب
نبینی ازین آب جز نیکوئی ۱۰۹۵
همی داد تخت مهرا درود
که با روشنی بود ویا فرهی
پناه دلیران و شیران توئی
که با فر و برزی و زیبای گاه
گرانی نباید که گیرد سرت ۱۰۹۷
که بیکار بد تخت شاهنشهان
ازین باره بر دل مکن هیچ یان
بیاید دمان تا لب رود آب

۱) P. نشانرا. ۲) بهر باز اگر شاه P. ۳) باد پیمای P. ۴) که آنرا ندانی گشادن P. ۵) که کوته بدارد بتک P. ۶) شاه. ۷) بدان P. ۸) چنین مایه مارا P. ۹) با P. ۱۰) ز مادر تو P. بودی مراد

فرنگیس را با تو ای شهریار
و یا زیر نعل اندرون بسپزند²
پناه هم بیزدان فریادرس
بنالید بر خاک بنهاد روی
نمایند³ داد و راهم⁴ توئی
روان خرد⁵ سایه پر تست
بچهره بسان شب آهنگ شد
چو کشتی همیراند تا بازگاه
برون شد ز جیحون و از آبگیر⁶
جهان جوی خسرو سر و تن بشست
جهان آفرین را ستایش گرفت
نکته بان کشتی شد آسیمه سر
کزین برتر اندازه نتوان گرفت
سه اسپ و سه جوشن سه برگستان
خردمندش از مردمان نشود
تبه دید ازان کار بازار خویش
زیاد هوا بادبان بر فراشت

مرا به کشد زنده بر دار خوار
۱.۷۵ بآب افکند ماهیان تان خورند¹
بدو گفت کی خسرو اینست و بس
فرود آمد از باره راهجوی
همی گفت پشت و پناه توئی
درشتی و نرمی مرا قر تست
۱.۸۰ بگفت این بر پشت شبرنگ شد
بآب اندر افکند خسرو سیاه
پس او فرنگیس و گیو دلیر
بر آنسو گذشتند هر سه درست
بران داستان⁸ بر نیایش گرفت
۱.۸۵ چو از رود کردند هر سه گذر
بیاران چنین گفت کاینست⁷ شکفت
بهاران و جیحون⁹ و آب روان
برین⁹ ژرف دریا چنین بگذرد
پشیمان شد از خام گفتار خویش
۱.۹۰ بیاراست کشتی بجیزی که داشت

نمایند³ بر P. 3) بسپرد P. 2) افکند تان و ماهی خورد P. 1)

et C. post hunc vs. inserit: داد و راهم

بآب اندرون جان فرایم توئی خشکی همی و نمایم توئی
نترسد ز جیحون و از آب شیر P. 5) et C. invertit hemist. و خرد P. 4)
جیحون P. 8) contra metrum کاینست P. 7) falso. بر نیستان P. 6)
بدین P. 9) male.

- بپوزش بیامد بر شهریار همه هدیه‌ها پیش شاه آورد بدو گفت گویو ای سگ کم‌خرد چنین مایمور با گهر شهریار ندادی کنون هدیه تو مباد چنان خوار بر گشت ازو رودبان چو آمد بنزدیکی بازگاه چو نزدیک رود آمد افراسیاب یکی بانگ زد تند بر بازخواه چنین داد پاسخ که ای شهریار ندیدم نه هرگز شنیدم چنین بهاران واین آب با موج تیز چنان بر گذشتند هر سه سوار ویا خود زیاد بزبان^۵ زاده اند چو بشنید ازینسان رخس گشت زرد ازانپس بفرمود^۷ افراسیاب ببین تا کجا یابی آن^۹ رفتگان بدان تا بیابیم شان زود باش بدو گفت هومان که ای شهریار تو با این سواران بایران شوی
- چو آمد بنزدیکی رودبان کمان وکمند وکلاه آورد تو^۱ گفتی که این آب مردم برد همی از تو کشتی کند خواستار رسد روز کین روزت آید بیاد^۲ ۱۰۹۰ که جانرا همی گفت پدرود مان هم‌آنکه بیامد زتوران سپاه ندید ایچ کشتی نه مردم بر آب که چون یافت آن^۳ دیویر آب راه پدر بازبان بود ومن بازدار ۱۱۰۰ که کردی کسی آب دریا^۴ زمین چو اندر شوی نیست راه گریز که گفتی هوا داشت شان در کنار بمرم زیزدان فرستاده اند بر آورد از دل^۶ یکی باد سرد ۱۱۰۵ که بشتاب وکشتی در افکن در^۸ آب شدستند یا مانده از^{۱۰} خفتگان بیاور تو کشتی وپدرود باش بر اندیش وآتش مکن در کنار همی در دم وچنگ شیران شوی ۱۱۱۰

۱) P. چه. 2) P. باد male. 3) P. این. 4) P. جی‌کون. 5) P. ویا شان زیاد زبان. 6) P. اند. 7) P. وزانپس بفرمودش. 8) P. بیابم این. 9) P. بر افکن بر. 10) P. اند contra metrum.

چو گودرز و چون^۱ رستم پیلتن
 همانا که از گاه سیر آمدی
 ازین رود تا چین و ماجین تراست
 تو توران نکه دار و تخت بلند
 ۱۱۵ پر از خون دل از رود^۲ گشتند باز
 چو طوس و چو گرگین لشکرشکن
 که ایدر بچنگال شیر آمدی
 خور و ماه و کیوان و پروین تراست
 از ایران کنون نیست بیم گزند
 بر آمد برین روزگار دراز

رفتن کیخسرو باصفهان

چو با گئو کیخسرو آمد بزم
 نوندی بهر^۳ سو بر افکند گئو
 که آمد ز توران سپهدار شاد
 سرافراز کیخسرو نیل بخت
 ۱۱۲ فرستاده چست و گرد و سوار
 گزین کرد ازان نامداران زمر
 بدو گشت از ایدر یرو باصفهان
 بگودرز گو ای جهان پهلوان
 بگویش که کیخسرو آمد بزم
 ۱۱۳ یکی نامه نزدیک کاوس^۴ شاه
 هیونان کفافگن بادپای
 فرستاده گئو روشن روان
 جهانی ازو شاد و چندی دزم
 یکی نامه بنوشت از^۵ شاه نیو
 سر تخمء نامور کیقباد
 که شد آب جیخون زیرش چو تخت
 خردمند و بینادل و هوشیار^۶
 بگفت آنچه پیش آمد از بیش و کم
 بران^۷ مرز شاهان و جای مهان
 بخفتی و بیدار بولت روان^۸
 که بادی نجست از یر او دزم
 فرستاده یر جست و بگرفت راه^۹
 بجستند بر سان آتش ز جای
 نخستین بیامد بر پهلوان

۱) P. *contra metrum*. 2) P. درد male. 3) P. زهر. 4) P. *inserit* C. 71. 5) P. بدان. 6) P. دوستدار. 7) P. *vs. spurium*:
 8) P. *vs. spurium*:
 9) P. *vs. spurium*:

سروشت نمود آن سرانجام خواب که آمد ز خاور زمین آفتاب
 و آمد بر راه P. 9) بنوشت نزدیک P. 8)

- پیامش همی گفت و نامه بداد
 ز بهر سیاوش دو دیده پر^۱ آب
 فرستاده شد نزد کاوس کی
 چو آمد^۲ بدرگاه کاوس شاه
 سپید فرستاده را پیش خواند
 جهانی بشادی بیاراستند
 وزین آگهی شد سوی نیمروز
 ببخشید رستم بدرویش زر
 وزانپس کسی کرد بانو کشپ
 هزار و دو صد نامور مهتران
 پرستند سیصد غلامان دو شست^۳
 برون رفت بانو ز پیش پدر
 فرستاد گیوش سوی اصفهان
 خبر شد بگیتی که فرزند شاه
 وزانروی دیگر^۴ مهان جهان
 بیاراست گودرز کاخ بلند
 بزر و بگور بیاراست گاه
 یکی یاره و طوق با^{۱۰} گوشوار
- جهان پهلوان نامه بر سر نهاد
 همی کرد نفرین بر افراسیاب
 زیال هیونان بپالود خوی^{۱۱۳}
 زشادی خروش آمد از بارگاه
 بران نامه گیو گور فشاند
 بهر جای رامشگران خواستند
 بغیر وزئی گیو گیتی فروز^۵
 که نامد گزندی بران شیر نر^{۱۱۳۵}
 ابا خواسته همچو آنر کشپ
 ابا تخت با^۶ تاجهای گران
 همان هر یکی جام زرین بدست
 بر گیو شد همچو مرغی بیر
 پراگنده نامش بگرد جهان^۸
 جهانجوی کیخسرو آمد ز راه
 برفتند یکسر^۹ سوی اصفهان
 همه دیبء خسروانی فکند
 چنانچون بباید سزوار شاه^۹
 یکی تلج پر گور شاهوار^{۱۱}
 یکی تلج پر گور شاهوار^{۱۱۴۵}

۱) P. بیاید. 2) P. بیامد. 3) C. inserit vs. spurium:

که آمد خرامان بایران زمین به پیروزی خسرو پاک دین

4) P. بویا. 5) P. وشست. 6) Deest in C. 7) P. یکسر.

8) P. پیویان. 9) C. inserit:

یکی تخت بنهاد پیکر بزر بزر اندرون چند گونه گور

۱۰) P. با طوق ویا. ۱۱) P. تاجوار male.

بیاراست میدان خود^۱ بر نشست
 پذیره شدن را بیاراستند
 پذیره شدنش بائین خویش
 پیاده شدند آن سواران نیو
 همان گیوا دید^۲ با او پراه
 زرد سیلوش بسی یاد کرد
 گرفتش به بر شهریار جوان^۳
 چنین گفت کای شهریار زمین
 بجای تو کشر نخواهم نه تخت
 روان سیلوش پر از نور باد
 که دیدار تو جان فزای منست
 بیس^۴ گونه از دل نخندیدمی
 که بیرون کشیدی سپهر از نهفت^۵
 گه چاره مرد درنگی توئی
 یکایک نهادند بر خاک روی
 فروزنده شد بخت گردن فراز^۶
 همه شاد و روشن روان آمدند
 بیاراسته بزمگاه نشست
 همه شاد دل بر گرفتند راه

سراسر همه شهر آئین به بست
 مهان سرافراز بر خاستند
 برفتند هفتاد^۷ فرسنگ پیش
 چو آمد بدیدار با شاه گیو
 ۱۱۵. چو چشم سپهد بر آمد بشه
 فرو ریخت از دیدگان آب زرد
 فرود آمد از بارگی پهلوان
 ستودش فراوان و کرد آفرین
 تو بیدار دل بش و بیدار^۸ بخت
 ۱۱۶. ز تو چشم بدخواه تو دور باد
 جهاندار یزدان گوی منست
 سیاوخش را زنده گر دیدمی
 ببوسید چشم و سر گیو و گفت
 گذارنده خواب و جنگی^۹ توئی
 ۱۱۷. بزرگان ایران همه پیش اوی
 وزانجایگاه شاد گشتند باز
 سوی خانه پهلوان آمدند
 ببوندند یک هفته با می بدست
 بهشتم سوی شهر کاوس شاه

۱) P. جهان. ۲) C. گیو گودرز. ۳) P. هشتاد. ۴) P. بیس. ۵) P. و بیرون. ۶) In C. vss. ۱۱۵۹—۱۱۶۲ hunc in modum dispositi sunt: ۱۱۶۱, ۱۱۶۲, ۱۱۵۹ et ۱۱۶۰. ۷) P. جنگی. ۸) C. inserit vs. spurium:

سپهدار گودرز کشوادگان ز شاه و فرزند شد شادمان

رسیدن کیخسرو نزد کاوس

- جو کیخسرو آمد بر شهریار
 بآئین^۱ جهانی شد آراسته
 نهشته بهر جلی رامشگران
 همه یل اسپان پر از مشک و می
 چو کاوس کی روی خسرو بدید
 فرود آمد از تخت و شد پیش اوی
 جوان جهانجوی بردش نماز
 فراوان ز ترکمن پرسید شاه
 چنین داد پلسخ که آن کم^۲ خرد
 سپید چه پرسد از آن شومبخت
 پدر را بدان زار و خواری^۳ بکشت
 که تا من شوم کشته اندر شکم
 چو گشتم من از پاک مادر جدا
 میان^۴ بز و گاو میش و ستور
 سرانجام پیران بیامد زکوه
 بترسیدم از کار و کردار اوی
 زهر جای پرسید و هر چیز^۵ گفت
 ز سر گر پرسید گفتم زبای
 بردش و را هوش و دانش خدای
- جهان گشت پر بوی ورنک و فگار
 در پلام و دیوار پر خواسته
 گلاب و می و مشک و با^۶ زعفران
 شکر با درم ریخته زیر پی
 سرشکش زمزگان برخ بر چکید
 بمالید بر روی او چشم و روی
 گرازان سوی تخت رفتند باز
 هم از تخت سلار توران سپاه
 ببد روی گیتی همی بسپرد
 که نه کام باشد نه تاج و نه^۷ تخت
 زد آن^۸ مادر مرا بزخم درشت
 که او را رهائی مبادا ز غم
 بکوه فرستاد آن ناسزا
 شمرم شب و روز گردنم هر
 مرا برد نزدیک آن کین پزوه
 بییچیدم از خشم و آزار اوی
 خرد با هنر کردم اندر نهفت
 زخورد از پرسید گفتم ز جای
 مرا بی خرد یافت آن تیره رای

۱) P. بآئین. 2) P. با. 3) P. بی. 4) Sic M. hoc hemist emen-
 davit; P. مه کام باشد مه تاج و مه. In C. deest hic vs. 5) P. زارواری.
 6) P. زنان. 7) P. شیان male. 8) P. چند و مرا چند.

چوبی مایه در یافت مغز سرم
 ۱۱۸۰ اگر ویژه ابری بود رودبار^۱
 بدو گفت کاوس کلی سرفراز
 که هستی بگور ز تخم مهان
 دگر گفت خسرو بکاوس شاه
 ز گیسو ار بگویم بخسرو خبر
 ۱۱۹۰ عجب ماند ونیست^۲ جای شگفت
 که وی چند سختی ببرد و نمود
 اگر نیز رنجی نبردی چنین^۳
 سرفراز دو پهلوان با سپاه
 من آن دیدم از گیسو کز پیل مست
 ۱۱۹۵ گمانی نبردم^۴ که هرگز نهنک
 چنان لشکر کش و دو پهلوان
 وزانپس که پیران بیامد دلیر^۵
 بیالش بینداخت پیچان^۶ کمند
 بخواشگری رفتم ای شهریار
 ۱۲۰۰ بدان کو زرد پدر خسته بود
 بنفرین فرستاد زی ملارم
 کشنده پدر چون بود دوستدار
 جهانرا بتلج تو آمد نیاز
 سزاوار ودانا چو شاهنشاه
 که ای شهریار جهان دیده گاه
 هر آنچه از وی آمد همه سربر^۷
 کزان^۸ برتر اندازه نتوان گرفت
 بتوان مرا جست وزن^۹ آزمود
 که با من بیامد بتوان زمین
 پس ما بیامد چو آتش برآه
 نبیند بهندوستان بتپرست
 زدیا بر آید^{۱۰} بدانسان بجنگ
 هریمت گرفتند پیر وجوان
 میان بسته و بلادپای^{۱۱} بزیار
 سر پهلوان اندر آمد به بند
 وگر نه بکندی سرشرا بزار^{۱۲}
 زید گفتن من زبان بسته بود

۱) Sic M. malam lectionem در بار ed. Par. emendavit. In C. deest hic vs. 2) C. در بدر. 3) P. شگفت آیدش هست. 4) P. کزین. 5) P. چو. 6) P. بیاید. 7) P. نبودم. 8) P. جزین. 9) P. وزنچ. 10) P. و بلادپای contra metrum et C. inserit vs. spurium: شیر

بآب اندر آمد بدان نهنک که گفتی زمین را بسوزد بجنگ
 ۱۱) P. بینداخت بر یال و تر کش et C. post hunc vs. inserit:
 کشانش بیاورد در پیش من به بخشود بر وی دل ریش من
 ۱۲) P. سرش زار خوار

مرا او رهانید و مادر بهم وگرا^۱ نه مرا هم بسان پدر
 چنین^۲ تالاب رود جیحون ز جنگ سرانجام بگذاشت جیحون بخشم
 کسی را که چون او بود پهلوان چو کأس گفتار خسرو شنید
 سر گیو بگرفت اندر کنار بگودرز بر شه گرفت آفرین
 یکی^۳ خلعتش داد کاندو^۴ جهان نبشتند منشور بر پرنیان
 و را داد سالار جمشید فر کشیدی و را گفت بسیار رنج
 همانگاه گودرز گودرز یان نهادند سر یکسره بر زمین
 فرنگیس را گلشن زرنگار در ایوانها گاه زرین نهاد
 بدو گفت کای بانوی بانوان بر و پیوند بگذاشتی
 کنون شهر ایران سرای تو است

ز جنگل آشفته شیر دژم همی خواست از تن جدا کرد سر
 نیاسود با گرز^۵ گاورنک^۶ بلب و بخشکی نیفتند چشم^۷
 سزد گرا^۸ بماند همیشه جوان ۱۲۰۵
 رخانش بکردار گل بشغفید ببوسید روی و برش^۹ بی شمار
 بران کشور و بوم ویر همچنین کسی آن ندید^{۱۰} از کهان و مهان
 خراسان وری هم قم^{۱۱} و اصفهان ۱۲۱۰
 دلاور بخورشید بز برد سر کنون بر خر ای رنج دیده زنج
 گشاندند بر آفرینها زبان همیخواندندی برو^{۱۲} آفرین
 بیاراست با طوق و با گوشوار ۱۲۱۵
 فرازش همه دیبه چین نهاد مبادی زانده هرگز نوان
 فراوان بره رنج بر داشتی مرا ره نماینده رای تو است^{۱۳}

۱) P. اگرا. 2) P. همی. 3) Deest in C. 4) P. سر گرد vitiose.
 5) P. وورش. 6) P. چنین. 7) P. نبید دیده کس. 8) Sic ed. Teh.
 9) وری با قم ed. C. et P.; M. emendat. 10) وری با قم
 11) وری با قم et C. هرکس برو. 12) C. inserit:

منم مهربان تر ز افراسیاب بروی تو بینم مه و آفتاب
 مرا چیز و گنج و روان آن تست درین مرز فرمان روان آن تست

۱۳۲۰ مه بانوان خواندش^۱ آفرین که بی تو مبادا زمان وزمین

سرکشی کردن طوس از کیخسرو

یکی کاخ کشواد بود در صطخر
چو از تخت کُلُس بر خاستند
همرفت گودرز با شهریار
بر اورنگ^۲ زینش بنشانند
۱۳۲۰ به بستند گردان ایران کمر
که او بود با کوس وز زینه کفش
ازان کار گودرز شد تیز مغز
بیامد^۳ جهانجوی گیو دلیر
بدو گفت با طوس نذر بگری
۱۳۳۰ بزرگان و شیران ایران زمین
چرا سر کشی تو بفرمان دیو
اگر سر بیچی زفرمان شاه
فرستاده گیوست و پیغمبر من
بیاید بنزد تو ای پر هنر
۱۳۳۵ زپیش پدر گیو بنمود پشت

که آزادگان را بدان بود فخر
بایوان او رفتن آراستند
چو آمد بدان گلشن زرنجار
بشاهی بر او آفرین خواندند
جز از طوس نذر که پیچید سر
هم او را بدی کاویانی درفش
پیامی بر او فرستاد نغز
که چنگ یلان داشت و آهنگ^۴ شیر
که هنگام شادی بهانه مجوی
همه شاهرا خواندند آفرین
بیچی سر از راه^۵ گیهان خدیو
مرا با تو کین خیزد ورزگاه
بدستوری نامدار انجمن
میچکان ز گفتار او هیچ سر
دلش پر ز گفتارهای درشت

۱) P. et C. همه بانوان خواندند post hunc vs. inserit tres vss. spurios:

سپهدار کیخسرو و مهتران نشستند و خواندند رامشگران

چو کُلُس کی خورد چندی نبید بیاورد سر گنجهارا کلید

به پیش جهانجوی خسرو نهاد همان هر زمان هدیه نو نهاد

۲) P. باورنگ ۳) P. بدست ۴) P. male و بازوی ۵) P. نبینی

همی فر

- بیامد بطوس سپهبد بگفت
 چو بشنید پاسخ چنین داد طوس
 بایران پس از رستم پیلتن
 نبیره^۳ منوچهر شاه دلیر
 منم پور نوذر جهان شهریار
 هر آنجا که پرخلش جویم بچنگ^۴
 همی بی من آئین و رای آورید
 نباشم برین کار همداستان
 جهاندار کز تخم افراسیاب
 نخواهیم شاه از نژاد پشنک
 تواین رنجهارا که بری بر است
 کسی که بود شهریار زمین
 فربرز فرزند کاوس شاه
 بهر سو دشمن ندارد نژاد
 دژم گیو بر خاست از پیش اوی
 بدو گفت کای نامور نیوطوس
 چو بینی سنانهای گودرزیان
 بسی رنج بردیم هر دو بهم
 ترا گر بدی فر و رای درست
 زافسر سر تو ازان شد تهی
- که این^۱ رای تو با خرد نیست جفت
 که بر ما نه خوبست کردن فسوس
 سرافراز لشکر منم زانجمن
 که گیتی بتیغ اندر آورد زیر^۵
 زتخم فریدون منم یادگار ۱۳۴۰
 بدم دل شیر و چرم پلنگ
 جهانرا بنو کدخدای آورید
 زخسرو مزین پیش من داستان
 نشانیم بخت اندر آید بخواب
 فسیله نه نیکو بود با پلنگ ۱۳۴۵
 که خسرو جوانست و کندآور است
 هنر باید و گهر و فر و دین
 سزاوارتر زو بتخت و کلاه
 همش فروزیب است و هم نام^۶ و داد
 که خام آمدش دانش و کیش اوی ۱۳۵۰
 نباید که پیچی که زخم کوس
 ازین سود جستن سر آید^۷ زیان
 کنون دادی آنرا بیاد و بدم
 زالبز شاهی نبایست جست
 که نه مغز بودت نه رای مهی^۷ ۱۳۵۵

1) P. آن. 2) P. نبیره. 3) C. addit:

بایران سپهدار جنگی منم همان شه نژاد و درنگی منم

همش فروبرزست همش مهر^۵ P. همان شیر پرخلش جویم بچنگ^۴ P. 4)
 داری نه^۷ P. آرد^۶ P. 6) و هم مهر contra metrum et M. emendat
 et C. post hunc vs. inserit vs. sequentem ۱۳۵۴. رای بهی

کسی را دهد تخت شاهی خدای
 بگفتش سخنها ازینسان درشت
 بیامد بگودرز کشواد گفت
 دو چشمش تو گوئی نه بیند همی
 ۱۳۹. بایران نباشد چو خسرو سوار
 که با فر ویز است ویا هوش و رای
 به تندی از آنجای بنمود پشت
 که رای^۱ و خرد نیست باطوس جفت
 فریبرز را بر گزینند همی
 نه بر زین زین چنو شهریار^۲

خشم کردن گودرز با طوس

بر آشفت گودرز و گفت از مهان
 نمائیم اورا که فرمان و تخت
 نبیر و پسر داشت هفتاد و هشت
 سواران جنگی ده و دو هزار
 ۱۳۹۵ سپهدار گودرز لشکرشکن
 و زانسو^۳ بیامد سپهدار طوس
 بیستند گردان فراوان میان
 چو گودرز را دید و چندان سپاه
 یکی تخت بر کوهه زنده پیل
 ۱۳۹۷ جهانجوی کیخسرو تاجور
 همی طوس کم باد اندر جهان^۴
 کرا زبید و فر اوزنگ و بخت
 بزد کوس و آمد از ایوان بدشت^۵
 برفتند بر گستران و سوار
 سپاهش ز گودرزبان انجمن^۶
 به بستند بر کوهه پیل کوس
 به پیش اندرون^۷ اختر کاویان
 کزان خیره^۸ شد چشم خورشید و ماه
 ز پیروزه تابان بکردار نیل
 نشسته بران تخت و بسته کمر

۱) P. فر. 2) Pro hoc vs. in P. leguntur duo:

بایوان نباشد چو خسرو نگار نه بر زین زین چنو شهریار

بایران نیامد چو خسرو سوار نه بر تخت با طوس ویا گوشوار

3) P. male. 4) P. گذشت 5) Pro hoc
 vs. in P. legitur alius: کوس از ایوان بمیدان

کس آمد بطوس سپهد بگفت که گودرز با کوس رفت از نهفت

6) P. و زانپس. 7) P. سپاه. 8) P. بدو تیره

بگرد اندرش^۱ زنده پیلان دویست
 بران تخت می تافت خسرو چوماه
 ابا یاره وطوق وبا گوشوار
 غمی شد دل طوس واندیشه کرد
 بسی کشته آید زهر نو سپاه
 نباشد جز از کام افراسیاب
 بتوران رسد تخت شاهنشاهی
 خردمند مردی وجوینده راه
 که ازما کسی گزیرین^۲ دشت جنگ
 یکی کینه خیزد که افراسیاب
 توگفتی بگیتی جز او شاه^۳ نیست
 زیاقوت رخشنده بر سر کلاه
 بدست اندرون گرزء گلاسار^۴
 که امروز اگر من بسازم^۵ نبرد
 زایران نه بر خیزد این کینه گاه^۶
 ۱۲۷۵ سر بخت ترکان بر آید زخواب
 سر آید همه روزگار بهی
 فرستاد نزدیک کاوس شاه
 نهد بر کمان چوب تیر خدنگ
 همه شب نبیند جز اینرا بخواب
 ۱۲۸۰

رفتن گودرز طوس پیش کاوس از بهر پادشاهی

چو بشنید کاوس گفتار راست
 فرستاده از نزد کاوس شاه
 بدو گفت نرم ای جهان دیده پیر^۷
 بنه تیغ وبگشای بند از میان
 سپه^۸ پهلوانان ابی انجمن
 بشد طوس وگودرز نزدیک شاه
 چنین گفت طوس سپهبد بشاه^۹
 بفرزند باید که ماند جهان
 فرستاد کس هر دو آنرا بخواست
 بیامد بر پهلوان سپه
 منه زهر برنده در جلم شیر
 نباید که این سود گردد^{۱۰} زیان
 خرامند^{۱۱} هر دو بنزدیک من
 ۱۲۸۵ سخن^{۱۲} بر گشادند بر پیش گاه
 که گر شاه سیر آمد از تاج وگاه
 بزرگی و دیهیم وتخت^{۱۳} مهان

1) P. اندرون. 2) P. که اندر زمین جای. 3) Deest in C. 4) P.
 اگر سازم اینجا. 5) P. یکی گر بدین. 6) P. شیر i. e. leo. 7) P.
 male. 8) P. شما. 9) P. بیایید. 10) P. زبان. 11) P.
 ای گرانمایه شاه. 12) P. وگنج. 13) P.

چرا بر نهد بر نشیند بگناه
 میان بسته دارد چو شیر زیان
 ترا بخرد از مردمان¹⁾ نشرد
 چنوراد ویدار و خامش²⁾ نبود
 همانست³⁾ گوئی بچهر و بیپوست
 هم از تخم شاهی نییچد زداد
 چنین خام گفتارت⁴⁾ از بهر چیست
 چنان برز بالا و آن مهر اوی
 بفر کیان و برای⁵⁾ درست
 گذشت و نیامد بکشتی فرود⁶⁾
 ازو دور شد چشم و دست⁷⁾ بدی
 به بندد کمر همچو شیر زیان
 بود بر کفش هوش افراسیاب
 که فرش نشاند از ایران خروش
 بر آساید از رنج و سختی جهان
 پدر تند⁸⁾ بود و تو دیوانه
 بر ویال تو کردمی غرق خون⁹⁾
 وزین گفت بیهوده و ارستمی

چو فرزند باشد نبیره کلاه
 ۱۲۹. فریبرز با فر و برز کیسان
 بدو گفت گودرز کای کم خرد
 بگیتی کسی چون سیاوش نبود
 کنون این جهاجوی فرزند اوست
 گر از تور دارد ز مادر نژاد
 ۱۳۰. بلیران و توران چنان^{۱)} مرد نیست
 نوچشم ندیدست خود^{۲)} چهر اوی
 بجیحون کذر کرد کشتی^{۳)} ناجست
 چو شاه فریدون کز آروند رود
 زمردی و از فرء ایزدی
 ۱۳۱. دگر کو بخون پدر بر میان
 از ایران بگرداند او^{۴)} رنج و تلب
 مرا گفت در خواب فرخ سروش
 چو آراید او تاج و تخت مهان
 تو نوزد نژادی نه بیگانه
 ۱۳۲. سلیح من ار با منستی کنون
 بتیغ نبردی ترا خستمی

۱) M. emendat مردم از بخردان et C. post hunc vs. inserit:

چرا می کنی بر تن خود فسوس نترسی چو بر پیل بندند کوس

۲) P. ۵) چنو. ۴) هم اویست. ۳) P. male. و آزاد ورامش. ۲) P. کیانی و رای. ۸) و کشتی. ۷) P. چون. ۶) چنان خام گفتار. ۱۰) P. و بیاورد بگیتی فرود. ۹) P. ببندد دل و دست و چشم. ۱۱) P. ۱۳۰۲ et ۱۳۰۳. ۱۲) P. نیز. ۱۱) P. et in C. inversi sunt vsa. ۱۳) P. ویال گشتیت غرقه خون. Cf. not. 7 ad vs. ۱۲۵۵. M. emendat تیز.

میان کیان دشمنی افکنی وزان خویشتن در منی افکنی
 شهنشاه داند که او پادشاست^۱ دهد تخت شاهی بدان کش هواسست
 بدو گفت طوس ای سپهدار^۲ پیر چه گوئی سخنهای^۳ نادلپذیر
 اگر تو زکشواد داری نژاد منم طوس نوزر شه وشاهزاد^۴ ۱۳۶
 وگر تیغ تو هست سندان شگاف سنانم بدرد^۵ دل کوه قباب

۱) P. Hunc که او پادشاست et in poster. hem. بدن کش هواسست vs. sequuntur in C. duodecim vs. spurii, qui longiores sunt in describenda altercatione:

بدو گفت طوس ای یل شروخت چه گوئی سخنهای بی مغز و سخت
 نه خسرو نژادی نه والا سری پدر زاصفهان بود آهنگری
 چو فرمان ما برد سالار گشت وزان پتکداری سپهدار گشت
 بدو گفت گودرز باز آر هوش سخن بشنو وپهن بگشای گوش
 بمن چون همان بر افراختی همانا تو خود نیک نشناختی^۵
 چگوئی سخن توهمی زین نشان بر شاه کاوس وگردن کشان
 مرا نیست زاهنگری ننک و عار خرد باید و مردی ای بادسار
 نیای من آهنگم کاهه بود که با فر وبرز و ابا یاره بود
 بدید او عهد ضحاک را چنان ازدها دوش نلپاک را
 بر افراخت آن کاویانی درفش که نازد بدو طوس زرینه کفش^۱
 پس از رستم و زال و سام سوار نریمان و گرشاسپ آن نامدار
 چو گودرز کشواد وچندی پسر که بستند بر شهر ایران کمر
 male et C. post hunc vs. لیکن نو. P. ۳) خردمند. P. ۲) inserit:

تو این فر شوکت زما یافتی چو در بندگی تیز بشتافتی
 ۴) P. شاهزاد. ۵) P. ببرد et C. post hunc vs. inserit:
 وگر گرز تو هست با سنک و تاب خدنگم بدو زد دل آفتاب

مرا و ترا گفت پیگار چیست شهنشاه داند که سالار^۱ کیست
 بدو گفت گودرز چندین^۲ مگوی که چندین نبینم ترا آبروی
 بکأوس گفت ای جهان دیده شاه تو دلرا مگردان ز آئین و راه
 ۱۳۱۵ دو فرزند پرمایعرا پیش خوان بر خویش بنشان بر روشن روان^۳
 ببین تا زهر دو سزاوار کیست که با بیز و با فرء ایزد کیست
 سزاوار را بخش تخت و کلاه اگر سیر گشتی ز تخت و سپاه^۴
 بدو گفت کأوس کین رای نیست مرا هر دو فرزند بر دل یکیست
 یکی را چو من کرده باشم گزین دل دیگر از من شود پر زکین
 ۱۳۲۰ یکی چاره سازم که هر دو زمن نگیرند کین اندرین انجمن
 دو فرزند مارا کنن با دو خیل بیاید شدن تا در اردبیل^۵

1) P. شاه et C. post hunc vs. inserit:

سخنهای بیهوده کم می شمار ترا با سخنهای شاهان چه کار

2) P. چندین et C. contra metrum vs. inserit octo vs. spurios:

چه دانی تو آئین شاهنشهی که داری سر از مغز و دانش تهی
 فریدون ز کاوه سرافراز گشت که با تخت و دیهیم دمساز گشت
 چو پیوند ضحاک جادو بخست فریدون کمر بر میانش ببست
 ستون کیان پشت ایران سپاه چو کلاه نبد هیچکس نیکخواه
 ۵ چو قارن که بودم برادر پدر چو کشواد زرین کمر پر هنر
 فروزنده تخت و سود و زیان بگیتی که آید چو گودرزبان
 ترا گز فرونست والا سری ولیکن نداری زمن برتری
 بمردی و دانش بگنج و هنر ستون کیانم پدر بر پدر

3) P. سزاوار گاهند هر دو جوان. 4) In P. hic vs. sic legitur:

بدو تاج بسپار و دل شاد دار که فرزند بینی همی شهریار

5) P. اردبیل.

بهرزی که آنجا دژ بهمنست همه ساله پرخاش آهرمنست
 برنجند زهرمن آتش^۱ پرست نیارد بدان مرز موبد نشست
 از ایشان یکی کان بگیرد بتیغ ندارم ازو تخت شاهی^۲ دریغ
 شنیدند گودرز وطوس این سخن که افگند سالار بیدار بن^۳ ۱۳۳۵
 بدان هر دو گشتند همدستان نزد زان^۴ نکوتر کسی داستان
 برین^۵ همگنان دل بیاراستند زپیش سپهدار بر خاستند

رفتن طوس و فریبرز بدژ بهمن و باز آمدن کام نیافته

چو خورشید بر زد سر از برج شیر سپهر اندر آورد شبرآ بریزر
 فریبرز با طوس نوذر دمان پیامد بنزدیک شاه جهان
 چنین گفت با شاه کاوس طوس کنون^۶ با سپه من یرم پیل وکوس^۷ ۱۳۳۵
 همان من کشم^۸! کلاویانی درفش کنم لعل رخسار^۹ دشمن بنفش
 بفر فریبرز وزور کیان بیندم کیانی کمر بر میان^{۱۰}
 بدو گفت هرکس که راند^{۱۱} زپیش نگرود شمار ایچ بر کم ویش
 برای خداوند خورشید و ماه توان یافت پیروزی دستگاه
 فریبرز را گر چنین است رای تو لشکر بیارای و منشین زپای^{۱۲} ۱۳۳۵

نداریم ازو گنج و شاهی P. 2) 1) P. ایزد از آهرمن است
 3) P. رخشان 7) P. 6) C. کجا 5) P. بدان 4) P. 3) P. زو
 male. 8) Pro hoc vs. leguntur in C. tres:

کنون در زمان من زدرگاه شاه بنه بر نهم بر نشانم سپاه
 پس اندر فریبرز وکوس و درفش هوا سازد از سم اسپان بنفش
 چو فرزندان فر ویزر کیان نباشد نبیره به بندد میان
 9) P. 10) C. inserit vs. spurium: گفت شاه ار تو آئی

بپیشی نباشد سخن کم ویش زمانه نگرود ز آئین خویش

بشد طوس با کاویانی دوش
 فریبرز کاوس در قلبگاه
 بشد طوس با لشکر جنگجوی
 چونزدیکیء حصن بهمن^۱ رسید
 ۱۳۴. سنلها زگرمی همی بر فروخت
 زمین سربسر گفتی از آتش است
 سر باره دژ بد اندر هوا
 سپهد فریبرز را گفت مرد
 بتیر و کمان و تیغ و کند
 ۱۳۴۵ پیرامن دژ یکی راه نیست
 میان زیر جوشن بسوزد^۲ همی
 تو اندیشه در دل میاور بسی
 بگشتند یک هفته گم اندرش
 بنومیدی از رزم گشتند باز
 بیای اندرون کرده^۳ زربنه کفش
 بپیش اندرون طوس و پیل و سپاه
 بتیزی سوی دژ نهادند روی^۴
 زمین همچو آتش همی بر نمید
 میان زره مرد جنگی بسوخت
 هوا دام آهرمن سرکش است
 ندیدند جنگ هوارا روا
 بچیزی چو آید بدشت نبرد^۵
 بکوشد که بر دشمن آرد گزند
 وگم هست از ما کس آگاه نیست
 تن بارکش^۶ بر فروزد همی^۷
 تو نگرفتی این دژ نگیرد کسی
 بجائی ندیدند پیدا درش
 نیامد بر از رنج راه^۸ دراز

رفتن کیخسرو بدژ بهمن وگرفتن آنرا

۱۳۵۰ چو آگاهی آمد بازادگان بر پیر گودرز^۹ کشاوران
 که طوس و فریبرز گشتند باز ترا رفت باید همی^{۱۰} رزم ساز

1) P. 1. زشکر چهل گرد. 2) Deest in P. 3) P. چو لشکر نزدیکیء. 4) P. دژ. 5) P. بکوشد. 6) P. بارنگی. 7) C. inserit:

کسی نیست کاید بسازد بسیج نه بینیم جز آتش گرم هیچ
 نیارد زایران کس این دژ گرفت شکفتی ترا زین نباشد شکفت
 8) P. بجای رنج و راه. 9) Cf. infra vs. 1396; P. بگئو و گودرز. 10) P. بدل گفت باید شدن

بیلراست گودرز ویر خاست غو
یکی تخت زرین زبرجدنگار
بگردد اندرش با درفش نقش
زیباجاه تاجی وطوقی ززر⁴
همی گفت کامروز روز نوست
جهانجوی بر تخت زرین نشست
بشد تا دژ بهمن آزاد شاه
چونردیک دژ شد بزین⁵ بر نشست
نویسنده خواند بر پشت زین
زعنبر نوشتند بر پهلوی
که این نامه از بنده کردگار
که از بند اهریمن بد باجست
که اویست جلویید برتر خدای
خداوند کیوان و بهرام و هر
مرا داد اوزنگ و فر کیان
جهانی سراسر بشاهی مراست
گر این دژ بر ویم⁶ آهرمنست

بیامد سپهد¹ جهاندار نو
نهاند بر پیل و جنگی² سولر
پپای اندرون کرده زرینه کفش
بزر اندرون چند گونه³ گهر^{۱۳۵۵}
نشست جهانجوی کیخسروست
بسر بر یکی تلج وثرزی بدست
خود وکیو وگودز وچندان سپاه
پیموشید درع و میانرا به بست
یکی نامه فرمود^۴ با آفرین^{۱۳۶۰}
چنان چون بود نامه خسروی
جهانجوی کیخسرو نامدار
بیزدان زد از هر بدی پاک دست^۷
هم اویست روزی^۸ ده و رهنمای
خداوند فر و خداوند زور^{۱۳۶۵}
تن پیل و جنگل شیر ژبان
سر گاو تا برج ماهی مراست^۹
جهان آفرینرا بدل دشمنست

نقش P. 4. طوقی و تاجی ززر P. 3. و چندی C. 2. سپاه P. 1) سیه اسم اسپ است: annotans: سیه et M. emendat P. 5) کرده. یعنی سوار شد یا بزین بر نشست contra metrum. 6) P. که فرمود. 7) C. inserit:

توای بهمن جادوی تیره جان بر اندیش از کردگار جهان
8) P. نیکی. 9) In P. hic vs. sic legitur:

جهتی سراسر مرا شد رهی مرا روشنی هست و هم فرهی
10) P. اثر اندز این بوم.

سرشروا زابر اندر آرم بخاك
 مرا خود بجادو نبايد سپاه
 سر جادوانرا به بند آورم
 بفرمان يزدان يكي لشكرست
 كه با فر ويزست جان و تنم
 كه اينست فرمان⁴ شاهنشهي
 برو بست آن نامه سرفراز
 زگيتي⁵ بجز فر شاهي نخواست
 بنزديك آن بر شده باره رفت
 ببر سوي ديوار حصن بلند
 بگردان عنان تيز ولختي بران⁶
 پر از آفزين⁷ گرد يزدان پرست
 پيام جهانجوي خسرو بداد⁸
 پس آن جرعه تيزرو باد كرد
 خروش آمد رخاك دژ بر دميد
 ازان باره دژ بر آمد تراك
 خروش آمد از دشت واز⁹ كوهسار
 نه خورشيد پيدا نه پروين وماه
 هوا شد بگردار كام هزير
 چنين گفت با پهلوان سپاه

بفر ويزفرمان يزدان پاك
 ۱۳۷۰ وگير جادوانراست اين دستگه
 چو خم در دوال¹ كمند آورم
 وگير خود خجسته سروش اندرست²
 همان من نه از پشت آهرمنم
 بفرمان يزدان كنم دژ³ تهی
 ۱۳۷۵ يكي نيزه بگرفت خسرو دراز
 بسان درفشى بر آورد راست
 بفرمود تا گيو با نيزه تفت
 بدو گفت كين نامه پندمند
 بنه نيزه ونام يزدان بخوان
 ۱۳۸۰ بشد گيو نيزه گرفته بدست
 چو نامه بديوار دژ در نهاد
 يزدان نيكي دهش ياد كرد
 شد آن نامه نامور ناپديد
 همانكه بفرمان يزدان پاك
 ۱۳۸۵ تو گفتي كه رعدست اندر⁹ بهار
 جهان گشت چون روى زنگى سپاه
 تو گفتي بر آمد يكي تيره اير
 بر انگيخت كيخسرو اسب سپاه

پيمان P. 4. آن P. 3. ايدرست P. 2. خم دوال P. 1.
 برو آفزين P. 7. عنانرا بگردان وآنجا ممان P. 6. بگيتي P. 5.
 آمد اندر شب از C. 10. وباد P. 9. بفر جهانجوي خسرو نژاد P. 8.
 sed ed. Teh. consentit cum P.

که بر دژ یکی تیر باران کنید
 بر آمد یکی میغ بارش تگرگ
 ز دیولن بسی شد بییکان هلاک
 وزان^۳ پس یکی روشنی بر دمید
 بر آمد یکی باد با آفرین
 جهان شد بکردار تابنده ماه
 برقتند دیولن بفرمان شاه
 بدژ در شد^۴ آن شاه آزادگلن
 یکی شهر دید اندر آن دژ فراخ
 در آنجا که آن روشنی بر دمید
 بفرمود خسرو بدان جلیگاه
 درازا و پهنای آن ده کنند
 زیرون چونیم از تنگ تازی اسپ
 نشستند گرد اندرش موجدان
 در آن شارسان کرد چندان درنگ
 چو یکسال بگذشت لشکر براند
 کمانرا چو ابر بهاران کنید
 تگرگی که بر دارد از ابر^۱ مرگ^{۱۳۳۰}
 بسی زهره گفته فتاده^۲ بخاک
 شد آن تیرگی سربسر ناپدید
 هوا گشت خندان و روی زمین^۴
 بنام جهاندار واز فر^۵ شاه
 در دژ پدید آمد آنجلیگاه^۶ ۱۳۹۵
 ابا پیر گودرز گشوادگلن
 پر از بلغ و میدان و ایولن و کاخ
 شد آن تیرگی سربسر^۷ ناپدید
 یکی گنبدی تا^۸ بابر سیاه
 بگرد اندرش طاقهای بلند ۱۴۰۰
 بر آورد و نهاد آذرگشسپ
 ستاره‌شناسان و هم بخردان
 که آتشگده گشت با بوی ورنک
 بنه بر نهاد و سپه بر نشانند

باز آمدن کیخسرو بغیروزی

چو آگاهی آمد بایران ز شاه ازان ایزدی فر و آن دستگاه ۱۴۰۵

از آن P. 3) بسی زاهرمین اوفتاده P. 2) که بارد زالماس P. 1)
 4) In C. inversus est ordo vss. 1393 et 1394. 5) P. برقتند دیولن
 بفرمان. 6) In P. hic vs. sic legitur:

در دژ پدید آمد آنجلیگاه فرود آمد آن گرد لشکر پناه
 شد از باره quod M. emendat, سر باره تیز شد P. 8) بدژ رفت P. 7)
 سر P. 9) آن تیرگی

که کیخسرو آن فر و بالا^۱ گرفت
 برفتند شادان بر شهریار
 از ایران سپاهی بکردار کوه
 هم از پشت شمرنگ شاه دلیر
 هم آنجا بیفتند تختی زرز^۲
 بشاهی برو آفرین خواندش
 بسر بر یکی تلج گوهزنگار
 همی رفت با کوس وزینه کفش
 زمین را ببوسید و او را سپرد
 خجسته همین^۳ کاویانی درفش
 یکی پهلوان از در کار کیست
 گنه کرده را عمر سرمایه بس
 بپیچید ازان بیهده رای خویش
 بختنید و بر تخت بنشاختش
 هم این پهلوانی وزینه کفش
 ترا زبید این نام^۴ و این دستگاه
 بدل در مرا از تو آزار نیست
 نه بیگانرا خواستی شهریار
 جوان بخت و بیدار و دیهیم جوی^۵
 که آمد زره پرور فرخنده پی
 زشادی دل پیر گشته جوان

جهانی فرو مانده اندر شگفت
 همه مهتران یک بیک با نثار
 فریبرز پیش آمدش با گروه
 چو دیدش در آمد زگلرنگ زیر
 ۱۴۱۰ ببوسید رویش برادر پدر
 بران تخت پیروزه بنشاندش
 نشست از بر تخت زر شهریار
 همان طوس با کاویانی درفش
 بیاورد و پیش جهانجوی برد
 ۱۴۱۵ بدو گفت کین^۶ کوس وزینه کفش
 زلشکر ببین تا سزاوار کیست
 بدو ده که مارا ازین مایه بس
 زگفتارها پوزش آورد پیش
 جهلدار پیروز بنواختش
 ۱۴۲۰ ورا گفت کین کاویانی درفش
 نبینم سزای کسی در سپاه
 جز از تو کسی را سزاوار نیست
 ترا پوزش اکنون نیاید بکار
 و زانجا سوی پارس بنهاد روی
 ۱۴۲۵ چو زو آگهی یافت کاس کی
 پذیره شدش با رخ^۷ ارغوان

۱) P. 2, 552. 554. 2) P. 3. 3) P. 4. 4) P. 5. 5) P. 6.

6) P. 7. 7) C. 545. 546. 8) P. 9. 9) P. 10. 10) P. 11. 11) P. 12. 12) P. 13. 13) P. 14. 14) P. 15. 15) P. 16. 16) P. 17. 17) P. 18. 18) P. 19. 19) P. 20. 20) P. 21. 21) P. 22. 22) P. 23. 23) P. 24. 24) P. 25. 25) P. 26. 26) P. 27. 27) P. 28. 28) P. 29. 29) P. 30. 30) P. 31. 31) P. 32. 32) P. 33. 33) P. 34. 34) P. 35. 35) P. 36. 36) P. 37. 37) P. 38. 38) P. 39. 39) P. 40. 40) P. 41. 41) P. 42. 42) P. 43. 43) P. 44. 44) P. 45. 45) P. 46. 46) P. 47. 47) P. 48. 48) P. 49. 49) P. 50. 50) P. 51. 51) P. 52. 52) P. 53. 53) P. 54. 54) P. 55. 55) P. 56. 56) P. 57. 57) P. 58. 58) P. 59. 59) P. 60. 60) P. 61. 61) P. 62. 62) P. 63. 63) P. 64. 64) P. 65. 65) P. 66. 66) P. 67. 67) P. 68. 68) P. 69. 69) P. 70. 70) P. 71. 71) P. 72. 72) P. 73. 73) P. 74. 74) P. 75. 75) P. 76. 76) P. 77. 77) P. 78. 78) P. 79. 79) P. 80. 80) P. 81. 81) P. 82. 82) P. 83. 83) P. 84. 84) P. 85. 85) P. 86. 86) P. 87. 87) P. 88. 88) P. 89. 89) P. 90. 90) P. 91. 91) P. 92. 92) P. 93. 93) P. 94. 94) P. 95. 95) P. 96. 96) P. 97. 97) P. 98. 98) P. 99. 99) P. 100. 100) P. 101. 101) P. 102. 102) P. 103. 103) P. 104. 104) P. 105. 105) P. 106. 106) P. 107. 107) P. 108. 108) P. 109. 109) P. 110. 110) P. 111. 111) P. 112. 112) P. 113. 113) P. 114. 114) P. 115. 115) P. 116. 116) P. 117. 117) P. 118. 118) P. 119. 119) P. 120. 120) P. 121. 121) P. 122. 122) P. 123. 123) P. 124. 124) P. 125. 125) P. 126. 126) P. 127. 127) P. 128. 128) P. 129. 129) P. 130. 130) P. 131. 131) P. 132. 132) P. 133. 133) P. 134. 134) P. 135. 135) P. 136. 136) P. 137. 137) P. 138. 138) P. 139. 139) P. 140. 140) P. 141. 141) P. 142. 142) P. 143. 143) P. 144. 144) P. 145. 145) P. 146. 146) P. 147. 147) P. 148. 148) P. 149. 149) P. 150. 150) P. 151. 151) P. 152. 152) P. 153. 153) P. 154. 154) P. 155. 155) P. 156. 156) P. 157. 157) P. 158. 158) P. 159. 159) P. 160. 160) P. 161. 161) P. 162. 162) P. 163. 163) P. 164. 164) P. 165. 165) P. 166. 166) P. 167. 167) P. 168. 168) P. 169. 169) P. 170. 170) P. 171. 171) P. 172. 172) P. 173. 173) P. 174. 174) P. 175. 175) P. 176. 176) P. 177. 177) P. 178. 178) P. 179. 179) P. 180. 180) P. 181. 181) P. 182. 182) P. 183. 183) P. 184. 184) P. 185. 185) P. 186. 186) P. 187. 187) P. 188. 188) P. 189. 189) P. 190. 190) P. 191. 191) P. 192. 192) P. 193. 193) P. 194. 194) P. 195. 195) P. 196. 196) P. 197. 197) P. 198. 198) P. 199. 199) P. 200. 200) P. 201. 201) P. 202. 202) P. 203. 203) P. 204. 204) P. 205. 205) P. 206. 206) P. 207. 207) P. 208. 208) P. 209. 209) P. 210. 210) P. 211. 211) P. 212. 212) P. 213. 213) P. 214. 214) P. 215. 215) P. 216. 216) P. 217. 217) P. 218. 218) P. 219. 219) P. 220. 220) P. 221. 221) P. 222. 222) P. 223. 223) P. 224. 224) P. 225. 225) P. 226. 226) P. 227. 227) P. 228. 228) P. 229. 229) P. 230. 230) P. 231. 231) P. 232. 232) P. 233. 233) P. 234. 234) P. 235. 235) P. 236. 236) P. 237. 237) P. 238. 238) P. 239. 239) P. 240. 240) P. 241. 241) P. 242. 242) P. 243. 243) P. 244. 244) P. 245. 245) P. 246. 246) P. 247. 247) P. 248. 248) P. 249. 249) P. 250. 250) P. 251. 251) P. 252. 252) P. 253. 253) P. 254. 254) P. 255. 255) P. 256. 256) P. 257. 257) P. 258. 258) P. 259. 259) P. 260. 260) P. 261. 261) P. 262. 262) P. 263. 263) P. 264. 264) P. 265. 265) P. 266. 266) P. 267. 267) P. 268. 268) P. 269. 269) P. 270. 270) P. 271. 271) P. 272. 272) P. 273. 273) P. 274. 274) P. 275. 275) P. 276. 276) P. 277. 277) P. 278. 278) P. 279. 279) P. 280. 280) P. 281. 281) P. 282. 282) P. 283. 283) P. 284. 284) P. 285. 285) P. 286. 286) P. 287. 287) P. 288. 288) P. 289. 289) P. 290. 290) P. 291. 291) P. 292. 292) P. 293. 293) P. 294. 294) P. 295. 295) P. 296. 296) P. 297. 297) P. 298. 298) P. 299. 299) P. 300. 300) P. 301. 301) P. 302. 302) P. 303. 303) P. 304. 304) P. 305. 305) P. 306. 306) P. 307. 307) P. 308. 308) P. 309. 309) P. 310. 310) P. 311. 311) P. 312. 312) P. 313. 313) P. 314. 314) P. 315. 315) P. 316. 316) P. 317. 317) P. 318. 318) P. 319. 319) P. 320. 320) P. 321. 321) P. 322. 322) P. 323. 323) P. 324. 324) P. 325. 325) P. 326. 326) P. 327. 327) P. 328. 328) P. 329. 329) P. 330. 330) P. 331. 331) P. 332. 332) P. 333. 333) P. 334. 334) P. 335. 335) P. 336. 336) P. 337. 337) P. 338. 338) P. 339. 339) P. 340. 340) P. 341. 341) P. 342. 342) P. 343. 343) P. 344. 344) P. 345. 345) P. 346. 346) P. 347. 347) P. 348. 348) P. 349. 349) P. 350. 350) P. 351. 351) P. 352. 352) P. 353. 353) P. 354. 354) P. 355. 355) P. 356. 356) P. 357. 357) P. 358. 358) P. 359. 359) P. 360. 360) P. 361. 361) P. 362. 362) P. 363. 363) P. 364. 364) P. 365. 365) P. 366. 366) P. 367. 367) P. 368. 368) P. 369. 369) P. 370. 370) P. 371. 371) P. 372. 372) P. 373. 373) P. 374. 374) P. 375. 375) P. 376. 376) P. 377. 377) P. 378. 378) P. 379. 379) P. 380. 380) P. 381. 381) P. 382. 382) P. 383. 383) P. 384. 384) P. 385. 385) P. 386. 386) P. 387. 387) P. 388. 388) P. 389. 389) P. 390. 390) P. 391. 391) P. 392. 392) P. 393. 393) P. 394. 394) P. 395. 395) P. 396. 396) P. 397. 397) P. 398. 398) P. 399. 399) P. 400. 400) P. 401. 401) P. 402. 402) P. 403. 403) P. 404. 404) P. 405. 405) P. 406. 406) P. 407. 407) P. 408. 408) P. 409. 409) P. 410. 410) P. 411. 411) P. 412. 412) P. 413. 413) P. 414. 414) P. 415. 415) P. 416. 416) P. 417. 417) P. 418. 418) P. 419. 419) P. 420. 420) P. 421. 421) P. 422. 422) P. 423. 423) P. 424. 424) P. 425. 425) P. 426. 426) P. 427. 427) P. 428. 428) P. 429. 429) P. 430. 430) P. 431. 431) P. 432. 432) P. 433. 433) P. 434. 434) P. 435. 435) P. 436. 436) P. 437. 437) P. 438. 438) P. 439. 439) P. 440. 440) P. 441. 441) P. 442. 442) P. 443. 443) P. 444. 444) P. 445. 445) P. 446. 446) P. 447. 447) P. 448. 448) P. 449. 449) P. 450. 450) P. 451. 451) P. 452. 452) P. 453. 453) P. 454. 454) P. 455. 455) P. 456. 456) P. 457. 457) P. 458. 458) P. 459. 459) P. 460. 460) P. 461. 461) P. 462. 462) P. 463. 463) P. 464. 464) P. 465. 465) P. 466. 466) P. 467. 467) P. 468. 468) P. 469. 469) P. 470. 470) P. 471. 471) P. 472. 472) P. 473. 473) P. 474. 474) P. 475. 475) P. 476. 476) P. 477. 477) P. 478. 478) P. 479. 479) P. 480. 480) P. 481. 481) P. 482. 482) P. 483. 483) P. 484. 484) P. 485. 485) P. 486. 486) P. 487. 487) P. 488. 488) P. 489. 489) P. 490. 490) P. 491. 491) P. 492. 492) P. 493. 493) P. 494. 494) P. 495. 495) P. 496. 496) P. 497. 497) P. 498. 498) P. 499. 499) P. 500. 500) P. 501. 501) P. 502. 502) P. 503. 503) P. 504. 504) P. 505. 505) P. 506. 506) P. 507. 507) P. 508. 508) P. 509. 509) P. 510. 510) P. 511. 511) P. 512. 512) P. 513. 513) P. 514. 514) P. 515. 515) P. 516. 516) P. 517. 517) P. 518. 518) P. 519. 519) P. 520. 520) P. 521. 521) P. 522. 522) P. 523. 523) P. 524. 524) P. 525. 525) P. 526. 526) P. 527. 527) P. 528. 528) P. 529. 529) P. 530. 530) P. 531. 531) P. 532. 532) P. 533. 533) P. 534. 534) P. 535. 535) P. 536. 536) P. 537. 537) P. 538. 538) P. 539. 539) P. 540. 540) P. 541. 541) P. 542. 542) P. 543. 543) P. 544. 544) P. 545. 545) P. 546. 546) P. 547. 547) P. 548. 548) P. 549. 549) P. 550. 550) P. 551. 551) P. 552. 552) P. 553. 553) P. 554. 554) P. 555. 555) P. 556. 556) P. 557. 557) P. 558. 558) P. 559. 559) P. 560. 560) P. 561. 561) P. 562. 562) P. 563. 563) P. 564. 564) P. 565. 565) P. 566. 566) P. 567. 567) P. 568. 568) P. 569. 569) P. 570. 570) P. 571. 571) P. 572. 572) P. 573. 573) P. 574. 574) P. 575. 575) P. 576. 576) P. 577. 577) P. 578. 578) P. 579. 579) P. 580. 580) P. 581. 581) P. 582. 582) P. 583. 583) P. 584. 584) P. 585. 585) P. 586. 586) P. 587. 587) P. 588. 588) P. 589. 589) P. 590. 590) P. 591. 591) P. 592. 592) P. 593. 593) P. 594. 594) P. 595. 595) P. 596. 596) P. 597. 597) P. 598. 598) P. 599. 599) P. 600. 600) P. 601. 601) P. 602. 602) P. 603. 603) P. 604. 604) P. 605. 605) P. 606. 606) P. 607. 607) P. 608. 608) P. 609. 609) P. 610. 610) P. 611. 611) P. 612. 612) P. 613. 613) P. 614. 614) P. 615. 615) P. 616. 616) P. 617. 617) P. 618. 618) P. 619. 619) P. 620. 620) P. 621. 621) P. 622. 622) P. 623. 623) P. 624. 624) P. 625. 625) P. 626. 626) P. 627. 627) P. 628. 628) P. 629. 629) P. 630. 630) P. 631. 631) P. 632. 632) P. 633. 633) P. 634. 634) P. 635. 635) P. 636. 636) P. 637. 637) P. 638. 638) P. 639. 639) P. 640. 640) P. 641. 641) P. 642. 642) P. 643. 643) P. 644. 644) P. 645. 645) P. 646. 646) P. 647. 647) P. 648. 648) P. 649. 649) P. 650. 650) P. 651. 651) P. 652. 652) P. 653. 653) P. 654. 654) P. 655. 655) P. 656. 656) P. 657. 657) P. 658. 658) P. 659. 659) P. 660. 660) P. 661. 661) P. 662. 662) P. 663. 663) P. 664. 664) P. 665. 665) P. 666. 666) P. 667. 667) P. 668. 668) P. 669. 669) P. 670. 670) P. 671. 671) P. 672. 672) P. 673. 673) P. 674. 674) P. 675. 675) P. 676. 676) P. 677. 677) P. 678. 678) P. 679. 679) P. 680. 680) P. 681. 681) P. 682. 682) P. 683. 683) P. 684. 684) P. 685. 685) P. 686. 686) P. 687. 687) P. 688. 688) P. 689. 689) P. 690. 690) P. 691. 691) P. 692. 692) P. 693. 693) P. 694. 694) P. 695. 695) P. 696. 696) P. 697. 697) P. 698. 698) P. 699. 699) P. 700. 700) P. 701. 701) P. 702. 702) P. 703. 703) P. 704. 704) P. 705. 705) P. 706. 706) P. 707. 707) P. 708. 708) P. 709. 709) P. 710. 710) P. 711. 711) P. 712. 712) P. 713. 713) P. 714. 714) P. 715. 715) P. 716. 716) P. 717. 717) P. 718. 718) P. 719. 719) P. 720. 720) P. 721. 721) P. 722. 722) P. 723. 723) P. 724. 724) P. 725. 725) P. 726. 726) P. 727. 727) P. 728. 728) P. 729. 729) P. 730. 730) P. 731. 731) P. 732. 732) P. 733. 733) P. 734. 734) P. 735. 735) P. 736. 736) P. 737. 737) P. 738. 738) P. 739. 739) P. 740. 740) P. 741. 741) P. 742. 742) P. 743. 743) P. 744. 744) P. 745. 745) P. 746. 746) P. 747. 747) P. 748. 748) P. 749. 749) P. 750. 750) P. 751. 751) P. 752. 752) P. 753. 753) P. 754. 754) P. 755. 755) P. 756. 756) P. 757. 757) P. 758. 758) P. 759. 759) P. 760. 760) P. 761. 761) P. 762. 762) P. 763. 763) P. 764. 764) P. 765. 765) P. 766. 766) P. 767. 767) P. 768. 768) P. 769. 769) P. 770. 770) P. 771. 771) P. 772. 772) P. 773. 773) P. 774. 774) P. 775. 775) P. 776. 776) P. 777. 777) P. 778. 778) P. 779. 779) P. 780. 780) P. 781. 781) P. 782. 782) P. 783. 783) P. 784. 784) P. 785. 785) P. 786. 786) P. 787. 787) P. 788. 788) P. 789. 789) P. 790. 790) P. 791. 791) P. 792. 792) P. 793. 793) P. 794. 794) P. 795. 795) P. 796. 796) P. 797. 797) P. 798. 798) P. 799. 799) P. 800. 800) P. 801. 801) P. 802. 802) P. 803. 803) P. 804. 804) P. 805. 805) P. 806. 806) P. 807. 807) P. 808. 808) P. 809. 809) P. 810. 810) P. 811. 811) P. 812. 812) P. 813. 813) P. 814. 814) P. 815. 815) P. 816. 816) P. 817. 817) P. 818. 818) P. 819. 819) P. 820. 820) P. 821. 821) P. 822. 822) P. 823. 823) P. 824. 824) P. 825. 825) P. 826. 826) P. 827. 827) P. 828. 828) P. 829. 829) P. 830. 830) P. 831. 831) P. 832. 832) P. 833. 833) P. 834. 834) P. 835. 835) P. 836. 836) P. 837. 837) P. 838. 838) P. 839. 839) P. 840. 840) P. 841. 841) P. 842. 842) P. 843. 843) P. 844. 844) P. 845. 845) P. 846. 846) P. 847. 847) P. 848. 848) P. 849. 849) P. 850. 850) P. 851. 851) P. 852. 852) P. 853. 853) P. 854. 854) P. 855. 855) P. 856. 856) P. 857. 857) P. 858. 858) P. 859. 859) P. 860. 860) P. 861. 861) P. 862. 862) P. 863. 863) P. 864. 864) P. 865. 865) P. 866. 866) P. 867. 867) P. 868. 868) P. 869. 869) P. 870. 870) P. 871. 871) P. 872. 872) P. 873. 873) P. 874. 874) P. 875. 875) P. 876. 876) P. 877. 877) P. 878. 878) P. 879. 879) P. 880. 880) P. 881. 881) P. 882. 882) P. 883. 883) P. 884. 884) P. 885. 885) P. 886. 886) P. 887. 887) P. 888. 888) P. 889. 889) P. 890. 890) P. 891. 891) P. 892. 892) P. 893. 893) P. 894. 894) P. 895. 895) P. 896. 896) P. 897. 897) P. 898. 898) P. 899. 899) P. 900. 900) P. 901. 901) P. 902. 902) P. 903. 903) P. 904. 904) P. 905. 905) P. 906. 906) P. 907. 907) P. 908. 908) P. 909. 909) P. 910. 910) P. 911. 911) P. 912. 912) P. 913. 913) P. 914. 914) P. 915. 915) P. 916. 916) P. 917. 917) P. 918. 918) P. 919. 919) P. 920. 920) P. 921. 921) P. 922. 922) P. 923. 923) P. 924. 924) P. 925. 925) P. 926. 926) P. 927. 927) P. 928. 928) P. 929. 929) P. 930. 930) P. 931. 931) P. 932. 932) P. 933. 933) P. 934. 934) P. 935. 935) P. 936. 936) P. 937. 937) P. 938. 938) P. 939. 939) P. 940. 940) P. 941. 941) P. 942. 942) P. 943. 943) P. 944. 944) P. 945. 945) P. 946. 946) P. 947. 947) P. 948. 948) P. 949. 949) P. 950. 950) P. 951. 951) P. 952. 952) P. 953. 953) P. 954. 954) P. 955. 955) P. 956. 956) P. 957. 957) P. 958. 958) P. 959. 959) P. 960. 960) P. 961. 961) P. 962. 962) P. 963. 963) P. 964. 964) P. 965. 965) P. 966. 966) P. 967. 967) P. 968. 968) P. 969. 969) P. 970. 970) P. 971. 971) P. 972. 972) P. 973. 973)

چو از دور خسرو نیارا بدید بخندید وشادان دلش بر دمید
 پیاده شد وبرد پیشش نماز بدیدار او بد نیارا نیاز
 بخندید واورا ببر در^۱ گرفت ستایش سزاوار او بر^۲ گرفت
 که پیروز بر گشت شیر از نبرد دل و دیده دشمنان خیره کرد^۳
 وزانجا سوی کاخ رفتند باز بتخت جهاندار دیهیم ساز

بر تخت شاهی نشاندن کاوس خسرو را

بشادی زاسپان^۴ فرود آمدند زبان دروان پر درود آمدند
 بشد خسرو دست کاوس شاه ببوسید و مالید رخرا بگاه^۵
 وزان پس نیا دست اورا بدست گرفت وبردش بجای نشست
 نشاندش دل افروز بر جای خویش زگنجور تاج کیان خواست پیش^۶
 ببوسید و بر سرش بنهاد تلج بکسی شد از مایه^۷ تخت عاج
 زگنجش زبرجد نثار آورید بسی گوهر شاهوار آورید
 بسی آفرین بر سیاوش بخواند که خسرو بچهره جز اورا نماند

1) P. male. 2) P. سزاوارش اندر. 3) C. inserit quatuor vss., qui spurii videntur:

بدو شاه کاوس خواند آفرین بدان خوب دیدار وآن فرودین
 بدان برز وآن فره ایزدی بران زیب اورنگ وآن بخردی
 چنین گفت کای کردگار سپهر خداوند ماه و خداوند مهر
 که کردی مرا زین جهان نیکنام بدین خوب چهره شدم شاد کام
 4) P. چو شاهان از اسپان. 5) Pro tribus vss. 1433—1435 in C. leguntur duo:

چو کاوس بر تخت زرین نشست گرفت آنزمان دست خسرو بدست
 بیاورد بنشاند بر جای خویش زگنجور تاج کیان خواست پیش
 6) P. نامور.

ز بهلو برفتند پرمایگان
 ۱۴۴. بشاهی برو آفرین خواندند
 سپهبد سران و گران سایگان
 جهان را چنین است ساز و نهاد
 همه زر^۱ و گوهر بر افشاندند
 بدریم ازین رفتن اندر فریب
 ز یکدست بستد بدیگر بداد
 اگر دل تلون داشتن شادمان
 زمانی فراز و زمانی نشیب
 بخوبی بیارای و بیشی^۲ به بخش
 جز از شادمانی مکن تا تلون^۳
 ۱۴۵. بخور هرچه داری فرونی بده
 مکن روز را بر دل خویش بخش
 تو رنجیده بهر دشمن منه
 همان شاخ کز^۴ بیخ تو بر جهد
 جهانی بخوبی بیاراسته است
 ترا داد و فرزند را هم دهد
 جهانی بخوبی بیاراسته است
 کمی نیست در بخشش دادگر
 همی شادی آرای و آنده مخور

کیخسرو

پادشاهی کیخسرو شصت سال بود

آغاز داستان

سخن راند گویا برین داستان
 دگر گوید از گفتهء باستان
 که خسرو چگونه نشیند بگناه
 چگونه فرستد بتوران سپاه
 گر از بخشش کردگار سپهر
 مرا زندگی ماند و تازه چهر^۵

1) P. بسی در. 2) P. همان ای پسر در جهان جاودان. 3) P.
 میخوشی بنای و بیشی. 4) P. درختی که. 5) Hic vs. et sequens
 quartus desunt in C.

بمانم بگیتی یکی داستان
 بیالیز چون بر کشد سرو شاخ
 ازین نامه نامور باستان
 بیالای او شاد باشد درخت
 سر سبز شاخش بر آید بکاخ^۱
 چو بیندش بینادل و نیل بخت
 دل^۲ روزگارش همی پرورد
 جهانی زکردار او بر خورد
 اگر پادشاهی بود در گهر
 باید که نیکی کند تاجور^۳
 سزد گر گمائی برد^۴ بر سه چیز
 کزین سه گذشتی چهارست^۵ نیز
 هنر با نژادست و با گورست
 سه چیزست و هر سه به بند اندرست
 هنر کی بود تا نباشد گهر
 نژاده کسی دیده بی هنر
 گهر آنکه از فر یودان بود
 نیازد به بد دست و بد نشود
 نژاد آنکه باشد ز تخم پدر
 سزد کلید از تخم پاکیزه بر

۱) Ante hunc vs. C. inserit duodecim vss. spurios:

سپهدار بر تخت فیروز و شاد
 همی بود با سرفرازان راد
 پیراکنده شد لشکر سرفراز
 همه مایه شادی و کام و ناز
 جهانجوی بر تخت شاهنشهی
 نشسته فروزان ابا فرهی
 دل دشمنان گشت از وی دو نیم
 دل دوستان پر زآمید و بیم
 بگردون گردان کله بر فراخت
 همه شادمانی زیزدان شناخت^۵
 دو بهره زشب شاه فرخنده دین
 زبان را نپرداختی زافریں
 بپیش جهاندار داور بپلی
 همی بود و میگفت کای رهنمای
 زدام بلایم تو کردی رها
 بلندی تو دادی بده زور و فر
 که خواهم ازو باز خون پدر
 ازوی وزگرسبوز واز گروی
 کمر خون روان و بمالم بروی^۱
 دل پیر کاوس شادان کنم
 روان سیامش فروزان کنم
 بشبها زبس کین سخن گفته شد
 نیایش هم آنکه پذیرفته شد
 گذشته چه چیزست P. ۵)
 بپری P. ۴) Deest in P. ۳)
 دل از P. ۲)

هـنر آنکه آموزی از هر کسی بکوشی وپیچی زرنجش بسی
 ۱۵ ازین هر که^۱ گوهر بود مایه‌دار که زیبا بود خلعت کردگار
 چو این هر سه یابی خرد بایدت شناسندهء نیک و بد بایدت
 چو این چار با یکتا آید بهم بیاساید از آرزو^۲ واز رنج وغم
 مگر مرگ کز مرگ خود چاره نیست وزو تیزتر نیز پتیاره نیست
 جهانجوی ازین چار شد بی نیاز همش بخت سازنده بود از فراز

آفرین کردن مہتران کیخسرو را

۲۰ چو کیخسرو شاه بر گاه شد جهان یکسر از کارش آگاه شد
 نشست از بر تخت شاهنشهی بسر بر نهاد آن کلاه مہی
 بگسترد گرد جهان دادرا بکند از زمین بیخ بیدادرا
 کجا بود از ثیتی آزادهء خداوند تاج وکیان زادهء^۳
 هم از شاه ثیتی وکام آوری بدو آمده هرچه نام آوری
 ۲۵ نبد در جهان کس بهنگام اوی کجا سر نیلورد در دام اوی^۴
 هر آنجا که ویران بد^۵ آباد کرد دل غمکنان از غم آزاد کرد
 از آب بهاری ببارید^۶ نم زروی زمین زنگ بزدود وغم
 زمین چون بهشتی شد آراسته زداد وزبخشش پر از خواسته

1) P. سه 2) P. درد 3) Pro hoc vs. et seq. 24 in C. legitur unus,

چون تاج بزرگی بسر بر نهاد ازو شاد شد تاج واو نیز شاد

4) In C. sex vss. 25—30 hoc modo se invicem excipiunt: 26, 27, 29, 30, 25 et 28 et additur post vs. 25:

جهان گشت پر چشمه ورود آب سر غمکنان اندر آمد بخواب
 et post vs. 28:

چو جم و فریدون بیاراست گاه زداد وزبخشش نیاسود شاه

5) P. بهر جای ویرانی 6) P. بهاران بیاورد.

- جهان شد پر از خوبی وایمنی
فرستاده آمد زهر کشوری
چو^۲ آگاهی آمد سوی نیمروز
که بر تخت بنشست فرخنده کی
بخواند او سپاهش زهر جایگاه
تهمتن سوی شاه بنهاد^۳ روی
ابا زال سلم نریمان بهم
سپاهی که شد دشت چون آبنوس
بپیش اندرون زال با^۴ انجمن
چو آگاهی آمد بنزدیک شاه
یکی کشور از جای بر خاستند
دل شاه شد زان سخن شادمان
که اویست^۵ پروردگار پدر
بفرمود تا گئو وگودرز وطوس
تبیره بر آمد زدرگاه شاه
زیهلو بیهلو پذیره شدند
پذیره شدندش^۶ بدو روزه راه
درفش تهمتن چو آمد پدید
- زبد بسته شد دست اهریمنی
زهر نامداری وهر مهتری^۱
بنزد سپهدار گیتی فروز
بچرخ بزرگی بر افکنده پی
بدان تا نماید پرستش بشاه
ابا شادکامی ویا رنگ روی
بزرگان کابل همه بیش وکم^{۳۵}
بدرید گوش پلنگان زکوس^۴
درفش بنفش از پس پیلتن^۵
که آمد بره رستم نیکخواه^۷
پذیره شدن را بیاراستند
سراینده را گفت آباد مان^{۴۰}
وزیست پیدا بگیتی هنر
برفتند با نای سرغین وکوس
همه بر نهادند گردان کلاه^۵
همه با درفش وتبیره شدند
جهان^{۱۱} پهلوانان وچندان سپاه^{۴۵}
بخورشید گرد سپه بر کشید^{۱۲}

1) P. contra rhythmum finalem:

فرستاده شد نزد هر مهتری بهر نامداری وهر یهلوی

2) P. اندرون C. 5) دلرا از آوای کوس P. 4) بنمود P. 3) پس P. 6) نامور
7) Pro hoc vs. et seq. 39 in C. legitur: male. 8) وپیلتن P.

سوی شهر ایران گرفتند راه چو آگاهی آمد بنزدیک شاه

9) Deest in C. 10) P. برفتند پیشش 11) P. چنان

12) P. دمید.

خروش آمد و ناله بوی و کوس
 بپیش گو پیلتن تاختند
 گرفتند هر سه^۱ و را در کنار
 ۵ ز رستم سوی زال سام آمدند
 نهادند سوی فرامرز روی
 وز انجلیخته سوی شاه آمدند
 چو خسرو گو پیلتن را بدید
 فرود آمد از تخت و کرد آفرین
 ۵۵ برستم چنین گفت کلی پهلوان
 که پروردگار سیاهش توئی
 سر زال ز رزا ببر در گرفت
 گوان را بتخت کئی بر نشاند
 نگه کرد رستم سرپای اوی
 ۶۰ رخس^۲ گشت پر خون دل پر زرد^۳
 بشاه جهان گفت کلی شهریار
 ندیدم من اندر جهان تاجور
 وزان پس چو از تخت پر خاستند
 جهاندار تا نیمه^۴ شب نخفت
 ز قلب سپه گویو و گودرز و طوس
 ز شادی برو آفرین ساختند
 بپرسید شیرازن از شهریار
 گشاده دل و شاد کام آمدند
 گرفتند شادی بدیدار اوی
 بدیدار فرخ کلاه آمدند
 سرشک^۵ زمزگان برخ بر چکید
 تهمتن بیوسید روی زمین
 همیشه بزی شاد و روشن روان
 بگیتی خرمند و خامش توئی^۶
 ز بهر پدر دست بر سر گرفت
 بر ایشان همه^۷ نلم یزدان بخواند
 نشست و سخن گفتن و رای اوی
 ز کار سیاهش بسی یاد کرد
 جهان را توئی از پدر یادگار
 بدین فر و ماندگی با پدر
 نهادند خولن و می آراستند
 گذشته سخنها همه باز گفت

گردیدن کیخسرو گرد پادشاهی

۹۰ چو خورشید شمشیر رخشان کشید
 شب تیره را گشت سر^۸ ناپدید
 بر آمد ز درگاه آواز نلی
 بزرگان سوی شاه کردند رای

۱) P. گردان. 2) P. سرشک contra metrum. 3) C. hemist. inversis.

4) P. همی. 5) P. دلش. 6) P. ورخساره زرد. 7) P. نیمه از. 8) P. تیره از بیم شد.

چو طوس وچو گودرز وکیو دلیر
 گرانمایگان نزد شاه آمدند
 چو انبوه گشتند بر پیشگاه
 که خواهم که بینم سراسر زمین
 بیوئیم بر همان رای شکار
 بدین رای گشتند یکسر مهان
 بنخچیر شد شهریار جهان
 ز لشکر برفتند آزادگان
 چه شمایم و بهرام شمشیرزن
 چو فرهاد و چون زنگه شاوران
 سپاهی که شد تیره خورشید و ماه
 از افکنده نخچیر براه و راه
 همه بوم ایران سراسر بگشت
 هر آن بوم ویر کان نه آباد بود
 درم داد و آباد کردش ز گنج
 بهر شهر بنشست و بنهاد تخت
 همان بدره و جام^۵ می خواستی
 وز انجا سوی شهر دیگر شدی

چو گرگین و گسته و رقاص^۱ شیر
 بدان نامور بارگاه آمدند
 چنان گفت شاه جهان با سپاه^۲
 همه مرز ایران با آفرین^۳
 بشادی گذاریم یک روزگار
 که پیوند ببینند بهر از جهان
 ابا نامور رستم پهلوان
 چو کیو و چو گودرز کشاوران
 چو گرگین و چون بیژن تیرزن^۴
 گرازه که او بد ز جنگ آوران
 زبس جوش و خود و گرز^۵ و کلاه
 پر از کشتگان گشت چون رزمگاه^۶
 بآباد و ویرانی اندر گذشت
 تبه بود و ویران زبیداد بود^۷
 ز داد و ز بخشش نیامد برنج
 چنان چون بود مردم نیل بخت
 بدینار گیتی بیاراستی
 همان با می و تخت و افسر شدی

۱) P. et post hunc vs. inserit:

چو رقاص و چون بیژن تیزچنگ
 همانا فریبرز کاوس شاه
 همان زنگه کرد با دستگاه

2) P. ex octo vss. 69—76 solum vs. 73 in textum recepit, qua tamen omissione narratio imperfecta manet. 3) P. و تیغ و تیر. 4) Deest in C. 5) P. از گنج.

۵۰ چنین تا در آذر آبادگان
همی خورد باده همی تاخت اسپ
بآتشکده بر نیایش گرفت
بیامد خرامان ازان جایگاه
نشستند با او بهم شادمان
۱. چو پر شد سر از جام روشن گلاب

بشد با بزرگان و آزادگان
بیامد سری خان^۱ آذرگشپ
جهان آفرین را ستایش گرفت^۲
نهادند سر سری کاوس شاه
نبودند جز شادمان یکزمان
بخواب و بآسایش آمد شتاب

پیمان بستن^۳ کیخسرو با کاوس از کین افراسیاب

چو روز درخشان^۴ بر آورد چاک
جهاندار بنشست و کاوس کی
ابا رستم گرد وستان بهم
از افراسیاب اندر آمد نخست
۱۰ بگفت آنکه^۵ او با سیاوش چه کرد
بسا پهلوانان که بیجان شدند
بسی شهر بینی از ایران خراب
ترا ایزدی هرچه بلیدت هست
زفر و بزرگی^{۱۱} و نیل اختری
۱۱. کنون از تو سوگند خواهم یکی
که پر کین کنی دل ز افراسیاب

بگسترد یاقوت بر تیره خاک
دو شاه سرافراز و دو^۶ نیلپی
همیگفت کاوس هر بیش و کم
دو رخرا بخون دو دیده بشست
چگونه از ایران^۷ بر آورد گرد
زن و کودک خرد^۸ پیچان شدند
تبه گشته از رنج^۹ افراسیاب
زمردان و از دانش وزور^{۱۰} دست
ز شاهان بهر گوهری برتری
نباید که پیچی ز داد^{۱۲} اندکی
دم آتش اندر نیاری بآب

1) P. خوان. 2) C. hemist. inversis. 3) P. گشتن male. 4) P. از ایران سراسر. 5) P. دو male. 6) P. آنچه male. 7) P. دست. 8) P. گرد male. 9) P. زوالا و دانش واز زور. 10) P. quod M. یعنی ترا از خدا قامت و علم. 11) P. وزور هست والا معنی ندارد واز باید در سر دانش در آید. 12) P. کیانی. تو زو.

بخویشیء مادر بدو نگروی نپیچی و نغت کسی نشنوی
 بگنج و فرونی نکیری فریب به پیش ار فراز آیدت یا نشیب
 بگز¹ و بتیغ و بتخت² و کلاه بگفتار با او نگردي ز راه
 بگویم که بنیاد سوگند چیست خردرا و جان ترا بند³ چیست ۱۰۵
 بگوئی بدادار خورشید و ماه بتاج⁴ و بتخت و بمهر و کلاه
 بداد⁵ فریدون و آئین⁶ و راه بخون سیاوش بجان تو شاه
 بفر و نیک اختر ایزدی که هرگز نپیچی بسوی بدی
 میانجی نخواهی بجز تیغ و گرز منش برز داری ز بلای⁷ برز
 چو بشنید ازو شهریار جوان سوی آتش آورد روی دروان⁸ ۱۱۰
 بدادار دارنده سوگند خورد بروز سپید و شب لاجورد
 بخورشید و ماه و بتخت و کلاه بمهر و تیغ و بدیهیم شاه⁹
 که هرگز نپیچم سوی مهر اوی نبینم بخواب اندرون چهر اوی¹⁰

۱) C. بگنج. 2) C. و بمهر. 3) P. و جانرا به از پند. 4) C. بتیغ
 et post hunc vs. addit:

بشمشیر گردان با دار و برد بروز سپید و شب لاجورد
 et M. emendat: P. پست داری زوالی 7) P. آئین. 6) P. بیاد. 5) P.

کی کلاس بکیخسرو: allata hac interpretatione: منش پست آری زیلا و بز
 P. 8) میفرماید که مبادا بزرگ منشی تو کمتر از یل و گویال تو باشد
 male. In C. hic vs. legitur infra post vs. ۱۱۵. 9) Pro hoc vs.
 in C. leguntur tres, quorum tertius est vs. praecedens ۱۰۷ h. l. repetitus:

بجان و خرد باسماں و زمین بتیغ و بگز و بمهر و نگین
 پیمان موبد بعهد روان بگفتار بیدار دل بخردان
 10) C. inserit octo vsq. ad iuramentum pertinentes:

نباشم بران ره که او رفته است کز آئین او جانم آشفته است
 بکوشم بخون پدر خواستن دل و جان بدین کینه آراستن
 میانرا ببندم بدین کار سخت مگر یار باشند گردون و بخت

یکی خط نوشتند بر پهلوی
 ۱۱۰ گوا کرد^۱ دستان ورستم بران
 بزرگان در دست رستم نهاد
 وزان پس همی خوان ومی خواستند
 ببودند يك هفته با رود ومی
 جهاندار هشتم سر وتن بشست
 ۱۲۰ ببیش^۲ خداوند گردان سپهر
 شب تیره تا بر کشید آفتاب
 همی^۳ گفت کای دادگر یکخدای
 بروز جوانی تو کردی رها
 تو دانی که سالار توران سپاه
 ۱۳۰ بزمیان وآباد نفرین لوست
 بمشک از بر دفتر خسروی
 بزرگان لشکر همه همچنان
 چنین عهد سوگند واین رسم^۴ وداد
 دگر گونه مجلس بیاراستند
 بزرگان در ایوان کلاس کی
 بیاسود وچلی نیایش بجست
 برفت آفرین را بگسترد مهر
 خروشان همی بود دیده پر آب
 جهاندار وروزی ده ورهنملی^۵
 مرا بی سپاه از دم ازدها
 نه پرهیز دلرد نه تپس از گناه
 دل بیگناهان پر از کین لوست^۶

نیاسایم از جنگ او یکرمان
 ۵ نه خشنو شوم زو بتخت وکلاه
 مگر کوزروی زمین گم شود
 بر اینم وزین بر نگردم بدل
 برین گفته من گواهی دهید
 خردرا برین پادشاهی دهید
 ۱) P. et C. post hunc vs. legit vs. praecedentem ۱۱۰. 2) P. et C. inserit vs. spurium:
 چنین خط سوگند وآن مهر

بزرگان همه آفرین خواندند
 شگفتی زفرش فرو ماندند
 3) P. بنزد 4) P. چنین 5) C. inserit:

توانا توئی بر همه کارها
 تیو آسان کنی رنج و تیمارها
 6) C. inserit vs., qui spurius videtur:

عمان نیز سالار توران سپاه
 زواج فلک بر فرازد کلاه

همه^۱ خاک غم بر دلیران به بیخت
 همی پیداد^۲ خون سیاوش بخاک
 بلای جهان تخت و دیهیم اوست^۳
 همان بد نژادست و افسونگرست
 همی خواند بر کردگار آفرین^{۳۰}
 بر پهلوانان گردن فرار
 دلیران و خنجر^۴ گذاران من
 ازین مرز تا خلن آفرگشپ
 توانگر بود از بومش آباد بود
 همه دل پر از خون و دیده پر آب^{۳۵}
 که پر درد از ویست^۵ جان و قنم
 که از دل همی بر کشد باد سرد^۷
 برین مرز با ارز آتش بریخت
 به پیداد^۲ خون سیاوش بخاک
 دل شهرباران پر از بیم اوست
 تو دانی که اورا زید^۶ گوهرست
 فراوان بمالید رخ بر زمین
 وزانجلیگه شد سوی تخت باز
 چنین گفت کای نامداران من
 بیهمدم این بوم ایران بر اسب
 ندیدم کسی را که دل شاد بود
 همه خستگانند زافراسیاب
 نخستین جگرخسته^۷ او منم
 دگر چون نیا شاه آزاده مرد

۱) P. همی 2) P. او. 3) C. inserit vs. spurium:

بخون پدر بنده را دستگیر به بخشای بر جان کاوس پیر
 4) P. et C. post hunc vs. addit quatuor vs. spurios, quorum
 quartum iam supra post vs. 128 inseruit:

ندارد دلش خویشی با خرد به پیداد جانرا همی پرورد
 همی رای بد باشد آئین اوی خرابی بود در جهان دین اوی
 زخوی بدش دیده گریان شود زدستش دل خسته بریان شود
 بکین پدر بنده را دستگیر به بخشای بر جان کاوس پیر
 5) P. male. جهانگیر و شمشیر. 6) P. او ویست. 7) C. inserit tres vs.,
 qui spurii videntur:

چه بد در جهان بد که با ما نکرد همان بر سیاوخش زنهار خورد
 بدختر ازو رنج و سختی رسید میان برادر بخنجر برید
 دگر نوذر آن شاه آزاد مرد بخنجر سرش را زتن دور کرد

بایران زن و مرد ازو پیر¹⁾ خروش
 کنون گر²⁾ همه ویژه یار منید
 ۱۴۰ بکین پدر بست خواهم³⁾ میان
 اگر همگنان باز جنگ آورد
 مرا این هم از پیش بیرون شود
 هر آن خون که آید برین ریخته
 اگر کشته آید کسی زین سپاه
 ۱۴۵ چگوئید واینرا چه پاسخ دهید
 بدانید کوشد به بد پیش دست
 بزرگان بپاسخ بیاراستند
 بگفتند کای شاه دل شاد دار⁴⁾
 تن و جان ما سربر پیش تست
 ۱۵۰ ز مادر همه مرگرا زاده ایم
 چوپاسخ چنین یافت از انجمن⁵⁾
 رخ شاه شد چمن گل ارغوان
 زبس کشتن و غارت و جنگ و جوش
 بدل سربر دستدار منید
 بگردانم این بد زایرانیان
 بکوشید و رسم پلنگ آورد⁶⁾
 ز جنگ یلان کوه هامون شود⁷⁾
 گنه گار اویست و آویخته
 بهشت برینش بود جایگاه
 همه یکسر رای فرخ نهید
 مکافات این بد نشاید⁸⁾ نشست
 بدرد دل از جای بر خاستند
 همیشه دل⁹⁾ از رنج آزاد دار
 غم و شادمانی کم و بیش¹⁰⁾ تست
 همه بنده ایم ارچه آزاده ایم
 زطوس وز گودرز وز پیلتن¹¹⁾
 که دوت جوان بود و خسرو جوان

1) P. با و مرد و زن *contra metrum*. 2) P. که *male*. 3) P. باید
 4) P. همه *pro* اگر *et* آوریم *in utroque hemist. et M. emendat*
 5) C. *inserit tres vss., qui spurii videntur*: باز *pro* ساز

بایران مدارید دلرا ببرزم بتوان سپارید جانرا ببرزم
 زتوان بگردانم آن تاج و گاه ازین پس مر اورا نخوانند شاه
 بیندید دامن یک اندر دگر بفرمان یزدان فیروزگر
 6) P. باید نشاید *et C. post hunc vs. inserit vs. spurium*:

گرین گفته دادست ره بسپرید وگر نیست از خاطرم بسترید
 7) P. باش *in utroque hemist.* 8) P. تن. 9) P. بکم بیش. 10) P.
 11) P. و آن انجمن. پیلتن

بریشان فراوان بخواند^۱ آفرین که آباد بادا بگردان زمین

شمردن کیخسرو پهلوانان را

بگشت اندرین نیز چندی^۲ سپهر چو^۳ از خوشه بنمود خورشید چهر
 زپهلو همه میدان را بخواند سخنهای بایسته چندی براند ۱۵۵
 دو هفته در بار دادن به بست بنوی یکی دفتر اندر شکست
 بفرمود خسرو^۴ بروزی دهان که گویند نام کهان و مهان
 سزوار بنوشت نام گوان چنانچون بود درخور پهلوان
 نخستین زخیشان کاوس کنی صد و ده سپهد فکندند پی
 فریبز کاوس شان پیشرو کجا بود پیوسته شاه نو^۵ ۱۶۰
 گزیس کرد هشتاد تن نوری همه گزدار و همه لشکری
 زرسپ سپهد نگهدار شان که بردی بهر کار تیمار شان
 که تاج کیان بود و فرزند طوس خداوند گوپال و شمشیر و کوس
 سه دیگر چو گودرز کشواد بود که لشکر برای وی آباد بود
 نبیره پسر داشت هفتاد و هشت دلیران کوه سواران^۶ ۱۶۵
 فرازنده اختر کاویان فروزنده تخت و بخت کیان^۷
 چو شصت و سه از تخته گزدهم بزرگان و سالار شان گستم
 زخیشان میلاد چون^۸ صد سوار چو گرگین پیروزگر مایه دار
 زتخم توابعه چو هشتاد و پنج سواران رزم و نگهدار گنج
 کجا برته بودی نگهدار شان برزم اندرون نام^۹ ۱۷۰
 بردار شان

1) P. گرفت. 2) P. گردان. 3) P. که. 4) P. دستور male et in C. inversi sunt vss. 156 et 157. 5) C. inserit vs. spurium:

هر آنکو زتخم منوچهر بود دل و جان از طوس پر مهر بود

6) P. سواران کوه و پلنگان. 7) In P. hic vs. male sequitur versum 163.

8) P. پس. 9) P. دست.

چو سی و سه جنگی ز تخم پشنک
 نگهبان ایشان همی بود ریو
 بگه نبرد او بدی پیش کوس
 ز خویشان برزین چو هفتاد مرد
 ۱۷۰ پریشان نگهدار فرهاد بود
 ز تخم گرازه صد و پنج^۴ گـرد
 کنارنک با پهلوانان جزیی^۵
 چنان بد که موبد ندانست مر
 نبشتند بر دفتر شهریار
 ۱۸۰ بفرمود کز شهر بیرون شوند
 سر ماه باید که از کوهنای
 همه سر سویی جنگ ترکان نهند^۶
 نهاندند سر پیش او بر زمین
 بگفتند کای شاه با زیب و فر
 ۱۹۰ همه بندگانیم و شاهی تراست
 ز چرخ بره تا بماه تراست

که ژوپین بدی ساز شان روز جنگ
 که بدی دلیر و هشیوار و نیو^۱
 نگهبان^۲ گردان و داماد طوس
 که بودند شیران^۳ روز نبرد
 که در جنگ سندان پولاد بود
 نگهبان ایشان هم اورا شمر^۴
 ردان و وزرگان با آفرین
 زیس نامداران با زیب و فر
 همه نام شان تا که^۷ آید بکار
 زیلو سوی دشت و هامن شوند
 خروش آید و زخم هندی درای
 همه شادمان سر بتران نهند^۹
 همه یک بیک خواندند آفرین
 فروزنده شد از تو تاج و کمر
 ز چرخ بره تا بماه تراست

گنجها بخشیدن خسرو پهلوانان را

بجائی که بودند^{۱۰} اسپان یله
 بفرمود کانکو کمندافتن است
 بلشکرگه آورد چوپان گله
 با جنگ اندرون گرد و تین تن است^{۱۱}

۱) P. male omittit hunc vs. 2) P. سرفراز 3) C. گردان 4) P. و بیست 5) C. inserit:

ز تخم فریدون چو هشتاد مرد
 سر آجمن اشکش [اشکش] نامدار
 دنیوان شایسته اندر نبرد
 شادمانی و سرور آن نهید 9) P. نهید 8) P. کی 7) P. گزین 6) P.
 10) P. بجائی کجا بود 11) C. inserit:
 بسوی فسیله گذار آورد
 عمان زور و مردی بکار آورد

ابر نازی^۱ اسپان کمند افکند
ازانپس جهاندار پیروزگز
در گنج دینار بگشاد وگفت
که کوشش وکینه کارزار^۳
بمردان همه گنج و تخت آوریم
چرا برد باید همی روزگار
بیاورد صد تخته^۴ دیبای روم
همان خز و منسوج و هم زین شمار
نهادند پیش سرافراز شاه
که اینت بهای سربیی بها
کجا پهلوان خواندش افراسیاب
سر وتیغ واسپش که آرد بگرد^۵
سبک بیژن گیبو بر پای جست
همان^۶ جامه بر داشت و آن جام زر
بسی آفرین کرد بر شهریار
وزانجا بیامد بجای نشست

سر بادپایان به بند افکند
ابا گرز^۲ بنشست بر تخت زر
که گنج بزرگان نشاید نهفت^{۱۹}
شود گنج و دینار بر چشم خوار
بخورشید بار درخت آوریم^۴
که گنج از پی مرد آید بکار
همه پیکرش گوهر وزرش^۵ بوم
یکی جام پر گوهر شاهوار^{۱۹}
چنین گفت شاه جهان با سپاه
پلاشلن دزخیم نر ازدها
ببیداریء او شود سر^۷ بخواب
بلشکرکه ما بروز نبرد
میان کشتن ازدهارا به بست^{۲۰}
بجام اندرون نیز چندی^{۱۰} گهر
که جاوید بادا سر تاجدار^{۱۱}
گرفته چنان جام گوهر بدست

۱) P. بدین دیو. ۲) P. تاج. ۳) P. وکینه و کارزار. ۴) Pro duobus
vss. 192 et 193 in C. legitur unus:

بگنجور فرمود پس شهریار . که از جامه و جام گوهرنگار

۵) P. واسپ وتیغش که آرد. ۶) P. جامه. ۷) P. هم. ۸) P. و زر. ۹) P. چو گرد
et C. inserit duos
vss. spurios:

من آرم سرش گفت پیش سپاه بفرمان دادار خورشید و ماه

چنان دان که آن ازدهابی سرست که در رزم یزدان مرا یاورست

۱۱) P. کامنگار et C. invertit vss. 202 et 203.

بگنجور فرمود^۱ پس شهریار
 ۲۰ همان خز و دیا و هم^۲ پرنیان
 چنین گفت کین هدیه اورا دهم
 که تاج تزاو آورد پیش من
 که افراسیابش بسر بر نهاد
 همان بینن گیمو بر جست باز
 ۳۰ پرستنده و هدیهها بر گرفت
 بسی آفرین کرد و نشست شاد
 بفرمود تا با کمر ده غلام
 ز پوشید رویان ده آراسته
 چنین گفت بیدار شاه رمه
 ۴۰ کسی را که چون^۳ سر پیچد تزاو
 پرستنده دارد او روز جنگ
 برخ چون بهار جیلا چو سرو
 یکی ماهروست نام اسنپوی
 نباید زدن چون بیابدش تیغ^۴
 ۵۰ بخم کندش بگیرد^۵ کمر
 بز د دست بیژن بدان هم بیر

که آرد دو صد جامه زرنگار
 دو گلرخ بزقار بسته میان
 وزان متی نیز بر سر نهم
 ویا پیش این نامدار انجمن
 ورا خواند داماد فرخ نژاد
 کجا بود در جنگ چنگش دراز^۶
 ازو انجمن مانده اندر شگفت
 که گیتی بکیخسرو آباد باد
 ده اسپ تگاور^۷ بزین لگام
 بیاورد گنجور آن^۸ خواسته
 که اسپان و این خوبریان همه
 سزد گر ندارد دل شیم تاو
 کز آواز او رام گردد پلنگ
 میانش چو غرو و برفتن تدرو
 سمن^۹ پیکر و دلبر و مشکبوی^{۱۰}
 که از تیغ باشد چنان رخ دریغ
 بدان سان بیار که دارد^{۱۱} بیر
 بیامد^{۱۲} بر شاه پیروزگر

1) P. بفرمود contra metrum. 2) P. وصد. 3) C. inserit vs. spurium:

جولان بود و جویای نام مهان که نامش فسانه شود در جهان

4) P. سپهبد male. 5) P. مهبد چنین. 6) P. چو contra metrum.

7) P. پری. 8) P. inserit vs., qui spurius videtur:

سمن بر نگاری سمن پوی نام سواری که آرد مر اورا بدام

9) P. بیاید پتیغ. 10) P. گرفته. 11) P. آید که

12) P. آمد در.

بشاه جهان بر ستایش گرفت
 ازو شاد شد شهریار بزرگ
 چو تو پهلوان یار دشمن مباد
 جهاندار ازان پس بگنجور گفت
 شمامه نهادند بر^۲ جام زر
 پر از مشک جامی زیاقوت زرد
 عقیق وزمرد برو ریخته
 پرستند با کمر ده غلام
 چنین گفت کینها مرا که تاو
 سرشرا بدان^۵ رزمگاه آورد
 ببر زد برین^۶ گئیو گودرز دست
 گرانمایه خوبان و آن خواسته
 بسی^۸ خواند بر شهریار آفرین
 وزان پس بگنجور فرمود شاه
 بر آمیز دینار^۹ و مشک و گهر
 دو صد خز و دیبلی پیکم بزر
 چنین گفت کلین هدیه آنرا که رنج
 از ایدر رود^{۱۰} تا سوی کلسه رود
 زهیزم یکی کوه بیند بلند
 که آنرا نهادست افراسیاب
 چنان خواست کان^{۱۱} کسی نسپرد
 جهان آفرین را نیایش گرفت
 چنان گفت کای نامدار بزرگ
 درخشنده جان تویی تن مباد
 که ده^۱ جام زرین بیار از نهفت^{۳۵}
 ده از نقره خام^۲ هم پر گهر
 زپیروزه جامی^۴ دگر لاجورد
 بمشک و گلاب اندر آمیخته
 ده اسپ گرانمایه زرین لگام
 بود در تنش روز جنگ تراو^{۳۳}
 به پیش دلار سپاه آورد
 میان جنگ آن پهلوانرا^۷ به بست
 به بردند پیش وی آراسته
 که بی تو مبادا کلاه و نگین
 که ده خوان زرین بنه پیشگاه^{۳۳۵}
 پریروی ده با کلاه و کمر
 یکی افسر خسروی ده کمر
 ندارد دریغ از پی نلم و گنج
 دهد بر روان سیاوش درود
 فروست بالایش از ده کمند^{۳۴}
 بدانکه که بگذشت زان روی آب
 زایران بتوران کسی نگذرد

۱) P. دو. 2) P. در. 3) P. male. دو از نقره جام. 4) P. دیگر. 5) P. male. بر آن. 6) P. بدیسی. 7) P. ازدهارا. 8) P. همی. 9) P. بر زینار. 10) P. شود. 11) P. راه contra metrum.

همه کاسه رود آتش اندر زدن
 پس هیزم اندر نماند سپاه
 همان سوختن^۱ کوه کار منست
 برزم اندرون کرکس آرم ببزم
 چنین گفت کای پهلوان^۲ سپاه
 چنین باد بی بت برهمین مباد^۳
 که گنجور پیش آورد بی درنگ
 که آب فسر دست گوی^۴ درست
 سر جعد^۵ از افسر شده نپدید
 که بر پاک جانفش خرد پادشاست
 نه بر تلبد از شیر در جنگ روی
 زبیمش نیارد بچشم اندر^۶ آب
 که یار^۷ ازین نامدار انجمن
 بدان راه رفتن میان را به بست
 بدو داد و آن گوهر شاهوار
 که با جان خسرو خرد باد جفت^۸

دنیری از ایدر^۱ نباید شدن
 بدان تا گزر آنجا بود رزمگاه
 همان گویو گفت این^۲ شکر منست
 و گز^۳ لشکر آید نترسم ز رزم
 همان^۴ خواسته گویرا داد شاه
 ابی تیغ تو تلج روشن مباد
 بغرمود صد دیبه رنگ رنگ
 هم از گنج صد در^۵ خوشاب جست
 ز پرده پرستار پنج آورید
 چنین گفت کین هدیه اورا سزاست
 دلیرست و بینادل و چرب گوی
 پیامی برد نزد افراسیاب
 ز گفتار او پاسخ آرد بمن
 بیازید گرگین میلاد دست
 پرستار و آن جامه زرنگار
 ابر شهریار آفرین کرد و گفت

همه P. 5) .اگر P. 4) .بر افروختن P. 3) .آن P. 2) .ایران P. 1)
 et M. باد که آباد باشی و شاد P. 7) بدو گفت کای نامدار P. 6)
 آبادی را بشهر و عمارت نسبت annotans: که آباد pro کازاد emendat
 جعد P. 10) .گفتی P. 9) .دانه C. 8) .دهند و آزادی را باشخص
 P. 11) et C. post hunc vs. inserit vs. spurinm: بدو دیده P.

ببوسد زمین و نذارد پیام بگوید سخنها که گویم تمل
 C. inserit viginti octo vss., in quibus nuntius P. 13) .کدامست P. 12)
 Afrasiabo preferendus pluribus verbis perscribitur:

شوم چون مرا گفت شاه جهان گذارم پیام و ندارم نهان
 از انپس چنین گفت شاه جهان بگرگین میلاد اندر نهان

چو روی زمین گشت چون پر زاغ از افراز کوه اندر آمد چراغ

- نلش بود سوزان و دیده پر آب کز ایدر برو سوی افراسیاب
پیام آنچه گویم بدو باز گوی بخوان قصه من یکلیک بدوی
بگو ای بداندیش خونخواره مرد چو تو در جهان این بدیها که کرد
که خون برادر بریزی چو آب جهانرا سراسر کنی هم خراب
بایران زن و مرد لرزان بخاک خروشان ز تو پیش یزدان پاک
بریدی سر نوذر نامدار که بود از کیان جهان یادگار
چو با رستم آمد سیاهش بجنک که بر تو جهانرا کند تار و تنگ
بدانگونه رنگی بر انگیختی زهر گونه گنج و درم ریختی
فرستادیش پیش صد تن نوا براینند ایران و توران گوا
بر آشفته کاوس ازان آشتی ز رستم گمان برد پنداشتی
ازین بر سیاهش یکی نامه کرد بدان تا زخویشان بر آورد گرد
بپیچید گردان ز فرمان شاه بیامد ترا کرد پشت و پناه
ز بهر تو بگذاشت ایران زمین درفش و سپاه و کلاه و نگین
پناه تو جست ای بد بدنشان که گم باد نامت ز گردنکشان
سر شهریاری چنان ارجمند بریدی بسان سر گوسپند
وزانپس بخون من آراستی ندیده جهان مرگ من خواستی
چنان چند گویم ستمهای تو همانا که دوزخ سزد جای تو
چو خواهی نگردد دلم پر ز جوش نباشم بدین کین ز تو کینه کوش
گروی زره آنکه از تخم تور کسی را که در گیتی افکند شور
چو گرسیوز و چون دهر و سران که بستند بز کین باهم میان
فرستی برم تا بخون پدر سران شان ببرم بدرد جگر
و گم پیچی از رای و گفتار من بیارای لشکر به پیگار من
و گرنه بدادار یزدان پاک بخورشید و مه و آذر تابناک

۳۹. سپهبد بیامد بایوان خویش برقتند گردان سری خان خویش^۱

فرستادن کیخسرو رستم را بزمین هند

چو از روز شد کوه چون سندروس بلبر اندر آمد خروش خروس
تهمتن بیامد بنزدیک شاه از ایران سخن گفت واز تاج وگاه
زواره فرامرز^۲ با او بهم زهر گونه رای زد^۳ بیش وکم
چنین گفت رستم بشاه زمین که ای نامبردار با آفرین
۳۹۰ بر زابلستان^۴ یکی شهر بود کزان بوم ویر توررا بهر بود
منوچهر کرد آن زترکان تهی یکی خوب جایست با فرهی
چو کاوس شد بی‌نذ وپیرسر بیفتاد ازو نلم وفر و هنر
گرفتند آن شهر تورانیان پس آنجا نمودند ایرانیان^۵
کنن^۶ باز وساوش بتوران برند سری شاه^۷ ایران همی ننگردند

نه آرام سازم بدین کین نه خواب مگر کین بتوزم زافراسیاب
چو بشنید گرگین زخسرو پیام بپیش جهاندار بگذار گام
نشست از بر باره راهجوی بتوران زمین زود بنهاد روی

۱) C. inserit:

می آورد ورامشگرانرا بخواند فراوان همی در وگوهر فشاند
۲) P. contra metrum; M. emendat. 3) P. از. 4) P. در. 5) Deest in P. 6) P. همه. 7) P. شهر et C. post hunc vs. addit quinque vs. provinciam dictam describentes:

فراوان دگر مرز همچون بهشت دهستان بسیار پر باغ وکشت
جهانی است از خوبی آراسته درو بیکران لشکر وخواسته
مر آن مرز خرگاه خواند بنم جهان دیده دهقان گسترده نام
زیک نیمه بر سند دارد گذر بقنوج وکشیر وآن بوم ویر

- ۱۷۰ فراوان دران مرز پیلست و گنج
زبس غارت و کشتن و تاختن
کنون شهریاری بلیران^۱ تراست
یکی لشکری باید اکنون بزرگ
اگر باز نزدیک شاه آورند
چو آن مرز یکسر بدست آوریم
برستم چنین پاسخ آورد شاه
بین تا سپه چند باید بکار
زمینی که پیوسته مرز تست
فرامرزا ده سپاهی گران
گشاده شود کار بر دست اوی
رخ پهلوان گشت ازان آبدار
بفرمود خسرو بسملار بار
- ۱۷۵ تن بیگناهان از ایشان برنج
سر از باد توران بر^۲ افراختن
پی مور تا^۳ چنگ شیران تراست
فرستاده^۴ با پهلوانی سترگ
وگر سر برین^۵ بارگاه آورند
بتوران زمین بر شکست آوریم
که جاوید بادی همین است^۶ راه
گزین کن زگردان همه^۷ نامدار
بهلی زمین درخور ارز تست
چنان چون بیاید ز جنگ آوران^۸
بکام نهنگان رسد^۹ شست اوی
بسی آفرین خواند بر شهریار^{۱۰}
ازان پس که خوان خورشرا^{۱۱} بیار

دگر نیمه راهش سوی مرز چین پیوست با مرز توران زمین^۵

۱) P. با ۲) P. شهریاری ایران ۳) P. ییاد توران شه ۴) P. فرستاد
et C. post hunc vs. inserit که اینست P. ۵) بدین P. ۶) فرستاد
vs., ut videtur, spurium:

تو آن نامداری که ایران سپاه به بخت تو شادند و هم پیشگاه

۷) P. بتو بگزین ازین لشکر ۸) C. inserit duos vss. spurios:

بگو تا بدین کین به بندد کم که هم پهلوان است و هم نامور

ز خمرگاه تا بوم هندوستان ز کشمیر تا مرز جادوستان

۹) P. شود ۱۰) Pro hoc vs. in C. leguntur tres:

چو از شاه بشنید رستم سخن دلش تازه شد چون گل اندر چمن

فراوان بدو آفرین کرد و گفت که با جان پاکت خرد باد جفت

چنان تاج و تخت تو فرخنده باد سپهر روان پیش تو بنده باد

۱۱) P. و خورشرا

می آورد ورامشگرانرا بخواند و زاول ایشان^۱ همی خیره ملاند

آراستن کیخسرو لشکر خودرا

چو خورشید تابان بر آمد زکوه
 ۲۸۵ بر آمد تبیره ز درگاه شاه
 به بستند بر پیل روئینه خم
 نهانند بر کوهء پیل تخت
 بیامد نشست از بر پیل شاه
 یکی طوق پر گوهر شاهوار
 ۳۰ فرو هشته از گوش دو گوشوار
 به بازو دو یاره زیاقوت وزر
 همی زد میان سپه پیل گام
 یکی مهره در جام در دست شاه
 ز تیغ وز گرز و ز کوس وز گرد
 ۳۵ تو گشتی بدام اندرست آفتاب
 همی چشم روشن جهانرا^۶ ندید
 ز دریا تو گوئی^۵ که بر خاست موج
 سراپده بردند از ایوان بدشت

سراینده آمد ز گفتن ستوه
 رده بر کشیدند بر بارگاه
 بر آمد خروشیدن گاویم
 ببار آمد آن خسروانی درخت
 نهاده بسر بر ز گوهر کلاه^۲
 بچنگ اندرون گرزء گاویم^۳
 بدر و بیاقوت کرده نگار
 ز خوشاب وزر و زرجد کمر^۴
 ابا زنگ زرین و زرین ستام
 بکیوان رسیده خروش سپاه
 سیه شد زمین آسمان^۵ لاجورد
 و گرز گشت خم سپهر اندر آب
 سپهر و ستاره سنانرا ندید^۷
 سپاه اندر آمد همی فوج فوج
 سپهر از خروشیدن آسیمه گشت

۱) P. بلبل. 2) C. inserit vs. spurium:

همیرفت شاه از بر زنده پیل بران تخت فیروز بر سان نیل

3) Variant duo vss. 289 et 290 in ed. Calc.:

یکی تاج بر سر زدر و گهر بچنگ اندرون گرزء گاویم

فرو هشته از تاج دو گوشوار بگردنش طوقی زرجد نگار

4) C. inversis hemist. 5) P. وآسمان male. 6) P. عنانرا 7) P. male
 بدید in utroque hemist. 8) P. گشتی.

- چو بر پشت پیل آن شه نامر
 نبودی بهر پادشاهی روا
 ازان نامر خسرو سرکشان^{۱)}
 همی بود بر پیل در پهن دشت
 نخستین فربرز بد پیشرو
 ابا گرز وبا تیغ وز زینه کفش
 یکی بارء بر نشسته سمند
 همی رفت با ناز وبا زیب^{۲)} و فر
 برو آفرین کرد شاه جهان
 بهر کار بخت تو پیروز باد
 برقتن بجز تن درستی مباد
 پیشش باز^{۳)} گودرز کشواد بود
 درفش از پس پشت او شیر بود
 بچپش همی رفت رقام نیو
 پس پشت شیدوش بد^{۴)} با درفش
 هزاران پس پشت او سرفراز
 یکی گرز پیکر درفش سیاه
 درفش جهانجوی رقام ببر
 نبیره پسر^{۵)} بود هفتاد و هشت
- ز دی مهره بر جام وبستی کمر
 نشستن مگر بر دز پادشا^{۶)}
 چنین بود در پادشاهی نشان
 بدان تا سپه پیش او در گذشت^{۷)}
 گذر کرد پیش جهاندار نو
 پس پشت خورشید پیکر درفش
 بقتراک^{۸)} بر حلقه کرده کمند^{۹)}
 سپاهی^{۱۰)} همه غرقه در سیم وزر
 که بادت بزرگی و فر مہان
 همه روزگار تو نوروز باد
 بیاز آمدن برت سستی مباد^{۱۱)}
 که گیتی برای وی آباد بود^{۱۲)}
 که چنگش بگزر و بشمشیر بود
 سوی راستش چو سرفراز گئیو^{۱۳)}
 زمین گشته زان^{۱۴)} شیر پیکر بنفش
 عنان دار با نیزه‌های دراز
 پس پشت گئیو اندرون با سپاه^{۱۵)}
 بر افراشته نیزه‌اش سر بلبر^{۱۶)}
 از ایشان نبد جای بر پهن دشت

1) P. سرکشان male. 2) C. inserit:

کشیده رده ایستاده سپاه بروی سپهدار شان بد نگاه

3) P. با یال وبا بیز. 4) P. سپاهش. 5) Deest in C. 6) P. پس شاه. 7) Deest in C. 8) P. بود contra metrum. 9) P. از male. 10) Deest in C. 11) P. نبیره و پسر. 12) Deest in C. 13) P. گئیو. 14) P. زان. 15) P. سپاه. 16) P. سر بلبر.

همه با دل و تیغ و زرینه کفش
 سر سروان زیر شمشیر اوست
 بسی آفرین کرد بر تاج و گاه
 چو بر گویو و بر لشکرش همچین
 که فرزند بیدار گزدهم بود
 کمان یار او بود و تیر خدنگ
 همه^۱ در دل سنگ و سندان شلی
 پر از گرز و شمشیر و پر خواسته
 بلبر اندر آورده تابان سرش
 ازو شاد شد شاه ایران زمین
 که با رای دل بود و با مغز خوش
 برای که جستیش بودی بهای^۲
 سگالیده جنک مانند^۳ غوچ
 یهنه یک انگشت ایشان ندید
 همی از درفشش بیاید چنگ^۴
 بران^۵ شادمان گردش روزگار
 پس هریک اندر^۱ دگرگون درفش
 تو گفتی که گیتی همه زیر اوست
 ۳۳۰ چو آمد بنزدیکیء تخت شاه
 بگودرز بر شاه کرد آفرین
 پس پشت گودرز گسته بود
 همی نیزه بودی بچنگش باجنگ
 زبازوش پیکان چو پیران شلی^۲
 ۳۳۵ ابا لشکر گشن آراسته
 یکی ماه پیکر درفش از برش
 همی خواند بر شهریار آفرین
 پس گسته اشکش تیزهش^۳
 یکی گرزدار از نژاد همای^۴
 ۳۳۰ سپاهی زگردان کوچ و بلوچ
 که کس در^۵ جهان پشت ایشان ندید
 درفشی بر آورده پیکر پلنگ
 پس آفرین کرد بر شهریار

۱) P. پس پشت هریک. 2) P. بدی in utroque hemist. 3) P. همی.
 4) P. contra rhythmum final., quod hisce verbis recte probat M.:
 چون در مصراع ثانی قافیه خوش است [تلفظ میشود مثل جوش]
 هـش رفتن و گـل et auctor lex Rasch. dicit: در مصراع اول باید هـش باشد
 ولا و هـش زیر کی و جانرا نیز گویند و بهر دو معنی هوش مرادف آنست
 سگالیده جنگند P. 7) سرافراز و آهسته و پاکر P. 6) قباد P. 5)
 male. 8) P. کس اندر et C. post hunc vs. inserit vs. spurium:

سپهدار شان بود رزم آزمای کزو بود گاه و نکوئی بجای

بدان P. ۱۰) جنگ et M. emendat بیاید چنگ P. 9)

نَگَه کرد کیخسرو از پشت پیل
 پسند آمدش سخت کرد² آفرین
 گزیده پس اندرش فرهاد بود
 سپهرا بکردار پروردگار
 یکی پیکر آهو درفش از برش
 سپاهش⁵ همه تیغ هندی بدست
 همه شاهزاده ز تخم قباد
 برخساره هر یک چو تابنده ماه
 چو دید آن نشست سر گاه نو
 یکی نامبردار و گردی دلیر
 گرازه سر تخم گئیوگان
 بزین اندرون حلقهای کند
 درفش همی برد پیکر گراز
 سواران جنگی و مردان¹¹ دشت
 دمان از پسش زنگه شاوران
 درفش پس پشت پیکر همای

زده آن سپهرا زده¹ بر دو میل
 بران بخت بیدار و فرخ زمین^{۳۳۵}
 کزو لشکر خسرو آباد بود
 بهر جای بودی بهر^۸ کارزار
 بدان^۹ سلیه آهو اندر سرش
 زره ترکی وزین سعدی^۶ نشست
 بریشان همه فر یزدان و داد⁷ ۳۴۰
 چو خورشید تلبنده در رزمگاه
 بسی آفرین خواند بر شاه نو
 پس پشت فرهاد چون زره شیر^۹
 پس او همی رفت با ویزگان^۹
 ازو شادمان شد¹⁰ که بودش پسند ۳۴۵
 سپاهش کمندافکن و رزمساز
 بسی آفرین کرد و پس در گذشت
 بشد با دلیران و کند آوران
 همی رفت چون کوه رفته¹² ز جای

1) P. زده آن سپهرا رده. 2) P. و کرد et C. post hunc vs. inserit duos vss.:

ازان پس دگرگون سپاه گران همه نامداران جوشنوران
 سپاهی کز ایشان جهاندار شاه همی بود شادان دل و نیکخواه

3) P. بردی پی. 4) P. بدی et C. post hunc vs. inserit:

همیرفت بر سان شیر دمان ابا لشکر گشن و پیل ژبان

5) P. سپاهی. 6) P. زره سعدی وزین توری. 7) Hunc vs. et sequentem 341 omittit C. 8) Deest in C. 9) P. همی رفت پر خاش جوی و دنان. 10) P. ازو شاد شد شه. 11) P. براند چون کوه آهن. 12) P. چو آمد بر شاه در پهن.

۳۵۰ بسی زنگه بر شاه کرد آفرین
هر آنکس که از شهر بغداد بود
همه بر گذشتند زیر همای
پس او^۱ نبرده فرامرز بود
ابا کوس و پیل و سپاه گران
۳۵۵ ز کشمیر و از کابل و نیمروز
درفش^۲ بسان دلاور پدر
سرش هفت همچون سر ازدها
بیامد بسان درختی ببار
دل شاه گشت از فرامرز شاد
۳۶۰ بدو گشت پرورده پیلتن
تو فرزند بیدار دل رستمی
کنن مرز هندوستان مر تراست
کسی کو بزم نه بندد میان
بران برز و بالا^۱ و تیغ و نگین
ابا^۲ نیزه و تیغ پولاد بود
سپهد همی داشت بر پیل جلی
که با فر و با برز^۳ و با ارز بود
همه جنگجویان و کندآوران
همه سرفرازان گیتی فرز
که کسرا نبودی ز رستم گذر
تو گشتی زبند آمدستی رها
بسی آفرین کرد بر شهریار^۴
همی کرد با وی بسی پند یاد
سرافراز باشد بهر انجمن^۵
ز دستان سامی و از نیرمی
ز قنوج تا سیستان مر^۶ تراست
چنان کن که اورا نباشد زیان^۷

۱) P. بدان برز بالا et in C. ordo trium vss. 350—352 hic est: 351, 352 et 350. 2) P. که با. 3) P. ازان پس. 4) P. گرز. 5) P. درفشی. 6) C. inserit vs. spurium:

که جاوید بندی و روشن روان
بلندیشه تاج و تخت کیان
۷) C. : همان مرز خرگه تا جاودان
et addit tres vss. spurios:

بپرداز قنوج و کشمیر و سهند
بگیر ای سپهد بپندی پرند
ز تران سپه هر که آنجا بود
اگر ناتوان در توانا بود
هر آنکس که با تو باجوید نبرد
سراسر بر آور سران شان بگرد
8) C. et post hunc vs. collocat vs. sequentem 367.
9) In P. variat lectio huius vs.:
بر ایشان مکن روز تارک و تنگ
eumque sequitur in C. vs. 361.

بهر جایگه یار درویش باش همی راد بر^۱) مردم خویش باش
 ببین نیک تا^۲) دوستدار تو کیست خردمند و اندکسار تو کیست ۳۹۵
 ببخش و بیارای فردا^۳) مگر چه دانی که فردا چه آید^۴) بروی
 ترا دادم این پادشاهی بدار بهر جای خیره مکن کارزار^۵)
 مشو در جوانی خریدار گنج به بی رنج کس هیچ منمای رنج
 مکن ایمنی در سرای فسوس که گه سندروس است گه آنوس
 ز تو نام باید که ماند بلند مگر^۶) دل نداری ز گیتی^۷) نژند ۳۷۰
 مرا و ترا روز هم بگذرد دمت چرخ گردان همی بشمرد
 دلت شادمان باید و تن درست سه دیگر به بین تا چه بایدت جست
 جهان آفرین از تو خشنود باد دل^۸) بدستگالت پر دود باد
 چو بشنید پند جهاندار نو پیاده شد^۹) از بارء تندرو
 بسی آفرین کرد بر شاه نو که اندر فرون باش چون ماه نو^{۱۰}) ۳۷۵
 زمین را بیوسید و بردش نماز بتابید سر^{۱۱}) سوی راه دراز
 تهمت دو فرسنگ با او برفت همی مغزش از رفتن او بگفت^{۱۲})

که فردا مگر P. 4) . فردا P. 3) . ببین تا همی P. 2) . با P. 1) .
 تنگی آرد P. 7) . نگر P. 6) . 8 ad vs 362. Cf. de hoc vs. not. 5) . تنگی آرد
 P. 8) . نگر P. 7) . 10) In C. inversi sunt duo vss. 375 et 376. فردا آمد P. 9) . سر P. 8) . گیتی
 P. 11) . بر male. P. 12) . بتفت et C. inserit viginti sex vss. spurios ad-
 monitionem longiorem continentes:

بسی پند و اندرز گفتش بدوی که ای نامور پور پرخلشجوی
 به خیره میازار جان کسی نباید که پیچی زافرا بسی
 بهر سو که بلشد یکی نامجوی نوندی فرست از پیش پویه پوی
 نخستین بنرمی سخن گوی باش بداد و بکوشش بی آهوی باش
 چو کارت بنرمی نگردد نکوی درشتی کن آنگاه و پس رزم جوی ۵
 همه کاره را سرانجام بین چو بدخواه چینه نهد دام بین

بیاموختش رزم و رزم و خرد همی خواست کز روز رامش برد^۱

- منه تو رهی کان نه آئین بود که تا ماند آن بر تو نفرین بود
در داد بر دادخواهان مبنند ز سوگند مگذار نگهدار پند
چونیکه نمایندت گیهان خدای تو با هر کسی نیز نیکی نملی
۱۰ نگیری تو بدخواه را خیره خوار که تر ازدها گردد او وقت کار
بکش آتش خورد پیش از گزند که گیتی بسوزد چو گردد بلند
بکس راز مگشای در بر بسیج بدانیش را خوار مشمر تو هیچ
دگر گفت کای نامر پهلوان هشیوار و بیدار و روشن روان
بدانسان کجا کار پیموده اند چنان چون نیاکان ما بوده اند
۱۵ جهاندار گرشاسپ چون شد کهن نریمان ز گپال گفستی سخن
چو گرشاسپ گپال بر داشتی بمیدان کین هیچ نگذاشتی
برزم از سوار از پیاده بدی زمین از دلیرانش ساده بدی
بروم و بچین و بپند از نبرد بمردی بکرد آنچه آن کس نکرد
بگیتی درون تا که او زنده بود بمردی کس او را نیفشکنده بود
۲۰ وز انپس چو سلم یل آمد پدید نریمان می و جل شادی کشید
دگر چون که زال آمد اندر میان کمر بسته بد نزد تخت کیان
بر آسوده شد سام از کارزار بدینسان بود گردش روزگار
و دیگر چو من پا زدم در رکیب پدر رست از آشوب و رزم و نهیب
اگر دیو پیش آمد ازدها نبودند از تیغ و کرمز رها
۲۵ مرا نیز هنگام آسودنست ترا رزم بدخواه پیمودنست
بگردون گردان رسد نام تو گر آید مر این کار بر کلم تو

۱) C. inserit:

ازان پس بپدرود با یکدگر بسی بوسه دادند بر چشم و سر
یکایک پذیرفت گفتار او ازان پس سوی راه آوزد روی

- پیر از درد ازان جایگاه^{۱)} باز گشت
 سپید فرود آمد از پیل مست
 گرازان بیامد بپرده سرای
 چو رستم بیامد بیاورد می
 همی گفت شلای ترا یار^{۲)} بس
 کجا تور و سلم و فریدون کجاست
 بیوئیم ورنجیم و گنج آگنیم
 سرانجام ازو بهره خاکست و بس
 شب تیره سازیم با جام منی
 بگوئیم تا بر کشد نای طوس
 ببینیم تا دست گردان سپهر
 بکوشیم و از کوشش ما چه سود
 بد و نیک بر ما همی بگذرد
 اگر یار باشد جهان آفرین
- بسیوی سراپرده آمد ز دشت
 یکی باره تیزرو بر نشست^{۳)} ۳۸
 دلی پر ز درد و سری^{۴)} پر ز زاری
 بجام بزرگ اندر افکند کی^{۵)}
 بفردا^{۶)} نگهید خردمند کس
 همه ناپدید اند و با خاک راست
 بدل در همه آرزو بشکنیم ۳۸۵
 رهائی نیابد ازان روز کس^{۷)}
 چو روشن شود روز بشمره^{۸)} پی
 تبیره بر آرند با بوی^{۹)} و کوس
 درین جنگ سوی که یازد^{۱۰)} بمهر
 کز آغاز بود آنچه بایست بود ۳۹۰
 خردمند مردم چرا غم خورد^{۱۱)}
 ز خون پدر باز جوئیم کین

سری پر ز داد و دلی. 3) P. Deest in C. 2) فرامرز رفت و پدر C. 1) et C. post hunc vs. inserit vs. spurium:

زمین را ببوسید در پیشگاه ز دیدار او شاد شد پادشاه

4) P. male, quum sensus hemistichii sit: *potulum maius infudit rex.*

5) P. مایه. 6) P. ز فردا *inversis hemist.* 7) P. ازو هیچکس. 8) P. بشمرد روز. 9) P. بگویند. 10) *et C. post hunc vs. inserit vs. spurium:*

رود تازیان سوی توران زمین کند خارسان مرز ماچین و چین

10) P. male *et C. inserit vs., qui fere idem est ac sequens 392:*

اگر یار باشد جهان آفرین بتیغ از بداندیش جوئیم کین

11) *Pro hoc vs. et seq. 392 in C. legitur unus:*

تو ای پیلتن بشنو این پند من نگوئی که هستم درین انجمن

آغاز داستان فرود پسر^۱ سیاوش

جهاندار^۲ چون شد سرافراز و گرد
سپهر بدشمن نباید سپرد
سرشک اندر آرد بمژگان زرشک
سرشکی که درمان نداند پزشک
کسی که نژاد بزرگان بود
زیبشی بماند سترگ آن بود
چوبی کلام دل بنده باید شدن^۳
بکلام کسی داستانها زدن
سپهداد چو خواند ورا دوستدار
نباشد دلش با خرد^۴ سازگار
گوش زارزو^۵ باز دارد سپهر
همان آفینش نخواند^۶ به
ورا هیچ خوبی نخواهد بدل
شود زارزوهایی او^۷ دلگسل
کسی را^۸ کش از بن نباشد خرد
خردمندش از مردمان نشمرد
چو این داستان سر بسر بشنوی
ببینی سر مایه بدخوئی

گفتار اندر زفتن طوس بترکستان

چو خورشید بنمود پهنای^۹ خویش
نشست از بر تند بلای^{۱۰} خویش
بزیار اندر آورد برج بره
جهان چون می زرد شد یکسره
تبیره بر^{۱۱} آمد ز درگاه طوس
همان ناله بوق و آوای کوس
ز کشور بر آمد سراسر خروش
هوا پر خروش وزمین پر زجوش
از آواز اسپان و غو^{۱۲} سپاه
همی بر فلک راه گم کرد ماه^{۱۳}
ز چاک سلیم و آوای پیل
تو گفתי بیا کنند گیتی به^{۱۴} نیل

1) P. بن 2) P. جهانجوی et C. post hunc vs. insertit vs. spurium:

که او از سپاهت به نیرو شود چو نیرو ز تو یافت بدخو شود

3) P. بدن 4) P. خرد بر دلش 5) P. آرزو male. 6) P. بخواند

7) P. بر تخت برجای 8) P. بویزه 9) P. بلای 10) P. بجای

11) P. در male. 12) P. و بوق 13) P. خورشید 14) P. گفתי

pro گوئی et چو 14) P. و ماه

- هوا سرخ وزرد و کبود و بنفش
 بگردش سواران گودرزین
 سپهدار با افسر و گرز و نای²
 بشد طوس با کاویانی درفش
 بزرگان که با طوق و افسر بدند
 برفتند یکسر ز پیش⁴ سپاه
 یکی پیل پیکر درفش از برش
 هر آنکو ز تخم منوچهر بود
 برفتند یکسر چو کوه سینه
 چو لشکر همه نزد شاه آمدند
 بفرمود تا نامداران گرد
 بدیشان چنین گفت بیدار شاه
 بایست با اختر کاویان
 بدو داد مهربی به پیش سپاه
 بدو گفت نگذر زیمان من
 نیاززد باید کسی را براه
- زتابیدن¹ کاویانی درفش
 میان اندرون اختر کاویان
 بیامد بدهلیر پرده سرای^{fi}
 بیای اندرون کرده² زرینه کفش
 جهانجوی و از تخم نوذر بدند
 گرازان و تازان بنزدیک شاه
 بلبر اندر آورده زرین سرش
 دل و جان از طوس پر مهر بود^{fi}
 نتابید خورشید روشن نه ماه
 دمان با درفش و کلاه آمدند
 ز لشکر سپهدار سوی شاه برد
 که طوس سپهدار به پیش سپاه
 بفرمان او بست باید میان⁴
 که سالار اویست و جینده راه
 نگه دار آئین و فرمان من⁷
 چنین است آئین تخت و کلاه

1) P. درخشیدن. 2) P. افسر و گره نای. 3) P. ابا نامداران. 4) P. P. et C. post hunc vs. addit vs. spurium:

زر سپ گرانمایه بد پیشرو که از لشکر او بد جهانجوی نو
 5) C. omittit hunc vs., qui etiam bene abesse potest. 6) C. inserit vs. spurium:

بفرمان او بود باید همه که این بندها زو گشاید همه
 7) Pro hoc vs. in C. leguntur duo:
 دگر گفت با طوس کای نامدار یکی پند گویم ز من یاد دار
 ترا رفت باید بفرمان من نباید گذشتن زیمان من

کسی کو بزم^۱ نه بندد کم
 مکوشید جز با کسی هم نبرد
 که بر کس نماند سرای سپنج^۲
 گر آن^۳ ره روی خام گردد سخن
 بدان گیتیش جای آمید باد
 که پیدا نبود از پدر اندکی
 جوان بود و همسئ و فرخنده بود
 جهاندار با فر و با لشکرست
 ازان سو کشیدن بیاید^۴ لگم
 یکی کوه در^۵ راه دشوار و تنگ
 بگوهر بزرگ ویتن نامدار
 نه نیکو بود چنگ شیران زدن^۶
 که از رای تو نگذرد روزگار
 نیاید فرمان تو جز بهی
 سوی گاه با رستم نیلخواه
 رد و موبد و خسرو پاکتن^۷

کشاورز یا مردم پیشخور
 ۴۲۵ نباید که بروی وزد باد سرد
 نباید نمودن به بی رنج رنج
 گذر بر کلات ایچ گونه مکن
 روان سیاوش چو خورشید باد
 پسر بوش از دخت پیران یکی
 ۴۳۰ برادر بمن نیز مانده بود
 کنون در کلاتست و با مادرست
 نداند کسی را از ایران بنام
 سپه دارد و نامداران جنگ
 هم او مرد جنگست و گرد و سوار
 ۴۳۵ براه بیابان بیاید شدن
 چنین گفت پس طوس با شهریار
 براهی روم کم تو فرمان دهی
 سپهد بشد تیز و بر گشت شاه
 یکی مجلس آراست با پیلتن

1) P. بلشکر 2) C. inserit tres vs. spurios:

بطوس آنکھی گفت کای هوشمند
 مر این گفترا سربسر کار بند
 دل پهلوانان همی گرم دار
 بگفتار با هر کس آرم دار
 ز تخم ستمگاره افراسیاب
 نباید که تشنه شود سیر آب

3) P. et C. post hunc vs. addit vs. spurium coll. vs. seq. 431:

در آنجا فرودست و با مادرست
 یکی لشکر گشن کند آورست

4) P. male. 5) P. با. 6) P. شیر آردن. 7) P. و رای زن.

- فراوان سخن راند از افراسیاب
 وزان سو که بد طوس و دیگر^۳ سپاه
 ز یک سوی بیابان بی آب و نم
 بماندند بر جلی پیلان و کوس
 کدامین پسند آیدش زین دو راه
 چو آمد بم سرکشان طوس نرم
 بگودرز گفت این بیابان خشک
 چو رانیم روزی به تنگی دراز
 همان به که سوی کلات و چرم
- ز درد دل^۱ خویش وز رنج^۲ باب ۴۴
 همی رفت تا پیشش^۴ آمد دو راه
 کلات از دگر سوی و راه چرم^۵
 بدان تا بیاید سپهدار طوس
 بفرمان رود هم بران ره^۶ سپاه
 سخن گفت ازان راه بی آب و گرم ۴۴۵
 اگر گرد عنبر دهد خاک مشک
 به آب و آسایش آید نیاز
 برانیم و منزل کنیم از میمر^۷

1) P. در تن. 2) P. et C. inserit novem vss. spurios:

- وز آوردن مادر پارسا
 مرا زی شبانان بی مایه داد
 وزان پس که آورد غیمم براه
 تبه خواست کردن خود و مادرم
 بسی رنج بردم ز درد وز کین
 کمن تا بود هوش در تن مرا
 فرستادم این بار طوس و سپاه
 جهان بر بداندیش تنگ آوریم
 در پیلتن گفت کین غم مدار
 که هرگز مبادا برو آفرین ۵
 اگر گرم از کین نباشد روا
 ازین پس من و تو گذاریم راه
 سر و دست او زیر سنگ آوریم
 که کامت بر آرد همه روزگار

3) P. بشد تا پیش اندر. 4) P. و زان روی منزل بمنزل سپاه. 5) C. utramque huius loci lectionem praebent lexica. C. inserit vs. spurium:

- سپاهی که بودند از پیشتر بنه بود و پیلان پرخاشگر
 et addit: 6) P. contra metrum. 7) P. و ز و درم
 بسازیم منزل بدان جایگاه
 باسایش آرند رای این سپاه

چپ و راست آباد و آب روان بیابان چ . حمیم رنج روان
 ۴۰. مرا بد بدین^۲ راه روزی گذر به پیش سپه گزدهم^۳ راهبر
 ندیدم ازان رنج راه^۴ دراز مگر بود لختی نشیب و فراز
 همان به که لشکر بدان سو بریم بیابان و فرسنگها نشمریم
 بدو گفت گودرز پرمایه شاه ترا پیشرو کرد بر این^۵ سپاه
 بدان^۶ ره که گفت او سپهرا بران مکن بر سپه کار رفتن گران^۷
 ۴۰۰. مگردان سر از گفتم پادشاه نباید کزان خسته گرد سپه^۸
 بدو گفت طوس ای گونامدار ازین گونه اندیشه در دل مدار
 کزین شاهرا دل نگرده دژم سزد گر نداری ازان هیچ^۹ غم
 بگفت و فرمود تا بگذرند بسی کلات و چرم ره برند
 چو فرمان خسرو نیارود یاد نگر تا سرانجام چون جست باد

آگاهی یافتن فرود از آمدن طوس

۴۱. پس آگاهی آمد بنزد فرود که شد روی خورشید تابان کبود

۱) P. *contra metrum*. 2) P. *درین*. 3) P. *چو گزدهم پیش سپه*.
 4) P. *male*. *بدیدیم رنجی ز راه*. 5) P. *پیش*. 6) P. *بران*. 7) P.
 et M. *emendat* *pro* *مبادا* *نبايد* *که آید کسی را زبان*. 8) *Pro*
hoc vs. legitur in P.:

همان نیز گردد دل آزرده شاه بد آید از آزار او بر سپاه

9) P. *et C. post hunc vs. inserit quinque vss.:*

بدین گونه گشتند همداستان کجا طوس نوذر بزد داستان
 برانند ازان راه پیلان و کوس بفرمان و رای سپهدار طوس
 سپهبد بدان راه لشکر براند بروز اندرون روشنائی نماند
 بسی کلات اندر آمد ز راه گرفته همه راه و بیره سپاه
 ۵. همی سوخت شهر و همی کند جای هر آنجا که اندر نهادند پای

زپای هیونان واز گرد پیل
سپاه بهارت از ایران زمین
زراه^۱) کلاتست آهنک شان
چو بشنید ناکار دیده جوان
فرود آمد از دژ^۲) فرو هشت بند
بفرمود تا هرچه بوش یله
فسيله به بند اندر آورد^۳) نیز
همه پاک سوی^۴) سپد کوه برد
وزانپس بیامد در دژ به بست
چو بر خاست آواز کوس از میم^۵)
زیلم دژ اندر جریره بدید
جریره زنی بود مالم فرود
بر مادر آمد فرود جوان
از ایران سپاه آمد وپیل وکوس

زمین شد بکردار دریای نیل^۱)
همی سوی توران گراید بکین^۲)
ندانم کجا افتد جنگ شان
دلش گشت پر درد وتیره روان
بیامد نگه کرد کوهی^۳) بلند ۴۱۵
هیونان واز گوسپندان گله
نماید ایچ بر کوه بر دشت چیز
به بند اندرون سوی انبوه برد
یکی باره تیزتک بر نشست
همان گرد چون آبوس از چرم^۴) ۴۷۰
ازان سهم لشکر دلش بر دمید
زبهر^۵) سیاهش دلش پر زدود
چنین گفت کای باتوی بانوان
بپیش بزرگان سپهدار^۶) طوس

1) P. inserit vs. spurium:

توخواره بدو گفت کای نو جوان تو گرمی ندانی سخن می بدان

nam qui sequuntur duo vss. 462 et 463 sunt ipsissima verba nuntii Firudo perlati et lexica pers. non exhibent nisi formam تخوار. V. etiam paulo infra vss. 505 et 506. 2) C. inserit quatuor vss. spurios:

بکین سیاهش سپاه بزرگ فرستاد با کینه خواه سترگ

خروش پیاده فغان سوار همی سنگ بشکافت در کوهسار

همه کینهجوی و همه رزم ساز همه جنگرا چنک کرده دراز

تو گفتی که دریا باجوش آمدست برو موج پولادپوش آمدست

3) P. آرنده 4) P. کوه 5) P. فرود از در دژ 6) P. براه 7) P. بیپیش سپه در سرافراز 8) P. چرم 9) P. میم 10) C. زدود 11) P.

۴۷۵ چه گوئی چه باید کنون ساختن
 جریره بدو گفت کای رزمساز
 بایران برادرت شاه نوست
 ترا نیک داند بنام و گهر
 بگیتی کسی^۲ چون سیاوش نبود
 ۴۸۰ بدو داد پیران مرا از نخست
 نژاد تو از ملایر و از پدر
 برادرت چون کینه جوید همی
 ترا پیش باید بکین تاختن^۳
 برت را بختان رومی بپوش
 ۴۸۵ گر او کینه جوید همی از نیا
 که شاید کزین غم بنالد پلنگ
 همان^۴ مرغ با ماهیان اندر آب
 که اندر جهان چون سیاوخش نیز
 بگردی^۵ و مردی و بخت و نژاد
 ۴۹۰ تو پور جهان^۶ نامور مهتری
 نباید که آرد یکی تاختن
 بدین روز هرگز مبادت نیاز
 جهاندار بیدار کیخسروست
 زهم خون و از مهره یک پدر^۱
 سزد گر زمانه مر اورا ستود
 و گر نه زترکان همی زن نجست
 همه تاجدار همه نامور
 روان سیاوش بشوید همی
 کمر بر میان بستن و ساختن^۴
 برو دل پر از جوش و سر پر خروش
 ترا کینه زیباتر از کیمیا
 زدریا خروشان بر آید نهنگ
 بخوانند نفرین به افراسیاب
 نه بندد کم یک جهان پخش نیز
 باورنگ و سنک^۷ و بفرهنگ و داد
 زتخم کیانی و کی منظری

۱) P. همدگر et C. inserit tres vss., qui spurii videntur:

زگیتی چو خسرو ترا خواستار زبهر سیاوش همه دستدار
 جز از من زترکان بتیغ آختن ندارد که آرد یکی تاختن
 روان سیاوش پر از نور باد بنیکی زبزدانش منشور باد
 ۲) P. شهی ۳) P. آختن ۴) P. و تاختن. In C. ordo vss. 483—485
 hic est: 484, 485 et 483 et inserit post vs. 483 vs. spurium coll. vs.
 seq. 496:

بپیش سپاه برادرت رو تو کین خواه نو باش و او شاه نو
 ۵) P. و گر ۶) P. برادی ۷) P. و فر ۸) P. چنان.

کمر بست باید بکین پدر
 بلشکر نگه کن که سالار کیست
 خرام آر و گردنکشانرا بخوان
 زشمشیر واز ترگ ویرگستوان
 زگیتی برادر ترا گنج بس
 سپهرا تو باش این زمان پیشرو
 چنین^۱ گفت ازان پس بملر فرود
 که باید که باشد مرا پای مرد
 کزایشان کسی را ندانم بنلم
 جریره چنین گفت با گرد پور
 نگه کن سواران^۲ ز کندآوران
 نشان خواه ازین دو گو سرفراز
 همیشه سر و نام تو زنده باد
 ازین هر دو هرگز نگشتی جدا
 تو زاید بر برو بی سپه با تخوار
 چو پرسی زگردان و گردنکشان
 بجای آوریدن نژاد و گهر^۳
 وزان مهتران نام بردار کیست
 می و خلعت^۴ آرای بالای^۵ خوان
 زخفتان واز^۶ خنجر هندوان
 همان کین آئین^۷ بیگانه کس ۴۵
 تو کین خواه نو او جهاندار نو
 کز اول^۸ سخن با که باید سرود
 ازان سرفرازان روز نبرد
 چگونه فرستم درود و پیام
 که چون گرد لشکر به بینی ز دور ۵۰
 چو بهرام و چون زنگه شاوران
 کزیشان مرا و ترا نیست راز
 روان سیاوش^۹ فروزنده باد
 کنارنگ بودند و او پادشا
 مدار این سخن بر دل خویش خوار ۵۵
 تخوار دلور بگوید نشان

۱) C. inserit vs. spurium:

خردمند یک تن بیاید گزید که راند سخن را و داند شنید

۲) P. بسی خلعت. ۳) Ed. Teh. et C. post hunc vs. inserit tres vss. spurios:

سپهرا بدینار دل خوش کنی زبهر روان سیاوش کنی

همه بخش کن بر دلیران شاه از ایشان عنان را میبچان بره

سران را بده پاک استام زر نو آئین قبا و کلاه و کمر

۴) P. male. ۵) P. آئین به. ۶) P. همی. ۷) P. همان کین و آئین به. ۸) P. وز. ۹) P. سوری. contra metrum. ۱۰) P. کزایشان.

کز ایران که همه شناسد همه بگویند نشان شبان ورمه
بدو گفت رای تو ای نیلوزن درخشان¹⁾ کند دوده وانجم
یکی دیدبان آمد از دیدگاه سخن گفت با او زایران سپه
او که دشت و در و کوه پر لشکرست تو خورشید گوئی به بند²⁾ اندرست
زدیند دژ تا درازی سنگ³⁾ درفشست و پیلان و مردان جنگ

رفتن فرود و تخوار بدیدن لشکر

برفتند پویان تخوار و فرود جوانرا سر بخت⁴⁾ بر گشته بود
از افراز چون کژ بگردد سپهر نه تنلی بکار آید از بن نه مهر
جوانی که جانش بخواهد پرید کجا می تواند به پیری رسید⁵⁾
او گویند تیغ⁶⁾ یکی برز کوه که دیدار بد یکسر ایران⁷⁾ گروه
بماندند خیره فرود و تخوار⁸⁾ ازان لشکر و آلت کارزار⁹⁾
جوان با تخوار سراینده گفت زهر چت بیرسم نباید نهفت
کنارنک با آن که دارد درفش خداوند ژوپال و زرینه کفش
چو بینی بمن نام ایشان بگویی کسی را که دانی از ایران بروی¹⁰⁾
او رسیدند گردان میان دو کوه سپاه اندر آمد گروه¹¹⁾ گروه
زبس ترکه زرین و زرین سپهر ز ژوپال زرین و زرین تبر¹²⁾
تو گفتی به¹³⁾ کان اندرون زر نماند بر آمد یکی ابر و گوهر فشاند¹⁴⁾

1) P. درخشان. 2) P. گرد. 3) P. گنگ. 4) P. بخت. 5) Deest in P. et bene abesse potest. et in C. hunc vs. praecedit:

چو بر گفت زین گونه آن دیدبان ز جای اندر آمد سپهبد دوان بودند ابر. 7) P. گردان. 6) P. لشکر. 9) P. تخوار و فرود. 8) P. et legit hunc vs. post vs. 519. آن بگویی. 10) P. et legit hunc vs. post vs. 523. گشن و سازی که بود. 11) Deest in P. 12) P. کمر. 13) P. که male. 14) C. inserit vs. spurium:

سوار و پیاده به زرین کمر از ایشان درخشنده شد کوه سر

زبانتک تبیره میان دو کوه
 سپردار شمشیرزن¹⁾ سی هزار
 چو دستور لشکر سراسر بدید
 چنین پاسخش داد دانا تخور
 چنان دان که آن پیل پیکر درفش
 سرافراز²⁾ طوس سپهبد بود
 درفشى پس پشت او دیکرست
 برادر پدر تست با فر و کام
 پیش ماه پیکر درفشى بزرگ
 دراه نام گسته گردهم خوان
 پیش گور³⁾ پیکر درفشى دراز
 بزیر اندرش زنگه شاوران
 درفشى پس اوست پیکر چو ماه
 دراه بیژن گيو خواند همی
 درفشى کجا پیکرش هست ببر
 دراه گرد شیدوش دارد بیپای
 درفشى پیش پیکر او گراز
 گرازه بود نام گرد دلیر
 درفشى پیش پیکر گامیش
 گزین گوان شهره⁴⁾ فرهادراست

دل کرکس اندر هوا شد ستوه
 همی رفت گرد از در کارزار
 بر آن شاهزاده سخن گسترید⁵⁾ ۵۲۵
 که بر تو نهانی کنم آشکار
 سواران و شمشیرهای بنفش
 که در⁶⁾ کینه پرخش او بد بود
 چو خورشید تابان برو⁷⁾ پیکرست
 سپهبد فریزر کاوس نام ۵۳۰
 دلیران بسیار و گرد سترگ⁸⁾
 نترسد ز ژوبین واز⁹⁾ استخوان
 بگرد اندرش لشکر رزمساز
 دلیرانش گردان کندآوران¹⁰⁾
 تنش لعل وجعدش چو مشک سیاه ۵۳۵
 که خون بلسمان بر فشاند همی
 همی بشکند زو میان هرزبر
 که گوئی همی اندر آید¹¹⁾ زجلی
 که گوئی سپهر اندر آرد بکار
 که بازی شمارد همی رزم شیر ۵۴۰
 سواران پس و نامداران زیب¹²⁾
 که گوئی مگر با سپهرست راست

1) P. et C. شمشیرزن vitiose pro سپردار 2) Deest in C.
 3) P. گرد و سترگ 4) P. بر 5) M. بدو 6) P. پس پشت 7) P.
 8) C. cui tamen lectioni repugnat vs. seq. که ترسان ازو شیرا
 9) P. دلیری زگردان و کندآوران 10) P. 543.
 11) P. کوهی همی اندر آرد 12) P. سپاه از پس و نیزه دارانش پیش 11)

درفشی کجا پیکرش هست گرگ
 درفش کجا شیر پیکر بزر
 of درفش پلنگ است پیکر^۵ دراز
 درفش کجا آهوش پیکرست
 درفش کجا غرم دارد نشان
 همه شیر مردان و گرد و سوار
 چو یکیک بگفت آن^۶ نشان گولن
 هه مهان و کهان را همه بنگرید
 چنین گفت شاه جهان با تخوار
 بچین و بچین نمانم سوار
 مگر ازدهارا بچنک آورم
 چو ایرانیان از بر کوهسار
 هه بر آشت ازیشان سپهدار طوس

نشان سپهدار گیسو سترگ
 که^۱ گودرز کشواد آرد^۲ بسر
 پیش ریونیوزست با کام و ناز
 که^۳ نستوه گودرز با لشکرست
 ز بهرام گودرز کشوادگان^۴
 یکایک بگریم درازست کار
 پیش فرود آن شه خسروان
 دلش شادمان گشت ورخ شنبلید^۷
 که کین پدر باز خواهیم خوار^۸
 به^۹ کین آوری از در کارزار
 سر گاه ایشان بتنک^{۱۰} آورم
 بدیدند ناگه^{۱۱} فرود و تخوار
 فرو ماند بر جلی پیلان و کوس

1) P. چو. 2) P. دارد. 3) P. و پیکر. 4) P. چو. 5) C. inserit vs. spurium:

درفشی عقاب است با تیز چنک که ژوبین کشد در قفا روز جنگ
 6) P. از. 7) P. بشکفید. 8) C. inserit vs. spurium:

اگر یار باشد خداوند هور مر این کینرا باز خواهم بزور
 9) C. نه sed. ed. Teh. recte et in P. legitur اورا^{۱۰} P. زکین آوری
 10) P. اورا. 11) C. post hunc vs. inserit quatuor vss. spurios:

از افراسیاب آن گوشه ریخت بیردام آن گاه دیهیم و تخت
 بکین پدر پس بجرم سرش بیرانی آرم همه کشورش
 بزور جهان آفرین کردگار بدیهیم کاوس پروردگار
 که کین پدر من بجای آورم سر گاه ایشان بپای آورم
 11) P. جای.

چنین گفت کز لشکر نامدار سواری بیاید همی کامکار^۱
 که جوشان شود زمین میان گروه براند دمان^۲ تا سر برز کوه
 به بیند که این دو دلاور که اند بدان تند بالا^۳ زبهر چه اند
 گر آیدونکه از لشکر ما یکیست زند بر سرش تازیانه دویست
 وگر باشد او نیز پرخشجوی^۴ ۵۰۰ بیند کشانش بیارد بروی
 وگر کشته آید کشانش بخاک بیارد ندارد زکس ترس و پاک
 وگر زانکه^۵ باشد زکار آکهان که بشمرد خواهد سپهر نهران
 همانجا بدو نیم باید زند فرو هشتن از کوه و باز آمدن^۶

آمدن بهرام بنزد فرود بکوه

بسالار بهرام گودرز گفت که این کار بر ما نماند نهفت
 روم^۷ هرچه گفتی بجای آورم سر کوه یکسر بپای آورم ۵۰۰
 بزد اسپ و آمد^۸ زپیش گروه پر اندیشه بنهاد سر سری کوه
 چنین گفت پس نامر با تخوار که این کیست کامد چنین خوار خوار
 همانا نه اندیشد از ما همی بتندی بر آید ببلا همی
 یکی باره در زیر دارد سمند بفتراک بر بسته دارد کمند
 چنین گفت پس رای زن با فرود که اینرا بتندی نباید بسود ۵۰۰
 بنام و نشان ندانم همی ز گودرز یانش گمانم همی
 چو خسرو ز توران بایران رسید یکی مغفر شاه بد ناپدید

۱) P. هوشیار. ۲) P. جرد اسپرا. ۳) P. بدان تیغ سر خود. ۴) P. وگر ترک باشند و پرخشجوی
 ۵) C. inserit duos vss., qui genuini videntur. ۶) P. ورایدونکه. ۷) P. وگر ترک باشند و پرخشجوی
 ۸) P. ورایدونکه.

وگر در کمین اند بی مر سپاه وزیشان یکی گشت پیدا براه
 سبک باز گردد دهد آگهی کنیم این بر و بوم از ایشان تهی
 براند اسپ جنگی P. ۸) ۷) P. شوم

گمانی همی آن برم بر سرش زره با همان^۱ خسروانی برش
 زگودرز دارد همتا نژاد یکی لب بیرسش بباید گشاد^۲
 ۵۷۰ چو بهرام نزدیکتر شد بتیغ بغرید بر سان غرنده میغ
 چه مردی بدو گفت بر کوهسار نبینی^۳ همی لشکر بی شمار
 مگر^۴ نشنوی بانگ وآوای کوس نترسی زسالار بیدار طوس
 فروزش چنین پلسخ آورد باز که تندی ندیدی توتندی مساز
 سخن نرم گوی ای جهاننیده مرد میالای^۵ لبرا بگفتار سرد
 ۵۸۰ نه تو شیر جنگی نه من گور دشت بدین گونه بر ما نباید گذشت
 فرونی نداری تو چیزی زمن بگردی ومردی ونیروی تن
 سر وپای ودست و دل ومغز وهوش زبان سراینده وچشم وگوش
 نکه کن مرا^۶ تا مرا نیز هست اگو هست بیهوده منمای دست
 سخن پرسمت گر تو پاسخ دهی شوم شاد اگو رای فرخ نهی
 ۵۹۰ بدو گفت بهرام بر گوی همین تو بر آسمانی ومن بر زمین
 فرود آنزمان گفت سالار کیست بجنگ اندرون از در کار کیست
 بدو گفت بهرام سالار طوس که با اختر کاویانست وکوس
 زگردان چو گودرز ورقام وگیو چو شیدوش وگرتین وفرهاد نیو
 چو گستههم وچون زنگهء شاوران^۷ گرازه سر تخم کندآوران^۸
 ۶۰۰ بدو گفت کز چه زبهرام نلم نبردی وگذاشتی کار خلم

۱) P. میان. 2) P. باد فرخنده. 3) P. پی او برین بیم فرخنده. 4) P. همی. 5) P. میازار male. 6) P. بهی. 7) C. گزدهم وکندآوران. 8) C. سرافراز جنگ آوران et in duobus vss. sequentibus addit nomina trium aliorum heroum:

فربرز وچون بیشن شیر مرد چواشکش که هست او سپهر نبرد
 جز این پهلوانان نلم آوران همان نامور زنگهء شاوران

زگودرزبان ما بدوئیم شاد
 بدو گفت بهرام کای شیر مرد
 چنین داد پاسخ مر اورا فرود
 مرا گفت چون بر^{۱)} تو آید سپاه
 دگر نامداری ز کندآوران
 که هستند^{۲)} همشیرگان پدر
 بدو گفت بهرام کای نیکبخت
 فرودی تو ای شهریار جوان
 بدو گفت آری فرودم درست
 بدو گفت بهرام بنمای تن
 ببهرام بنمود بازو فرود
 کزان گونه پیکر پیکر چین
 بدانست کواز نژاد قباد
 برو آفرین کرد و بردش نماز
 فرود آمد از اسب شاه جوان
 به بهرام گفت ای سرافراز مرد
 دو چشم اگر زنده دیدی پدر
 که دیدم ترا شاد و روشن روان

مرا^{۱)} زو نکردی بلب هیچ یاد
 چنین یاد بهرام با تو که کرد^{۲)}
 که این داستانم^{۳)} ز مادر شنود
 پذیره شو و نام^{۴)} بهرام خواه
 کجا نام او زنگه شاوران^{۵)}
 سزد گر باجوئی^{۶)} از ایشان خبر
 توئی باز آن خسروانی درخت^{۷)}
 که جاوید بادی و روشن روان
 ازان سرو افکنده شاخی برست
 نشان سیاوخش بنما^{۸)} بمن^{۹)}
 زغبیر بگلد بر یکی خل بود^{۱۰)}
 نداند نگارید کس بر زمین
 ز راه سیاوخش دارد نژاد
 بر آمد بیلای تند و فراز
 نشست از بر سنگ روشن روان^{۱۱)}
 جهاندار بیدار^{۱۲)} و شیر نمزد
 همانا نگشتی ازین شادتر
 هنرمند و بینادل و پهلوان

۱) P. چرا 2) P. inserit vs., qui spurius videtur:

زگودرز و گیوت که داد آگهی که با خرمی بادی و مرقی

۳) P. داستان من 4) P. male. 5) P. شری نام 6) P. اند 7) P. بخواهی

8) C. inserit vs. spurium: 9) P. بپروا

سیاوش که شد کشته بر بی گناه و زان داغ دل گشت ایران سپاه

۱۰) In C. transpositi sunt vss. 601 et 602. ۱۱) P. بپروا

۱۲) P. بیدار

بران^۱ آمدم من برین تیغ کوه
 ۹۱۰ بیزسم بدانم که سالار کیست
 یکی سور سازم چنان^۲ چون توان
 ببخشم زهر گونه بسیار مر^۳
 وزان پس گرازان ببیش سپاه
 سزاوار این جستن کین منم
 ۹۱۵ سزد گر بگوئی^۴ تو با پهلوان
 بباشیم یکهفته ایدر بهم
 بهشتم چو بر خیزد آوای کوس
 میانرا به بندم بکین پدر
 چو^۵ با شیر جنگ آشنائی دهد
 ۹۲۰ که اندر جهان کینرا زین نشان
 بدو گفت بهرام کای شهریار
 بگویم من این هرچه گفتی بطوس
 ولیکن سپهد خردمند نیست
 هنر دارد و خواسته هم^۶ نژاد
 ۹۲۵ بشورید با گویو و گودرز و شاه
 همی گفت^۷ از تخم نوزم

که از نامداران ایران گروه
 برزم اندرون نامبردار کیست
 به بینم بشادی رخ پهلوان
 زاسپ وزشمشیر و گرز و کمر
 بتوران شوم داغ دل کینهخواه
 بجنگ آتش تیز بر زین منم
 که آید برین کوه روشن روان
 سگلیم هر گونه^۸ بیش و کم
 بزین اندر آید سپهدار طوس
 یکی رزم سازم بدرد جگر
 زیر پر کمر گس گواهی دهد
 نبندد میان کس زگردن کشان
 جوان و هنرمند و گد و سوار
 بخواهدش دهم نیز بر دست بوس
 سر و مغز او از در پند نیست
 نیارد همی بر لب از شاه^۹ یاد
 زبهر فریبرز و تخت و کلاه
 جهانرا بشاهی خود اندر خرم

inversis ۱) P. بدان. 2) P. همی. 3) P. زهر چیز من بی شمر. 4) P. گردان شوم سرفراز
 hemist. et C. post hunc vs. inserit vs. spurium coll. vs. seq. 616:

یکی هفته با شادکامی و ناز بدیدار گردان شوم سرفراز
 4) P. ندارد. 5) P. با. 6) P. که. 7) P. گره که گوئی. 8) P. گداز. 9) P. بدو
 et C. inserit versum, qui cum sequente arcte cohaeret:

بدانکه که کیخسرو بافرین بیاورد گمبوش زتوران زمین
 9) P. گوید.

سزد گر ببیچد ز گفتار من گراید بتندی و بیگار^۱ من
 جز از من هم آنکس که آید برت نباید که بیند سر و مغفرت^۲
 مرا گفت بنگر که بر تیغ کیست چورفتی میپریش که از بهر چیست
 بگرز و بخنجر سخن گوی و بس چرا ماند این روز بر کوه کس^۳
 بمزده من آیم چو او گشت رام ترا پیش لشکر برم شادکام
 و گر جز من آید ز لشکر^۴ کسی نباید برو بودن ایمن بسی
 نیاید بر تو با جز یک سوار چنین است^۵ آئین این نامدار
 کنون نیک بنگر که تا چیست رای^۶ در دژ بگشیر و پرداز جلی
 یکی گرز پیروزه دسته بزر فرود آتزمان بر گشاد^۷ از کمر^۸
 بدو داد و گفت این زمن یادگار همی دار با خود که آید بکار
 چو طوس سپهد پذیرد خرام بباشیم روشن دل و شادکام
 جز این هدیهها باشد واسپ وزین بزر افسر و خسروانی نگیان

باز آمدن بهرام نزد طوس

چو بهرام بر گشت با طوس گفت که با جان پاکت خرد باد جفت
 بدان کان فرودست فرزند شاه سیاهش کجا کشته شد بی گناه^۹
 نمود آن نشانی که اندر نژاد ز کاوس دارند وز کیقباد^{۱۰}

1) P. بیبیگار 2) C. inserit duos vss., qui spurii videntur:

که خود کامه مردیست بی تار و پود کسی دیگر آید نباشد درود
 و دیگر که با ما دلش راست نیست بشاهی برادرت را خواست نیست

بین تا چه آید ز رای P. 5) باشد P. 4) زمن دیگر آید P. 3)
 6) C. inserit: 7) این زمان بر کشید P. 6)

شمارا بدل دوستدار آمدست بدین کینه او نیز یار آمدست
 اگر رای بیند سپهد بجان خرامد کند جان او شادمان

که من دارم این لشکر طوق و کوس
 سخنرا مکن هیچ ازو خواستار
 بدین لشکر اندر زیهر چیم^{۱)}
 برین کوه^{۲)} بگرفت راه سپاه
 مگر آنکه دارد سپهرا زیان
 نه شیر زیان بود بر کوهسار^{۳)}
 بخیره سپهری فراز و نشیب
 که ای نامداران و دشمن^{۴)} کشان
 که آرد سوی کوه و این^{۵)} ترک روی
 بهیش من آرد درین^{۶)} انجمن
 همی زان نبردش پر آمد قفیز^{۷)}
 مکن هیچ بر خیره تیره روان
 دلترا بشرم آور از روی شاه
 سواربست نلر آور و جنگجوی
 شود پیش او تا سر تیغ کوه
 غم آری همی بر دل شادمان

چنین داد پاسخ ستمکاره طوس
 ترا گفتم اورا بنزد من آر
 گر او شهریارست من خود کیم
 ۴۴۰ یکی ترکزاده چو زاغ سیله
 نبینم ز خودکامه گودرزبان
 بترسیدی از بی هنر یک سوار
 سپه دید ویر^{۱)} گشت سوی فریب
 دزان پس چنین گفت با سرکشان
 ۴۵۰ یکی نامور خواهر و نامجوی
 سرشرا بخنجر ببرد زن
 میانرا به بست اندران ریونیز
 بدو گفت بهرام کای پهلوان
 بترس از خداوند خورشید و ماه
 ۴۵۰ که پیوند شاه است^{۲)} و همزاد اوی
 که گر صد^{۳)} سوار از میان گروه
 ز جنگش رهائی نیاید بهجان

۱) بدین گونه P. 2) بران دژ چه گوید که من بر چه ام P. 1) et C. post hunc vs. inserit:

تو رقتی و با وی زدی داستان
 مرا گوئی این لشکر اورا سپار
 3) C. inserit duos vs. spurios:
 تودانی که ترکلان ازین گونه بند
 همی بی هنر ترک بدگوهرست
 بشاهیش گشتی تو همداستان
 چه غم باشدم چون تو دارم سوار
 4) P. 5) دشمن P. 6) آن P. 7) بدین P. 8) همی راند پیش سرافراز تیز P. 9) اویست P. 10) یک

سپهبد شد آشفته از گفت اوی
بفرمود تا نلمیردار چند
زگردان فراوان برون^۴ تاختند
بدیشان چنین گفت بهرام گرد
بران کوه بر خربش کیخسروست
هر آنکس که روی سیلوش ندید^۵
چو بهرام داد از فرود آن نشان
نشد^۱ پند بهرام یل^۲ جفت اوی
بتازند تا سوی کوه بلند^۳
نبرد و را گردن افراختند^{۴۹۰}
که این کار یکسر مدارید خرد
که یک موی او به زصد^۵ پهلوس
بخواهد زدیدار او آرمید
زره باز گشتند گردن کشان

کشته شدن ریونیز بر دست فرود

بیامد دگر باره داماد طوس
زراه چرم بر سپد کوه شد
چو از تیغ بالا فرودش بدید
چنین گفت با رزم دیده^۱ تخوار
که آمد سواری و بهرام نیست
بین تا مگر یادت آید که کیست
چنین داد پاسخ مر اورا تخوار
چهل خواهرستش چو خرم بهار
فریبند^۲ و ریمن و چاپلوس
چنین گفت با مرد دانا فرود
چو آید به پیگار کند آوران
بدو^{۱۲} گر کند باد کلکم گذار
همی کرد گردون برو بر فسوس^{۴۹۱}
دلش پر جفا بود نستوه^۷ شد
زقربان کمان کئی بر کشید
که طوس آن سخنها گرفتست خوار
مرا دل درستست^۹ و پدرام نیست
سر و پش^۸ در آهن از بهر چیست^{۴۹۰}
که این ریونیزست و گرد^{۱۰} سوار
پسر خود جز این نیست اندر تبار
جوان و هنرمند و داماد طوس
که هنگام جنگ^{۱۱} این نشاید شنود^{۱۱}
بخوابمش بر دامن خواهران^{۴۹۰}
اگر زنده میاند بمرم مدار

۱) بدو. ۲) سوی آن ارجمند. ۳) خود. ۴) نبرد. ۵) بدید. ۶) ریونیز. ۷) بدید. ۸) درستست. ۹) بدو. ۱۰) سوار. ۱۱) سوار. ۱۲) سوار.

بتمیر اسپ بیجان کنم یا سوار
 همی تیر بگشای بر مرد بر
 نداند^۱ که تو دل بیاراستی
 ۹۸۰ چو او با تو بر خیره جنگ آورد
 چو با تیغ نزدیک شد ریونیز^۲
 زبلا خدنگی براند از برش
 بیفتاد و بر گشت ازو اسپ تیز
 چو سالار طوس از میمر بنگرید
 ۹۸۵ یکی داستان زد برین بر خرد^۳
 که از خوی بد مرد کیفر برد
 چوئی تو ای کار دیده تخوار^۴
 مگر طوس را زو بجوشد^۵ جگر
 که با او همی آشتی خواستی
 همی بر برادرت ننگ آورد
 بز به کشید آن خمائیده شیز^۶
 که بر دوخت با ترگ رومی سرش
 بخاک اندر آمد سر ریونیز^۷
 شد آن کوه بر^۸ چشم او نلیدید
 که از خوی بد مرد کیفر برد

کشته شدن زراسپ از دست فرود

چنین گفت پس پهلوان با زرسپ
 سلیح سواران جنگی بپوش
 تو خواهی مگر کین آن نامدار
 زرسپ آمد و ترگ بر سر نهاد
 ۹۹۰ بسی سپید کوه بنهاد روی
 که بفروز دلرا چو آذرگشپ
 بجان و تن خویشتن دار گوش^۹
 وگر نه منم کینرا خواستار
 دلی پر زکینه سری پر زیاد
 همی شد چو شیر زیان کینهجوی^{۱۰}

۱) C. inserit vs. spurium:

چنین گفت با مرد جنگی تخوار که آمد که گردش کارزار
 کشیدش کمان آن P. ۵) ریو شیر P. ۴) بداند P. ۳) بسوزد P. ۲)
 کوش P. ۹) پرخرد P. ۸) از P. ۷) C. inversis hemist. ۶) دلیم
 male. ۱۰) Pro quinque vs. 690—694 in P. leguntur quatuor sequentes:

برون رفت از قلب لشکر زرسپ همی راند بر سان آذرگشپ
 چو از دور دیدش فرود جوان نکه کرد سری تخوار از کران
 که آمد دگر گفت کین خواستار نکه کن تو ای کار دیده تخوار
 کدامست از ایرانیان این سوار چنین داد پاسخ مر اورا تخوار

خروشان و جوشان و دل پر نهیب
 چنین گفت شیر زیان با تخوار
 ببین تا کدامست از ایران سوار
 تخوار آن زمان لب زهم بر گشاد
 که این پور طوس است نامش زرسپ
 که جفت است با خواهرش ریونیز
 چو ببند بر و بازوی^۱ و مغفرت
 بدان تا بخاک اندر آید سرش
 دلمر بیگمانست کامدش مرگ
 بداند سپهدار دیوانه^۲ طوس
 چو نزدیکتر شد ابر تیغ کوه
 فرود دلاور بر انگیخت اسپ
 که با جوشن وزین^۳ تنش را بدوخت
 بیفتاد و بر گشت ازو بادپای

بر افراز سر بر کشید از نشیب
 که آمد دگر ره یکی خواستار
 که آید دمان بر سر کوهسار
 سخنها همه یک بیک کرد یاد
 که از پیل جنگی نگرداند اسپ^۴
 بکین آمدست این جهانجوی نیز
 خدنگی بیاید گشاد از برت
 نگون اندر آید زیاره برش^۵
 دل طوس گردد چو دی ماه برگ
 که ایدر نبودیم ما بر فسوس^۶
 نظاره برو بود ایران گزوه^۷
 یکی تیر زد بر میان زرسپ
 روانش زبیکان او بر فروخت
 همی شد دمان و دنان بازجای^۸

جنگ طوس با فرود

خروشی بر آمد ز ایران سپاه
 دل طوس پر خون و دیده پر آب
 ز گردان جنگی بنالید سخت
 نشست از بر زمین چو کوهی بزرگ
 عنانرا بیپچید سوی فرود
 همی بر گرفتند گردان کلاه^۱
 بپوشید جوشن هم اندر شتلب
 بلرزید بر سان برگ^۲ درخت
 که بنهند بر پشت پیل سترگ
 دلش پر زکین و سرش پر زدود^۳

۱) P. بازو 2) Desunt in P. duo vss. 698 et 699. 3) P. بدان تا 4) Deest in P. 5) P. با کوهه زین 6) P. باز بجای 7) P. شاخ 8) C. inserit duos vss., qui spurii videntur: بدانند سپهدار contra metrum.

که آمد ابر کوه کوهی^۱ دمن
 نتابی تو با کار دیده نهنگ
 ببینیم تا چیست فرجام بخش
 تبه کردی اکنون میندیش بزم
 که چون^۲ رزم پیش آمد و کارزار
 چه جنگی پلنگ چه ببریلان
 نه بر^۳ آتش تیز بر گل^۴ نهند
 که شاهان سخنرا ندارند خوار
 همی کوه خارا زین بر کنی
 بجنگ تو آیند بر^۵ کوهسار
 سراسر زبای اندر آرند پاک
 بخسرو زدنش نژندی رسد^۶
 شکستی که هرگز نشایدش بست
 بدژ شو مکن جنگ بر خیر خیر
 نگفت و همی داشت اندر نهفت
 ورا جنگ سود آمد و جان زیان
 بدژ در پرستنده هشتاد بود
 ستاده بدیدن پر از گفتگوی^{۱۱}

۷۱. تخوار سرافنده گفت آن زملن
 سپهدار طوس است کاند بجنگ
 برو تا در دژ بیندیم سخت
 چو فرزند و داماد اورا بزم
 فرود جوان تیز شد با تخوار
 ۷۱۰ چه طوس چه پیل چه شیر زیان
 بجنگ اندرون مرد را دل دهند
 چنین گفت کلارآمده تخوار
 تو خود یک سوری واگر^۷ آهنی
 از ایرانیان نامر سی هزار
 ۷۲. نه دژ ماند ایدر نه سنگ و نه خاک
 وگر طوس را زین گردی رعد
 بکین پدرت اندر آید شکست
 چه باید ترا تندی و جنگ شیر^۸
 سخن هرچه از پیش^۹ بایست گفت
 ۷۳. زبی مایه دستور ناکاردان
 فرود جوانرا دژ آباد بود
 به بام دژ آن^{۱۰} ملعونان اوی

زبس خشم دندان بر یکدگر همی زد چو خشم آورد شیر نر
 برون آمد آراسته جنگرا بکین جستن آویخته جنگرا

- 1) P. شان 3) P. 4) P. 5) P. 6) P. 7) Deest in C. 8) P. 9) P. 10) P. 11) C.
 بگردان عنان 5) وگر 6) در 7) 8) 9) 10) 11)
 و مینداز تیز 9) 10) 11) 12) 13) 14) 15) 16) 17) 18) 19) 20) 21) 22) 23) 24) 25) 26) 27) 28) 29) 30) 31) 32) 33) 34) 35) 36) 37) 38) 39) 40) 41) 42) 43) 44) 45) 46) 47) 48) 49) 50) 51) 52) 53) 54) 55) 56) 57) 58) 59) 60) 61) 62) 63) 64) 65) 66) 67) 68) 69) 70) 71) 72) 73) 74) 75) 76) 77) 78) 79) 80) 81) 82) 83) 84) 85) 86) 87) 88) 89) 90) 91) 92) 93) 94) 95) 96) 97) 98) 99) 100) 101) 102) 103) 104) 105) 106) 107) 108) 109) 110) 111) 112) 113) 114) 115) 116) 117) 118) 119) 120) 121) 122) 123) 124) 125) 126) 127) 128) 129) 130) 131) 132) 133) 134) 135) 136) 137) 138) 139) 140) 141) 142) 143) 144) 145) 146) 147) 148) 149) 150) 151) 152) 153) 154) 155) 156) 157) 158) 159) 160) 161) 162) 163) 164) 165) 166) 167) 168) 169) 170) 171) 172) 173) 174) 175) 176) 177) 178) 179) 180) 181) 182) 183) 184) 185) 186) 187) 188) 189) 190) 191) 192) 193) 194) 195) 196) 197) 198) 199) 200) 201) 202) 203) 204) 205) 206) 207) 208) 209) 210) 211) 212) 213) 214) 215) 216) 217) 218) 219) 220) 221) 222) 223) 224) 225) 226) 227) 228) 229) 230) 231) 232) 233) 234) 235) 236) 237) 238) 239) 240) 241) 242) 243) 244) 245) 246) 247) 248) 249) 250) 251) 252) 253) 254) 255) 256) 257) 258) 259) 260) 261) 262) 263) 264) 265) 266) 267) 268) 269) 270) 271) 272) 273) 274) 275) 276) 277) 278) 279) 280) 281) 282) 283) 284) 285) 286) 287) 288) 289) 290) 291) 292) 293) 294) 295) 296) 297) 298) 299) 300) 301) 302) 303) 304) 305) 306) 307) 308) 309) 310) 311) 312) 313) 314) 315) 316) 317) 318) 319) 320) 321) 322) 323) 324) 325) 326) 327) 328) 329) 330) 331) 332) 333) 334) 335) 336) 337) 338) 339) 340) 341) 342) 343) 344) 345) 346) 347) 348) 349) 350) 351) 352) 353) 354) 355) 356) 357) 358) 359) 360) 361) 362) 363) 364) 365) 366) 367) 368) 369) 370) 371) 372) 373) 374) 375) 376) 377) 378) 379) 380) 381) 382) 383) 384) 385) 386) 387) 388) 389) 390) 391) 392) 393) 394) 395) 396) 397) 398) 399) 400) 401) 402) 403) 404) 405) 406) 407) 408) 409) 410) 411) 412) 413) 414) 415) 416) 417) 418) 419) 420) 421) 422) 423) 424) 425) 426) 427) 428) 429) 430) 431) 432) 433) 434) 435) 436) 437) 438) 439) 440) 441) 442) 443) 444) 445) 446) 447) 448) 449) 450) 451) 452) 453) 454) 455) 456) 457) 458) 459) 460) 461) 462) 463) 464) 465) 466) 467) 468) 469) 470) 471) 472) 473) 474) 475) 476) 477) 478) 479) 480) 481) 482) 483) 484) 485) 486) 487) 488) 489) 490) 491) 492) 493) 494) 495) 496) 497) 498) 499) 500) 501) 502) 503) 504) 505) 506) 507) 508) 509) 510) 511) 512) 513) 514) 515) 516) 517) 518) 519) 520) 521) 522) 523) 524) 525) 526) 527) 528) 529) 530) 531) 532) 533) 534) 535) 536) 537) 538) 539) 540) 541) 542) 543) 544) 545) 546) 547) 548) 549) 550) 551) 552) 553) 554) 555) 556) 557) 558) 559) 560) 561) 562) 563) 564) 565) 566) 567) 568) 569) 570) 571) 572) 573) 574) 575) 576) 577) 578) 579) 580) 581) 582) 583) 584) 585) 586) 587) 588) 589) 590) 591) 592) 593) 594) 595) 596) 597) 598) 599) 600) 601) 602) 603) 604) 605) 606) 607) 608) 609) 610) 611) 612) 613) 614) 615) 616) 617) 618) 619) 620) 621) 622) 623) 624) 625) 626) 627) 628) 629) 630) 631) 632) 633) 634) 635) 636) 637) 638) 639) 640) 641) 642) 643) 644) 645) 646) 647) 648) 649) 650) 651) 652) 653) 654) 655) 656) 657) 658) 659) 660) 661) 662) 663) 664) 665) 666) 667) 668) 669) 670) 671) 672) 673) 674) 675) 676) 677) 678) 679) 680) 681) 682) 683) 684) 685) 686) 687) 688) 689) 690) 691) 692) 693) 694) 695) 696) 697) 698) 699) 700) 701) 702) 703) 704) 705) 706) 707) 708) 709) 710) 711) 712) 713) 714) 715) 716) 717) 718) 719) 720) 721) 722) 723) 724) 725) 726) 727) 728) 729) 730) 731) 732) 733) 734) 735) 736) 737) 738) 739) 740) 741) 742) 743) 744) 745) 746) 747) 748) 749) 750) 751) 752) 753) 754) 755) 756) 757) 758) 759) 760) 761) 762) 763) 764) 765) 766) 767) 768) 769) 770) 771) 772) 773) 774) 775) 776) 777) 778) 779) 780) 781) 782) 783) 784) 785) 786) 787) 788) 789) 790) 791) 792) 793) 794) 795) 796) 797) 798) 799) 800) 801) 802) 803) 804) 805) 806) 807) 808) 809) 810) 811) 812) 813) 814) 815) 816) 817) 818) 819) 820) 821) 822) 823) 824) 825) 826) 827) 828) 829) 830) 831) 832) 833) 834) 835) 836) 837) 838) 839) 840) 841) 842) 843) 844) 845) 846) 847) 848) 849) 850) 851) 852) 853) 854) 855) 856) 857) 858) 859) 860) 861) 862) 863) 864) 865) 866) 867) 868) 869) 870) 871) 872) 873) 874) 875) 876) 877) 878) 879) 880) 881) 882) 883) 884) 885) 886) 887) 888) 889) 890) 891) 892) 893) 894) 895) 896) 897) 898) 899) 900) 901) 902) 903) 904) 905) 906) 907) 908) 909) 910) 911) 912) 913) 914) 915) 916) 917) 918) 919) 920) 921) 922) 923) 924) 925) 926) 927) 928) 929) 930) 931) 932) 933) 934) 935) 936) 937) 938) 939) 940) 941) 942) 943) 944) 945) 946) 947) 948) 949) 950) 951) 952) 953) 954) 955) 956) 957) 958) 959) 960) 961) 962) 963) 964) 965) 966) 967) 968) 969) 970) 971) 972) 973) 974) 975) 976) 977) 978) 979) 980) 981) 982) 983) 984) 985) 986) 987) 988) 989) 990) 991) 992) 993) 994) 995) 996) 997) 998) 999) 1000)

همه بر سر باره نظاره بود زدیبا چینی یکی پاره بود

ازان باز گشتن فرود جوان
 عنان بر گرائید و آمد چو باد^{۱)}
 چنین گفت با شاه جنگی تخوار
 مگر^{۲)} نامور طوس را نشکنی
 که شاهان پیاده نساژند جنگ
 و دیگر که باشد که ویرا زمان
 چو آید سپهبد بر تیغ کوه
 ترا نیست در جنگ پایاب اوی
 فرود از تخوار این سخنها شنید
 خدنگی بر اسپ^{۳)} سپهبد بزد
 نگون شد سر بلرگی جان بداد
 بلشکر که آمد بگردن سپر
 کوازه همی زد پس او فرود
 که ایدون بتایید^{۴)} با یک سوار
 پرستندگان خنده بر داشتند
 که پیش جوانی یکی مرد پیر
 سپهبد فرود آمد از کوه سر^{۵)}
 گرفتند یکیک برو آفرین
 چه به زانکه^{۶)} باز آمدی تن درست
 بپیکید ازان کار پرمایه گویو

از ایشان همی بود تیره روان
 بزه بر خدنگی دگر بر نهاد^{۷)}
 که گر جست خواهی همی کارزار^{۸)}
 ترا آن به آید که اسپ افکنی
 اگر چه بود کار دشوار و تنگ
 نیاید به یک چوبه تیر از کمان
 بیاید پیش بی کمان آن^{۹)} گروه
 ندیدی بروهای پرتاب اوی^{۱۰)}
 کمانرا بزه کرد و اندر کشید
 چنان که کمان سواران سزد
 دل طوس پر کین و سر پر زیاد
 پیاده پر از گرد و آسیمه سر
 که این نامور پهلوان را چه بود^{۱۱)}
 چگونه چمد در صف کارزار
 همی نعره از چرخ بگذاشتند
 از افروز غلطان شد از بیم تیر
 برفتند گردان پر اندوه بر^{۱۲)}
 که ای نامور پهلوان زمین^{۱۳)}
 بآب مژه رخ نبایست شست
 که آمد پیاده سپهدار نیو

۱) P. و بفرود ران. ۲) P. خدنگی نهاده بدش در کمان. ۳) P. اسپ. ۴) P. بتایید. ۵) P. این. ۶) P. نگر. ۷) P. et C. post hunc vs. inserit: که ایدر تو. ۸) P. male. بانده سر. ۹) P. male. ۱۰) P. ۱۱) P. ۱۲) P. ۱۳) P.

سپاس از خداوندت ای پهلوان کزان تیر تیره نگشتت روان

چنین گفت کینرا خود اندازه نیست
 اگر شهریارست با گوشوار
 ۷۵۰. نشاید که بشیم همداستان
 اگر طوس یک باره تیزی نمود
 همه جان فدای سینوش کنیم
 زرسپ گرانمایه زو شد بباد
 بخونست غرقه تن ریونیز
 ۷۵۵. گر او پور جمست و مغز قباد
 رخ نامداران ازین^۱ تازه نیست
 چه^۲ گیرد چنین لشکر گشن خوار
 بدین سان که او آورد داستان
 زمانه پر آشوب گشت از فرود^۳
 نباید^۴ که این بد فرامش کنیم
 سوار سرافراز نوذر نژاد
 ازین پیش خواری چه باشد بنیز^۵
 یکی در بنادانی اندر گشاد

رزم گیو با فرود

همی گفت جوشن همی بست گرم
 فرود سیلوش چو اورا بدید
 همی گفت کین لشکر رزمساز
 همه یک زدیگر دلاوتر اند
 ۷۱۰. ولیکن خرد نیست با پهلوان
 نباشند پیروز تهرم بکین
 بکین پدر پشت پشت آوریم
 گرازان بیامد چو بر کوه غرم^۶
 یکی باد سرد از جگر بر کشید
 ندانند راه نشیب و فراز
 ابر تارک لشکران افسر اند^۷
 سر بی خرد چون تن بی روان
 مگر خسرو آید بتوران زمین
 مگر دشمنانرا بمشت آوریم

1) P. بدین. 2) P. male. 3) C. inserit:

زگردان ایران دو آراهه گشت
 4) P. نشاید. 5) P. نیز. 6) C. همی.
 et addit duos vss.:
 بر تنش بر بدید چرم

نشست از بر ازدهای دژم
 خرامان بیامد برآه جرم
 چو باد جهنده بر انداخت اسپ
 بیلا بر آمد چو آذر گشپ
 7) P. چو خورشید تابان بدو پیکر اند.

بگو کین سوار سرافراز کیست
 نگه کرد از افراز بالا تخوار
 بدو گفت کین ازدهای دزم
 که دست نیای تو پیران ببست
 بسی بی پدر کرد فرزند خرد
 پدر نیز کرد او بسی بی پسر
 بایران برادر را او کشید
 درا گوی خوانند پیل² است ویس
 چو زره³ بشست اندر آری گره
 سلیح سیاوش بپوشد⁴ بجنک
 بکش چرخ و بیکان سوی اسپ ران
 پیاده شود باز گردد مگر
 کمانرا بزه کرد جنگی فرود
 بزد تیر بر سینه اسپ گویو
 زبان سپد کوه نعره⁵ بخاست
 برقتند گردان همه پیش گویو
 که اسپست خسته تو خسته نه
 بر گویو شد بیژن شیر مرد
 که بر دست و تیغش بباید گریست
 بسوی نشیب اندرون خوار خوار
 که مرغ از هوا اندر آرد بدر⁶ ۷۵
 دو لشکر ز توران بهر بر شکست
 بسی رود و کوه و بیابان سپرد
 بپی بسپرد گردن شیر نر
 باجیحون گذر کرد و کشتی ندید
 گه رزم دریای نیل است ویس ۷۰
 خدنگت نیابد گذر بر زره
 نترسد ز بیکان تیر خدنگ
 مگر خسته گردد همین گران
 کسان چون سپهد بگردن سپر
 سر خانه چرخ بر کتف سود⁷ ۷۵
 فرود آمد از اسپ ویر گشت نیو
 همی مغر گویو از کوازه بکاست
 که یزدان سپاس ای سرافراز نیو
 توان شد دگر بار⁸ بسته نه
 فراوان سخنها بگفت از نبرد⁸ ۷۸

۱) C. inserit vs. spurium:

همان پهلوان است با فر ویز خداوند گویال و شمشیر و گرز
 ۲) P. وپیل ۳) P. چو بر زه ۴) P. بپوشید contra metrum. ۵) P.
 تو از male. زبان سپد کوه خنده ۶) P. بر کف بسود male. ۷) P. دادگر باز
 ۸) Aliam lectionem exhibet P.:

بیامد برش گرد بیژن چو باد سخنها ناخوش همی کرد یاد

که ای باب^۱ شیرازن پهلوان^۲ کجا پیل با تو ندارد تون^۳
 چرا دید پشت ترا یک سوار ز ترکی کنون اسپ خسته بدست
 بدو گفت چمن خسته شد بارگی همی گفت گفتار هلی درشت^۴
 بر آشفست گیواز گشاد برش بدو گفت نشنیدی از رهنمای
 نه تو مغر داری نه رای و خرد دل بیشن آمد ز تیزی بدرد
 که زین بر ندارم من^۵ از پشت اسپ وزانجا بیامد دلی^۶ پر زغم
 کز اسپان تو باره دستکش بدو تا بپوشم سلیم نبرد
 یکی ترک رفتست بر تیغ کوه همی رفت خواهم بیبگار اوی^۷
 بدو گسستم گفت کین نیست روی گر آیدونکه زیدر بباید گذشت
 مرا بارگی آنکه جوشن کشد

کجا پیل با تو ندارد تون^۳ که دست تو بودی دل کلزار
 برفتی سراسیمه بر سان مست بدو دادمی سر بیکبارگی^۸
 چو بیشن چنان دید بنمود پشت یکی تازیانه بزد بر سرش
 که در جنگ اندیشه باید بجای مبادا کسی کوترا^۹ پرورد
 بدادار دارنده سوگند خورد مگر کشته آیم بکین زرسپ
 سری پر زکینه بر گسستم کجا بر خرامد بر افراز خوش
 یکی تا پدید آید از مرد مرد بدین سان نظاره برو بر گروه^{۱۰}
 که شد تیره جانم ز کردار اوی تو بر خیره بر راه بلا مپی^{۱۱}
 جهان پر فراز و نشیبست و دشت دو ماندست اثر او یکی را کشد

et M. emendat تو نیاید جنگ³ P. جنگ² P. گرد¹ P. نتابد C. inserit⁴

توخیره سری کل نادیده هیچ ندانی تو آئین رزم و سپیج

contra دل P.⁷ زین را نبردارم P.⁶ مپرورد هر کو چو تو P.⁵ metrum. In C. hic vs. sequitur versum 796. Deest in C. P.¹⁰ خیره بر گه بلارا مپی

نیایم دگر نیز همتای اهی
 زرسپ جهاندار هم رنجیز
 پدرت آنکه شیر زیل بشکود
 ازو باز گشتند دل پر و درد
 مگر پتر کرکس شود^۲ یا همای
 بدو گفت یمن که مشکین دلم
 یکی سخت سوگند خوردم بیه
 کرین کوه من بر نگردانم اسپ
 بدو گفت گسستم کین راه نیست
 بدو گفت بیژن یکی زرسپ
 چنین داد پاسخ ورا گسستم
 مرا گر بود بارگی صد هزار
 نداریم نیز از تو آنوا^۳ دریغ
 برو یک بیک بارگیها بین
 بفرمای تا زین بر آن^۴ کت هواست
 یکی رخس بودش بکردار گرگ
 زهر جهانجوی مرد جوان
 دل گیوشد زان^۵ سخن هر زرد
 فرستاد کس گسستهرا بخواند^۶

برفتار زور^۱ دبه بلای اوی
 سپید که گیتی ندارد بجز
 بگردن گردان همی ننگبرد
 کس آورد با کوه خارا نکرد
 دگر نه بدان دژ نپدید بیای
 کنون یل و یازو هم مگسلم^۳
 بدادار گمیشان و دیهم شاه^۴
 مگر کشته گردیم یکی^۵ زرسپ
 خرد هیچ ازین تیزی آگاه نیست^۶
 پیاده بیوم نخواستیم خود اسپ
 که موئی نخواستیم زور^۷ تو کم
 دم یل پر^۸ گوهر شاهوار^۹
 نه گنج و نه جان و نه گویال و تیغ^{۱۰}
 کجدامت به آید یکی بر گزین
 بسازند وگر^{۱۱} کشته آید رواست
 کشیده زهار و یلند و سترگ
 برود بر فگندند^{۱۲} برگستوان^{۱۳}
 چو اندیشه کرد او زکار^{۱۴} فرود
 بسی داستان از جوانی برانند

۱) P. بزور male. 2) P. بود. 3) P. بگسلم male. 4) P. زمانم سر. 5) Pro duobus vas. 807 et 808 P. unum exhibit: آید مگر چون

چو باره ندادی بکین زرسپ پیاده بیوم چو آذرکشسپ
 ندارم من آن هرگز از تو P. 8) همه دم پر از P. 7) زرش. 6) P. گرفتند P. 12) گر. 11) P. و نه اسپ و نه تیغ C. 9) فرستاد و گسستهرا P. 15) کرد از کشاد P. 14) زین P. 13) male. پیش خواند

فرستاد درع سیلوش برش همان خسروانی یکی¹ مغرش
 بیاورد گسستم درع نبرد بپوشید بیژن بگردار گرد
 ۸۴۰ بسوی سپید کوه بنهاد روی چنین چون بود مردم کینهجوی

جنگ بیژن با فرود

چنین گفت شاه جهان با تخوار که آمد بنوی یکی نامدار
 نکه کن بین تا مرا نم چیست برین مرد جنگی که خواهد گریست
 بخسرو تخوار سراینده گفت که اینرا از ایران کسی نیست جفت
 که فرزند گیوست و گرد² دلیر بهر جنگ پیروز چون نره شیر
 ۸۴۵ ندارد جز این گیو فرزند نیز گرامیترستش زجان وزجیز³
 تو اکنون سوی بارگی دار دست دل شاه ایران نشاید شکست
 و دیگر که دارد همان او⁴ زره کجا گیو زد بر گریبان گره
 برو تیر وزمین نیاید بکار سزد گر پیاده کند کارزار
 تو با او پسند نهایی بجنگ کن که المنس دارد بجنگ⁵
 ۸۴۰ بزد تیر بر اسپ بیژن⁶ فرود توگفتی باسپ اندرون جان نبود
 بیفتاد بیژن⁷ جدا گشت ازوی سوی تیغ⁸ با تیغ بنهاد روی
 یکی نعره زد کای سوار⁹ دلیر بمان تا به بینی کنون رزم شیر
 بدانی که بی اسپ مردان¹⁰ بجنگ چگونه خرامند وخنجر¹¹ بجنگ
 به بینی مرا گر بمانی بجای که درجنگ¹² ازانپس نیایدت رای

گرامیتر است او P. 3) 2) مردی P. 1) یکی خسروانی همی P. 1)
 هم او آن P. 4) 5) C. inserit tres vss. spurios: زجان عزیز

مکن ای جهاندار و باز آر هوش پشیمان شود مرد بیهده کوش

تبه گشت از ایرانیان چند تن نباید ستم کرد بر خویشتن

چو تنک اندر آمد بدو پور گیو کمانرا بمالید سالار نیو

10) P. سواری C. 9) 8) مرد P. 7) بیژن P. 6) جنگی P. 11) خنجر P. 12) پیچکار P. شیران

چو بیژن همی بر نگشت از فرود
 یکی تیر دیگر بینداخت شیر
 سپر بر درید وزره را نیافت
 ازان تند بالا چو بر سر رسید
 فرود گرانمایه زو باز گشت
 دوان بیژن اندر^{۱)} پس پشت اوی
 ببرگستولن بر زد و کرد چاک
 بدرپند حصن اندر آمد فرود
 زیاره فراوان ببازید سنگ
 خروشید بیژن که ای نامدار
 چنین باز گشتی و شرمش نبود
 بیامد بر طوس ازان رزمگاه
 سزد گر بهزم چنین یک دلیر
 ائس کوه خارا زیگلر اوی^{۲)}
 سپهبد نشاید که دارد شگفت
 سپهبد بدارنده سوگند خورد
 بکین زرسپ گرامی سوار^{۳)}
 تن ترک بدخواه بیجان کنم
 فرود از برش نیز تیزی^{۴)} نمود^{۵)}
 سپر بر سر آورد مرد دلیر
 وزان روی بیژن همی بر^{۶)} شتافت
 بزد دست وتیغ از میان بر کشید
 همه باره دژ پر آواز گشت
 یکی تیغ برنده^{۷)} در مشش اوی^{۸)}
 گرانمایه اسپ اندر آمد بخاک
 دلیران در دژ بیستند زود
 بدانست کان نیست جای درنگ
 زمری پیاده دلیر و سوار
 دریغ آن دل و چنگ^{۹)} جنگی فرود^{۱۰)}
 چنین گفت با پهلوان سپاه
 شود نامبردار یک دشت شیر
 شود آب دریا بود کار اوی^{۱۱)}
 ازین^{۱۲)} برتر اندازه نتوان گرفت
 کزین دژ بر آرم بخورشید گرد^{۱۳)}
 بتازم بسازم یکی کارزار^{۱۴)}
 زخونش دل سنگ مرجان کنم

کشته شدن فرود

چو خورشید تابنده شد ناپدید شب تیره بر چرخ لشکر کشید

۱) P. بیچستی et M. emendat بیژن بسستی ۲) P. تندلی ۳) P.

ودریا ۴) P. زیپکان او ۵) P. ونم ۶) P. درنده ۷) P. آمد
 بر آرم بسازم یکی رزمگاه ۸) P. سپاه ۹) P. کزین ۱۰) P. بود کان او

دلیبران دزدان مردی هزار
 ۸۵۵ در دژ بیستند ازان^{۱)} روی تنگ
 همان دخت پیران و مالم فرود
 بیامد بنزد^{۲)} گرامی بخفت
 بخواب آتشی دید کز دژ بلند
 سراسر سپید کوه جفروختی
 ۸۶۰ دلش گشت پر درد و بیدار شد
 ببار^{۳)} بر آمد جهان بنگرید
 رخس گشت پر خون و دل پر زدود
 بدو گفت بیدار گرد ای پسر
 سراسر همه کوه پحر دشمن است
 ۸۶۵ بمادر چنین گفت مرد جوان
 مرا گر^{۴)} زمانه شدست اسپری
 بروز جوانی پدر کشته شد
 بدست گری آمد اورا زمان
 بکوشم بصیرم بغم زلوار^{۵)}
 ۸۷۰ سپهر همه گرز و جوشن بداد
 میان زیر خفتان رومی به بست
 چو خورشید تابنده بنمود چهر

بسی کلات اندر آمد سوار
 خروش جرس خلست و آوای زنگ
 روان پر زقیمار و دل پر زدود^{۶)}
 شب تیره با درد^{۷)} و غم بود جفت
 بسر افروختی پیش آن ارجمند
 پرستنده و دژ همی سوختی
 زوانش پر از رنج^{۸)} و تیمار شد
 همه کوه پر جوشن و نیزه دید
 بیامد جوان تا بنمود فرود
 که ملرا بد آمد زاختر بسر
 در دژ پسر از نیزه و جوشن است
 که از غم چنین چند بلشی نوان
 زمانم^{۹)} زبخشش فزون نشمری
 مرا همچو او روز بر گشته شد
 سوی جان من بین آمد دمل
 نخواست^{۱۰)} از لیرانیان زینهار
 یکی تر گم پرمایه بر سر نهاد
 بیامد کسان کیانی بدست
 خرامان بر آمد^{۱۱)} بخم سپهر

۱) P. ازین. 2) Deest in P. 3) P. جریره بیاد. 4) P. و درد. 5) P. مگر مردوار. 6) P. خود. 7) P. زمانه. 8) P. دود. 9) P. ازین. 10) P. نخواست. 11) P. بخم سپهر. et C. post hunc vs. inserit vs. spurium:

سرانجام هر زنده مردن بود خود این زندگی دم شمردن بود
 9) P. بیامد et C. addit quinque vs. spurios:

سپهدار طوس دلاور چو باد بزد کوس روئینه از بامداد

زهر سو بر آمد خروش سران
غو کوس با ناله کز نای
فرود آمد از باره⁶⁾ دژ فرود
زگرد سواران و از پسر قمیر
نبرد هیچ هلمون ججای نبرد
ازین سواران⁴⁾ سو خروشان شدند
بپیش همه طوس بسته کمر
پیساده سران سپه گرد اوی
بدین⁵⁾ گونۀ تا گشت خورشید راست
فراز ونشیب⁶⁾ همه گشته بود
بدو⁷⁾ خیره ماندند ایرانیان
چو شد کارزارش ازین گونه سخن
زترکان نماد ایچ با او سوار

گراینده شد¹⁾ گزهای گران
دم نای سرغین و هندی دری
دلیران ترکلن هر آفکس که بود^{۸۷۵}
سر کوه شد همچو دریای قیر
همی کوه و سنگ اسیرا خیره کرد
بزم اندرون سخت کوشان شدند
بدست اندرون تیغ تیز و سپر
سوی باره^{۸)} دژ نهادند روی
سپاه فرود دلار بکاست
سر بخت مرد جوان گشته بود^{۹)}
که چون او ندیدند شیر زبان
بدید آن که با او نتلید بخت^{۱۰)}
همی کرد قنبا همان^{۱۱)} کارزار^{۸۸۵}

سپاه کیانی تبیره زدند
سپهدیون آمد از جای خویش
سوی کوه یکسر برقتند پناک
همه گرد دژ لشکر انگیزختند
چو مور و ملخ بر هم آمیختند
۱) P. گزائیدن. 2) P. در گده et C. post hunc vs. addit vs. spurium;
هوا پر شد از تیرهای خدنگ ببارید گرز و نتلید سنگ

3) P. وزن. 4) P. ازین. 5) P. ونشیبی. 6) P. شد in utroque hemist.
7) P. ازو. 8) Deest in C. 9) P. ندید ایچ تنها رخ et C. post hunc
vs. inserit quatuor vss. spurios, quorum secundus est vs. praecedens 883
male hic repetitus:

چپ و راست میکشت و میگفت باز نه اندیشه ایچ از نشیب و فراز
بدو خیره ماندند ایرانیان که چون او ندیدند شیر زبان

عنانرا به پیچید و تنها برفت
 چو رهام بیژن کمین ساختند
 چو بیژن پدید آمد اندر^۲ نشیب
 فرود جوان ترگ بیژن بلید
 به بیژن در آمد چو شیر دژم^۴
 همی خواست تا^۵ بر سرش بر زند
 نوان گشت بیژن ز زخم جوان
 چو رهام دید آن در آمد ز پشت^۷
 بزد بر سر سفت آن مرد شیر
 جوان همچنان خسته بازو و دوش^۸
 بنزدیک دژ بیژن اندر رسید
 پیاده خود و چند ازان چاکران
 بدژ در شد و در به بستند زود
 بشد با پرستندگان مادرش
 بزاری فکندند بر تخت علج^{۱۰}

زبلا سوی دژ شتایید تفت^۱
 فراز و نشیبش همی تاختند
 سبک شد عنان و گران شد رکیب
 بزد دست و گرز^۳ از میان بر کشید
 نبود آگه از بخشش چرخ خم^۴
 بیک زخم خود و سرش بشکند
 رمیده ز سر هوش و از تن توان^۵
 خروشان یکی تیغ هندی بمشت
 فرو ماند از کار دست دلیر^۶
 همی راند اسپ و همی زد خروش^۷
 بزخمی پی باره او برید
 تبه گشته از جنگی کند آوران
 دریغ آن دل و نام جنگی فرود^۸
 گرفتند پوشیدگان در برش
 بشد شاهرا روز و هنگام^{۱۱} تلج

زبس گردش و پیچش کار کرد بخورشید تابان بر آورد گرد
 بلورده گشت بازو و سست ز گردان پس آنگاه کینه ناجست

1) P. male. و تفت. 2) P. بلید اندر آمد. 3) P. و تیغ. 4) Deest
 in P. 5) P. کان. 6) Deest in P. 7) P. گرد اندر آمد پپشت. 8)
 P. addit:

عمود دگر بیژن گیسو سخت بزد بر سر و ترگ آن نیکبخت
 و ترگ pro ترگ et M. bene emendat. 9) P. addit vs., cuius posterius
 hemist. consentit cum priore hemist. vs. sequentis 898:

شد آن نامر مرد جنگی فرود بدژ در شد و در بیستند زود

10) Cf. dc hoc vs. nota 9. 11) P. هنگام male.

همه غالیه جعد مشکین^۱ کمند
 همی کند جان آن گزیده فرود
 یکی چشم بر کرد وزد باد سرد
 چنین گفت چون لب زهم بر گرفت
 کنون اندر آیند ایرانیان
 پرستند گانم^۲ اسیران کنند
 دل هر که بر من بسوزد همی
 همه پاک بر پاره باید شدن
 که تا بهر بیژن نباشد^۳ یکی
 که برندهء پاک جان من اوست
 بغفت این ورخسارگان کرد زرد
 به بازیگری ماند این چرخ مست
 زمانی به باد وزمانی به میغ
 زمانی بدست یکی نلسزا
 زمانی دهد تخت و گنج^۴ و کلاه
 همی خورد باید کسی را که هست
 اثر خود نژادی خردمند مرد
 بزاز و بسختی^۵ و ناکلم زیست
 سرانجام خاک است بالین اوی
 پرستنده با مادر^۶ از بن بکند
 همه تخت موی و همه کاخ^۷ دود
 رخس سوی مام و پرستنده کرد^۸
 که این موی کندن نباشد شگفت
 بتاراج دژ تنگ بسته میان^۹
 دژ و پاره و کوه ویران کنند
 زجانم رخس بر فرزند همی
 تن خویشتن بر زمین بر زن
 نمانم من ایدر مگر اندکی
 بروز جوانی زمان من اوست^{۱۰}
 بر آمد روانش بتیمار و درد
 که بازی بر آرد^{۱۱} بهفتاد دست
 زمانی به خنجر زمانی به تیغ
 زمانی خود آرد زسختی رها
 زمانی غم و خواری و نند و چاه^{۱۲}
 منم تنگدل تا شدم تنگدست
 ندیدی بگیتی^{۱۳} همی گرم و سرد
 بدان زیستن زار باید^{۱۴} گریست
 دریغ آن دل و رای و آئین اوی

1) P. falso, nam مویه همه حصن. 2) P. و مادر. 3) P. و مشکین. 4) Deest in C. 5) P. h. l. de capillis evulsis intelligendum est. 6) P. پرستند گانرا. 7) P. بهره بیژن نیابد. 8) P. male. 9) P. بتاراج. 10) P. و بکوزی. 11) P. ز گیتی. 12) P. بتاج و تخت. 13) P. ندیدی بگیتی. 14) P. بدان زیستن زار باید.

کشتن جریره خود را

۹۲. فرود سیل و خش بی کلمه و نسلم
پرستندگان بر سر دژ شدند
جریره یکی آتشی بر فروخت
یکی تمغ بگرفت از این پس بدست
شکم شان بدید^۱ و برید^۲ بی
۹۳۰ پیامد ببالیس فرخ فرود
دو رخا بروی پسر بر نهاد
در دژ گشادند^۳ ایرانیان
چو بهرام نزدیک آن بلوه شد
پیامد ببالیس فرخ فرود
۹۴۰ بلهانیان گفت کهن از پدر
کشنده سیل و خش چاکر نبود
بگردش همه کاج افروخته
بید بس درازست دست سپهر
- چو شد زین جهان فارسیده بکام^۴
همه خوشتن بر زمین بر زدند
همه گنجها را با آتش بسوخت
در خانه تازی اسبان به دست
همی ریخت بر رخ همی^۵ خون و خری
بر جامه او یکی^۶ دشنه بود
شکم بر درید و بر شد^۷ جان بداد
بغلوت به بستند یکسر میان
ز آیدوه یکسر دلش پاره شد
رخش بر آب دلش پر زد^۸
بسی خوارتر مرد و هم زارتر
ببالیش بر کشته مادر نبود
همه خلن و مان کنده سوخته^۹
پیامد او گم بر نکردد بمهر

۱) C. inserit:

بدانکه که آمد زمانش بسر بگناه جوانی بسان پدر

از برش P. 5) بر او یکی آبگون P. 4) همه P. 3) شکم بر درید P. 2)

6) P. بکنندند 7) C. addit:

بتن جامه پهلوی کرد چاک بتارک همی ریخت از درد خاک

8) C. inserit duos vs. spurios:

پرستندگان خوشتن کشته پاک بهم بر زده آتش و خون و خاک

بایرانیلان گفت کز گردگار بترسید از گردش روزگار

زکیخسرو اکنون ندارید شرم
 بکیس سیلوش فرستاد تان
 زخون برادر چو آگه شود
 زرقام وز بیژن تیز مغز
 همانکه پیامد سپهدار طوس
 چو گودرز و چون گویو کندآوران^۴
 سپهبد بسوی سپد کوه شد
 چو آمد ببالین آن کشته زار
 بیک دست بهرام پر^۵ آب چشم
 بدست دگر زنگهء شاوران
 گوی چون درختی بدان تخت عاج
 سیاوخش بد خفته بر تخت زر
 بدو زار بگریست گودرز و گویو
 رخ طوس پر شد زخون جگر
 همه چشم پر آب و دل پر زهوی
 چنین گفت با طوس گودرز^{۱۲} و گویو
 که تندی پشیمانی آردت بار
 که تیزی نه کار سپهبد بود

که چندان سخن گفت با طوس نرم^۱
 بسی پند و اندرزها داد تان^۲ ۹۳۵
 همی^۳ شرم و آزره کوتاه شود
 نیاید بگیتی یکی کار نغز
 برآه کلات اندر آورد کوس
 زگردان ایران سپاهی گران
 پیامد دلمان وبی اندوه شد ۹۴۰
 بدان^۴ تخت با مادر افکنده خوار
 نشسته ببالین او پر زخشم
 بدو^۵ انجمن گشته کندآوران
 بدیدار ماه و ببالای ساچ
 ابا جوشن و ترک و گرز^۶ و کمر ۹۴۵
 چنان^۷ نامداران و گردان نیو
 زرد فرود و زرد^{۱۰} پسر
 بطوس سپهبد نهادند روی^{۱۱}
 همان نامداران^{۱۳} و گردان نیو
 تو در بوستان تخم تندی مکار ۹۵۰
 سپهبد که تیزی کند بد بود^{۱۴}

1) P. گرم. 2) C. inserit vs. spurium:

نخستین که آمد برادرش کشت زهی طوس نامرد و تند و درشت

3) P. همان. 4) M. emendat. 5) P. بر آن. 6) P. با. 7) P. پرو. 8) P. وتیغ و تیر. 9) P. جز این. 10) P. وزداغ. 11) In P. transpositi sunt duo vss. 948 et 949. 12) P. گودرز با طوس. 13) P. بگستهم و گرگین. 14) C. inserit vs. spurium:

خرد باید اندر سر مرد کار که تیزی و تندی نیاید بکار

جوانی بدین سان ز تخم کیان بدانی بتندی و تیزی به باد
 زتندی گرفتار شد ریونیز ۱۰۰ هنر با خرد در دل مرد تند
 چو چندی^{۱)} بگفتند آب از دو چشم چنین پاسخ آورد کز بخت بد
 بفرمود تا دخمه شاهوار نهانند زیر اندرش تخت زر
 ۹۹ تن شاهوارش بیاراستند سرشرا بکافر کردند خشک
 نهانند بر تخت و گشتند باز زرسپ سرافراز با ریونیز
 سپید بران ریش کافرگون چنین است هر چند ماتیم دیر ۹۱۰
 دل سنگ و سندان بترسد زمرگ دهائی نیابد ازو بیخ^{۲)} و برگ

- ۱) P. falso مانند. ۲) P. چندی. ۳) P. et C. vitiose. بدیبلای زریغت وزین کمر. ۴) P. male. ۵) P. et C. addit vs. spurium: مرد گردنفرافز. ۶) P. خوی. ۷) P. male. ۸) C. addit vs. spurium: همه مرگه را ایم پیر و جوان که مرگه است چون شیر و مان آهوان
 ۹) P. et C. addit duos vss. spurios: نمائند اندر سرای سپنج چه با شادمانی چه با درد ورنج
 چو دانی که لاجار باید رفت همان به که کاری بسازی بتفت

لشکر کشیدن طوس بکاسه رود و کشته شدن

پلاشان از دست بیژن

چو طوس سپهبد ز جنگ^۱ فرود
سه روز دزنگ آمد اندر چرم
سپه بر گرفت و برد نای و کوس
هر آنکس که دیدی ز توران سپاه
همه مرزها کرد بی قار و بود
بدان مرز لشکر فرود آورید
خبر شد بتوران کز ایران سپاه
ز ترکان بیامد دلیری جوان
بیامد که لشکر همه بنگرد
بلشکر که اندر یکی کوه بود
نشسته برو گئیو و بیژن بهم
درفش پلاشان ز توران سپاه
چو از دور گئیو دلاور بدید
شوم گفت و بزم^۲ سرشرا ز تن
بدو گفت بیژن که ای نامدار^۳
به پردخت و آمد ازان که^۴ فرود
چهارم بر آمد ز شیپور دم
زمین کوه تا کوه گشت آنپس
بکشتی فگندی تنشرا براه^۵ ۹۷۰
همی رفت ازینگونه تا کاسه رود
زمین گشت ازان خیمها ناپدید
سوی کاسه رود اندر آمد ز راه
پلاشان بیدار دل پهلوان
درفش و سرایردها بشمرد ۹۷۵
بلند و یکسو زانبوه بود
همی گفت هر گونه از بیش و کم
بدیدار ایشان بر آمد ز راه
برد دست و تیغ از میان یر کشید^۶
و گهر^۷ بسته آرم برین اناجمن ۹۸۰
مرا داد خلعت برین شهریار^۸

۱) P. زکار. ۲) P. دژ et C. inserit duos vss. spurios:

همی گفت با خود سپهدار طوس از آنپس که کرد او بخود بم فوس

اگر ترسی و گهر نترسی یکیست بپاید شدن مان کزین چاره نیست

۳) P. بچاه. ۴) P. addit vs., qui melius omittitur:

چنین گفت کامد پلاشان شیر یکی نامداری سواری دلیر

۵) P. کارزار. ۶) P. گهر. ۷) P. گرش. ۸) P. که گرشهریار.

برزم پلاشان پرخاشخـر
 که مشتلب در جنگ آن نره شیر
 کنی روز بر من بدین جنگ³ تنگی
 جز از مرد جنگی نجوید شکار
 به پیش جهاندار ننگی مکن
 پس آنکه زمن جو⁴ شکار پلنگ
 همی بست بیژن زره⁵ را⁶ گره
 بهامون خرامید نیزه بدست
 کبابش بر آتش پراکنده⁷ بود
 پلاشان فکنده⁸ به بازو کمان
 خروشی بر آورد واندر دمید
 بیامد بسیچیده⁹ کارزار
 منم¹⁰ گفت شیراژن دیویند
 که اختر همی بر تو خواهد گریست
 بجنگ اندرون دیو¹¹ روئین تنم
 به بینی هم اکنون زمن دستبرد
 تو بر کوه چون گرگ مردارخوار
 که آمد که لشکر بهامون بری
 بر انگیخت آن پیل جنگی زجای

بفرمان مرا¹ بست باید کمر
 به بیژن چنین گفت گیو دلیر
 مبادا که با وی بتابی² بجنگ
 چو شیر است و هامون و را⁴ مرغزار
 بدو گفت بیژن مرا زین سخن
 سلیح سیاوش مرا ده بجنگ
 بدو داد گیو دلیر آن زره
 یکی باره تیزتک بر نشست
 پلاشان یکی آهو افکنده بود
 همی خورد واسپش چمان و چران
 چو اسپش ز دور اسپ بیژن بدید
 پلاشان بدانست کامد سوار
 یکی بانگ بر زد به بیژن بلند
 بگو آشکارا که نام تو چیست
 دلاور بدو گفت بیژن منم¹⁰
 نیا شیر جنگی پدر گیو گرد
 بروز یلان¹² در دم کارزار
 همی دود و خاکستر و خون خوری
 پلاشان بیاسخ نکرد ایچ رای

1) P. 2. 2) P. با او بتابی. 3) P. رزم. 4) P. male. نباید که با او بتابی. 5) P. بیینی. 6) P. نره بر. 7) P. پلاشان چو شیرست در
 گفت که من بیژنم. 8) C. همی. 9) P. نشست. 10) P. هم آنکه. 11) C. post hunc vs. inserit vs. spurium: contra metrum et C. post hunc vs. inserit vs. spurium:

بآورد که بر مرا پیل و شیر یکی باشد و مرد گرد دلیر
 11) P. پیل. 12) P. بلا.

سواران شززه^۱ بر آویختند یکی گرد تیره بر انگیختند
 سناهای نیزه بهم بر شکست یلان سوی شمشیر بردند دست
 بزخم اندرون تیغ شد لخت لخت بیودند لرزان چو بر^۲ درخت
 بآب اندرون غرقه شد بارگی سرانشان غمی شد بیکبارگی
 عمود گران بر کشیدند باز دو شیر سرافراز و دو^۳ رزم ساز ۱۰۰
 چنین تا بر آورد بیژن خروش عمود گران بر نهاده بدوش
 بزد بر میان پلاشان گرد همه مهره پشت بشکست خرد
 زیلای اسپ اندر آمد تنش نگوین شد سر^۴ و مغفر وجوشنش
 فرود آمد از اسپ بیژن چو گرد سر مرد جنگی زتن دور کرد
 سلیح و سر و اسپ آن نامجوی بیآورد سوی^۵ پدر کرد روی ۱۰۱
 دل گئیو ازان جنگ بد پر زدرد که چون گردد آن^۶ باد روز نبرد
 خروشان وجوشان بدان دیدگاه که تا گرد بیژن بر آمد ز راه^۷
 همی آمد از راه پیر جوان سر وجوشن و اسپ آن پهلوان
 بیآورد و بنهاد پیش پدر بدو گفت پیروز باش ای پسر^۸
 برفتند با شادمانی ز جای همان اسپ و هم جوشن و مغفرش
 بیآورد پیش سپهبد سرش که گفتی بر افشانند خواهد روان ۱۰۵
 چنان شاد شد زان سخن پهلوان

۱) C. et addit post hunc vs. : چو شیران جنگی

نخستین بنیزه نمودند جنگ یکی همچو شیر و دگر چون پلنگ

۲) از. ۳) P. دو. ۴) P. دریده تن. ۵) P. سوی. ۶) P. شاخ. ۷) P. بادی پسر. ۸) P. ز راه et M. recte emendat کی آید براه
 inserit duos vss. spurios:

یکی کار کردی که تا جاودان بگویند گردان و هم موبدان

چو آگه شود زین سخن شهریار شود تازه همچون گل اندر بهار

بدو گفت کای پور پشت سپاه سر نامداران دیهیم^۱ شاه
همیشه بزی شاد و برتر منش ز تو دور بادا بد بدکنش^۲

بتنک آمدن ایرانیان از باریدن برف

۱.۲. وز انیس خبر شد یافراسیاب که شد مرز توران چو دریای آب
سوی کاسه رود اندر آمد سپاه زمین شد زکین^۳ سیاوش سپاه
سپهبد بپیران سالار گفت که خسرو سخن بر گشاد از نهفت
مگر کین سخن را پذیره شویم همه با درفش و تبیره شویم
وگر نه زایران بیاید سپاه نه خورشید بینیم روشن نه ماه
۱.۴. برو لشکر آور زهر سوفر از نباید که گردد سخنها دراز
وزینسو بر آمد یکی تند باد که کسرا زایران نبند جنگ^۴ یاد
یکی تند ابر اندر آمد چو گرد^۵ زسردی همان لب بهم بر^۶ فسر
سراپرده و خیمها گشت یخ کشید از بر کوه بر برف نخ
همه کشور از برف شد ناپدید بیک هفته کس روی هامن ندید
۱.۳. خور و خواب و آرامگاه^۷ تنک شد تو گفتی که روی زمین سنگ شد
کسرا نبند یاد روز نبرد همی اسپ جنگی بکشت و بخورد
تبه شد بسی مردم و چارپای یکی را نبند خنک^۸ جنگی بجای
بهشتم بر آمد بلند آفتاب جهان شد سراسر چو دریای آب
سپهبد سپهرا همی گرد کرد همی گفت چندی ز روز نبرد

1) P. و دیهیم. 2) C. inserit vs. spurium:

ابر گیسو گودرز باد آفرین که دارد چو تو نامدار گزین

یکی ابر تنک اندر آمد نه خرد P. 5) هیچ P. 4) زپور C. 3)
8) P. 7) P. آرامگاه contra metrum. همی آب بر هم P. 6)
male. جنگ

- که ایدر تبه شد ز تنگی سپاه
مبادا برین^۲ بوم ویرها درود
زگردان سرافراز بهرام گفت
تو ما را بگفتار خامش^۴ کنی
مکن گفتمت کلینچنین نیست راست
هنوز از بدی تا چه آیدت پیش
سپهبد چنین گفت کاذرکشسپ
نه بر بی گنه کشته آمد فرود
بلشکر نگه کن که چون ربونیز
مرا جام ازو پر می وشیر بود
کنون از گذشته نیاریم یاد
چو خلعت ستد گئو از پادشاه^۵
کنون هست هنگام آن سوختن
گشاده شود راه لشکر مگر
بدو گفت گئو این سخن رنج نیست
غمی گشت بیژن بدین داستان
برنج و بسختی پیروردیم
- سزد گر برانیم از ایدر بزاه^۱
کلات و سپید کوه تا^۲ کاسه رود
که این بر سپهبد نشاید نهفت
همه^۳ رزم پرور سیاوش کنی
نگه کن کزین کار چندی بکاست
بچرم اندرست این زمان گاو میش^۴
نبد نامورتر ز جنگی زرسپ
نبشته چنین بود بود آنچه^۵ بود
که بینی بمردی و دیدار نیز^۶
جوانی به بالا سخن پیر بود
به بیداد کشته شد او یا بداد^۷
که آن کوه هیزم بسوزد ز راه^۸
به آتش سپهری بر افروختن
که باشد سیدرا بران ره^۹ گذر
اگر هست هم رنج بی گنج نیست
نباشم بدین گفت هر داستان^{۱۰}
بگفتار هرگز نیارزدیم^{۱۱}

1) P. ازین رزمگاه. 2) P. بدین. 3) P. با. 4) P. خاموش male.
5) P. چنین. 6) P. و بود آنچه. et C. inserit vs. spurium:

اگر بود اورا ز شاهان نژاد
زرسپ دلاور نبد دیوزاد
7) P. و چیز. 8) C. inserit:

دگر گفت طوس سپهبد نژاد
بدان نامداران با فر وداد
9) P. نباشد سپهرا پرویر. 10) P. جراه. 11) P. ستد گئو گودرز ز شاه
12) In C. inversi sunt vss. 1051 et 1052.

مرا با جوانی نباید نشست بدو گفت گئو آنچه من^۲ ساختم هنوز^۴ ای پسر گاه آرایش است ۱.۵۵ بدین^۶ رفتن من مدار ایچ غم بسختی گذشت از در^۷ کاسه رود چو آمد بدان کوه هیزم فراز زبیکان یکی آتش اندر^۸ فروخت زتف زبانه زیاد وزدود ۱.۶۰ چهارم سپه بر گذشتن گرفت

بپیری کمر بر میان تو بست^۱ بدین کار گردن بر^۳ افراختم نه هنگام پیری و پخشایش^۵ است که من کوه خارا بسوزم بدم جهانرا یخ و یرف بد تاژ و پود ندانست بالا و پهنانش باز بکوه اندر افکند و هیزم بسوخت سه هفته به^۹ آتش گذر شان نبود ازان آب و آتش بکشتن^{۱۰} گرفت

گرفتن بهرام کبوده را

سپهبد چو لشکر برو^{۱۱} گرد شد سپاه اندر آمد چنان چون سزد چنان چون بایست بر ساختند گروگرد بودی نشست تاژاو ۱.۶۵ فسیله بدان جایگه داشتی خبر شد که آمد زایران سپاه فرستاد گردی هم اندر شتاب کبوده بدش نام و شایسته بود

از آتش برآه گروگرد شد همه کوه^{۱۲} و هامون سرآورده زد زهر سو طلایه برون تاختند^{۱۳} سواری که بودیش با شیر تاو چنان^{۱۴} کوه تا کوه بگذاشتی گله برد^{۱۵} باید بیکسو زراه بنزدیک چو بان افراسیاب بشایستگی نیز بایسته بود

۱) C. insertit:

مرا برد باید برین رنج دست نباید تو با رنج و من در نشست
 ۲) P. و آسایش P. ۵) کنون P. ۴) من P. ۳) این سخن P. ۶)
 ۷) ازین P. ۸) تیر آتشی بر P. ۹) بر P. ۱۰) همان آب و آتش نشستن P. ۱۱) بدو P. ۱۲) غار P. ۱۳) P. ۱۴) جهان P. ۱۵) کرد P. male. بپرداختند

بدو گفت چون تیره گرد سپهر
نگه کن که چندست از ایران سپاه
کز ایدر بریشان شبیخون کنیم
کبوده بیامد چو دیوی^۲ سیاه
طلایه شب تیره بهرام بود
بَر آورد اسپ کبوده خروش
کمان را بَره کرد بفشارد^۳ ران
یکی تیر بکشاد و نگشاد لب
بزد بر کمر بند چوبان شاه
ز اسپ اندر افتاد و زنهار خواست
که ایدر فرستاده تو که بود
ببهرام گفت ار دهی زینهار
تزاوست شاه و فرستنده ام
مکش مَر مرا تا نمایمت راه
بدو گفت بهرام با من تزاو
سرش را بخنجر ببرید پست
بلشکر گه آورد و بفکنند خوار
بر آمد خروش خروس و چکاو
غمی شد دل^۴ مرد پر خاشجی
سپاهی که بودند با او بخواند

تو زاید بر برو هیچ منمای چهر
بین تا که دارد درفش و کلاه
همه کوه و هامون پر از خون^۱ کنیم
شب تیره نزدیک ایران سپاه
کمندش سر پیلرا دام بود
ز لشکر بر افراخت بهرام گوش
بر آمد زجا آن^۵ همین گران
کبوده نبذ هیچ پیدا زشب
همی گشت رنگ کبوده سیاه
بدو گفت بهرام بر گوی راست
کرا خواستی زین دلیران بسود
بگویم ترا^۶ هر چه پرسی زکار
بنزدیک او من پرستنده ام
بجای که دارد وی آرامگاه
چنان دان که با شیر درنده^۷ گاو
بفتراک زین کیانی به بست
نه نام آوری بد نه گردی سوار
کبوده نیامد بنزد تزاو
بدانست کورا بد آمد بروی
وزانجلیگه تیز لشکر براند

۱) P. کود در جنگ هامون. ۲) دیو. P. ۳) و بفشارد. P. ۴) بر.

P. ۷) چو با شیر درنده پیگار. P. ۶) همه. P. ۵) آورد از جا

رزم ایرانیان با ترازو

جو خورشید بر زد بهامین درفش
 ۱۰۹. ترازو سپهد بشد با سپاه
 که آمد ز توران سپاهی بچنگ
 ز گردنکشان پیش او رفت گیسو
 بر آشفته و نامش پیرسید ازوی
 بدین مایه مردم^۱ بچنگ آمدی
 ۱۰۹. چنین داد پاسخ ترازو دلیر
 ترازو بود نام و مردافکنم
 ندادم بگوهر زایران بدست
 کفون مرزبانم برین جایگاه^۲
 بدو گفت گیسو آنچه^۳ گفتی مگر
 ۱۱۰. از ایران بتوران که جوید نشست
 اگر مرزبانسی و داماد شاه
 بدین مایه لشکر تو تندی مجبوی
 که این پر هنر نامدار دلیر
 گر آیدونکه فرمان کنی با سپاه
 ۱۱۰. کفون پیش طوس سپهد شوی
 ستانمت ازو خلعت و خواسته
 بدیدم من این راست ای راد مرد
 دم شب شد از خنجر او بنفش
 بلیران خروش آمد از دیدگاه
 سپهد نهنگی درفشی بچنگ
 تنی چند با او زگردان نیرو
 چنین گفت کای مرد پر خاشجوی
 گرازان بچنگ نهنگ آمدی
 که من زور دل دارم و چنگ شیر
 سر شیر جنگی زتن بر کنم^۴
 زگردان وار تخم شیران بدست
 گزین^۵ بزرگان و داماد شاه
 که تیره شود زین سخن آبروی
 مگر خوردنش خون بود یا کبست
 چرا بیشتر زین نداری سپاه
 بتیزی ببیش دلیران مپروی
 سر مرزبانان بدارد^۶ بزیر
 بلایران خرامی بنزدیک شاه
 بگوئی و گفتار او بشنوی
 پرستنده واسپ آراسته
 چه گوئی کنم روز جنگ و نبرد^۷

۱) P. لشکر. 2) Deest in P., male coll. vs. praecedente 1093. 3) P. بدین تختگاه. 4) P. نگین male. 5) P. که. 6) P. این. 7) Aliam huius vs. lectionem praebet C.:

ندیدست کس ترک آزان مرد چگویم کنون روز جنگ و نبرد

- تـژاو فریبنده گـفت ای دلیر
مرا ایدر اکنون نـگین است وگـاه
همان نیز شاهی چو افراسیـاب
پرستار واز بادپایان گـله
تو این اندکی لشکر من مبین
من امروز با این سپه آن کنم
چنین گـفت بیژن بفرخ پدر
سرافراز و بیدار دل پهلوان
ترا با تـژاو این همه پند چیست
یکی^۴ گرز و خنجر بیايد کشيد
بر انگيخت اسـپ و بر آمد خـروش
یکی تیره گرد از میان بر دميد
جهان گشت چون ابر بهمن سیاه
بقلب سپاه اندرون گـیو گرد
ببیش اندرون بیژن تیز جنگ^۵
دزان روی با تلج بر سر تـژاو
یلانش بُد^۶ ارزنک و مردوی شیر
بسی بر نیامد برین روزگار
در بهره ز تورانیان کشته شد
همی شد گریزان تـژاو دلیر
- درفش مرا کس نیارد بنـیم
همان اسـپ و همـر گوسـپند و سپاه
بایران کسی این نبیند بخواب
بدشت و در وکوه^۱ کرده یله
مرا بین تو با گرز بر پشت زین
که از^۲ آمدن تان پشیمان کنم
که ای نامور گرد پرخاشـخـر
به پیری نه آنی که بودی جوان
برو^۳ بر چنین مهر و پیوند چیست
دل و مغز ایشان بیايد دريد
نهادند گـریـال و خنجر بدوش
برانسان که خورشيد شد ناپديد
ستاره ندیدند روشن نه ماه
همی از هوا روشنائی ببرد
که هرگز نکردی بکاری درنـگ
که بودیش با شیر درنده تاو
که هرگز نبودند از جنگ سیر^۷
که ارزنک یل اندر آمد زکار^۸
سر بخت واژونه بر^۹ گشته شد
پسش بیژن نامبردار شیر

همی. P. 4) بدو. P. 3) کز آن. P. 2) بدشت گروگرد. P. 1)
5) P. male. جنگ. 6) C. addit vs. spurium: 7) چو. P. 8) زکار. P. 9) سیر آمد از کارزار. P.

بجنگ اندرون کارشان بود تنگ زگرز و زشمیر بران بجنگ
بخت آن کیندور. P. 9) سیر آمد از کارزار. P. 8)

تو گفتی که غرنده پیلست^{۱)} مست
 نماند آن^{۲)} زمان با تژاو ایچ تاو
 نجنبید ونگشاد^{۳)} بند گره
 چو بر کوه بر غمر تازد^{۴)} پلنگ
 ربود آن گرانمایه تلج تژاو
 نبودی جدا زو بخواب وبیاد^{۵)}
 پس اندرش بیژن چو آدرکشپ
 بیامد خروشان پر از آب روی
 سپاهت کجا هست وآن^{۶)} زور و تاو
 برین^{۷)} دژ مرا خوار بگذاشتی
 درین دژ^{۸)} بدشمن نمائی مرا
 بکردار آتش رخس بر فروخت
 بدو داد در تاختن یک رکیب^{۹)}
 بیامد در گردگاهش دو دست
 سوی راه توران نهانند روی

خروشان وجوشان ونیزه بدست
 یکی نیزه زد بر میان تژاو
 ۱۱۳. گراینده بد مرد ورومی زره
 بیفتند نیزه بیازید چنگ
 بران سان که شاهین^{۵)} ریاید چکاو
 که افراسیابش بسر بر نهاد
 چنین تا در دژ همی تاخت اسپ
 ۱۱۳۵ چو نزدیکى دژ رسید اسپنوی^{۷)}
 باآواز گفت اسپنوی ای^{۸)} تژاو
 که بر من چنین^{۱۰)} پشت بر گاشتی
 سزد کز^{۱۲)} پس اندر نشانی مرا
 تژاو سرافراز را دل بسوخت
 ۱۱۴. فراز اسپنوی و تژاو از نشیب
 چو باد اسپنوی از پیش بر نشست
 همی تاخت چون گرد با اسپنوی

1) C. شیرپست. 2) P. male. این. 3) P. ونگشاد. male. بجنبد ونگشاد.

4) C. ورا خواند بیدار و فرخ نژاد. P. 6) کرکس. P. 5) یازد. P. 7) C.

8) C. کجا و آن همه. P. 9) اسپو کای. C. 10) P. اسپنوی. et Gl. Sch.

11) P. بدین. 12) P. کز. 13) P. بدین ره. et C. addit vs.,
 qui spurius videtur: همی.

نمانم بدین جای پر هول و باک وگر نه بدست خودم کن هلاک
 14) Trium vss. 1140—1142 lectio variat in P.:

بیامد برش اسپنوی بر نشست عنان تگاور بدادش بدست
 سواره شد آن سرفراز بزب بدو داد بر تاختن یک رکیب
 همی تاخت چون گرد با اسپنوی پیش نامور بیژن چنگ جوی

زمانی دويد اسپ جنگی تژاو
 تژاو آن زمان با پرستار گفت
 فرو ماند این اسپ جنگی زکار
 اگر دور از ایدر به بیژن رسیم^۲
 ترا نیست دشمن بیکبارگی
 فرود آمد از پشت اسپ اسپنوی
 براند اسپ شد نزد افراسیاب
 چو دید آن رخ ماهروی اسپنوی
 رسید اندر آن جای بیژن فراز
 پس پشت خویش اندرش جای کرد
 بشادی پیامد بدرگاه طوس
 که بیدار دل مرد جنگی سوار
 سپهدار و گردان پرخلججوی
 وزان پس برفتند سوی گله
 گرفتند هریک کمندی^۳ بچنگ
 بخمر اندر آمد سر بارگی
 نشستند بر جایگاه تژاو

نماند ایچ با اسپ وبا مرد تاو
 که دشوار کار آمد ای نیکجفت
 زیس بدسگال آمد و پیش غار^۱ ۱۱۴۵
 بکام بداندیش دشمن رسیم
 بمان^۴ تا برانم من این بارگی
 تژاو از غم او پر از آب روی
 پیش بیژن اندر گرفته شتاب^۵
 فرو هشته از مشک تا پای موی ۱۱۵۰
 گرفتش مر آن خوبرخ را بناز
 سوی لشکر پهلوان رای کرد
 زدرگاه بز خاست آوای کوس
 دمان با شکار آمد از کارزار
 بویرانیء دژ نهادند روی ۱۱۵۵
 کجا بود در دشت توران یله
 چنان چون بود^۶ ساز مردان جنگ
 بیاراست لشکر به یکبارگی
 سواران ایران پر از خشم وتاو

۱) C. inserit:

یکی چاره باید همی ساختن که دشمن بیاساید از تاختن

۲) P. رسم in utroque hemist. 3) P. falso. 4) In P. variat
 lectio huius vs.:

سبکسارگشت اسپ وتندی گرفت پیش بیژن گبو کمندی گرفت

5) P. کمانی male. 6) P. شود male.

آگاه شدن افراسیاب از طوس و سپاه او

۱۱۹۰ تزاو غمی یا^۱ دو دیده پر آب چو آمد^۲ بنزدیک افراسیاب
 چنین گفت کامد سپهدار طوس یکی لشکر آورد با بوق^۳ و کوس
 پلایشان و آن نامداران مرد بخاک اندر آمد سران شان بدر
 همه بوم و مرز آتش اندر^۴ زدند فسیله سراسر بهم بر زدند
 چو بشنید افراسیاب این سخن غمی گشت ویس چاره افکند بن
 ۱۱۹۵ بیبران ویسه چنین گفت شاه که گفتم بیاور زهر سو سپاه
 درنگ آوردی تو از کاهلی سبب پیری آمد وگر بددلی^۵
 بسی خویش و پیوند ما کشته^۶ شد سر بخت بیدار پر گشته^۷ شد
 کمون نیست امروز^۸ جلی درنگ جهان گشت بر مرد بیدار تنگ
 سپهدار پیران هم اندر شتاب برون آمد از پیش افراسیاب
 ۱۱۹۶ زهر مرز مردان جنگی بخواند سلیم و درم داد و لشکر براند^۹
 چو آمد ز پهلوی برون پهلوان همه نامزد کرد جلی گولان

۱) P. تزاو آمد از غم. 2) P. بیامد. 3) P. پیل et C. post hunc
 vs. inserit quatuor vss. spurios:

بر آراستم رزم آن نامدار سرانجام بر گشتم ای شهریار
 بسی سرور انرا سر آمد بگرد همه دودمان غارت و برده کرد
 نه دژ ماند ایدر نه اسپ و نه مرز نشستن ندارد برین بوم ارز
 وزان دژ برقتند سوزی گله بیرندند اسپان که بودی یله
 4) P. و نادانی. 5) P. زپیری و نادانی. 6) P. آتش. 7) P. آرد. 8) P. و تنبلی.
 9) P. و تنبلی. 10) P. آرد. 11) P. آرد. 12) P. آرد. 13) P. آرد. 14) P. آرد.
 15) P. آرد. 16) P. آرد. 17) P. آرد. 18) P. آرد. 19) P. آرد. 20) P. آرد.
 21) P. آرد. 22) P. آرد. 23) P. آرد. 24) P. آرد. 25) P. آرد.
 26) P. آرد. 27) P. آرد. 28) P. آرد. 29) P. آرد. 30) P. آرد.
 31) P. آرد. 32) P. آرد. 33) P. آرد. 34) P. آرد. 35) P. آرد.
 36) P. آرد. 37) P. آرد. 38) P. آرد. 39) P. آرد. 40) P. آرد.
 41) P. آرد. 42) P. آرد. 43) P. آرد. 44) P. آرد. 45) P. آرد.
 46) P. آرد. 47) P. آرد. 48) P. آرد. 49) P. آرد. 50) P. آرد.
 51) P. آرد. 52) P. آرد. 53) P. آرد. 54) P. آرد. 55) P. آرد.
 56) P. آرد. 57) P. آرد. 58) P. آرد. 59) P. آرد. 60) P. آرد.
 61) P. آرد. 62) P. آرد. 63) P. آرد. 64) P. آرد. 65) P. آرد.
 66) P. آرد. 67) P. آرد. 68) P. آرد. 69) P. آرد. 70) P. آرد.
 71) P. آرد. 72) P. آرد. 73) P. آرد. 74) P. آرد. 75) P. آرد.
 76) P. آرد. 77) P. آرد. 78) P. آرد. 79) P. آرد. 80) P. آرد.
 81) P. آرد. 82) P. آرد. 83) P. آرد. 84) P. آرد. 85) P. آرد.
 86) P. آرد. 87) P. آرد. 88) P. آرد. 89) P. آرد. 90) P. آرد.
 91) P. آرد. 92) P. آرد. 93) P. آرد. 94) P. آرد. 95) P. آرد.
 96) P. آرد. 97) P. آرد. 98) P. آرد. 99) P. آرد. 100) P. آرد.

سپهرا همه یکسر آباد کرد دل سرفرازان بدان شاد کرد
 وزانپس همه جنگرا ساختند بکینه همه گردن افراختند

سوی میمنه بارمان و تژاو
 چونستین گرد بر میسره
 جهان شد پر از ناله کرفنای
 هوا سربس سرخ وزد و بنفش
 زدیا بدریا نبد هیچ راه
 همی کرد پیران برفتن شتلب
 سپهرا یکایک همه بر شمد
 شمار سپه آمدش صد هزار
 چنان شاد دل گشت و روشن روان
 که رفتی به پیروزی و شادمان
 همی رفت لشکر گروه گروه
 بفرمود پیران که بیره روید
 نباید که یابند خود آگهی
 مگر ناگهان بر سر آن گروه
 برون کرد کارآگهان ناگهان
 بتندی براه اندر آورد روی

سواران که دارند با شیر^{۱)} تاو
 کجا شیر بودی^{۲)} بچنگش بره
 زنالیدن صنع^{۳)} و هندی درای
 زبس نیزه و گونه گونه درفش^{۴)} ۱۱۷۵
 زاسپ وزپیل و هیون و سپه
 از ایوان بدشت آمد افراسیاب
 که چندست جنگی سرافراز گرد
 همه شیر مردان آهن گذار^{۵)}
 بسی^{۶)} آفرین خواند بر پهلوان ۱۱۸۰
 مبیناد چشمت بلای زمان^{۷)}
 نبد دشت پیدا نه دریا نه کوه
 از ایدر سوی راه کوتاه روید^{۸)}
 ازین نامداران با فرهی
 فرود آرم این گشن لشکر چو کوه ۱۱۸۵
 همی جست بیدار کار جهان
 بسوی گروگرد شد جنگجوی

۱) P. که با پیل دارند. 2) P. male. بودش. 3) P. زنوفیدن کوس. 4) P. addit:

سپاهی ز جنگ آوران صد هزار نهاده همه سر سوی کارزار
 qui tamen spurius videtur, quum infra vs. 1179 de numero militum
 sermo sit. 5) P. omittit hunc vs., d. q. cf. not. 4. 6) P. کجا.
 7) Aliam lectionem praebet P.:

که پیروز رفتی و شاد آمدی مبیناد چشم تو هرگز بدی
 et C. post hunc vs. inserit vs. spurium:

پیروز خجسته سپهرا براند سپهید برفت و جهانبان بماند
 8) P. دوید.

خبر شد از ایشان بکار آگاهان
 نشسته بیکجا سپهدار طوس
 ۱۱۹. که ایشان همه می‌گسارند و مست
 سوار طلایه ندارد^۴ براه
 چو بشنید پیران یلانرا بخواند
 که در جنگ^۵ ملرا چنین دستگاه
 بپیران بگفتند یکیک مهان^۱
 ز لشکر نه بر خاست آوای کوس^۲
 شب و روز باشند با^۳ می بدست
 بی اندیشه از کار توران سپاه
 ز لشکر فراوان سخنها برانند
 نبودست هرگز بایران سپاه

شبیخون کردن پیران بر ایرانیان

گویی کرد ازان لشکر نامدار
 ۱۱۹۰ برقتند نیمی گذشته زشب
 چو سالار بیدار^۶ لشکر برانند
 نخستین رسیدند پیش گله
 گرفتند بسیار و برند^۷ نیز
 گله‌دار و چوپان همه^۸ کشته شد
 ۱۲۰۰ وزان جایگاه سوی ایران سپاه
 همه مست بودند ایرانیان
 بخیمه درون گویو بیدار بود
 خروش آمد و بانگ زخم^{۱۱} تبر
 سواران شمشیرزن سی هزار
 نه بانگ تبیره نه برق و جلب
 میان یلان هفت فرسنگ ماند
 کجا بود در دشت توران یله
 نماند از بد بخت مانیده^۹ چیز
 سر بخت ایرانیان گشته شد
 برقتند بر سان ابر^{۱۰} سیاه
 گروهی نشسته گشاده میان
 سپهدار گودرز هشیار بود
 سراسیمه شد گویو پر خاشاخر

1) P. male et contra metrum. گفتند یکیک نهان. 2) Deest in C.
 3) P. et C. inserit va. spurium: وروز با جلم پر.

میان سرخس است و بآورد طوس زباورد بر خلست آوای کوس
 4) P. male et contra metrum. ندیدیم. 5) P. falsch. چنگ. 6) P.
 نبود از بد بخت مانند. 7) P. وکشتند بسیار. 8) P. پیران سالار
 male; cf. supra tom. I. p. 61 vs. 521. 9) P. بسی. 10) P. گرد.
 11) C. و زخم, sed ed. Teh. et P. زخم.

بزین بود در پیش پرده سرای
 بتن بر بپوشید گیو دلیر
 بر آشفت بر خویشتن چون پلنگ
 همی گفت بر خیز امشب^۴ چه بود
 بیامد باسپ اندر آورد پای
 زگرد و زشب آسمان تیره دید
 بدو گفت بر خیز کامد سپاه
 وزانجایگه شد^۵ بنزد پدر
 همی گشت بر گرد لشکر چو دود
 یکی جنگ با بیژن افکند پی
 سپاه اندر آمد بگرد سپاه^۷
 سراسیمه شد مست از دار و گیر
 بزیر سرم مست بالین نرم
 سپیده چو بر زد سر از برج شیر
 همه دشت از ایرانیان کشته دید
 همی کرد گودرز هر سو نگاه
 بدان^۹ اندکی بر کشیدند نخ
 سپهبد^{۱۰} نگه کرد گردان ندید
 یکی اسپ برگستوان^۱ بر پای
 سلاح سیاوخش چون نره شیر^۲ ۱۳۰۵
 زخواب و زآسایش^۳ آمدش ننگ
 که مغزم زپیگار شد پر زدود
 بکردار باد اندر آمد زجلی
 بپرده سرای سپهبد رسید
 بخواب اندرند این دلیران شاه ۱۳۱
 بچنگ اندرون گرز^۴ و گلاسر
 بر انگیخت انرا که هشیار بود
 که اینجای جنگ است یا جلی^۵ می
 یکی بانگ بر خلست از رزمگاه
 بر آمد یکی ابر و بارانش تیر ۱۳۵
 زیر تیغ و شمشیر و گرهال گرم
 بلشکر نگه کرد گیو دلیر
 سر بخت بیدار بر گشته^۶ دید
 ز دشمن بیفزود هزمن سپاه
 سپاهی بکردار مور و ملخ ۱۳۳
 زلشکر دلیران و مردان^{۱۱} ندید

1) P. برگستوانی 2) Pro hoc vs. alius legitur in P.:

زخیمه بیامد سوی کارزار زمستی بیفتاد جنگی سوار

vitiose. 3) P. زمستی و کار خود. 4) P. بر خیره کامشب. 5) P. زمان
 6) P. این گاه جنگست یا جام. 7) P. سیاه male. 8) P. زمین
 et M. recte emendat. Cf. vs. secundus pg. 842 in nota 11 allatus. 9) P. بر آن. 10) P. سپهرا. 11) P. و شیران
 et C. inserit:

رخ زندگان گشته² چون آبنوس
 همه لشکر گشن زیر دزیر
 گهی شادمانی دهد گاه درد
 سراسیمه⁴ و خیمه بگذاشتند
 همه میسر خسته و میمنه
 برفتند بی مایه و تار و پود
 روان پر زکین و زبان پر فسوس
 پس پشت بر جوشن و خود و کبر
 همه کوه کردند گردان حصار
 یکی را نبد هوش و توش و درنگ⁶
 شده مانده از رزم و راه دراز
 زیغار ترکان بی اندوه شد
 بر آمد خروشی بدرد⁷ از میان
 بران⁸ خسته و بسته باید گریست
 نه اسپ و نه مردان جنگی بیای
 نه آن خستگانرا کسی خواستار
 و زان خستگان نیز بریان شده
 که کردار خویش از تو دارد نهان

دریده درفش و نگونسار¹ کوس
 پدر بی پسر بد پسر بی پدر
 چنین آمد³ این گنبد تیزگرد
 به پیچاگرگی پشت بر گذاشتند
 نه لشکر نه کوس و نه بار و نه
 ازان گونه لشکر سوی کاسه رود
 سواران ترکان پس پشت طوس
 همی گرز بارید گفقی زابر
 ۱۳۳۰ نبد کس بجنگ اندرون پایدار
 فرو مانده مردان و اسپان جنگ⁵
 سپه از بر کوه گشتند باز
 زهامون سپید چو بر کوه شد
 فراوان کم آمد زایرانیل
 ۱۳۳۵ همه خسته و بسته بد آنکه⁹ زیست
 نه تاج و نه تخت و نه پرده سرای
 نه آباد بوم¹⁰ و نه پروردگار
 پسر بر پدر زار¹¹ گریان شده
 چنین است آئین و رسم¹² جهان

بجز گویو و گودرز و چندی سوار که بودند با رنج در کارزار

همه رزمگاه سر بر سر کشته دید زمین سر بر سر چون گل آغشته دید

- 1) P. است. 2) P. رخ و دیدگان کرده. 3) P. است. 4) P. ونگون کرده. 5) P. سرایره. 6) P. و رای درنگ. 7) P. اسپان و مردان ز جنگ. 8) P. بلند. 9) C. بدلان. 10) P. نه انده. 11) P. پسر بر پسر چند. 12) P. است رسم جهان. 13) P. گسار.

- کجا^۱) با تو در پرده بازی کند
 یرنج درازیم و در چنگ آزار
 زیاد آمدی رفت خواهی به گرد
 دو بهره از ایرانیان کشته بود
 نه آن خستگانرا بیالین پز شک
 سپید زیگار دیوانه گشت
 جهاندیده گودرز با پیر سر
 جهاندیدگان پیش او آمدند
 یکی دیدبان بر سر کوه کرد
 ضایه همی گشت بر هر سوئی^۲)
 یکی نامداری از ایرانیان
 دهد شاهرا آگهی زان^۳) سخن
 چه^۴) روز بد آمد بلیرانیان
- ز تیزی و از بی نیازی کند
 چه دانیم باز^۵) آشکارا رزار
 چه دانی که با توجه خواهند کرد
 دگر خسته از جنگ بر گشته بود^۶)
 همه جای غم بود و خونین سرشک^۷)
 دلش با خرد همچو بیگانه گشت^۸)
 نه پور و نبیره نه بوم و نه بر
 شکسته دل و راه جو آمدند
 کجا دیدگان سوی انبوه کرد
 مگر یابد آن در دروازه^۹)
 بفرمود تا تنگ بندد میان
 که سلال لشکر چه افکند بن
 وزین کینه جستن چه^{۱۰}) آمد زبان

باز خواندن کیخسرو طوسرا

- رونده بر شاه برد آگهی
 چو شاه دلیر آن سخنها شنید
 زگار برادر پر از درد^{۱۱}) بود
 که تیره شد آن روزگار بهی
 باجوشید و از غم دلش بر دمید
 بران درد بر درد لشکر فزود^{۱۲})

1) P. همی. 2) P. ندانیم ما. 3) P. شد in utroque hemist. 4) In C. hic vs. legitur post vs. 1246. 5) C. inserit duos vss. spurios:

بلشکرگه اندر می و خواب و بزم
 چه خوابی که چندان زمان بر گذشت
 سپه آرزو کرد بر جای رزم
 نه جنبید یکتن نه بیدار گشت

6) P. فرستاد بر هر سوی. 7) P. داروی. 8) P. زین. 9) P. چو. 10) P. سرانرا ز بخشش سر. 11) P. خود آرده. 12) P. خود آرده.

شب تیره تا گاه بانگ خروس
 دل آکنده بودش همه بر فشاند
 بسوخته برادر پر از آب چشم^۱
 یکی^۲ نزد پرمایگان سپاه
 بدان کافریدش زمان وزمین
 که او داد بر نیک و بد دستگاه
 بنیک و بد زو بود کام و دست
 پی مهر و کوه گران آفرید
 بزرگی و دیهیم و تخت بلند
 یکی را بود فر واورند اوی
 نیاز و غم و درد و سختی بود^۳
 همه داد بینم زیزدان پاک
 زلشکر چهل مرد زرینه کفش
 برادر شد از کین نخستین تبه
 برانگونه سالار لشکر مباد^۴
 سر نامداران و پشت گوان
 پر از درد یکچند بریان بدم
 ندانم مرا دشمن و دوست کیست
 مزین بر کلات و سپید کوه دم
 گوی کی نژادست و کند آورست^{۱۱}

زبان کرد گویا بنفرین طوس
 دبیر^۱ خردمند را پیش خواند
 یکی نامه بنوشت دل پر زخشم^۲
 بسوی فریبز کاس شاه
 ۱۳۹۰ سر نامه بود از نخست آفرین
 بنام خداوند خورشید و ماه
 وزیست^۳ پیروزی و هم شکست
 جهان و مکن^۴ و زمان آفرید
 خرد داد و جان و تن زورمند
 ۱۳۹۵ رهائی نیابد سر از بند اوی
 یکی را دگر شور بختی بود
 زرخشنده خورشید تا تیره خاک
 بشد طوس با کایانی درفش
 بتوران فرستادمش با سپاه
 ۱۴۰۰ بایران چنان نیز مهتر مباد^۵
 دریغ آن برادر^۶ فرود جوان
 زکار پدر زار و گریان بدم
 کنون بر برادر بباید گریست
 مشو گفتم اورا براه چرم
 ۱۴۰۵ که آنجا فرودست و با مادرست

1) P. دبیری. 2) P. بنوشت پر از آب چشم. 3) P. بر آب. 4) P. بهم. 5) P. دگر. 6) P. ازوین. 7) P. دهد. 8) P. چنو نیز مهتر نبود. 9) P. نبود. 10) P. گوان. 11) P. گوی نامدارست و با گویست. گرامی

نداند که این لشکر ازین که اند^۱ برون آید و در نساژد همی
 دریغ آنچنان گرد خسرو نژاد اگر پیش ازین او سپهد بدست
 برزم اندرون نیز خواب آیدش هنرها همه نیست^۲ نزدیک اوی
 چو نامه بخوانی هم اندر شتاب سبک طوس را باز گردان بجای
 سپهدار سالار زرینه کفش سرافراز گودرز ازان^۳ انجمن
 مکن هیچ بر^۴ جنگ جستن شتاب بتندی مجوی ایچ رزم از نخست
 ترا پیشرو ثبو باشد بجنگ فراز آور از هر سوئی^۵ ساز رزم
 نهاند بر نامه بر مهر شاه میاسا ز رفتن شب و روز هیچ
 بیامد فرستاده^۶ زین نشان بنزد فربرز شد نامدار^۷
 فربرز طوس ویلانرا بخواند از ایران سپاهند یا خود چه اند^۸
 بجنگ اندرون سر ببازد همی^۹ که طوس فرومایه داندش بیاد
 بکاس شاه اختر بد بدست چو با می نشیند شتاب آیدش ۱۲۸۰
 مبادا چنان جان تاریک اوی ز دل دور کن خورد و آرام و خواب
 ز فرمان مگرد و مزن هیچ رای تو بلشی بر^{۱۰} کایانی درفش
 بهر کار باشد ترا رای زن ۱۲۸۵ زمی دور باش و میمیی خواب
 همی باش تا خسته گردد درست که با فر و برزست و چنگ پلنگ
 مبادا که آید ترا رای بزم فرستاده را گفت بر کش برآه ۱۲۹۰
 بهر منزلی اسپ دیگر بسیج بنزدیک آن نامور پهلوان
 بداد آنزمان نامه شهریار^{۱۱} زکار گذشته فراوان براند

1) P. است male. 2) P. است male. 3) In P. legitur alius vs.:

ازان که جنگ آورد بی گمان فراوان سرانرا سر آید زمان

4) P. چیست male. 5) P. بر آن male. 6) P. و آن male. 7) P. فرستاده هم. 8) P. et C. سوی contra metrum. 9) P. بزرگان ازان نامه گشتند شاد. 10) P. نامه داد.

دلیران^۱ و گردان آن مرزرا
جهانرا درختی نو آمد ببار
همه شاهرا خواندند آفرین
ابا کوس و پیلان و زرینه کفش
که آمد سزارا سزارا جفت
همه روزگار تو نوروز باد
سواران جنگ آور و لشکری^۲
بنزدیک شاه آمد از دشت جنگ
نکرد ایچ خسرو بدو در نگاه
بران انجمن طوس را کرد خوار
ترا نلم گم باد از سرکشان^۳
ز گردان نیامد^۴ ترا شرم و پاک
به پیشکار دشمن فرستادمت^۵
برفتی و دادی دل من به غم
نژاد سیاوخش را کستی
که چن او دگر^۶ در زمانه نبود
چو تو^۷ لشکری خواستی روزگار

همان نامور گویو گودرزرا
چو بر خواند آن نامه شهریار
بزرگان و شیران ایران زمین
سپهدار طوس آن کیانی^۸ درفش
بدست فریمز بسپرد و گفت
همه ساله بخت تو پیروز باد
برفت و ببرد آنکه بد نوزی
بره بر نکرد ایچ گونه درنک
زمین را ببوسید در پیش شاه
بدشنام بگشاد لب شهریار
وزان پس بدو گفت کای بدنشان
تقرسی همی از جهاندار پاک
کیانی کلاه و کمر دادمت
نگفتم^۹ مرو سوی راه چهر
نخستین بکین من آراستی
برادر سرافراز جنگی فرود
بکشتی کسی را که در کارزار

1) P. سواران. 2) P. آن گرامی. 3) P. et ed. Teh. بیآورد طوس آن گرامی. 4) P. زگردنکشان. 5) P. نیاید. 6) Deest contra metrum. 7) P. لشکری. 8) P. کسی. 9) P. او. et C. post hunc vs. in-serit vs. sequentem 1314 et quatuor alios vss. spurios:

سزارا مسملاری ویند وغل
نئی درخور تلج و دیهیم و مل
دریغا که ناکار دیده تخوار
گرفت آن سخنهای دشوار خوار
وگر نه بجای تن بارگی
تن طوس خستی بیکبارگی
زمانه برستی ز آشوب طوس
که نفرین برو باد و بر پیل و کوس

ازانپس¹ که رفتی بدان کارزار² نبودت بجز رامش و بزم کار³
 ترا جایگه نیست در شارسان⁴ گم⁵ بایدت بند و بیمارسان⁶
 ترا پیش آزادگان کار⁵ نیست کجا مر ترا رای هشیار⁶ نیست
 نژاد منوچهر و ریش سفید ترا داد بر زندگانی امید^{۱۳۴۵}
 و گرنه بفرمودی تا سرت بداندیش کردی جدا از برت
 برو جلودان خانه زندان تست همان گوهر بد نتهیان تست
 زبیشش براند و بفرمود بند به بند از دلش بیخ شادی بکند

درنگ خواستن فریبرز از پیران در جنگ

فریبرز بنهاد بر سر کلاه که هم پهلوان بود و هم پور شاه⁷
 وزانپس بفرمود رهامرا که پیدا کند با گهر نامرا⁸ ۱۳۴۵
 ازان کوه نزدیک پیران شود فراوان بگشاید سخن⁹ بشنود
 بدو گفت و پیش^{۱۰} پیران خرام یکی خوب نزدیک او بر پیل
 بگوش که کردار گردان سپهر همیشه چنین بود با کین^{۱۱} و مهر
 یکی را بر آرد بچرخ بلند یکی را کند خوار و نزنند
 کسی کو بلاجوی گردان^{۱۲} بود شبیخون نه آئین مردان^{۱۳} بود ۱۳۴۵
 شبیخون نجویند کند آوران کسی کو گماید بگزر گران
 تو گرنه با درنگی درنگ آوریم ورت رای جنگست جنگ آوریم

۱) جز آرامش و بزمگاه. P. 2) سوی رزمگاه. P. 3) وزانپس. P. 4) بیمارسان. P. 5) م. emendat بار. 6) بسیار. P. 7) In C. hunc vs. antecedit: male. 8) کند گوهر و نامرا. P. 9) ورت. P. 10) گفت نزدیک. P. 11) نه کردار گردان. P. 12) مردان. P. 13) جنگ.

چو طوس سپهد زلشکر برفت غمی رخ سوی خانه بنهاد تفت

۱۱) P. گفت نزدیک. P. ۱۰) ورت. P. ۹) کند گوهر و نامرا. P. ۸) نه کردار گردان. P. ۱۳) مردان. P. ۱۲) جنگ.

یکی ماه باید زمان درنک
 پیش فریبرز رقام گرد
 بیامد طلایه بدیدش براه ۱۳۳۰
 بدو گفت رقام جنگی منم
 پیام^۱ فریبرز کاوس شاه
 پیش طلایه سوری چو گرد
 که رقام گودرز ازان رزمگاه
 بفرمود تا پیش او آورند ۱۳۳۵
 سراینده رقام شد پیش اوی
 چوپیران ورا دید بنواختش
 بر آورد رقام راز از نهفت
 چنین گفت پیران برقام گرد
 شمارا بد این پیشدستی باجنگ ۱۳۴۰
 بمرز اندر آمد چو گرگ سترگ
 چه مایه بکشت وچه مایه ببرد
 مکافات آن بد کنون یافتند^۲
 کنون گر توئی پهلوان سپاه
 گر ایدونکه یکماه خواهی درنک ۱۳۴۵
 وگر جنگ جوئی منم جنگخواه

که تا خستگان باز یابند جنگ
 برون رفت وپیغام ونامه به ید
 پیرسیدش از نام وز جایگاه
 هنرمند و بیدار و سنگی منم
 به پیران رسانم بدین جایگاه^۳
 بیامد سخنها همه یاد کرد
 بیامد بر پهلوان سپاه
 گشاده دل و تازه رو^۴ آورد
 بترس از نهان بدانندیش اوی
 پیرسید ویر تخت بنشاختش
 پیام فریبرز با او بگفت
 که این کار را خرد نتوان شمرد
 ندیدیم با طوس جای درنک^۵
 همی کشت بی باک خرد و بزرگ
 بد و نیک این مرز یکسان شمرد^۶
 اگرچند ناگاه بشتافتند^۷
 چنان چون ترا^۸ باید از من بخواه
 ز لشکر سواری نیاید باجنگ
 بیارای ویر کش صف رزمگاه

1) P. بنام falso. 2) P. رزمگاه. 3) P. روی contra rhythmum finalem.
 4) P. رای و درنک. 5) C. inserit duos vss. spurios:

بیامد که خون سیاوخش شاه بخواهد زسلار توران سپاه

پسر را بکشت از پدر زارتر که هرگز مبیناد تاج و کمر

6) P. بد کنون یافتید. 7) P. بشتافتید. 8) P. مرا falso.

چو یکماه بر آرزو بشمرید وزین مرز توران زمین^۱ بگذرید
 دوانید^۲ لشکر سوی مرز خویش به بینید بیدار ند آرز خویش
 وگر نه بجنک اندر آئیم تنک^۳ مخواهید ازین پس^۴ زمانی درنک
 یکی خلعت آراست رقامرا چنان چون بود درخور نامرا^{۱۳۵۰}
 بنزد فریبرز رقامر گرد بیاورد نامه چنان چون به برد
 فریبرز چون یافت یکمه^۵ درنک بهر سو بیازید چون شیر چنک
 سر بدرهارا گشادند بند^۶ زهر سو کشان شد کمان^۷ وکمند
 بگشتند^۸ و لشکر بیاراستند زهر چیز لختی به پیراستند^۹

شکسته شدن ایرانیان بجنک ترکان

چو آمد سر ماه و هنگام جنک زپیمان نگشتند واز نلم و ننگ^{۱۳۵۰}
 زهر سو بر آمد خروش سپاه برفتند یکسر سوی رزمگاه
 زبس ناله بوق و کوس و درای همی^{۱۰} آسمان اندر آمد زجای
 هم از^{۱۱} یلا اسپان و دست و عنان زگپال و تیغ^{۱۲} و کمان و سنان
 نبد پشمارا روزگار گذر زبس تیغ^{۱۳} و گرز وکمند و سپر^{۱۴}

۱) P. سپه ۲) P. برانید ۳) P. بجنک ۴) P. اندر آیم ۵) P. یکماه contra metrum ۶) P. بدرها ۷) P. کشیدند ۸) P. سوسنان وکمان ۹) P. گشادند و بند ۱۰) P. هم ۱۱) P. همان ۱۲) P. زهر جای مردان همی خواستند ۱۳) P. گپال و تیغ ۱۴) P. male et in C. transpositi sunt duo vss. 1359 et 1360, quos sequuntur quinque vss., in quibus exercitus Turaniensis instructus describitur:

بیاراست پیران ویسه سپاه شد از گرد ثمودن گردان سپاه
 ابر میمنه بود روئین گرد ابا نامداران با دست برد
 بشد گرد لَهک بر میسره که در جنک او شیر بودی بره

وگر آسمان با زمین گشت راست
 کجا مبرد و مهتر مرز بود^{۱)}
 که دیلی خون راند هنگام جنگ
 درفش از پس پشت در قلبگاه
 که از ما هنرها شد اندر نهفت
 جهان بر بداندیش تنگ آوریم
 بخندد همی گرز ورمی کلاه^{۲)}
 چو باد خزان بر جهد^{۳)} بر درخت
 زتیر وزگرد خروشان^{۴)} سپاه
 بکردار آتش بگرد اندرون
 ستاره دل مرد جنگی شدست
 بر آمد همی از جهان رستخیز
 خروشان هر لب بر آورده کف
 کزیشان بدی راه سود و زیان^{۵)}

۱۳۶. تو گفתי جهان در دم ازدهاست
 سہی میمنہ گیو گودرز بود
 سہی میسرہ اشکش تیز چنگ
 یلان با فریبرز^{۱)} کاوس شاه
 فریبرز با لشکر خویش گشت
 ۱۳۶۰ یک امروز چون شیر جنگ آوریم
 کزین ننگ تا جاولان بر سپاہ
 یکی تیر باران بکردند سخت
 نبد هیچ^{۲)} پرنده را جلیگاہ
 درخشیدن تیغ الماس گون
 ۱۳۷. تو گفתי زمین روی زنگی شدست
 زبس نیزہ و گرز و شمشیر تیز
 زقلب سپہ گیو شد پیش صف
 ابا نامداران گودرز یلان

بقلب سپہ بود پیزان بیای چو هومان ونستیہن کینہ رای

فریبرز چون لشکر تور دید فرود آمد از کوہ وصف بر کشید

1) In P. transpositi sunt duo vss. 1361 et 1362. 2) P. و فریبرز یلان

3) C. inserit:

دو لشکر بروی اندر آورد روی ہمہ کینہ خواہ و ہمہ جنگجوی

4) P. بگرد et C. post hunc vs. addit vs. spurium:

تو گفתי هوا پر کرکس شدست زمین از پی پیل اطلس شدست

5) P. مرغ. 6) P. وزگرد. 7) C. inserit quinque vss., in quibus de exercitu Turaniensi sermo est:

وزان روی پیزان بیامد بہ پیش ابا ویو گردان و خیشان خویش

یکایک بر او چخت با گیو گرد چنان کز جهان روشنئی ببرد

بتسیر و نیزه بر آویختند همی ز آهن آتش فرو ریختند
 ببد رزم گودرز پیران درشت ۱۳۷۵ چو نهصد تن از تخم پیران بکشت
 چو دیدند لَهک و فرشیدورد کزان لشکر گشتی بر خلست گرد
 یکی حمله کردند بر سوی گئو بران گرزداران و مردان نیو
 بیارید تیر از کمان سران بران نامداران جوشن‌وران^۱
 چنان شد که کس روی کشر ندید ز پس کشتگان شد زمین نلیدید
 یکی پشت بر^۲ دیگری بر نگاشت نبکذاشت آن پایکمر که داشت ۱۳۸۰
 چنین گشت هومان بفرشیدورد که با^۳ قلبکه جست باید نبرد
 فریبرز باید کزان قلبگاه گریزان به پدید ز پشت سپاه
 پس آسان بود جنگ با میمنه بچنگ اندر آرم یکسر بنه
 برقتند پس تا بقلب سپاه بچنگ فریبرز کَلُوس شاه^۴
 ز هومان گریزان بشد پهلوان شکست اندر آمد برزم گولان ۱۳۸۵
 بدادند گردنکشان جای خویش ببوند گستاخ با رای خویش
 یکلیک بدشمن سپردند جای ز گردان ایران نبد کس پهلوی
 ندیدند بر جای کوس و درفش ز پیگار شد دیدها شان بنفش
 دلیران بدشمن نمودند پشت ازان کار باد اندر آمد بمشت
 نگویند گشت کوس و درفش و سنان نبد^۵ هیچ پیدا رکیب از عنان ۱۳۹۰

چو گودرز زانگونه آورد دید رخ نامداران پر از گرد دید
 یکی حمله برد از میان سپاه بزد خویشتن تیز در قلبگاه
 همی کوفتند این بران آن برین چو دریای خون شده دشت کین
 ۱) P. et C. inserit: جوشن‌وران
 فگندند ازان پس بیازو کمان بشمشیر بردند دست آن زمان
 ۲) P. 3) C. inserit: ۴) تا ۵) روی از
 چو بر قلبکه چشم بگملاشتند بیک حمله از جای بر داشتند
 5) P. contra metrum. نبود

زخون دشت وکوه اندر آغشته بود
 فریبرز بر دامن کوه شد
 بران^۱ زندگانی بیاید گم‌یست
 زلشکر بسی نامداران نیو
 درفش فریبرز کلوں شاه
 بکردار آتش دلش بر دمید
 بر آمد زگودرزبان رستخیز
 بسی دیده گرز و گپال و تیر
 بیاید بسر بر مرا خاک بیخت
 زگردان واز کار دیده مهان
 درنگیتر از مرگ پتیاره نیست
 ترا روی بینند بهتر که پشت^۲
 نیاریم بر خاک کشواد ننگ
 که بر گوید از گفته باستان
 تن کوهرا خاک ملد بمشت
 زبده بسی پیل و شیران نر
 وگر کوه باشد زبن بر کنیم
 بدید آن سر و ترک خویشان نیو
 بیفشرد بر جایگاه پای خویش
 ابا برته وگرد زنگه بهم
 که پیمان شکستن نبود اندران

که دل شان زیکبار^۱ بر گشته بود
 چو دشمن زهر سوی^۲ انبوه شد
 برفتند از ایرانیان هرکه زیست
 همی بود بر جای گودرز و گویو
 ۱۳۶۵ چو گودرز کشواد بر قلبگاه
 ندید ویلان و سپهرا^۳ ندید
 عنان کرد پیچان براه گریز
 بدو گفت گویو ای سپهدار پیر
 اگم تو ز پیران بخواهی گریخت
 ۱۴۰۰ نماند کسی زنده اندر جهان
 زمرنن مرا و ترا چاره نیست
 چو پیش آمد این روزگار درشت
 نپیچم ازین جایگاه سر زجنگ
 ز دانا تو نشنیدی این داستان
 ۱۴۰۵ که گر دو برادر نهد پشت پشت
 تو هستی و هفتاد جنگی پسر
 بخنجر دل دشمنان بشکنیم
 چو گودرز بشنید گفتار گویو
 پشیمان شد از دانش و رای خویش
 ۱۴۱۰ گرازه برون آمد و گسته‌م
 بخوردند سوگندهای گران

۱) P. هیکبار ۲) P. بهر سو بر ۳) P. بدین ۴) P. سپهرا
 ۵) P. بهتر ز پشت

کزین رزمگاه^{۱)} بر نتابیم روی
 همه یکسره پشت پشت آوریم
 پس آن جایگاه پای بفشارند
 دشمن بسی نامور کشته شد
 بیژن چنین گفت گودرز پیر
 بسی فربرز بر کش عنان
 وگر خود فربرز با آن درفش
 چوبشنید بیژن بر انگیخت اسپ
 بنزد فربرز و با او بگفت
 عنانرا چو گردان یکی بر گرای
 وگر تو نیائی بمن ده درفش
 چو بیژن سخن با فربرز گفت
 یکی بانگ بر زد به بیژن که رو
 مرا شاه داد این درفش و سپاه
 درفش از در بیژن گویو نیست
 یکی تیغ بگرفت بیژن بنفش
 بدو نیمه کرد اختر کاویان
 بیامد که آرد بنزد سپاه
 یکی شیر دل لشکر^{۲)} جنگجوی
 کشیدند گویال و تیغ بنفش
 چنین گفت هومان که آن^{۳)} اخترست
 گر از گرز خون اندر آید باجوی
 مگر نام رفته بمشت آوریم
 برزم اندرون گرز بگذارند
 زمانه همی^{۴)} بر بدی گشته شد ۱۴۱۵
 کز ایدر برو تیز با گرز و تیر
 پیش من آر اختر کاویان
 بیاید کند روی گیتی^{۵)} بنفش
 بیامد بکردار آذرکشپ
 که ایدر چه مانی همی در نهفت ۱۴۲۰
 برین کوه سر زین فرون تر^{۶)} مپای
 سواران و این تیغهای بنفش
 نکزد او خرد با دل خویش جفت
 تو در کار تندی و در جنگ نو
 همین پهلوانی و تخت و کلاه ۱۴۲۵
 نه اندر جهان سربر نیو نیست
 بزد ناگهان بر میان درفش
 یکی نیمه بگرفت و رفت^{۷)} از میان
 چو ترکان بدیدند اختر براه
 همه سوری^{۸)} بیژن نهاند روی ۱۴۳۰
 به پیگار آن کاویانی درفش
 که نیروی ایران بدو اندرست

۱) P. رزمگاه contra metrum. ۲) P. همه. ۳) P. دشمن. ۴) P.
 ۵) P. لشکری. ۶) P. زیر نیمه بر داشتش. ۷) P. سر بر فرون زین
 ۸) P. این.

جهان بر دل شاه تنک^۱ آوریم
 بریشان یکی تیر بران بگرد
 همی گُرگ درنده را سرور کرد
 سواران که بودند با او بهر
 مگر بیژن اختر بیارد براه^۲
 یافتند با گُرزهای گُران
 بیامد همان بیژن نامدار
 گرانمایگان بر گُرفتند راه
 بدست اندرون اختر کلویان
 هوا شد زگرد سواران بنفش
 بران^۳ دشت رزمی نو آراستند^۴
 که کأوس را بد چو جان عزیز
 نیاز فریبرز و جان پدر
 بسی نامور جامه کردند چاک
 که ای نامداران و گردان^۵ نیو
 به پیش فریبرز کأوس شاه
 تبه شد بدین جایگاه^۶ خیر
 بگیتی شگفتی فزون زین چه چیز^۷

درفش بنفش ار بچنگ آوریم
 کمان را بزه کرد بیژن چو گرد
 سپهرا بتیر از یش دور کرد
 بگفتند با گُیو و جا گُستهم
 که از ما یافتند نهران^۸ سپاه
 زگردان ایران دلاور سران
 بگشتند از ایشان فراوان سوار^۹
 وزانجایگاه^{۱۰} تا بنزد سپاه
 همی رفت بیژن چو شیر زیان
 سپاه اندر آمد بگرد درفش
 دگر باره از جای بر خاستند
 پیش سپه کشته شد ریونیز
 یکی تاجور شاه و کهر پسر
 سر تاجور^{۱۱} اندر آمد بخاک
 ازان^{۱۲} پس خروشی بر آورد گُیو
 چو ریوی^{۱۳} نبود اندرون رزمگاه
 نبیر و پسر پشت^{۱۴} کأوس پیر
 فرود سیلوش و چون ریونیز

کنون رفت باید بنهران P. 2) جهان پیش خسرو بتنک P. 1)
 3) P. فزون از هزار. 4) بودن از ایشان همی تاج وگاه. 5) P.
 male. رزمی بیاراستند P. 7) بدان. 6) ازانجایگاه
 گردان. 8) P. و تاج او. 9) P. وزان. 10) Sic ed. Teh. et P.; C.
 11) P. چنو کس. 12) P. پیش. 13) P. جایگاه contra metrum; C.
 14) C. inserit vs. spurium: سه تن کشته شد زار بر

یکی تاج بد شاهزاده بسر پر از در و باقوت درخشان گهر

اگر تاج آن شهیر جلوان
وگر من بجنیم ازین^۲ رزمگه
نباید که آن افسر شهیر
فراید برین^۴ ننگها فنک نیز
چنان بد که بشنید آواز گویو
بنوی بر آمد یکی کارزار
فراوان زهر دو سپه کشته شد
بر آویخت چون شیر بهرام گرد
بنوک سنان تلجرا بر گرفت
ازان شاد گشتند لیran سپاه
همی هر زمان رزم شد تیزتر
چنین هر زمانی بر آشفتند
همی بود ازین^۶ گونه تا تیره گشت
زگودرزیان هشت^{۱۰} تن زنده بود
هم از تخمه گویو چون بست^{۱۲} و پنجم
هم از تخم کاوش هفتاد^{۱۳} مرد
جز از ریونیز آن گوتاجدار
زخویشان پیران چو نهصد سوار
چو سیصد تن از تخم افراسیاب
همان دشت پیران بد و روز اوی

بدشمن رسد^۱ شرم داریم ازان
شکست اندر آید بلیران سپاه
بدشمن^۳ رسد در صف کارزار
ازین افسر وکشتن ریونیز
سپهد سرافراز پیران نیو^۵
زلشکر بران افسر نامدار
سر بخت ایرانیان^۷ گشته شد
بنیزه بر ایشان یکی حمله برد^۸
دولشکر بدو مانند^۹ اندر شکفت
که آورد باز آن نو آئین کلاه^{۱۱}
نپیچید یکتی ازان رزم سر^{۱۴}
همی بر سر یکدگر کوفتند
همی دیده از تیرگی خیره گشت
بدان^{۱۱} رزمگه دیگر افکنده بود
که بودند زیبای دیهم و گنج^{۱۲}
سواران و شیران روز نبرد
سزد گر نباشد یک اندر شمار
کم^{۱۴} آمد درین روز در کارزار
کجا بخت شان اندر آمد بخواب
همان اختر گیتی افروز اوی^{۱۴۷}

۱) P. بدشمن شود male. 2) P. بدشمن male. 3) P. بدشمن male. 4) P. بدشمن
5) P. بدشمن شود male. 6) P. بدشمن شود male. 7) P. بدشمن شود male.
8) Deest in C. 9) P. بدشمن شود male. 10) P. بدشمن شود male. 11) P. بدشمن شود male.
12) P. بدشمن شود male. 13) P. بدشمن شود male. 14) P. بدشمن شود male.

نبد روز^۱) پیگار ایرانیان
از آوردن روی بر گشتند
بِز آنجایکه^۲) بخت بر گشته شد
پیاده همی رفت نیزه بدست
۱۴۷۰ چو بیژن بگستهم نزدیک شد
بدو گفت همین بر نشین از پسم
نشستند هر دو بران بارگی
همه سوی آن دامن کوهسار
سواران ترکان همه^۳) شاد دل
۱۴۸۰ بلشکرگه خویش باز آمدند
ز گردان ایران بر آمد خروش
ابا خویش پیوند هر یک بزار
چنین است کردار این چرخ پیر
ابر کس بگردش اورا مهر نیست
۱۴۹۰ چو زافراز شد بخت سریر^۴) نشیب
ازان رزم جستن سر^۵) آمد زیان
چنان^۶) خستگان خواز بگذاشتند^۷)
که گستهرا بارگی^۸) کشته شد
ابا جوشن و خود بر سان مست
شب آمد همی روز تاریک شد
گرامی تر از تونباشد کسم
چو شد روز تیره بیکبارگی
گریزان برفتند از کاززار
زرنج^۹) وزغم گشته آزاد دل
گرازنده ورزمساز آمدند
همی که شد از ناله زار^{۱۰}) گوش
بکردند مویه بر آن کوهسار^{۱۱})
بهرج او بگردد بود ناگزیر^{۱۲})
همی دشمن و دوست نزدش^{۱۳}) یکیست
سزد گر بود مردرا زو نهیب

۱) P. male. 2) M. emendat بر. 3) P. همان. 4) C. inserit vs. spurium:

هزیمت سوی کوه باز آمدند همان با غمان دراز آمدند
۵) P. همان. 6) P. دمان باره گسته. 7) P. بدانکه کجا. 8) P. زبند.
9) P. ناله وآ. 10) Pro hoc vs. in C. legitur:

همی مویه کردی جدا هر کسی که بودند کشته گرامی بسی

۱۱) C. omittit duos vss. ۱۴۸۳ et ۱۴۸۴. ۱۲) Sic M. pro lectione ed. Par.: بنزدیک او دوست و دشمن. ۱۳) P. بخترا سر. de qua lectione M. annotat: معنی دارد ولی از فصاحت خارج است.

باز گشتن بهرام بجستن تازیانه برزنگاه

وزان پس جوهر دو سپه آرמיד شب تیره يك بهره اندر کشید^۱
 دوان رفت بهرام پیش پدر که ای باب نام آور پر هنر^۲
 بدانگه که آن تلج بر داشتند به نیزه بلبر اندر افراشته
 یکی تازیانه زمن گم شدست چو^۳ گیرند بی مایه ترکان بدست
 به بهرام پر مایه^۴ باشد فسوس جهان پیش چشم بود^۵ آبنوس ۱۴۹
 نبشته بران^۶ چرم نام منست سپهدار ترکان بگیرد بدست^۷
 شوم زود تازانه باز آورم اگر چند رنج دراز آورم
 مرا این بد از اختر آید همی که نامر بخاک اندر آید همی
 بدو گفت گودرز پیر ای پسر همی بخت خیش اندر آری بسر
 ز بهر یکی چوب بسته دوال شوی خیره اندر^۸ دم بدستال ۱۴۹۰
 چنین گفت بهرام جنگی که من نیم بهتر از دوده وانجمن
 بجائی توان مُرد کاید زمان بکزی چرا برد باید^۹ گمان
 بدو گفت گویو ای برادر مرو فراوان مرا تازیانهست نو
 یکی دستترا سیم وزر اندرست دو دسته^{۱۰} بخوشب پر گوهرست
 فرنگیس چون گنج بگشاد در مرا داد چندان سلیم و کمر ۱۵۰۰
 من این درع وتازانه بر داشتم بتوان دگر خوار بگذاشتم

1) Deest in C. 2) P. سربسر جهان 3) P. به 4) P. ای پهلوان جهان سربسر
 5) P. چشمش شود 6) P. بدان 7) C. inserit vs. spurium: فرخنده

شناسد مرا فنک باشد ازین وزین فنک نام فتد بر زمین
 8) P. et C. inserit vs., ad quem sequens 1497 respicere
 videtur: همی بر شوی در

مبادا که آید بجانت نیاز بکزی چرا راند بایدت راز
 9) P. چرا بلیدم بد 10) P. دوالش male.

زگهر بسان فروزنده ماه
 برو بافته گهر شاهوار
 یکی جنگ خیره میارای نو
 که این ننگ را خوار^۱ فتوان شمرد
 مرا آنکه شد نام با ننگ جفت
 رها^۲ سر بکوشش بکاز آورم
 همه گردش بخت^۳ واژونه بود
 سر مرد بیهوده گیرد شتاب^۴
 درخشان شده روی گیتی زماه
 بران دایغ دل بخت بر گشتگان
 شده غرق و خفتان برو چاک چاک
 که زار ای سوار جوان^۵ دلیر
 بزرگان بایوان تو اندر مغه
 که بودند افکنده بر پهن دشت
 بشمشیر از لیشلن^۷ باجلان رسته بود
 بفالید و پیرسید ازو نامرا^۸
 بر گشتگان اندر افکنده لم
 مرا بر یکی جمله خواب آرزوست
 بجان مهربان و بدل^{۱۱} خویش اوی

یکی نیز بخشید کاوس شاه
 دگر پنج دارم همه زرنگار
 ترا بخشم این هفت از لیدر مرو
 ۱۰۰ چنین گفت با گیو بهرام گرد
 شمارا زرنگ و نگارست گفت
 گز لیدرنکه تازانده باز آورم
 برو رای یزدان دگر گونه بود
 هم آنکه که بخت اندر آید بخواب
 ۱۰۱ بزد اسب و آمد بران^۹ رزمگاه
 همی زار بگریست بر گشتگان
 تن یونیز اندر آن خون و خاک
 برو زار بگریست بهرام شیر
 چو تو کشته اکنون چه یکمشت خاک
 ۱۰۲ بگرد برادر یکلیک بخت
 ازان نامداران یکی خسته بود
 همی باز دلنست بهرامرا
 بدو گفت کلی^{۱۰} شیر من زنده لم
 دو^{۱۱} روزست تا نان و آب آرزوست
 ۱۰۳ بشد تیز بهرام تا پیش اوی

۱) P. خرد male. ۲) P. وگر. ۳) P. چرخ. ۴) P. نیاید. ۵) P. بدان. ۶) P. جوان. ۷) P. بشمشیر. ۸) C. inserit: ۹) P. بکوشش نیاید. ۱۰) P. هم pro هر et سخنها بر آب. ۱۱) P. لیکن.

منم گفت بهرام ای سرفراز بگو این زمان تا چه آیدت زار
 ۹) P. ای. ۱۰) P. سه. ۱۱) P. وبتن.

پرو گشت گریان ورخ را بخست^{۱)} بدو گشت مندیش کین خستگست
 بدید کرد پیراهن اورا^{۲)} به بست تبه بودن این زلبستگست
 چو بستم کنن سوری لشکر شری وزین^{۳)} خستگی زود بهتر شری
 یکی را زگمراهی آورد باز زگمراهیء خود ندانست راز^{۴)}
 بدان خسته بهرام گشت ای جون بملن تا کنن باز آیم دولن ۱۵۴۵
 یکی تازیانه برین^{۵)} رزمگاه چو آن^{۶)} باز یابم بیایم برت
 وزانجا سوری قلب لشکر شتافت وزانجا سوری
 میان تل خستگان اندرون فرود آمد از اسپ و آن بر گرفت
 خروش دم^{۷)} مادیان یافت اسپ خروش دم^{۸)} مادیان روی بنهاد تفت^{۹)}
 همی شد دمان تا رسید اندروی همی شد دمان تا رسید اندروی
 چو بگرفتش اندر زمان بر نشست چو بگرفتش اندر زمان بر نشست
 چو بفشرد ران ایچ نگذارد پی چو بفشرد ران ایچ نگذارد پی
 چنان تنگدل شد به یکبارگی چنان تنگدل شد به یکبارگی
 وزانجاییکه تا بدان رزمگاه وزانجاییکه تا بدان رزمگاه
 سراسر همه دشت پر کشته بود سراسر همه دشت پر کشته بود

1) P. همه کرده بدرید وزخمش 2) P. پویشش نشست 3) P. راز et C. omittit hunc vs. et sequentem 1525. 4) P. باز, quod rhythmo finali repugnat; M. emendat 5) P. بدین 6) P. این 7) P. 8) P. بسوی contra metrum. 9) P. تفت male. 10) C. وبارہ; P. et ed. Teh. 11) P. بیامد male. 12) P. دید in utroque hemist. et C. inserit:

پیاده همی رفت آن نامور که آن خسترا باز گیرد ببر

همی گفت اکنون چه سازیم روی
 ۱۵۴. ازو سرکشان آتھی یافتند
 که اورا بگیرند ازان رزمگاه
 کمانرا بزه کرد بهرام شیر
 چو تیر یلی^۱ دز کمان راندی
 ازیشان فراوان بکشت و بخت^۲
 ۱۵۵. سواران همه باز گشتند ازوی
 بگفتند کلینت هزار دلیر
 درین دشت بی باره راهجوی
 سوزی صد از قلب بشتافتند
 برنش بر پهلوان سپاه
 ببارید تیر از کمان آن دلیر
 به پیرامنش کس کجا^۳ ماندی
 چو شیرزیان پیش دشمن بجست^۴
 بنزدیک پیران نهادند روی
 پیاده کند جنگ چون نه شیر^۵

کشته شدن بهرام بر دست ترازو

چو لشکر بیامد بر پهلوان
 فراوان سخن رفت ازان رزمساز
 پیرسید پیران که این مرد کیست
 ۱۵۶. یکی گفت بهرام شیراوزن است
 بروئین چنین گفت پیران که خیز
 مگر زنده اورا بچنگ آوری
 زلشکر کسانی که باید ببر
 بگفتند با او زکار جوان
 زیگار او^۶ آشکارا وراز
 وزین^۷ نامداران ورا نام چیست
 که لشکر سراسر یرو^۸ روشن است
 که بهرامرا نیست جلی گریز
 زمانه بر آساید از داوری
 که او نامدارست و پرخشختر

۱) Ed. Teh. یکی male; P. که يك تیر تا. 2) P. بتیمار آن مرد در. 3) P. پیاده نتابید و نمود پشت. 4) P. بخش و بکشت. 5) P. et legit hunc vs. paulo infra post vs. پیاده نگردد وی از جنگ سیر. 1548, cuius loco alium hic inserit:

چو گردان ز بهرام شدند ناپدید زهر سو بسی تیر گرد آوری
 cuius tamen prius hemist. metro repugnat et ab M. sic emendatur:
 شدند ز بهرام چون ناپدید 6) P. male et inserit vs. praecedentem 1546 post hunc vs. 7) P. وزان. 8) P. بدو.

- چو بشنید روئین بیامد دمان نبودش جز^۱ اندیشه بدگمان
 چو بهرام دیدش بکردار گرد^۲ برو بر یکی تیر باران بکرد^۳ ۱۰۰۰
 بر توده بنشسته^۴ بهرام شیر نهاده سپر بر سر خود دلیر^۵
 چو روئین پیران ز تیرش بخست^۶ یلان را همه کند^۷ شد پا و دست
 بستنی بر پهلوان آمدند پر از درد وتیره روان آمدند
 که هرگز چنین کس نیامد بجنک بدریا ندیدیم جنگی نهنگ
 چو بشنید پیران غمی گشت سخت بلرزید بر سان برگه درخت ۱۰۹۰
 نشست از بر باره تندتاز همی رفت وبا^۸ او بسی رزمساز
 بیامد بدو گفت کای نامدار پیاده چرا ساختی^۹ کارزار
 بتوران تو تا با سیاوش^{۱۰} بدی خردمند و بیدار وخامش^{۱۱} بدی
 مرا با تو نان و نمک خوردن است نشستن همان مهر پیوردن است
 نباید که با این نژاد و گهر بدین شیر مردی و چندین هنر ۱۰۹۵
 زیلا بخاک اندر آید سرت بگرید بتو دوده و کثورت
 بیا تا بسازیم سوگند و بند برای^{۱۲} که آید دلت را پسند
 وزان پس یکی با تو خویشی کنم چو خویشی کنم رای بیشی کنم
 پیاده تو با لشکر نامدار نتابی مخور با^{۱۳} تنت زینهار
 بدو گفت بهرام کای پهلوان خردمند وینا و روشن روان ۱۰۷۰
 سه روزست تا ناچریده لبان همی رزم سازم بروز و شبان

بشد روشنائی P. 3) دید آن که آمد سپاه P. 2) بس P. 1)
 سر و چرخ زیر P. 5) male. بر تیر بنشست P. 4) زخورشید و ماه
 et inserit vs. spurium:

یکی تیر باران بریشان بکرد که شد ماه تابنده چون لاجورد
 روئین چنان دید از جا بجست P. 8) male. کند P. 7)
 11) P. تونه با سیاوش بتوران P. 10) male. خواستی P. 9) با
 بچیزی P. 13) همانا پیرخلش شیران P. 12)

وگر نه مرا جنگ يكبارثيست
 بر پير ثودرز كشوادگان
 ندانی كه اين راى را¹⁾ نيست روى
 دليرى وىر خيرۀ تندى مكن
 نهند اينچنين ننگ بر خويشتن
 زديم داران و جنگ آوران
 بدلين رزم در خاك آغشته²⁾ شد
 مگر آنكه جوشد ورا مغز و خون
 كه گردد دلش³⁾ زين سخن پر شتاب
 بدان تات بردى بر⁴⁾ پهلوان
 دلى⁵⁾ بر ز مهر و سرى⁶⁾ پر زراى
 ورا بيش بود از يكي پهل⁷⁾ تلو⁸⁾
 كه بهرام را از يلان نيست جفت
 نمودم بدو راه ويوند خوب
 همى راه جويد بايران سپاه⁹⁾
 كه با مهر جان ورا¹⁰⁾ نيست تاو
 هم اندر زملن زير سنگ آرمش¹¹⁾

مرا حاجت از تو يكي¹⁾ بارثيست
 برد مر مرا سوى آزادگان
 بدو گفت پيران كه اى²⁾ نامجوى
 Iova ترا آن به آيد كه گفتم سخن
 بين تا سواران اين انجمن
 كه چندين تن از تخمه مهتران
 زيگار تو خسته و كشته³⁾ شد
 كه جويد گذر سوى ايران كنون
 Iva اگر نيستى بيم⁴⁾ افراسياب
 ترا بارگى دانمى اى جولن
 بگفت اين وىر گشت و شد بازجاي
 ز لشكر بيمد⁵⁾ بر او تزاو
 ز بهران پرسيد و پيران⁶⁾ بگفت
 Iva بهمهرش بدادم بسى پند خوب
 سخن را نهد بر دلش هيچ راه
 به پيران چنين گفت جنگى تزاو
 شوم گر پياده بچنگ آرمش

1) P. راه را. 2) P. contra metrum. 3) P. آرزو از تو يك. 4) P. چنين رزم ناگاه پيوسته. 5) P. زيگان تو كشته و خسته. 6) P. سرش. 7) P. سرش. 8) P. رنج از. 9) P. بيش اندر آمد پر از كين و تاو. 10) P. بر آمد. 11) C. insert vs. spurium: 14) وىر

بگفتم كه اين راه را روى نيست مكن خيرۀ كاب اندرين جوى نيست
 15) P. ترا male. 16) C. addit:
 بگفت اين و آمد پر از خشم و كين خود و نامداران تهران زمين

- بیامد شتبلان بدان رزمگاه
 چو بهر لور دید نیزه بدست
 بدو گفت ازین لشکر نامدار
 بایران گزاید خواهی همی
 سرانرا بریدی سر ایدر بمان
 بیارانش فرمود کاندلر^۳ نهید
 برو نانجمن شد یکی لشکری
 کمانرا بزه کرد بهرام گرد
 چو تیر اسپری شد سوی نیزه گشت
 چو نیزه قلمر شد بگرز و تیع
 چو رزمش بدین گونه پیوسته شد
 چو بهرام یل گشت بی توش^۴ و تلو
 یکی تیغ زد بر سر کتف اوی
 جدا شد ز تن دست خنجر گذار
 برو بر ستمگله را دل بسوخت
 بهیچید ازو روی پر درد و شرم
- کجا بود بهرام یل بی سپاه
 یکی بر خورشید چون پیل مست ۱۵۱
 رهائی نیایی درین کارزار
 سرترا فرازید خواهی همی^۱
 که آمد^۲ که بر تو سر آید زمان
 بتیر و نیزه^۳ و خنجر^۴ دهد
 هر آنکس که بود از دلیران سری ۱۵۵
 بتیر از هوا^۵ روشنائی ببرد
 چه دریای خون شد همه کوه و دشت
 همی خون چکانید مانند میغ
 ز تیر دلیران تنش^۶ خسته شد
 پس پشت او اندر آمد تزارو ۱۶۰
 دلیر اندر آمد زبالا بروی
 فرو ماند از جنگ هر گشت کار
 بگردار آتش دلش^۷ بر فروخت
 بجوش آمدش در جگر خون گرم

کشتن گیو تزلورا بکین بهرام

- چو خورشید تابنده بنمود پشت
 به بیژن چنین گفت کای دنگشای
 بدل گشت گیو از برادر درشت ۱۶۰۵
 برادر همی نایدم^۸ باز جای

۱) Deest in C. 2) هم آید P. 3) P. اندر که contra metrum.
 4) P. و گزیش 5) P. جهان 6) P. تن پهلوانی وی
 7) زور P. 8) P. رخس 9) P. نیاید همی contra metrum; M. emendat:
 برادر نامد همی.

بباید شدن تا ورا کار چیست
 دلیران برفتند هر دو چو گردد
 بهر سو بگشتند و جستند³ باز
 ۱۹۱. دلیران چو بهرام را یافتند
 بخاک و یخون اندر افکندند خوار
 زاسپ اندر افتاد گئیو دلیر
 باجنبید بهرام ز او از⁷ اوی
 چنین گفت با گئیو کلی نامجوی
 ۱۹۲. تو کین برادر بخواه از ترا
 مرا دید پیران و یسه نخست^{۱۰}
 همه^{۱۲} نامداران و گردان چین
 تن من ترا و جفایبشه خست
 چو بهرام گرد این سخن یاد کرد
 ۱۹۳. بدادار دارند سوگند خورد
 که جز ترکه رومی نبیند سرم
 پراز درد و کینه^{۱۴} سبک بر نشست

نباید که بر کشته^۱ باید گریست
 بران جای پرخلش و جای^۲ نبرد
 بدیدار بهرام شان بد نیاز
 پر از آب و خون^۴ دیده بشتافتند
 جدا گشته زو^۵ دست ویر گشته کار
 خروشی بر آورد چون نره شیر^۶
 بغلطید و با هوش شد باز اوی^۷
 مرا چون پیوشی بتابوت روی
 ندارد^۸ مگر گاو با شیر تاو
 که با من بدش روزگار^{۱۱} درست
 بجستند^{۱۳} با من از آغاز کین
 نکرد ایچ یاد از^{۱۴} نژاد و نشست
 بیارید گئیو از مژه آب زرد
 بروز سپید^{۱۵} و شب لاجورد
 مگر کین بهرام باز آورم
 گرفته یکی تیغ هندی بدست

همه کشته P. 3) بدانجا که آن بود جای P. 2) رفته P. 1)
 In P. legitur 6) ختاده ازو P. 5) خون P. 4) بوخته جستند
 alius vs.:

همی ریخت آب از بر چهر اوی . پر از خون دل و دیده از مهر اوی
 et C. post hunc و هوش آمدش باز جای P. 8) زنان وای وای P. 7)
 vs. addit vs. spurium:

چوباز آمدش هوش و گشاد چشم تنش پر ز خون و دلش پر ز خشم
 عهد و پیمان P. 11) و کینه نجست P. 10) نیارد P. 9)
 بخورشید و روز P. 15) Deest in P. 14) نجستند P. 13) همان
 مگر کین P. 16) male,

بدانگه که شد روی گیتی سیاه
 چو از دور گویو دلیرش بدید
 چو دانست کز لشکر اندر گذشت
 زفتراک بگشاد خمر کمند
 بران^۳ اندر آورد وینمود سفت^۴
 بخاک اندر افکند خوار و نیند
 نشست از بر اسب واورا کشان
 چنین گفت با او بخواهش تزاو
 چه کردم که زین بی شمار اناجمن
 بزد بر سرش تازیانه دویست
 ندانی همی ای بد^۵ شروبخت
 که بالاش با چرخ همسر شود^{۱۰}
 شکار تو بهرام باید بچنگ^{۱۲}
 بدان بد که بهرام بیجان شدست
 چنین گفت با گویو جنگی تزاو
 ببهرام^{۱۴} بر بد نبردم گمان
 که من چون رسیدم سواران چین
 بدو گفت گویو ای جفاپیشه مرد
 تزاو از طلایه بر آمد^۱ برآه
 عنانرا بیپچید ودم در کشید
 زگردان وگردنکشان^۲ دور گشت^{۱۳۵}
 در آورد ناگه میانش به بند
 پس آسانش از^۶ پشت زین بر گرفت
 فرود آمد و دست کردش به بند
 پس اندر همی برد چون بیهوشان^۷
 که با من نماند ای دلیر ایچ تاو^{۱۳۳}
 شب تیره دوزخ نمائی^۸ بمن
 چنین گفت هین^۹ جای گفتار نیست
 که در باغ کین تازه کشتی درخت
 تنش خون خورد بار خنجر شود^{۱۱}
 به بینی کنون تنگ کام نهنک^{۱۳۳۵}
 زدرش دل گویو پیچان شدست^{۱۵}
 که تو چون عقابی و من چون چکاو
 نه اورا بدست من آمد زمان^{۱۵}
 ورا کشته بودند بر دشت کین
 بیپوزش مگو این سخنها سرد^{۱۸} ۱۳۴.

1) P. بیامد. 2) P. گردنکشان male. 3) P. بزور male. 4) P. بدینسانش از: et M. emendat: P. 5) male. پشت
 6) P. بیهوشان male. 7) P. دو رخ نمودی. 8) P. کین. 9) P. خون بود خنجرش بر بود. 10) P. بود. 11) P. همی بد تن
 12) P. باشد بچنگ. 13) In P. hic vs. legitur post vs. 1639. 14) P. ببهرام. 15) C. زیان male. 16) Deest in P. eiusque loco legitur vs. praecedens 1639.

بپیش جگرخسته بهرام شیر
مکافات سازم جفارا جفا
که چندان زمان بوم از روزگار
بر آرم کنون از تنش^۱ پیش تو
همی خواست از کشتن خویش تاو
سر من بخنجر درون^۲ چه سود
به بهرام گفتا که ای زاد مرد^۳
پرستش کنم گوریان^۴ ترا
که هر کو بزاید ببایدش مرد
همان درد^۵ مرگش نباید چشید
میر^۶ تا کند در جهان یاد من
تراو جفایش مرا بسته دید
سر از تن بریدش بسان چکاو
زکار سپهری شگفتی بماند^۷
که دید این شگفت آشکار و نهان
برادر بود کشته یا خویش من
جهان را چنین است ساز و نهاد
نخستش بباید بخون دست شست
بگرد جهان تا توانی مگرد^۸

کشانش بیاورد گیونلیس
بدو گفت کاینک سر بی وفا^۱
سپلس از جهان آفرین کزگار
که پیش از توجان^۲ بداندیش تو
۱۹۴۵ همی کرد خواهش مر اورا^۳ تراو
همی گفت کین بودنی^۴ کار بود
بغلطید بر خاک و آواز کرد
یکی بنده باشم روان ترا
بگیو آنکهی گفت بهرام گرد
۱۹۵۰ گر ایدونکه زو بر تنم بد رسید
سر پر گناهش بگفتا^۵ زتن
برادر برادر چنان^۶ خسته دید
خروشید و بگرفت ریش تراو
زدو دیده بهرام پس خون براند
۱۹۵۵ خروشی بر آورد کاندلر جهان
که گر من کشم یا کشی^۷ پیش من
بگفت این و بهرام یل جان بداد
عنان بزرگی هر آنکس که جست
اگر خود کشد یا کشندش بدرد

بپردازم از تن کنون P. 3) که تیره روان P. 2) بی بیها P. 1)
بدو گفت P. 5) بدینسان male et M. emendat بدیشان P. 4)
P. 8) Deest in P. 7) سرم را بخنجر بریدن P. 6) ارایدون که این
برادر P. 12) بمان P. 11) میر تو P. 10) زهر P. 9) دودمان
C. inserit: 15) male. کسی P. 14) Deest in P. 13) چو اورا چنین
جو از کشتن او بپرداخت گیو بیامد دگر پیش بهرام نیو

خروشید گیو دلیر از برش
خروشان بر اسپ²⁾ تزاوش به بست
بیاروش از جایگاه نبرد
بیانند مغزش بمشک و عبیر
بر آئین شاهانش بر³⁾ تخت عاج
در دخمه کردند سرخ و کبود
شد آن لشکر نامور سوگوار
همی زیخت خاک سیه بر سرش¹⁾ ۱۴۶۰
به بیژن سپرد آنکهی بر نشست
بکردار شاهان و را⁴⁾ دخمه کرد
بپوشید بر تنش چینی حریر
بخواباند و آویخت از برش تاج
تو گفتی که بهرام هرگز نبود⁵⁾ ۱۴۷۰
ز بهرام و ز گرش روزگار

باز گشتن ایرانیان بنزد خسرو

چو بر زد سر از کوه تابنده⁶⁾ شید
سپاه پراکنده گرد آمدند
که چندین زایران سپه کشته شد
چنین چیره شد دست ترکان بجنگ
بر شاه باید شدن بی گمان
اگر شاه را دل پر از جنگ نیست
پدر بی پسر شد پسر بی پدر
اگر جنگ فرمان دهه شهریار
بیاییم و دلها⁷⁾ پر از کین و جنگ
بدین رای ازان مرز گشتند باز
همه دیده پر خون و دل پر⁸⁾ گداز
سپهر کنون نیست جای درنگ⁹⁾ ۱۴۷۰
بینیم تا بر¹⁰⁾ چه گردد زمان
مرا و ترا جای آهنگ نیست
بسی خسته و گشته پر خون¹¹⁾ جگر
بسازد یکی لشکر¹²⁾ نامدار
کنیم این جهان بر بداندیش تنگ¹³⁾ ۱۴۷۰
همه دیده پر خون و دل پر¹⁴⁾ گداز

1) C. inserit:

خروشی بر آورد بیژن چو شیر همیگفت زار ای سوار دلیر

2) C. باسپ. 3) P. ایرانیان.

4) P. خشنده. 5) P. خروشید. 6) P. شاهان ابر.

7) P. کشته و زنده خسته. 8) P. در. 9) P. بر. 10) P. تاج.

11) P. دلها. 12) P. در. 13) male. لشکری.

زبان^۱ شان زخویشلن پر از بلد سرد
 زبان شان ازان کشتکلن پر درود
 کسی را ندیدند در^۲ رزمگاه
 کز ایرانیان گشت کشور^۳ تهی
 بهر سو فرستاد^۴ کارآنگهن
 سپهبد روان را زانده بشست
 همی گشت بر گرد آن رزمگاه
 سراپرده وخیمه بد بی شمار
 زکار جهان مانده اندر شگفت
 گهی شاد دارد گهی^۵ با نهیب
 همی بگذرانیم روزی بروز
 ازان آگهی نزد افراسیاب^۶
 زتیمار واندوه^۷ آزاد شد
 به بستند آذین ره پهلوان
 درم بر سر او همی ریختند
 سپهبد پذیره شدش با نثار^۸
 که از پهلوانان ترا نیست جفت
 همی آمد آواز^۹ چنگ وریاب
 که با شادمانی رود^{۱۰} باز جای

برادر زخون برادر به درد
 برقتند یکسر سوی کاسه رود
 طلایه بیامد زپیش^{۱۱} سپاه
 ۱۹۸۰ پیران ویسه رسید^{۱۲} آگهی
 چو بشنید پیران سبک در نهان
 چو بر گشتن سرکشان شد درست
 بیامد بشبگیر خود با سپاه
 همه کوه و هامون همه دشت و غار
 ۱۹۸۵ بلشکر به بخشید و خود بر گرفت
 که روزی فرازست روزی نشیب
 همان به که با جلم گیتی فروز
 پس آنکه فرستاد هم در شتاب
 سپهبد ازان آگهی شاد شد
 ۱۹۹۰ همه لشکرش گشت روشن روان
 همه بام و در جامه آویختند
 چو آمد بنزدیکیء شهریار^{۱۳}
 بدو^{۱۴} آفرین کرد بسیار و گفت
 دو هفته زایوان افراسیاب
 ۱۹۹۵ سوم هفته پیران چنان کرد رای

۱) P. لبان. ۲) P. بپیش. ۳) P. اندر آن. ۴) P. یکی را ندید اندر آن. ۵) P. شادمانیم گهی. ۶) P. بر افکند. ۷) P. گیتی. ۸) P. بپیران فرستاد زود
 ۹) P. و گه. ۱۰) In P. lectio huius vs. variat: contra metrum et M. emendat. ۱۱) P. سپاه. ۱۲) P. برو. ۱۳) P. شهر شاه. ۱۴) P. واز رنج. ۱۵) P. شد. ۱۶) P. همی بر شد آوای

بدان آگهی نزد افراسیاب
 هیونی بر افکند هنگام خواب
 ۱) P. ۲) P. ۳) P. ۴) P. ۵) P. ۶) P. ۷) P. ۸) P. ۹) P. ۱۰) P. ۱۱) P. ۱۲) P. ۱۳) P. ۱۴) P. ۱۵) P. ۱۶) P.

یکی خلعت آراست افراسیاب
 ز دینار وز گوهر شاهوار
 زاسپان تازی بزین^۱ ستام
 یکی تخت پرمایه از عاج و سلج
 پرستار چینی و رومی غلام
 بنزدیک پیران فرستاد چیز
 سپهد چو بر گشت از پیش شاه
 تو^۲ با موبدان باش و هشیار باش
 بهر سو خردمند کار آگاهان
 که کیخسرو امروز با خواسته است
 نژاد بزرتی^۳ و تخت و کلاه
 زیر گشتن دشمن^۴ ایمن مشو
 بجای که رستم بود پهلوان
 جزا زوی مرا از کس^۵ اندیشه نیست
 بترسم که بر جوشد از جایگاه
 پذیرفت پیران همه پند اوی
 سپهدار پیران و آن انجمن
 سپاه و سپهد همه شادمان
 بیای آمد این داستان فرود

که گر بر شمارمت گیری شتاب
 ز زرین کمرهای گوهرنگار
 ز شمشیر هندی بزین نیام
 ز پیروز مهرداد^۶ و زیبجاده تلج
 پر از مشک و عنبر ز پیروزه جام
 جزینش بسی هدیه^۷ داد نیز
 بدو گفت شاه ای گونیکخواه^۸
 سپهرا ز دشمن نگهدار باش
 پراگنده بغرست هر سو^۹ نهان
 بداد و دهش کشور آراسته است
 جوشد گرد ازین بیش چیزی مخواه
 زمان تا زمان آگهی خواه نو
 گر^{۱۰} ایمن بخسپی ببیچد روان
 که جز کینه جستن ورا پیشه نیست
 بتوران بر آرد زایران^{۱۱} سپاه
 که سالار او بود و پیوند اوی
 نهادند سر سوی مرز^{۱۲} ختن
 رفتند یکسر دوان و دمان^{۱۳}
 کنون رزم کاموس باید شنود^{۱۴}

۱) M. همسین. ۲) P. طوق. ۳) P. eamque ob causam omittit vs. seq. ۱702. ۴) Deest in P. coll. not. 3. ۵) P. که. ۶) P. چندی. ۷) P. مرا هیچ. ۸) P. گشته دشمن تو. ۹) P. تو. ۱۰) P. بیچ. ۱۱) P. بتوران [M. بیارد]. ۱۲) P. بناگاه بر آرد. ۱۳) P. بیچ. ۱۴) P. alium exhibet vs.:

زهر سو برون کرد کار آگاهان که هرمان بداند ز رستم نشان
 آغاز دستان Hoc vs. incipit in C. caput seq. pg. 870, quod inscribitur

پادشاهی کیخسرو
داستان کاموس کشانی

آغاز داستان^۱

بنام خداوند خورشید و ماه که دلرا بنامش خرد داد راه
خداوند هستی و هم راستی نخواهد ز تو کژی و کاستی
خداوند کیوان و بهرام و شید کزویست امید و بیم و نپید^۲
ستودن من اورا ندانم همی از اندیشه جان بر فشام همی
ازویست پیدا مکان^۳ و زمان پی مور بر هستی او نشان
زگردند خورشید تا تیره خاک همان باد و آب آتش تابناک^۴
بهستی^۵ یزدان گواهی دهند روان ترا آشنائی دهند
سوی آفریننده بی نیاز بیاید که بلشی همی در گداز^۶
زستور و گنجور و ز تلج و تخت ز کمی و بیشی و ناکام و بخت
ا. هم او^۷ بی نیازست و ما بنده ایم بفرمان ورایش سرافکنده ایم
چو جان و خرد بی گمان کرده است سپهر و ستاره بر آورده است^۸
جز اورا مدان^۹ کردگار بلند کزو شادمانی و زو^{۱۰} مستمند

۱) In C. huic capiti antecedunt duo capita sequentia. 2) P. ازوئیم
ازو گشت پیدا زمین P. 3) contra metrum. نپید ویدوئیم امید
همی راه P. 6) زهستی P. 5) همه گوهراں آتش و آب پاک P. 4)
in utroque hemist. اند P. 8) همی P. 7) نیابی تو ایدر متاز
کزوئیم شاد وازو P. 10) مخولن P. 9)

شب دروز وگردان سپهر آفرید خور و خواب و تندی و مهر آفرید
چنین آمد این گنبد تیزگرد گهی شادمانی دهد گاه درد^۱
شگفتی بگیتی ز رستم بسیست کزو داستان در دل هر کسیست
بخشکی چو پیل ویدریا نهنک خردمند ویدار دل مرد جنگ^۲
سر مایه مردی و جنگ ازوست خردمندی و دانش و سنگ ازوست
کنون رزم کاموس پیش آورم ز دفتر بگفتار خویش آورم
بگفتار دهقان کنون باز گرد نگر تا چه گوید جهان دیده مرد

خوار کردن خسرو طوس را

ز توران^۳ فریبرز با انجمن چو گودرز و چون گیلو لشکرشکن^۴
همه سوئوار ویر از آب روی سوی راه ایران نهادند روی
چو لشکر بیامد براه چرم کلات از بر وزیر آب میم
همه یاد کردند رزم فرود نبد جز پشیمانی و درد سود^۵
همه دل پر از درد از^۶ بیم شاه همه دیده پر^۷ خون و دل پر گناه
بجان شرمگین^۸ نزد شاه آمدند جگر خسته و با گناه آمدند^۹
برادرش را کشته بر بیگناه بدشمن سپرده نگین و کلاه
همه داغ دل دست کرده بکش برفتند پیشش پرستاروش
بدیشان^{۱۰} نگه کرد خسرو بخشم دلش پر ز درد ویر از آب^{۱۱} چشم
بیزدان همی^{۱۲} گفت کای دادگر^{۱۳} تو دادی مرا تخت و تخت و هنر^{۱۴}
همی شرم دارم من از تو کنون تو آگفتی از من و چند^{۱۵} و چون^{۱۶}

۱) Deest in C. 2) In P. inversi sunt. vss. 16 et 17. 3) وزان سو. C.

4) P. دو دیده پر از. 5) P. پشیمانی و درد و تیمار بود. 6) P. واز.

7) P. بود پر درد ویر خون دو. 8) P. دریشان. 9) P. چنان شرمگین.

10) P. دادی بمن دولت و بخت یار. 11) C. کردگار. 12) C. چنین.

13) P. بی شک از چند.

وگر نه بفرمودمی تا هزار تن طوس را دار بودی نشست زخون^۳ پدر بودم اندر خروش کنون کینه نوشد زبهر^۴ فرود^{۳۵} بگفتم که سوی کلات وچرم کزان ره فرودست ویا مادرست چه^۵ داند که طوس فرومایه کیست ازان کوه جنگ آورد بی گمان دمان طوس نامرد ناهوشیار ۴. کنون لاجرم کردگار سپهر بد آمد بگودرزیان بر زطوس همی خلعت وهدیه^۶ دادمش سپهدار چون طوس^۷ نذر مباد دریغا^{۱۱} فرود سیاش دریغ ۴۵ بسان پدر کشته شد بی گناه بگیتی ندانم^{۱۳} کم از طوس کس نه در سرش مغزونه در تنش رگ زکین برادر زخون پدر سپهرا همی خوار کرد ویراند

ز دندی بمیدان به یکبار^۱ دار دگر هر^۲ که با او میانرا به بست دلی داشتم با غم و درد وجوش سر طوس نذر ببايد درود مرو گر فشاند بر سر درم یلی^۳ کی نژادست و کند آورست چنین ساخته لشکر از بهر چیست فراوان سرانرا سر آرد زمان چرا برد لشکر بسوی^۷ حصار زطوس وزلشکر به برید مهر که نفرین یرو باد ویر پیل وکوس باجنگ برادر فرستادمش چنان^{۱۰} پهلوان پیش لشکر مباد که با زور دل بود ویا گرز وتیغ بدست سپهدار من با سپاه^{۱۲} که او از در بند وچاهست^{۱۴} وپس چه طوس فرومایه پیشم چه سگ همی بود پیدچان وخسته جگر زمزگان همی خون دل^{۱۵} بر فشاند

۱) P. بدین مرز بی ارز. 2) P. هر آنکس. 3) P. زکین. 4) P. بکین. 5) P. male. همی بود لشکر یروی. 6) P. نه. 7) P. همه خلعت وپندها. 8) P. چو او. 9) P. جهانگیر چون پور. 10) P. ویا. 11) P. دریغ آن. 12) P. درست. 13) P. نه در سرش مغزونه در تنش رگ. 14) P. وپس. 15) P. بدست از در دار وپندست. 16) P. نه.

در بار دادن بر ایشان به بست
دلیران² ایران بماتم شدند
بپوزش که این ایزدی کار بود
بدانکه کجا کشته شد پورطوس
همان نیز داماد او ریونیز
که دانست نام و نشان فرود
تو خواهشگری کن بنزدیک⁸ شاه
نه فرزند کأوس کی ریونیز
که کهتر پسر بود ویرخاشجوی
چنین است انجلم و فرجام جنگ

روانش زرد¹ برادر بخست
پر از غم³ بدرگاه رستم شدند
کرا بود آهنگ جنگ فرود
سر سرکشان تیره شد⁴ از فسوس
نبود از بد بخت مانیده⁵ چیز
کزو شاهرا دل بخواهد شخود
مگر سر بپیچد زکین سپاه
بجنگ اندرون کشته شد زار نیز
نیاز پدر خسرو ماهروی
یکی تاج یابد یکی ثور تنگ

آمزش کردن خسرو ایرانیانرا

چوشد روی گیتی زخورشید⁷ زرد
بر آمد خروش از در بارگاه
بدو گفت کای خسرو⁹ بافرین
زطوس وزلشکر بیازرد شاه
چو فرزند و دامادرا کشته دید
یکی آنکه تندست وهشیار نیست
چو در پیش او کشته شد ریونیز
گر او بر فرزد نباشد شگفت

بختم اندر آمد شب لاجورد
تهمتن بیامد بنزدیک شاه⁶
زتو شادمان تخت وتاج ونگین
بمن بخش هرچند بد شان گناه
زمغر و دلش رای شد ناپدید¹⁰
دگر آنکه¹¹ جان پسر خوار نیست
زرسپ آن سوار سرافراز نیز
ازو شاهرا کیس نباید گرفت

خیره گشت. P. 4. دلیران. P. 3. بزرگان. P. 2. روانرا بدر. P. 1.
چو بر. P. 7. کن که برنست. P. 6. نیز male et گرد pro. P. 5.
مهمتر. P. 9. C. inversis hemist. 8. زد سر از کوه خورشید
In C. 10. و دیگر که. P. 11. transpositi sunt vss. 64 et 65.

که فرخ برادر نشد^{۱)} پیش شاه
 دلسترا بدین غم نباید سپرد
 نمالد وگر سیصد افسون کنند
 دلم پر ز تیمار شد زان جولان
 وگرچه دل از درد پیچان بود
 تهمت بیبیشش زمین بوسه داد^{۲)}
 شتلب آمد از رفتن اندر وریب
 پدید آمد آن لعل رخشان تنش
 ابا گیو وگردان ایران سپاه
 که نوشه^{۳)} بزی تا بود روزگار
 فلک سایه^{۴)} فر و بخت تو باد
 جگر خسته از درد و تیمار خویش
 زبان پر زپوش^{۵)} روان^{۶)} پر گناه
 همی بر فروزم چو آنرکشپ
 همی پیچم از کرده خیمش
 همی جان خویشم نیزد پیش
 وزین نامور پر گناه انجمن
 سر پسترا بر فراز آورم

و دیگر کزان بدگمان شد سپاه
 چنان دان که کس بی زمانه نمرد
 ۷۰ چه بیرون شود جان چه بیرون کنند
 بدو گفت خسرو که ای پهلوان
 کنون پند تو داری جان بود
 چو شاه جهان این سخن کرد یاد
 چو خورشید بر زد سنان از نشیب
 ۸۰ بدرید پیروزه پیراهنش
 سپهد بیامد بنزدیک شاه
 بسی آفرین خواند بر شهریار
 زمین پایه تاج و تخت تو باد
 منم دل پر از غم ز کردار خویش
 ۹۰ همان نیز جاتم پر از شرم شاه
 ز پاکیزه جان فرود و زرسپ
 اگر من گناهگار از انجمن
 بویژه ز بهرام وز ریونیز
 اگر شاه خشنود گردد زمن
 ۱۰۰ شوم کین این ننگ باز آورم

۱) P. بشد. 2) Pro hoc vs. in P. leguntur duo vss. spurii, nam Tusio veniam precanti regem praeterita condonasse paulo infra narratur:

بپوزش بیامد سپهدار طوس سر سرکش از بیم شه جابلوس

ببخشود خسرو پناه سپاه گرانمایگان بر گرفتند راه

3) P. کآوشه male et contra metrum. 4) P. مایه. 5) C. زپوشش.

6) P. دلم.

همه رنج لشکر بتن بر نهم	اگر جان ستانم وگر سر دهم
ازین پس بتخت وکله ننگرم	بجز ترگ رومی ^۱ نه بیند سرم
زگفتار او شاد شد شهریار	دلش تازه شد چون گل اندر بهار
بسی ^۲ رای زد با تهمتین دران	چه با نامداران و کندآوران
بتوران فرستد سپهدار طوس	ایا لشکر وپیل ویا بوق وکوس ^۳
ازان پس پراکنده شد انجمن	سوی خانه شد پهلوان پیلتن

فرستادن خسرو طوس را بتوران

چو خورشید تابنده آمد پدید	سپیده زخم کمان بر دمید
سپهد بیامد بنزدیک ^۴ شاه	بهم با بزرگان ایران سپاه
بدیشان چنین گفت شاه جهان	که هرگز پی کین نگردد نهان
زسلم ورتور اندر آمد نخست ^۵	منوچهر آن کینرا باز جست ^۶
چنین ننگ بر شاه ایران نبود	زمین پر زخون دلیران نبود
همی کوه از خون گودرزیان	بزنار خونین به بندد میان
همی مرغ و ماهی بریشان بزار	بگرید بدریا در و مرغزار ^۷
از ایرانیان ^۸ دشت تورانیان	پر از دست و پایست و پشت و میان
شمارا همه شادمانیست رای	بکینه ناجبند ^۹ همی دل ز جای
دلیران همه دست کرده بکش	بپیش جهانجوی خورشیدخش
همه همکنان خاک دادند بوس	چو رهام و گرگین و گودرز و طوس
چو خراد با زنگهء شاوزان	دگر بیژن و گویو و کندآوران

۱) P. چینی 2) P. شبی 3) P. male omittit hunc vs. et sequen-
tem 91. 4) P. دمان نزد 5) P. اندر آید سخن 6) P. کین 7) P. از ایران همه 8) P.
پیشین دروز کهن 9) P. ودر جویبار 7) P. 8) P. 9) P. از ایران همه 10) P. پشیمین وروز کهن
بجنبند et in C. hic vs. legitur post vs. 97.

۱۰۵ که ای شاه نیک اختر نیک^۱ دل
 همه يك بیک پیش تو بنده ایم
 اگر جنگ فرمان دهد شهریار
 نبیند ز ما هیچ بد نیز شاه^۲
 سپهدار پس گیوا پیش خواند
 فراوانش بستود و بنواختش
 ۱۱ بدو گفت کاندلر جهان رنج من
 نباید که بی رای تو پیل و کوس
 ندیدی مگر سهمگین دستبرد
 ز گرفتار بدگوی وز نام و ننگ
 اگر نیست ایدر فراوان درنگ
 ۱۱۵ درم داد روزی دهانرا بخواند
 چو شد کار لشکر همه ساخته
 ز اختر یکی روز فرخ باجست
 بیامد سپهدار طوس
 بدو آفرین کرد و ز شد خروش
 زمین آمد از بانگ^{۱۳} اسپان باجوش
 بدو برده هم تو از شیر^۳ دل
 ز شرم تو شاها سرافکنده ایم
 همه جان فشایم در کارزار
 مگر تیره گردد رخ هور و ماه
 بتخت گرانمایگی^۴ بر نشاند
 بنسی خلعت و نیکوئی ساختش
 تو جوئی وی بهره^۵ از گنج من
 بتندی براند^۶ سپهدار طوس
 که روشن روان باد بهرام گردد^۷
 جهان کرد بر خویشان تار و تنگ
 همان نام بهتر که ماند نه ننگ^۸
 بسی با سپهدار سخنها^۹ براند
 دل پهلوان گشت پرداخته^{۱۰}
 که بیرون شدن را کی آید درست^{۱۱}
 بدو داد شاه اختر و پیل و کوس^{۱۲}
 زمین آمد از بانگ^{۱۳} اسپان باجوش

زما شاه ازین پس P. 3. 2) بشمشیر P. 1) شیر. 3) زشیران ربه. 4) گناه. 5) گرانمایگان P. 6) جستی وی بهره P. 7) In P. variat lectio huius vs. et sequentis 113: براند.

بگفتار بدگوی با نام و ننگ جهان کرد بر خویشان تار و تنگ
 بتندی مکن سهمگن کار خورد که روشن روان باد بهرام گردد
 8) Deest in P. 9) سپهدار خوبی P. 10) Deest in P. 11) Hunc vs. sequitur in P. vs. 123. 12) In P. variat lectio:

بدو داد شاه اختر کلویان بدان سان که بودی برسم کیان
 13) P. جهان آمد از سم.

- یکی ابر بست از پی^۱) گرد سم
زبس جوشن وکاوینانی درفش
تو خورشید گفתי بآب اندرست
همی بود با گرز ویلان بدشت
نهاد از بر پیل پیروزه مهد
بر آمد خروشدن گاویم ۱۲۰
شده روی گیتی سراسر بنفش
سپهر رستاره بخواب اندرست
چنین تا سپهد برو بر گذشت^۲
همی راند^۳) ازین گونه تا رود شهد

پیغم پیران بلشکر ایران

- هیوننی بکردار باد همان
که من جنگرا گردن افراخته
چوبشنید پیران غمی گشت سخت
برون رفت با نامداران خویش
که ایران سپهرا بداند که^۴) چیست
رده بر کشیدند ازان سوی رود
وزین روی لشکر بیلورد طوس
سپهدار پیران یکی چربگوی
بگفت آنکه من با فرنگیس وشاه
ز درد سیاهوش خروشان بدم
کنون بار تریاک زهر آمدست
دل طوس غمگین شد از کار اوی
بشد نزد پیران هم اندر زمان ۱۲۵
سوی رود شهد آمدم ساخته
که بر بست باید بناکام^۵) رخت
گزیده دلاور سواران خویش
سرافراز چندست وبا طوس کیست
فرستاد نزد سپهدار درود ۱۳۰
درفش همایون ویلان وکوس
زترکان فرستاد نزدیک اوی
چه کردم زخوبی^۶) بهر جایگاه
چو بر آتش تیز جوشان بدم
مرا زان^۷) همه درد بهر آمدست^۸) ۱۳۵
بنالید ازان درد وگفتلر^۹) اوی

۱) P. هوا. ۲) In P. hic vs. legitur post vs. ۱۱۷. ۳) P. رفت ۴) P.
بایست ناگاه ۵) P. دل وای ۶) P. بخوبی ۷) P. زو ۸) C. ad-
dit vs., qui spurius videtur:

که کشته شد از تخمه نه صد دلیر همه رزمساز همه نره شیر
فراوان نشان داد بر چهر ۹) P.

فرستاده را گفت پس پهلوان
 بگویش که گر راست گوئی سخن
 سر آزاد کن دور شو زین میان
 ۱۴۰ بر شاه ایران شوی بی سپاه
 بایران ترا پهلوانی دهد
 چو یاد آیدش خوب کردار تو
 برینند^۴ گودرز و گویوسران
 سراینده پاسخ آمد چو یاد
 ۱۴۵ بگفت آنچه بشنید با پهلوان
 چنین داد پاسخ که من روز و شب
 شوم هرچه^۵ هستند پیوند من
 بایران گذارم بر بوم^۶ و رخت
 ازین گفتها بود مغزش تپی
 که رو پیش پیران روشن روان
 مرا با تو پیشکار ناید زین^۱
 به بند این در بیم^۲ و راه زیان
 مکافات یابی به نیکی ز شاه
 همان افسر خسروانی دهد
 دلش رنجه گردد بتیمار^۳ تو
 بزرگان بیدار دل^۵ مهتران
 بنزدیک پیران و یسه نژاد
 زطوس و زگودرز روشن روان
 بیاد سپهد گشایم دو لب
 خردمند کو بشنود پند من
 سر نامور بهتر از تاج و تخت
 همی جست نوروزگار بهی

سپاه فرستادن افراسیاب بنزدیک پیران

۱۵۰ هیونی فرستاد هنگلم خواب
 کز ایران سپاه آمد و بوق^۹ و کوس
 فراوان فریبش فرستاده ام
 سپاهی ز جنگ آوران بر گزین
 مگر بیخ شان از بنه پر کنیم
 سراینده نزدیک^۸ افراسیاب
 ابا لشکری گویو و گودرز^{۱۰} و طوس
 زهر گونه اش^{۱۱} پندها داده ام
 که بر کین ستایش نباشد جزین^{۱۲}
 به بوم و برش^{۱۳} آتش اندر زنیم

همین گفت P. 4. 2) P. کین. 3) P. زتیمار. 4) P. گفتار آمد بین. 5) P. شد نزد. 6) P. همه خویش. 7) P. هرکه. 8) P. و تیمارکش. 9) P. و بیل. 10) P. همان گویو و گودرز و شنیدوش. 11) P. گونه. 12) P. و بوبر. 13) P. ازان نامداران و مردان کین.

- وگر نه زکین سیاوخش شاه^۱ چو بشنید افراسیاب این سخن
 بریشان^۳ بگفت آن سخنها که رفت یکی لشکر آراست^۵ افراسیاب
 دهم روز لشکر به پیران رسید چو لشکر بیاراست و روزی^۶ بداد
 زبیمان نکرد ایچ یاد و نه عهد^۸ طلایه بیامد بنزدیک طوس
 که پیران نراند سخن جز فریب درفش جفاییشه آمد پدید
 بیاراست لشکر سپهدار طوس دو رویه سپاه اندر آمد چو کوه
 چنان شد زگرد سپه^{۱۱} آفتاب نیاساید از جنگ هرگز سپاه^۲
 سرانرا بخواند آنزمان زانجمن که بر کین بیاید بسیچید^۹ تفت
 که تاریک شد چشمه آفتاب سپاهی کزو شد زمین ناپدید
 سپه بر گرفت^۷ و نه بر نهاد^۴ بیامد دمان تا لب رود شهد
 که بر بند بر کوه پیل کوس^{۱۰} چو داند که تنگ اندر آمد نشیب
 سپه بر لب رود صف بر کشید بهامون کشیدند پیلان^{۱۲} و کوس^{۱۳}
 سواران ایران و توران گروه که آتش بر آمد ز دریای آب^{۱۴}

۱) P. سیاوش سپاه. 2) P. نه شاه. 3) P. بایشان. 4) P. بکین
 بیاسود. 5) P. لشکری ساخت. 6) P. گران باید کنون رفت
 C. insert: 7) P. نشست. 8) P. یاد و عهد. 9) P. روزی.

چنین گفت با طوس گودرز پیر که ای پهلوان این سخن یاد گیر
 10) P. لشکر et C. post hunc vs. insert sex vss. milites in acie collocatos
 describentes:

سوی میمنه بیژن وکیو گرد ابر میسره نام رهام برد
 چو گودرز با طوس وبا گستههم چو شیدوش و فرهاد و گرگین بهم
 گزیدند در قلبگه جای خویش درفش سواران بیژن به پیش
 وزانسو بزرگان گزیده نبرد ابر میمنه گرد فرشیدورد
 چو هومان و لهماک بر میسره شده دشت آهن همه یکسره
 چو پیران ویسه بقلب اندرون سپاه دلاور چو دریای خون
 که از تیرگی رفت چشمش بخواب. 11) P. سپاه male. 12) P.

درخشیدن تیغ زوپیمن و خشیت
 زجوش سواران زرین کمر
 iv. بر آمد یکی ابر چون سندروس
 سر سروان زیر گرز گران
 زخون رود گفتی⁴ میستان شدست
 بسی سر گرفتار دام⁵ کیند
 کفن جوشن وستر از خون و خاک
 lv. زمین ارغوان و هوا آبنوس⁷
 اگر تاج یابد جهانجوی مرد
 بناکام میرفت باید¹⁰ زده
 ندانم سرانجام و فرجام چیست
 تو گفتی زمین بر¹ هوا لاله کشت
 زبس ترگ زرین وزرین سپر
 زمین گشت از گرد چون آبنوس²
 چو سندان بد³ ویتک آهنگران
 زنیزه هوا چون نیستان شدست
 بسی خوار گشته تن ارجمند
 بر وسینه کرده⁶ بشمشیر چاک
 سپهر و ستاره پر آوای کوس⁸
 وگر خاک آورد⁹ و خون نبرد
 چه زو بهر¹¹ تهریاک یلبی چه زهر
 بدین رفتن اکنون بباید گریست

کشتن طوس ارزنکرا

یکی نامداری بد ارزنک نام
 ۱۸. بر انگیخت از دشت آورد گرد
 چو از دور طوس سپید بدید
 به پور زره گفت نام تو چیست
 بدو گفت ارزنک جنگی منم
 کنن خاگرا از تو جوشان کنم
 بابر اندر آورده از جنگ نام
 از ایرانیان جست ننگ¹² و نبرد
 بغرید و تیغ از میان بر کشید
 زترکان جنگی ترا یار کیست
 سرافراز شیر درنگی منم
 بر آوردگه بر سر افشان کنم

ut legitur paulo P. 3, 18. 20. 2) شب اندر P. 1)

ختم P. 5) زمین گفتی از خون P. 4) شد P. 3) infra vs. 175. زگرد سواران هوا P. 8) سورخان سندروس P. 7) تن ناز دیده P. 6) ازبدر همی P. 10) آرد P. 9) contra metrum. رفت خواهی P. 11) بهر P. 12) جنگ

چو گفتار پر زره شد به بن
 سپهدار ایران شنید آن سخن ۱۸۵
 همی آبداری که بودش بچنگ
 تو گفتی تنش سر نیارد بلر^{۱)}
 زگردان تهی ماند آوردگاه
 کشیدند شمشیر و گرز گران
 بگفتند هرگونه شیران فر ۱۹۰
 جهان بر دل طوس تنگ آوریم
 بسازیم و دلهای مدارید^{۲)} تنگ
 زلشکر بر آرد به پیگلر سر
 به بینیم تا بر که گردد زمان
 ببايد يك امروز کردن درنگ ۱۹۵
 تبیره بر آید زپره سرای
 یسکی از لب رود برتر کشیم
 اگر یار باشد جهاندار و یخت
 بلبوه رزمی بسازیم سخت

جنگ هومان با طوس

بلسپ علقب اندر آورد پای
 بر انگیخت آن بارکشوا زجای
 تو گفتی یکی باره آهن است
 ویا کوه البرز در جوشن است ۲۰۰
 بپیش سپاه اندر آمد بچنگ
 یکی خشت رخشان گمرفته بچنگ
 بجنبید طوس سپهبد زجای
 جهان پر شد از ناله گرنای

۱) C. inserit vs. spurium:

بر آمد زایران غوبوق وکوس که فیروز بادا سپهدار طوس

۲) P. بکوشیم. ۳) P. کامروز contra metrum. ۴) P. نداریم. ۵) P. گرز وخنجر.

ازینسان بشومی^۲ بر آید درخت
 که بود از شما نامبردار و گرد
 که با خشت بر پشت زین آمدی
 که بی جوشن و گرز و رومی کلاه
 که بر^۳ کوه یازد بنخچیر چنگ
 چو آورد گیری^۴ بدشت نبرد
 که بیشی نخوبست بیشی مابوی
 بدست تو آمد مشو بدگمان
 کجا داشتی خوشتنرا ببرد
 نجوشد یکی را بتن خون گرم
 بزم اندرون دست شان بد شدست
 جهاتگیر گودرز کشوادگان
 چرا آمدستی بدین رزمگاه
 هشیوار دیوانه داند^۵ ترا
 سپهبد نیلید سوی کارزار
 زگردان که جوید نگین و کلاه
 زبردسترا دست زیر آورد
 بد آید بدین نامدار انجمن

چنین گفت کز ویسه^۱ شوربخت
 نموده بارزنگ یک دست نبرد
 ۲۰ تو اکنون همانا بکین آمدی
 باجان و سر شاه ایران سپاه
 باجنگ تو آیم بسان پلنگ
 ببینی تو پیگار^۶ مردان مرد
 چنین پاسخ آورد هومان بدوی
 ۳۰ گر ایدونکه بیچاره را زمان
 باجنگ من ارزنگ روز نبرد
 دلیران ایران^۷ ندارند شرم
 که پیگارگر شان سپهبد شدست
 کجا بیژن و گویو آزادگان
 ۴۰ تو گر پهلوانی زقلب سپاه
 خردمند بیگانه خواند ترا
 تو شو اختر کاپیان را بدار
 نگه کن که خلعت کرا داد شاه
 بفرمای تا جنگ شیر آورد^۸
 ۳۰ اگر توشوی کشته بر دست من

1) P. et C. post زبالیز کین کز. 2) P. contra metrum. بهامون کای. 3) P. hunc vs. addit duos vss. spurios:

همان بار ویرگش دروغ آمدست بنزد مهران بی فروغ آمدست

هم اکنون زین بر کنم بیخ اوی کنم در جهان یاهو تاریخ اوی

خواند P. 7) لشکر P. 6) گنیم P. 5) این کار P. 4) از P. 3)

8) P. آورند in utroque hemist.

سپاه تو بی یار^{۱)} و بی جان شوند
 پس از رستم زال و سلم^{۳)} سوار
 پدر بر پدر نامبردار و شاه
 تو شو تا ز لشکر یکی نامجوی
 و دیگر اثر بشنوی پند^{۴)} راست
 که پر درد باشند مردان^{۷)} مرد
 بدو گفت طوس ای سرافراز^{۵)} مرد
 تو هم نامداری ز توران سپاه
 دلت گر پذیرد یکی پند من
 تو با نامور پهلوان سپاه
 کزین کینه تا زنده ماند یکی
 بخیره مده خیشتن را بید
 سزاوار کشتن هر آنکس که هست
 کزین کینه مرد گنهگار هیچ
 مرا شاه ایران چنین داد پند
 که او ویژه پروردگار من است
 به بیداد بر خیره با او مکوش
 چنین داد پاسخ که بیداد^{۱۱)} و داد
 و گر زنده مانند پیچان^{۲)} شوند
 در ایران نبینم چو تو^{۴)} نامدار
 چو تو جنگ جویی نباید^{۵)} سپاه
 بیاید بروی اندر آورده روی
 روان و دلم بر زبانم گواست^{۱۲)}
 که پیش من آیند روز نبرد
 سپهبد منم هم سوار^{۶)} نبرد
 چرا آمدستی بدین رزمگاه
 با جویی بدین پند پیوند من
 خرامان بیای بی نزدیک شاه^{۱۳)}
 نیاسود خواهد سپاه اندکی^{۱۰)}
 مبادا^{۱۱)} که پند من آیدت یاد
 بمان تا بیازند بر^{۱۲)} کینه دست
 رهائی نیابد خردا بسیج
 که پیران نباید که یابد گزند^{۱۳)}
 جهان دیده و دوستدار من است
 نگه کن که دارد پند تو گوش
 چو فرمان دهد شاه فرخ نژاد

۱) P. تاو. ۲) P. بیجان male et post hunc vs. legit duos vss. sequentes 225 et 226. ۳) P. سام. ۴) P. ندانم چو تو نیز یک. ۵) P. چه باید. ۶) P. et legit hunc vs. et sequentem 226 supra post vs. 221. ۷) P. باشم ز مردان. ۸) P. سزاوار. ۹) P. سواری male. ۱۰) C. inserit vs. spurium:

تو با خیش و پیوند و چندی سوار همه پهلوان و همه نامدار
 چنین گفت P. ۱۱) P. نباید. ۱۲) P. بدین contra metrum. ۱۳) P. هومان بیداد.

سپردن بدو دل بیکبارگی
 که او راد و آزاده و نیک خوست
 که شد گیرا روی چون سندروس
 چنین گفت کای طوس فرخ نژاد
 پیامد چنین بر لب آورده کف
 میان دو صف گفتگوی دراز
 مجبوز در آشتی هیچ روی
 چنین گفت با گویو بیدار بخت
 که گم باد گودرز کشاوران
 بلورد با تیغ هندی بچنگ
 که منشور تیغ مرا بر نخواند
 بخان تو تا جادوان شیونست^{۱)}
 نه بر خیزد آتین گویال و کوس
 سخن راند باید بدین اناجمن^{۲)}
 بخوانند کیم هم اندر شتاب
 نیابد بلیران یکی مرد راه^{۳)}
 چه با طوس نوذر کنی داری^{۴)}

بران^{۱)} رفت باید به بیچارگی
 ۱۴. همان جنگ پیران نه بر آرزوست
 بدین گفتگوی اندرون بود طوس
 ز لشکر بیامد بکردار باد
 فریبنده ترکی میان دو صف
 چنین^{۲)} با تو چندین چه گوید بر از
 ۱۴۵ سخن جز بشمشیر با او مگویی
 چو بشنید هومان بر آشفست سخت
 که ای گم شده بخت از آزادگان
 بلادن^{۳)} مرا دیده روز جنگ
 کس از تخم کشاور جنگی نماند
 ۱۵۰ ترا بخت چون روی آهرمنست
 اگر من شوم کشته بر دست طوس
 نه گیتی شود پله ویران زمین
 بجایست پیران و فراسیلب
 و کمر طوس گردد بدستمر تپله
 ۱۵۵ تو اکنون بدردی برادر گری

۱) P. بدان. ۲) P. کنن. ۳) P. male. ۴) C. inserit dnos
vss. spurios:

که از دودمان تو هفتاد و پنج چه کشته چه خسته چه با درد ورنج
 تو دانی که من روز جنگ پشن چه کستم بدان رزمگاه گشن
 ۵) Deest in P. ۶) P. زایران پناه یکی را نباشد ۷) C. inserit decem
vss. spurios:

بدو گفت گویو ای فرومایه مرد زلادن چه گشتی و روز نبرد
 نه مردی بدان جنگ و خرم ریختن شبیخون ز ترکان و آویختن

- بدو گفت طوس این چه آشتنست بدین دشت پیگلر تو با منست
 بیما تا بگردیم وکین آوریم باجنگ ابروان پر زچین آوریم
 بدو گفت هوملن که دادست مرگ سری زیر تاج و سری^۱ زیر ترگ
 اگر مرگ باشد همی بی گملن پآوردگه به که آید زمان
 بدست سواری که دارد هنر سپهد سر وگرد وپرخاشخر^{۳۰}
 گرفتند ازان پس^۲ عمود گران همی حمله کرد آن بین این یوان
 زمین گشت گردان وشد روز تار یکی لبر بست از بر کارزار
 توگفتی شب آمد بریشلن بروز فملن گشت خورشید گیتی فروز
 ازان چسک چسک عمود گران شد آهن بگردلر چاچی کمان^۳
 بچرخ^۴ اندرون پانگ پولاد خاست بدریای شهد اندرون باد خاست^۵
 توگفتی که سنگ لست^۶ سر زیر ترگ سپه شد زرخم^۷ یلان روی مرگ
 گرفتند شمشیر هندی بچنگ فرو ریخت آتش زپولاد و سنگ

- شببخون نه کار دلیران بود نه آتیس مردان و شیران بود
 زپیران نگوئی وافراییب همانا همیشه تو بودی بخواب
 من آم که از مرد توران زمین بشمشیر شاه آورم روز کین^۵
 همان گوش پیران بدین خنجر بسفتم کنن بشنو از من ورا
 زجیحون بمردی من و شهریار چنان چون شنیدی بکردم گذار
 هنرهای مردان بروز نبرد چنین است ای ترک جان پر زرد
 دریغا اگر طوس یل این نبرد بمن بخشد آنکه که بینی تو مرد
 چنانکه ازین زمین توری بزیر در آرم که کردی توار جنگ سیر^{۱۰}

سرانشان چو سندان^۳ P. هر دو^۲ P. contra metrum^۱ سری P. ۱)
 آهنگران^۴ P. بلبر^۵ P. addit vs., cuius posterius hemist. consentit
 cum eodem hemist. vs. praecedentis 264:

خم آورد رومی عمود گران شد آهن بگردار چاچی کمان
 6) P. سنگی 7) P. چشم male.

خم آورد واز زخم^۱ شد ریزه ریز
گرفتند هر دو دوال کمر
یکی را نیامد سر اندر نشیب
یکی اسپ آسوده را بر نشست
کمان را بزه کرد و تیر خدنگ
چپ و راست جنگ سواران گرفت
سیه شد میان فلک^۲ آفتاب
همه روی گیتی چو^۳ اتماس گشت
تن بارگی گشت با^۴ خاک پست
نگه داشت جنگی سر از تیر اوی
بدیدند گردان توران سپاه
ببردند پرمایه بالای اوی
یکی تیغ هندی گرفته بدست^۵
یکایک بدو در^۶ نهادند روی
ز جنگ یلان دست کوتاه گشت^۷
وزین رزم فرجام تو سر باد

ز نیروی گردنکشان تیغ تیز
چو شد کلام بی آب و پیر خاک سر
۴۷۰ ز نیروی گردان گران شد رکیب
کمر بند بگسست و هومان بجست
سپهید سری ترکش آورد چنگ
بران نامرر تیر باران گرفت
ز پیکان پولاد ویر عقاب
۴۷۵ جهان چون شب تیره^۸ دو پاس گشت
ز تیر خدنگ اسپ هومان بخست
سپر بر سر آورد و ننمود^۹ روی
چو اورا پیاده بدان رزمگاه
که پردخت^{۱۰} ماند همی جای اوی
۴۸۰ چو هومان بران زین تیزی نشست
همه^{۱۱} نامداران پر خاشجوی
که شد روز تارک و بیگاه گشت
ز روی تو^{۱۲} چشم بدان دور باد

چنانچون P. 3) سیه کرد بر پیش او P. 2) خمر C. 1) زشب رفته
et C. post hunc vs. 5) P. تو گفتمی که کشور پر P. 4) زشب رفته
inserit alium, qui spurius videtur:

بلرزید بر خود چو برگ درخت بخود گفت مانا که بر گشت بخت
6) P. vitiose و بنمود P. 7) پردخته C. 8) addit vs. spurium:

که آید دگر باره باورد طوس جهان از شب تیره شد آبنوس
9) P. همان 10) P. بر 11) C. inserit duos vss. spurios:

برفتند گردان همه پیش طوس سپه نعره بر داشت و آوای کوس
برد بر همی خواندند آفرین بگفتند کای نامدار گزین
همی از تو P. 12)

بپیچید هومان جنگی عنان
 بنزدیک پیران شد از رزمگاه
 که چون بود کار تو ای رزمجوی
 همه پاک با دل پر از خون بدیم
 بلشکر چنین گفت هومان شیر
 چو روشن شود تیره شب روز ماست
 شمارا همه شادمانی بود
 وزانسو^۳ همی بر خروشید طوس
 همی گفت هومان چه مرد منست
 سپهبد برو راست کرده سنان^۱
 خروشی بر آمد ز توران سپاه ۲۸۵
 چو با طوس روی اندر آمد یروی
 جز ایزد نداند که ما چون بدیم
 که ای رزمزده یلان دلیر
 همان^۲ اختر گیتی افروز ماست
 مرا اختر آسمانی بود ۳۹۰
 شب تیره تا گاه با لک خروس
 که شیر زیان هم نبرد منست^۴

جنگ دوم ایرانیان و تورانیان

چو چرخ بلند از شبه تاج کرد
 طلایه زهر سو برون تاختند
 جویر زد سر از برج خرچنگ^۵ شید
 تبیره بر آمد زهر دو سرای
 هوا تبیره گشت از فروغ درفش
 شمامه پراگند بر لازورد
 بهر پرده پاسبان ساختند
 جهان گشت چون روی رومی سپید ۳۹۵
 جهان شد پر از ناله کرفهای
 طبرخون و شبگون وزرد و بنفش^۶

۱) Pro hoc vs. in C. leguntur duo alii:

که امروز دادی تو در جنگ داد بدیدار روی تو شادیم و شاد

چو هومان بیامد زدشت نبرد بپرسید لشکر ازان کارکرد

۲) P. که این. ۳) P. زلشکر. ۴) C. addit duos vss. spurios:

سران را ببرم بدین کینه سر نلیم هم اکنون یلان را هنر

نمانم بتوران زمین هیچ مرد مگر خسته و بسته و روی زرد

۵) P. male. زد سر از چرخ خروشید. ۶) C. inserit vs., cuius posterior hemist. consentit cum eodem hemist. vs. sequentis 301:

بر آمد دم نای و آوای کوس همی آسمان بر زمین داد بوس

همه جنگترا گرد کرده عنل
 بپوشد همی چادر آهنین
 زجوش سواران واز گرد رخا
 همی آسمان بر زمین داد بوس^۱
 یکی خشت رخشان ثمرفته بکف
 بر انگیزم اسپ ویر آیم بجوش
 سپرهای چینی بسر در^۲ کشید
 نخواستهم کمان نخواهم^۳ سنان
 چنان چون بود رسم کندآوان
 بدان سان که آید خورید^۴ ودهید
 بیامد به پیش برادر چو شیر
 تو بکشای بند از سلیح گوان^۵
 زبهر سلیح ایچ زفتی مکن
 بیابد دل از اختر نیک بر^۶
 بیاراست بر مان چشم خروس
 ورا پهلوان زمین خواندند
 بمردی زهمان بر آورده گرد
 که این راز بر کس نشاید نهفت
 سواران بدخواه چیره^۷ شوند
 منی از تن خویشتن بگنیم

کشیده همه تیغ وگرز و سنان^۱
 تو گفתי سپهر و زمان و زمین
 ۳۰۰ بمپرده درون شد خور تلنک
 زهرای اسپان وادی کوس
 سپهدار هومان دملن پیش صف
 همی گفت چون من بر آرم خروش
 شما یکسره تیغها بر کشید
 ۳۰۵ مسبینید جز یال اسپ و سنان
 بتمیغ و عمو و گرز گران
 عنان پاک بر یال اسپان نهید
 چو این گفت هومان سوار دنیار
 بهیران چنین گفت کای پهلوان
 ۳۱۰ ابا گنج و دینار جفتی مکن
 گم امروز گمردیم پیرو و گم
 وزین سوی لشکر سپهدار طوس
 برو بم یلان آفرین خواندند
 که پیروز گرد بود^۸ روز نبرد
 ۳۱۵ سپهدار بگودرز کشواد گفت
 اگر لشکر ما پذیره شوند
 همه دست یکسر بیزدان زنیم

۱) P. گران. 2) Cf. vs. pg. 887 in nota 6 allatus. 3) P. بر contra rhythmum finalem. 4) P. بنیاید. 5) P. خرید male. 6) P. گران male. 7) C. inserit vs. spurium:

چو بشنید پیران ازو این سخن برو تازه شد روزگار کهن
 8) P. بردی contra metrum. 9) P. خیره male.

مگر دست گیرد جهاندار ما
 کنون نامداران زرینه کفش
 ازین کوه پایه مجنبید هیچ
 همانا که از بهر ما یک دویست
 بدو ثقت گودرز اثر کردگار
 به بیشی و کمی نباشد سخن
 اثر بد بود گردش آسمان
 تولشکر بیارای واز بودنی
 بیاراست لشکر سپهدار طوس
 پیاده سوی کوه شد با بنه
 ره بر کشیده همه یکسره
 زنالیدن کوس با کرتهای

وگر نه بد است اختر کار ما^{۱)}
 بباشند^{۲)} با کاویانی درفش
 نه روز نبرد است وگاه^{۳)} بسیج ۳۲
 فروست بدخواه اثر بیش نیست
 بگرداند از ما بد روزگار
 دل وزور^{۴)} ایرانیان بد مکن
 بپرهیز بیشی نگرند زمان
 روان را مکن هیچ فرسودنی ۳۳
 بپیلان جنگی و مردان و کوس
 سپهدار گودرز بر میمنه
 چورقام و گرگین ابر میسر
 همی آسمان اندر آمد ز جای

۱) C. inserit decem vss. spurios:

بدو ثقت گودرز کای پهلوان
 دشمن تو دلرا چه داری دژم
 که گردان ما دل شکسته شوند
 اگر اختر شاه روشن بود
 که دادار نیکی دهش یار ماست
 تو ای پهلوان هیچ دل بد مکن
 بدو ثقت طوس ای جهان دیده مرد
 و دیگر که هومان بتوری زبان
 که فیروز گردیم فردا باجنگ
 بر آیم از ایشان سراسر دمار

چرا تیره کردی توروشن روان
 مگردان زبان اندرین بیش و کم
 ز گفتار تو نیز خسته شوند
 چه دانی که فیروز دشمن بود
 دل و تیغ و اخترش سالار ماست ۵
 مگو هیچ با مهتران زین سخن
 نه بینی همی روزگار نبرد
 سخن ثقت ازین باره با پهلوان
 چو بر غرم فیروز گردد پلنگ
 نیابد زما کس بجان زینهار ۱.

۲) P. 3. 30. 32. 3) P. 3. 30. 32. 4) P. 3. 30. 32. 5) P. 3. 30. 32.

همه^۱) کام خورشید پر خاک شد
 زبس گرد کز رزمگاه بر دمید
 همی آتش افروخت از ترک و تیغ
 گزائییدن گزهای^۲) گران
 زمین یکسر از نعل واز جوشن است
 جهان چون شب و تیغها چون چراغ
 همی کس ندانست سرا زبلی^۳)
 که تاریک شد گردش آسمان
 که امروز تا شب گذشته سه پلس
 همی خون فشانند در رزمگاه
 نباشد جز از دشمن کینه‌ور
 چو خراد و فرهاد و بیزین نیو^۴)
 جگر خسته و کینه‌خواه آمدند
 بسان شب تار وانبوه^۵) دیو
 بیاورد لشکر گروه^۶) گروه^۷)
 نبد هیچ پیدا رکیب از عنان^۸)
 که بر دشت سازند^۹) جای نبرد

۳۳. دل چرخ گردان همه^۱) چاک شد
 چنان شد که کس روی هامن ندید
 ببارید الملس از^۲) تیره میغ
 سنلتهای رخشان و تیغ سران
 هوا گفתי از گرز واز آهن است
 ۳۳۵ چو دریای خون شد همه دشت وراغ
 زبس نالعه کوس با کرفنای
 سپهبد بگودرز گفت آنزمان
 مرا گدغه بود آن ستاره‌شنس
 زشمشیر گردان چو ابر سیاه
 ۳۴. سرانجام ترسم که پیروزگر
 چو شیدوش ورقم وگستهم وگیو
 زصف در میان سپاه آمدند
 بابر اندر آمد زهر سوغریو
 وزان سری هومان بکردار کوه
 ۳۴۵ زبس گرز وگرمال و تیغ و سنان
 ازان پس گزیدند مردان مرد

- درفش از بر وزیر گرز P. 4) . ازان P. 3) . همی P. 2) . همی P. 1)
 5) C. inserit vs. spurium: چو دیبای خون شد همه رزمگاه نه خورشید از گرد روشن نه ماه
 6) C. inserit vs. spurium: که بودند هر یک یکی از آنها که دشمن ندیدی از ایشان رها
 7) P. و آواز 8) P. همه همگروه 9) C. inserit vs. spurium: بانبوه رزمی بکردار کوه بکردند لشکر گروه^{۱۰}) گروه
 ۱۰) P. گیرند.

گَرازه سر گَیوگان با نهل^۱ دو گرد گرانمایه شیر دل
 چو رقام گودرز و فرشیدورد چو شیدوش و لَهاک بد^۲ هم نبرد
 ابا بیژن گَیو کلبادرا که بر هر زند آتش و بادرا
 ابا شیطرخ نامور گَیو بود^۳ دو گرد گرانمایه نیو بود^۴ ۳۵۰
 چو گودرز و پیران و هومان و طوس نبذ هیچ بیداد ورنک و فسوس
 چنین گفت هومان که امروز کار نباید که چون دی بود کارزار^۵
 تهی کرد باید ازیشان زمین نباید که یازند ازین پس بکین
 ببیش اندر آمد سپهدار طوس پیاده بیارود و پیلان و کوس
 صفی بر کشیدند پیش سوار سپردار و زوینور و نیزه دار ۳۵۵
 مجنبید گفت ایچ از جای خویش سنان و سپر اندر آرید پیش
 به بینیم تا این نبرده سران چگوننه گزایند گرز گران^۷

جادوی کردن تورانیان بر سپاه ایران

زترکان یکی بود بازور نام بافسون بهر جای گسترده گلم
 بیاموخته کژی و جادوی بدانسته هم چینی و پهلوی
 چنین گفت پیران بافسون پزوه کزاید برو تا سر تیغ کو^۸ ۳۶۰

۱) P. نهل perperam, nam lex. pers. exhibent. ۲) P. شهد.
 3) P. گَیورا. 4) P. نیورا. 5) C. inserit tres vss. spurios:

بدین گونه در جنگ کردند رای بر آمد همی ناله کمرهای
 دنیوران بیکدیگر آشوقتند همی گرز بر یکدیگر کوفتند
 از ایرانیان بخت بر گشته بود همه دشت از ایشان پر از کشته بود
 6) C. addit:

همه جان شیرین بکف بر نهید بکینه خروشید و خنجر دهید
 7) C. addit:

جهان بر که گردد بائین مهر کرا در رباید زگیتی سپهر

یکی برف رسما و باد دمان
چو شد مرد جادو بر آنجا روان
همه دست نیزه گذاران زکار
بدان رستخیز و دم زمهریر
۳۳۵ بفرمود پیران که یکسر سپاه
چو بر نیزه بر دستها شان فسرده
وزان پس بر آورد هومان غریو
بکشتند چندان از ایرانیان
در دشت گشته پر از برف و خون
۳۴۰ زکشته نبد جای گشتن بجنگ
سپهدار و گردنکشان آن زمان
که ای برتر از دانش و هوش و رای
همه بنده پرگناه تو ایم
تو باشی به بیچارگی دستگیر
۳۴۵ ازین سخت سرما تو فریادرس
بیامد یکی مرد دانش پژوه

بر ایشان بیلور^۱ هم اندر زمان
بر آمد یکی برف و باد دمان
فرو ماند از برف وز^۲ کارزار
خروش یلان بود و باران تیر
یکی حمله سازید ازین^۳ رزمگاه
نیارست بنمود کس نستبرد
یکی حمله آورد چون نر^۴ دیو
که دریای خون شد همی در میان
سواران ایران فکند^۵ نگون
زیر وزافکند^۶ شد جای تنگ^۷
گرفتند زاری سوی آسمان
نه بر جای و در جای و هرجا بجای^۸
به بیچارگی دادخواه تو ایم^۹
توانا ابر آتش و زمهریر^{۱۰}
نداریم جز تو کسی را بکس
برقلم بنمود بانگست کو

۱) P. et post hunc vs. inserit alium, qui spurius videtur:

هوا تیره گون بد خود از تیر ماه همی گشت بر کو ابر سیاه

۲) P. در. ۳) P. سازند در. ۴) P. بر سان. ۵) P. inserit duos vs. spurios:

تبه [تبه] P. گشته بدشت شمشیر و دست بروی اندر افتاده بر سان مست

نبد جای گردش بدان رزمگاه شده دست لشکر رسما سیاه

۶) P. و در زیر جای. ۷) C. inserit vs., qui spurius videtur:

زافسون و از جادوی برتری جهاندار و بر داوران داری

۸) P. زما یک یک دور کن زمهریر.

کجا جای بازور نستوه بود
به پیچید رقام ازین رزمگاه
زره دامنش را بزد بر کمر
چو جادو بدیدش بیامد بجنک
چو رقام نزدیک جادو رسید
بیفتند دستش بشمشیر تیز
زروی هوا ابر تیره ببرد
یکی دست بازور جادو بیست^۱
هوا گشت از انسان که از^۲ پیش بود
پلدر را بگفت آنچه جادو بکرد
بدیدند از آن پس دلیران شاه
همه دشت یکسر از ایرانیان
چنین گفت گودرز از انیس بطوس
همه تیغها یکسره بر کشیم
همانا که مارا سر آمد زمان
بدو گفت طوس ای جهان دیده پیر
چرا سر همی داد باید بباد
مکن پیشدستی که^۳ درجنک ما
ز بهر زمانه پذیره مشو
تو در^۴ قلب با کاویانی درفش
سوی میمنه گویو و بیشن بهم

بافسون و تنبل بران کوه بود
بیرون تاخت اسپ از میان سپاه
پیاده بر آمد بران کوه سر
عمودی زیلولاد چینی بچنگ^۵
سبک تیغ تیز^۶ از میان بر کشید
یکی باز بر خاست چون رستخیز
فرود آمد از کوه رقام گرد
بها من شد و بارگی بر نشست
فرزنده خورشید و گردون کبود^۷
چه آورد بر ما بروز نبرد
چو دریای خون گشته آوردگاه
تن بی سران بد سر بی تنان
که نه پیل باید نه آوای کوس
بر آیم جوش ار کشند ار کشیم^۸
نه روز کمندست و تیر و کمان
هوا گشت پاک از دم زمهریر
چو فریادرس فرّه زور داد
کنند این دلیران خود آهنک ما
بنزدیک بدخواه خیره مشو^۹
همی باش در چنگ^{۱۰} تیغ بنفش
نگهبان ابر میسره گسسته

1) P. کین. 2) P. بدست male. 3) P. در. 4) C. inserit:

سر پیم جادو به تیغ گران بیفتند پیش گزیده سران
همی دار یکچند P. 7) بر P. 6) male. تو P. 5)

گرازه بکین بر لب آورده کف
 تو بر کش سوی شاه ایران سپاه
 بهر جای بیغاره بدکنش
 ازو تا توان گرد بیشی مگرد
 ببودن زمانی نیفزایدت
 خروشدن زنگ و هندی درای
 درخشیدن تیغ و زخم تبر
 زمین شد بگردار دریای قیر^{۱)}
 همه گوش پر زخم گویال بود
 دلیران بدشمن نمودند پشت
 چو شیدوش و بیژن چو رهام شیر
 همی نام^{۲)} جستند در پیش صف
 همه نامدار و کنارنگ بود
 یلان از پس پشت بگریختند
 پس پشت تو گفت لشکر^{۳)} نماند
 سپه بر^{۴)} سپهد زیان آورند
 که با مغز لشکر خرد نیست جفت
 بخیره چنین روی بر گذاشتند^{۵)}
 به بیغاره دشمن و شرم شاه
 پر از کشته دیدند هامن و دشت
 که این است نیروی و جنگ^{۶)} سران

چو رهام و شیدوش در پیش صف
 اگر من شوم کشته زین رزمگاه
 ۴۰۰ مرا مرگه نامی تر از سرزنش
 چنینست گیتی پر آزار و درد
 فرونیش یکروز بگزایدت
 دگر باره بر شد دم کمرهای
 زبانت سواران پر خاشاک
 ۴۰۵ زبیکان^{۱)} و از گرز و زوبین و تیر
 همه دشت بی تن سر و پیل بود
 همی تیره شد روی اختر درشت
 چو طوس و چو گودرز و گیو دلیر
 همه بر نهاند جانرا بکف
 ۴۱۰ هر آنکس که با طوس در جنگ بود
 پیش اندرون خون همی ریختند
 یکی موبدی طوس یلرا بخواند
 نباید کت اندر میان آورند
 بگیو دلیر آنکهی طوس گفت
 ۴۱۵ که مارا برین گونه بگذاشتند
 تورو باز گردان سپهرا ز راه
 بشد گیو و لشکر همه باز گشت
 سپهد چنین گفت با مهتران

۱) P. زبیکار. 2) P. et Mohl vertit „eaux du Tigre”. 3) P. سپهرا. 4) P. جنگی. 5) P. سپهرا. 6) P. بر داشتند. 7) P. که اینست نیروی و جنگی.

کنون چون رخ روز شد تیره^۱ کون^۲ همان^۳ روی کشور چو دریای خون
یکی جای آرام باید گزید اگر تیره^۴ شب خود تونل آرמיד^{۴۰}
مگر کشته یابد بجای مغاک یکی بستر از ریگ و چادر زخاک

ز قتل ایرانیان بکوه همان

همه باز گشتند یکسر ز جنگ زخیشان جگر خسته سر پر^۵ زنک
سر از کوه بر زد هم آنگاه ماه چو بر تخت پیروزه پیروز شاه
سپهدار پیران سپهر^۶ بخواند همی گفت دشمن فراوان نماند^۷
بدانکه که دریای یاقوت زرد زند موج بر^۸ کشور لاجورد^{۴۰}
کسی را که زنده است بیجان کنم بدیشان دل شاه پیچان^۹ کنم
برفتند با شادمانی ز جای نشستند در پیش پرده سرای
همه شب ز آواز چنگ و رباب سپهر نیامد بر آن دشت خواب
وزین نیمه ایرانیان^{۱۰} مستمند پدر بر پسر سوگوار و فرزند
همه دشت پر کشته و خسته بود بخون بزرگان زمین شسته بود^{۴۱}
چپ و راست آورد که دست و پای نهادن ندانست کس باز جای^{۱۱}
همه شب همی خسته بر داشتند چو بیگانه بد خوار بگذاشتند
ابر^{۱۲} کشته آتش همی سوختند گسسته به بستند و بر دوختند
فراوان ز گودرزیان خسته بود بسی کشته بود و بسی بسته بود
چو بشنید گودرز بر زد خروش زمین آمد از بانگ ایشان^{۱۳} بجوش^{۴۲}

1) P. نیلگون. 2) P. همه. 3) P. خیره male. 4) P. و سر. 5) P. لشکر. 6) P. از ایشان فراوان بماند. 7) P. در et C. post hunc vs. addit:

از ایشان نمائیم یکی را بجای بمردی و گردی و نیروی واری
پا^{۱۰} P. و زن روی لشکر همه^۹ P. بر ایشان et بریان^۸ C.
از سمر اسپان^{۱۲} P. contra metrum. 11) P. male. 13) P. بجوش

همه مهتران جامه کردند چاک
 همی گفت کندر جهان کس ندید
 چرا بایدم زنده با پیره سر
 ازان روز تاری^۱ که من زاده ام
 ۴۴. بجنک یلان و سواران من
 بجنک نخستین ز توران زمین
 جدا گشت از من چو بهرام پور
 بفرجام چندین سر انجمن^۲
 ز گودرز چون آگهی شد بطوس
 ۴۵. خروش مغانی^۳ بر آورد زار
 همی گفت اگر نوذر پاکتن
 نبودی مرا رنج و تیمار و درد
 که تا من کمر بر میان بسته ام
 هم اکنون تن کشتگانرا بخاک
 ۴۶. سران بریده سوی تن برید
 بر آید^۴ لشکر همه همگروه
 هیونی فرستیم نزدیک^۵ شاه
 بدین خود سواری فرستاده ام
 مگر رستم زالرا با سپاه
 ۴۷. سپه بر نشاند و بنه بر نهاد

بسر بر پراگند گودرز خاک
 به پیران سرائین^۶ بد که بر من رسید
 بخاک اندر افکند چندی پسر
 ز خفتان میان هیچ نگشاده ام
 نبیر و پسر بود یاران من^۷
 نماند ایچ از تخم من روز کین
 مگر کشته شد مان بیکبار هر
 به بینم همی کشته در پیش من
 مژ کرد پر خون درخ سندروس
 فراوان ببارید خون بر کنار
 نکشتی پی و بیخ من بر^۸ چمن
 غم کشته و درد روز نبرد
 بدل خسته ام گم بجان رسته ام
 بپوشید جتی که باشد مغاک
 بنه سوی کوه همان برید
 سراپرده و خیمه بر سوی کوه
 دلش بر فرزد فرستد سپاه
 ورا پیش ازین آگهی دانه ام
 سوی ما فرستد برین^۹ رزمگاه
 وزان کشتگان کرد با درد^{۱۰} یاد

۱) P. پییزی چنین ۲) P. روز بازی ۳) Hic vs. et duo sequentes
 441 et 442 desunt in C. ۴) P. پسر زانجمن ۵) P. فغانی ۶) P.
 در ۷) P. برانیم ۸) P. فرستم بنزدیک ۹) P. بدین ۱۰) P. بسیار
 et in C. vs. spurius:

همه شب همی ماند با درد و تاب دلی چرن کباب و سری پر شتاب
 finem facit huius capituli.

گرد کردن توران سپاه کوه همانرا

- چو خورشید تلبنده بنمود تاج
همانا که فرسنگ ده رفته بود
بدین سان همی رفت روز و شبان
بنزدیکه^۳ کوه همان رسید
همه دیده پر خون و دل پر زداغ
چنین گفت طوس سپهبد بگیو
سه روز است تا زین نشان رفته ایم^۵
بیا^۷ و بیلسای و چیزی بخور
که من بی گمانم که پیران بجنگ
کسی را که آسوده تر زین گروه
بشد گیو با خستگان سوی کوه
سبک خستگانرا سوی دژ^{۱۰} کشید
چنین گفت کین کوه سرخان ماست
طلایه زکوه اندر آمد بدشت
ز جوش نگهبان^{۱۳} و آوای زنگ
چنین تا^{۱۴} بر آمد زکوه آفتاب
ز درگاه پیران بر^{۱۶} آمد خروش
- بگسترد کفور بر تخت عاج^۱
بداندیش از خستگی^۲ خفته بود
پر از غم دل و ناچریده لبان
بران دامن کوه لشکر کشید
زرنج روان^۴ گشته چون پر زاغ^{۴۰}
که ای پر خرد نامبردار نیو
بخواب و بخوردن نپرداخته ایم^۸
بآسایش و جامه^۹ بنمای سر
بیاید پس پشت مان^{۱۱} بی درنگ
به پیش بمان و تو بر شو بکوه^{۴۵}
ز جان گشته سیر وزگیتی ستوه
ز آسودگان لشکری بر گزید
بباید کنون خویشتن کرد راست
بدان^{۱۱} تا بریشان نیاید گذشت
تو گفתי خروش آمد از^{۱۳} کوه و سنگ^{۴۷}
دل لشکر ترک شد پر شتاب^{۱۵}
چنان شد که بر خیزد از خاک جوش

1) C. ساج. 2) P. ماندگی. 3) P. et invertit duos vss. جو نزدیک. 4) C. ردان. 5) P. رفته. 6) P. نپرداخته. 7) P. 459 et 460.

بران C. 11. در C. 10. ما P. 9. بآرایش و خواب P. 8. نیاز پس آنکه P. 14. بجوش آمد P. 13. غو دید بانان P. 12. طلایه بیامد سوی رود آب P. 15. male P. 16. در.

بیاورد لشکر سوی رزمگاه
 همانا نباشد فراوان درنگ
 ویاخته از جنگ بر گشته اند
 همیرفت پیش سپه پیشرو
 همه رزمگاه خیمه بد بی سپاه
 که کس نیست ایدر زایران سپاه
 بفرمان پیران نهادند گوش
 که ای نامور پر^۱ گهر موبدان
 که اکنون دشمن تهی ماند جای
 همه تیز گشتند^۲ با پهلوان
 شکست آمد اندر بداندیش ما
 از ایشان نه هنگام ترس است ویا
 زهوش وخرد گر بمانی^۳ شکفت
 به^۴ آید زمولیدن اندر شتاب
 شود سست پای شتاب از درنگ^۵
 شدند انجمن پیش افراسیاب
 بیایند گردان و جنگ آوران
 چنان است رای خردمند و بس
 مرنجان بدین کار چندین روان

چو آتش سپهدار توران سپاه
 بهمان چنین گفت لاکنون^۱ جنگ
 ۴۷۵ سواران ایران همه کشته اند
 بزد کوس واز دشت بر خاست غو
 رسیدند گردان بدان رزمگاه
 بشد پیش پیران یکی مزده خواه
 بشادی بر آمد زلشکر خروش
 ۴۸۰ سپهد چنین گفت با بخردان
 چه سازیم واینرا چه آریم^۲ رای
 سواران لشکر زیر و جوان
 که لشکر گریزان شد از پیش ما
 یکی رزمگاه است پر خون و خاک
 ۴۸۵ بباید پس^۳ دشمن اندر گرفت
 گریزان زیاد اندر آمد بلب
 چنین گفت پیران که در کار^۴ جنگ
 سپاهی بکردار دریای آب
 بمولیم تا آن سپاه گران
 ۴۹۰ وزان پس بایران نمایم کس
 بدو گفت هومان که ای پهلوان

چه گوئید اکنون چه دارید P. 3) با P. 4) کامروز P. 1)
 زهولش سزد گر بمانیم P. 6) پی P. 5) male. نیز گفتند P. 4)
 P. 7) male. نه P. 8) گاه P. 9) C. insert:

بود رسم و آئین مرد دلیر که آرد باهستگی شیر زیر

سپاهی همه پهلوان و سوار
 کنون خیمه و گاه و پرده سرای
 چنان دان که رفتن زییچارگیست
 نمولیم^۳ تا نزد خسرو شوند
 ز زابلستان رستم آید بجنک
 کنون تاختن بایدم ساختن
 چو گودرز را با سپهدار طوس
 همه^۴ بیگمانی بچنگ آوریم
 چنان داد پاسخ بدو پهلوان
 چنان کن که نیک اختر و رای تست
 پس لشکر اندر گرفتند راه
 بلهاک فرمود کاکنون مایست
 بدو گفت مگشای بند از میان
 همی رفت لهاک بر سان باد
 چونیمی ز قیره شب اندر گذشت
 خروش آمد از کوه و آوای زنگ
 بنزدیک پیران بیامد ز راه^۵
 که ایشان بکوه همان درند
 بهومان چنین گفت پیران که زود

کندافکن و گرد و خنجر گزار^۱
 همه مانده بر جای و رفته ز جای
 نمودن بما پشت یکبارگیست
 بدرگاه او لشکری نو شوند ۴۵
 زیانی^۲ بود سهمگین زین درنگ
 فسونه و نیرنگها باختن
 درفش همیون و پیلان و کوس
 از آن به که ایدر درنگ آوریم
 که بیدار دل بش و روشن روان ۵۰
 که چرخ فلک زیر بالای تست
 سپهدار پیران و توران سپاه
 بجنیان عنان^۶ با سواری دیست
 ببین تا کجا اند ایرانیان
 ز خواب و زخوردن نکرد ایچ یاد ۵۵
 طلایه بدیدش بتاریک دشت
 ندید ایچ لهاک جای درنگ
 بدو آگهی داد از ایران سباه
 همه^۷ بسته بر پیش راه گزند
 عنان و رکبیت بباید بسود ۶۰

۱) Pro hoc vs. in C. leguntur duo:

همه خسته رفته از اینجا سپاه غریبان و پیران بنزدیک شاه

سپاهی بران جوش و آن زور و دم شده روی دریا ازیشان درم

۲) P. male. ۳) P. ut sit interrogatio. ۴) همان. ۵) P. بنزدیک.

۶) P. هم. ۷) P. جراه.

به بر آنچه باید زلشکر^۱ سوار
 که ایرانیان با درفش سپاه
 ازین رزم رنج آید اکنون بروی
 گر آن مردی کاویانی درفش
 اگر دست یابی بشمشیر تیز^۲
 من اینک پس اندر چو باد دمل
 گزین کرد هومان ز توران سوار
 چو خورشید تابنده بنمود چهر^۳
 پدید آمد از دور گرد سپاه
 که آمد ز توران^۴ سپاهی پدید
 چو بشنید جوشن بپوشید طوس
 سواران ایران همه همگروه
 چو هومان بدید آن سپاه گران
 خروشان وجوشان چو شیر زیان
 چنین گفت هومان بگودرز و طوس^۵
 سوی شهر توران بکین خواستی^۶
 کنون همچو نخچیر رفته بکوه
 نباشد ازین کار تان شرم و ننگ
 چو فردا بر آید ز کوه آفتاب
 زگردان و گردنکش و نامدار^۷
 گرفتند کوه هملون پناه
 خرد تیز کن چاره این بجوی
 بیابی شود روز ایشان بنفش
 درفش و همه نیزه کن نیزه ریز
 بیایم نساژم درنگ و زمان
 سپردار و شمشیرزن سی هزار
 جهان کرد از چهر خود پر زهر^۸
 غو دید جان آمد^۹ از دیده گاه
 بابر سیه گرد شان بر دمید^{۱۰}
 بر آمد دم بری و آوای کوس
 رده بر کشیدند در پیش کوه
 گرائیدن تیغ و گرز و سنان^{۱۱}
 میان^{۱۲} سپه اختر کاویان
 کز ایران برقتید با پیل و کوس
 بدان مرز لشکر برون تاختن^{۱۳}
 پیریشان و از جنگ گشته ستوه^{۱۴}
 خور و خواب و آرام بر کوه و سنگ
 کم زین حصار تو دریای آب

1) P. دلیران گردنکش نامدار. 2) P. ببر چند مایه زگردان. 3) P. خلست. 4) P. بگسترد کافر بر تخت علیج. 5) P. تلج. 6) P. بیپیش. 7) P. رسید. 8) P. گرز و تیغ سران. 9) P. زترکان. 10) P. روی لشکر برون تاختید. 11) P. آختید. 12) Variat lectio huius vs. in P.: شدستی زگردان توران ستوه

چرا بر گزیدی چو نخچیر کوه شدستی زگردان توران ستوه

فرود ارمّت من زکوه بلند
 فرستم بنزدیک افراسیاب
 بدانی³) که این چاره بیچارگیست
 هیونی به پیران فرستاد زود
 دگر گونه بد زانکه انداختیم
 همه کوه یکسر سپاهست⁴) و کوس
 چنان کن که چون بر دمد پاک روز
 تو ایدر بوی ساخته با سپاه
 فرستاده نزدیک پیران رسید
 بیامد شب تیره هنگام خواب
 دو دستت به بندم باختم کند⁵)
 جدا گشته¹) از خورد و آرام و خواب
 برین چاره تو²) بیاید گریست
 کز اندیشه پیگار مارا چه⁴) بود
 بریشان همی تاختن ساختیم
 درفش از پس پشت گودرز و طوس⁵)
 پدید آید از چرخ گیتی فروز
 کنی⁶) روی هامون زلشکر سپاه
 بجوشید چون گفت هومان شنید
 همی راند لشکر بکردار آب

آمدن پیران از پی ایرانیان بکوه هملون

چو خورشید ازان چادر نیلگون
 سپهد بکوه هملون رسید
 بهومان چنین گفت کز رزمگاه
 بگویم بسلا⁷) ایرانیان
 بکوه هملون که دانش نوید
 بیامد بنزدیک ایران سپاه
 خروشید کای نامبردار طوس
 غمی شد بدید و آمد برون⁸)
 زگرد سپه شد زمین ناپدید
 مجنب و مجنبان زمانی⁹) سپاه
 چه داری¹⁰) بپای اختر کلویان
 بدین بودن اکنون چه دارد امید
 سری پر زکینه دلی پر گناه¹¹)
 خداوند پیلان و گپال و کوس

1) P. کرده. 2) P. ندانی. 3) P. بدان کوه خارا. 4) P. اندیشه. 5) P. ما دگر گونه
 6) P. شناسست. 7) P. شده. 8) P. از ایدر. 9) P. سنانست. 10) P. ما دگر گونه
 post hunc vs. inserit:

که تا من نبینم یکی روی طوس چه دارد برین کوه پیلان و کوس
 8) P. دارد. 9) P. شوم با سپهدار. 10) P.

که تا توهی رزم جوئی برنج
 بران رزمگه بر همه بی سرنده
 پر از داری دل پر از کینه سر
 بدام اندر آتی هی بی گمان¹
 که من بر دروغ تو دارم² فوس
 زبهر سیلوش میان مهان
 بدامت نیایم بگفتار گرم
 میان بزرگان و نام آوران³
 جهانی زخونش بیرداختی
 وزو ماند اندر جهان رزم و کین
 که بودی زرویش هی شاد مرد
 بر مرد سنگی نگیری⁴ فروغ
 ازین⁵ بر همان کشیدم سپاه
 بیاید زمان تا زمان با مهان⁶
 چو دستان و چون رستم پیلتن
 نمائم⁷ بتوران بر ویم و رست
 نه گاه فریبست و روز کمین
 فرستاد و گرفت بر کوه راه

کنون ماهیان اندر آمد به پنچ
 زگودرزیان آن کجا بهترند
 تو چون غرم رفتستی اندر کمر
 ۵۵ گویزان و لشکر پس اندر همان
 چنین داد پاسخ سرافراز طوس
 پی کین تو افکندی اندر جهان
 زگفتار یاوه نداری تو شرم
 مبدا بکیتی چو تو پهلوان
 ۵۵ بسوگند ویرا بینداختی
 زبهر تو ماند او بتوران زمین
 دریغا چنان شاه آزاد مرد
 برین⁸ ساز و چندین فریب و دروغ
 علف تنگ بود اندران رزمگاه
 ۵۵ کهن آگهی شد بشاه جهان
 بزرگان لشکر شدند انجمن
 چو جنبیدن شاه گردد درست
 کهن کامدی کار مردان ببین
 چو بشنید پیران زهر سو سپاه

1) C. inserit:

بکین گرانمایه جنگی فرود شمارا سر از تن بیاید درود

2) P. آرم. 3) P. روشن روان. 4) P. بدین. 5) P. et C. addit
 vs. spurium:

گهی جادوی سازی و گه فسون بفرجام کارت بریزیم خون

6) P. آزان. 7) P. ناگهان. 8) P. بیاید پس ما همان ناگهان.

بهر سو سپاه اندر آمد چو کوه
برایشان چو راه علف تنگ شد
چنین گفت هومان پیران^۱ گرد
یکی کار سازم که ایرانیان
بدو گفت پیران^۲ که بر ماست باد
چو راه علف تنگ شد بر سپاه
زفرمان سلار پیچند سر
همه لشکر آید^۳ بزندهار ما
بریشان کنون جای بخشایش است
بران کوه دامن گروها گرو^۴
سپهد سوی چاره جنگ شد^۵
که مارا پی کوه باید سپرد
نه بندند ازان پس بکینه میان
نکردست کس رزم با باد یاد^۶
کسی سنگ خارا ندارد نگاه^۷
شود تیره دیدار پرخلشخر^۸
ازین پس نخبند پیگار ما
نه هنگام پیگار و آرایش است^۹

شبیخون کردن ایرانیان

رسید این سگالش بگودرز و صوس
چنین گفت با طوس گودرز پیر
سه روز اربود خوردنی بیش نیست
نه خیمه نه خرگه نه بار و بانه
سر سرکشان خیره گشت از فسوس
که مارا کنون جنگ شد ناگزیر^{۱۰}
بیکسو^{۱۱} گشاده رهی پیش نیست
چنین چند باشد سپه گرسنه

1) In P. variat lectio huius vs.:

سپاه انجمن گشت بر گرد کوه زهر سو بیامد ز توران گرو

2) C. inserit duos vss. spurios:

بستند کین خواستن را میان بدین گونه يك هفته تورانیان

که تنرا دهد خوردنی پرورش کمی کرد ایرانیان را خورش

3) P. هومان. 4) P. پیران بهومان. 5) C. post hunc vs. collocat vs. seq.

583. 6) Deest in C.; P. بیچند contra metrum. 7) P. بیانند يك يك

8) C. hunc vs. collocat post va. 579 eiusque loco addit duos alios:

بر آساید این کشور از دآوری نکوبند ازین پس در مهتری

بتوران نیارد گذر کرد کس بایران نمائیم کس شاد ویس

9) P. زیکسو.

پدید آید آن چادر لاجورد
 زبالا شدن سوی دشت نبرد
 بسازیم تا چون بود یار بخت
 وگر تلج گردنکشان بر نهیم
 یکی خاک یابد یکی فرّ وجاه^۱
 دلش^۲ بود پر درد وکین کهن
 فرو رفت مهر و جهان تار شد^۳
 بیستند مردم زگفتار لب
 بخواند آنچه بودند مردان کار
 دگر سوی شیدوش وخرّاد^۴ گرد
 بسی پند و اندرزها کرد یاد
 نهادند بر یلا گرز گران
 چو آتش بقلب سپه بر زدند
 خروشی بر آمد بلند از سپاه
 دل رزمجیان پر از بیم شد
 نشست از بر تازی اسب سپاه
 بسی بیهش از رزم بر گشته دید
 یکی بانگ زد تند^۵ بر لشکرش
 شمارا زکین هیچ مایه نبود
 باوردگه خفتن اندر^۶ بد است

کنون چون شود روی خورشید زرد
 ببايد گزیدن سواران مرد
 ۵۰۰ بسان شبیخون یکی رزم سخت
 اگر يك بیک تن بکشتن دهیم
 چنین است فرجام آوردگاه
 زگودرز بشنید طوس این سخن
 همی بود تا شب نمودار شد
 ۵۰۰ چو بگذشت یکپاس از تیره شب
 بر آراست طوس از پی کلرزار
 زیکسوی^۷ لشکر به بیژن سپرد
 درفش خجسته بگستهم داد
 خود وکیو ورقام وچندین^۸ سران
 ۵۰۰ بسی سپهدار پیران شدند
 چو دریای خون شد همه رزمگاه
 درفش سپهبد بدو نیم شد
 چو بشنید هومان خروش سپاه
 بیامد زلشکر بسی کشته دید
 ۵۰۰ فرو ریخت از دیده خون بر یرش
 چنین گفت کایدنر طلایه نبود
 بهر يك ازیشان زما سیصد است

۱) P. چرخ ماه. ۲) P. سرش. ۳) P. omittit tres vss. 584—586.

۴) P. دست بخرّاد و شیدوش. ۵) P. بیک دست. contra metrum.

۶) P. وچندی male. ۷) P. سخت. ۸) P. خواب و خوردن. بر آوردگه
 et C. post hunc vs. inserit tres vss.:

نباید که گیرند مارا زبون نباید که خوانند بر ما فسون

هلا تیغ و ژپالها^۱ بر کشید
 زهر سو بریشان بگیرد راه
 رهائی نباید که یابند هیچ
 بر آمد خروشیدن کره‌نای
 گرفتند شان یکسر اندر میان
 چنان^۲ آتش افروخت از ترکه و تیغ
 شب تار و شمشیر و گرد سپاه
 ز جوش تو گفתי ببار اندرند
 بلشکر چنین گفت هومان که بس^۳
 همه پیش من دستگیر آوید
 چنین گفت لشکر بپانک بلند
 دهید ار بگز و بزوپین^۴ دهید
 چنین گفت با گئو و رقلم طوس
 مگر کردگار سپهر بلند
 و گر نه به پر^۵ عقب اندریم
 یکی حمله کردند^۶ هر سه بهم
 بر آمد دگر^۷ ره غو کوس و نلی
 ندیدند کس یال اسپ و عنان
 چنین گفت هومان با آواز تیز

سپهرای چینی بسر در کشید
 کنون کر بر که^۸ کشد تیغ ماه
 ازشان که دارد^۹ درنک و سیچ^{۱۰}
 بهر سو رفتند گردان زجلی
 سواران ایران چو شیر ژیان
 که گفתי هوا گرز بارد زمیغ
 ستاره نه پیدا نه تابنده ماه^{۱۱}
 زتاری بدریای قار اندرند^{۱۲}
 ازین مهتران مگنید ایچ کس
 نباید که خسته به تیر آوید
 که اکنون بیچارگی دست بند
 سرانرا زخون تاج بر سر نهید
 که شد جان ما بی ثمان بر فسوس^{۱۳}
 رهند تن و جان ما زین^{۱۴} گزند
 ویا نه بدریای^{۱۵} آب اندریم
 چو بر خیزد از جای شیر دژم
 خروشیدن زنگی هندی درای
 زتنگی بچشم اندر آمد سنان^{۱۶}
 که نه جای جنگست و راه گریز

چنین رزم هرگز که دارد بیاد
 کنون نیزه و گرز باید زدن
 که شد دشمن خسته فیروز و شاد
 همه چشم دشمن به تیر آزدن

دربشان نباید P. 3) 1) پولادرا P. 2) 2) P. 3) male. 7) P. 4) 4) P. 5) 5) پیدای و ناهید و ماه P. 6) 6) چینی P. 7) 7) P. 8) 8) کشید و گرز و بخنجر P. 9) 9) بی P. 10) 10) و گر P. 11) 11) پیدند P. 12) 12) C. دیگر contra metrum. 13) 13) زیر دریای

که تا بر تن بدکنش بد رسد^۱
 بمانده میان چنان^۲ رزمگاه
 که او داد در جنگ هر جای داد
 بسی یاد کردند بر بیش و کم
 بُدی یار ما اندرین^۳ رزمگاه
 که خیره بکام نهنک آمدیم
 که گیرند ما را کنون ناگهان
 شود شهر^۴ ایران کنون تل و مل^۵
 بلشکر همی دیر شد گیو و طوس
 که شد کار پیشکار سالار^۶ دیر
 که شد کار سالار لشکر دراز
 هوا قیره گون شد زمین آبنوس
 زخون بود هر جای بر دشت جوی
 همه بر کشیدند گرز گران^۷

بر انگیخت از جای تان بخت بد
 سه جنگ آور و خوار مایه سپاه
 فراوان ز رستم گرفتند یاد
 ۹۲۰ زشیدوش وز بیژن و گستم
 که باری یکی تن^۸ زایران سپاه
 نه^۹ ایدر بیپیشکار و جنگ آمدیم
 دریغ آن در وگاه^{۱۰} شاه جهان
 تهمتن بزابلستان است و زال
 ۹۲۵ همی آمد آواز گویل و کوس
 چنین گفت شیدوش و گستم شیر
 بیژن گرازه چنین گفت باز
 همی آمد از دشت آوای کوس^{۱۱}
 برفتند گردان بآوای اوی
 ۹۳۰ رسیدند اندر قفای^{۱۲} سران

۱) C. inserit tres vss.:

چو بشنید این طوس دشنام داد بدو گفت کای بدرگه بدنزداد
 ابا چند گردان واندک سپاه بکردیم چندین زترکان تباہ
 بگشتیم تا شب باوردگاه اگر پلی داری همی رزم خواه

ندیدند P. ۴) که در شب کسی را P. ۳) بماند از بزرگان آن P. ۲)
 Ed. Teh. ۸) کار. P. ۷) سر تاج. P. ۶) که. P. ۵) با خود درین
 P. ۱۱) inversis hemist. P. ۱۰) سالار و پیشکار P. ۹) پایمال
 P. ۱۲) addit tres vss., quorum primus idem est ac sequens
 vs. 632, quem sequuntur:

زگردان نیو وز آوای زنک تو گفתי ز دریا بر آید نهنک
 همه گرزور بود و شمشیردار بدانست هومان که آمد سوار

چو دانست کامد ورا یار طوس
 سبک شد عنان و گران شد رکیب
 همی گویو ورقلم چون نره شیر
 یکی رزم کردند تا چاک روز
 سپه باز خواندند^۵ گردان زجنگ
 بگردان چنین گفت سالار طوس
 ز گردنکشان چشم بد دور باد
 دلیری چنین^۷ کر شما دیده ام
 زبزدان پاکیزه خواهم نخست^۸
 پنهام بدویست تا جاودان
 امیدم بدویست هر چند^{۱۱} زود
 کنون آن زمان آن هیمن دمان
 چونامه بنزدیک خسرو رسد
 بیاری بیاید گو پیلتن
 به پیروزی و کام گردیم باز
 سخن هر چه رفت آشکار و نهان
 همی^۱ بر خروشید بر سان کوس
 بلندی که دانست^۲ باز از نشیب
 به بودند زاواز بیژن دلیر^۳
 چو پیدا شد از کوه^۴ گیتی فروز
 کشیدند لشکر سوی کوه و سنگ^۶
 که از گردش هور تا زخم کوس
 بفرجام این رزم ما سور باد^۹
 ز کند آوران هیچ نشنیده ام
 که چشم بدان دور دارد درست^{۱۰}
 شمار^{۱۲} برون آورد زمین میان
 پس ما بیايند لشکر چو دود
 همانا که شد نزد شاه جهان^{۱۳}
 بدش اندرون آتش نورسد
 ز شیران یکی نامور^{۱۴} انکمن
 بدیدار کی خسرو آید نیاز^{۱۵}
 بگویم پیروز شاه جهان

1) P. همه. 2) P. بلندی ندانست et legit hunc vs. post vs. 630, d. q. v. not. 12 ad hunc vs. 3) Deest in P. 4) P. شد آن تیغ. 5) P. سواری چنان. 6) In C. transpositi sunt vss. 637 et 638. 7) گشتند. 8) P. که شادان. 9) P. نباشد بدین لشکر اندر کمی. 10) P. همی. 11) P. هر چند contra metrum. 12) Pro hoc vs. et seq. 643 in C. leguntur tres :

یکی نامه باید که زی شه کنیم
 هم آنگاه نامه نوشتند و برد
 بستی زاری و لابه ها اندروی
 بگوئیم واز کارش آنگه کنیم
 فرستاده نلم بردار گرد
 که ای سرفراز شه نامجوی
 جنکی یکی P. 13)

بخشوی و خشنودی شهریار
 پس آنکه بخیمه² فرود آمدند
 طلایه پرون آمد از هر دو روی
 ۹۵۰ چو هومان رسید اندر آوردگاه
 به پیران چنین گفت کامروز گرد
 چو آسوده گردند گردان ما
 یکی روز سازم که خورشید و ماه
 بگفتند و رفتند هر دو ز جای
 بیابیم یکسر بر از¹ روزگار
 زبیکار بی کام³ دم بر زدند
 بدشت دلیران پر خشاجوی
 زکشته ندیدد هیچ بر دشت راه
 نه بر آرزو گشت گناه نبرد
 ستوده سواران⁴ و مردان ما
 ندیدست هرگز⁵ چنین رزمگاه
 همی هر یکی زد دگر گونه رای⁶

آگاهی یافتن کیخسرو از کار سپاه

۹۵۰ ازان پس بیامد بخسرو خبر
 سپهبد بکوه هملون کشید
 در کاخ گودرز کشاوران
 ستاره بریشان بنالد همی
 ازیشان جهان پر ز خاکست و خون
 ۹۶۰ چو بشنید کیخسرو نامور
 بفرمود تا رستم پیلتن
 برفتند از ایران همه بخردان
 که پیران شد از رزم پیروزگر
 ز لشکر بسی گرد شد ناپدید
 تهی شد ز گردان و آزادگان
 بیالیز گلبن نباند همی
 بلند اختر طوس گشته نگون
 دلش گشت یکباره زیر وزیر
 خرامد بدرگاه با انجمن
 جهان دیده و نامور موبدان⁷

۱) P. بیباشد بکام شما. ۲) P. دو لشکر زکینه. ۳) P. یکباره.
 ۴) P. ستوران. ۵) Sic P. et ed. Teh.; C. هرکس. ۶) C. omittit hunc
 vs., sed legitur in ed. Teh. et P. ۷) Pro hoc vs. C. exhibet octo vss.
 spurios:

بنزد تهمتن برفتند باز
 همه پیش آن پهلوان زمین
 برابستان پیش آن سرفراز
 سرافکنده کردند صد آفرین
 جهانت بکام و دلت شادمان
 بهرستم بگفتند کای پهلوان

سر نامداران زبان بر گشاد
 بهستم چنین گفت کای سرفراز
 همی سر^۱ گماید بسوی نشیب
 توستی پرورانده تاج و تخت
 دل چرخ در نوک شمشیر تست
 بکندی دل و مغز دیو سپید
 زمین گرد رخس ترا چاکرست
 ز تیغ تو خورشید بریان شود
 زیر^۲ و زپیکان کله تو شیر
 تو تا بر نهادی بمری کلاه
 کنون ظوس و گودرز و گیو و سران
 همه دل پر از خون و دیده پر آب
 فراوان ز گودرزیان کشته مرد
 هر آنکس کزیشان بجلان رسته اند
 همه سر نهاده سوی آسمان
 که ایدر بیاید مگر^۳ پیلتن
 شب تیره کین نامه بر خوانده ام

ز پیگار لشکر همی کرد یاد
 بترسم که این دولت دیر یاز
 دلم شد ز کردار آن پر نهیب^۴
 فروغ از تو گیرد جهاندار بخت
 سپهر و زمین و زمان زیر تست
 زمانه بمهر تو دارد امید
 زمان بر تو چون مهربان مادرست
 زگرز^۵ تو ناهید گریان شود^۶
 بروز بلا گردد از جنگ سیر
 بر ایران نکرد هیچ دشمن نگاه
 فراوان ازین مرز کند آوران
 گریزان ز گردان افراسیاب
 شده خاک بستم بروز^۷ نبرد^۸
 بکوه همان جگر^۹ خسته اند
 سوی کردگار مکان و زمان
 بنیروی یزدان و فرمان من
 بسی خون دل بر رخ^{۱۰} افشاند ام

فرستاده ایم از بر شهریار
 کنون خیز و پیش شهنشه خرام
 چنین گفت رستم گویا بخت
 بگفت این و بر رخشان نشست
 زمین بوس کرد و ثنا گسترید
 بدان سان که اورا سزوار دید

کند شاه ایران ترا خواستار
 دلیرا یلا پرور دستان سام^۱
 که جانم فدای شه و تاج و تخت
 بر خسرو آمد یل چیره دست
 هم^۲ P. 5) بدشت P. 4) زگرز P. 3) زپیر P. 2) پیر P. 1)
 بسی از جگر خون بر P. 7) گو P. 6)

مگر پیش یزدان فریادرس
 دلم زین سخن پر زتیمار گشت
 که روشن روان بادی و تن درست
 تن پاک² دور از بد بدگمان
 زاسپ و سلیم و زگنج و سپاه
 نشاید گرفتن چنین کار سست⁴
 که بی تو مبادا نگویند و کلاه
 ندارد چو تو شاه گردون بیاد
 کلاه کیانی⁵ بسر بر نهاد
 بآرام یکروز ننشسته ام
 چه جادو چه نر⁷ ازدهای دلیر
 شب تیره و گزلهای گران
 گزیدن در رنج بر جای ناز
 که روزی رشادی نپرسیده ام
 میان⁸ بسته ام تا چه فرمان دهی
 رخ¹¹ بدستگاران تو زرد باد

۹۸. نگفتم سه روز این سخن را بکس
 کنون چون زاندازه¹ اندر گذشت
 امید سپاه و سپید بتست
 سرت سبز بادا دلت شادمان
 زمن هرچه خواهی² فروزی بخواه
 ۹۹. برو با دل شاد و رای درست
 بپاسخ چنین گفت رستم بشاه
 که با فر ویزی و با رای و داد
 شنیدست خسرو که تا کیقباد
 بایران بکین من³ کمر بسته ام
 ۱۰۰. بیلان و تاریکی و پیل و شیر
 بزرگان توران و مازندران
 همان تشنگیها و راه دراز
 چنین رنج و سختی بسی دیده ام
 توشاه جهان هستی⁴ و من رهی
 ۱۰۱. ازان⁵ کشتگان شاه بی درد باد

۱) P. زال. ۲) کار از انداز. ۳) P. زال. ۴) C. inserit quinque vss. spurios :

ترا کرد باید کنون کارزار
 که توران شود تیر و ایران کمان
 جز از تو بکس بر نرید زره
 سر سرکشان اندر آری بگرد
 بگردون نگویند فریادرس

۵) P. شاه نو آئینی. ۶) P. بکینه. ۷) P. وچه. ۸) P. بزرگی. ۹) C. بزرگی. ۱۰) P. ازین. ۱۱) P. دل.

۳) P. باید. ۴) C. inserit quinque

بر ایرانیان چون که شد کارزار
 نبود این چنین کار کس را کمان
 بجز تو که داند گشاد این گره
 نداری تو همتا بروز نبرد
 بزمی که نام تو گویند بس

شوم تا سپهبد کمر بر میان
 زگودرزیان من² جگر خسته ام
 چو بشنید کیخسرو آواز اوی
 بدو گفت بی تو نخواهم زمان
 فلك زیر خمر کمند تو باد
 ز دینار و گنج و ز تاج و گهر
 بیاورد گنجور خسرو کلید
 همه شاه ایران پرستم سیرد
 تو با گرزداران زابلستان
 همی رو بکردار باد دمان
 زگردان شمشیرزن سی هزار
 فریبرز کاوس را ده سپاه
 تهمتن زمین را ببوسید و گفت
 سرانرا سر اندر شتاب آوریم
 سپهرا درم دادن آغاز کرد
 فریبرز را گفت بر کش پگاه
 نباید که روز و شبان بغنوی
 بگوش که در جنگ تندی مکن
 من اینک بکردار باد دمان
 به بندم برین¹ کین ایرانیان
 کمر بر میان سوگهرا بسته ام
 برخ بر نهاد از دو دیده دوجوی
 نه اورنگ و نه تاج و تخت کیان
 سر تاجداران به بند تو باد³ v. ۰۰
 کلاه و کمان و کمند و کمز
 سر بدرهای درم بر درید
 چنین گفت کای نامبردار گُرد
 دلیران و گردان کابلستان
 مجوی و مقرمای جستن⁴ زمان v. ۰۵
 زلشکر گزین از در⁵ کارزار
 که او پیش رو باشد و کینه خواه
 که با من رکیب و عنانست جفت
 مبادا که آرام و خواب آوریم
 بدشت آمد ورز مرا ساز کرد v. ۰۶
 سپاه اندر آور به پیش سپاه
 مگر نزد طوس سپهبد شوی
 فریب و زمان جوی و کندی مکن
 بیایم ناجیم بره بر زمان

1) P. بدین. 2) P. خود. 3) C. inserit:

جهان گنج و گنجور شمشیرتست سر سروران جهان زیر تست

4) P. یکدم et C. post hunc vs. addit:

بجای آر ای و خردا بهم نگر تا نجوئی بره برستم

5) P. زلشکر ببر سوی آن.

vio چو گرگین میلاد جنگ آزمای سپهرا زند بر بد ونیک رای

بزن خواستن فریبز فرنگیس مادر کیخسرو را

فریبز گفت ای یل تلپخش خداوند گویال وختان ورخش
 یکی آرزو دارم اندر نهان نیارم بکس گفتن اندر جهان
 مگر با^۱ تو ای پهلوان زمین سزاوار مهر و کلاه و نگین
 که هستی تو پشت وینه سپه ز تو بر فرزند گردان^۲ کلاه
 بدان ای سرافراز ایران زمین که بادا زبزدان ترا آفرین
 سیاوخش ردا برادر منم زیک تخم و بنیاد ویک گوهرم^۳
 زنی کز سیاوش بماندست باز مرا زبید ای گرد گردن فراز
 سزد گر بگوئی تو اینرا بشه برین بر نهی بر سر من کلاه
 بدو گفت رستم که فرمان تراست بر آرم من اینرا چنان کت هواست
 یل پیلتن شد بر شهریار بدو گفت کای خسرو نامدار
 یکی حاجتی دارم اکنون ز شاه^۴ کزان بر فراز سر از چرخ ماه^۵
 بخوام چو فرمان دهد شهریار که آنست^۶ نیکو بر کردگار
 رسیده بهر کس ز تو داد و مهر چو گردون بهر کس گشاده دو^۷ چهر
 فریبز کاوس^۸ آزادگان چنو کس نباشد ز شهزادگان

1) P. و گوهر منم 2) P. فرزند گردان بگزت 3) P. بر 4) P. et post hunc
 5) P. برتر آرم سر از چرخ و ماه 6) P. هست آن 7) P. بپناه
 vs. addit tres vss., qui spurii videntur:

بدو گفت خسرو که ای پهلوان همیشه تو بادی و روشن روان
 چه خواهی زمن هر چه خواهی بخواه زتخت وزمهر و زتاج و کلاه
 چنین گفت رستم که از فر شاه جهان بهر مندست و هم نیک خواه
 کاوس از 8) P. تو. 7) P.

- همان با هنرمندی و رای اوی یکی آرزو دارد از شهریار کجا چون بکین برادر میان نگهبان کاخ و در گنج اوی نباشد بجز دخت افراسیاب چو بشنید خسرو چنان گفتگوی بران کار دستور شد شهریار هر آنکس که از رای تو بگذرد نیاید ز گفتار تو جز بهی تو دانی که ما را پرو رای نیست بگویم بمادر اثر^{۱)} بشنود برفتند هر دو بنزدیک ماه بمادر چنین گفت پس شهریار بپر نیک ویدها پناهم توئی ز تو نیست پوشیده کار سپاه که چندان بزرگان ایران زمین فرستاد خواهم سپاهی کنون فریبرز باشد سپهکش برآه چنین رای بیند همی پرور زال
- نه بینم کسی نیز همتای اوی^{۲)} که جای سیاهش^{۱)} کند خواستار به بندد شود نزد ایرانیان کسی کوشناسد همی رنج اوی چنان چون بود ماه با آفتاب^{۲)} ازان پر خرد مهتر نامجوی^{۳)} برستم چنین گفت کای نامدار زمانه را زیر پی بسپرد که بادی همه ساله با فرهی مرین گفترا پیش او جای نیست همان پنדהا کر خرد در خورد^{۴)} تهمن ابا خسرو نیکخواه که ای در جهان از پدر یادگار منم چون کنارنگ وشاهم توئی همان کوشش رزم وآوردگاه^{۵)} بتوران بداند سرها بکین^{۶)} بود رستم زال شان رهنمون چو رستم بود پهلو کینهخواه که باشی^{۷)} فریبرز یلرا همل

1) P. برادر. 2) P. inserit vs. spurium:

ازین داد مر شاه را آگهی کجا اندرینست امید بهی

3) P. بگرود. 4) P. ورا گر زمن. 5) P. وزم آوردگاه. 6) C. inserit vs. spurium:

بایران زشیون بهر خانه نه بینی همانا تو فرزانه

7) C. et post hunc vs. male repetit vs. praecedentem 734.

که جفت تو بادا بهی و مهی
 بیلاد آمدش روزگار کهس
 پس آنکه چنین گفت با آب چشم
 وگر نه مرا گله این کار نیست
 نپیچد زرایش مگر آسمان
 چنین گفت کای بانوی بانوان^{۱)}
 که ثم باد اندر جهان دشمنیت
 تودانی که نشکبید از شوی^{۲)} زن
 بویژه که باشد زتخم کیان
 فرون تر زمردش^{۳)} بود خواستی
 که درخورد تاجست وزیبای تخت^{۴)}
 برادرش وزان تخم وزان گوهرست
 چه آباد و ویران همه زان اوست
 پسندیده ام شاهرا جفت^{۵)} ماه
 بجفتی فریبرز شاید ترا
 بگفت من و رای شه بگروی
 غمی بود و یاسخ نمیداد باز
 زشمر پسر هیچ پلسخ نداد
 که ای پر هنر مهتر-انجمن

چه بینی برین^{۱)} در چه فرمان دهی
 ۷۵۰ زخسرو چو بشنید مادر سخن
 نهانی همی بود با تاب و خشم
 که با رستم روی آزار نیست
 چو خواهند رستم بود بی گمان
 وزان پس گو پیلتن پهلوان
 ۷۵۵ زیاکسی بگوهر^{۲)} ستوده تنیت
 اگر بشنوی پند و اندرز من
 جوان کی شکبید ز جفت جوان
 که مرد از برای زنلند وزن
 فریبرز کاوس پیروز بخت
 ۷۶۰ بگوهر سیاوخش را همسرست
 از ایران دو بهره بفرمان اوست
 بدستوری و رای و فرمان شاه
 چه گوئی پسندیده آید ترا
 همان به که گفتار من بشنوی
 ۷۶۵ شه بانوان تا زمانی دراز
 همی زد بلب هر زمان سرد باد
 وزانپس چنین گفت با پیلتن

۱) P. بدین 2) P. addit duos vss., qui spurii videntur:

سر بانوانی وزیبای تاج سزاوار اورنگی و تخت عاج

فراوان ستودش گو پیلتن بدو گفت کای نازش انجمن

3) P. گوهر 4) P. شیوه male 5) P. زمردان 6) P. male omittit hunc vs. et seq. 760. 7) P. پسند شود شاه همجفت

- بایران اگرچه چنو مرد نیست
ولیکن ز گفتارت ای پهلوان
چه فرماید اکنن شه نامور
بران رام شد مبادر شهریار
میان بست رستم دران^۴ کار تنگ
بخواندند مهید بران کار پیش
نیاسود ازان پهلوان سپاه
وزانپس فریبرز داماد گشت
همان مایه^۵ وجاه بفراختش
سه روز اندران^۶ کار شد روزگار
چو این کرده شد رستم پهلوان
فریبرز شد پیش با لشکری
چو خورشید تابنده بنمود چهر
بر آمد خروشدن کمر نهای
پر اندیشه^۸ جان جهاندار شاه
دو منزل همی کرد رستم یکی
- ۷۰ بجای سیلوخش درخورد نیست^۱
گره بست گوثی مرا بر زبان
فرمان او بست باید کم
بر افروخت رخ چون گل اندر^۲ بهار
بریں بر نیامد فراوان درنگ
نیشند خطی بائین وکیش^۳
که تا کرد مر ما را جفت شاه
ز کیخسرو رستم آزاد گشت ۷۵
یکی خلعت وتاج نو ساختش
بروز چهارم بر آراست کار
سوی دشت شد با دلاور گوان
فروزان چو بر آسمان اختی
۷۸ بسان بتی^۷ با دل^۸ پر زمهر
تهمتن بر آورد لشکر زجای
دو فرسنگ میراند با او^{۱۰} براه
نیاسود روز و شبان اندکی

۱) P. inserit duos vss., qui spurii videntur:

دریغا سیلوخش ردرا چنان بتوران بکشتند مردم کشان
چه گویم که خواهند ام پور زال ز بهر فریبرز خواهد همال

2) P. نو. 3) P. بدان. 4) P. خمیش. In C. transpositi sunt vss. 773 et 774 et post vs. 773 inseritur:

فرنگیس را با فریبرز یار بکردند و بستند عهد استوار

5) P. پایه. 6) P. اندرین. 7) Ed. Teh. بشاه جهان. 8) P. دلی.
9) P. اندیشه contra metrum. ۱۰) P. بیامد با

دیدن طوس سیاوش را بخواب

شبی دل پر ز قیمار طوس بخواب اندر آمد گه زخم کوس
 ۷۸۵ چنان دید روشن روانش بخواب که رخسند شمع بر آمد ز آب
 بر شمع رخشان یکی تخت علج سیاوش بران تخت با فر و تلج
 لبان پر ز خنده زبان چرب گوی سوی طوس کردی چو خورشید روی
 که ایمانیان را هم ایدر بدار که پیروز گردی تو در کارزار
 ز گودرزیان هیچ غمگین مشو که ایدر یکی گلستانست نو
 ۷۹۰ بزم گل اندر همی می خوریم ندانیم کین^۱ باده تا کی خوریم
 ز خواب اندر آمد شده شاد دل ز درد و غممان گشته آزاد دل
 بگودرز گفت ای جهان پهلوان یکی خواب دیدم بروشن روان
 نگه کن که رستم چو باد دمان بیاید بر ما زمان تا زمان
 بفرمود تا در میدند^۲ نای بجنبید در^۳ کوه لشکر ز جای
 ۷۹۵ به بستند گردان ایران میان بر افراختند اختر کاویان
 بیاورد ازان روی پیران سپاه شد از گرد خورشید تابان سپاه
 از آواز گردان و باران تیر همی چشم خورشید شد خیره خیر
 دو لشکر بروی اندر آورده روی ز گردان نشد پیش یک^۴ جنگجوی
 چنین گفت هومان بپیران که جنگ همی جست بید چه جوئی^۵ درنگ
 نه نه لشکر بدشت شکار اندرست تن واسپ ما^۶ زیر بار اندرست
 بدو گفت پیران که تیزی مکن نه روز شتاب است و گاه سخن
 سه تن دوش با خوار مایه سپاه برفتند بی گاه ازین رزمگاه^۷
 چو شیران ناهار و ما چون رمه که از کوهسار اندر آرد^۸ دمه

۱) P. contra metrum. ۲) P. کشیدند. ۳) P. بر. ۴) P. آید.
 ۵) P. ناگاه از آوردگاه. ۶) P. اسپها. ۷) P. سازی. ۸) P. هیچکس.

همه دشت چون¹ جوی خون یافتم
 یکی² کوه دارند خارا و خشک
 بمان تا بران سنگ بریان شوند
 گشاده نباید که دارید راه
 جوی جنگ تان دشمن آید بچنگ³
 چرا جست باید همی کارزار
 بباشیم تا دشمن از آب و نان
 مگر خار یا⁴ سنگ خارا خورند
 سوی خیمه رفتند از آن رزمگاه
 گشادند گردان سراسر کمر
 بلشکرگه آمد سپهدار طوس
 بگودرز گفت این سخن تیره گشت
 همه گرد بر گرد ما لشکرست
 سپهرا خورش بس فراوان نماند
 بشبگیر شمشیرها بر کشید⁵
 اگر اختر نیک یاری دهد
 ورایدون کجا داور آسمان
 زبخت جهان آفرین بیش و کم
 همان⁶ مرگ خوشتر بنام بلند

سر نامداران نگون یافتم⁷
 همی خار⁸ بپیند اسپان چومشک
 چو بیچاره گردند بیجان شوند
 دو رویه پس و پیش آن⁹ رزمگاه
 بزودی چه بایدت کردن درنگ¹⁰
 طلایه برین دشت بس ده سوار
 شود تنگ و زنهار خواهد بجان
 چوروزی سر آید خورند و مرنند¹¹
 طلایه بیامد به پیش سپاه
 بخواب و بخورند نهاند سر
 پر از خون دل ورخ شده آبوس¹²
 سر بخت ایرانیان خیره گشت¹³
 خور بارکش مان¹⁴ همه خاورست
 جز از گرز و شمشیر درمان نماند
 همه دامن کوه لشکر کشید
 بر ایشان مرا¹⁵ کامکاری دهد
 بشمشیر بر ما سر¹⁶ آرد زمان
 نباشد میمای بر خیره دم
 ازین زیستن با هراس و گزند

1) P. همی. 2) P. یافتیم in utroque hemist. 3) P. بی رنج دشمن بچنگ آیدت. 4) P. این. 5) P. کشیم. 6) P. از یک دو روزی درنگ آیدت. 7) P. خاک با. 8) P. کامکاری دهد. 9) P. درنگ آیدت. 10) P. درنگ آیدت. 11) P. درنگ آیدت. 12) P. درنگ آیدت. 13) P. درنگ آیدت. 14) P. درنگ آیدت. 15) P. درنگ آیدت. 16) P. درنگ آیدت.

بریں بر نهاندن یکسر سخن که سالار نیک اختر افکند بن

فرستادن افراسیاب خاقان و کاموس را بیاری پیران

چو خورشید بر زد زخرچنگ چنگ
 به پیران فرستاده آمد زشاه^{۸۵}
 سپاهی که دریای چین را زگرد
 یکی مهتر از ملوza التهر در^۹
 تنش زور دارد بصد نره شیر
 بیلا چو سرو ویدیدار^{۱۰} چو ماه
 سر سرفرازان و کاموس^{۱۱} نام
 زمرز سپنجاب تا مرز روم
 نخست اندر آیم زخاقان^{۱۲} چین
 چو منشور جنگی که با تیغ اوی
 کشانی چو کاموس شمشیرزن
 همه کارهای شگرف آورد^{۱۳}
 چنین گفت پیران بتران سپاه
 بدین مژده شاه پیر و جولان
 ببايد کنون دل زتیمار شست
 شه^{۱۴} از درد وازرنج کین^{۱۵} خواستن

بدید پیران مشك رنگ
 که آمد زهر جا فراوان سپاه^۱
 کند چون بیبلان بروز نمرد
 که بگذارد از چرخ گردنده سر^۲
 سر زنده پیل اندر آرد بیزیر
 جهانگیر و نازان بدو تاج و شاه
 بر آرد زگودرز واز طوس کام
 سپاهی که بود اندر آباد بوم
 که تاجش سپهرست و تختش زمین
 بخاک اندر آید سر جنگجوی
 که چشمش ندیدست هرگز شکن
 چو خشم آورد باد ویرف آورد^۳
 که ای سرفرازان و گردان شاه
 همه شاد باشید و روشن روان
 بایران نمانم بر و بوم و رست
 بر آسود واز لشکر آراستن

۱) In P. hunc vs. sequitur vs. 832 q. v. 2) C. مهتر آمد از ان روی آب.

3) و فرطوس P. 4) ویدیدن P. که بر وی ثنا کرد افراسیاب C.

6) P. نخستین سپهدار خاقان et legit hunc vs. post vs. 825. 7) P. addit vs., qui spurius videtur:

چو خشنود باشد بهار آردت گل و سنبل و جویبار آردت

8) P. بر male. 9) P. وکین.

- بایران و تیران و بر^۱ خشک و آب
 ز لشکر بر پهلوان پیشرو
 بگفتند کای نامور پهلوان
 بدیدار شاهان دلت شاد باد
 ز کشمیر تا پیش دریای^۲ شهد
 ز سقلاب چون کُنْدَر شیر مرد
 چو غرچه ز سگسار چو شنگل زهند
 چغانی چو فرطوس لشکرفروز
 شمیران^۳! شکنی سرافراز دهر^۴
 تو اکنون سر افراز ورامش پذیر
 دل و جان پیران پر از خنده شد^۵
 بهومان چنین گفت پیران که من
 که ایشان ز راه دراز آمدند
 ندارند سر کم زافراسیاب
 شوم تا^۶ به بینم که چند وجه اند
 کنم آفرین پیش خاقان چین
 به بینم سرافراز کاموس را
 چو باز آیم ایدر به بندم میان
 اگر خود ندارند پایاب جنگ
- نبینید جز کلم افراسیاب^{۸۴}
 بمزده بیامد همی نو بنو
 همیشه بزی شاد و روشن روان
 روانت ز اندیشه آزاد باد
 درفش و سپاهست و پیلان و مهد
 چو بیورد کاتی سپهر نبرد^{۸۵}
 هوا پر درفش و زمین پر پرند
 گهار گهانی گوگردسوز
 پراکنده بر نیزه و تیغ زهر
 کزین مزده برنا شود مرد پیر
 تو گفتی که او مرده بد زنده شد^{۸۶}
 پذیره شوم پیش آن^۷ انجمن
 پر اندیشه و رزمساز آمدند
 که با گنج و تختند و با جاه و آب^۸
 سپهد کدامند^۹ و گردان که اند
 همان پیش تختش بیوسم زمین^{۸۷}
 برابر کنم شنگل و طوس را^{۱۱}
 بر آرم دم و دود از ایرانیان
 بر ایشان کنم روز تاریک و تنگ

۱) P. اب. 2) P. رود. 3) P. شیران male. 4) P. وگرگو.

این. P. 7) روان مرده بد زنده گشت. P. 6) گشت. P. 5) زهر.

8) C. inserit vs. spurium:

ازین آمدن بی نیازند سخت خداوند تاجند و زیبای تخت

گهار گهانی و فرطوس را P. 11) سپهدار کدامت P. 10) من. P. 9)

کسرا که هستند از ایران سران^۱ ۸۹۰ فرستم بنزدیک افراسیاب
 نه آرام جویم برین بر نه^۲ خواب زلشکر هم آنکس که آید بدست
 سران شان بیژم بشمشیر پست بسوزم دهم خاک ایشان بباد
 نگیرم ازان بوم ویر هیچ^۳ یاد بسد بهره رانم ازان پس سپاه
 کنم روز بر شاه ایران سپاه یکی بهره زایشان فرستم ببلخ
 بر ایرانیان بر کنم روز تلخ ۸۹۵ دگر بهره بر سوی کابلستان^۴
 بکابل کشم خاک زابلستان^۵ سوم بهره بر سوی ایران برم
 زترکان بزرگان و شیران برم زن و کودک خرد و پیر و جوان
 نمانم که ماند تنی با روان بر و بوم ایران نمانم بجای
 که نه دست بادا ازیشان نه پای کنون تا کنم کارها را بسیج
 شما رزم ایران مجوئید هیچ ۸۷۰ بگفت این دل پر زکینه برفت
 همی بر تنش پوست گفתי بگفت بلشکر چنین گفت هومان گرد
 که اندیشه از دل^۶ بیاید سترد دو روز این همه^۷ رنج بر تن نهیم
 که^۸ دیده بکوه همان نهیم نباید که ایشان شبی بی درنگ
 گریزان برانند ازین کوه و سنگ^۹ کنون کوه ودشت و در ورود و راه
 سراسر^{۱۰} شود پر درفش سپاه

آمدن خاقان چین بهمان

۸۷۵ چو پیران بنزدیک ایشان رسید در ودشت پر سم اسپان بدید
 جهان پر سراپرده و خیمه بود زده سرخ و زرد و بنفش و کبود
 زیبایی چینی واز پرنیان درفشی بهر پرده اندر میان

۱) زابلستان P. ۲) غیز P. ۳) بدین ونه P. ۴) ایرانیان P. ۵) یکایک کشم خاک کابلستان P. ۶) که دلها زکینه P. ۷) گریزان برانند ازین کوه و سنگ P. ۸) دو P. ۹) یکی جهانی P. ۱۰)

فرو ماند واز کارش آمد شگفت بسی با دل اندیشه اندر گرفت
 که آيا¹ بهشتست يا يزمگاه سپهر برينست يا چرخ ماه
 بيامد بنزديك خاقان چين پياده ببوسيد زوى زمين^{۸۸}
 چو خاقان بديدش به ير در گرفت بماند از بر ويال پيران شگفت
 بپرسيد بسيار و بناختش ير خويش بر تخت بنشاختش
 بدو گفت بخ بخ که با² پهلوان نشستم چنين⁹ شاد و روشن روان
 بپرسيد ازان پس کز ايران سپاه که دارن نگين و که دارد کلاه
 کدامست⁴ جنگى و گردان که اند نشسته برين کوه سر بر⁶ چه اند^{۸۹}
 چنين داد پاسخ که اى شهريار⁵ انوشه بزي تا بود روزگار⁷
 درود جهان آفرين بر تو باد که کردى بپرسش دل بنده⁸ شاد
 بيخت تو شادانم و تن درست روانم همى⁹ خاک پاى تو جست
 کز¹⁰ ايرانيان آنچه پرسيد شاه نه مهر و کلاهست و نه تختگاه
 بى اندازه پيگار جستند و جنگ نديد اندران کار¹¹ جز خار^{۹۰} سنگ
 چوبى نام و بى کام و بى تن¹² شدند گريزان بکوه همان شدند
 سپهدار طوس است مردى¹³ دلير بهامون نترسد ز پيگار شير
 بزرگان¹⁴ چو گودرز کشاوران چو گيو و چو رهام آزادگان
 بيخت سرافراز خاقان چين سپهرا نه بيند سپهد جزين
 بهامون نيابند¹⁵ هنگام صف ندارند جز سنگ خارا بکف^{۹۱}
 بدو گفت خاقان که نزيك من ببلش و بيار يکى انجمن

1) P. که تا اين. 2) P. بگفتش بخ بخ آيا. 3) P. contra metrum.

4) C. بدو. 5) بر آن که زبهر. 6) که آيد. 7) که ديدم ترا.
 8) پير. 9) که بيدار دل باش و روشن روان. 10) پهلوان.
 11) بى بر و بى کار. 12) نديدند انجام. 13) از. 14) همه.
 15) بيايند. 16) زگردان. 17) مرد. 18) و بى کلم.

يك امروز با كام دل مي خوريم پي¹) روز نا آمده شمريم
 بياراست خيمه چو بلغ بهار بهشتست گفتي برنگ ونگار

رای زدن ایرانیان در²) کار خود

چو بر گنبد چرخ شد آفتاب
 دل طوس و گودرز شد پر شتاب
 1. که امروز ترکان چرا³) خامش اند
 برائی درون یا⁴) زمی بیهش اند
 اگر مستمندند اگر شادمان
 شدم در گمان از بد⁵) بدگمان
 اگر شان به پیگار یار آمدست
 چنان دان که بد روزگار آمدست
 تو ایران سپهرا همه کشته گیر
 وگر زنده از رزم بر گشته گیر
 مگر رستم آید بدین رزمگاه
 وگر نه بد آید بما زین سپاه⁶)
 1.5 ستودان نیاییم یکسر نه گور
 بکوبند سر مان بنعل ستر
 بدو گفت گیو ای سپهدار شاه
 چه بودت که اندیشه کردی تباہ
 کر⁷) اندیشه بد سخن دیگرست
 ترا کردگار جهان یاورست
 جهان آفرین را پرستند ایم
 بسی تخم نیکی پراگنده ایم⁸)
 دیگر ببخت جهاندار شاه
 خداوند شمشیر و تخت و کلاه
 1. ندارد جهان آفرین دست باز
 که آید بیدخواه مارا نیاز
 چورستم بیاید برین رزمگاه
 سر آید بدیها همه بر سپاه
 نباشد زیزدان کسی ناامید
 اگر⁹) شب شود روی روز سپید
 بیک روز کز ما نجستند جنگ
 مکن دل زاندیشه¹⁰) بر خیره تنگ
 نبستند بر ما در آسمان
 مشو بدگمان از بد بدگمان

برای درند C. Sic ed. Teh.; 4) چنین P. 3) از. P. 2) غم. P. 1)
 6) P. شد اندر گمان این دلم P. 5) برای اندرند یا et P. 7) آمد بما بر زشاه
 8) P. inversis hemist. 9) از. P. 10) P. بر دل اندیشه

وگر^۱ بخشش کردگار بلند چنانست کاید بما بر گزند^{۱۱۵}
 بپرهیز از اندیشه^۲ نابکار زما بر نگردد^۳ بد روزگار^۴
 یکی کنده سازیم پیش سپاه چنانچون بود رسم و آئین و راه
 همه تیغها جنگرا بر کشیم باجنگ اندر آئیم دشمن کشیم^۵
 به بینیم تا چیست آغاز شان برهنه شود بی گمان راز شان
 از ایران بیاید همی آگهی درخشان شود شاخ سرو سهی^{۱۲۰}

آگاهی^۶ یافتن گودرز از آمدن رستم

سپهدار گودرز بر تیغ کوه بر آمد برفت از میان گره^۷
 بزاری خروش آمد از دیدگاه که شد کار گردان ایران تبا^۸
 چو خورشید تابان زگنبد بگشت زبالا همی سوی خاور گذشت
 سوی باختر گشت گیتی زگرد سراسر بسان شب لاجورد
 شد از گرد^۹ خورشید تابان بنفش زبس پیل ویر^{۱۰} پشت پیلان درفش^{۱۱۵}
 غو نیده بشنید گودرز و گفت که جز خاک تیره ندارم نهفت^{۱۲}
 رخس گشت از اندوه بر سان قیر چنان شد کجا خسته گردد بتیر
 چنین گفت کز گردش^{۱۱} روزگار مرا بهره کیس آمد وکلزار
 زگیتی مرا شور بختیست بهر پراکنده بر جای تریاک زهر
 نبیر وپسر داشتم لشکری شده نامبردار هر کشوری^{۱۲۰}
 بکین سیاوش همه کشته شد زمن بخت بیدار بر گشته شد

C. 4) نه بر گردد از ما P. 3) بپرهیز و اندیشه P. 2) آثر P. 1) inserit vs. spurium:

که کار خدائی نه کاریست خرد قضای نبشته نشاید سترد
 5) P. inversis hemist. بروز دگر بار برتر کشیم P. 6) آگاه P.
 7) In C. transpositi sunt vss. 922 et 923. 8) خاک C. 9) واز P.
 10) P. نداریم جفت. 11) P. اختر. 12) P. ندارم نهفت.

سپه شد مرا بخت^۱ روز سپید
 نگشتی سپهر بلند از برم
 که ای مرد بینا روشن روان
 که آید کسی سوی این رزمگاه^۲
 نگه کن چپ لشکر^۳ و دست راست
 نبینم همی^۴ جنبش و جست و جوی
 وزین سو تو گوئی بخواب اندرند
 فرو ریخت از دیدگان آب زرد
 ازین پس مرا خشت بالین کنید
 بگیرم به بر گیسو و شیدوشرا
 سواران جنگی خود کاهرا
 ببوسم زمرگان به بارم بسی
 خروش آمد از نیده هم در^۵ زمان
 زرد و زتیمار آزاد بلش
 بر آمد کزو روز شد^۶ لاجورد
 بر آمد بکردار تلبنده ماه
 یکی ماه پیکر ز دور اندکی^۷
 پدید آمد و شیر زرین سرش^۸
 زیدار تو دور چشم بدی
 بدان سان^۹ که گفتی بیایزه رای

ازین زندگانی شدم ناامید
 نرادی مرا کاشکی مادرم
 چنین گفت با دیدبان پهلوان
 ۹۳۵ نگه کن بایران و توران سپاه
 درفش سپهدار ایران کجاست
 بدو دیدبان گفت از هیچ^۱ روی
 ازان سو بتاب و شتاب اندرند
 ازین گفته شد پهلوان پر زرد
 ۹۴ بنالید و گفت اسپر! زین کنید
 شوم پر کنم چشم و آغوش را
 همان بیژن گیسو و رقاه را
 به پدرود کردن رخ هر کسی
 نهانند زین بر سمند چمان
 ۹۴۵ که ای پهلوان جهان شاد بلش
 که از راه ایران یکی تیره گرد
 فراوان درفش از میان سپاه
 پیش اندرون گرگ پیکر یکی^۲
 درفش^{۱۰} دگر ازدها پیکرش
 ۹۵ بدو گفت گودرز انوشه بدی
 چو گفتارهای تو آید بجای

نگه کرد باید P. 3) که آرام دارند از آوردگاه P. 82) روی P. 84)
 پدید P. 7) دیده اندر P. 6) همین P. 5) هر دو P. 4) چپ
 درفشی P. 10) درفش بنفش P. 9) درفش P. 8) آمد و شد هوا
 برین P. 12) درفش P. 11)

ببخشت چندان زهر گونه گنج^۱ وزان پس چو روزی بایران شویم
 کزان پس نیارت نباشد برنج^۲ ترا پیش تختش برم ناگهان
 بنزدیک شاه دلیران شویم زبهر من اکنون ازین دیده گاه
 سرت بر فراز بجاه از مهان سخن هرچه دیدی^۳ بدیشان بگویی
 برو سوی سالار ایران سپاه^۴ بدو دیدبان گفت کز دیده گاه
 سبک بلش و از هر کسی چاره^۵ جوی چو بینم که روی زمین تار گشت
 نشاید شدن پیش ایزان سپاه بکردار سیمرغ ازین دیدگاه
 بدین دیدگه دیده بیکار گشت چنین گفت با دیدبان پهلوان
 برم آگهی سوی^۶ ایران سپاه دگر باره بنگم زکوه بلند
 که بیدار دل باش و روشن^۷ روان^۸ چنین داد پاسخ که فردا پگاه
 که ایشان بنزدیک تا^۹ کی رسند چنان شاد شد زان سخن پهلوان
 بکوه همان رسند^{۱۰} آن سپاه وزان روی پیران بکردار گرد
 که بی جان شده باز یابد روان سواری^{۱۱} بمزده بیامد زپیش
 همیراند لشکر بدشت نبرد چو بشنید هومان بخندید و گفت
 بگفت آن کجا رفته بد کم و بیش^{۱۲} خروشی بشادی ز توران سپاه
 که شد بی گمان بخت بیدار جفت بزرتگان ایران پر اندوه^{۱۳} و درد
 بابر اندر آمد ازان رزمگاه باندروز کردن همه همگروه
 رخان زرد و لبها شده لاجورد بهر جلی کرده یکی انجمن
 پراگنده گشتند بر گرد کوه که زار این دلیران خسرو نژاد
 همه^{۱۴} مویه کردند بر خویشتن^{۱۵}

۱) P. گنج. ۲) P. نیایدت نیز. ۳) P. گفتی. ۴) P. مزده. ۵) P. ما. ۶) P. که اکنون نگه کن روشن. ۷) P. ببايد شدن پیش. ۸) P. همی. ۹) P. از داغ. ۱۰) P. نوندی. ۱۱) P. کزیشان بلیران. ۱۲) P. همی. ۱۳) P. مویه کردند بر خویشتن. ۱۴) P. کز ایران بایشان. ۱۵) P. نگیرند یاد.

زمین پر زخون دلیران بود
 که بر خیز و بگشای راز از نهفت
 ببین تا که اند و چه و چون² و چند
 که دارد سراپرده و تختگاه³
 بر آمد⁴ زانبوه دور از گرو⁵
 درفش و سواران و پیل و سپاه
 پر از درد دل پر زانده جان⁶
 که روی زمین شد بگردار نیل
 خور از گرد بر آسمان تازه نیست
 همی از⁷ تبیره شود گوش کمر
 دلش گشت پر درد⁸ و پیر آب روی
 بسی درد⁹ و تیمار لشکر بخورد
 نبینم همی جز غم کارزار
 نیامد برویم ازین سان نهیب
 اگر چه سلیح و سپاه اندکیست
 زمین را زخون رود جیخون کنیم
 سپید بود چون¹⁰ بود شهریار
 مگر زیر خاکم بیاید سپرد¹¹
 هر آنکس که بود اندران¹² رزمگاه
 نه ناهید پیدا نه بهرام و تیر

کنون گورها¹ کام شیران بود
 سپیدار با بیژن گيو گشت
 برو تا سر تیغ کوه بلند
 همی بر کدامین ره آید سپاه¹³
 بشد بیژن گيو تا تیغ کوه
 همی کرد ازان که بهر سونگاه
 بیامد بسوی سپید دوان
 بدو گشت چندان سپاهست و پیل
 درفش و سنابرا خود اندازه نیست
 اگر بشمری نیست انداز و مر
 سپید چو بشنید گفتار اوی
 سران سپهرا همه گرد کرد
 چنین گشت کز گردش روزگار
 بسی گشتم اندر¹⁴ فراز و نشیب
 کنون چاره کار ایدر یکیست
 بسازیم و امشب شبیخون کنیم
 اگر کشته آئیم در¹⁵ کارزار
 نگینند بی نام گردی بمرد
 بدین رام شد پهلوان سپاه¹⁶
 چو شد روی گیتی بگردار¹⁷ قیر

و پیل و گاه P. 3) 1) متو که چونند لشکر P. 2) کفنها کنون P. 1)
 4) P. 6) contra metrum. 5) تبیره روان P. 5) بیامد P. 4)
 7) زبانت 8) گشتم P. 8) 9) گرم P. 8) 10) گشت غمگر P. 7)
 11) نباید شمرد P. 12) تا P. 11) آیم درین P. 10) ام من
 13) چو دریای P. 15) بودند در P. 14) و سپاه

سر از برج ماهی بر آورد ماه
 بیامد دمان دیدهبان پیش طوس
 چنین گفت کای پهلوان سپاه
 سپهد بخندید با مهتران
 چو یار آمد اکنون نجوئیم جنگ
 بنیروی یزدان گو پیلتن
 ز ترکان بر آید همه کام ما
 ز کار شبیخون نکرند یاد
 از آن دیدهبان گشت روشن روان
 طلایه فرستاد بر دشت جنگ
 همه شب بیاد جهان پهلوان
 بدرتد تا ناف شعر سیاه
 دوان گشته روی^۱ چون سندروس
 از ایران سپاه آمد از نزد شاه^۲
 که ای نامداران و کندآوران^۳ ۹۱۵
 گهی با شتابیم و گه با درنگ
 بیاری بیاید^۴ بدین انجمن
 بر آید بخورشید بر نام ما
 سپاه و سپهد همه گشت شاد^۵
 همه^۶ مزده دادند پیر جوان ۱۰۰
 خروش آمد از کوه و آوای زنگ
 همه شاد گشتند^۷ و روشن روان

رفتن خاقان چین بدیدن لشکر ایران

چو خورشید بر چرخ لشکر کشید
 یکی انجمن کرد خاقان چین
 بیبران چنین گفت کامروز جنگ
 یکی تا سرافراز گردن^۸ کشان
 بر آساید از رنج راه دراز
 شب تار تازنده شد ناپدید
 بزرگان و گردان توران^۹ زمین
 نساویم و روزی ببیاید درنگ^{۱۰۰۵}
 ابا این سواران مردم کشان
 هم از تاختن در نشیب و فراز

۱) P. وشد روی. ۲) C. inserit vs., qui spurius videtur:

بدیدم یکی پیکر خوب رنگ میان شان یکی ازدها تیزچنگ

۳) P. و فرخ سران et C. inserit vs. spurium:

چو بر بندگان کار گردد دراز خداوند گیتی گشایدش باز

۴) P. بیامد. ۵) Deest in C. ۶) P. همی. ۷) P. گشته. ۸) P. که تا سرافرازان و گردن. ۹) P. بدیبا بیاراست روی.

بدین رزمگاه اندرون با که ند
 خردمند شاهست با آفرین
 که او بر سپه سرپر پادشاست
 همان ناله کوس با کرناهی
 سراسر زدیای چینیش رخت^۱
 زدیای زربفت پیروزه گون^۲
 بزربین^۳ درای وجرسها وزنک
 همه پاک با طوق ویا گوشوار
 چو بازار چین زرد و سرخ و بنفش
 کزیشان همی آرزو خواست بزم
 زبس رنگ^۴ و آرایش وناهی وکوس
 هوا پر شد از ناله کرناهی
 شده روی هامون^۵ زلشکر سیاه
 سپه آنچه بولش رده^۶ بر کشید
 بیاورد گیسو اختر کاویان
 از ایران سپه بد گروه گرو
 چو بیورد^۷ و چون شنگل پیش بین
 نه بر آرزو پیش دشمن شدند
 خروش سواران ایران شنید^۸
 سواران مردافکن ورم خواه

به بینم^۱ که ایرانیان بر چه اند
 چنین گفت پیران که خاقان چین
 ۱۰۱۰ ایران^۲ راند امروز کش دل هواست
 خروشدن آمد زبده سرای
 زبیلان نهادند بر پنچ تخت^۳
 زبرجد نشاند بتخت^۴ اندرون
 بزربین ستلم^۵ و جنل پلنگ
 ۱۰۱۵ زافسر سر پیلان پر نگار
 هوا شد زبس پرنیانی درفش
 سپاهی برفت اندران دشت رزم
 زمین شد بکردار چشم خروس
 برفتند شاهان و لشکر زجای
 ۱۰۲۰ سنانها درخشان^۶ و جوشان سپاه
 چو از دور طوس سپید بدید
 بیستند گردان ایران میان
 زآوردگه تا سر تیغ کوه
 چو کاموس و منشر^۷ و خاقان چین
 ۱۰۲۵ نظاره بکوه همان شدند
 چو از دور خاقان چین بنگرید
 پسند آمد و گفت^۸ اینت سپاه

۱) P. *contra metrum*. ۲) P. میدان. ۳) P. زین. ۴) P. پیروز گون. ۵) P. بیاراست لشکر بدیای چین. ۶) P. سنانهای درخشان. ۷) P. بیانک. ۸) P. بسیمین. ۹) P. کشور. ۱۰) P. بصف. ۱۱) P. بیدید. ۱۲) P. بیدید. ۱۳) P. بیدید. ۱۴) P. بیدید. ۱۵) P. بیدید. ۱۶) P. بیدید.

سپهدار پیران دگر گونه گفت
 سپهد سر چاه پوشد بخار
 ازان به که بر خیره روز نبرد
 ندیدم سواران و گردن کشان
 بدو^۱ گفت پیران کر اندک سپاه
 بپیران چنین گفت خاقان چین
 بدو گفت پیران که راه نراز
 بمان تا سه روز اندرین رزمگاه
 سپهرا کنم^۲ زین سپس بر دو نیم
 بتازند شبگیم تا نیمروز
 بژوین و خنجر بگزر و کمان^۳
 دگر نیمه روز دگر همگروه^۴
 شب تیره آسودگانرا بجنگ
 نمایم کارام گیرند^۵ هیچ
 چنین گفت کاموس کلین رای نیست
 بدین مایه مردم بدین گونه جنگ^۶
 بسازیم و یکباره جنگ آوریم
 بایران گذاریم از ایدر سپاه
 بزوم یکباره ویران کنیم
 زن و کودک خرد پیر و جوان
 هنرهای مردان نشاید نهفت
 برو اسپ تازد بروز شکار
 هنرهای دشمن کند زیر گرد^۷
 بگری و مردانگی زین نشان
 نگیرند^۸ یاد اندرین رزمگاه
 که اکنون چه سازیم بر دشت^۹ کین
 سپیدی ویدلی نشیب و فراز
 بباشیم و آسوده گرد سپاه^{۱۰}
 سر آمد^{۱۱} کنون روز پیگار ویم
 نبرده سواران گیتی فروز
 همی رزم جویند با بدثمان
 بکوشند تا شب بر آید زکوه
 یرم تا بر ایشان شود کار تنگ^{۱۲}
 سواران ما^{۱۳} با شتلب و بسیج
 بدین مولش^{۱۴} اندر مرا پای نیست
 چرا جست بلید بچندین^{۱۵} دزنگ
 بر ایشان در و کوه تنگ آوریم
 نمایم تخت و نه تلج و کلاه^{۱۶}
 بکلم دلیران و شیران^{۱۷} کنیم
 نه شاه و کنارنگ نه^{۱۸} پهلوان

1) P. مرا. 2) P. نگیریم. 3) P. اوزین رزم. 4) P. contra me-
 trum. 5) P. آید. 6) C. و سنان. 7) P. نیمه روز دیگر گروه. 8) P.
 گفتن. 9) P. و من. 10) P. نمایم contra metrum. 11) P. که گیرند آرام
 و نه. 12) C. چرا بایلدت جست چندین. 13) P. کوه سنگ. 14) P. شاه
 و نه. 15) P. نه جنگ یلان جنگ شیران. 16) P. شاه

بایران نمانم¹) بر دم و جای
 به بد²) روز چندین چه باید گذاشت
 ۱۰۰. یک امشب گشاده مدارید راه
 چو باد سپیده دمان بر دم
 درفش مرا با سپهدار هند
 یکی پشته³) بینی به بالای کوه
 بر آنسان کز⁴) ایرانیان سربس
 ۱۰۵. بدو گفت خاقان جزین رای نیست
 همه نامداران برین همسخن
 بگفتند وز⁵) جای بر خاستند
 نه کاخ و نه ایوان و نه چارپای⁶)
 غم و درد بیهوده تیمار⁷) داشت
 که ایشان بر آیند⁸) ازین رزمگاه
 سپه جمله باید که اندر⁹) چمد
 بر آرم بر روی کوه بلند¹⁰)
 تیو فردا زگردان ایران گروه
 نه بینند ازین پس مگر مویه¹¹)
 بگیتی چو لشکر آرای¹²) نیست
 که کاموس¹³) شیرافکن افکند پی
 همه شب هی لشکر آراستند

رسیدن فربرز بکوه همان

چو خورشید بر کشور¹⁴) لاجورد
 خروشی بلند آمد از دیده¹⁵) گاه
 ۱۰۶. سپاه آمد و راه نزدیک¹⁶) شد
 باجنبید گودرز از¹⁷) جای خویش
 سوی گرد تباریک بنهاد روی
 بیامد چو نزدیک ایشان رسید
 سرپرده¹⁸) رد ز فیلی زرد
 بگودرز کای پهلوان سپاه
 زگردد سپه روز تباریک شد
 بیاورد پیونده¹⁹) بالای خویش²⁰)
 همی شد خلیده دل و راهجوی
 درفش سپهید فربرز دید

۱) P. contra metrum. 2) P. ویرده سرای. 3) P. بیک روز. 4) P. و تیمار بیهوده. 5) P. نراند. 6) P. male. 7) Deest in C. 8) P. به از رزم کوتاه. 9) P. که. 10) P. تلی کشته. 11) P. سرپرده بر. 12) P. گنبد. 13) P. برفتند و از. 14) P. خاقان. 15) P. از راه و نزدیک. 16) P. بر. 17) C. inserit vs. spurium. 18) P. نشست از بر پیاده رهنمای. 19) P. بر انگیزخت بر سان آتش ز جای

که او بود از ایران¹⁾ سپه پیشرو
 پیاده شد از اسپ گودرز پیر
 گمفتند مر یکدگر در کنار
 فربرز گفت ای سپهدار پیر
 زمین³⁾ سیاوش تو داری زیان
 از ایشان ترا مژده⁵⁾ بسیلر باد
 سپاس از خداوند خورشید و ماه
 از ایشان بیارید گودرز خون
 بدو گفت بنگر که از⁷⁾ بخت بد
 ازین جنگ پر و نبیره نماند
 فرامش شدم کار آن کارزار
 سپاه است چندان بران⁸⁾ دشت ورغ
 همه لشکر طوس با این سپاه
 ز چیس وز قلاب وز هند و روم
 همانا نماندست یک جانور
 کنون تا نگوئی که رستم کجاست
 فربرز گفت او پس از¹¹⁾ من ز جای
 شب تیره را تا¹²⁾ سپیده دمان
 کنون من کجا گیرم آرامگاه
 بدو گفت گودرز رستم چه گفت
 پسندیده و خویش و سالار نو
 همه²⁾ لشکرافروز دانشپذیر
 بیارید گودرز خون بر کنار
 همیشه بجنگ اندرون ناگزیر
 دریغا⁴⁾ سواران گودرزبان
 سر بخت دشمن نگونسار باد
 که دیدم ترا زنده بر جایگاه
 که بودند خفته⁶⁾ بخاک اندرون
 همی هر زمان بر سرم بد رسد
 سپاه و درفش و تبیره نماند
 کنوفست رزم و کنوفست کار
 که زیشان زمین گشته⁹⁾ چون پر زغ
 چو گاو سپیدست و موی سیاه
 زویرانه گیتی و آباد بوم
 که بر جنگ ما بر نبسته¹⁰⁾ کبر
 زغمها نگرند مرا پشت راست
 بیاید نبودش باجز رزم رای
 بیاید ناجوید بره بر زمان
 کجا رانم این خوارمایه سپاه
 که گفتار او را نشاید¹³⁾ نهفت

1) P. بد بایران. 2) P. همان. 3) P. زخون. 4) P. دریغ آن. 5) G. بدین. 6) P. کشته. 7) P. بنگر ازین. 8) P. مژده et ed. Teh. 9) P. مگر بسته بر جنگ ما بر. 10) P. که روی زمین گشت. 11) P. نباید. 12) P. شب تیره. 13) P. گفت از پس.

فربرز گفت ای گرانمایه مرد تهمت نغمود مارا نبرد
 بباشید گفت اندران رزمگاه نباید شدن پیش روی سپاه
 ببايد بران^۱ رزمگاه آرمید یکی تا درفش من آید پدید
 همرفت^۲ وگودرز با او برفت برآه همان خرامید تفت

رای زدن پیران با خاقان چین

چو لشکر پدید آمد از دیده‌گاه بشد دیدبان نزد توران سپاه
 پیران چنین گفت پس دیدبان که بر جنگ بندید یکسر میان
 ۱.۹. کز ایران یکی لشکر آمد ز دشت ازان روی سوی^۳ همان گذشت
 سپهبد بشد پیش خاقان چین که آمد سپاهی از ایران زمین
 ندانم که چندست و سالار کیست چه سازیم و درمان این کار چیست
 بدو گفت کاموس جنگ آزمای بجائی که مهتر تو بلشی بیای
 بزرگان درگاه افراسیاب سپاهی بکردار دریای آب
 ۱.۱۰. تو داری چه کردی درین پنج ماه برین^۴ دشت با خوارمایه سپاه
 کنون چون زمین سرپسر لشکرست چو خاقان و منشور و چون من سرست
 بمان تا هنرها پدید آوریم تو در بسته ما کلید آوریم
 گر از کابل و زابل و مرز هند شود روی گیتی چو چینی^۵ پرند
 همانا به تنها چو من کس نیند^۶ نگوئی که ایرانیان خود کیند^۷
 ۱۱. تو ترسانی از رستم نامدار نخستین ازو من بر آرم دمار
 گرش یکرمان اندر آرم بدام نمانم که ماند بگیتیش نام
 تو از لشکر سیستان خسته دل خپش در جنگ شان بسته

۱) P. بدان ۲) برفت او ۳) وزان سوی کوه ۴) بدین

۵) P. برومی ۶) که اند ۷) تنها تن من نه اند P. اند

یکی بار^۱) دست من اندر نبرد
 بدانی که اندر جهان مرد کیست
 بدو گفت پیران انوشه بدی
 همه هرچه گفتی همان باد و بوس
 بپیران چنین گفت خاقان چین
 بکردار پیش آورد هرچه گفت
 از ایرانیان نیست چندین سخن
 بلیران^۲) نمانم یکی سرفراز
 هر آنکس که هستند با جاه^۳) و آب
 همه پای کرده به بند گران
 بایران نمانیم برک درخت
 بخندید پیران و کرد آفرین
 بلشکرگه آمد شده شادمان
 چو هومان و لَهاک و رشیدورد
 بگفتند کامد زایران سپاه
 ز کار آگاهان نامداری همان
 فریمز کاوس گویند^۴) هست
 چنین گفت پیران بهومان گرد
 چو رستم نباشد ازو باک نیست
 آبا آنکه کاموس روز نبرد

نَگَه کن چو بر خیزد از دشت گرد
 دلیران کدامند و پرخاش چیست
 همیشه ز تو دور نست بدی^۵)
 مبادا هم آورد تو هیچ کس
 که کاموس را راه دادی بکین
 که با کوه^۶) یارست و با پیل جفت
 دل جنگجویان چنین^۷) بد مکن
 بر آریم گرد از^۸) نشیب و فراز
 فرستم بنزدیک افراسیاب
 و زیشان فراوان بریده سران
 نه شاه و نه گاه و نه تاج و نه تخت
 بران نامداران و خاقان چین
 برفتند گردان هم اندر زمان^۹)
 بزرگان و شیران روز نبرد
 یکی پیشرو با درفش سیاه
 برفت و بیامد هم اندر زمان
 سپاهی سرافراز خسرو پرست
 که باید ز روی دل اندیشه برد^{۱۰})
 دم او برین زهر تریاک نیست
 همی پیلتن را ندارد بمرد

۱) از ایران P. ۲) شیر P. ۳) بدین P. ۴) از ایران P. ۵) جلی P. ۶) جلی P. ۷) گویند که P. ۸) C. inserit vs. spurium: ۹) جلی P. ۱۰) جلی P.

بهر چند کاید زایران سپاه بر گویو و طوس اندرین رزمگاه

وگر^۱) چند کاموس باشد نهنگ^۲)
 چه داری باندیشه تیره زوان
 فریبرز را خاك و خون ایدر دست
 شدم دور و میزارم از هر و مه
 خرامید و آمد بدین رزمگاه
 بر آوردم از^۳) دل یکی باد سرد
 چرا باید از طوس رستم گریست
 میل اندرون بلرا نیست راه
 ز کیخسرو و طوس رستم چه باک
 سوری خیمه خربش جستند راه
 که شد روی کشر پر آوای کوس
 فریبرز کوس و آن انجامن
 ز گرد سپه گشت کوه آبنوس
 زمین آمد از بنگ اسپان بجوش
 زمازندران کرد بسیار یاد
 بر ایشان چه آورد روز نبرد
 که بیدار دل باش و روشن روان
 که این مژه آسایش^۴) جان ماست
 ندارند پا^۵) این سپه با نهنگ
 که این ننگ از ایرانیان بفکنیم
 سپرهای زرین و آن تخت عاج

مبادا که او ایغر آید بجنگ
 بدو گفت همان که ای^۶) پهلوان
 نه رستم نه از سیستان لشکرست
 چنین گفت پیران که از تخت و گاه
 که چون من شنیدم کز ایران سپاه
 بشد^۷) مغر و جل و سرم پر زبرد
 بدو گفت کلباد کان^۸) درد چیست
 ریس گرز و شمیر و پیل و سپاه
 چه ایرانیان پیش ما در چه خاك
 پراکنده گشتند از آن جایگاه
 زان پس^۹) چو آنگهی آمد بطوس
 از ایران بیامد گو پیلتن
 ۱۳۵) بفرمود تا بر کشیدند کوس
 ز کوه همان بر آمد خروش
 سپید بر ایشان زبل بر گشاد
 که با دیو در جنگ رستم چه کرد
 سپاه آفرین خواند بر پهلوان
 ۱۳۶) بدین مژه گر جان فشانم^{۱۰}) رواست
 کنون چون تهمتن بیاید بجنگ
 یکایک برین کوه^{۱۱}) رزمی کنیم
 درفش سرافراز خاقان و تلج

۱) P. ا. ۲) P. پلنگ ۳) P. کای contra metrum. ۴) P. که
 شد ۵) P. بر آمد ازین ۶) P. بدین contra metrum. ۷) P. سو
 ۸) P. بدان گونه ۹) P. پی ۱۰) P. آرایش ۱۱) P. ار جان خواهی

همان افسر پهلپانلن بجزر
 همان زنک زرتین وزرتین جوس
 همان چتیر کز دم طاوس نر
 جز این نیز چندان^{۱)} بچنگ آوریم
 بلشکر چنین گفت بیدار طوس
 همه دامن کوه پسر لشکرست
 چو رستم بیاید نکوهش کند
 که چون مرغ پر بسته بودی^{۲)} بدام
 سپهبد همان بود و لشکر همان
 یکی حمله سازیم چون شیر نر
 سپه گفت کین برتری خود ماجوی
 ازین کوه کس پیشتر نگذرد
 بباشیم بر پیش یزدان بیای
 بفرمان دارنده هر و ماه
 چه داری نژند اختر خویشرا
 بشلای زگردان ایران گروه
 برقتند شادان سوی جای خویش

همان طوی زرتین وزرتین کمر
 که اندر چهل آن ندیدست کس
 برو بافته چنبد گونه^{۳)} گهر
 جو جاترا بکوشیم و جنگ آوریم
 که هم با هراسیم وهم با فسوس
 سر نامداران بدام اندرست
 مگر کین سخنرا پژوهش کند
 همه کلر ناخلم^{۴)} و پیگار خام
 کسی را ندیدم زگردان دملی^{۵)}
 شوند از پس کوه زانسو مگر
 سخن زین نشان هیچگونه مغوی
 مگر رستم این رزمکه بنگرد
 که اویست بر نیکوئی^{۶)} رهنمای
 تهمتن بیاید برین رزمگاه
 درم بخش و دینار درویشرا
 خروشدن آمد زبالای کوه
 همه شب همی بود با رای خویش

رزم کردن گیو و طوس با کاموس

چو خورشید زد پنجه بر پشت گاو زهامین بر آمد خروش چکاو

پی P. 3) چندی P. 2) دم pro پیر et بافتستند چندان P. 1)
 C. inserit: 5) خاکام P. 4) خسته مانده

ازین پیش کاید تهمتن باجنگ بجوئیم نام ویشوئیم ننک

نیک وید P. 6)

زدرگاه کاموس بر^۱ خلست غو
 سپاه انجمن کرد وجوشن بداد
 زره بود بر تنش پیراهنش
 ۱۱۶۵ زگردنکشان لشکری بر گزید
 بیامد پدیدار گرد^۲ سپاه
 بلیران خروش آمد از دیده گاه
 درفش سپهد گوییلتن
 وزین روی گفتی^۳ ز توران سپاه
 ۱۱۷۰ سپهد سواری چو یک لخت کوه
 یکی گرز همچون سر گاو میش
 نهاده مر آن گرز بر یال و کفت
 وزین روی ایران سپهدار طوس
 خروشیدن دیدهبان پهلوان
 ۱۱۷۵ نزدیک^۴ گودرز کشواد تفت^۵
 که توران سپه^۶ سوی جنگ آمدند
 نباید که انبوه بر ما زند
 چنان^۷ کن که از گوهر تو سزاست
 که گرد تهمتن بر آمد ز راه
 ۱۱۸۰ فریبرز با لشکری گرد نیو
 که او بود مردانگن و پیشرو
 دلش پر زرم و سرش پر ز باد
 کله ترگ بود و قبا جوشنش
 ز پولاد^۸ و آهن شده ناپدید
 ز شمشیر وجوشن ندیدند راه
 کزین روی تنگ اندر آمد سپاه
 پدید آمد اندر پس^۹ انجمن
 هوا گشت بر سان ایر^{۱۰} سپاه
 زمین گشت از سم^{۱۱} اسپش ستوه
 سپاه از پس و نیزه دارانش پیش^{۱۲}
 سزد گز بمانی ازو در شگفت
 بلبر اندر آورد آوای کوس
 چو بشنید شد شاد و روشن روان
 سواری بنزد فریبرز رفت^{۱۳}
 رده بر کشیدند و تنگ آمدند
 پراگنده مارا زین بر کنند^{۱۴}
 که تو مهتری و پدر پادشاست
 هر اکنون بیاید برین^{۱۵} رزمگاه
 بیامد به پیوست با طوس^{۱۶} و گویو

1) P. در male. 2) P. زدیبا. 3) P. زدریا بدریا زگرد. 4) P.
 گشته از نعل. 5) P. ازان روی گیتی. 6) P. ابری. 7) P. پشش
 تفت. 8) P. زفت. 9) P. بنزدیک. 10) P. و نیزه داران زپیش. 11) P.
 12) P. Deest in C. 13) P. تو آن. 14) P. بیامد بر زنگه و طوس. 15) P.
 بدین. 16) P.

بر کوه لشکر بیاراستند درفش خاجسته به پیراستند
 چو با میسره راست شد میمنه همان ساقه و قلب و جای بنه
 بر آمد خروشدن کوهنای سپه چون سپهر اندر آمد زجای
 چو کاموس تنگ اندر آمد باجنگ بهامون نبودش زمانی درنگ
 سپهرا بکردار دریای آب که از که فرود آید اندر¹ شتاب ۱۱۸
 بیاورد پیش همان رسید
 چو نزدیک شد سر سوی کوه کرد
 که ایرانیان را که کارزار
 کنون لشکری گشن و کند آوزست
 که دارند² از ایران سپه جنگجوی
 وزان پس بدان کوه آواز کرد
 به بینید بالا³ و برز مرا
 چو بشنید گویو این سخن بر دمید
 چو نزدیکتر شد بکاموس⁴ گفت
 کمان بر کشید و نیزه بر نهاد
 بکاموس بر تیر باران گرفت
 چو کاموس دست و گشادش بدید
 بنیزه در آمد بکردار گرگ
 چو آمد بنزدیک بدخواه اوی

۱۱۹
 که با من بروی اندر آرند روی
 که ای شیر مردان روز نبرد⁵
 بر و بازو و تیغ⁶ و گرز مرا
 بر آشفست و تیغ از میان بر کشید
 که اینرا مگر زنده پیلست جفت
 زبزدان نیکی دهش کرد یاد ۱۱۹
 کماترا چو ابر بهاران گرفت
 بزیر سپر کرد سر نپدید
 هوا پر زگرد و زمین پر زمرگ⁷
 یکی نیزه زد بر کمرگاه اوی⁸

1) P. برون اندر آید. 2) P: لب. 3) P. دارید. 4) Deest in P.
 5) P. همان تیز شمشیر. 6) P. contra metrum. بر و بیال. 7) P. چو.
 8) P. زمین پر زمرده هوا پر زگرگ. کاموس نزدیک شد گویو
 inserit duos vss. spurios:

بزد بر کمرگاه گویو از نهیب برون آمدش هر دو پا از رکیب
 چنان شد سنان زی کمر بند اوی که میخواست بگسست پیوند اوی

۱۲۰۰ چو شد گميو جنبان بزین اندرون
 سبک تیغ را بر کشید از نیام
 به پیش سوار اندر آمد دژ
 ز قلب سپه طوس چون بنگرید
 بدانست کو مرد کاموس نیست
 ۱۲۰۵ خروشان بر آمد^۴ ز قلب سپاه
 عنان را به پیچید کاموس تنگ
 بزد تیغ بر گردن^۴ اسپ طوس
 بیفتاد اسپ و بجست آن دلیر
 به نیزه پیاده باوردگاه
 ۱۲۱۰ دو گرد گرانمایه یک سوار
 برین گونه تا تیره شد جای هر
 چو شد دشت بر گونه آبنوس
 سوی خیمه رفتند هر دو گروه

ازان آهنی^۱ نیزه آب گوس
 خروشید و جوشید و بر گفت نام
 بزد تیغ و شد نیزه او قلم
 غمی شد چو جنگ دلیران بدید
 چنان نیزه ور مرد^۲ جز طوس نیست
 بیاری بر گميو شد کینه خواه
 میان دو گرد اندر آمد باجنگ
 که شد روی سالار چون آبنوس^۳
 بلستاد بر سان غرنده شیر^۴
 همی گشت با او به پیش سپاه
 کشانی نشد سیر ازان کارزار
 همی بود بر دشت هر گونه شهر
 پراکنده گشتند کاموس و طوس
 یکی سری دشت و یکی^۷ سوی کوه

رسیدن رستم نزدیک ایرانیان

چو گردون تهی شد ز خروشید و ماه
 ۱۲۱۵ ازان دیده گه دیده بگشاد لب
 پر از گفتگو نیست هلمون و راغ

طلایه بر آمد^۵ زهر دو سپاه
 که شد دشت پر گرد و قاریک شب
 میان یلان نیز چندین چراغ

یکی نیزه زد بر P. 4) بیامد P. 3) نیز P. 2) آهنی P. 1)
 6) Aliam huius vs. lectionem exhibet P.: بر آمد ز تران سپه بری و کوس P. 5) سر

بجست اسپ طوس و تنگ باز ماند سپهید برو نام یزدان بخواند
 8) بیامد P. 8) و دو تن P. 7)

- همانا که آمد^۱ گو پیلتن
 چو بشنید گودرز کشواد تفت
 پدید آمد آن از دهانش درفش
 پیاده شد از اسب رستم همان
 گرفتند مر یکدگر را کنار
 ازان نامداران گودرزیان
 بدو گفت گودرز کای پهلوان
 همی تاج و تخت از تو گیرد فروغ
 تو ایرانیان را زمام دیندر
 چنانیم بی تو که ماهی بخاک
 چو دیدم من این خوب چهر ترا
 مرا سوخت آن ارجمندان نمائد
 بدو گفت رستم که دل شاد دار
 که گیتی سراسر فریب^۲ است ورنج
- دمان وز ابل یکی انجمن
 شب تیره از کوه خارا برفت
 شب تیره و روی گیتی بنفش^۳
 پیاده بیامد چو باد دمان
 خروشی بر آمد زهر دو یزار
 وزان سود جستن که آمد زیان^۴
 هشیوار و جنگی و روشن روان
 سخن هرچه گوئی نباشد دروغ
 بهی^۵ و زتخت و ز گنج و گهر
 بسنک^۶ اندرون سر تن اندر مغاک
 همین^۷ پرسش گرم و مهر ترا
 ببخت توجز روی خندان نمائد
 زهر بد^۸ تن مهتر آزاد دار
 سر آید همی چون نمایدت گنج^۹

1) P. هم اکنون بیامد. 2) C. insert vs. spurium:

چو گودرز روی تهمتن بدید شد از آب دیده رخس ناپدید

3) P. et C. insert duos vss. spurios: که از کینه جستن سر آمد زمان

که هم خویش بودند از دیرباز که داماد او بد گوی سرفراز

همان بیژن از دختر پیلتن گوی بد سرافراز در انجمن

4) C. pro tamque ob causam addit duos vss.: زتاج

وزینها همه مهتر و بهتری که بی تو مبادا سر و سروری

فرونی تو ای پهلوان زمین زیلان و شیران بهنگام کیس

5) P. et C. post hunc vs. addit vs. spurium: بتنک

تو از دیده و دل گرامی تری ز نام آوران نیز نامی تری

6) P. فسوس. 7) P. ز گیتی. 8) P. male. 9) P. همی

یکی را به بیشی یکی را^۱) به تنگ^۲ همیرفت باید کزین چاره نیست
 روان تو زان^۳) درد بی درد باد ازان پس چو آگاه شد طوس و گویو
 ۱۳۳۵ که رستم بکوه همان رسید برفتند چون باد گردان ز جای
 سپاه و سپهبد پیاده شدند خروشی بر آمد ز لشکر بدرد
 دل رستم از درد ایشان بخت ۱۳۴۰ بنالید ازان پس زدرد سپاه
 بسی پنדה داد گفت ای سران چنین است آغاز و انجام رزم^۴)
 سراپرده زد گرد گیتی فروز یکراست ماتم یکی راست بزم^۵)
 پس پشت او لشکر نیمروز درفش سپهبد بر افراختند^۶)

P. 4) . کزین pro ازان et نیز P. 3) . جنگ P. 2) . و یکی را P. 1) .
 P. 5) . *insert vs., qui spurius videtur* : زین

چو آمد درفش سپهبد پدید شب تیره رستم بلشکر رسید
 6) P. *insert tres vss. spurios* : 7) C. پیر از خون

بفریاد گفتند کای پهلوان بفریاد لشکر برس تا توان
 همه دشت آغشته از خون ماست جهان تیره از بخت و ازون ماست
 نمانده ز گودرزیان زنده کس تو اکمنون سپهرا بفریاد رس
 C. 10) یکی تلج یلبد یکی گور تنگ P. 9) . و فرجام جنگ P. 8)
insert vs. spurium :

نهادند در پیش تختی زعاج بلریش تخت کرسیء ساج

- نشست از بر تخت بر پیلتن
 بیک دست بنشست گودرز گیو^۲
 فروزان یکی شمع بنهاد پیش
 زکار بزرگان و جنگ سپاه
 فراوان ازان لشکر بی شمار
 ز کاموس و شنگل زخاقان چین
 ز کاموس خود جای گفتار نیست
 درختیست^۳ بارش همه گرز و تیغ
 زیلان جنگی ناجید^۴ گریز
 ز منشور خود بر^۵ زمین جای نیست
 ازین کوه تا پیش دریای شهد
 ز ترک و ز جوشن خود اندازه نیست
 همه دشت خرگاه و پرده سرای
 اگر سوی ما پهلوان سپاه
 سپاس از خداوند پیروزگر
 تن ما بتو زنده شد بی گمان
 ازان کشتگان یک زمان پهلوان
 وز انیس چنین گفت کز چرخ ماه
 همه گرم و در دست^{۱۵} و تیمار ورنج
 چنینست^{۱۶} کردار گردان سپهر
- همه نامداران^۱ شدند انجمن^{۱۳۴۵}
 بدست دگر طوس و گردان نیو
 سخن راند هر گونه از کم و بیش
 ز تابنده خورشید و رخشنده ماه
 بگفتند با پهلو^۶ نامدار
 ز منشور و گردان توران زمین^۷
 که مارا بدو راه دیدار نیست
 که گز یز سرش^۸ سنگ بارد زمیغ
 سرش پر ز کینه دلش^۹ پر ستیز
 چو گرد او یکی^{۱۰} لشکر آرای نیست
 درفش و سپاهست و بیلان و مهد^{۱۱}
 بدین دشت یک مردرخ تازه^{۱۲} نیست
 ز دیبای چین است کرده بپای^{۱۳}
 نکردی گذر کار بودی^{۱۴} تباہ
 که آورد مان رنج و سختی بسر
 نبد هیچکس را امید زمان^{۱۳۵}
 غمی گشت و گریان و تیره روان
 ببین تا سر^{۱۴} تیره خاک سیاه
 برینست رسم سرای سپنج
 گهی جنگ و زهرست و گه نوش و مهر

جنگی و مردان P. 4) رستم P. 3) و گیو P. 2) بزرگان لشکر P. 1)
 ندارد P. 7) نترسد اگر P. 6) درختست P. 5) کین
 male. 11) C. چو گرگویی یک P. 10) در P. 9) ز جنگست و دل
 P. 13) In P. hic vs. legitur post vs. 1254. 12) هوارا بجز تیغ شیراز
 فریبست P. 16) نبینی مگر درد P. 15) بر male. P. 14) گشتی

۱۱۶۵ اَگر کشته گر مرده هم بگذریم
چنان رفت بلید که آید زمان
جهاندار پیروزگر یار باد
ازین پس همه کینه باز آوریم
بزرگان برو خواندند آفرین
۱۱۷۰ همیشه بزی نمر بردار و شاد
سزد گر بچون و چرا ننگریم
مشو تیز با گردش آسمان
سر بخت دشمن نگوئسار باد
جهان را بر ایشان^۱ نیاز آوریم
که با افسر و تیغ و تاج و تکی
در شاه پیروز بی تو مباد

لشکر آراستن تورانیان و ایرانیان

چو از کوه بغروخت گیتی فروز
ازان چادر قیر بیرون کشید
تبیره بر آمد زپرده سرای
سپهدار هومان به پیش سپاه
۱۱۷۵ که ایرانیان را که یار آمدست
زپیروزه دیبا سراپرده دید
درفش و سنان سپهبد به پیش
سراپرده دید دیگر سپاه^۲
فریبرز کاوس با پیل و کوس
۱۱۸۰ بیامد بیبران پر از غم بگفت
از ایران ده و دار و بانک و خروش
بتنها یرفتم زخیمه پمگاه
از ایران فراوان سپاه آمدست
ز دیبا یکی سبز پرده سرای
دو زلف شب تیره بگرفت روز
بدندان لب ماه در خون کشید
یرفتند گردان لشکر زجای
بیامد همی کرد هر سو نگاه
که خرگاه و خیمه بکار آمدست
فراوان بگرد اندرون^۳ برده دید
همان گردش اختر آمد به پیش
درفش^۴ درفشان بکردار ماه
فراوان زده خیمه نزدیک طوس
که شد روز با رنج بسیار جفت
فراوان زهر شب فزون بود دوش
بلشکر بهر جای کردم نگاه
بیاری برین^۵ ززمگاه آمدست
یکی از دهانش درفش بیای

۱) P. جهانی بلیران. ۲) P. اندرش. ۳) P. male. سپاه. ۴) P. درفش.
۵) P. بدین.

- ۱۲۸۵ سپاهی بگرد اندرش زابلی
 گمانم که رستم ز نزدیک شاه
 بدو گفت پیران که بد روزگار
 نه کاموس ماند نه خاقان چین
 هم آنکه ز لشکر که اندر کشید
 وزانجا دمان پیش^۳ کاموس شد
 که شبگیر از ایدر برفتم پگاه
 بیاری فراوان سپاه آمدست
 گمانم که آن رستم پیلتن
 بیاری بیامد کنون کینه خواه
 بدو گفت کاموس کای پر خرد
 چنان دان که کیخسرو آمد بجنک
 ز رستم چه رانی تو چندین سخن
 درفش مرا گر به بیند بچنک^۴
 برو لشکر آرای ویر کش سپاه
 چو من با سپاه اندر آیم بجنک
 به بینی تو پیگار مردان کنون
- سپردار وبا خنجر کابلی
 بیاری بیامد برین^۱ رزمگاه
 اگر رستم آید برین^۲ کارزار
 نه شنکل نه گردان توران زمین
 بیامد سپهرا همه بنگرید
 بنزدیک منشور و خرطوس شد^۴
 بگشتم همه^۵ گرد ایران سپاه
 بسی نامور کینه خواه آمدست
 که گفتم همی پیش این اناجمن
 ز نزدیکی شاه ایران سپاه
 دلت یکسر اندیشه بد برد
 مکن خیره دلرا بدین کار تنگ
 ز زابلستان یاد هرگز مکن^۶
 دلش ماتم آر بدین گنج^۷
 درفش اندر آور باوردگاه
 نباید که باشد شمارا درنگ^۸
 شود دشت یکسر چو دریای خون^۹

1) P. بدین 2) P. et C. inserit vs. spurium:

چنان دان که دیگر نباشیم شاد گر اینجا پگاه آید آن دیوزاد

3) P. سوی 4) C. inserit vs. spurium:

چنین گفت پیران بکاموس گرد که ای نامیدار جنگی نه خرد

5) P. همی 6) C. addit vs., qui spurius videtur:

تو ترسانی از رستم نامدار نخستین ازو من بر آرم دمار

7) P. بدین چینی بر خروشد نهنگ 8) P. بدین چینی بر خروشد نهنگ 9) C. inserit vs. spurium:

بر افزام این تیغ و گیلار به برم سر رستم زالرا

زاندیشه رستم آزاد گشت
 روان را بآب دلیری بشست
 همی کرد گفتار کاموس یاد
 بیامد ببوسید روی زمین
 خرد را باندیشه² توشه بدی
 خریدی چنین رنج مرا بسور
 گذشتی بکشتی ز دریای⁴ آب
 چنان کن که از گوهر تو سزاست
 جهان کر کن از ناله کره‌نای
 تو با پیل و با کوس در قلبگاه
 بابر اندر آور کلاه مرا
 که تو پیشرو باش ازین انجمن
 بخورد ویر آهیخت گرز از فراز⁶
 نجویم و گر⁸ بار از ابر سنک
 تو گفتی که دارد مگر خاک¹⁰ پلی
 بلرزید و زیشان ببرید¹⁰ مهر
 بد بستند و شد روی گیتی جو¹² نیل
 شد از گرد گردن جو ابر سیاه
 همی دل بر آورد گفتی ز جای

دل پهلوان زان سخن شاد گشت
 بیامد دلی شاد و راوی درست
 سپهر همه ترک و جوشن بداد
 ۱۳۰۵ وزانجا بگه پیش¹ خاقان چین
 بدو گفت شها انوشه بدی
 سپردی یکی³ راه دشوار و دور
 ازین سان بازوم افراسیلب
 سپاه از تو دارد همی پشت راست
 ۱۳۱۰ بیارای پیلان بزنک و دری
 من امروز جنگ آورم با سپاه
 نگهدار پشت سپاه مرا
 چنین گفت کاموس جنگی بمن
 یکی سخت سوگندهای دراز⁵
 ۱۳۱۵ که امروز من جز برین⁷ گرز جنگ
 چو بشنید خاقان بزد کره‌نای
 زبانت تبیره زمین و سپهر
 بفرمود تا مهد¹¹ بر پشت پیل
 بیامد گرازان بقلب سپاه
 ۱۳۲۰ خروشیدن زنک و هندی دری

۱) P. بدریای. ۲) P. بدیدار. ۳) P. بریدی چنین. ۴) P. بدریای
 male. ۵) P. گران. ۶) P. گرز گران contra rhythm. finale. ۷) P.
 بیوشید جنگ و بیفگند. ۸) P. اکر. ۹) P. کوه. ۱۰) P. بدین
 ۱۱) P. مهره. ۱۲) P. شد بگردار. et post hunc vs. legit
 vs. sequentem ۱۳۲۲.

زبس تخت فیروزه بر^۱) پشت پیل
 بچشم اندرون روشنائی نماند
 پر از خاک شد چشم وکام سپهر
 چو خاقان بیامد بقلب سپاه
 ز کاموس چون کوه شد میمنه
 سوی میسره نیز پیران برفت
 چو رستم بدید آنکه خاقان چه
 بفرمود تا طوس بر بست کوس
 چنین گفت رستم که گردان سپهر
 چگونه بود گردش^۲) آسمان
 درنگی نبودم براه اندکی
 کنون سم آن بارکش کوفتست
 نیارم برو کرد نیرو بسی
 یک امروز در جنگ یاری کنید
 سپهد بزد نای وروئینه خم
 بیاراست گودرز بر میمنه
 فریبرز کأوس بر میسره
 بقلب اندرون طوس نوذر نژاد

درفشان بکردار دریای نیل^۳)
 همان^۴) با روان آشنائی نماند
 تو گفتی بقیر اندر اندوده چهر
 بچرخ اندرون ماه گم کرد راه
 کشیدند بر سوی هامون بنه^۵ ۱۳۳۵
 برادرش هومان وکلباد تفت
 کرد بیاراست لشکر بدشت^۶) نبرد
 بیاراست لشکر چو چشم خروس
 به بینیم تا بر که گردد بهر
 کرا زین بزرگان^۷) سر آید زمان ۱۳۳۰
 سه منزل همی^۸) کرد رخشم یکی
 ز راه و زرنج^۹) اندر آشفتست
 شدن جنگ جستن پیش کسی
 برین دشمنان کامتاری کنید^{۱۰})
 خروش آمد و ناله گاودم^{۱۱} ۱۳۳۵
 فرستاد بر کوه خارا بنه
 جهان چون نیستان شده یکسره
 زمین پر ز خاک و هوا^{۱۲}) پر زیاد

۱) P. درخشدن تخت. ۲) P. دشت بر چند میل. ۳) P. در قلب جای. ۴) C. male. دو منزل یکی. ۵) P. بخشش. ۶) P. دراز. ۷) C. inserit vs. spurium: زمین دو لشکر. ۸) P. دراز. ۹) C. inserit vs. spurium: زمین دو لشکر. ۱۰) P. دراز. ۱۱) P. دراز. ۱۲) P. دراز.

به بینیم فردا که تا چون شود کرا دامن بخت پر خون شود
 ۱۰) P. آسمان.

کسی از یلان خویشتر ندید
 بدیدار خاقان و توران گره
 ازیشان نمودی چو یک مهره مم
 دگر گونه جوشن دگر گون کلاه
 گهانی^۴ و رومی و نهری و سندن
 درفشی نو آئین و نو توشه
 همان یاره و افسر و طرق و تاج
 بدیدار ایشان چه خوب چه زشت
 ببر گشتن اندیشه اندر گرفت
 چه بازی کند پیر گشته^۷ سپهر
 گنر بر سپاه و سپهبد نکرد^۸
 بیک سل یکجای ننشسته ام
 ندیدم که لشکر بدی بیش ازین
 باجنگ اندر آمد سپهدار طوس
 همی نیزه از کینه در خون کشید
 کشیدند صف بر دوفر سنگ دشت

جهان شد بگرد اندرون ناپدید
 ۱۳۴. بشد پیلتن^۱ تا سر تیغ کوه
 سپه دید چندان که دریای روم
 کشتانی و شکنی و هری^۲ سپاه
 چغانی و چینی و سقلاب هند^۳
 زبانی دگر^۴ گون بهر کوشه
 ۱۳۴۵ زیلان و آرایش تخت علج
 جهان بود یکسر چو باغ بهشت
 بران^۵ کوه سر ماند رستم شگفت
 که تا چون نماید بما چرخ مهر
 فرود آمد از کوه و دل بد نکرد
 ۱۳۵. همی گفت تا من کمر بسته ام
 فراوان سپه دیده ام پیش ازین
 بفرمود تا بر کشیدند کوس
 ازان کوه سر سوی هامون کشید
 همی نیمی^۶ از روز لشکر گذشت

۱) C. پهلوان ۲) C. و هری et in P. transpositi sunt duo vss. 1342
 et 1343. 3) P. و هند 4) C. گهانی 5) P. زهر 6) P. بدان
 7) P. کشیده male et C. inserit quatuor vss. spurios:

بنالید کای کردگار بلند بگیتی توئی برتر از چون و چند
 نگارنده گونه گون جانور فروزنده انجام و ماه و خور
 درین رزم یاری ده ای بی نیاز که بی چاره مائیم و تو چاره ساز
 مگر بخششت یارمندی دهد بغیروزیم سر بلندی دهد
 8) P. بکرد 9) P. نیمه

زخورشید شبرا جدائی نماند ۱۳۵۵	زگرد سپه روشنائی نماند
همی آفتاب اندران خیره گشت	زنیزه زپیکان ^۱ هوا تیره گشت
زبهرام وکیوان همی بر ^۲ گذشت	خروش سواران واسپان بدشت
همی سنگ خارا بر آورد پر	زجوش سواران وزخم تبر
خروشان شده ^۳ خاک در زیر نعل	همه تیغ وساعد زخون گشته لعل
دلیران زخفتان بریده کفی ^۴ ۱۳۶۰	دل مرد بددل گریزان رتن
که گر آسمان را ببايد سپرد	بلشکر چنین گفت کاموس گرد
بدین رزمگاه بلند آورد	همه تیغ وگرز وکمند آورد
وگر نه سرش زیر سنگ اندرست	جهانجویا جان بچنگ اندرست

رزم رستم با اشکبوس

همی بر خورشید بر سان کوس	دلیری که بد نام او اشکبوس
سرهم نبرد اندر آرد بگرد ۱۳۳۵	بیامد که جوید از ایران نبرد
کدام از شما آید اندر نبرد ^۵	خورشید کای نامداران مرد
بدان تا برانم ازو جوی خون	که گردد باورد با من درون

همی et دل P. 3) زکیوان و بهرام برتر P. 2) زپیر و زپیکان P. 1) همه pro 4) P. addit duos vss., qui spurii videntur:

برفتند هرجای شیران نر عقاب دلاور بیفکنند پر
نماید ایچ با روی خورشید رنگ بجوش آمده کوه خارا و سنگ

5) Pro hoc vs. et seq. 1367 in C. leguntur tres alii:

زگردان ایران هم آورد خواست زجولان او در جهان گرد خاست
بشد تیز رقله با خود وکبر همی گرد رزم اندر آمد بایر
بر آویخت رهام با اشکبوس بر آمد زهر دو سپه بوق وکوس

خروشید و آمد چو دریا باجوش^۱ چو رقلما گفت آمد بگوش
 بران نامور تیر باران گرفت کمانش^۲ کمین سواران گرفت
 ۱۳۷۰ جهانجوی در زیر پولاد بود بر آهیخت رقلم گرز گران
 غمی شد زیگار دست سران نبد^۳ کارگر گرز بر ترکه اوی
 اگر چند می جست خود مرگه اوی^۴ بگرز گران دست برد اشکبوس
 زمین^۵ آهین شد سپهر^۶ آبنوس بزد گرز بر ترکه رقلم گرد
 کله خود او گشت زان زخم خرد^۷ ۱۳۷۵ چورقام گشت از کشانی ستوه
 بیچید ازو روی شد سوی کوه^۸ زقلب سپاه اندر آشت طوس
 بزد اسپ کلید بر اشکبوس تهمتن بر آشت وبا طوس گفت
 که رقلما جام باده است جفت بمی در همی^۹ تیغ بازی کند
 میان یلان سرفرازی کند کجا شد کنون روی چون سندروس
 سواری نبد^{۱۰} کمتر از اشکبوس ۱۳۸۰ تو قلب سپهرا باآین بدار
 من اکنون^{۱۱} پیاده کنم کنزار کمانرا بزه بر ببازو فکند
 به بند کمر بر بزد تیر چند^{۱۲} خروشید کای مرد جنگ آزمای
 هم آرونت آمد مرو باز جای^{۱۳} کشانی بخندید و خیره بماند
 عنانرا گران کرد واورا بخواند بدو گفت خندان که نام توچیست
 تن بی سرترا^{۱۴} که خواهد گریست

1) Deest in C. et P. inserit vs., qui spurius videtur:

کمانی که بودی زه از چرم شیر باجنگ اندر آورد و آمد دلیر
 2) ازان تیزتر شد سر P. 4) نشد P. 3) C. hemist. inversis. کمانرا P.
 5) P. 8) Deest in P. 7) زمین P. 6) هوا P. 5) جنگجوی
 9) شد بکوه 10) بود P. 11) بجزم اندرون P. 9) شد بکوه
 12) C. inserit vs. spurium:

یکی تیر در دست رنگ آبنوس خرامید و آمد بر اشکبوس
 13) P. 14) بی خردرا P. 13) male. مشو پا ز جای

- تہمتن بدو گفت کای شومتن
 مرا مام من نام مرگ تو کرد
 کشانی بدو گفت بی بارگی
 تہمتن چنین داد پاسخ بدوی
 پیاده ندیدی کہ جنگ آورد
 بشهر تو شیر و پلنگ و نهنک
 ہم اکنون ترا ای نبرده سوار
 پیاده مرا زان فرستاد طوس
 کشانی پیاده شود همچو من
 پیاده بہ از چمن تو سیصد سوار
 کشانی بدو گفت کیت^۹ سلیم
 بدو گفت رستم کہ تیر و کمان
 چونازش باسپ گرانمایہ دید
 یکی تیر زد بر بر^{۱۰} اسپ اوی
 بخندید رستم باواز گفت
 سزد گر بگیری سرش در^{۱۱} کنار
- ۱۳۸۵ چه پرسی تو نام درین انجمن^۱
 زمانہ مرا پتک ترک تو کرد
 بکشتن دہی تن بیکبارگی^۲
 کہ ای بیہدہ مرد پرخاشجوی
 سر سرکشان زیر سنگ آورد
 ۱۳۹۰ سوار اندر آیند ہم سہ^۳ باجنگ
 پیادہ بیاموزمت کارزار
 کہ تا اسپ بستام از اشکبوس
 بدو زوی خندان شوند^۴ انجمن
 برین^۵ دشت و این روز و این کارزار
 نہ بینم ہمی جز فریب و مزیم
 بہ بینی کت اکنون سر آرد^۶ زملن
 کمانرا بزہ کرد و اندر^۷ کشید
 کہ اسپ اندر آمد زیلا بروی
 کہ بنشین بنزد گرانمایہ جفت
 ۱۴۰۰ زمانی بر آسائی^۸ از کارزار

● ۱) In P. variat lectio huius vs.:

- تہمتن چنین داد پاسخ کہ نام چه پرسی کہ هرگز نیلایی تو کام
- 2) Huic vs. antecedunt in P. duo vss. seq. 1395 et 1396. 3) P. با تو. 4) P. contra metrum. 5) P. بدین. 6) P. sed praeferranda est lectio antiquior *ubi tibi*. In P. duo vss. 1395 et 1396 leguntur post vs. 1386. 7) P. آمد male. 8) P. بزد دست و تیر. 9) P. از میان بر. 10) P. بداری سرش بر. 11) P. از میان بر et C. post hunc vs. inserit vs. spurium:

کہ نازیدنت بود با او بسی ندارد چو تو نیز او ہم کسی

تنی لرز لرزان رخ^۱ سندروس
 تهمتین بدو گفت بر خیره خیر
 دو بازو و جان بداندیشرا
 گزین کرد یک^۲ چوبه تیر خدنگ
 نهاده برو چار پَر عقال
 بچرم گوزن اندر آورد شست
 خروش از خم چرخ چاچی بخلست
 زچم گوزنان^۳ بر آمد خروش
 گذر کرد از مهره پشت اوی
 سپهر آفرمان دست او داد بوس
 فلک گفت احسن ملک^۴ گفت زه
 تو گفتی که او خود زمان نژاد
 که کردند^۵ پیگار گردان نگاه
 بدان برز و بالا و آن زور و کین
 سواری فرستاد خلاقان دمان
 همه تیر تا پرش^۶ در خون کشید
 مر آن تیرا^۷ نیزه پنداشتند
 نگه کرد برنا دلش گشت پیر
 زگردان ایران ورا نلم چیست
 زگردنکشان کمترین پایه اند

کمانرا بزّه کرد پس اشکبوس
 برستم بر آنکه^۸ ببارید تیر
 همی رنجه داری تن خویشرا
 تهمتین به بند کمر برد چنگ
 ۱۴۰۰ خدنگی بر آورد پیکان چو آب
 بمالید چاچی کمانرا بدست
 ستمین کرد چپرا و خم کرد راست
 چو سوارش آمد پهنای^۹ گوش
 چوپیکان بیوسید^{۱۰} انگشت اوی
 ۱۴۱۰ چو زد^{۱۱} تیر بر سینه اشکبوس
 قضا گفت تیر و قدر گفت ده
 کشانی هم اندر زمان جان بداد
 نظاره بریشان دو رویه سپاه
 نگه کرد کاموس و خلاقان چین
 ۱۴۲۰ چو بر گشت رستم هم اندر زمان
 کز آن نامور تیر بیرون کشید
 میان سپه تیر بگذاشتند
 چو خلاقان چین^{۱۲} پَر و پیکان تیر
 پیران چنین گفت کاین مرد کیست
 ۱۴۳۰ تو گفتی که لختی فرومایه اند

P. 4) سه. P. 3) ببیر بیان بر P. 2) تنش لرز لرزان ورخ P. 1)
 چو بیوسید P. 6) contra metrum گوزن P. 5) چو آورد سوار نزدیک
 با پَر P. 10) دارند P. 9) احسننت و مه P. 8) بزد P. 7) پیکان سر
 بر آن P. 12) سراسر همه P. 11) male

کنون نیزه با تیر ایشان یکیست
 همی خوار کردی سراسر سخن
 بدو گفت پیران کز ایران سپاه
 کجا تیر او بگذرد بر درخت
 از ایرانیان گیو و طوس اند مرد
 در آورد^۱ هومان بسی پیش طوس
 بلیران ندانم که این مرد کیست
 شوم تا بپرسم بپرده سرای
 دل کوه^۲ در جنگ^۳ شان اند کیست
 جز آن بد که گفتی ز سر تا به بن
 کسی را ندانم بدین پایگاه
 ندانم چه دارد بدل شرو بخت
 که با فر ویزر اند و با دستبرد^۴ ۱۴۲۵
 جهان کرد بر گونه آبنوس
 وزین^۵ لشکر اورا هم آورد کیست
 بیاریم ناکام^۶ نامش بجای

پرسیدن پیران از آمدن رستم

بیامد بر اندیشه روی^۷ زرد
 به پیران چنین گفت هومان گمرد
 بزرگان ایران گشاده دلند
 کنون تا بیامد از ایران سپاه
 بدو گفت پیران که هر چند یار
 چو رستم نباشد^۸ ازو باک نیست
 چنان دان که جنگی جز از طوس نیست
 بپرسید ازان نامداران مرد^۹
 که دشمن ندارد خردمند خرد ۱۴۳۰
 تو گوئی که آهن همی بگسلند^{۱۰}
 همی بر خروشد ازان رزمگاه
 بیاید بر طوس از ایران سوار
 زرقلم^{۱۱} و گرگین دلم چاک نیست
 فریبرز و گرگین چو کاموس نیست^{۱۲} ۱۴۳۵

۱) P. شیر ۲) P. اند روز نبرد ۳) P. برادر ۴) P. بدین ۵) P. که این نامدار پیاده که بود
 ۶) C. inserit duos vss. spurios: ۷) P. با روی ۸) P. زپرده et بیارند ناچار
 ۹) P. کزان گونه آمد نبرد آرمود
 ۱۰) P. همانا که رستم بدین رزمگاه بیاری بیامد ز نزدیک شاه
 ۱۱) In C. transpositi sunt duo vss. ۱۴۳۱ et ۱۴۳۲. ۱۲) P. نیاید ۱۳) P. زگستهم
 ۱۴) In P. variat lectio huius vs.: *

زگردان ایران چو کاموس نیست فریبرز ویزر چو فرطوس نیست

- یکی رزمسازِ یست^۱ خسروپرست
 بکی سیاهش کند کارزار
 سلیح ورا بر ن்தلبد کسی
 بزم اندرون چون به بندد میان
 نه بر گیرد از جای گمزش نهنگ
 زهی بر کمانش بر از چرم شیر
 اگر سنگ خارا بچنگ آیدش
 برزم اندر آید بپوشد زره
 یکی جامه دارد زچرم پلنگ
 همی نام ببر بیان خواندش
 نسوزد بر^۲ آتش نه بر^۳ آب تم
 یکی رخس دارد بزم اندرون
 نیارآمد از بانگ هنگام جنگ
 ابا این شگفتی بروز نبرد
 برین^۴ شاخ واین یال ورازو وگفت
 چو بشنید کاموس بسیار هوش
 همانا خوش آمدش گفتار اوی
 به پیران چنین گفت کای پهلوان
 ببین تا چه خواهی زسوگند سخت
 خورم من کنون زان فرون پیش تو
 نخست او برد^۵ سوی شمشیر دست
 کجا او به پرورش اندر کنار
 کند آزمایش زگردان^۶ بسی
 تنش زور دارد چو شیر^۷ زبان
 اگر بفگند بر زمین روز جنگ^۸
 یکی تیم وپیکان او ده ستیر^۹
 شود موم وز موم ننگ آیدش
 یکی جوشن از بر به بندد گم
 بپوشد به بر^{۱۰} اندر آید بجنگ
 زخفتان وجوشن فرون داندش^{۱۱}
 شود چون بپوشد بر آیدش پر
 که گوئی روان شد که بیستون
 همی آتش افروزد از خاک و سنگ^{۱۲}
 سزد گر نداری تو او را برد
 هنرمند باشی نباشد شگفت^{۱۳}
 به پیران سپرد آنزمان چشم^{۱۴} وگوش
 بر افروخت زمین کار^{۱۵} بازار اوی
 تو بیدار دل باش و روشن روان
 که خوردند شاهان بیدار بخت
 که روشن شود زان دل ریش^{۱۶} تو

1) P. رزمسازست. 2) P. برد. 3) P. کنند آزمایش. 4) P. زگردان. 5) C. پیل. 6) P. زیر. 7) P. در. 8) P. در. 9) P. inversis. 10) P. بدین. 11) P. آن دل و جان. 12) P. از گشت. 13) P. male. وکیش. 14) P. وگوش. 15) C. پیل. 16) P. از گشت.

که زین بر ندام من از پشت بور به نیرو و زور خداوند هور^۱
 مگر جان^۲ تو شاد و روشن کنم بر ایشان^۳ جهان چشم سوزن کنم
 بسی آفرین خواند^۴ پیران بروی که ای شاه بینا دل و راست گوی
 بکام تو گردد همه کار ما نماندست بسیار پیگار ما
 وزانجاییکه گرد لشکر بگشت^۵ بهر پرده و خیمه بر گذشت
 بگفت این سخن پیش خاقان چین همی گفت با هر کسی همچنین

لشکر آراستن تورانیان و ایرانیان

زخورشید چون شد هوا^۶ لعل‌لام شب تیره بر چرخ بگذارد گلم
 دلیران لشکر شدند انجمن که بودند دانا و شمشیرزن
 بخترگاه خاقان چین آمدند^۷ همه دل پر از رزم و کین آمدند
 ۱۴۸۵ چو کلمس پیل^۸ افکن شیر مرد چو منشور جنگی سپهر نبرد
 شمیران شکنی^۹ و شنگل زهند زسقلاب چون کندر و شاه سند^{۱۰}
 بسی^{۱۱} رای زد رزمرا هر کسی از ایران سخن گفت هرکس بسی
 وزانپس بران رای شان شد درست که یکسر بخون دست بایست شست
 برفتند یک سر^{۱۲} بآرام خویش بخیمه ببوندند^{۱۳} با کلم خویش
 ۱۴۹۰ چو باریک و خمیده شد پشت ماه زتاریک زلف شبان سیاه
 بنزدیک خورشید چون شد درست بر آمد پر از آب و رزرا بشست

۱) P. 3. ۲) P. 128. ۳) P. 130. ۴) P. 128. ۵) P. 128. ۶) P. 128. ۷) P. 128. ۸) P. 128. ۹) P. 128. ۱۰) P. 128. ۱۱) P. 128. ۱۲) P. 128. ۱۳) P. 128.

کهار کهانی سوار دلیر دگر چنگش آن نلم‌پردار شیر
 بزرگان توران سران ختن همه پیش خاقان شدند انجمن
 نخفتند^{۱۴} P. 128. ۱۵) P. 128. ۱۶) P. 128. ۱۷) P. 128.

سپاه دو لشکر بر آمد باجوش
 چنین گفت خاقان که امروز جنگ
 گمان برد باید که پیران نبود
 همه همگنان رزم ساز آمدیم
 گر امروز چون دی درنگ آوریم
 و نیکتر که فردا زافراسیاب
 یکی رزم باید همه هم گروه
 زده کشور ایدر سرافراز هست
 بزرگان زهر جای بر خاستند
 که بر لشکر امروز فرمان تراست
 یک امروز بنگر برین جایگاه^۵
 وزین روی رستم بلیرانیان
 اگر کشته شد زین سپاه اندکی
 چنین یکسره دل مدارید تنگ
 همه لشکر ترک از^۶ اشکبوس
 همه یکسره دل پر از کین کنید
 که من رخسرا بستم امروز نعل
 بسازید کامروز روزی^۷ نوست
 میانرا به بندید در^۸ کارزار
 زمی بدره و هدیه^۹ زابلی
 بچرخ بلند اندر آمد خروش
 نباید که باشد چودی^۱ با درنگ
 که بی او نشاید نبرد آزمود
 بیاری زراه دراز آمدیم^{۱۴۵}
 همه نام مردی^۲ به ننگ آوریم
 سپس اندر آریم و جوئیم^۳ خواب
 شدن پیش لشکر بکردار کوه
 بخواب و بخوردن شاید نشست
 بخاقان چین خواهش آراستند^{۱۵۰۰}
 همه کشور چین و ترکان^۴ تراست
 که شمشیر بارد زابر سپاه
 چنین گفت کاکنون سر آمد زمان
 نشد بیش و کم از دو سیصد یکی
 نخواهم تن زنده بی نام و ننگ^{۱۵۰۵}
 برفتند رخساره چون آبنوس^۷
 سواران بروها پر از چین کنید
 برو کرد خواهم بخون تیغ لعل
 زمین سربسر گنج کیخسروست
 همه تلج یابید با گوشوار^{۱۵۱۰}
 بیابید و هم شاره^{۱۱} کابلی

۱) P. چون دی بود. 2) male. جستن. 3) P. وگتیریم. 4) P. و توران. 5) P. رزمگاه. 6) P. از آن. 7) C. سندروس. 8) P. روز. 9) P. کز. 10) C. بدره و هدیه. 11) P. تخفیه.

بزرگان برو خواندند آفرین
 که بی تو مبادا^۱ کلاه و نگین^۲
 بپوشید رستم سلیح نبرد
 باورد گه رفت با دار و برد
 زره زیر بد جوشن اندر میان
 ببالا^۳ بپوشید ببر بیان
 ز فولاد چین ترگ بر سر^۴ نهاد
 همی کرد بدخواهش از مرگ یاد
 بفرمان یزدان میانرا به بست
 نشست از بر رخس چون پیل مست
 زبالای او آسمان خیره گشت
 زمین از پی اسپ او تیره گشت

کشته شدن انوا بدست کاموس

بر آمد زهر دو سپه بوق و کوس
 نماند ایچ راه فسون و فسوس^۵
 همی لرز لرزان شده دشت^۶ و کوه
 زمین شد ز نعل ستوران ستوه
 روی کاموس بر میمنه
 ازان^۷ ۱۵۲۰
 ابر میسر لشکر آرای هند
 پس پشت او زنده پیل و نه
 بقلب اندرون جای خاقان چین
 زره دار و در چنگ رومی^۸ پرند
 وزین رو^۹ فریبز بر میسر
 شده آسمان تار جنبان زمین
 سری^{۱۰} میمنه پور کشواد بود
 چو خورشید تلبلان زهرج بزه
 بقلب اندرون طوس نذر بپای
 نهفته تنش^{۱۱} زیر پولاد بود
 ۱۵۲۵ بقلب اندرون طوس نذر بپای
 به پیش سپه کوس با کره نای
 همی پیلرا زان بدید گوش
 بر آمد زهر سوی لشکر^{۱۲} خروش

۱) P. که از تو فراید. 2) C. insert vs. spurium:

جهان پهلوانی و ما بنده ایم ز تو ایمنیم و بتو زنده ایم

3) P. زیرتر. 4) C. insert vs. spurium: 5) گرانمایه مغر بسر بر. 6) P.

تو گفתי که دریا بموج اندرست عقاب اجل سوی اوج اندرست

7) P. وزان. 8) P. ودر زیر چینی. 9) P. ووزین سو. 10) C. وزان رو. 11) P. همه. 12) P. سو

transpositis duobus vs. 1526 et 1527. 12) P. سو. 11) P. همه. 10) P. ووزین سو. 9) C. وزان رو. 8) P. ودر زیر چینی. 7) P. وزان. 6) P. ووزین سو. 5) گرانمایه مغر بسر بر. 4) C. insert vs. spurium: 3) P. زیرتر. 2) C. insert vs. spurium: 1) P. که از تو فراید.

همی دود آتش^۱ بر آمد ز آب
 نه بیند چنان جنگ جنگی بخواب
 نخستین که آمد میان دو صف
 زخون جگر بر لب آورده کف
 سپهبد سرافراز کاموس بود
 که با لشکر و پیل و پا کوس بود
 همی بر خروشید چون پیل مست
 یکی گرزء گاو پیکر بدست^۲ ۱۵۳.
 که آن جنگجوی پیاده کجاست
 که از نامداران^۳ همی رزم خواست
 کنون گر بیاید به بیند کمان^۴
 ورا دیده بودند گردان نیو
 کسی را نیامد همی رزم رای
 که با^۵ او کسی را نبند پای^۶ جنگ
 یکی زابلی بود الوا بنام^۷
 کجا^۸ نیزهء رستم او داشتی
 بسی رنج برده^۹ بکار عنان
 برنج و بسختی جگر سوخته^{۱۰}
 چه گفت آن سخن گوی دانای پیر
 مشو غره زاب هنرهای خویش
 ۱۵۳۵ سواران چو آهو واو چون^{۱۱} پلنگ
 سبک تیغ کین^{۱۲} بر کشید از نیام
 پس پشت او هیچ نگذاشتی
 بیاموخته تیر و گرز و سنان
 ز رستم هنرها بیاموخته^{۱۳}
 ۱۵۴. سخن چون ازو بشنوی یاد گیر
 نگه دار بر جایگاه پای خویش

۱) P. دود و آتش. ۲) C. inserit vs. spurium-

چو آمد بمیدان زبان بر گشاد بگردان گردن کش آواز داد

۳) P. رزم خواهان. ۴) P. بتیر و کمان. ۵) P. ابا. ۶) P. تاب. ۷) P. تیغ را. ۸) P. الوای نام. ۹) P. که ایشان چو آهو بدند او. ۱۰) P. پخته. ۱۱) P. دیده. ۱۲) P. addit vs. post vs 1539. et legit hunc vs. ۱۳) P. addit بود contra metrum et C. inserit duos vss. spurios: بود.

شد آهنگ آورد کاموس کرد که از وی بر آرد بآورد گمرد
 بدو گفت رستم که هشیار باش بآورد این گرد بیدار باش

چو چشمه بر ژرف دریا بری بدیوانگی ماند این داوری¹
 چو آلوای آهنک کاموس کرد که جوید بناورد با او نبرد
 نهادند آوردگاهی بزرگ کشانی بیامد بکردار گرگ
 ۱۵۴۵ بزد نیزه و بر گزفتش ز زمین بینداخت آسان بروی زمین
 عنان را گران کرد و او را بنعل همی کوفت تا خاک ازو گشت لعل

کشته شدن کاموس بدست رستم

تهمتن زالوا بشد درمند زفتراک بگشاد پیچان کمند
 چو آهنک جنگ یلان^۲ داشتی کمندی و گزری گران داشتی
 بیامد بغرید چون پیل مست کمندی ببازو و گزری بدست
 ۱۵۵۰ بدو گفت کاموس چندین مدم بنیروی این رشته شصت خم
 چنین داد پاسخ مرا او را که شیر چو نخچیر بیند بغرد دلیر
 نخستین برین^۳ کین تو بستی کمر وزیران بکشتی یکی نامبر
 همی رشته خوانی کمند مرا به بینی کنون تنک بند مرا
 زمانه ترا ای کشانی براند چو ایدر بدت^۴ خاک جایی نماند
 ۱۵۵۵ بر انگیخت کاموس جنگی سمند^۵ هم آورد او پیل بد با کمند^۶
 در انداخت تیغ پرند آورش همی خواست از تن گسستن^۷ سرش
 سر^۸ تیغ بر گردن رخس خورد به برید برگستوان نبرد
 نیامد تن اسیرا زان گزند گو پیلتن حلقه کرد^۹ آن کمند

۱) C. inserit duos vss. spurios:

مکن تکیه بر گرز و گویال خود بدزد از کمند یلان یال خود

هم آورد خود همچو خود بر گزین بخیره میارای تندلی برین

اسپ P. ۵) که ایدر ترا P. ۴) بدین P. ۳) آهنک مازندران P. ۲)
 رباید P. ۷) هم آورد را دید با دار وید P. ۶) بر pro در et نبرد
 حلقه P. ۹) همی P. ۸)

بینداخت و افگندش اندر میان
 بران اندر آورد و کردش دوال
 سوار از دلیری بیفشرد ران
 همی خواست کان خام خم کند
 شد از هوش کاموس و نگسست خام
 عناترا به پیچید و او را ز زمین
 بیامد به بستش بخم کند
 ز تو تنبل و جادوی دور گشت
 دوست از پس پشت بستش چو سنک
 پیاده بیامد بایران سپاه
 بگردان چنین گفت کین رزم جوی
 چنین است رسم سرای فریب
 ازو شادمانی وزو مستمند
 کنون این سرافراز مرد دبیر
 بایران همی شد که ویران کند
 بزابلستان و کابلستان
 نیندازد از دست گویا را
 کفن شد کنون مغر و جوشنش^{۱۱}
 بر انگیخت از جای پیل زبان^۱
 عقابی شده^۲ رخس با پر ویل ۱۵۹
 سبک شد عنان و رکبش گران
 بنیروی تن بگسلاند زبند^۳
 گو پیلتن رخس را کرد رام
 نگون اندر افکند وزد^۴ بر زمین
 بدو گفت اکنون شدی بی گزند ۱۶۰
 روانت بر دیو مزدور گشت^۵
 بخم کند اندر افکند^۶ چنگ
 بزیر کش اندر تن کینه خواه
 زبس زور و کین^۷ اندر آمد بروی
 گهی بر فراز و گهی بر نشیب ۱۶۱
 گهی بر زمین که بایر^۸ بلند
 که بودی همیشه هم آورد^۹ شیر
 بر و بوم ما جای شیران کند
 نه ایوان بود نیز^{۱۰} و نه گلستان
 مگر گم کند رستم زال را ۱۶۰
 ز خاک افسر و گور^{۱۲} پیراهنش

۱) C. دمان, sed praeferendum est زبان ob rhythmum finalem. ۲) P.

نگونسار کرد و بزود P. ۴) بدرد میانش نماند ببند P. ۳) شد آن

۵) C. inserit vs. spurium:

سر آمد بتو بر همه رزم و کین نبینی دگر ره کشانی و چنین

نبودی هم آورد او نره P. ۹) بر ابر P. ۸) و کبر P. ۷) آورد P. ۶)

۱۰) P. نماند نه ایوان ۱۱) P. جوشن و مغرش contra rhythmum finalem.

۱۲) P. و گرد.

شمارا بکشتن چگونه است رای
 بیفکنند بر خاک پیش سران
 تنشرا بشمشیر کردند چاک
 ۱۵۸۰ چنینست رسم سپهر و زمان^۳
 همه^۴ درد ورنجست و تیمار و غم
 قننت زیر بار گناه اندرست
 بمردی نباید شدن در گمان
 همی تا توانی بنیکی گرای
 ۱۵۸۵ پهلایان شد این رزم کاموس گرد
 کنون رزم خاقان چین آوریم^۵
 که شد کار کاموس جنگی زیای^۱
 ز لشکر بر رفتند کند آوران
 بخون^۲ غرقه شد زیر او سنگ و خاک
 گهی با غم و درد و گه شادمان
 بمردی نباشد ترا بیش و کم
 روانت به تیمار جله اندرست^۶
 که بر تو درازست دست زمان^۷
 ستایش کن او را که شد رهنمای
 همی شد که جان آورد جان سپرد
 همان رسم مردی و کین آوریم^۸

داستان رستم با خاقان چین

خبر یافتن خاقان از کشته شدن کاموس

کنون ای خردمند^۹ روشن روان
 که اویست بر نیکوئی^{۱۰} رهنمای
 بجز نام یزدان مگردان زبان
 از بهت گردون گردان بجای^{۱۱}

۱) P. زجای. ۲) P. زخون et in C. hunc vs. sequitur vs. 1583.
 3) جهان جهان C. 4) Sic ed. Teh., P. همی et C. مرا. 5) P. و غم
 6) In C. hic vs. legitur post vs. 1579. 7) P. آورم.
 8) P. بدین دشت کین آورم. 9) P. بر نیک وید. 10) P. زمین بشنو ای مرد.
 11) P. et addit vs., qui spurius videtur:

کجا آفرید او روان و خرد ستایش جز او را نه اندر خرد

همی^۱ بگذرد بر تو ایام تو سرائی جزین باشد آرام تو
 بباشی^۲ برین گفته همدستان ازانپس خبر شد بخاقان چین
 کشانی وشکنی وگردان بلخ همه یک بدیگر نهاندند روی
 چه مردست واین مرد را نام چیست چنین گفت پیران بهومان^۳ شیر
 دلیران ما چون گزینند جنگ^۴ بگیتی چنو نامداری نبود
 چو کاموس گورا^۵ بخت کند سزد گر سر پیلرا روز کین
 سپه سربسر پیش خاقان شدند برو آفرین کرد پیران بدرد
 تو آغاز وانجام این رزمگاه کنون چاره کار ما باز جوی
 بلشکر^{۱۰} نگه کن زکار آگاهان^{۱۱} به بینید کین^{۱۲} شیر دل مرد کیست
 وزانپس همه تن بکشتن دهیم پیران چنین گفت خاقان چین
 سرائی جزین باشد آرام تو که دهقان همی گوید از باستان
 که شد کشته کاموس بردشت کین^۵ ز کاموس شان تیره شد روز وتلخ
 که این پر هنر مرد پر خاشجوی هم آورد او در جهان مرد کیست
 که امروز جانم شد از رزم سیر که شد کشته امروز جنگی نهنگ^۶
 وزو پیلتن تر سواری نبود باوردگه بر تلور کرد بند
 بگوید همی بر زند بر زمین^۷ ز کاموس پر درد وگریان شدند
 که ای برتر از گنبد لاجورد شنیدی ویدی بنزد^۸ سپاه
 بتنها تن خویش با^۹ کس مگوی کسی کو^{۱۳} سخن باز جوید نهان
 وزین لشکر اورا هم آورد نیست باوردگه سر بدو در^{۱۴} نهیم
 که خود درد ازینست و تیمار ازین

فرزند P. 4. هومان پیران P. 3. تو باشی P. 2. کنون P. 1. جنگ
 5) P. addit vs., 6) P. کاموس جنگی بجنگ 7) پیلرا 8) ببیش P. 9) بیا
 cuius post. hemist. consentit cum post. hemist. vs. sequentis 141:

مرا و ترا نیست جای سخن سر آبرا سوی بالا مکن
 12) P. بکار آگاهان 11) P. زلشکر 10) P. بیا 9) ببیش P. 8
 14) P. برو بر 13) P. ببیند که این 14) male که

که تا کیست این پهلوی پر گزند
 کجا شیر گیرد بخم کند
 ابا آن که از مرگ خود چاره نیست
 ره خواهش و پرسش و یاره نیست
 ز مادر همه مرگها زاده ایم
 بنا کام گردن بدو داده ایم
 ۲۵ کس از گردش آسمان نگذرد
 وگر بر زمین پیلرا بشکورد
 شما دل مدارید ازو مستمند
 کجا کشته شد زیر خم کند
 من اورا که کاموس ازو شد هلاک
 به بند^۱) کند اندر آرم بخاک
 همه شهر ایران کنم رود آب
 بکام دل شاه افراسیاب
 ز لشکر بسی نامور گرد کرد
 ز خنجر گذاران و مردان مرد
 ۳۰ چنین گفت کین مرد جنگی بتیر^۲)
 نگه کرد باید که بجایش کجاست
 سوار کمندافکن^۳) و گردگیر
 هم از شهر پرسید و هم نام اوی
 بگرد چپ لشکر و دست راست
 وزانپس^۴) بسازیم فرجام اوی

رفتن چنگش با رستم

سواری تنومند^۵) خسرو پرست
 بیامد بیر زد درین^۶) کار دست
 که چنگش بدش نام وجوینده^۷) بود
 دلیر و بهر جای^۸) پوینده بود
 ۳۵ بخاقان چنین گفت کای سرفراز
 جهانرا بمهر تو آمد^۹) نیاز
 گر او تره شیر^{۱۰}) است بیجان کنم
 بدانکه که سر سوی میدان کنم
 بتنها تن خویش جنگ آورم
 همه نام ایران به^{۱۱}) فنک آورم
 ازو کین کاموس جویم نخست
 پس از مرگ نامش بیارم درست
 برو آفرین کرد خاقان چین
 بپیشش ببوسید چنگش زمین
 ۴۰ بدو گفت ارین کینه باز آوری
 سوی من سر بی نیاز آوری

۱) P. خم. ۲) P. دلیر. ۳) P. و کمندافکن. ۴) P. کزین پس. ۵) P. کار. ۶) P. بدین نام جوینده. ۷) P. برین. ۸) P. سوار سرفراز. ۹) P. نام او زیر. ۱۰) P. او شیر شرزه. ۱۱) P. جهانی بمهر تو دارد.

به بخشمت چندان گهرها ز گنج^۱ / کزان پس نباید کشیدنت رنج
 همانگاه^۲ چنگش بر انگیخت اسپ / همی تاخت^۳ بر سان آذر گشسپ
 چو نزدیک ایرانیان شد بجنگ / ز ترکش بر آورد تیر^۴ خدنگ
 چنین گفت کین جای جنگ منست / سر نامداران بچنگ منست
 کمندافکن آن گرد کلموس گیر / که گاهی کمند افکند گاه تیر^۵
 کنون گر بیاید باورد گاه / تپی ماند از جای^۶ او جایگاه
 همیرفت هر سو ز چپ و راست / همیگفت کان شیر جنگی کجاست
 بجنبید با گرز رستم ز جای / همانکه برخش اندر آورد پای
 منم گفت گردافکن شیرگیر^۷ / کمند و کمان دارم و گرز و تیر^۸
 هر اکنون ترا همچو کاموس گرد / بدو گفت چنگش که نام تو چیست
 بدان تا بدانم که روز نبرد / نژادت کدامست و کلم تو چیست
 بدو گفت رستم که ای شهربخت / کرا ریختم خون چو بر خاست گرد
 کجا چون تو در بلغ بار آورد / که هرگز مبادا گل آن درخت
 سر نیزه و نام من مرگ تست / چنین میوه اندر شمار آورد
 بیامد همانگاه چنگش چو باد / کفن بی گمان جوشن و ترگ تست^۹
 کمان جفلپیشه چون ایر بود / دو زاغ کمانرا بزه بر نهاد
 بدو گفت باش ای سوار دلیر / هم آورد با جوشن و کبر^{۱۰} بود
 سپر بر سر آورد رستم چو دید / که گردد کنون جانت^{۱۱} از جنگ سیر
 که تیرش زره را بخواهد درید / که تیرش زره را بخواهد درید

1) P. و گنج. 2) C. جهانجوی huic vs. alium praemittens:

چو بشنید گفتار خاقان چین بر افکند از خشم ابرو بچین

شیراوزن و تاج بخش P. 6) قد pro قد P. 5) تیری P. 4) رفت C. 3)
 جبر P. 9) قنتر را بپاید ز سر دست شست P. 8) و تیر و رخس P. 7)
 10) P. et invertit duos vss. 58 et 59. که اکنون سرت گردد P. 10)

۹. نَگَه کرد چنځش بران پيلتن
 بران اسپ چون کوه در زیر کوه
 بدل گُفت چنځش که اکنون گُريز
 بر انځيخت آن بلرکشا زجای
 بکُردار آتش دلاور سوار
 ۱۰ چو پيل زيان رستم آمد بدوی^۴
 دم اسپ ناپاک چنځش گُرفت
 زمانی همی داشت تا شد غمین
 بيفتاد ازو ترک و زنهار خواست
 همانگاه کردش سر از تن جدا
 ۱۱ همه نامداران ايران زمين
 همی گشت رستم ميان دو صف
 ببالای^۱ سرو سهی بر چمن
 نيامد همی از کشیدن ستوه
 بود به که با^۲ خویش کردن ستيز
 گريزان سوی لشکرش^۳ کرد رای
 بر انځيخت رخس^۴ از پس نامدار
 همه دشت اريشان پر از گُفتگوی
 دو لشکر بدو ملند^۵ اندر شگفت
 بزد خويشتن را سبک^۶ بر زمين
 تهمتن ورا کرد با خاک راست
 همه کلم و اندیشه شد زو رها^۷
 گُرفتند بر پهلوان آفرين
 یکی خشت رخشان گُرفته بکف

فرستادن خاقان هومان را نزد رستم

وزان روی خاقان غمی گُشت سخت
 بهومان چنین گُفت خاقان چين
 مگر نام آن^{۱۰} نامور پهلوان
 ۱۲ بدو گُفت هومان که سندان نیم
 بگیتی چو کاموس جنگی نبود
 بخمر کمندش گُرفت اين سوار
 بر آشفت با گردش شمر^۸ بخت
 که تنگست بر ما زمان وزمين
 شوی باز جوئی بروشن روان^{۱۱}
 برزم اندرون پيل دندان نیم
 چنان رزم خواه و درنگی نبود
 تو اين گُرد را خوارمليه مدار

۱) C. ۲) به از با تن P. ۳) سوی لشکر خويشتن P. ۴) اسپ. ۵) مانده P. ۶) رستم رسيد اندروی ۷) پس P. ۸) آنکه بر آورد و زد vs. post vs. ۹) شد بی نوا P. ۱۰) اين P. ۱۱) چنان چون تولن P. ۱۲) ۷۰.

شوم تا چه خواهد جهان آفرین
 بخیمه در آمد بکردار باد
 درفش دگر جست واسپی دگر
 بیامد چون نزدیک رستم رسید
 برستم چنین گفت کای نامدار
 بیزدان که بیزارم از تخت شاه²
 چو تو سروری⁴ زین سپاه بزرگ
 دلیری که چندین بجایید نبرد
 ز شهر و نژاد و آرام⁶ خیش
 بجز تو کسی را از ایران سپاه
 مرا مهربانیست با مرد جنگ
 کنون گر بگوئی مرا نام خیش
 سپاسی بدین کار بزم نهی
 چنین داد پاسخ بدو پهلوان
 چرا تو نگوئی همی⁹ نام خیش

که پیروز گردد برین دشت کین
 یکی ترک نیگر بسر بر نهاد
 دگر گونه جوشن دگر گون سپر⁸
 همی بود تا یال و شاخش بدید
 کمنداخن گرد¹ و جنگی سوار
 اگر چون تو دیدم یکی کینه خواه³
 نه بینم همی نامداری سترگ
 بر آرد همی از دل شیر گرد⁵
 سخن گوی و از تخمه و نام خیش
 ندیدم که دارد دل رزمخواه
 بویژه که دارد نهاد پلنگ
 بر بوم و پیوند⁷ و آرام خیش
 کز اندیشه گردد دل من تهی¹⁰
 که ای نامور گرد روشن روان⁶
 بر بوم و کشر و آرام خیش¹⁰

1) P. وگرد. 2) P. وگاه. 3) C. inserit vs. spurium:

که باشد که بیند ترا در نبرد که از تارکش بر نیاری تو گرد

4) P. addit vs., qui spurius videtur: که چون تو دگر. 5) P.

تو گوئی همی ننگ داری جنگ بدین شیر مردی و چندین درنگ

6) P. وکشر. 7) P. simul transpositis duobus vss. 86 et 87. وپیوند و آرام. 8) P.

8) P. aliam lectionem praebet:

بدو گفت رستم که چندین سخن که گفتی و افکندی از مهر بن

9) P. مرا. 10) C. inserit duos vss. spurios:

زنام و نشانم چه پرسی چنین منم نامداری زایران زمین

که از ترک و چین کینه خواهم جنگ جهان تیره سازم پیر پشنگ

بچربی و نرمی و چندین سخن
 بکوشی کزین کین بکاهی^{۱)} همی
 چنان آتش کین بما بر که پیخت^{۲)}
 نگر تا که یلبی ز توران سپاه
 کز ایران بیاورد با خواسته
 من از جنگ ترکان شوم بی نیاز
 سراسر بر آئین و راه منید
 نیارم^{۳)} سر سرکشان زیر گرد
 بشیم دل و مغزش از درد^{۴)} و کین
 مگر مهرش آید ببخشد گناه^{۵)}
 که نه نام شان باد و نه کلام شان
 که درد دل ورنج ایران باجست
 که بر خیره کردند این آب شور^{۶)}
 نژاد است و هرگز مباد این^{۷)} نژاد
 که زو آمد این بند بدرا^{۸)} کلید
 تبه کرد و خون راند بر سان آب
 نبد کین و بست اندرین کین میان
 دو رویند و با هر کسی پیسه اند

چرا آمدستی بنزدیک من
 اگر آشتی جست خواهی همی
 ۹ ننگ کن که خون سیاوش که ریخت
 گنه گار همچون^{۱)} سر بی گناه
 ز مردان و اسپان آراسته
 چو یکسر سوی ما فرستید باز
 از آن پس همه نیک خواه منید
 ۱۰ نیتانم بکین و نجویم^{۲)} نبرد
 وزان پس بگویم بکیخسرو این
 فرستم گنه گار را نزد شاه
 بتو بر شام کنن نام شان
 سر کین زگرسبوز^{۳)} آمد نخست
 ۱۰۵ کسی را که دانی تو از تخم تور
 گروی زره آنکه از کلام و داد^{۴)}
 ستم بر سیاوش از ایشان رسید
 کسی کو دل و مغز افراسیاب
 و دیگر کسی را کز ایرانیان
 ۱۱۰ بزرگان که از تخمه و پسه اند

۱) P. و این کین بکاهی male. 2) C. inserit duos vs. spurios:

همان خون پرمایه گودرزیان بیفزود چندین زیان بر زیان
 بزرگان کجا با سیاوش بدند نکردند پیگار و خامش بدند

3) P. male. 4) P. و نجویم contra metrum. 5) P. سر فتنه
 6) P. خشم. 7) Deest in C. 8) P. و آنچه کز وی 9) In C. hic vs. legitur post vs. ۱۰۷. ۱۰) P. بندها را
 ۱۱) P. نژادی که هرگز مباد آن male. ۱۲) P. بندها را

چو هومان ولهاك وخرشیدورد
اگر این که گفتم بجای آورید^۲
به بندم در کینه بر کشورت
وگر جز برین گونه گوتی سخن
بجان و سر خسرو نامدار
نه شنگل بماند نه خاقان چین
مرا آزمودی برین رزمگاه
یکی نامداری از ایران منم
بسی سر جدا کرده دارم^۷ رتن
برین^۸ گونه هرگز نگفتم سخن
کنون هرچه گفتم همه^{۱۰} گوش دار
چو بشنید هومان بترسید سخت
کزان گونه گفتار^{۱۱} رستم شنید
چنین پاسخ آورد هومان بدوی
برین زور^{۱۲} واین برز جلای تو
نباشی بجز پهلوان برزگ

چو کلباد ونستیهن شیر مرد^۱
سر کینه جستن بپای آورید
بجوشن نموشید باید برت^۳
کنم تازه پیگار وکین کهن
که از مرز توران بر آم دمار^۴ ۱۱۵
نه یکتن زگردان توران زمین
همینست رسم^۵ و همینست راه
که خو کرده بر^۶ جنگ شیران منم
که جز خاک تیره نبند شان کفن
جز از^۹ کین ناجستم زسر تا به بن ۱۲۰
سخنهای خوب اندر آغوش دار
بلرزید بر سان برگ درخت
همه^{۱۳} کینه از دوده خویش دید
که ای شیر دل مرد پر خاشجوی
سر تخت ایران سزد جای تو ۱۲۵
و یا نامداری از ایران سترگ

۱) P. کجا هست گودرز ازیشان بدرد. 2) P. in utroque hemist. 3) In P. transposita sunt hemist. 4) In P. variat lectio duorum vss. 115 et 116:

بر انگیزم آتش ازین کشورت بسوزم همه مرز و بوم و بورت

نمانم یکی زنده بر پشت کین نه شنگل بمانم نه خاقان چین

quos sequitur vs. 117. 5) P. زخم et in C. legitur hic vs. post vs. 119.

6) P. خو کرده simul transpositis hemist. 7) P. کرده ام من. 8) P.

همی. 12) P. آواز. 11) P. تو آن. 10) P. که جز. 9) P. ازین.

13) P. بدین روی

بدل دیگر آمد ترا کلم من
 پدر بوسپاس است مردی² چوشیر
 سپاهی بدین رزمگاه آمدم
 مرا هم بباید ز تو نام جست⁴
 که پیدا کنم در جهان کلم تو
 شوم شادمان سوی آرام خویش
 یکایک بگویم به پیش سپاه
 بزرگان و گردان توران زمین
 ز من هر چه دیدی بدیشان بگو
 دل از مهر او بر فروزد همی
 ز ترکان یکی مرد آهسته اوست⁷
 به بینیم تا بر چه گردد زمان
 بدیدار پیرانت آمد نیاز
 گزری ز ره را و پیولادرا
 سر آبرا سوی بالا مکن
 ز بهر تو است اندرین رزمگاه

بپرسیدی از گوهر و نام من
 مرا نام کوهست گردی¹ دلیر
 من از دور³ با این سپاه آمدم
 ۱۳ چونام و نژادم ترا شد درست
 ازان باز جویم همی نام تو
 کنون گر نکوئی مرا نام خویش
 سخن هر چه گفتی بدین رزمگاه
 همان پیش منشور و خاقان چین
 ۱۳۵ بدو گفت رستم که نامم مجبوی
 بپیران مرا دل⁵ بسوزد همی
 ز خون سیاهش جگر خسته اوست⁶
 سوی من فرستش هم اکنون دمان
 بدو گفت عومان که ای سرفراز
 ۱۴ چه دانی تو پیران و کلبادرا
 بدو گفت چندین چه پرسی⁸ سخن
 نه بینی که پیگار چندین سپاه

رای زدن پیران با هومان و خاقان

بشد تیز هومان هم اندر زمان شده گونه از روی ورنک از رخان

1) P. 3, 150. 152. 2) P. 3, 150. 152. 3) P. 3, 150. 152. 4) In P. alius vs. legitur:

زبس خواهش شاه توران سپاه زبس بدره و ساز آوردگاه

5) P. 3, 150. 152. 6) P. 3, 150. 152. 7) P. 3, 150. 152. 8) P. 3, 150. 152.

بپیران چنین گفت کای نیک بخت
 بدین لشکر اکنون بیاید گریست^۲ ۱۴۵
 همی کرد یاد از بد هر کسی
 زکین سیاهش بسی بر شمرد
 زبیران و آباد وز کلام و داد
 زهر کس که آمد بریشان زیان
 فراوان سخن گفت و بشکاد^۳ ۱۵۰
 ندانم که بر دل چه آراستست
 چو کوهی^۴ که بر کوه دارد نشست
 بزیر اندرون زنده پیل دمان
 همی گیرد آتش ز تیغش فروغ^۵
 زبهر تو ماندست زانسان بیای^۶ ۱۵۵
 برهنه مکن تیغ و تندلی مجوی
 بترسم که آمد زمانم فراز
 برین دشت مارا گد ماتمست
 ندانم چه کرد اختر شوم ما
 جگرخسته و دل پر از داغ^۷ ۱۶۰
 و خشم

۱) P. ازان. 2) P. inserit vs. spurium:

که ابلیس با او نتابد بجنک بخشکی پلنک و بدریا نهنگ

3) P. بسی. 4) P. بنمود. 5) P. تو گوئی. 6) P. وترک. 7) In P. hic vs. legitur post vs. 149 hemist. transpositis. 8) P. بجای. 9) P.

et C. post hunc vs. inserit tres vss. spurios:

بگفتا که آمد زمانم بسر ازین گرد جنگی و پرخاشخر

بتندی چنین گفت خاقان چین مشو سست ای گرد توران زمین

که اورا تن از آهن و سنگ نیست که مارا باهنک او جنگ نیست

که اکنون دگر گشت مارا سخن
همانکه دل من ببرد این گمان
که خام کمندش خم اندر خمست
کسی پشت اورا نبیند بخواب
چدیك مرد پیشش چه یکدشت مرد
سیارخشا آن زمان دایه بود
جهان بر جهانجوی تنگ آورد
ندانم چه خواهد زمان پیلتن
که از غم روانم بکاهد همی
سخن هرچه باید همه نرم⁷ گوی
چه باید برین دشت رنج سپاه
سزد گر ناجوئیم چندین نبرد
همانا که رایش باجنگ اندرست
بدو دشت پیگار⁸ تنگ آوریم
بنیرو برو رزم چندان⁹ کنیم
جز از خون واز گوشت واز موی نیست
چه سوزی دل ترا بتیمار¹¹ و درد
همان تیر وژیمن برو بگذرد

بدو گفت کای شاه تیزی مکن
چو کاموس گورا سر آمد زمان
که این¹ باره آهنین رستمست
چه² افراسیاب آید اکنون چه آب³
۱۵۰ ازو دیو سیر آید اندر نبرد
بزابلستان چند پرمایه بود
پدروار با درد جنگ آورد
مرا خواست زین⁴ بیکران انجمن
روم⁵ بنگرم تا چه خواهد همی
۱۷۰ بدو گفت خاقان برو پیش اوی
اگر آشتی خواهد دستگاه
بسی هدیه بپذیر و پس باز گرد
چو تن زیر چرم پلنگ اندرست
همه یکسره نیز جنگ آوریم
۱۷۰ همه پشت را سوی یزدان کنیم
هم اورا تن از آهن^{۱۰} وروی نیست
نه اندر هوا باشد اورا نبرد
چنان دان که او سنگ و آهن خورد

جست ازین P. 4. اکنون بآ P. 3. دگر P. 2. آن P. 1.
8) P. چنان چون بپاید همه خوب P. 7. شوم P. 6. زمن P. 5.
transpositis duobus vs. بنیرو او رزم چندان P. 9. برو دشت یکبار
174 et 175 et C. inserit:

که تا در تن ما بماند روان گهی جان سپاریم وگه جان ستان
تو دلرا چه سوزی ز تیمار P. 11. همو ز آهن و آتش P. 10.

بيك مرد از ايشان زما سيصدست بدین رزمه غم کشیدن بدست
هم این زابلی نامبردار مرد^۱ زپیلی فزون نیست اندر نبرد ۱۸۰
یکی پیل بازی نمایم بدوی کزان پس نیاید بزم جنگجوی^۲

آمدن پیران نزد رستم

همی رفت پیران پر از درد و بیم دل از کار رستم شده پر^۳ دو نیم
بیامد^۴ بنزدیک ایران سپاه خروشید کای مهتر^۵ رزمخواه
شنیدم کزین لشکر بی شمار زترکان مرا کرده خواستار
خرامیدم از پیش آن^۶ انجمن بدین انجمن تا چه خواهی^۷ زمن ۱۸۵
چو آگاه شد رستم سرفراز که آمد زترکان یکی رزمساز
بنزدیک او شد زپیش سپاه نهاده بسر بر زآهن کلاه
بدو گفت کای ترک نام تو چیست بدین آمدن رای و کام تو چیست^۸
چنین داد پاسخ که پیران منم سپه دار آن نامداران^۹ منم
زهمان و یسه مرا خواستی بخوبی زبان را بیاراستی ۱۹۰
دل تمیز شد با^{۱۰} تو ای پهلوان بگوئی کدامین زنام آوران^{۱۱}
بدو گفت من رستم زابلی زره پوش با^{۱۲} خنجر کابلی
چو بشنید پیران از آن^{۱۳} سرفراز فرود آمد از اسب و بردش نماز
بدو گفت رستم که ای پهلوان درودت زخورشید روشن روان

۱) P. *گرد* contra *rhythmum final*. 2) P. *روی جنگ* روی جنگ. 3) P. *به*. 4) P. *آمد*. 5) *male*. 6) P. *این*. 7) P. *بدان*. 8) P. *inserit vs. spurium*: تا چه پرسد سپهبد.

گزیمن سپاه رد افراسیاب سر پهلوانان با جاه و آب
کدامی زگردان P. ۱۱. *بیر* P. ۱۰. *سپه دار واز گرزگیران* P. ۹.
بشنید آواز آن P. ۱۳. *ابا گرز ویا* P. ۱۲. *جنگاوران*

۱۵ هم از خسرو نامدار جهان سرافراز شاه ویناه مهان^۱
 هم از مادرش دخت افراسیاب که مهر^۲ تو بیند همه شب بخواب
 بدو گفت پیران که ای پیلتن درودت زیزدان و آن^۳ انجمن
 زنیکی دهش آفرین تو باد فلک را گذر بر نگیں تو باد
 زیزدان سپاس و بدویم^۴ پناه که دیدم ترا زنده^۵ بر جایگاه
 ۲۰ زواره فرامرز و دستان سالم^۶ که هستند بینا دل و شاد کلم^۷
 کزیشان مبادا جهان بی نیاز درستند و شادان دل و سرفراز^۸
 بگویم ترا گر نداری گران ثله کردن کهتر از مهتران
 بکشتم درختی ببلغ اندرون که برگش^۹ کبست آمد و بار^{۱۰} خون
 زبیده همی آب دادم برنج بدو بد مرا زندگانی و گنج
 ۲۵ مرا زو کنون رنج بهر آمدست برو^{۱۱} بار تریاک زهر آمدست
 سیاوش مرا چون پدر داشتی به پنیس بدیها سپر داشتی
 بدادم بدو کشور و دخترم که رخشنده گردد ازو گوهم^{۱۲}
 بزاری بکشتند با دخترم چنین بود گوئی مگر درخوم
 بسا رنج و سختی و درد^{۱۳} که من کشیدم ازان شاه^{۱۴} و آن انجمن
 ۳۰ گواه من اندر جهان ایزدست گوا خواستن دادگرا بدست
 که اکنون بر آمد بسی روزگار شنیدم بسی پند آموزگار^{۱۵}

1) Deest in P. 2) P. روی 3) P. واز 4) P. و بدویم contra me-
 trum. 5) P. شاد 6) P. و زال سوار 7) P. که مانند ازان خسروان
 8) P. inversis hemist. 9) P. بارش 10) P. و برگ 11) P. یادگار
 12) Hic vs. et sequens 208 h. l. desunt in C., sed paulo infra
 post vs. 219 una cum duobus aliis coniuncti leguntur pag. 974 nota 2.
 13) P. با درد و سختی 14) P. کشیدم از شاه 15) C. inserit
 novemdecim vs. spurios:

که من بد نکردم بجای کسی بدین کار در رنج یردم بسی
 که تا او را گشت از دست اوی گرفت و همی بود در شست اوی

که شیمون نه برخاست از خان من همی آتش افروزد از جان من
همی خون فشام^۱ بجای سرشک همیشه گرفتارم اندر پزشک
ازین کار بهر من آمد گزند نه بر آرزو رفت چرخ بلند^۲
زکار سیاشو چو آگه شدم زنیک وزید دست کوتاه شدم ۳۵

بخسرو بر ای پهلوان بیش ازین بسی رنج بردم همی پیش ازین
که تا خسرو از چنگ آن ازدها بکرد و بگفت من آمد رها
ازان پس که خسرو ز مادر بزد مرا دل بدیدار او گشت شاد ۵
همان شه برین بر گواه منست
ابا شاه ترکان بروز و شب خرد نیز کورهنمای منست
همی گفت با من رد افراسیاب نبستم بگاه و به بیگاه لب
بفرجام آید ازو بد بمن نخواهی که یابیم آرام و خواب
بسان پدر سر ببلید برید تو می نشنوی هیچگونه سخن
ستاره شمر گفت ازین در بمن به بینی که از وی چه آید پدید ۱۰
بدو گفتم ای شاه والا کهر
بیزدان پناه و بیزدان گرای که او هست بر نیکوئی رهنمای
چو با گفت من رای همراه کرد بصد چاره زو دست کوتاه کرد
کنون تا که خسرو بایران شدست شب و روز بر بنده گیران شدست ۱۵
بتندی و تیزی پر از خشم روی
همی گوید این بد تو کردی بمن همه روز با من درین گفتگوی
وزان روی خسرو هم آزرده است تو ام خوار کردی درین انجمن
بیزدان پاک و بخورشید و ماه چنان تخم نیکم بر آورده است
بگردان سپهر و بتاج و کلاه بگردان سپهر و بتاج و کلاه

1) P. بیمار male. 2) P. inserit vs., qui spurius videtur:

زتیره شبان ندیده ام نیست شرم که چندین خروشیده ام خون گرم

چنین زار و خوار و چنین مستمند
 پدر بر سر آورده بودش زمان
 برو پشت هر گونه بر گاشتم^{۱)}
 سر بدگمان خواهد از من همی^{۲)}
 ز دو انجمن سر پر از گفتگوی
 نه جای دگر روی آرام و خواب
 نه بینم همی روی رفتن ز جای
 چنین خسته و بسته هر کسی
 نماند که چشم اندر آرم^{۳)} بخواب
 نشاید ز فرمان او آرמיד
 نه هنگام پیگار و آرایشست
 ازین تخم بر^{۴)} کشتن پیلسم
 که هرگز نبوندند از جنگ سیر
 سخن چند گویم ز فرزند و چیز
 که از من نباشی خلیده روان
 بر اندیشی از کردگار جهان

میان دو کشر دو شاه بلند
 فرنگیس را من خریدم بجان
 بخانه نهانش همی داشتم
 بپاداش جان خواهد از من همی
 ۳۲. پر از دردم ای پهلوان از دو روی
 نه راه^{۵)} گریزست ز افراسیاب
 غم گنج و بوم است و هم چارپای
 پسر هست و پوشده رویان بسی
 اگر جنگ فرماید افراسیاب
 ۳۳. بنا کام لشکر ببايد کشید
 بمن بر کنون جای بخشایشست
 اگر نیستی بر دلم درد و غم
 جز او نیز چندان^{۶)} جوان دلیر
 وزان^{۷)} پس مرا بیم جانست نیز
 ۳۴. به پیروزگر بر تو ای پهلوان
 ز خویشان من بد نداری نهان

1) P. بر پشت هرگز نب گذاشتم. 2) C. inserit quatuor vss., quorum secundus et quartus fere consentiunt cum praecedentibus 207 et 208, d. q. v. pag. 972 nota 12 ad vs. 207:

سیاوخش را خواستم چمن پسر
 سپردم بدو خانه و دخترم
 کنون آن گهر کم ازو بُد فرود
 بزبان وز دل دادم ادرا درود
 بزاری بکشتند با دخترم
 چنین بود گوئی مگر درخورم
 3) P. جای. 4) P. آید. 5) P. تخمه جز. 6) P. چندی male.
 7) P. ازین.

بروشن روان سیاوش که مرگ
 گر ایدونکه جنگی بود هم گرو
 کشانی و شکنی و سقلاب و هند
 زخون^۱ سیاوش همه بی گناه
 مرا آشتی بهتر آید ز جنگ
 بگو تا چه بینی تو دافتری
 زبیران چو بشنید رستم سخن
 بدو گفت تا من بدین کینه گاه
 ندیدستم از تو باجز نیکوئی^۲
 نیامد خود از تو باجز راستی
 پلنگ^۳ این^۴ شناسد که پیگار و جنگ
 چو کین سر شهریاران بود
 کنون آشتی را دو بار اندرست^۵
 یکی آنکه هر کس که از خون شاه
 به بندی فرستی بر شهریار
 گنه گار خون سر بی گناه
 و دیگر که با من به بندی کمر
 ز چیزی که ایدر بمانی همی
 بجای یکی ده بیایی ز شاه

مرا خوشتر از جوشن و تیغ و ترک
 تلی کشته بینی ببالی کوه
 ازین مرز تا پیش دریای سند
 سپاهی کشیده برین^۶ رزمگاه^{۳۳۵}
 نباید گرفتن چنین کار تنگ
 برزم و برمردی^۷ توانتری
 نه بر آرزو پاسخ آورد^۸ بن
 کمر بسته ام با دلیران شاه
 ز ترکان بی آزارتر کس توئی^۹ ۳۴۰
 ز توران همه راستی خواستی^{۱۰}
 نه خویست و داند همی کوه و سنگ
 سر و کار با تیر باران بود
 نگر تا شمارا چه اندر خورست
 بگسسترد بر خیره این رزمگاه^{۱۱} ۳۴۵
 سزد گر نفرماید این کارزار
 سزد گر نباشد درین رزمگاه
 بیائی بر شاه پیروزگر
 که^{۱۲} آنرا گرانمایه دانی همی
 مکن یاد بنگاه توران سپاه^{۱۳} ۳۵۰

۱) C. زخونی male. 2) P. بدین 3) P. دلیران 4) P. افگند.
 5) Deest in P. همی راستی خواستی 6) P. تو مگر راستی 7) P. ۵۱
 8) P. آن 9) P. دو راه ایدرست 10) P. تو 11) C. inserit
 duos vss. spurios:

و گرنه نمانم یکی مرد کین نشکنی نه سقلاب و خاقان چین
 بر آرم ازین رزمگاهت دمار سر آرد بجای گیا خاک بار

ز توران شدن پیش آن شهریار
 ز کین سیاوش بکاهد همی
 که با تخت و گنجند و یا جاه و آب
 نه سر باشد این آرزو را نه^۱ بن
 کجا هست گودرز از ایشان بدر
 مر این آبرو در جهان جوی نیست
 ره خویش را^۲ پیش باید گرفت
 همیشه جوان باش^۳ و روشن روان
 بمنشور و شنکد بخقان^۴ چین
 بگویم سرش را بر آرم ز خواب

بدل گفت پیران که ژرفست کار
 دگر چون گنهگار خواهد همی
 بزرگان و خویشان افراسیاب
 چنین خود کجا گفت یارم سخن
 ۲۵۵ چو هومان و کلباد^۵ و فرشیدورد
 همه زین شمارند و این روی نیست
 مرا چاره خویش باید گرفت
 بدو گفت پیران که ای پهلوان
 شمع باز گویم بگردان همین
 ۳۰ هیونی فرستم بافراسیاب

رای زدن تورانیان از جنگ ایرانیان

کسی را که بودند ویسه نژاد
 چنین گفت کامد نشیب و فراز
 بدین رزمگاه از در ماتمست
 همان^۶ نامداران کابلستان
 بنا کام رزمی بود با فسوس
 سواران گیتی ندارند پلی
 دل از بی گناهان بشوید همی
 دل شاه ازو پر ز تیمار نیست^۷
 بکام دلیران ایران شود

وزانجا بیامد بلشکر چو باد
 یکی انجمن کرد و بگشاد راز
 بدانید کین شیر دل رستمست
 بزرگان و شیران زابلستان
 ۳۵ چو گودرز کشواد و چون گیو و طوس
 چو او^۸ کینه کش باشد و رهنمای
 ز ترکان گنهگار جوید همی
 که دانی کز ایدر^۹ گنهگار نیست^{۱۰}
 نگه کن که این بوم ویران شود

۱) P. falso. زار را ونه. 2) P. ولهاک. 3) جنگنرا. 4) P. شاد. 5) P. male. و خاقان. 6) P. چنو. 7) P. et antepont hunc vs. praecedenti 265. 8) P. کیست. 9) P. که دانید کاید. 10) P. کیست.

- نه پير وجوان ماند ايدر نه شاه
همی گفتم اين شاه^{۲)} بيدادرا
که روزی شوی ناگهان سوخته
نبرد آن^{۳)} جفاپيشه فرمان من
بکند آن^{۴)} گرانمايه شعرا^{۵)} زجای
به بينی که نه تاج ماند نه گاه^{۶)}
بدین^{۱۰)} شاد دل شاه ايران بود
دریغ آن دلیران وچندین سپاه
بتاراج بينی همه زين سپس
بکوبند مارا بنعل ستور
زهمان دل من بسوزد همی
دل رستم آکنده از کین اوست
پر از غم شوم پيش خاقان چين
بيامد بنزدیک خاقان چو گردد
سراپرده او پر از ناله نيد
زخيشان کاموس چندین^{۱۴)} سپاه
همی گفت هر کس که افراسياب
چرا کين بيفکنند کش نيست مرد
سپاه کشانی سوی چين بریم
زچين وزبرير سپاه آوریم
- نه گنج و سپاه ونه تخت وکلاه^{۱)}
که چندین مدار آتش وبادرا
خرد سوخته چشم دل دوخته
نه فرمان آن^{۴)} نامدار انجمن
نزد با دلير خردمند^{۷)} رای
نه پيلان جنگی نه تخت وکلاه^{۹)}
غم و درد بهر دلیران شود^{۱۱)}
که با فر ويزند و با تاج وگاه
نه بر گردد از رزمگه شاد کس
شود آب اين بخت بيدار شور
زروئين روان^{۱۲)} بر فروزد همی
بروهایش يکسر پر از چين اوست
بگويم که بر من چه آمد زکين
پر از خون دل ولب پر از باد سرد^{۱۳)}
زخون کشته بر زعفران لاله ديد
بنزدیک خاقان شده دادخواه^{۱۵)}
ازين پس بزرگی نبيند بخواب
که آورد سازد بروز نبرد
همه ديده پر آب ويز^{۱۶)} کين بریم
که کاموس را کينهخواه آوریم

1) Post hunc vs. leguntur in C. duo vss. sequentes 281 et 282. 2) P.

شوم 3) P. اين. 4) P. اين. 5) P. اين. 6) P. شاهرا contra metrum.

نه اين تخت. 9) نه شاه ماند نه تاج. 8) P. وخرمند. 7) P.

دل. 12) P. بود. 11) P. coll. C. 270. 10) C. برين. 13) P. عالج.

14) P. چندی. 15) P. ويا. 16) P. وچشم پر آب زد.

۳۹. زبَرگوش و سگسار و مازندران
 که ایدر زرستم بر آرند هوش
 اگر کین همی جوید افراسیاب
 هم از دوده چنگش واشکبوس
 همی از پی دوده هر کس بدرد
 ۴۰ همی گفت با دیدگان بر آب
 مگر^۱ سیستان را پر آتش کنیم
 سر رستم زابلی را بدار
 تنش را بسوزیم و خاکسترش
 چوبشنید پیران دلش خیره گشت
 ۴۰۰ چنین^۲ گفت کای زار و بیچارگان
 ندارید ازین آگهی بی گمان
 بیامد بخاقان چنین گفت باز
 ز دریا نهنگی بجنک آمدست
 که رستم زهرجا که بد لشکری^۳
 ۴۰۵ بیاورد و آن^۴ رنجها شد به باد
 سر شاه کشور چنین گشته شد
 بفرمان گرسیوز بی خرد^۵
 کس آریم با گرزهای گران
 نه آواز ازو کس نیوشد بگوش^۶
 نه آرام باید که جوید نه خواب^۷
 خروشیدنی بود چون زخم کس
 به بارید بر زعفران آب زرد
 کزین پس ناجوئیم آرام و خواب
 بریشان شب و روز ناخوش کنیم
 بر آریم بر سوک این نامدار
 همی^۸ بر فشانیم پیش درش
 ز آواز ایشان رخس تیره گشت
 پر از درد و تیمار و غمخوارگان
 که ایدر شمارا سر آید^۹ زمان
 که آن^{۱۰} زرم کوتاه ما شد دراز
 که جوشنش چرم پلنگ آمدست^{۱۱}
 زهر سو که بد نامور مهتری
 کجا خیزد از^{۱۲} کار بیداد داد
 سیاوخش بر دست او کشته شد
 ز دستش برفت آن^{۱۳} چنان کار بد

1) In P. variat lectio huius vs.:

که از رزم رستم بر آرند جوش که آواز یارد شنیدن بگوش
 2) P. بدو. 3) C. که. 4) P. که. 5) P. که. 6) P. که. 7) P. که. 8) In
 C. hic vs. legitur post vs. 301. 9) P. ازان نامداران هر کشوری. 10) P. بر.
 11) P. بخیزد ازین کار. 12) P. بخیزد. 13) P. بخیزد. 14) P. بخیزد.

سیاوش جهاندار^۱ و پرمایه بود
 کنون بهر^۲ او جنگ و کین آورد
 نه چنگ پلنگ و نه خرطوم پیل
 پسندست با او باوردگه
 یکی رخس دارد بزم اندرون
 کنون رزم^۳ خیره نباید شمرد
 یکی آتش آمد ز چرخ کبود
 کنون سر بر سر تیزهش بخردان
 به بینید تا چاره^۴ کار چیست
 مگر زین بلا سوی کشور شویم
 همه کارها کرد باید^۵ درست
 زبیران غمی گشت خاقان چین
 بدو گفت مارا کنون چیست روی
 چنین گفت شنگل که ای سرفراز
 بیاری افراسیاب آمدیم
 بسی یاره^۶ و هدیه یافتیم
 چو شیر آمدیم و چون روبه شویم
 برفتیم چون شیر جنگی دمان
 بیک مرد سگزی که آمد باجنگ
 زیک مرد ننکست گفتن سخن

۳۹. ورا رستم زابلی دایه بود
 همی آسمان بر زمین آورد
 نه کوه بلند و نه دریای نیل
 چو آورد گیرد به پیش سپاه
 که کشتی نخواهد بدریای خون
 چو دیدند ازو هر کسی دستبرد
 دل ما شد از درد^۷ او پر زدود
 ۳۹۵ بخوانید با موبدان وردان
 بدین رزمکه مرد پیگار کیست
 اگرچند با بخت لاغر شویم
 ز آغاز کینه نبایست جست
 همی^۸ یاد کرد از جهان آفرین
 ۳۹۰ چو^۹ آمد سپاهی چنین جنگجوی
 چه باید کشیدن سخنها دراز
 زدشت و ز دریای آب آمدیم
 زهر کشوری تیز بشتافتیم
 ز پیگار اگر دست کوتاه شویم
 ۳۹۵ بره بر نجستیم روزی زمان
 چرا شد چنین بر شما کار تنگ
 دگر گونه بایدت^{۱۰} افکند بن

۱) P. خردمند. ۲) P. مرگ. ۳) P. روز. ۴) P. تف. ۵) P. فرجام.
 این. ۶) P. et in C. transpositi sunt duo vss. ۷) P. که خورد. ۸) P. یکی. ۹) P. بارة. ۱۰) P. دگرگونه تر.
 317 et 318. باید.

بآورد گه شیر گیرد^۲ بدست
 بیامد نباید شدن در^۳ گملن
 شب تیره از غم نخسپد همی
 کنن دست یازم^۴ بفریادرس
 هنر نیست چندان که پیران بگفت
 نباید دل از کین او پاک شست^۵
 وزین دشت یکسر سراندر^۶ کشیم
 بریشان یکی تیر باران کنیم
 نباید که داند کس از پای سر
 چو من بر خروشم دمید^{۱۰} ودهید
 فزون باشد از ما دلیر و سوار
 همه پاک ناکشته^{۱۱} بیجان شدیم
 شما باسماں اندر آرید گرد
 دل مرد بد دل ندارد بها
 جوان شد دل مرد گشته کهن
 زاندوه و اندیشه آزاد زی^{۱۵}
 گرفتند بر شاه هند آفرین
 برفتند پرمایگان باز جای^{۱۶}

چنان دان که او^۱ زنده پیلست مست
 اگر گرد کاموس را زو زمان
 ۳۳. چو پیران زرستم بترسد همی
 زگردان کسی دارد او را بکس
 نه پیلست و نه گشته^۵ با شیر جفت
 برین^۵ رایها کرد باید درست
 سپیده دمن گزها بر کشیم
 ۳۳۵ هوا همچو^۹ ابر بهاران کنیم
 زگرد سواران وزخم تبر
 شما یکسره چشم بر من نهید
 همانا ز جنگ آوران صد هزار
 زیله تن چنین زار و بیجان شدیم
 ۳۴. چو من پیش سگری شوم همنبرد
 نباید که یابند یک^{۱۲} تن رها
 چوپیرلن ز شنگل شنید این^{۱۳} سخن
 بدو گفت پیران که تو شاد^{۱۴} زی
 همه نامداران و خاقان چین
 ۳۴۵ چو پیران بیامد بپرده سرای

۱) P. که او دست یازد. ۲) P. نگیرد. ۳) P. بد. ۴) P. که او دست یازد. ۵) P. نباید رگه از بیم او کرد سست. ۶) P. بدین. ۷) نه پیل زیانست. ۸) P. بریشان یکی تیز لشکر. ۹) P. هوا را چو. ۱۰) P. چو بخروشم. ۱۱) P. چون کشته. ۱۲) P. contra metrum. ۱۳) P. چو بشنید لشکر ز شنگل. ۱۴) P. که نوشه. ۱۵) P. زاندر آفرین. ۱۶) P. پرمایه ترکان ز جای. ۱۷) P. پرمایه ترکان ز جای.

چو هومان ونستیهن وبارمان
 بهرسید هومان زیران سخن
 همی آشتی را کند پایگاه
 بهومان بگفت آنکه^۳ شنگل چه گفت
 غمی گشت هومان ازان کار سخت
 به پیران چنین گفت کز آسمان
 بیامد بره پیش کلباد گفت
 گر آن رستمست آنکه من دیده ام
 نه شنگل بماند برین دشت کین
 بیاید شدن یکزمان زین میان^۴
 به بینی کزین لشکر بی کران
 دو بهره بود زیر خاک اندرون
 بسو گفت کلباد کای تیغ زن
 دل^۷ خویش یکباره غمگین^۵ مکن
 زناآمده^{۱۰} کار دل را بغم
 که گه تیره بودند وگه^۱ شادمان
 که پیگار^۲ تان بر چه آمد به بین
 ویا جنگ جوید سپاه از سپاه
 سپه گشت با او به پیگار^۴ جفت
 بر آشفت با شنگل شوریخت^{۳۵۰}
 گذر نیست تا بر چه گردد زمان
 که شنگل مگر با خرد نیست جفت
 زگردنکشان نیز بشنیده ام
 نه کندر نه منشور^۵ و خاقان چین
 نگه کرد باید بسود وزیران^{۳۵۵}
 جهانگیر با گرزهای گران
 کفن جوشن وترگ شسته بخون
 چنین تا توان فال بدرا مزین
 بود^۶ کز گمان دیگر آید سخن
 سزد گر نداری نباشی دژم^{۳۶۰}

سخن گفتن رستم با لشکر خویش

وزیرین روی رستم یلانرا بخواند سخنهای بایسته چندی براند

1) P. اکثر غمکنانند اکثر. 2) P. گفتار. 3) P. آنچه. 4) P. male. 5) P. او ز گفتار
 contra metrum et C. inserit vs., qui spurius videtur:

نه این زنده پیلان آراسته نه این تخت واین تاج واین خواسته

6) C. شدن زین میان بر کران. 7) P. تن. 8) P. ننگی. 9) P. مگر. 10) P. بی ناآمده.

فریب‌رز و گسسته‌م و خرداد نیو
 چو بیژن فروزنده کارزار
 هشیوار و بیدار دل میدان
 سزاوار باشد را تاج^۲ و تخت
 نترسد ز پیل و زهنک و پلنگ^۳
 بدین تیره خاک اندرون بر^۴ چه ایم
 ره ایزدی باید و بخردی
 نباید بدو شاد بودن بسی
 ز کژی بود کمی و کاستی
 سخن گفت با داغ دل یکرمان
 چه آمد برویش ز تیمار و درد
 بگفتار او بُد که آمد^۵ رها
 که پیران بکین کشته آید نخست
 بسی با گهر نامور خویش اوی
 شود کشته این دیده ام من بخواب
 مگر کشته افکنده در زیر پای
 شود کشته این سرور اناجمن
 ز بد در دلش هیچ^{۱۲} اندیشه نیست
 گناه گذشته نباید نهفت
 سپارد بما کین نباید فرود

چو طوس و چو گودرز و قلم و گویو
 چو گرگین کارآموده سوار
 تهمتن چنین گفت کای^۱ بخردان
 ۳۶۵ کسی را که یزدان کند نیل‌بخت
 جهانگیر و پیروز باشد بجنگ
 یزدان بود زور^۴ ما خود که ایم
 نباید کشیدن گمان^۵ بدی
 که گیتی نماند همی بر^۶ کسی
 ۳۷۰ هنر مردمی باشد و راستی
 چو پیران بیامد بر من دمان
 که از نیکوئی با سیاهوش چه کرد
 فرنگیس را^۸ از دم ازدها
 ابا آنکه اندر^{۱۰} دلم شد درست
 ۳۷۵ برادرش و فرزند در پیش اوی
 ابر دست کیخسرو افراسیاب
 چنان دان که^{۱۱} یک تن نماند بجای
 ولیکن نخواهم که بر دست من
 که او را جز از راستی پیشه نیست
 ۳۸۰ گر آید و نکه باز آرد آنرا^{۱۳} که گفت
 گنه‌گار با خواسته هر چه بود

P. 4) نباید کشیدن بیداد چنگ. P. 3) گنج. P. 2) با. C. 1)
 گمان از. P. 6) برین خاک تیره زبهر. P. 5) male. بیزدان بود روز
 این بر. P. 10) و کردار او شد. P. 9) فرنگیس و شاه. P. 8) با. P. 7)
 اینرا. P. 13) بر دلش راه. P. 12) گنه‌گار. P. 11)

ازانپس مرا جلی پیگار نیست
 وزین^۱ نامداران با تخت و پیل
 فرستد بنزدیک^۲ ما تاج و گنج
 پذیرند یکیک ز ما باج و سلو
 نداریم کسرا^۳ بکشتن نگه
 جهان پر ز گنجست و بر تاج و تخت
 چو بشنید گودرز بر پلی خاست
 ستون سپاهی وزیبای گاه
 سر مایه تست روشن خرد^۴
 ز جنگ آشتی بی گمان بهترست
 بگریم یکی پیش تو داستان
 که از راستی^۵ جان بد گوهرا
 در ایدون که بیچاره پیمان کند
 چو کز آفریدش جهان آفرین
 نخستین که ما رزمگه ساختیم
 ز پیران فرستاده آمد برین
 میان بسته ام بندگی شاهرا
 بسی پند و اندرز بشنید و گفت

به از راستی در جهان کار نیست
 سپاهی بدین سان چو دریای نیل
 ازیشان نباشم^۶ از آن پس برنج
 که با ما ندارند پیگار تاو^۷ ۳۸۵
 که نیکی دهش مان خرد داد و راه^۸
 نیابد همه بهره جز^۹ نیل بخت
 بدو گفت کای مهتر راد^{۱۰} و راست
 فروزان بتو تلج و تخت و کلاه
 روانست همی از خرد بر خرد ۳۹۰
 نگه کن که گاو بتو بچرم اندرست
 کنون بشنو از گفته باستان
 گریزد چو گردن ز بار گران
 بکوشد پس آنرا دگر سان کند^{۱۱}
 تو مشنو سخن زو و کتری مبین ۳۹۵
 سخن رفت وزین کار پر داختم
 که بیزارم از جنگ و ز دشت کین
 نخواهم بر و بوم و خرگاهرا
 کزین پس نباشد مرا جنگ جفت^{۱۲}

1) P. گزین. 2) P. فرستند نزدیک. 3) P. نباشید. 4) In P. variat lectio huius vs.:

فرستند نزدیک ما ساو و باز ز پیگار ایشان شوم بی نیاز
 جز این P. 6) گیتی. P. 5) 384 et 385. et transpositi sunt duo vss.
 کای شیر P. 8) که باشد همه بهره. P. 7) نیست رای و همینست راه
 P. 11) آشتی. P. 10) سرمایه بر تست جان و خرد. P. 9) با داد
 بخویشان بگریم که مارا چه رفت. P. 12) بکوشد که آن راستی بشکند
 quod est posterius hemist vs. sequentis 400 et h. l. turbat rhythmum finalem.

- ۴۰۰ شوم گفت پیسیچم این کار نفت
 مرا تخت و گنجست و هم چارپای
 بگفتم از ایدر بیائی رواست
 یکی گوشه گیر^۱ تا نزد شاه
 چو گفتم پیران بران^۲ باز گشت
 ۴۰۵ هیونی فرستاد نزدیک شاه
 تو گفتی که با ما نرفت آن^۳ سخن
 دهم روز لشکر بهمن کشید
 کنون با تو ای پهلوان سپاه
 کنون از کمند تو ترسیده شد
 ۴۱۰ همه پشت ایشان بکاموس بود
 چو کاموس را بخت بر گشته دید
 در آشتی کوید اکنون همی
 چو داند که تنگ اندر آمد نشیب
 گنه گار با گنج وبا خواسته
 ۴۱۵ ببینی^۴ که چون بر دمد^۵ زخم کوس
 بخویشان بگویم که بر ما چه رفت^۶
 بدیشان بمانم سزاوار جای^۷
 بایران ترا تخت و گنج و نواست
 ز تو^۸ آشکارا نگرند گناه
 شب تیره با باد^۹ انباز گشت
 که لشکر بیارای کامد سپاه^{۱۰}
 نه سر بود از آن کار پیدا نه بن
 جهانی سراسر سپه گسترید
 یکی دیگر افکند بازی^{۱۱} براه
 روان را که ترسیده از دیده^{۱۲} شد
 سپید چو منشور^{۱۳} و فرطوس بود
 بخمر کند اندرون کشته دید
 نیارد نشستن بهامین همی
 بکار آورد رنگ و بند و فریب
 که گفتست پیش آرم آراسته
 بجنگ اندر آید فریبرز و طوس

۱) گوشه گیرم که P. ۳) نمانم بیایم بجای P. ۲) Deest in P. ۴) P. ۵) بگفتم P. ۴۰۲. et praeponit hunc vs. versui praecedenti ۴۰۲. ۶) و پیران برین P. ۷) C. inserit vs. spurium: دیو P. ۸) ما نگفتی P. ۹) et post hunc vs. inserit alium, qui spurius videtur: چاره P. ۱۰) سپه را بیاراست آمد بجنگ

جز از رنگ و چاره نداند همی ز دانش سخن بر فشاند همی
 ۱۱) et ed. Teh. چو سگسار C. ۱۲) بد که از دیده ترسیده P. ۱۳) کشد P. ۱۲) چه سگسار C. ۱۳) تو دانی C.

۱۰) سپه را بیاراست آمد بجنگ
 ۱۱) et ed. Teh. چو سگسار C. ۱۲) بد که از دیده ترسیده P. ۱۳) کشد P. ۱۲) چه سگسار C. ۱۳) تو دانی C.

- سپهدار پیران بود پیشرو
دروغست یکسر همه گفت اوی
اگر نشنوی سربسر پند من
سپهرا بدان چاره اندر نشاخت
زگودرزیان روز جنگ ونبرد
که تا زنده ام خون سرشک منست
چو بشنید رستم بگودرز گفت
چنینست پیران واین راز نیست
ولیکن من از خوب کردار اوی
نگه کن که با شاه ایران چه کرد
گر از گفتهء خویش باز آید اوی
بفتراک بر بسته دارم کمند
زنیکو گمان اندر آیم نخست
چو او باز گردد زگفتار خویش
برو آفرین کرد گودرز وطوس
بنزدیک تو رنک ویند ودروغ
مبادا جهان بی سر وتاچ⁷ شاه
چنین گفت رستم که شب تیره گشت
بباشیم تا⁸ نیم شب می خوریم
به بینیم تا کردگار جهان
- که جنگ آورد هر زمان نو بنو
نباشد جز از¹ اهرمن جفت اوی
نگه کن به بهرام فرزند من
بما یر کمینی یران سان بساخت²
چنان گورستانی پدیدار کرد^{۳۰}
یکی تیغ هندی پرشک منست
که گفتار تو با خرد باد جفت
که این پیر با ما هم آواز نیست
نجومی همی تیز پیگار^۳ اوی
بکار^۴ سیاوش چه تیمار خورد^{۴۰}
وگم پیش^۵ ما جنگ ساز آید اوی
کجا زنده پیل اندر آرم به بند
نباید مگر جنگ وپیگار جست
ببیند^۶ زما درد و تیمار خویش
که خورشید بر تو ندارد فسوس^{۴۳}
سخنهای پیران نگیرد فروغ
تو بادی همیشه بدان پیشگاه^۷
زگفتارها مغز ما خیره گشت
دگر نیمه تیمار لشکر بریم
درین^{۱۰} آشکارا چه دارد نهان^{۴۳۰}

1) P. نشاید باجز. 2) Pro hoc vs. et sequente 420 in P. legitur unus:

که اورا بدان چاره اندر نواخت زگودرزیان گورستانی بساخت

3) P. بازار. 4) P. زکار. 5) P. نزد. 6) P. male. نبیند. 7) P. بدین. 8) P. تا. 9) P. وتا. 10) P. تو بودی همیشه ورا دستگیر. 8) P. تاچ.

بایرانیان گشت کامشب بمی یکی اختری افکنم نیلپی
 که فردا من آن گرز سلم سوار که کردم بمازندران کارزار
 بگردن بر آرم شوم سوی جنگ بدانکه کجا پای دارد نهنگ
 سراپرده و افسر و گرز و تلج همان زنده پیلان وهم تخت عاج
 ۴۴. بیلرم سپارم بایرانیان اثر تاختر را به بنده میان
 بر آمد خروشی ز جای نشست ازان نامداران خسروپرست^۱
 سوی خیمهء خویش رفتند باز بخواب و بسایش آمد نیاز

لشکر آراستن ایرانیان و تورانیان

چو بنمود خورشید رخشان کلاه چو سیمین سپر گشت رخسار ماه
 بترسید ماه از پی گفتگوی بخمر اندر آمد بپوشید روی
 ۴۴۵ تبیره بر آمد ز درگاه طوس شد از گرد اسپان جهان^۲ آبنوس
 زمین نیلگون شد هوا پر ز گرد بپوشید رستم سلیح نبرد
 رده بر کشیدند ایران سپاه پسر جنگجوی و پدر کینه خواه^۳
 سوی میمنه پور کشواد بود که با جوشن و گرز پولاد بود
 فریبرز بر میسر جای جست^۴ دل نامداران ز کینه بشست^۵
 ۴۶۰ بقلب اندرون طوس نوز بیای نمائد آتزمان بر زمین نیز^۶ جای
 تهمتن بیامد به پیش سپاه که دارد یلان را دشمن نگاه
 وزان روی خاقان بقلب اندرون زپیلان زمین سرپر نیلگون^۷

۱) C. inserit vs. spurium:

چو گشتند سرمست گردان همه از ایرانیان شیر مردان همه

۲) P. ساخت. ۳) P. male omittit hunc vs. ۴) از سم اسپان زمین. ۵) P.

۶) P. همین چون. ۷) P. هیچ. همان گرگ پیکر علم بر فراخت. که بیستون.

ابر میمنه کندر شیر مرد^۱ سواری دلاور بگاہ نبرد^۲
 سوی میسرہ جنگ دیدہ گہار^۳ زمین خسته در زیر نعل سوار
 همی گشت پیران به پیش سپاہ بیامد بر شنگل کینه خواه^{۴۵۵}
 بدو گفت کای نام بردار هند زشروان بفرمان ترا تا به سند^۴
 مرا گفته بودی کہ فردا پگاہ زهر سو بجنگ اندر آرم سپاہ^۵
 دزان پس باجویم زرستم نبرد سرشرا زابر اندر آرم بگرد
 بدو گفت شنگل من از گفت خویش نگر دم نبینی زمن کم و بیش
 شوم هم^۶ کنون پیش آن گردگیر تنشرا بدوزم به پیکان تیر^{۴۶۰}
 ازو کین کاموس جویم باجنگ بر ایرانیان بر کمر کار تنگ
 هم آنکہ سپہرا بسہ بهره کرد بزد کوس ویر خاست از دشت گرد
 برفتند یک بهره با زندہ پیل سپہ بود صف بر کشیدہ دو میل
 سر پیل بانان بزنگ و نگار همه پاک با افسر و گوشوار
 بیاراستہ گردن از ضوق زر میان بند کردہ بزرین کمر^{۴۶۵}
 فرو ہشتہ از پیل دیبای چین نہادہ برو تخت و مہد^۷ زرین
 بر آمد دم نالہ کرہ نای برفتند پیلان جنگی زجای
 بیامد سوی میمنہ سی ہزار سواران گردنکش نیزہ دار^۸
 سوی میسرہ سی ہزار دگر کمان بر گرفتند وچینی سپر
 بقلب اندرون پیل و خاقان چین همی بر نوشتند روی زمین^{۴۷۰}

۱) P. شیرگیر. ۲) P. بشمشیر و تیر. ۳) C. گہار. ۴) P. همه زیر. ۵) C. inserit vs. spurium: فرمان تو ہند و سند

بر آرم زگردان ایران نغیر نہ برنا گذارم بجا ونہ پیر
 ۶) P. من. ۷) P. پشت تخت. ۸) C. sequitur vs. spurium: *contra metrum et in*

چوبنشت خاقان بہ پیل سفید بران تخت شادان دل ویر امید
 ۸) P. ونامدار.

سرزنش کردن رستم با پیران

همی رفت شنگل میان دو صف
 یکی چتر هندی ز سر تا^{۱)} بیای
 پس پشت و دست چپ و دست راست
 چو پیران چنان دید دل شاد کرد
 بهومان چنین گفت کامروز کار^{۲)}
 بدین ساز^{۳)} و چندین سوار دلیر
 تو امروز پیش صف اندر میای
 پس پشت خاقان چینی بایست^{۴)}
 که گر زابلی با درفش سیاه^{۵)}
 به بینیم تا چون بود کار ما
 وزان^{۶)} جایگه شد بدان انجمن
 فرود آمد و آفرین کرد چند
 مبادا که روز تو گیرد نشیب
 چو رفتم^{۷)} ز فرد تو ای پهلوان
 به گفتم هنرهای تو هر چه بود
 هم از آشتی راندم و هم ز جنگ
 بفرجام گفتند کین چون کنیم
 یکی تیغ هندی گرفته بکف
 گرفته همه چتر پر همای^{۸)}
 همرفت با او از آن^{۹)} سو که خواست
 زرم تهمتن سر^{۱۰)} آزاد کرد
 بکلم دل ما کند^{۱۱)} روزگار
 سرافراز هر یک بکردار شیر
 یک امروز فردا مکن رزم رای
 که در رزم بودن ترا روی نیست
 به بیند ترا کار گردد تباه
 چه بازی کند بخت بیدار ما
 بجائی^{۱۲)} که بد پهلوان^{۱۳)} پیلتن
 که فر^{۱۴)} از تو گیرد سپهر بلند
 مبادا که آید برویت نهیب
 پیامت بدادم به پیر و جوان
 ز گیتی ترا خود که یار ستود
 سخن^{۱۵)} گفتم از هر دوی رنگ رنگ^{۱۶)}
 که از رای تو کینه بیرون کنیم

۱) P. بدان ۲) بسی مردم از دلبز و مرغ و مای P. ۳) بسر بر P. ۴) P. falso. ۵) P. بائیسست P. et C. ۶) سان P. ۷) دل P. ۸) پهلوی C. ۹) بدانجا P. ۱۰) وزاین P. ۱۱) وسپاه P. et ed. Teh. ۱۲) سایه P. et پهلوان P. ۱۳) نور P. ۱۴) برفتم P. ۱۵) همی P. ۱۶) درنی بی درنگ P.

تولن دان گنج وزر وخواستہ
 نشاید گنه‌گار دادن بدوی
 گنه‌گار جز خویش افراسیاب
 زما هر که^۲ خواهد همه مهترند
 چگونہ سپاریم واین کی توان
 سپاهی بدین سان بیامد زچین
 کجا آشتی خواهد افراسیاب
 به پلسخ نکوهش بسی^۳ یافتم
 از ایشان^۴ سپاهی چو دریای آب
 سراپای خود را ندانند هیچ
 نبرد تو خواهد همی شاه هند
 مرا این درستست کز پیلتن
 چو بشنید رستم بر آشتی سخت
 چه داری چنین بنده^۵ وچندین فریب
 مرا از دروغ تو شاه جهان
 چو دیدم^۶ کنون دانش وای تو
 بغلطی همی خیره در خون خویش
 اگر دوزخستی^۷ بهشتست جای
 مگر گفتم این خاک بیداد شوم
 چنین زندگانی نیارد بها

زما هرچه او خواهد آراسته
 بر اندیش واین رازها باز جوی
 که دانی سخن را^۸ مزن بر^۹ شتاب
 بزرگند ویا تخت^{۱۰} وبا افسرند
 ازان آرزو پیر گردد جوان
 زسقلاب وختلان و توران^{۱۱} زمین
 که چندین سپاه آرد از خشک و آب
 از ایرا بنزد تو بشتافتم^{۱۲}
 گرفتند بر جنگ جستن شتاب
 ترا جز بسکتری نخوانند هیچ
 بتیر وکمان وپهندی یرند
 بفرجام گریان شوند^{۱۳} انجمن
 ببیران چنین گفت کای شوربخت
 کجا پای داری تو اندر نهیب
 بسی یاد کرد آشکار و نهان
 دروغست یکسر سراپای تو
 بد است این وزین بدتر آیدت پیش
 زبومی که داری همی زیر پای^{۱۴}
 گذاری بیایستی بآباد بوم
 که باشد^{۱۵} سر اندر دم ازدها

1) P. 3, 180. 182. 2) P. 3, 180. 182. 3) P. 3, 180. 182. 4) P. 3, 180. 182.
 5) P. 3, 180. 182. 6) P. 3, 180. 182. 7) P. 3, 180. 182. 8) P. 3, 180. 182.
 9) P. 3, 180. 182. 10) P. 3, 180. 182. 11) P. 3, 180. 182. 12) P. 3, 180. 182.
 13) P. 3, 180. 182. 14) P. 3, 180. 182. 15) P. 3, 180. 182.

به^۱) بینی مگر شاه با داد و مهر
ترا خوردن مار^۲) و چرم پلنگ
ا. ندارد کسی با تو زین^۳) داری
بدو گفت پیران که ای نیک بخت
سخنها که داند جز از تو چنین
مرا جان و دل زیر فرمان تست
یک امشب زمر رای با خویشتن
ا. بیامد هم آنکه میان سپاه^۴)

جوان و نوازنده و خوب چهره
همی خوشتر آید ز دیبا و رنگ^۵)
ز تخم پراگنده خود بر خوری
برومند و شاداب و زیبا درخت^۶)
که از مهتران بر تو باد آفرین
همیشه روانم گروگان تست
بگویم سخن نیز با اناجمن
دلش^۷) پر دروغ و سرش کینه خواه

آغاز رزم

چو بر پشت پیران زهر دو گروه
چنین گفت رستم بلیرانیان
شما یک یک سر^۸) پر از کین کنید
که امروز رزمی بزرگست پیش
ا. مرا گفته بود آن^۹) ستاره شناس
که رزمی بود در میان دو کوه
شوند اناجمن کار دیده مهان
پی کین نهان گردد از روی بوم
هر آنکس که آید بر من بجنگ
زمین شد بگردار رخشنده^{۱۰}) کوه
که من جنگ را بسته دارم میان
بروهای جنگی پر از چین کنید
پدید آید اندازه گرگ و میش
ازین رزم^{۱۱}) بودم دل اندر هراس
جهانرا بشوید بخون^{۱۲}) همگروه
دران رزم بی مرد گردد جهان
شود گرز پولاد^{۱۳}) بر سان موم
شما دل مدارید ازان^{۱۴}) کار تنگ

1) P. نه, ut sit interrogatio. 2) P. male, nam ترا پوشش از خوک. 3) P. met. significat molestiam et aerumnam pati coll. lex. nostr. s. v. زدیبا و رنگ. 4) P. این. 5) P. شادان و زیبای تخت. 6) P. و زانجا بیامد سوی قلب شاه. 7) P. لبش. 8) P. جهانی شوند. 9) P. روز. 10) P. این. 11) P. دل. 12) P. جوشنده. 13) C. و پولاد. 14) P. ازین. اندر آن

- دو دستش ببندم بختم کمند
اگر یار باشد سپهر بلند ۵۵
شما سربسر همگنان^{۱)} همگروه
مرا گر برزم اندر آید زمان
ترا نلم باید که ماند دراز
دل اندر سرای سپنجی میند
اگر یار باشد روان با^{۲)} خرد
خداوند تاج و خداوند گنج
چنین داد پاسخ پرستم سپاه
چنان رزم سازیم با تیغ تیز
زدو رویه تنگ اندر آمد سپاه
که باران او بود شمشیر وتیر
زپیکان پولاد و پیر عقاب
سنانهای نیزه بگرد اندرون
چرنگیدن گرز^{۳)} و گاوچهر
درخشیدن تیغ الماسگون
بخون ویمز اندرون خار^{۴)} و خاک
- ۵۳۵
جهان^{۵)} شد بکردار دریای قیر
سیه گشت رخشان رخ آفتاب
ستاره بیالود گفتی بخون
تو گفتی همی سنگ بارد سپهر
شده ابر و باران آن ابر خون^{۶)}
۵۴.
شده غرق و ترک سران چاک چاک

۱) P. يك بيك. 2) P. بمیرم برزم et post hunc vs. inserit alium, qui spurius videtur:

بنام نکوگر بمیرم رواست مرا نام باید که تن مرگراست

3) P. که هرچون شوی زو بیابی. 4) P. روانرا. 5) P. ماه. 6) C. inserit vs. spurium:

بگفتند و بر خاست آوای کوس هوا تیرهگون شد زمین آبنوس

7) P. زمین. 8) C. inserit vs. spurium:

گرائیدن گرزهای گران چنان چون بود پتک آهنگران

9) P. et praemittit hunc vs. versui praecedenti 539.

چنین گفت گودرز با پیره سر که تا من بمری بیستم کمر
 ندیدم که رزمی بود زین نشان نه هرگز شنیدم زگردنکشان
 که از کشته گیتی بدین سان بود یکی خوار و دیگر تن آسان بود

رزم شنگل با رستم و گریختن شنگل

بغیید شنگل به پیش سپاه منم گفت گردافتن^{۱)} رزم خواه
 ۵۴۵ به بینم که آن^{۲)} مرد سگزی بچنگ^{۳)} چه دارد ز مردانگی ساز جنگ^{۴)}
 چو آواز شنگل پرستم رسید ز لشکر نگه کرد و اورا بدید
 چنین گفت کز کردگار جهان نجستم جز این آشکار و نهان
 که بیگانه زین^{۵)} بزرگ انجمن دلیری کند رزم جوید ز من
 نه شنگل بمانم نه خاقان چین نه گردان و مردان توران زمین^{۶)}
 ۵۵ بر شنگل آمد با آواز گفت که ای بددزد فرومایه جفت
 مرا نلم رستم کند زال زر تو سگزی چرا خوانی ای بد گهر
 نگه کن که سگزی کنن مرگ تست کفن بی ثمن جوشن و ترگ تست
 بگفت این ویر کرد کوه گران بچنگ اندرون نیزه جانستان^{۷)}
 در آمد برو پیلتن همچو باد بکین بازوی پهلوی پر گشاد
 ۵۵۵ یکی نیزه زد بر گرفتش ز زین نگونسار کرد وزش بر زمین

یکی کرد خواهم P. 4) . کجاست P. 3) . این P. 2) . شیراژن P. 1)
 et C. inserit duos vss., qui spurii videntur: برو دست راست

براند اسپ تا جایگاه. نبرد در آمد بمیدان و آواز کرد
 که آن جنگجو مرد سگزی کجاست همانا گر آید بچنگم رواست

5) P. زبان. 6) In P. variat lectio huius vs.:

نه سقلاب ماتم از ایشان نه هند نه شمشیر هندی نه چینی برند
 7) Pro duobus vss. 553 et 554 in P. legitur unus:

همی گشت با وی باوردگاه میان دو صف بر کشیده سپاه

برو بر گذر کرد واورا نخست
 برفتند ازان روی کندآوران
 یکی حمله کردند بر پهلوان
 گرفتند چون گروش^۱ اندر میان
 بجان شنگل از دست رستم بجست
 گریزان و رخسارگان پر زچین
 چنین گفت شنگل که این^۲ مرد نیست
 یکی ژنده پیلست بر پشت کوه
 بتنها کسی رزم نر^۳ ازدها
 بدو گفت خاقان ترا بامداد
 سپهر بفرمود تا هم گروه
 سرافرازرا در میان آورند
 بشمشیر برد آن زمان شیر دست
 هر آنکه که خنجر بر انداختی
 نه با جنگ او کورا جای^۴ بود
 بدانسان^۵ گرفتند گرد اندرش
 زبس^۶ نیزه وخنجر وگرز و تیر
 گمان برد کاندلر نیستان شدست

بشمشیر برد آن زمان تیز^۱ دست
 بزهراب داده برنندآوران
 زترکان و سقلاب وز هندوان
 ربودند شنگل زپیل^۲ زبان
 زره بود وجوش^۳ تنشرا نخست ۵۰
 همی رفت تا پیش خاقان چین
 بگیتی کس^۴ اورا هم آورد نیست
 مگر رزم سازند جمله گروه^۵
 ناجوید چو جوید نیابد رها
 دگر بود رای ودگر بود یاد^۶ ۵۵
 برانند^۷ یکسر بکردار کوه
 تنومندرا سر زمان آورند^۸
 چپ لشکر چینیان بر شکست
 همه دشت بی تن^۹ سر انداختی
 نه با خشم او پیلرا پای^{۱۰} بود ۵۷
 که خورشید تاریک شد بر سرش
 که شد ساخته بر یل شیرگیر
 زخون روی کشور میستان شدست

1) P. شیر 2) P. شنگل هم 3) P. ربودندش از پیش شیر 4) P.
 همه هم 5) P. بختاقان 6) P. مر 7) P. چنین گفت کین 8) P. جوشن
 9) P. این 10) P. این contra metrum. 11) C. insert vs. spurium: male. 12) P. بدانسان

بشمشیر گردان توران گروه بدو حمله کردند هر يك چو کوه
 13) P. پای 14) P. جای 15) P. بدینسان 16) P. تن بی 17) P. چنان

بیک زخم صد نیزه کردی^{۱)} قلم
 دلیران ایران پس پشت اوی
 زبس نیزه و گرز و گویال و تیغ
 زکشته همه دشت آوردگاه
 بلند آسمان چون زمین شد ز خاک
 چنین گفت لشکر همه هم گروه
 زچینی و شکنی و از هندوی
 سپه بود بر خاک و دریا^{۲)} و کوه
 بیاورد پیران به کلباد روی
 که با او بجنگ اندرون پای نیست
 کسی کو زند زین سخن داستان
 که پر خاشا جویان سه ره^{۳)} صد هزار
 ازین کین بد آمد^{۴)} با فراسیاب
 همانا که مارا نکوهش کند^{۵)}
 و دیگر که^{۶)} اورا بخشم آوری
 خروشان و جوشان چو شیر^{۷)} دژم
 بکینه دل آکنده و جنگجوی
 تو گفستی هوا^{۸)} ژانه بارد زمیغ
 تن و دست و سر بود و ترکه^{۹)} و کلاه
 بسی گردن ویر^{۱۰)} شده چاک چاک
 که از کشتگان گشت هامن چو کوه^{۱۱)}
 زسقلاب و هری و از پهلوی
 زیک مرد خسته شده هم گروه^{۱۲)}
 کزین رزمه شد همه رنگ و بوی^{۱۳)}
 چنو در جهان لشکر آرای نیست
 نباشد خردمند همدانستان
 پسندیده نبودند با یک سوار
 ز رستم کجا یابد آرام و خواب
 چو از رزم^{۱۴)} جوئی پژوهش کند
 رهائی نیابد سر از داوری

۱) و تیغ. P. ۴) همی. P. ۳) و دشمن. P. ۲) نه نیزه کردش. P. ۱)
 بود چندان که P. ۷) Deest in P. ۶) زهر سو بخنجر. P. ۵)
 ۹) In P. legitur همی آید از جنبش آن ستوه. P. ۸) دریا.
 alius vs.:

چنین گفت پیران بخاقان چین که شیر زیانست رستم بکین
 ۱۰) P. et post hunc vs. inserit vs. spurium: P. ۱۰) زهر کشجو نامر.

نه بازار گانیست [باز گانیست P.] این جنگجوی زهر کشوری آمده پیش اوی

۱۱) P. آید. ۱۲) P. کنند in utroque hemist. ۱۳) P. چو آرم male.
 ۱۴) P. خر.

رزم رستم با ساوه

چنین گفت رستم بایرانیان ۳ اکنون من این پیل واین^۱ خواسته
 زچینی ستانم بایران دهم
 نخواهم زایرانیان یار^۲ کس
 یکی را زسقلاب و شکنان^۳ وچین
 که امروز پیروزیء روز^۴ ماست
 بد آید بریشان زگفتار^۵ بد
 گر آیدونکه نیرو دهد دادگر
 برین^۶ دشت من گورسانی^۷ کنم
 یکی از شما سوی لشکر شوید
 بگوشید چون من بجنبم زجای
 زمین را سراسر کنید آبنوس
 بکوبید گویال و گرز گران
 زانبوه ایشان مدارید بک
 بدرید صفهای سقلاب وچین
 همه دیده بر مغفر من^۸ نهید
 وزانجایگه رفت چون پیل مست
 خروشان سوی میمنه راه جست
 کزین جنگ مارا نیامد زیان
 همان دخت با تلج آراسته ۵۰
 بدان شادمان روز فرخ نهم^۹
 پی رخس وایزد مرا یار بس
 نمائمر که پی بر نهد بر زمین
 بلند آسمان اختر^{۱۰} افروز ماست
 بد آید به پیش بد از کار بد ۵۵
 پدید آورد رخس رخشان هنر
 برومندرا شورسانی^{۱۱} کنم
 بکوشید و با باد همبر شوید
 شما بر فرازید سنج ودرای
 بگرد سواران و آوای کوس ۶۰
 چو پولادرا پتک آهنگران
 زدیرا بابر اندر آید خاک
 نباید که بیند هوارا زمین
 چو من بر خروشم دمید ودهید
 یکی گرزء گاوپیگر بدست ۶۵
 زلشکر سوی کندر آمد نخست

۱) P. نباشد جز ایرانیان. ۲) Deest in P. ۳) P. vitiose. ۴) C. شکنان. ۵) P. پیروزی وروز. ۶) P. لشکر. ۷) P. شورستانی. ۸) P. بدین. ۹) P. بریشان نشان کرد کردار. ۱۰) P. et pro گورستانی contra metrum. ۱۱) P. بر خود من.

همه میمنه پاک برهم درید بسی ترگ و سربد که شد ناپدید^۱
 یکی خویش کاموس بد ساوه نام سرافراز وهر جای گسترده کلم
 بیامد به پیش تهمتین بجننگ یکی تیغ هندی گرفته بچنگ
 ۹۱. بگردید دست چپ و دست راست زرستم همی کین کاموس خواست
 برستم چنین گفت کای بنده پیل به بینی کنون موج دریای نیل
 بخوهم کنون^۲ کین کاموس خوار نه بینی همی^۳ زین سپس کارزار
 چو گفتار ساوه برستم رسید بزد دست وگرز گران بر کشید
 بر آورد وزی بر سر و مغفرش ندیدست گفتی تنش را سرش^۴
 ۹۱۵. بیفگند ورخش از بر او براند بگیتی زساوه نشانی نماند
 ازو جان لشکر پر آزار کرد درفش کشانی نگونسار کرد^۵
 نبد نیز پیشش^۶ کسی پایدار همی نعل رخش سر^۷ آورد بار

کشتن رستم گهار گهانی

وزانجایگه^۸ شد سوی میسره غمی گشت لشکر همه یکسره
 گهار گهانی بران^۹ جایگاه گوی شیرفش^{۱۰} با درفش سیاه
 ۹۲۰. بر آشفت چون ترگ رستم بدید خروشی چو شیر زیان بر کشید^{۱۱}
 بدو^{۱۲} گفت من کین تران وچین بخوهم زسگری درین دشت کین
 نبرد وی از مهتران با منست دل شیر وگرز گران با منست

۱) P. مترا ندیدد contra metrum. 2) P. زتو. 3) P. مگر.
 4) In P. variat lectio:

بزد بر سرش گرز را پیلتن که جاناش برون شد بزاری زتن

5) In P. transposita sunt hemist. 6) P. نبد پیش رستم. 7) P. رخاک.
 8) P. وزان میمنه. 9) P. بدان. 10) P. گوی شیر. 11) P. بر کشید.
 12) P. همی. 13) P. روانش تو گفتی بتن بر برید.

بر انگیخت اسپ از میان سپاه
 ز نزدیک چون ترگ رستم^۱ بدید
 بدل گفت پیگار با ژنده پیل
 تو گفתי بر آید دگر گفت نی
 گریزی بهنگام با سر بجای
 گریزان بیامد سوی قلبگاه
 درفش تهمتن میان گروه
 همی تاخت رستم پس او چو گرد
 یکی نیزه زد بر کمبند اوی
 بینداخت بر سان برگ درخت
 نگونسار کرد آن درفش کبود
 بدیدند گردان که رستم چه کرد
 درفش همایون به بردند و کوس
 خروش آمد از بوق^۲ ایران سپاه
 بفرمود رستم کز ایران سوار
 هم اکنون من آن پیل و آن تخت عاج
 زچینی ستانم^{۱۰} بلیران دهم
 از ایران بیامد دلاور هزار
 چنین گفت رستم بایرانیان

بیامد بر پیلتن کینه خواه
 برخساره شد چون گل شنبلید^۲
 چوغوشه است خوردن بدریای نیل^۳ ۹۲۵
 دو گفتار کان با خرد جفت نی
 به از پهلوانی و سر^۴ زیر پای
 نظاره برو بر بهر سو^۵ سپاه
 بسان درخت از بر تیغ کوه
 زمین نعل گشت و هوا لاجورد ۹۳۰
 بدرید خفتان و پیوند اوی
 که بر شاخ او بر زند باد سخت
 تو گفתי گهار گهانی نبود
 چپ و راست بر خاست گرد نبرد
 بیامد سرافراز گودرز و طوس ۹۳۵
 چو^۷ پیروز شد گرد لشکر پناه
 بر من فرستیده^۸ صد نامدار
 هم آن زر و آن طوق و آن در^۹ و تاج
 به پیروز شاه دلیران دهم
 زره دار و با گرز^{۱۱} گاسار ۹۴۰
 که یکسر ببندند^{۱۱} کین را میان

غمی گشت و از جنگ دامن کشید P. 2) چون پیلتن P. 1)
 3) Pro hoc vs. et seq. 626 in P. legitur unus:

بدل گفت کای کار دیده گهار که کاموس با وی نبد پایدار
 4) P. male. سر. 5) P. زهر دو. 6) P. قلب. 7) P. که. 8) P.
 ستانم زرخان P. 10) هم آن یاره و گرز و آن طوق P. 9) فرستند
 11) P. ببندید.

بخاک سیاوش بایران^{۱)} سپاه
 هزیمت پذیرد زسالار چین
 نهاده بسر بر زکاغذ کلاه
 بچنگش سرین^{۲)} گوزن آرزوست
 سپه داغ دل شاه دیهیمجوی
 عنان را برخش تگاور سپرد
 ستاره نظاره بران^{۳)} رزمگاه
 چنان شد^{۴)} که کس روی همامن ندید
 نبود ایچ پیدا رکیب از عنان
 زمین زیر نعل اندر آزرده شد
 زکشته ندیدند بر دشت راه
 تنانرا^{۵)} همی داد سرها درود
 زمین پر زآواز پولاد شد
 بدادند بر خیره سرها بجنک
 نوگفتی که دریا^{۶)} بر آمد بجوش
 همان^{۷)} یاره وافر و طوق و تاج
 که او در جهان شهریار نوست
 بدین زور واین کوشش واین هنر
 میان را بخم کمند آورید
 نه منشور مانم نه خاقان چین
 که تاج و نگین بهر دیگر کسست

باجان و سز شاه و خورشید و ماه
 که گر نامداری زایران زمین
 نه بیند مگر بند یا دار و چاه
 ۹۴۵ بدانست لشکر که او شیرخوست
 همه سوی خاقان نهادند روی
 تهمتن به پیش سپه^{۸)} حمله کرد
 همی خون چکانید بر چرخ ماه
 زبس گرد کز رزمگه بر دمید
 ۹۵۰ زبانی سواران و زخم سنان
 توگفتی که خورشید در پرده شد
 هوا گشت چون روی زنگی سیاه
 همه دشت زمین^{۹)} بود و خفتان و خود
 زگرد سوار ابر بر باد شد^{۱۰)}
 ۹۵۵ بسی نامدار از پی نام و ننگ
 بر آورد رستم بر آنسان خروش
 چنین گفت کین پیل و این تخت عاج
 بایران سزوار کیخسروست
 شمارا چه کارست با تاج و ثمر
 ۹۶۰ همه دستها سوی بند آورید
 فرستم بنزدیک شاه زمین
 شمارا زمن زندگانی بسست

سپهبد به پیش اندرون P. 3. 1) P. بتوران male. 2) P. سرون. 3) P. 4) P. بدان. 5) P. بند. 6) P. تن. 7) P. زتنها. 8) P. بود in utro-
 que hemist. 9) P. زمانی. 10) P. همین.

وگر نه من این خاک آوردگاه به نعل ستوران بر آرم بماء

گرفتار شدن خاقان

بدشنام بگشاد خاقان زبان بدو گفت کای بدتن و بدروان
 بایران و آن^{۱)} شاه و آن انجمن همی زینهاریت باید چو من^{۲)} ۹۶۵
 تو سگری که از هر کسی بدتری همی شاه چین بایدت لشکری
 یکی تیر باران بکردند سخت چو باد خزان بر وزد^{۳)} بر درخت
 هوارا بپوشید پر عقاب نبیند چنان جنگ جنگی بخواب
 چو گودرز باران الماس دید ز تیمار رستم دلش بر دمید
 برقام گفت ای درنگی مایست بجنبان عنان با سواری دویست ۹۷۰
 کمانهای چاچی وتیر خدنگ نگرهدار پشت تهمتن بجنگ
 بگیو آنکهی گفت بر کش سپاه برین دشت بر پیش دشمن مکاه^{۴)}
 نه هنگام آرام و آرایش^{۵)} است نه روز درنگست و آسایش^{۶)} است
 بزو^{۷)} با دلیران سوی دست راست نکه کن که پیران و هومان کجاست
 تهمتن نگر پیش خاقان چین همی آسمان بر زند بر زمین^{۸)} ۹۷۵
 بدان دیده^{۹)} هرگز مباد آفرین که نفرین سگالد برو روز کین
 بر آشفته رهام همچو پلنگ بیامد بیشت تهمتن بجنگ
 چنین گفت رستم برقام شیر که ترسم^{۱۰)} که رخشم شد از کار سیر
 چو او سست گردد پیاده شوم بخون و خوی آهار داده شوم
 یکی لشکرست این چو مهر و ملخ تو با پیل وبا پیلانان بجخ^{۱۱)} ۹۸۰

1) P. male. 2) P. زمین. 3) P. جهد. 4) P. بشو. 5) P. و آسایش. 6) P. و آسایش. 7) P. و آسایش. 8) In P. transpositi sunt vss. 675 et 676. 9) P. بر آن دود. 10) P. بجخ. 11) P. بترسم.

همه پاک شان^۱ پیش خسرو بریم زشنگان وچین هدیه نو بریم
 وزانجایگه بر خروشید وگفت که با ترک وچین اهرمن باد جفت
 ایا تم شده بخت و بیچارگان^۲ همه زار و غمخوار و آوارگان^۳
 شمارا ز رستم نبود آگهی ویا^۴ مغز تان از خرد بُد^۵ تهی
 که او ازدهارا ندارد بمرد همه پیل جوید یروز^۶ نبرد
 شمارا سر از رزم من سیر نیست مرا هدیه جز گرز و شمشیر نیست
 زفترک بگشاد پیچان کمند خم خام در کوهه زین فکند
 بر انگیخت اسپ و بر آمد خروش همی ازدهارا بدرید گمش
 بهر سو که خم خم^۷ انداختی زمین از دلیران بپرداختی
 نبودش جز از رزم چین آرزو ببازو خم خام وچین در یرو
 هرانگه که او مهتری را زکین^۸ ربودی بخم کمندش ززین^۹
 بدین رزمگه بر سپهدار ضوس بلبر اندر افراختی^{۱۰} بوق وکوس
 به بستی از ایران یکی دست اوی زهامن نهاده سوی کوه روی^{۱۱}

زار و ناچیز و غمخوارگان P. 3) 1) همه تازه در P. 196.
 2) بیچارگان P. 198. 3) بدشت P. 6) شد P. 5) مگر P. 4)
 8) سو کجا چرمه P. 7) انداختی P. 10) کمند و کمین P. 9) ززین
 C. omittit hunc 11) vs. et addit tredecim vss. spurios Rustemum cum tribus ducibus exerci-
 tus Turaniensis pugnantes describentes:

چو این دید فرضوس آمد بجنک بر آویخت با پیلتن چون پلنک
 تهمتن بر آشف و شد چون نهنگ گرفت از سر زین و آویخت چنک
 بیفگندش از کوهه چون سام گرد به بستش دو دست و بلشکر سپرد
 وزانجا بشد تازیان پیش صف کمندی ببازو و گریز بکف
 چو غرچه بدید آنکه رستم چه کرد وزان نامداران بر آورد گرد
 بر آشف بر خروشتن جنگجوی بتیری سوی رزم بنهاد روی
 ابر پیلتن تیر باران گرفت کمان را چو ابر بهاران گرفت

- نکه کرد خاقان ازان پشت پیل
 یکی پیل بر پشت کوهی^۱ بلند
 همی کرگس آورد از ابر سیاه
 یکی نامداری زلشکر بجست
 بدو گفت رو پیش آن^۲ شیر مرد
 چغانی وشکنی وچینی ووه^۳
 یکی شاه ختلان یکی شاه چین
 یکی شهریارست افراسیاب
 جهانی برین گونه کرد انجمن
 کسی نیست بی آ^۴ز^۵ وبی نام وننگ
 فرستاده آمد بر پیلتن
- زمین دید جنبان چو دریای نیل
 بچنگ اندر از چرم شیران^۶ کمند^۷
 ستاره نظاره بران جنگ وماه^۸
 که گفتار ایران بداند درست
 بگوش که قندی مکن در نبرد
 ازین کینه در دل^۹ ندارند بهر
 زیگانه^{۱۰} مردم ترا نیست کین^{۱۱}
 که آتش همانا نداند^{۱۲} زآب
 بد آورد ازین رزم^{۱۳} بر خویشتن
 همان آشتی بهتر آید زجنگ
 زبان پر زگفتار ودل پر شکن

- تہمتن بینداخت خم کمند
 بلیرانیان داد و خود باز گشت
 چو کالو بدید اندر آمد به پشت
 بزد بر سر وترک رستم چو باد
 بزد پس بن نیزه کالو را
 بیفکنند از پشت زین خدنگ
 به بستہ دو دستش بچرم پلنگ
- میان دلیر اندر آمد به بند
 دمان سوی کالوی آمد بدشت
 یکی گرز ویک تیغ ہندی بمشت^{۱۴}
 گو نامور نیزہ را بر گشاد
 ربودش چو چوگان همی گوی را
 بہ بستہ دو دستش بچرم پلنگ
- ۱) P. کوه. 2) P. گرفتار خم. 3) C. inserit vs. spurium:
 4) P. این. 5) P. زوهر. 6) P. کزین کینہ ہریک. 7) P.
 8) P. شہنار. 9) P. کینہ. 10) P. آب et C.
 11) P. بیگانہ. 12) P. شہنار. 13) P. شہنار. 14) P. شہنار.

چو خاقان ازان پشت پیل سفید
 ورا دید ببرید از دل امید

۱) P. کوه. 2) P. گرفتار خم. 3) C. inserit vs. spurium:
 4) P. این. 5) P. زوهر. 6) P. کزین کینہ ہریک. 7) P.
 8) P. شہنار. 9) P. کینہ. 10) P. آب et C.
 11) P. بیگانہ. 12) P. شہنار. 13) P. شہنار. 14) P. شہنار.

بیا تا بہم عہد وپیمان کنیم
 وزانپس چو خواہی گروگان کنیم

فرستیم ہر سال ہم باج و ساو
 بنزد سپہدار صد چرم گاو

v.5 بدو گفت کای^۱ مهتر رزمجوی
 نداری همانا زخاقان چین
 چو او باز گردد تو زو^۲ باز گرد
 چو کاموس بر دست تو کشته شد
 چنین داد پاسخ که پیلان و تاج
 بتاراج ایران نهادید روی
 چو داند که لشکر بچنگ منست
 ببخشم سرش طوق و تاجش مراست
 فرستاده گفت ای خداوند رخس
 همه دشت مردست و پیل و سپاه
 v.10 که داند که خود چمن بود روزگار
 چو بشنید رستم بر انگیخت رخس
 تنم^۳ زورمند و ببارو کمند
 چو^۴ خاقان چینی کمند مرا
 به بیند گرفتار خواهد شدن
 چو رزمست سر آمد کنن بزم جوی
 زکار گذشته بدل هیچ کین
 که اکنون سپهر سر آمد نبرد
 سر سرفرازان^۵ همه گشته شد
 بنزدیکه من باید و تخت عاج^۶
 چه باید کنن لایه و گفتگوی
 شتاب سپاه از درنگ منست^۷
 همان پیل با تخت عاجش مراست
 بدشت آهوی ناگرفته مبخش
 چو خاقان که با تاج و گنجست و گاه
 که پیروز بر گردد از^۸ کارزار
 منم گفت شیرازن تلج بخش
 چه روز فسوسست و هنگام پند
 چو^۹ شیر زبان دست بند مرا
 زجان نیز بیزار خواهد شدن^{۱۰}

1) P. contra metrum. 2) P. هم. 3) P. رزمجویان. 4) Pro hoc vs. in C. leguntur quatuor vss. spurii:

چنین نامور چند کاهی زما چه کردیم با تو چه خواهی زما
 چنین چند باشی بخون ریختن نگشته دلت سیر از آویختن
 چو بر گفت گرفتار خاقان بدوی چنین داد پاسخ گو نامجوی
 که آن گنج و پیلان و اسپان و تاج بنزدیکه من باید و تخت عاج
 5) C. inserit:

بخواهش همی باز جنباندم مگر کز فرومایگان داندم
 6) P. پیروز گردد بدین. 7) P. بتن. 8) P. چه. 9) P. چه.
 10) Deest in P.

- بینداخت آن تاب داده کمند
بیامد³ بنزدیک پیل سپید
کجک بر سر پیل زد شاه چین
در آورد بر چنگ ژوبین جنگ
که شاید پرستم شکست آورد
چو ژوبین پرستم نشد کارگر
چو از دست رستم رها شد کمند
ز پیل اندر آورد وزد بر زمین
پیاده همی راند تا رود شهید
سپردش بدان روزبانان طوس
چنین است رسم سرای فریب
چنین بود تا بود گردان سپهر
یکرا بر آری⁴ بچرخ بلند
یکرا ز ماه اندر آری بچاه
یکرا بر آری و شاهای دهی
نه با آنت مهر ونه با اینت کین
جهانرا بلندی و پستی توئی
- سران سواران همی کرد بند¹
شهنشاه چین شد زجان ناامید
بغرید چون تندر فروین⁵
بینداخت بر رستم تیزچنگ
سر نامدارش بدست آورد
بینداخت رستم کمندش زیر^{۷۵}
سر شهریار اندر آمد به بند
ببستند بازوی خاقان چین
نه پیل ونه تخت ونه تاج ونه مهد
سپهد بگردون بر افراخت کوس^۶
گهی بر فراز و گهی بر نشیب^{۷۳}
گهی جنگ و زهر است و گه نوش و مهر
یکرا کنی^۸ خوار و زار و زنند
یکرا ز چاه اندر آری بماه^۷
یکرا بدریا بماهای دهی^۹
که بهدان توئی ای جهان آفرین^{۷۳۵}
ندانم چهء هر چه هستی توئی^۹

1) میان سوار اندر آمد بیند P. 2) چو آمد P. 3) Pro quatuor
vss. 722—725 in P. legitur unus:

گو پیلتن رستم زال سلم بر انداخت بر شاه آن خم خام

4) Deest in C. 5) آرد P. 6) کند P. 7) In P. legitur alius vs.:

یکرا ز تخت کیء در کشد یکرا ز خاک سیه بر کشد

8) Cf. de hoc vs. not. 9 ad vs. 736. 9) Hunc vs. sequuntur in P.
duo alii:

شکسته شدن سپاه تورانیان

تَهْمَتَن^۱ بَگَرَز گَران دست یرد
 چنان شد در ودشت آوردگاه
 زبس کشته و خسته شد جوی خون
 ۷۴. چو آن بخت تابنده تاریک شد
 بر آمد یکی باد وابر سیاه
 سر از پای دشمن ندانست باز
 نَگَه کرد پیران بدان کارزار^۲
 بمنشور و فرطوس و خاقان چین
 ۷۵. درفش بزرگان نَگونسار دید
 بنستیهن گُرد و کلباد گُفت
 نَگونسار کرد^۳ آن درفش سیاه
 همه میمنه گِیو تاراج کرد
 بجست از چپ لشکر و دست راست
 ۷۶. چو اَورا ندیدند گشتند باز
 تبه گشت اسپان جنگی زکار
 برفتند با کلم دل سوی کوه
 بزرگش همان و همان بود خرد
 که شد تنگ بر مور و بر پشه راه
 یکی بی سر و دیگری سر نگون
 همانا بشب روز نزدیک شد
 بشد روشنائی زخورشید و ماه
 بیابان گرفتند و راه دراز
 چنان تیره بد گردش روزگار^۴
 بدان نامداران توران زمین^۵
 بخاک اندرون خستگان خوار دید
 که ژوبین و خنجر بیاید نهفت
 برفتند پویان به بی‌راه و راه^۶
 در ودشت چو پَر تاراج کرد
 بدان تا بداند که پیران کجاست
 دلیران سوی^۷ رستم کینه‌ساز
 همه خسته و رنجه در کارزار
 تَهْمَتَن به پیش اندرون با گُروه

ز تو شادمانی و از تو غمیست یکی را فزونی دگر را کمیست

یکی را بدادی دگر را بده میان دو آزاده کینه منه

۱) از آن پس C. 734 inter quos insertus est vs. praecedens

۲) رزمگاه P. ۳) پایداران و گردان کین P. ۴) تیره دید گردش هور و ماه P.

۵) Subiectum verbi کرد est گِیو in vs. seq. 748; P. ۶) گشت P. ۷) لزان

۸) از آن رزمگاه P. ۹) بر

تن از جنگ^۱ خسته دل از رزم^۲ شاد همه ترک وجوش بخون و ب خاک
جهانرا چنینست ساز^۳ و نهاد شده غرق و برگستوان چاک چاک
زکشته نه پیدا فراز و نشیب^۴ یکی از دگر باز شناختند
سر و تن بشستند و دل شسته بود سر و تن بشستین بپرداختند

خواسته بجش کردن رستم

چنین گفت رستم بایرانیان که اکنون باید گشودن میان
به پیش خداوند پیروزتر نه گویال باید نه گنج و کمر^۵
همه سر بخاک سیه بر نهید ازان پس همه تلج بر سر نهید^۶
کزین نامداران یکی نیست کم که اکنون شدستی دل ما درم
چو آگاهی آمد بشاه جهان بمن باز گفت این سخن ناگهان^۷
که طوس سپهبد بکوه آمدست زپیران و هومان ستوه آمدست
من از گفته شاه رفتم رهوش بر آمد زپیثار مغرم بجوش
زگودرز و بهرام وز ریونیز دلم تیره تر گشت بر سان شیز^۸
از ایران همی تاختم تیزچنگ زمانی بجائی^۹ نکردم درنگ
چو چشم بر آمد بخاقان چین بران نامداران و مردان^{۱۰} کین
بویژه بکاموس و آن فر ویز چنان یال و آن شاخ و آن دست و گرز
بدل گفتم آمد زمانم بسر که تا من بمردی ببستم کمر
ازین بیش مردان وزین بیش ساز ندیدم بجائی بعمر دراز^{۱۱}

1) P. جنگ. 2) P. رزم. 3) P. et quatuor vss. 753—756 hoc ordine legit: 754, 753, 756 et 755. 4) P. بر و تیغ پر خون و پای. 5) P. نه تیر و سپر. 6) P. گفت آشکار و نهان. 7) P. بره بر. 8) P. و گزدان.

شب تیره و گرزهای گران
 بگفتم^۱ که از جان و دل بگسلم
 سیه شد دل گیتی افروز من
 بغلطیم با درد یکیک^۲ بخاک
 بلند اختر و بخش کیوان و هو
 مبادا که آید بما بر نهیب
 برند آگهی زین بشاه^۳ جهان
 بسر بر نهد خسروانی کلاه
 که بر جان او آفرین باد نیز
 بآسایش آرامش افزون کنیم^۴
 زمانه دم ما همی بشمرد
 باین چرخ نامهربان ننگریم
 بیاد بزرگان گشائیم لب
 کز نیست مری و بخت و هنر
 نداریم چندین بدرد ورنج
 که بی تو مبادا کلاه و نگین
 همان مام کوچون تو زاید پسر^۵
 زگردون گردان سرش برترست
 که از جان تو شاد بادا سپهر
 بتو زنده گشتیم و گیتی فروز

رسیدم بدیوان مازندران
 زمردی نه پیچید هرگز دلم
 بدین رزم تاریک شد روز من
 کنون گر همه پیش یزدان پاک
 سزاوار باشد که او داد زور
 مبادا که این کار گیرد نشیب
 دگر آنکه^۶ کار آگهان ناگهان
 بیاراید آن نامور پیشگاه
 ببخشد بدرویش بسیار^۷ چیز
 کنون جامه رزم بیرون کنیم
 غم و کام دل بی گمان بگذرد
 همان به که ما جام می بشمریم
 کنون می گساریم^۸ تا نیم شب
 سپس از جهاندار پیروزتر
 سزد گر دل اندر سرای سینج
 بزرگان برو خواندند آفرین
 پسندیده باد آن نژاد و گهر
 کسی را که چون پیلتن گهرست^۹
 تودانی که با ما چه کردی زمهر^{۱۰}
 همه کشته بودیم و بر گشته روز

۱) P. بگفتم. ۲) P. با درد هر یک. ۳) P. نگه کن که. ۴) P. in utroque hemi-
 mist. ۵) P. آگهی نزد شاه. ۶) P. همی او بدرویش. ۷) P. گساریم. ۸) In P. legitur post vs. 790. ۹) P. بهترست
 falso. ۱۰) P. زمهر.

بفرمود تا پیل با تخت عاج می خسروانی بیاورد و جام
 چو خرم شد از می جهان پهلوان
 چو پیراهن شب بدرید ماه
 طلایه پراگنده بر کوه و دشت^۱
 پدید آمد آن خنجر تابناک
 تبیره بر آمد زپرده سرای
 چنین گفت رستم بگردنکشان
 ببايد شدن سوی آن رزمگاه
 بشد پیشرو بیژن شیر^۲ مرد
 جهان دید پر کشته و خواسته^۳
 همه روی هامون^۴ پر از خسته دید
 ندیدند زنده کسی را بجای
 بنزدیک^۵ رستم رسید آگهی
 زنامردی و خواب ایرانیان
 زبان را بدشنام بگشاد و گفت
 بدین گونه دشمن میان دو کوه
 طلایه نگفتم که بیرون کنید

بیارند با طوق زرین و تاج^۱
 نخستین ز شاه جهان برد نام^۲
 برفتند شادان و روشن روان
 نهاد از بر چرخ پیروزه گاه
 چو زنگ درنگ^۳ شب اندر گذشت^۴
 بکردار یاقوت شد روی خاك
 برفتند گردان لشکر ز جای
 كه جائی نیامد ز پیران نشان
 زهر سو فرستاد باید سپاه
 بجائی كجا بود دشت نبرد^۵
 بهر سویكى گنج آراسته^۶
 بخاك اندر افكند و بسته دید
 زمین پر ز خرگاه و پرده سرای
 كه شد روی کشور زتركان تهی
 بر آشفست رستم چو^۷ شیر زیان^۸
 كه كسرا خرد نیست با مغز جفت
 سپه چون گریزد زمان^۹ هم گروه
 در وراغ چون دشت و هامون كنید

1) P. وزیرنه تاج. 2) P. addit vs., qui spurius videtur:

بزد كرهناى از پس پشت پیل همى رفت آواز بر چند میل

بشد بر زمان بیژن P. 5) درنگی P. 4) پراگند بر پهن دشت P. 3)
 پراگنده P. 8) سو نشستی بیاراسته P. 7) و خواسته C. 6) تیز
 آشفت بر سان P. 10) چو نزدیک P. 9) کشور
 P. 11) male; زمان significat statim.

یکی کوه بد^۱) در میان دو کوه
 کمان‌کش سواری گشاده بری
 خدنگی بینداختی چار پر
 چورستم نگه کرد خیره بماند
 چنین گفت کین روز ناپایدار
 همی گردد این خواسته زان بدین
 یکی گنج ازینسان همی پرورد
 بران بود کاموس وخاقان چین
 بدین زنده پیلان واین خواسته
 به گنج وبانبوه بودند شاد
 که چرخ وزمین وزمان آفرید
 سپه بود وهر گنج آباد بود
 کنون این بزرگان هر کشوری
 برین زنده پیلان فرستم بشاه
 همین خواسته بر هیونان مست
 نظاره شده گردش اندر گروه
 به تن زورمندی وکندآوری^۲
 ازین سر بدان سر^۳) نکردی گذر
 جهان‌آفرین را فراوان بخواند
 گهی بزم سازد گهی کارزار
 بنفرین دهد که گهی^۴) بافرین
 یکی دیگر آید ازو^۵) بر خورد^۶
 که آتش بر آرند از ایران زمین
 بدین لشکر وگنج آراسته
 زمانی زبزدان نکردند یاد
 بسی^۷) آشکار ونهان آفرید
 سگالش همه کار بیداد بود^۸)
 گزیده زهر کشوری مهتری
 همان^۹) تخت زرین وزرین کلاه
 فرستم سزاوار چیزی که هست^{۱۰})

1) P. شد. 2) P. سو بدان سو. 3) P. وگاه. contra metrum.
 4) P. کسی دیگر آید کزو. 5) P. همه. et post hunc vs. addit duos,
 qui spurii videntur:

زبزدان شناس وزبزدان سپاس بدو بگروم مرد نیکی‌شناس
 ازو بود مان زور وزو فرهی وزو سودمندی ازو مان بهی
 6) C. inserit vs. spurium:
 چو از پاک یزدان نکردند یاد نگشتند از گشت این چرخ شاد
 7) P. همین. 8) C. inserit duos vss. spurios:

جهانرا بتیغ وبنیروی دست گشایم سزاسر بدانسان که هست
 نمانم بد ویدکنان را بدهر بهر کس رسانم ازین تیغ بهر

وزاید در شوم تازیان تا به گنگ درنگی نه والا بود مرد جنگ^{۱)}
 کسی کو گنه‌گار و خونی بود بکشور بماند^{۲)} زبونی بود
 بخونی یکایک بشوئیم دست^{۳)} بدانرا نمانم که یابد نشست^{۴)}
 سر بت‌پرستان در آرم بخاک پدید آورم راه یزدان پاک
 بدو گفت گودرز کای نیک‌رای تو تا جای ماند بمانی بجای
 تهمتین فرستاده‌را بجست که با شاه گستاخ باشد نخست
 فریب‌رز کاوس را بر گزید هم از تخم شاهی^{۵)} و هم شهریار
 چنین گفت کای مهتر نامدار تو شادی و این دیگران^{۶)} از توشاد
 هنرمند با دانش و با نژاد ببر نامهء من بر شاه نو
 یکی رنج بر گیر از ایدر برو هیولان و این خواسته سربس
 ابا خویشتن بستگانرا ببر همان یاره و افسر و ضوق و تاج
 فریب‌رز گفت ای وزیر زیان^{۷)} منم راهرا تنگ بسته میان

نامه نوشتن رستم بکیخسرو

دبیر جهان‌دیده‌را پیش خواند سخن هرچه بایست با او براند
 بفرمانش بر نامهء خسروان زعنبر^{۸)} نوشتند بر پرنیان

1) P. سنک male. والا برد مرد جنگ. 2) P. بماندن. 3) P. جهانرا. 4) P. بخنجر بشویم نخست. 5) P. شاهان et C. که ماند درست. 6) P. شاهان et C. post hunc vs. inserit spurium: شادانی و کهتران.

که از ما نکورای و پاهش توئی بر شه بجای سیاوش توئی
 6) P. شادانی و کهتران et C. post hunc vs. addit spurium:

نباشد چو تو در جهان دیگری دلور جوانی هنرپروری
 7) P. و آن. 8) C. دمان. 9) P. بعنبر.

- سر نامه کرد آفرین خدای
بر آرندء ماه و کیوان و هور
سپهر وزمان و زمین آن اوست¹
ازو² آفرین باد بر شهریار
رسیدم بفرمان میان دو کوه
همانا که شمشیرزن صد هزار
کشانی و شکنی و چینی و هند
ز کشمیر تا دامن کوه شهد
نترسیدم از دولت شهریار
چهل روز پیوسته مان جنگ بود
همه شهریاران کشور بدند
میان دو کوه از بر راغ و دشت
همانا که فرسنگ باشد چهل
سرانجام ازین دولت دیرپاز
همه شهریاران که بستم به³ بند
فرستادم اینک بر شهریار
سوی جنگ¹¹ دارم کنون رای و روی
- کجا هست و باشد همیشه بجای
نثارندء فرّ و دیهیم و زور^۴
روان و خرد زیر فرمان اوست⁵
زمانه مماناد⁶ ازو یادگیر
سپاه سه کشور شده هم گروه
زدشمن فزون بود در کارزار
سپاهی زچین تا بدریای سند^{۸۵}
سراپرده و پیل دیدیم⁷ و مهد
بر آوردم از رزمگاه شان دمار
تو گفתי بریشان جهان تنگ بود
ابا گنج ویا تخت و افسر⁸ بدند
زخون و زکشته نشاید گذشت^{۸۷}
پراگنده از خون زمین پر زگل⁷
سخن گویم این نامه گردد دراز⁹
زیلان گرفتار بخرم کمند
ابا هدیه و گوهر شاهوار^{۱۰}
مگر پیش تیغ^{۱۲} من آید گروی^{۸۷۵}

۱) P. مبادا ۲) و.وزو C. ۳) و.خردرا و.دین آفرید P. ۴) آفرید P. ۵) P. همچو ۶) که با تاج و تخت و افسر P. ۷) بوند و پیلان P. ۸) C. inserit vs. spurium: گل

همانا که شمشیرزن سی هزار زدشمن فگندم که کارزار
9) P. et C. post hunc vs. addit spurium: دارند

چو فرطوس و منشور و خاقان چین که لرزان بدی زیر اسپش زمین
۱۰) P. بی شمار ۱۱) P. گنج ۱۲) P. گرز

سرش را کنم افسر نیزه من
 زبانه‌ها پر از آفرین تو باد
 چو نامه بمهر اندر آمد بداد
 ابا شاه و پیل و هیمن سه هزار
 ۸۸ فریبرز کاوس شادان گرفت
 همی رفت با او گوپیلتن
 به پدروود کردن گرفتش کنار
 چو زلف شب تیره (۳) آمد پدید
 نشستند با رامش ورود و می
 ۸۹ گرفتند ازان پس بآرام خمیش
 چو خورشید با رنگ دینار زرد
 هم آنکه زده‌لیز پرده سرای
 تهمتن میان تاختن را بیست
 بفرمود تا توشه بر داشتند
 ۹۰ بیابان گرفتند و راه دراز
 تهمتن چنین گفت با طوس و گویو
 من این بار تنگ اندر آیم باجنگ (۴)
 که دانست کین چاره‌گر مرد سند
 من اورا چنان مست و بی‌هش کنم
 ۹۱ که از هند و شنگان و سقلاب و چین

بکین سیاوش سر انجمن (۱)
 سر چرخ گردان زمین تو باد
 بدست (۲) فریبرز خسرو نژاد
 ازان رزمگه بر نهادند بار
 بنزدیک خسرو خرامید تفت
 بزرگان و گردان آن انجمن
 ببارید آب از مژه شهریار
 ازانجایگه سوی لشکر کشید
 یکی مست رود و دگر مست نی (۵)
 گرفته ببر هر کسی کام خویشت
 ستم کرد بر پرده لاجورد
 بر آمد خروشیدن کوه‌های
 بران باره تیزنگ بر (۶) نشست
 همی (۷) راه دشوار بگذاشتند
 همی شد (۸) چنان لشکر رزم‌ساز
 که ای نامداران و گردان نیو
 بدانندیشگان را بود جای (۹) تنگ
 سپاه آرد از چین و سقلاب و هند
 تنش خاک گور سیاوش کنم
 نخوانند ازین پس (۱۰) برو آفرین

et چو جعد دو زلف شب P. 3) بگر P. 2) Deest in P. 1) در انجمن
 P. 5) همه نامداران فرخنده پی P. 4) inversis hemist. وزانجایگه
 جنگ اندر آیم P. 8) بیامد P. 7) همه P. 6) باره کوه پیکر
 دیگر P. 10) شود کار P. 9) باجنگ

بزد کوس واز دشت بر خاست گرد
 ازان نامداران پر خاشجوی
 هوا پر زگرد وزمین پر زمر
 دو منزل برفتند ازان رزمگاه
 بابر اندر آمد همی گفتگوی
 یکی بیشه دید² و آمد فرود
 که از کشته بد روی گیتی¹ سیاه
 همی بود با رامش ومی بدست
 سیه شد زلشکر همه دشت³ ورود
 یکی شاد وخرم یکی⁴ خفته مست¹⁰⁰
 زهر نامداری وهر مهتری
 ابا هدیه و ساز⁵ و چندین⁶ نثار
 ببرند نزدیک آن⁸ نامدار

پاسخ نامه رستم از کیخسرو

چو بگذشت ازان⁷ داستان روز چند
 کس آمد بر شاه ایران سیاه
 زگردش نیاسود چرخ بلند
 پذیره شدش شاه و کند آوران
 که آمد فریبز کاوس شاه
 ابا بوی و کوس و سپاهی گران¹⁰⁵
 زمین را ببوسید کرا بدید
 فریبز نزدیک خسرو رسید
 بگفتا که ای شاه به روزگار⁹
 بسی آفرین کرد بر شهریار
 جهانی بداد تو آباد باد
 سپهر بلند از تو دل شاد باد

1) P. کشر. 2) P. بیشه دیدند. 3) P. et post hunc vs. inserit:

بر آن بیشه بودند یکچند گاه
 cuius loco alius legitur in C.

فرود آمد آنجا و بنشست شاد
 بزرگان لشکرش را کرد یاد
 quem tamen utrumque ut spurium reiiciendum putavi.. 4) P. دگر.
 5) P. بسی هدیه و باز و چندی. 6) P. et C. post hunc vs.
 addit spurium coll. vs. seq. 904:

وزانسو فریبز کاوس شاه
 سوی شاه ایران به پیمود راه

7) P. آیین. 8) P. شاد نامدار. et omittit tres vss. sequen-
 tes 908—910.

بدو داد آن نامه پهلوان
 ۱۰ شگفتی فرو ماند ازان رزمگاه
 نکه کرد خسرو بران بستگان
 عنان را به پیچید و آمد براه^۱
 فرود آمد و پیش یزدان بخاک
 ستمگاره کرد بر من ستم
 ۱۱ تو از درد و غمها رهنایدیم
 زمین وزمان پیش من بنده شد
 سپاس از تو دارم نه از^۲ انجمن
 چو این گفت^۳ از جایگاه باز گشت
 بفرمود شان تا یزدان برود
 ۱۲ وزان پس بفرمود تا هر چه بود
 یکی خرم ایوان بپرداختند
 همه روز شه نامه^۴ پاسخ نوشت
 نخست آفرین کرد بر کردگار
 خداوند خورشید^۵ و گردان سپهر
 ۱۳ سپهری برین گونه بر پای کرد
 یکی را چنین تیره بخت آفرید
 غم و شادمانی یزدان پاک^۶

فرو خواند آن خسرو خسروان
 کجا گفته بد پهلوان سپاه
 هیونان و بیلان و آن خستگان
 ز سر بر گرفت آن کیانی کلاه
 بغلطید و گفت ای جهاندار پاک
 مرا بی پدر کرد با^۷ درد و غم
 بدین تاج و دولت رسانیدیم^۸
 جهان پر^۹ ز گنج من آکنده شد
 یکی جان رستم تو مستان زمين
 بران پیل و آن بستگان بر گذشت
 بنزدیک آن مستمندان برند^{۱۰}
 ببردند نزدیک گنجور زود
 همان جای خاقان چین ساختند
 ببالغ بزرگی درختی بکشت
 کزو دید پیروزی کارزار^{۱۱}
 کزویست پرخاش و پیوند و مهر
 شب و روز را گیتی آرای کرد
 یکی را سزاوار تخت آفرید
 کزویست مردی و هم ترس و پاک^{۱۲}

۱) P. جهانى. ۲) همى تاج را پرو رانیدیم. ۳) P. ویا. ۴) P. زراه. ۵) P. جهانى. ۶) P. پرو hoc vs. et duobus sequentibus. ۷) P. پر از گرد. ۸) P. بهر. ۹) P. 920 et 921 unus legitur in P.:
 بسی آفرین خواند بر پهلوان کزو بود شادان و روشن روان

۱۰) P. کیوان. ۱۱) دید نیکی وید روزگار. ۱۲) P. بایوان شد و نامه. ۱۳) P. شناس. ۱۴) P. هر گونه به ما سپاس. ۱۵) P. شناس. ۱۶) P. هر گونه به ما سپاس.

وزان پس چنین گفت کای پهلوان
 رسید آنچه گفتی بدین بارگاه
 زدیباى چینی واز تخت عاج
 هیونان بسیار وافکندنی
 همه آلت ناز و سروسرست و نزم
 مگر آن کسی کش سر آید زبیش
 وزان رنج بردن بتوران^۳ سپاه
 زکارت خبر بد مرا^۴ روز و شب
 شب و روز در پیش یزدان پاک^۵
 کسی را که رستم بود پهلوان

تو پاکیزه تن بلش و روشن روان^۱
 اسیران و پیلان و تخت و کلاه
 زاسپان تازی واز طرق و تاج^{۹۳۰}
 زبوشیدنی هم پراگندنی^۲
 بپیش تو زین سان که آید بزم
 برین گونه سیر آید از جان خویش
 شب و روز بودن باوردگاه
 گشاده نکردم به بیگانه لب^{۹۳۵}
 نوان بودم و دل شده چاک چاک^۶
 سزد گر بماند همیشه جوان^۷

غمی بوده P. 4) زچندان P. 3) زگستردنی P. 2) 1) Deest in P.
 7) C. 6) بودم از پهلوی نیکوکاری P. 5) بر پیش یزدان بیای P. 5) ۱۰.
 inserit undecim vss. spurios:

به بند تو بر پیل خاقان چین
 نیامد مرا کشتنش دلپذیر
 که وقتی مرا موبدی داد پند
 مکش زود اورا ابر خیر خیر
 چو کشته بود زنده کردنش باز
 بمانیم تا زنده ماند به بند
 و دیگتر اگر چند در کارزار
 چو شاه است زودش نشایست کشت
 بهر کار مشتتاب ای نیک بخت
 ازین کشته شد باب من درشتاب
 تو ای پهلوان یل ارجمند

رسید وز غم ابروان پر زچین
 همان به که در بند باشد اسیر
 که چون دشمن زنده یابی به بند
 که هر که که خواهی توان کشت اسیر
 کسی کی تواند بعمری دراز^۵
 کزین پس نیاید زخاقان گزند
 کسی بفکند خسرو نامدار
 که هست این زکردار و خوی درشت
 بیهیزه بخون زانکه کاری است سخت
 که می باد نفرین بافراسیاب^{۱۰}
 همی دست بگشای دشمن به بند

پرستنده چون تو ندارد¹ سپهر
 نویسنده پردخته شد زافزین
 ۹۴. بفرمود تا خلعت آراستند
 صد از جعدمویان زرین^۲ کمر
 صد اشتر همه بار دیبای چین
 زیاقوت رخشان دو انگشتی
 زپوشیدنی شاه دستی بزر
 ۹۵. سرانرا همه هدیه ساختند
 فریبرز را گرز وتیغ بنفش
 فرستاد و فرمود تا باز گشت
 چنین گفت کز جنگ افراسیاب
 مگر کان سر شهریار بلند
 ۱۰۰. فریبرز بر گشت از پیش شاه^۷
 زیخت تو^۳ هرگز میراد مهر
 نهاد از بر نامه خسرو نکین
 ستلم و کمرها به پیراستند
 صد اسپ گرانمایه با ساز^۴ زر
 صد اشتر زافگندنی همچنین
 زخوشاب وزر افسری^۵ برتری
 همان یاره و طوق وزرین کمر
 یکی گنج ازینسان پیرداختند
 یکی تاج زرین وزرینه کفش
 از ایران بسی سپید گذشت
 نه آرام باید^۶ نه خورد و نه خواب
 بخمر کمند تو آید به بند
 بکام دل شاه ایران سپاه

آگاهی یافتن افراسیاب از کار لشکر

پس آگاهی آمد بافراسیاب
 زکاموس و منشور و خاقان چین
 از ایران یکی لشکر آمد^۸ بجنگ
 چهل روز یکسان همی جنگ بود
 ۱۰۰ زگرد سواران نبود آفتاب
 سرانجام ازین لشکر بی شمار^{۱۰}
 که آتش بر آمد ز دریای آب
 شکست اندر^۹ آمد بتوران زمین
 که شد چرخ گردند را راه تنگ
 شب و روز گیتی بیک رنگ بود
 چو بیدار بخت اندر آمد بخواب
 سواری نماند از در کارزار

۱) P. نداند. ۲) P. زیخت. ۳) P. زیخت. ۴) P. زیخت. ۵) P. زیخت. ۶) P. زیخت. ۷) P. زیخت. ۸) P. زیخت. ۹) P. زیخت. ۱۰) P. زیخت.

- بزرگان و آن نامور پهلوان^۱ ببستند یکسر به بند گران
 بخواری فکندند بر پشت پیل سپه بود گرد آمده بر دو^۲ میل
 ببرند از ایدر بایران زمین بزرگان هزاران و خاقان چین
 زکشته چنان شد که در^۳ رزمگاه کسی را نبند پلای^۴ رفتن براه^۵
 وزان روی پیران براه ختن بشد با یکی نامور انجمن
 کشانی و چینی و هندی^۶ نماند که منشور شمشیر رستم نخواند^۷
 پر از خون همه مرز بیش از دو^۸ میل تهی شد زمین از بزرگان و پیل
 وزین سوی تنگ اندر آمد سپاه تهمتن به پیش اندرون کینه خواه
 گر آیند زی ما^۹ بجنگ آن گروه تو هامون شمر کوه^{۱۰} و هامون چو کوه^{۱۱}
 چو افراسیاب این سخنها شنود دلش گشت پر درد و سر پر زدود
 همه موبدان و داناترا بخواند ز کار گذشته سخنها^{۱۲} براند
 کز ایران^{۱۳} یکی لشکر جنگجوی بدین^{۱۴} نامداران نهادند روی
 شکسته شدند آن^{۱۵} سپاه گران چنان ساز و آن لشکر بی گران
 زانده کاموس و خاقان چین ببستند گفתי^{۱۶} مرا بر زمین^{۱۷}
 سپاهی چنان کشته و خسته شد دو بهره زگردنکشان بسته شد^{۱۸}
 چه سازیم و اینرا چه درمان کنیم نشاید که این بر دل آسنان کنیم
 گر آیدونکه رستم بود پیشرو^{۱۹} نماند برین بوم و بر خار و خو^{۲۰}

1) P. 4) بید که بر. 2) P. آمده چند. 3) P. 5) ووهری. 6) P. 7) زخرگاه و مرز و زشهری نماند. 8) P. 9) ایدر. 10) P. 11) فرآوان. 12) P. 13) بدان. 14) P. 15) C. inserit vs. spurium: 16) P. 17) پیشروی. 18) C. 19) P. 20) گوتی.

بایران کشیدند بر پشت پیل زمین پر زخون بود بر چند میل
 16) C. 17) C. وخی et P. inserit vs. spurium: 18) C. پیشروی

اگر رستم آنست که من دیدم ام بسی از نبردش بیپیچیده ام

که من لشکری برده بودم بری
 که ماندند گردان بدو در¹⁾ شگفت
 بیفتادم از چنگ²⁾ او زیر پا
 زکار آگاهان نیز بشنیده ام³⁾
 چه کردست تنها بگزر گران⁴⁾
 چه کردست از بد برین دشت کین⁵⁾
 همه یکسر از جای بر خاستند
 بایران همه⁶⁾ رزم جستند و کین⁷⁾
 نه این کشور از خون دمام⁸⁾ شدست
 چنین کلام دشمن چه خاری⁹⁾ همی
 میان تا بیستیم نگشاده¹⁰⁾ ایم
 ازین کرده¹¹⁾ خویش کیفر برد
 نماند کسی زنده زایران
 ز لشکر زبان آوران بر گزید
 ز خواب و آرام و خوردن بماند
 روان را¹²⁾ بخون دل آهار داد
 که گفתי سپهر اندر آمد بکین

یکی کودکی بود بر سان نی
 بیامد چنانم¹⁾ ز زین بر گرفت
 کمربند بگسست و بند قبا
 چنین دستپردی ورا دیده ام
 که او با بزرگان مازندران
 همان با بزرگان توران زمین
 گرانمایگان پاسخ آراستند
 که گر نامداران سقلاب و چین
 نه از لشکر ما کسی کم شدست
 ز رستم چرا بیم داری همی
 ز مادر همه مرگه را زاده ایم
 اگر خاک ما را به پی بسپرد
 بکین گر به بندیم یکسر میان
 ز پرمایگان شاه پاسخ شنید
 دلیران و گردنکشان را بخواند
 در گنج بگشاد و دینار داد
 چنان شد ز گردان جنگی زمین

1) Deest in P. 2) دو لشکر بدو مانده اندر P. 3) تن من P.
 4) کرد و چه آمد بران مهتران P. 5) C. alium exhibit vs.:
 6) P. همی. 7) P. inserit:
 8) P. خون ما نم et C. addit vs. spurium:
 9) گه آمد که ما رزم جوئیم و جنگ بکشیم با دشمنان چون پلنگ
 10) P. میانه بیستیم و نگشاده P. 11) نام دشمن بر آری P.
 12) C. رانرا vitiose. پی

بدرید پهلوی دیو سپید جگرگاه پولاد و غندی وید

6) P. همی. 7) P. inserit:

مهانرا بیاری چرا خواندی همه گنج بر خیره بفشاندی

8) P. et C. addit vs. spurium: خون ما نم P.

گه آمد که ما رزم جوئیم و جنگ بکشیم با دشمنان چون پلنگ

9) P. میانه بیستیم و نگشاده P. 10) نام دشمن بر آری P.
 11) C. رانرا vitiose. پی

جنگ رستم با کافور مردم خوار

چو این بند بدرا سر آمد پدید فریبرز نزدیک رستم رسید¹
 بدد شاد با خلعت شهریار بدو اندرون تاج با گوشوار
 ازو شادمان شد گو پیلتن بزرگان لشکر شدند انجمن²
 گرفتند بر پهلون آفرین که آباد بادا برستم³ زمین
 ازو جان⁴ شاه جهان شاد باد بر و بوم ایرانیش⁵ آباد باد^{۹۱۵}
 وزانجایگه نیز لشکر یراند بیامد بسغد ودو هفته بماند
 بنخچیر گور و بی دست برد ازین گونه یک چند خورد و شمرد
 وزانجایگه لشکر اندر کشید بیک منزلی بر یکی شهر دید
 کجا نام آن شهر بیداد بود دژی بود واز⁶ مردم آباد بود
 همه خوردنی شان مردم بدی پری چهره هر زمان گم بدی^{۱۰۰۰}
 بخوان چنان شهریار پلید نبودی بجز کودک⁷ نارسید
 پرستندگانی که نیکو بدی بدیدار و بالا بی آهو بدی

1) In C. antecedit vs. spurius:

وزان روی گردان ایرانیان بکین یکبیک تنگ بسته میان

2) C. inserit tres vss. spurios:

بزرگان بپرسید هریک ز شاه زراه و زکشور ز تخت وزگاه

بدیشان چنین گفت خسرو نژاد که شاه جهان تن درست است و شاد

همه نامداران ایران سپاه شده شادمان از سرافراز شاه

3) P. et addit duos vss. spurios: 4) P. بدو چشم شاه. 5) P. ز رستم. 6) P. دید کز. 7) P. مگر کودکی.

سران خلعت شاه بر داشتند همه نعره از ابر بگذاشتند

که ما شاهرا چاکر و بنده ایم بفرمان ورایش سر افکنده ایم

6) P. دید کز. 7) P. مگر کودکی.

ازان^۱ ساختندی بخوان بر خورش
 تهمتن بفرمود تا سه هزار
 ۱۰۰۰ بران دژ فرستاد با گسته‌م
 یکی بیژن گویو و دیگر هزیر^۲
 مر این شاهرا^۳ نام کافور بود
 چو بشنید کاند زایلان سپاه
 بپوشید کافور خفتان جنگ
 ۱۰۱۰ کمندافکن و مرد میدان^۴ بلند
 بر آویخت کافور با گسته‌م
 یکی رزم کردند بر سان شیر
 زگردان ایران بسی کشته شد
 چو گسته‌م گیتی^۵ بران گونه دید
 ۱۰۱۰ بفرمود تا تیر باران کنند
 چنین گفت کافور با سرکشان
 همه تیغ و گرز و کمند آورید
 زمانی بر آنسان^۶ بر آویختند
 بدین گونه بد شاهرا پرورش
 زره‌دار و بر گسته‌توان و سوار
 دو گرد گرانمایه^۷ با او بهم
 که در جنگ بودند با دار و گزیر^۸
 که ویرا برلن^۹ شهر منشور بود
 سپهبد یکی نامور کینه‌خواه
 همه شهر با او بسان پلنگ
 برزم اندرون سنگ و سندان بلند
 در آمیختند آن دو لشکر بهم
 که پیش گوزن اندر آید دلیر
 سر رزم جویان همه^{۱۰} گشته شد
 جهان در کف دیو و اژدغه دید
 بریشان کمین سواران کنند
 که سندان نگیرد زپیکان^{۱۱} نشان
 سر سرکشانرا به بند آورید^{۱۲}
 که آتش زدیا بر انگیختند^{۱۳}

1) P. ازو. 2) P. هنرمند. 3) P. هجیر. 4) P. inserit vs. spurium:

در آن دژ درون بود يك مرد گرد
 زغم. 8) P. وزورمندان. 7) P. که اورا بدان. 6) P. آن گردا
 9) P. لشکر. 10) P. زپیکان نبیند. 11) Pro hoc vs. in C.
 leguntur tres:

بگزر گران جمله دست آورید
 بکوشید یکسر برین دشت جنگ
 دلیری و گردی بجای آورید
 بر ایرانیان شد دگر کار تنگ
 زبردسترا زیر دست آورید
 چو غرنده شیر و چو شریزه پلنگ
 سران شان همه زیر پای آورید
 همه سیر گشتند یکسر زجنگ
 12) P. بریشان. 13) C. inserit vs. spurium:

- فراولن از ایرانیان کشته شد
 ببیژن چنین گفت گستهم زود
 بگوشی پرستم که چندین مایست
 بشد بیژن گویویر سان باد
 گران کرد رستم زمانی رکیب
 بر آنسان بیامد^۳ بران رزمگاه
 بکافور گفت ای بد^۴ بی هنر
 یکی حمله آورد کافور سخت
 بینداخت تیغی بکردار تیر
 به پیش اندر آورد رستم سپر
 کمندی بینداخت بر پور زال^۷
 خروشی بر آورد چون پیل تند
 عمودی بزد بر سرش پور زال
 زمینی^{۱۰} فرود آمدش مغز سر
 چنین تا در دژ یکی حمله برد
 در دژ ببستند واز باره تیر
 بگفتندی کای مرد با زور و هوش
 پدر نام تو چون یزانی چه کرد
 دریغست رنج اندرین شارسان
- بسر بر سپهر بلا گشته شد
 که لختی عنانت بیاید بسود^{۱۰۲۰}
 باجنیان عنان با سواری نویست
 سخن بر تهمتن همه کرد یاد^۱
 ندانست لشکر فراز ونشیب
 که سیل^۲ اندر آید زکوه سیاه
 کنون رزمرا^۳ بر تو آرم بسر^{۱۰۲۵}
 بران بارور خسروانی درخت
 که آید مگر بر یل شیرگیر
 نشد تیغ او بر سپر کارگر^۴
 همان از کمندش بدزدید یال^۵
 فرو ماند کافور بر جای کند^۶^{۱۰۳۰}
 که برهم شکستش سر و ترک و یال
 بیفتاد کافور پرخلش خر
 بزورگان نمودند پیدا زخود
 فرو ریختند از پی دار و گیر
 برین گونه پیلی^{۱۱} پلنگینه پوش^{۱۰۳۵}
 کمندافگنی یا سپهر نبرد
 که دانند خواندش پیگارسان

1) C. همه بر گشاد. 2) P. آمد بر. 3) P. et C. post hunc vs. addit spurium:

فراولن از ایرانیان کشته دید بسی سرکش از جنگ برگشته دید
 4) P. سک. 5) P. رزم تو. 6) P. پرخلش خر. 7) P. ماند فرو کافور
 8) P. بر سوی نوس. 9) Deest in P. برو کرد رستم فراولن فوس. 10) P. ببینی. 11) P. پیل.
 Deest hic vs. in C.; sed legitur in ed. Teh.

زهر گونه دانندگان را بخواند
 زسنگ وزچوب وزخشت^{۱)} وزنی
 بپالود رنج^{۲)} و تهی کرد گنج
 کزین باره^{۳)} دژ بر آرند گرد
 برین^{۴)} رنج بردن ندارد بها
 بزیر اندرون راه آوردنی
 نباشد بدستت بجز^{۵)} دوری
 زافسون تور و دم جاتلیق
 دل رزم جیش چو يك بيشه^{۶)} شد
 سپاه اندر آورد بر چار سوی
 پس پشت او پیل^{۷)} با بق و کوس
 زره دار با خنجر کابلی^{۸)}
 همه دژ پرو^{۹)} مانده اندر شگفت
 زمانه سرشرا همی در^{۱۰)} زد
 بید سازگاری همی گشت^{۱۱)} جفت
 زدیوار مردم فگندن گرفت
 بیالود نغط سیاه از برش

چو تور فریدون از ایران براند
 یکی باره افگند ازینگونه پی
 ۱.۴۰ بر آورد ازینسان بفسون ورنج
 بسی رنج بردند مردان مرد
 نبد کس برین باره بر پادشا
 سلیح است وایدر بسی^{۵)} خوردنی
 اگر سانیان رنج ورم آوردی
 ۱.۴۵ نیامد^{۷)} برین باره بر منجنیق
 چو بشنید رستم پر اندیشه^{۶)} شد
 یکی رزم بودش^{۱۰)} نه بر آرزوی
 بیک روی گودرز ویک روی طوس
 بیک روی بر لشکر زابلی
 ۱.۵۰ جهان دیده^{۱۱)} رستم کمان بر گرفت
 هر آنکس که از باره سر بر زد
 ابا مغز پیکان همی راز گفت
 پی باره زان پس بکندن گرفت
 ستونها نهادند زیر اندرش

P. 5) بدین. 4) باره بر دژ. P. 3) خوی. P. 2) وزکچ. P. 1)
 نیاید. P. 7) نماید بدست تو جز. P. 6) سلیح اندروست و بس
 P. 11) بود آن. P. 10) رزم جویان همه تیره. P. 9) سرش خیره. P. 8)
 et transponit vss. 1049 et 1050. 12) C. inserit vs. spurium coll.
 vs. 1035:

زیلا همه سنگ واران تیر فرو ریختندی بران گردگیر
 15) P. بر contra rhythmum finalem. 14) P. بدو. 13) C. دید
 16) P. بگشتند.

- چو نیمى ز دیوار دژ کنده شد
فرود آمد آن باره تور کرد
بفرمود رستم که جنگ آوريد²
گولن از پی گنج و فرزند خویش
همه سر بدادند یکسر بباد
دلیران پیاده شدند آن زمان
برفتند با نیزه داران بهم
دم آتش تیز و باران تیر
چو از باره دژ به³ بیرون شدند
در دژ ببست آنزمان جنگجوی
چه مایه بکشتند و چندان اسیر
بسی زر و سیم و گرانمایه چیز
از انجا ببردند ایران سپاه
تهمتن بیامد⁴ سر و تن بشست
بایرانیان گفت با کردگار
به پیروزی اندر⁵ نیایش کنید
بزرگان به پیش جهان آفرین
چو از یاد⁶ یزدان پرداختند
- بچوب اندر آتش پراگنده شد¹
زهر سو سپاه اندر آمد بگرد¹
کمانها و تیر خدنگ آوريد
همان از پی بوم و پیوند خویش
گرامی تر آنکو و مادر نژاد
سپر ها گرفتند و تیر و کمان^{1.9}
به پیش اندرون بیژن و گسته
هزیمت بود زین⁸ سپس ناگزیر
گریزان و گریان بهامون شدند
بتاراج و کشتن نهادند روی
ببردند از شهر برنا و پیر⁵^{1.10}
ستور و غلام و پرستار نیز
بسوی بنه بر گرفتند راه⁹
به پیش جهان آفرین شد نخست⁸
بباید⁹ نهان بهتر از آشکار
بران نیکوئیها ستایش کنید^{1.11}
نهادند يك رویه رخ¹¹ بر زمین
بران نامدار آفرین ساختند

1) P. 3, 228. 230. 2) P. 3, 228. 230. 3) P. 3, 228. 230. 4) P. 3, 228. 230. 5) In C. legitur alius vs.:

3) P. 3, 228. 230. 4) P. 3, 228. 230. 5) In C. legitur alius vs.:

از ایشان بکشتند بهری بتیر دگر بهره کردند گردان اسیر

6) Deest in P. 7) P. 3, 228. 230. 8) C. inserit:

ز پیروز گشتن نیایش گرفت جهان آفرین را ستایش گرفت

9) P. 3, 228. 230. 10) P. 3, 228. 230. 11) P. 3, 228. 230. 12) P. 3, 228. 230.

12) P. 3, 228. 230.

نشستن به آیدش با^۱) نام و ننگ
 زمانی نباشی زیگار سیر
 یکی خلعتی باشد از دادگر
 نه جلی گله است از جهان آفرین
 سپردار و برکستون و سوار
 نماند که ترکان شوند انجم
 از اندیشه خمیده شد^۲) پشت ماه
 سه روز اندرین^۳) تاختن شد درنگ
 بر آمد نشست از پر تخت علی
 گرفته بسی نامداران نیو
 گرانمایه اسپان هر گونه ساز
 به بخشید دیگر همه بر سپاه
 چو گسستم و رها و شیدوش نیو
 یکی آفرین^۴) نو آراستند
 جهانرا بمهر تو آمد نیاز
 گشائیم ازین پس بروز و شب
 همیشه خرد پیر و دولت جوان
 کسی چون تو از پاک مادر نژاد^۵)
 مبادا که این گوهر آید بسر
 ابر مهتران جهان سروری^۶)

که هر کس که چون تو نباشد با جنگ
 تن پیل و این^۷) زهر و چنگ شیر
 ۱.۷۵ تهمتن چنین گفت کین زور و فر
 شما سربسر بهره دارید ازین
 بفرمود تا گویو با ده^۸) هزار
 شود^۹) تازیان تا بمرز ختن
 چو بنمود شب جعد زلف سیاه
 ۱.۸۰ بشد گویو با آن سواران جنگ
 بدانکه که خورشید بنمود تلج
 ز توران بیامد سرافراز گویو
 بسی خوبچهره بتان طراز
 فرستاد بهری بنزدیک شاه
 ۱.۸۵ وزان پس چو گودرز و چون طوس و گویو
 ابا بیژن گویو بر خاستند
 چنین گفت گودرز کای سرفراز
 نشاید که بی آفرین تو لب
 همیشه بزی شاد و روشن روان
 ۱.۹۰ ترا داد یزدان بپاکی نژاد
 پدر بر پدر تا پسر بر پسر
 همی بی نیازی و نیک اختر

۱) P. از. 2) P. با. 3) P. دو. 4) P. رود. 5) P. خم شده. 6) P. اندران. 7) P. آفرینی. 8) Deest in C. 9) P. inserit vs. spurium:

تو گوئی که یزدان شمارا سپرد هم از دیگران نام مردی ببرد

- خداوند گیتی پناه تو باد
کسی کو به پیمود روی زمین
بیگ جای ازین بیش لشکر ندید
ز شاهان و هیلان و از تخت عالج
ستاره بران^۴ دشت نظاره بود
بگشتیم گرد دل^۵ ایدر بسی
خروشان بدیم از دم ازدها
توئی تلج ایران و پشت سران
مکافات این کار یزدان کناد^۶
بیاداش تو نیست مان دسترس
تہمتن بریشان گرفت آفرین
مرا پشت از آزادگانست راست
رخم تازه از زیب چہر شلمست
وزان پس چنین گفت کایدر سه روز
چہارم سوی جنگ افراسیلب
- زمین و زمان نیلخواه تو باد^۱
جهان دید و آرام و پرخاش و کین
نه از مہد^۲ سلاخوردہ شنید^{۱.۱۰}
زمردان و اسپان و از گنج و تلج^۳
کہ این لشکر از جنگ بیچارہ بود
ندیدیم درمان این از کسی
کمان^۴ تو آورد مارا رها
سرافراز و ما پهنش تو کہتران^{۱۱.۰۰}
کہ چہر تو پیوستہ خندان کناد
زبان مان پر از آفرینست و بس
کہ آباد بادا بگردان زمین^۵
دل روشنم بر^۶ زبلم گواست
روانم فروزان ز مہر شلمست^{۱۰}^{۱۱.۰۵}
ببالمشیم شادان و گیتی فروز
برانیم و آتش بر آریم زاب^{۱۱}

۱) P. inserit:

ز نام تو تا جاودان یاد باد زمانہ بتخت تو آباد باد

2) P. مہدی 3) P. وہر گونہ تلج 4) P. بدان 5) P. دژ male, met. significat *versare s. volvere in animo*. Ed. Teh. omittit hunc vs. et seq. ۱۰۹۹. 6) P. کمند 7) P. کند in utroque hemist. 8) Pro hoc vs. in P. leguntur tres alii:

برزگیت ہر روز افزونترست ہنرمند جنگ تو یک لشکرست

چو بشنید رستم دلش شاد گشت روانش از اندیشہ آزاد گشت

بدیشان چنین گفت کای مہتران سرافراز و بیدار و کند آوران

9) P. با ۱۰) Deest in P. ۱۱) C. inserit vs. spurium:

برانیم لشکر بران بوم و بر بسازیم یکبارہ زیر وزیر

برین بر نهادند ویر خاستند می ورود ورامشگران خواستند¹⁾

آگاهی یافتن افراسیاب از آمدن رستم

چو آگاهی آمد بافراسیاب
 دلش زین سخن پر زقیمار شد
 همی²⁾ گفت پیگار او کار کیست
 که یارد شدن پیش او³⁾ رزم خواه
 چنین گفت لشکر بافراسیاب
 تو آنی که از خاک آوردگاه
 ز جنگ سواری تو غمگین مشو
 چنان دان که وی⁴⁾ یکسر از آهنت
 سخنهای کوتاه ازو شد دراز
 سر او زابر اندر آور بخاک
 نه کیخسرو آباد ماند نه تخت
 نه کن بدین لشکر نامدار
 ز بهر بر بوم و فرزند خویش
 که رستم سوی جنگ دارد شتاب⁵⁾
 همه پرنیان بر تنش خار شد
 سپاهست بسیار و سالار کیست
 که از تف تیغش نگرود تباه⁶⁾
 که چندین سر از رزم رستم متاب
 همی موج⁷⁾ خون اندر آری بماه
 دل از جنگ جستن⁸⁾ چه داری برنج
 نگه کن برین نامداران گو⁹⁾
 اثر چه دلیرست هم یکتانست
 تو با لشکری چاره او بساز
 از آن پس ز شاه وزیران¹⁰⁾ چه باک
 نه آن بوم ایران نه شاخ درخت
 جوانان شایسته کارزار
 زن و کودک خرد و پیوند خویش

1) In P. variat lectio:

همه نامداران بگفتار اوی ببزم و بخوردن نهادند روی

2) P. 5) P. 4) P. 3) C. بدل. 3) که بوم ویر زادشم شد خراب P. 2) et C. addit duos vss.: تیغش زمین شد سیاه

بپیچید از آن پس باواز گفت که با وی که داریم در جنگ جفت

زترکان نبینیم همتای اوی که در رزم گیرن همی جای اوی

گرفتم که آن P. 9) نو. P. 8) از کار رستم P. 7) جوش P. 6)

10) P. وزیردان male.

همه سربسز تن بکشتن دهیم^۱ ازان به که کشور بدشمن دهیم
 چو بشنید افراسیاب این سخن فراموش کرد آن نبرد کهن
 زبوم نیاگان واز بهر خویش یکی تازه اندیشه افکند پیش ۱۱۲۵
 چنین داد پاسخ که من ساز جنگ به پیش آورم چون شود^۲ کار تنگ
 نمانم که کیخسرو از بخت خویش شود شاد و پدram بر^۳ تخت خویش
 سر زابلی را بروز نبرد باجنگ دراز اندر آرم بگرد^۴
 نبیره نمانم نه پرخاشجوی بشمشیر بنشانم این گفتگوی
 بفرمود تا لشکر آراستند بکین نو از جای بر خاستند ۱۱۳۰
 برو سرکشان آفرین خواندند سرافراز را سوی کین خواندند
 یکی شیردل بود فرغار نام قفس دیده و تیز جسته^۵ زدام
 سپهد ازو جنگها دیده بود بهر جای اورا پسندیده بود
 زیگانهگان جای پر دخته کرد بفرغار گفت ای گرانمایه^۶ مرد
 هم اکنون برو سوی ایران سپاه نکه کن بدین رستم رزم خواه ۱۱۳۵
 سوارش^۷ نکه کن که چندست و چون که دارند^۸ ازین بوم ویر رهنمون^۹
 زیلان جنگی و مردان کین بد و نیک گردان^{۱۰} ایران به بین
 چو فرغار بر گشت و آمد براه بکار آگهی شد بایران سپاه
 غمی شد دل مرد دیهیمجوی به بیگانهگان^{۱۱} هیچ ننمود روی

1) P. نهیم. 2) P. بود. 3) P. از. 4) C. inserit vs. spurium:

نبیره زاندیشه چون کم شود بمرز نیا هدیه رستم شود
 5) P. دارد. 6) P. سپاهش. 7) P. خردمند. 8) P. چندی و جسته. 9) P. contra metrum. 10) P. inserit duos vs. spurios:

دگر نامداران پرخاشجوی نکه کن که چندست و چیست آرزوی
 کماندار و نیزه‌وران و سوار ز نام آوران کیست اندر شمار
 11) P. بیگانه. 12) P. پیگار.

۱۱۴. فرستاد و فرزندان^۱ پیش خواند
 بشیده چنین گفت کای پر خرد
 چنان دان که آن لشکر بی شمار
 سپهدار شان رستم شیردل
 چو کامیوس و منشور و خاقان چین
 ۱۱۵. دگر کندر و شنگل آن شاه هند
 به پیروزی رستم شیرگیر
 چهل روز با لشکر آویز بود
 سرانجام رستم بخمر کمند
 سولان و گردان هر کشوری
 ۱۱۶. سلیح و هیونان و اسپان^۲ و تاج
 بدین کشور آمد کنون زین^۳ نشان
 من ایدر نامانم بسی^۴ گنج و تخت
 کنون هرچه گنجست و تاج و کمر
 فرستم همه سوی الماس رود
 ۱۱۷. هراسانم از رستم تیزچنگ
 بمردم نماند بروز نبرد
 زنیزه نترسد نه از تیغ و تیر
 تو گوئی که از روی^۵ واز آهنت
 سلیحست چندان برو روز کین
 بسی راز شایسته با او براند
 سپاه تو تیمار تو کی خورد
 که آمد بهین رزم چندین^۶ سوار
 که از خاک سازد بشمشیر گل
 گهار و چو فرطوس با آفرین
 سپاهی ز کشمیر تا رود سند
 بکشتند و بردند چندین^۷ اسیر
 گهی رزم و گه روی^۸ پرهیز بود
 زپیل اندر آورد شان کرد بند^۹
 زهر سو که بد^{۱۰} از بزرگان سری
 بلیران فرستاد با تخت عاج
 همه^{۱۱} نامداران و گردنکشان
 که گردان شدست اندرین کار بخت
 هم از^{۱۲} طوق زرین و زرین سپر
 نه هنگام نازست ورود و سزود
 تن آسان که باشد بکام نهنگ
 نه پیچد ز زخم و فئالد زرد
 و گر گرز بارد برو چرخ پیر
 نه مردم نوازست کاهیمنست^{۱۳}
 که سیر^{۱۴} اید از بار پشت زمین

۱) P. فرزندان. ۲) P. مرز و چندین. ۳) P. male. ۴) P. روز
 male. ۵) P. خاقان بید. ۶) P. بود. ۷) P. و پیلان. ۸) P. زو
 ۹) P. سنگ. ۱۰) P. همان. ۱۱) P. کسی. ۱۲) P. وزان. ۱۳) P. آهمنست
 ۱۴) P. زبیر.

- زره دارد^۱ وجوشن و خود و ببر
 نه بر تابند آهنگ او زنده پیل
 یکی کوه زیرش بکردار باد
 تک آهوان دارد و هل^۲ شیر
 سخن گویم از زو کنی خواستار
 مرا با سوارش بسی بود^۳ جنگ
 سلیحم نیامد برو کارگر
 کنون آزمونرا یکی^۴ کارزار
 گر ایدونکه یزدان بود یازمند
 نه ایران بمانیم ونی^۵ شهریار
 وگر دست رستم بود روز جنگ
 شم تا بدان^۶ روی دریای چین
 بدو شیده گفت ای خرمند شاه
 ترا فر ویرزست و فرزانی
 نباید ترا پند آموزگار
 چو پیران و هومان و فرشیدورد
 شکسته سلیح و گسسته دلند
 تو بر باد این جنگ کشتی مران
- بغرد بکردار غرنده ابر^{۱۱۹}
 نه کشتی سلاحش بدریای نیل
 تو گوئی که از چرخ^۲ دارد نژاد
 بدریا و کوه اندر آید^۳ دلیر
 بدریا چو کشتی بود بر گذار
 یکی جوشنستش زچرم پلنگ^{۱۲۰}
 بسی آزمودم به تیر^۴ و تیر
 بسازیم تا چون بود روزگار
 بشدرد ببايست^۵ چرخ بلند
 سر آید مگر بر من این کارزار
 نسازم من ایدر فراوان درنگ^{۱۲۱}
 بدو ملان این مرز^{۱۲} توران زمین^{۱۳}
 انوشه بزی تا بود تلج و گاه
 نژاد و دل و بخت^{۱۴} و مردانگی
 نگه کن برین گرنش روزگار
 چو کلباد و نستیهن اندر نبرد^{۱۵}
 تو گفتی که از غم همی^{۱۶} بگسلند
 چو دانی که آمد سپاهی گران^{۱۷}

1) P. دار contra metrum. 2) P. مگر زابر. 3) P. وزور. 4) P. آمدست. 5) P. بگوز. 6) P. بود. 7) P. بدریای رود و بخشکی. 8) P. بدین. 9) P. ببايست. 10) P. بود نیز و نه. 11) P. بدین. 12) C. inserit vs. spurium: بوم.

ازین بی وفا چرخ بیدادگر
 بترسم من ای پیر جان پدر
 شیر مرد. 14) P. ویزگی. 15) P. یک زمان. 16) P. بگسلند. 17) In P. variat lectio:

بخوان شان و دلرا بنو نیز کن بر دشمنان لشکرانگیر کن

زشاهان گیتی نبرده^۱ توئی جهان دیده و کارکرده توئی
 بجان و سر شاه توران سپاه بخورشید و مله و بتخت^۲ و کلاه
 ۱۸۰ که از کار کاموس و خاقان چین دلم گشت پر درد و سز پر زکین
 سوزی گنگ باید کشیدن سپاه نباید سوزی رزم^۳ کردن نگاه
 زچین و زماچین سپه خواستن پس آنگاه مر دشمنان کاستن^۴
 چو این گفته شد رفت تاجای خواب دلی پر زکین و سوزی پر شتاب
 شب تیره بگشاد چشم دژم زغم پشت ماه اندر آمد بغم
 ۱۸۵ جهان گشت بر سان مشک سپاه چو فرغار بر گشت از ایران سپاه
 بیامد بنزدیک افراسیاب شب تیره هنگام آرام و خواب
 چنین گفت کز بارگاه بلند برفتم بر رستم دیوبند
 سرپرده سبز دیدم بزرگ سواری بکردار درنده^۵ گرگ
 یکی از دهافش درفش بیای^۶ تو گفתי همی اندر آید زجای^۷
 ۱۹۰ بخیمه درون زنده پیل زبان میان تنگ بسته چو ببر بیان^۸
 یکی بر ایرش به پیشش بیای نه آرام دارد تو گوئی^۹ بجای
 فرو هشته از کوهه زین لگام بفتراک بر حلقه اش خم^{۱۰} خام
 سپهدار چون طوس و گودرز گویو فریبرز و گرگین و شیدوش^{۱۱} نیو
 گرازه ضلایه است با گسته هم که با بیژن و گویو باشد بهم
 ۱۹۵ غمی شد زگفتار فرغار شاه کس آمد بر پهلوان سپاه

وزان پس P. 4) .مرز P. 3) .و شمشیر و تخت P. 2) .خنیده P. 1)

گوئی همی سر P. 7) سپاه P. 6) غرنده P. 5) سوزی کینه آراستن
 et addit vs., qui spurius videtur: بر آر بماه

زده خیمه بر پیش پرده سرای فراوان درفش بزرگان بیای
 ۱۰) P. آرام گفתי که دارد P. 9) میان بند گشته ببر بیان P. 8)
 و فرهاد P. ۱۱) حلقه کردست

که آمد^۱) سپهدار پیران چو گرد
 زگفتار فرغار چندی بگفت
 بدو گفت پیران که مارا زجنگ
 زبهر بر وبم وفرزند خویش
 چو پاسخ چنین یافت افراسیاب
 به پیران بفرمود تا با سپاه
 زبیش سپهدار بیرون شدند
 خروش آمد از دشت وآوای کوس
 سپه بود چندان که گفتی جهان
 تبیره زنان نعره بر داشتند
 بزرگان وگردان^۲) روز نبرد
 که تا کیست با وی بیپیکار جفت
 چه چاره است جز^۳) جستن نام و ننگ
 بکوشیم واز بهر پیوند خویش
 گرفت اندران جنگ جستن شتاب^۴
 روان شد^۵) بر رستم کینه خواه
 همه رزمرا سوی هامون شدند
 جهان شد زگرد سپه^۶) آبنوس
 همی گردد از گرد یکسر^۷) نهان
 همی پیل بر پیل بگذاشتند^۸

نامه افراسیاب پیولادوند

از ایوان بدشت آمد افراسیاب
 بیپیران بگفت آنچه بایست گفت
 زیگانه خیمه پرداختند
 دبیر جهان دیده را خواند وگفت
 یکی نامه نزدیک پولادوند
 نخست آفرین کن بدادار پاک
 خداوند کیوان وگردان سپهر
 همی کرد بر کینه جستن^۱) شتاب
 زدشت اندر آمد بسوی نهفت
 نویسنده را پیش بنشاختند^۲)
 که راز بزرگان ببايد نهفت
 بیارای واز راز بگشای بند^۳)
 کزویست نیرو و هم زو هلاک
 خداوند ناهید ورخشنده مهر

۱) P. بیامد 2) P. و مردان 3) چه کار است واز P. 4) بیاید
 5) P. سپاه 6) از سم اسپان P. 7) بر جنگ ایران P. 8) P. in-
 serit vs. spurium coll. vs. 1229:

بشیده بگفتش که چندین مایست برو در زمان با سواری دویست
 و بگشای دلرا زبند P. 9)

دگر آفرین کن بدان نیبند^۱ سپهدار فرخنده پولادوند
 بگوش که مارا چه آمد به پیش ازین نامور مرد پرخلش^۲ کیش
 ۱۳۱۵ وزین نامور^۳ پرهز مهتران زطوس وزگودرز^۴ وکند آوران
 زکار نبیره بگوش همه خداوند آن مرز^۵ و شاه رمه
 به پرورم اورا چو جان^۶ ارجمند که از بلاد نامد پرو بر گزند
 اکر یارمندست چرخ بلند بیاید برین مرز پولادوند
 بسی لشکر از مرز سقلاب^۷ وچین نغونسار هیچان شدند اندرین
 ۱۳۲۰ بسی بوم ویرها که ویران شدست همه از دلیران ایران شدست^۸
 سپاهست بر سان کوه روان سپهدار چون^۹ رستم پهلوان
 چو گودرز جنگی وچون گیو و طوس^{۱۰} بابر اندر آرند آوای کوس
 چو رستم بدست تو گردد تباه نیابد سپه اندرین مرز راه
 همه^{۱۱} رنج این مرز از ویست و بس تو باش اندرین کار فریادرس
 ۱۳۲۵ گر اورا بدست تو آید زمان شود رام روی زمین^{۱۲} بی گمان
 من از پادشاهی آباد خویش نه بر گیرم از گنج یک نیمه بیش
 دگر نیمه دیدیم^{۱۳} و گنج آن تست که امروز پیگلر ورنج آن تست
 نهانند^{۱۴} بر نامه بر مهر شاه چو بر زد سر از برج جرجنگ ماه
 کمر بست شیده به پیش پدر فرستاده او بود و تیماربر

۱) P. نیموند, sed utraque forma deest in lex. pers. Fortasse legendum est دیوبند. ۲) P. نامور رستم تیره male. ۳) P. وزان دیگران. ۴) P. چو. ۵) P. طوس وچو گودرز. ۶) P. چنان. ۷) P. ترک. ۸) P. inserit vs. spurium: و سقلاب. ۹) P. شان. ۱۰) P. سپهدار چو طوس. ۱۱) P. سپهکش چو گودرز سپهدار چو طوس. ۱۲) P. همان. ۱۳) P. تخت دیدیم. ۱۴) P. نهاد از.

سپاهی سراسر بکردند اسیر بکردند توران چو دریای قیر

۱۱) P. سپهکش چو گودرز سپهدار چو طوس. ۱۰) P. شان. ۹) P. همان. ۱۴) P. نهاد از. ۱۳) P. تخت دیدیم. ۱۲) P. رام گیتی مرا. ۱۱) P. همان.

۱۳۳. بیامد بنزدیک پولادوند بکردار آتش زبیم گزند
همه کار رستم بدو کرد یاد^۱ برو آفرین کرد و نامه بداد
رسیده منش^۲ تا بچرخ بلند یکی پادشا بود پولادوند
نبود اندران بوم همتای اوی دران کوه چین اندرون جای اوی
سپهبد نهنگ و سپاهش پلنگ^۳ ابا لشکری گشن و مردان جنگ
زهر گونهء داستانها براند کنارنگ با میدانش بخواند
جهانگیر و برنا و خودکامه بود بدیشان بگفت آنچه در نامه بود
سرآپرده را سوی هامون برند بفرمود تا کوس بیرون برند
بر آمد زگردان لشکر غریو سپاه انجمن کرد و گردان^۴ دیو
سپردار با ترکش و با کمند درفش از پس و پیش پولادوند
۱۳۴. بیامد بنزدیک افراسیاب فرود آمد از کوه و بگذاشت آب
پذیره شدندش یکایک سپاه تبیره بر آمد زدرگاه شاه
زکار گذشته بسی یاد کرد ببر در گرفتش جهاندید مرد
سرانجام و درمان این کار چیست بگفتش که تیمار ترکان زکیست
برای و باندیشهء نو شدند خرامان بایوان خسرو شدند

1) In P. trium vs. 1231—1233 ordo hic est 1232, 1231 et 1233 et post vs. 1231 inseruntur sex vss. spurii:

- که رستم بیامد از ایران بجنگ سپهبد هزار و سپاهش پلنگ
بر آورد ازان مرز با ارز دود که هرگز مبادا برو بر درود
ببند اندر آورد کاموس را چو خاقان و منشور و فرطوس را
ببازو کمند و بتن چرم شیر زبیکار هرگز نگشتست سیر
ز توران بایران برد خاکرا چه گوئیم آن گرد ناپاکرا^۵
تبه گشت مارا همه کار ازوی نماند بتوران ازو رنگ و بوی
۲) P. سرش ۳) Deest in P. ۴) P. شد بکردار

زکار درنک و زبهر^۱ شتاب
 چه آمد زپرخلش و از گفتگوی
 گذشته سخنها برو^۲ یر شمرد
 که اورا پلنگینه پیراهن است
 بران ببر و آن خود وچینی سپر
 کنون چاره کار مارا^۳ بسا;
 که آن بندرا چون بود^۴ کاربند
 که در جنگ چندین^۵ نباید شتاب
 تبه کرد و بستد بگز گران
 جگرگاه پولاد غندی وید
 نیارم ببد کردن آهنک اوی
 همیشه خرد رهنمای تو باد
 بگردش بگردم بسان پلنگ
 زانبوه ما خیره گردد سرش
 بر ویال اورا نشاید شکست
 می روشن آورد وچنگ وریاب
 چنین گفت با او بیانک بلند
 خور و خواب و آرام کردم دژم
 وزین لشکر گردن افراز من
 بر آوردگه بر کنم ریز^{۱۱} ریز

۱۳۴۵ سخن راند هرگونه افراسیاب
 زخون سیاوش که بر دست اوی
 زخاقان و منشور و کاموس گرد
 بهفت آنکه این رنجم^۳ از یکتا است
 نیاید سلیح برو کارگر
 ۱۴۰ بیابان سپردی وراه دراز
 پر اندیشه شد جان پولادوند
 چنین داد پاسخ بافراسیاب
 همانست^۷ رستم که مازندران
 بدرید پهلوی دیو سپید
 ۱۴۵ مرا نیست پایاب در جنگ اوی
 تن و جان من پیش رای تو باد
 من اورا یکی چاره^۸ سازم بجنگ
 تو لشکر بر آغل بر^۹ لشکرش
 یکی چاره سازم^{۱۰} وگرنه بدست
 ۱۳۱. ازو شاد شد جان افراسیاب
 بدانکه که شد مست پولادوند
 که من بر فریدون وضحاك وجم
 برهمین بترسید ز اواز من
 من این زابلی را بشمشیر نیز

۱) اورا. P. ۲) همه. P. ۳) همی گفت رنجم من. P. ۴) با. P. ۵) حيله. C. ۶) جستن. P. ۷) گرانست. P. ۸) چاره سازیم. P. ۹) ریز. C. ۱۰) مگر چاره سازیم. P. ۱۱) et post hunc vs. inserit vs. spurium: ریز

چند رستم به پیشم چه يك مشت خاک زکیخسرو وژیو و نوسم چه باک

رزم پولادوند با گئو وطوس

- چو خورشید بنمود تابان درفش
تبیره بر آمد زدرگاه شاه
به پیش سپه بود پولادوند
چو صف بر کشیدند هردو سپاه
تهمتن بپوشید ببر بیان
بر آشفت وبر میمنه حمله برد
ازان پس چو آن دید^۱ پولادوند
بر آویخت با طوس چون پیل مست
کمر بند بگرفت واورا ز زمین
به پیگار او گئو چون بنگرید
بر انگیخت از جای شبذیرا
بر آویخت با دیو چون شیر نر^۲
کمندی بینداخت پولادوند
نگه کرد رقله و بیژن ز راه
برفتند تا دست پولادوند
بزد دست پولاد بسیار هوش
دو گرد دلیر گرانمایه را
بخاک اندر افکند و بسپرد خولر
- معصفر شد آن پرنیانی بنفش ۱۳۱۵
بابر اندر آمد خروش سپاه
بتن^۱ زورمند و بیازو کمند
هوا شد بنفش وزمین شد سپاه
نشست از بر ژنده پیل زبان
زترکان بیفکند بسیار گرد ۱۳۷۰
زفتراک بگشاد پیچان کمند
کمندی بیازو عمودی^۱ بدست
بر آورد آسان وزد بر زمین
سر طوس نوذر نگوینار دید
تن وجان بیاراست آویزرا ۱۳۷۵
زردار با گرز^۲ گاسر^۳
سر گئو گرد اندر آمد به بند
بدان زور و آن گرز^۴ و آن دستگاه
به بندند هردو بخمر کمند
بر انگیخت اسپ وبر آمد خروش^۵ ۱۳۸۰
سرافراز شیر گرانسایه را
نظاره بران دشت چندان^۶ سوار

نر^۴ P. 4. وگیزی P. 3. پَس غمی گشت P. 2. تنی P. 1.
P. 8. باجوش P. 7. برز P. 6. با گرز مرد دلیر P. 5. شیر
چندین.

بیامد بر اختر کاویان
 خروشی بر آمد زایران سپاه
 ۱۲۸۵ فریبز و گودرز و گردنکشان
 بگفتند با رستم کینه خواه
 بزین بر یکی نامداری نمائد
 که نفکند بر خاک پولادوند
 همه رزمگه سربسر ماتم است
 ۱۳۰ وزان (۳) پس خروشیدن وفاله خاست
 گمانی چنان برد گودرز پیر
 که گم شد ز گودرز هر دو (۴) پسر
 که چندین نبیره پسر (۵) داشت
 بزم اندرون پیش من کشته شد
 ۱۳۵ جوانان من کشته من (۶) پیر سر
 دریغا ازان نو جوانان من
 کمر بر گشاد و کله بر گرفت
 بخنجر بدو نیمه کردش میان (۱)
 نمائد ایچ گرد اندر آوردگاه
 چو دیدند ازان دیو جنگی نشان
 که پولادوند اندرین رزمگه
 ز گردان لشکر سوری نمائد
 بگرز و بخنجر به تیر و کمند
 بدین (۲) کار فریادرس رستم است
 ز قلت و چپ لشکر و دست راست
 زرهم وز بیژن شیرگیر (۳)
 بنالید بر داور دادگر
 همی سر زخوشید بگذاشتم
 چنین اختر روز بر گشته شد
 مرا شرم باد از کلاه و کمر
 چنین خیره شد بخت خندان من (۴)
 بزاری خروشیدن (۵) اندر گرفت

رزم رستم با پولادوند

چوبشنید رستم دژم گشت سخت
 بیامد بنزدیک پولادوند
 بلرزید بر سان شاخ (۱۰) درخت
 ورا دید بر سان کوهی بلند

1) C. inserit vs. spurium:

درفش اندر آمد بخاک اندرون ببوندند ایرانیانش زبون

2) P. بربین. 3) P. اربین. 4) P. وژیو دلیر. 5) P. پهلاد هر سه.
 6) P. چندان نبیره و پسر. 7) P. جوانان و من مانده با. 8) Deest in C.
 9) P. خروشیدن وفاله. 10) P. برگ.

- غمی گشت ازان چار گرد دلیر
سپهرا همه بیشتر خسته^{۱)} دید
بدل گشت کین روز ما تیره گشت
همانا که بر گشت پیگار^{۲)} ما
بیفشرد ران رخسرا نیز کرد
بدو گشت کای^{۳)} دیو ناسازگار
چو آواز رستم بگردان رسید
همی گشت کای^{۴)} کردگار جهان
مرا چشم اگر تیره گشتی بجنک
کزینسان بر آمد زایران^{۵)} غریو
پیاده شده گئو ورهام و طوس
تبه گشت اسپ بزرگان بتیر
بر آویخت با دیو پولادوند
بدزدید یال آن نبرده سوار
چو نامد کمند تهمتن بکار
بدو گشت پولادوند ای دلیر
که بگریزد از پیش تو زنده پیل
- چو گوران دشمن بکردار شیر
وزان روی پرخاش پیوسته دید
سر نامداران ما خیره گشت
غنوده شد آن بخت بیدار ما^{۶)}
بر آشفت و آهنگ آویز کرد
به بینی کنون گردش روزگار
سپهبد^{۷)} یلانرا پیاده بدید
توئی^{۸)} یرتر از آشکار و نهان^{۹)}
بهستی زیدار این روز تنک
زهومان و پیران و این نره دیو
چو بیژن که بر شیر کردی فرس
پیاده بر آویخته خیره خیر
بینداخت آن تابداده کمند
بترسید و سیر آمد از کارزار
برون کرد سر زان خمر تابدار^{۱۰)}
جهان دیده و نام بردار شیر
به بینی کنون موج دریای نیل

۱) P. کشته. 2) P. پرکار. 3) C. inserit duos vss. spurios:

یکی آنکه امروز من کاهلم سر از خواب دوشینه می نکسلم
و دیگر که این دیو ناسازگار بتن سهمناک است و چیره سوار

که ای P. 7) چنین گشت با P. 6) تهمتن. P. 5) ای. P. 4)

8) C. addit vs. spurium:

بمن باز ده زور لشکرشکن بمن دیو لشکر شکن بر شکن

9) P. زگردان. 10) Deest in P.

کمند و دل و زور و آهنگ^۱ من
 نه از نامداران و گزافکشان
 سپاهت سپارم با فراسیاب^۲
 که تا چند این بیم و تهدید و بند^۳
 چو باشد دهد بی گمان سر بیاد
 نه سامی نه گزلسف گردن کشی^۴
 بیاد آمدش گفته‌های کهن
 جگرخسته باز آید و روی زرد
 بد و نیل را داد دادن نکوست
 شب تیره بسند بگزر گران
 چه باشیم بر خیره چندی بیای
 دو پیل زیان و دو شیر^۵ نبرد
 که بشنید آوازش آن انجمن
 که دستش عنانرا نید کار بند
 چنین گفت کین روز روز بلاست
 زدو گوش ریزد همی بر برش
 تهمتن جهان آفرین را بخواند
 جهاندار و بی‌نا و پیر و دگر
 روانم بدان گیتی آباد نیست^۶

نگه کن کنون آتش جنگ من
 ازین پس نیایی ز شاهت نشان
 نه بینی زمین زین سپس جز^۲ بخواب
 ۱۳۲۰ چنین گفت زستم به پهلادمند
 ز جنگ آوران تیز گویا مباد
 تو گرچه دلیری و گر سرکشی
 چو بشنید پولادوند این سخن
 که هر کو به بیداد جویید نبرد
 ۱۳۲۵ گر از دشمنت بد رسد یا^۳ زدوست
 همان رستمست این که مازندران
 بدو گفت کای مرد جنگ آرمای
 بگشتند و از دشت بر خاست گرد
 عمودی بزد بر سرش پیلتن
 ۱۳۳۰ چنان تیره^۴ شد چشم پولادوند
 بی‌پچید ازان درد بر دست راست
 تهمتن بدان بد که مغز سرش
 چو پولادوند از بر زمین بماند
 که ای برتر از گردش روزگار
 ۱۳۳۵ گرین گردش جنگ من داد نیست

1) P. آهنگ. 2) P. ازین پس بزرگی. 3) C. inserit:

تنت را بدوزم به پیکان تیر نه بیند دگر چشم تو زال پیر

سامی نه ز آهن نه P. 5). که چندست ازین بیم و تهدید چند P. 4)
 خیره P. 8) چو پیل زیان این دو مرد P. 7) گر. 6) از آتشی
 9) In P. hunc vs. male sequitur vs. 1337 paululum mutatus.

و^۱ افراسیاب است بیدادگر
 روا نیست کر^۲ دست پولادوند
 که گر من شوم کشته بر دست اوی
 نه مرد کشاورز ونه^۳ پیشهور
 چنین گفت رستم^۴ به پولادوند
 دو دستت نیابد^۵ عنان سیاه
 چنین پاسخ آورد پولادوند
 بگفتند ویا یکدگر جنگجوی
 یکی خنجر آورد پولادوند
 به ببر بیان بر نبد کارگر
 چو تیغش برستم نیامد بکار
 غمی گشت پولاد ازان یل وسفت
 که این مردی ببر و خفتان جنگ
 سلیحی^۶ دگر پیش تا من همان
 چنین گفت رستم که این روی نیست
 نگردانم این آلت کارزار
 بگشتند بار دگر هر دوان
 تو مستان زمین زور و دست هنر^۷
 روان مرا بر گشائی^۸ زبند
 بایران نماند یکی جنگجوی
 نه خاک ونه کشور نه بوم ونه بر
 که از گرز گردان چه دیدی گزند^۹
 پیاده شو ای دیو و زنهار خواه
 کزین گرز بر من نیامد گزند
 زکینه بروی اندر آورده روی^{۱۰}
 زالماس با چاره ورنک و بند
 پر از خون شده دیورا زو جگر^{۱۱}
 بر آشفت دزخیم با روزگار
 دگر باره با رستم زال گفت
 بینداز واین مغفر تیره رنگ
 دگر پوشم و بیشت آیم دمان
 ره آب گردان بدین^{۱۲} جوی نیست^{۱۳}
 تونیز این^{۱۴} که داری هیدون بدار
 گر انمایه پولاد با پهلوان

1) P. 3. 252. 254. 2) P. 3. 252. 254. 3) P. 3. 252. 254. 4) P. 3. 252. 254. 5) C. 738. 739. 6) P. 3. 252. 254. 7) P. 3. 252. 254. 8) Pro hoc vs. et duobus sequentibus 1344 et 1345 in C. leguntur duo:

بر آورد پولاد تیغی بنفش بزد بر سر رستم تاجبخش
 به پولاد چینی نبد کارگر فرو ماند پولاد پرخاشخ
 آن. P. 11. 10) P. 10. 9) P. 9.

نیامدش گرز گران^۱ کارگر
بدو گفت پولاد جنگی نبرد
۱۳۵۵ گرت رای بیند^۲ چو شیر زبان
بکشتی بگردیم با یکدگر
بدان تا کرا بر دهد روزگار
بدو گفت کای دیو ناسازگار
همی همچو رویاه بند آوری
۱۳۶۰ بکشتی همی بند وافسن کنی
بدین^۳ بر نهادند هر دو سخن
که یاری نیاید کس از هر دو روی
ازان پس زاسپان^۴ فرود آمدند
بران ببر و خفتان پولاد بر
بکشتی پدید آید از مرد مرد
بکشتی به بندیم هر دو میان
بگیریم هر دو دوال کمر
که بر گردد آزرده از^۵ کارزار
بزخم دلیران نء پایدار
چه سودست هم سر به بند آوری
که تا چنبر از یال بیرون کنی^۶
یکی سخت پیمان فکندند بن
بجنگ دلیران پرخش جوی^۷
زمانی بر آسودگی^۸ دم زدند

کشتی گرفتن رستم و پولادوند

بکشتی گرفتن نهادند روی
۱۳۶۵ بپیمان که از هر دو رویه سپاه
میان سپه نیم فرسنگ بود
که پولادوند و تهمتن بهم
همی دست سودند بر یکدگر
دو گرد سرافراز و دو^۹ کینه جوی
بیاری نیاید کسی کینه خواه
ستاره نظاره بران جنگ بود
بر آویختند آن دو شیر دزم
گرفته دو جنگی دوال کمر

۱) P. نیامد سلیخ گران ۲) P. باشد ۳) P. که پیروز گردد ازان ۴) C. inserit vs. spurium:

بگفت و فرود آمد از پشت رخس دل دیو از بیم او گشت پخش

۵) P. برین ۶) In P. variat lectio:

که ناید ز لشکر یکی یار کس نخواهند یاری و فریادرس

۷) P. دو ۸) P. پیاده ۹) P. بگفتند و زاسپان

چو شیده بر ویال رستم بدید
 پدر را چنین گفت کین زورمند
 هم اکنون باین⁽²⁾ زور و این⁽³⁾ دست برد
 نبینی زگردان ما جز گریز
 چنین گفت با شیده افراسیاب
 برو تا به بینی که پهلادوند
 بترکی بیاموز و راهش نمای
 بگویش که چون او بزیر آوری
 چنین گفت شیده که پیمان شاه
 چو پیمان شکن باشی و تیز مغز
 تو این آب روشن مگردان سیاه
 بدشنام بگشاد خسرو زبان
 بدو گفت گر دیو پولادوند
 نماند برین رزمگه زنده کس
 عنان بر گرائید و آمد چو شیر
 نگه کرد پیگار دو مرد شیر⁽⁴⁾
 پهلاد گفت ای سرافراز شیر
 بخنجر جگرگاه او بر شکاف
 نگه کرد کیو اندر افراسیاب
 یکی باد سرد از جگر بر کشید
 که خوانی و را⁽¹⁾ رستم دیوبند^{۱۳۷۰}
 بخاک اندر آرد سر دیو گرد
 مکن خیره با چرخ گردان ستیز
 که شد مغز من زین سخن پر شتاب
 بکشتی همی چمن کند دست بند
 مگر پیلتن را در آرد ز پای^{۱۳۷۵}
 بشمشیر کن زان سپس داوری
 نه این بود با او بپیش سپاه
 نیاید ز پیگار تو⁽⁵⁾ کار نغز
 که عیب آورد بر تو بر عیبخواه
 بر آشفت و شد با پسر بدگمان^{۱۳۸۰}
 ازین مرد بدخواه یابد گزند
 ترا از هنرها زبان است و بس
 باوردگاه دو⁽⁶⁾ مرد دلیر
 خروشان چو رعد آن دو گرد دلیر⁽⁷⁾
 بکشتی گر آری مر⁽⁸⁾ او را بزیر^{۱۳۸۵}
 هنر باید از کار کرده⁽⁹⁾ نه لاف
 بدان⁽¹⁰⁾ خیره گفتار و چندین⁽¹¹⁾ شتاب

1) P. همی 2) P. بدان 3) P. و آن 4) P. زدست تو یك 5) P.
 رعد و بسادان دو دست C. 7) دو پیل مست C. 6) باوردگه زود
 بسایان, pro quo fortasse legendum est بسادان sed nescio quid significet
 و کار کردن P. 9) تو P. 8) 1368. coll. vs. بسودن terens a v.
 و چندان P. 11) بران P. 10)

جو بشکست پیمان همی بدگمان
 چه فرمان دهی کهترانرا بگویی
 بدان خیره گفتار و چندین^{۱)} شتاب
 بکشتی همی خنجر آموزش
 بکشتی گرفتن درنگی منم
 چنین دل بدو نیم باشد^{۲)} همی
 بخاک اندر آرم ز چرخ بلند
 دل من بخیره چه باید شکست
 ز پیمان یزدان همی بگذرد
 که او ریخت بر تارک خمیش خاک
 گرفت آن بر ویل جنگی نهنگ
 بسان چناری زجا در بکند
 همی خواند بر کردگار آفرین
 تبیره زنان بر گرفتند راه
 خروشیدن صنع و هندی درای^{۳)}
 ندارد بتن بر درست ایچ بند^{۴)}
 زخ او شده چون گل^{۵)} شنبلیله

بر انگیخت اسپ و بیامد دمان
 برستم چنین گفت کای جنگجوی
 ۱۳۶. نگه کن بکردار^{۱)} افراسیاب
 بیامد همی تا دل^{۲)} افروزش
 بدو گفت رستم که جنگی منم
 شمارا چرا بیم باشد^{۳)} همی
 هم اکنون سر ویل^{۴)} پولادوند
 ۱۳۷. وگر^{۵)} نیست این جنگترا زور دست
 گر آیدونکه این جادوی بی خرد
 شمارا ز پیمان شکستن چه باک
 وزان پس بیازید چون شیر چنگ
 یکی زور بنمود پولادوند
 ۱۴۰. بگردن بر آورد زد^{۶)} بر زمین
 خروشی بر آمد ز ایران سپاه
 بامر اندر آمد دم کره نای
 گمان برد رستم که پولادوند
 همی^{۷)} استخوان تنش بگسلید

1) P. male. دل تا. 2) P. به پیمان که. 3) P. چو جای بلا دید و جای. 4) P. باید. 5) P. باید. 6) P. دیو. 7) P. اگر. 8) P. وز. 9) P. inserit:

که پولادوند دست بی جان شده بران خاک چون مار پیدچان شده
 راست. P. 12. همه. P. 11. In C. transpositi sunt vs. 1403 et 1404. et post hunc vs. inserit duos vss., qui spurii videntur: چون

زتن دور ماندش روان و نوان برو چیره شد پهلوان جهان
 همی کرد رستم بهر سو نگاه امیدون بتوران و ایران سپاه

برخش دلیر اندر آورد پای
چو پیش صف آمد یل شیرگیر
گریزان بشد پیش افراسیاب
همه خرد در تن شده استخوان
فتاده دران خاک تیره دراز
تهمتن چو پولاد را زنده دید
دلش تنگتر گشت و لشکر^۴ براند
بفرمود تا تیر باران کنند
ز یک دست بیژن ز یک دست گویو
تو گفتی که آتش بر افروختند
بلشکر چنین گفت پولادوند
چرا سر همی داد باید بیاد
سپهرا به پیش اندر افکند و رفت

بماند آن تن ازدهارا بجای ۱۴۰۵
نگه کرد پولاد بر سان تیر^۱
دلش پر زخون و رخس پر زآب
چنان جسته از بیم رستم دوان^۲
زمانی شده هوش ازان رزم ساز^۳
همه دشت لشکر پراکنده دید ۱۴۱
جهان دیده گودرز را پیش خواند
هوارا چو ابر بهاران کنند
جهان دیده رقام و گرگین نیو
جهان را بخنجر همی سوختند
که بی تخت و بی^۵ گنج و نام بلند ۱۴۱۵
چرا کرد باید همی رزم یاد
ز رستم همی بند جانش بگفت

گریختن افراسیاب از رستم

چنین گفت پیران بافراسیاب
نگفتم که با رستم شوم^۷ دست
زخون جوانی که بد زان^۸ گزیر
که شد روی گیتی^۹ چو دریای آب
نشاید برین بوم ایمن نشست
بخستی دل ما به پیکان تیر ۱۴۲

۱) P. inserit vs. spurium :

زخاک اندر آمد ابر پشت زین تو گفتی همی در نوردد زمین

2) Deest in P. 3) In P. variat lectio huius vs.:

زمانی بشد هوش ازان رزم ساز بخفت از بر خاک تیره دراز

۴) P. لشکر. ۵) P. که مه بخت و مه. ۶) P. کشور. ۷) P. شور.

۸) P. نا.

بشد دیو پولاد و لشکر براند
 فزونیست بر گستان در سوار
 زمین پر ز خون و هوا^۱ پر ز قیر
 سپاه اندر آمد همه هم گروه
 چنین جنگ و بیگار و چندین غریو
 با جز رفتن از پیش او رای نیست
 گر اید و نکه گنجی بروی^۲ زمین
 خود و بیژگان^۳ سوی دریا بران
 همی^۴ دست ازان رزم کوتاه دید
 سوی چین و ماچین خرامید تفت
 زمین گشت بر سان ابر سپاه
 که نیزه مدارید و تیر و کمان
 هنرها زیلا و برز^۵ آورید
 که ناخچیر بیند به بالین خویش
 همی نیزه بر کوه بگذاشتند
 که از کشته جایی ندیدند راه
 گریزان برفتند بهری بر راه
 همه دشت تن بود بی دست و بال
 زمان هر زمان بهره^۶ هر^۷ کسست
 زمانی ز تریاک بهر آورد
 همه خوب کاری بافزون کنید

چه باشی که با تو کس ایدر نماند
 همانا کز ایرانیان صد هزار
 بپیش اندرون رستم شیرگیر
 زد ریا و دشت و بیلبان و کوه
 ۱۴۲۵ چو مردم نماند آزمودیم دیو
 چو رستم بیامد ترا پای نیست
 بباید شدن تا بدان روی^۸ چین
 سپهرا چنین صف کشیده بمان
 سپهبد چنان کرد کوراه دید
 ۱۴۳۰ درفشش بماندند^۹ و او خود برفت
 سپاه اندر آمد به پیش سپاه
 تهمتن با آواز گفت آن زمان
 بکشید و شمشیر و گرز آورید
 پلنگ آن زمان پیچید^{۱۰} از کین خویش
 ۱۴۳۵ سپه سر بر سر نعره بر داشتند
 چنان شد در و دشت آوردگاه
 برفتند یک بهره ز نهار خواه
 شد از بی شبانی رمه^{۱۱} تال و مال
 چنین گفت رستم که کشتن بسست
 ۱۴۴۰ زمانی همی بار زهر آورد
 همه جامه رزم بیرون کنید

خود اندر. P. 3. 1) پر دشمن هوا. 2) بباید رفتن بدریای. P. 260. 3) زیلای برز. P. 262. 4) بجای ماند. P. 262. 5) تو با و بیژگان. P. 262. 6) همه. P. 262. 7) زمان هر زمان بهره هر. P. 262. 8) بیژدیگر. P. 262. 9) زمه بی شبانی همه. P. 262. 10) گنجید. P. 262.

چه بندید دل در سرای سپنج^۱ که دارد گهی شاد و گاهی برنج^۲
 زمانی چو آهرمن آید بجنک زمانی عروسی پر از بوی ورنک
 بی آزاری و خامشی بر گزین که گوید که نفرین به از آفرین
 بجست اندران^۳ دشت چیزی که بود رسیم وزر و جامه^۴ نابسود ۱۴۴۵
 سراسر فرستاد نزدیک^۵ شاه غلامان واسپان و تیغ و کلاه^۶
 وزان^۷ بهره خویشتن بر گرفت همه افسر و مشک و عنبر گرفت
 به بخشید دیگر همه بر سپاه ز چیزی که بود اندران رزمگاه
 نشان خواست از شاه توران سپاه زهر سو بجستند بیراه و راه
 نشانی ندادند بر خشک و آب^۸ نه آگاهی آمد ز افراسیاب^۹ ۱۴۵۰
 همه جشنگاه و هم ایوان اوی بویرانی^{۱۰} آن نهادند روی^{۱۱}
 همه شهر آباد اورا بسوخت جهانی ز آتش همه بر فروخت

باز گشتن رستم بدرگاه شاه

زتوران زمین بر نهادند رخت سلیح گرانمایه و تاج و تخت^{۱۱}
 بسی گنجها را بجست و بیافت خود و لشکرش سوی ایران شتافت^{۱۲}
 شتر یافت چندان و چندان گله که از بارگی شد سپه بی گله ۱۴۵۵
 خروش آمد و ناله گاو^{۱۳} جرس بر کشیدند و روئینه خم^{۱۴}
 سوی شهر ایران نهادند زوی سپاهی بران گونه با رنگ و بوی

که دانا نداند سرش را P. 2) بندی دل اندر سپنجی سرای P. 1)
 فرستاد P. 5) ز دینار و از جامه P. 4) ببخشید ازان P. 3) ز پای
 از افراسیاب P. 8) ازان P. 7) و پیل سپاه P. 6) بهری بنزدیک
 نه بر کوه و هامن نه بر دشت و آب P. 9) Hic vs. et seq. 1452
 et C. legit hunc vs. post seq. 1455) و گنج و تخت P. 11) desunt in C.
 و هندی درای P. 14) کره نای P. 13) Deest in C. 12)

چو آگاهی آمد زرستم بشاه
 از ایران تبیره بر آمد بلبر
 یکی شادمانی بد اندر جهان ^{۱۴۹.}
 دل شاه شد چون بهشت برین
 بفرمود تا پیل بردند پیش
 جهانی بآیین شد آراسته ^۲
 همه یال ^۳ پیل از کران تا کران
 زافسر سر پیلان پر نگار ^{۱۴۹۰}
 بسی زعفران ^۴ و درم ریختند
 تهمتن چو تاج سرافراز دید
 فرود آمد و برد پیشش نماز
 گرفتش باغوش در شاه تنگ
 بسی ^۵ آفرین خواند شاه جهان ^{۱۴۷۰}
 بفرمود تا پیلتن بر نشست
 همی گفت چندین چرا ماندی ^۶
 بشه گفت رستم که ما یک زمان
 خروش آمد از شهر وز بارگاه
 که آمد خداوند گریل و کبر ^۱
 میان کهان و میان مهان
 همی خواند بر کردگار آفرین
 بجنید کیخسرو از جای خویش
 می ورود و رامشگران خواسته ^۲
 پر از مشک بود می و زعفران
 زگوش اندر آویخته گوشوار
 زبر مشک عنبر همی پیختند ^۳
 جهانی سراسر پر آواز دید
 بپرسید خسرو ز راه دراز
 چنین تا بر آمد زمانی درنگ
 بدان نامور پهلوان مهان ^۴
 گرفته همه راه دستش بدست
 که بر ما ز مهر آتش افشاندی ^۵
 نبودیم بی تو بدل شادمان ^{۱۱}

۱) Aliam formam offerunt lex. pers.; P. ویر. 2) P. بیاراستند.
 3) P. خواستند. 4) P. روی. 5) P. می و زعفران. 6) P. addit vs.
 spurium coll. vs. praecedente 1463: .

همه شهر آوای رامشگران نشسته زهر سو کران تا کران
 7) P. همی. 8) P. شیر دل پهلوان. 9) P. بران نامور. 10) P. ماند.
 11) P. inserit duos vss., qui spurii videntur: افشاند.

چو طوس و فربرز و گودرز و گویو
 چو رهام و شیدوش و گرگین نیو
 پس شاه ایران همی راندند
 زبر شان همی گوهرا افشاندند

زره سوی ایوان شاه^{۱)} آمدند
 نشست از بر تخت زره^{۲)} شهریار
 چو طوس و فریمز و گودرز و گئو
 سخن گفت^{۳)} کیخسرو از رزمگاه
 چنین گفت گودرز کای شهریار
 می و جام^{۴)} و آرام باید نخست
 نهادند خوان و بخندید شاه
 بخوان بر می آورد ورامشگران
 زافراسیاب و زیلادوند
 زخاقان و کاموس و از اشکبیس
 بدو گفت گودرز کای شهریار
 اگر دیو و شیر آید از ازدها
 هزار آفرین باد بر شهریار
 چنان شاد شد زین سخن تاجور
 چنین داد پاسخ که ای پهلوان
 کسی کش خرد باشد آموزگار
 ازین پهلوان چشم بد دور باد
 بدان نامور بارگاه آمدند
 بنزدیک او رستم نامدار^{۱۴۷۵}
 چو فرهاد و گرشاسپ و رهام نیو^{۵)}
 وزان رنج و پیگار^{۶)} توران سپاه
 سخنها درازست ازین کارزار
 پس آنگاه ازان کار پرسی درست
 که ناهار بودی همانا براه^{۱۴۸۰}
 بپرسش گرفت از کران تا کران
 زکشتی و از تاب داده کمند^{۷)}
 وزان لشکر گشن با پیل و کوس
 ز مادر نژاید چو رستم سوار
 زچنگ درازش نیابد رها^{۱۴۸۵}
 بویژه برین پهلوانامدار
 تو گفستی بکیوان بر آورد سر
 جهانبگیر و بیدار^{۸)} و روشن روان
 نگه دارش^{۹)} گردش روزگار
 همه زندگانش با^{۱۰)} سور باد^{۱۴۹۰}

۱) P. *contra rhythmum finalem*. 2) P. *male*. 3) In P. *variat lectio*:

فریمز و گودرز و رهام و گئو نشستند با نامداران نیو

4) P. *بپرسید*. 5) P. *بپیکار*. 6) P. *همی جام*. 7) C. *inserit*:

وزان رزمهائی که از پیش آن میان یلان بود و کندآوران

8) P. *دارد این*. 9) P. *توئی شیر بیدار*. 10) P. *در*.

بيودند يك هفته¹ با می بدست ازو شادمان تاج وتخت ونشست²
 سخنهاى رستم بناى ويرو بگفتند بر پهلوانى سرود

باز گشتن رستم بسيستان

تہمتن بيك ماه نزيك شاه همی بود با جام در پيشگاه
 وزان پس چنين گفت با شہريار کہ ای پر ہنر خسرو تاجدار
 ۱۴۹۵ جهاندار با دانش ونيكخوست وليکن مرا چہر زال آرزوست
 در گنج بگشاد شاه جهان زہرملہ چيزی کہ بودش نہان
 زياقت واز تاج وانگشتری زديبا واز جامہء بربری³
 پرستار با افسر وگوشوار صد اسپ وصد اشتر بزین وبيار
 طبقيہای زرین پر از مشک وعود دو نعلين زرین وجفتی عمود
 ۱۵۰۰ برو⁴ بافته گوہر شاہوار چنان چہن بود درخور نامدار
 بنزد تہمتن فرستاد شاه دو منزل همی رفت با او يراہ
 چو خسرو غمی شد زراہ دراز فرود آمد ويرو رستم نماز
 ورا کرد پدرود وزايران برفت سوي زابلستان خراميد تفت
 سراسر جهان گشت بر شاه راست هي گشت⁵ گيتی يران سان کہ خواست
 ۱۵۰۵ سر آوردم اين رزم کاموس نیز درازست ونفتاد ازو يك پشيز
 گر از داستان يك سخن کم بدی روان مرا جای ماتم بدی
 دلم شادمان شد زپولادبوند کہ نفزود بر بند پولاد بند
 کنون رزم اکوان زمين گوش دار کہ چہن بود با رستم نامدار⁶

P. 3) 1. تـخـت وجای نشست P. 2) 2. همی بود يك ماه P. 1) 3.
 4) P. 4) 4. بدو P. 5) 5. راند P. 6) 6. Deest in C.

داستان جنگ رستم با اکوان دیو

آغار داستان

تو بر کردگار روان و خرد ستایش گزین تا که اندر خورد
 ببین ای خردمند روشن روان که چون باید اورا ستودن توان
 همه دانش ما به بیچارگیست به بیچارگان بر بیاید گریست
 ایا فلسفهدان بسیارگوی نپویم براهی که گوئی بیوی
 سخن هیچ بهتر زتوحید نیست بناگفتن و گفتن ایزد یکیست ۵
 ترا هرچه بر چشم بر بگذرد بکنجد همی در دلت با خرد^۱
 تو گر سختهء راه سنجیده پوی نیاید به بن هرگز این^۲ گفتگوی
 بیک دم زدن رستی از جان و تن همی بس بزرگ آیدت خوشتن
 همی بگذرد بر تو ایام تو سرای جز این باشد آرام تو
 نخست از جهان آفرین یاد کن پرستش برین یاد بنیاد کن ۱۰
 کزویست گردون گردان بیای
 جهان پر شگفتست چون بنگری
 که جانت^۳ شگفتست و تن^۴ شگفت
 و دیگر که بر سرت گردان سپهر
 نباشی برین گفته همداستان
 خردمند کین داستان بشنود
 ولیکن چو معنیش یاد آوری

1) C. inserit vs. spurium:

چنان دان که یزدان نیکی دهش جز آنست وزین بر مگردان منش

2) P. وگر نه پرهیز ازین 3) P. نیک و بد 4) P. زوان پر 5) P. کند 6) P. شود

تو بشنو ز گفتار دهقان پیر اگرچه نباشد سخن دلیلی

خواستن خسرو رستم را برای جنگ اکوان دیو

سخن گوی دهقان چنین کرد یاد
۲. بیاراست گلشن بسان^{۱)} بهار
چو گودرز و چون طوس و چون گستم
چو گویو و چو رهام کارآزمای
بیاد شهنشاه خوردند جام
چو از روز یک ساعت اندر گذشت
۲۵ بشد پیش خسرو زمین بوسه داد
که گوی پدید آمد اندر گله
یکی نرّه شیرست گوی دژم
همان رنگ خورشید دارد درست
یکی بر کشیده خط از یال اوی
۳. سمندی بلندست گوی بجای
بدانست خسرو که آن نیست گور
و دیگر که خسرو جهان دیده بود
که آن چشمهء بد که اکوان دیو
که چوبان همی دارد آنجا گله
۳۵ بچوبان چنین گفت کین گور نیست
وزان پس بگردان چنین گفت شاه

که یکروز کیخسرو از بامداد
بزرگان نشستند با شهریار
چو برزین گرشاسپ از تخم جم
چو گرگین و خرّاد فرخنده رای^{۲)}
بمی خوردن اندر همه شادکام
بیامد بدرگاه چوبان ز دشت
چنین گفت با شاه فرخ نژاد
چو دیوی که از بند گردد یله
همی بگسلد یل اسپان زهم
سپهرش بزر آب گوی بشت
زمشک سیه تا بدنبال اوی
بگرد سرین و بدست و بیای
که بر نگذرد گور زاسپی بزور
ز کارآگهان نیز بشنیده بود^{۳)}
جهان گشت ازو پر فغان و غریو
بر آرامگه کرده بودش یله
بدانستم اکنون تو ایدر مایست
که ای پهلوانان^{۴)} با فرّ و جاه

۱) P. باغ. ۲) P. نیکی et C. inserit vs. spurium:

همه یاد شان رزم کاموس بود زخاقان و منشور و فرطوس بود

۳) C. omittit hunc vs. et duos seq. 33 et 34. ۴) P. نامداران

- گوى بايد اكنون چو شير زيان
نگه كرد خسرو بهر كس بسى
نشايست جز رستم زال كس
يكى نامه بنوشت پر مهر و داد
بدو گفت خسرو بفرخنده فال
شب و روز بليدت رفتن^۳ چو دود
درويش ده از من^۴ فراوان بهر
چو بر خواند اين نامه زان پس^۵ بگوى
يكى روى بنماي و خيز ايدر^۶ آي
برون رفت گرگين چو باد دمان
چو آمد بزابل بر نامدار
تهمتن چو بشنيد فرمان شاه
به بوسيد خاك از بر^۷ تخت اوى
چنين^۸ گفت شاه مرا خواستى
ميان^۹ بسته ام تا چه فرمان دهى
چو خسرو را ديد بنواختش
برستم چنين گفت كاي پهلوان
مرا روز فرخ بديدار تست
- زگردان كه بندد بدلين در^۱ ميان
نيامد زگردان پسندش كسى
كه باشد بدان^۲ كار فيادرس
زگردان بگرگين ميلاد داد^۴
ببر نامه من بر پرور زال
بزابلستان در^۹ نيابد غنود
بگويش كه بى تو مبدا سپهر
كه فر من از تست اى ناخجوى^۷
چو نامه بخوانى بزابل مپاي^{۴۰}
ويا همچو گورى^۹ كه ترسد زجان
بدو داد آن نامه شهريار^{۱۰}
گرازان بيامد بدان بارگاه
همى آفرين خواند بر بخت اوى
كنون آمدم تا چه آراستى^۵
كه جفت تو بادا مهي وبهي
بران خسروى گاه^{۱۱} بنشاختش
هميشه بزي شاد و روشن روان
همه بختم از جان بيدار تست

ببر. P. 4) بايد رفتن. P. 3) كه بود او بهر. P. 2) كمر بر. P. 1)
خيز اندر. P. 8) با رنگ وبوى. P. 7) نامه ما. P. 6) ما. P. 5)
male. 9) ويا چو گوزنى. P. 9) Pro hoc vs. in P. leguntur duo: 10)

چو نزديكىء زابلستان رسيد سپهر يلانرا پياده بديد
بنزديك او رفت و بردش نماز بپرسيد رستم زراه دراز
بر خويش بر تخت. P. 14) كمر. P. 13) بدو. P. 12) خاك پي. P. 11)

۵۵ یکی کار پیش آمد ای پیلتن
بفرمان من گر نداری تورنج
چنین گفت چوآن که گوری یله
چنان چون شنید او ز چوآن سخن
کنون ای تهمتن مرین^۱ رنج نیز
۶۰ برو خویشترا نکه دار ازوی
چنین گفت رستم که با بخت تو
چه دیو وجه شیر وجه^۲ نر ازدها
ترا خواستم زین بزرگه انجمن
به بندی میان از پی تاج و گنج
پدید آمد اندر میان گله
بگفت او برستم ز سر تا به بن
به پیگار^۳ بر خویشتن سنج نیز
مگر باشد آهر من کینه جوی
نترسد پرستنده تخت تو
ز شمشیر تیزم نیابد رها

جستن رستم دیورا

بهرون شد بنخچیر چون نره شیر
 بدشتی کجا داشت چوآن گله
 ۱۰ سه روزش^۵ همی جست از آن^۶ مرغزار
 چهارم بدیدش گرازان بدشت
 درخشنده زرین یکی باره بود
 بر انگیخت رستم تگاور^۷ ز جای
 چنین گفت کین را نباید فکند
 ۱۱ نبایدش کردن بخنجر تباہ
 بینداخت رستم کیانی کمند
 چو گور دلاور کمندش بدید
 کمندی بدست ازدهائی بزیر
 بدانجا گذر داشت شیم^۸ یله
 همی کرد بر گرد اسپان شکار
 چو باد شمالی یرو بر گذشت
 بچرم اندرون زشت پتیاره بود
 چو تنگ اندر آمد دگر شد برای
 ببايد گرفتن^۹ بخم کمند
 برینسانش زنده برم نزد^{۱۰} شاه
 همی خواست کارد سرش را به بند
 شد از چشم او ناگهان ناپدید^{۱۱}

نه شیر و نه دیو. P. 3) بیکیبار. P. 2) برستم چنین گفت کین. P. 1)
در. P. 6) روزی. P. 5) کزان سو گذر داشت دیو. P. 4) و نه
برینسان برم من بنزدیک. P. 9) گرفتش. P. 8) رخس دلاور. P. 7)
ro) C. inserit vs. spurium:

چو باد از خم خم رستم بجست بخائید رستم همی پشت دست

2) P. بیکبار 3) P. نه شیر و نه دیو

در. P. 6) روزی P. 5) . کزان

9) P. برينسان برم من بنزديك

چو باد از خم خم رستم بجست

۱) پرستم چنين گفت کين P.

سو گذر داشت دیو P. 4) ونه

7) P. رخش دلاور 8) P. ٹمفتش

10) C. insert vs. spurium:

بخائید، رستم همی پشت دست

بدانست رستم که این^۱ نیست گور
جز اکوان دیو آن^۲ نشاید بدن
زدانا شنیدم که این جای اوست
بشمشیر باید کنون چاره کرد
همانکه پدید آمد از دشت باز
کمان را بزه کرد و از باد اسپ
همان کو^۳ کمان کئی بر کشید
همی تاخت اسپ اندران پهن دشت
بآتش گرفت آرزو هم بنان^۴
چو بگرفتش از آب روشن شتاب
فرود آمد و رخس را آب داد
ز زین کیانیش^۵ بگشاد تنک
چراگاه رخس آمد و جای خواب

ابا او کنون چاره باید^۶ نه زور
ببایدش^۷ از باد تیغی زدن
شگفت آنکه^۸ بستانند از گور پوست
دوانیدن خون بران زر زرد
سپهد بر انگیخت آن تندتاز
بینداخت تیری چو آذر گشپ
دگر باره شد گور ازو ناپدید
چو یک روز و یک شب پرو^۹ بر گذشت
سر از خواب بر کوهه زین زنان
به پیش آمدش چشمه چون گلاب
هم از ماندگی چشم را خواب داد^{۱۰}
به بالین نهاد آن جناغ خدنگ^{۱۱}
نمدزین بیفکند در پیش آب^{۱۲}

انداختن اکوان دیو رستم را بدریا

چو اکوانش از دور خفته بدید
زمین گرد برید و بر داشتش
غمی گشت رستم چو بیدار شد

یکی^{۱۳} باد شد تا بدو در رسید
ز هامون بگردون بر افراختش
سر پر خرد^{۱۴} پر زنیمار شد

1) P. آن. 2) P. جوید. 3) P. این. 4) P. بپایستش. 5) P. شدش. 6) P. چون. 7) P. همان. 8) P. سه روز و سه شب همان. 9) P. addit vs., qui spurius videtur: تشنه و آرزومند نان. 10) P. ز زین از بر رخس. 11) P. پلنگ. 12) P. بتی. 13) P. بجنبید. 14) P. سر.

کمندش بباز و بر بیان تنش اندران تنک بسته میان

male. بتی. 12) P. پلنگ. 11) P. ز زین از بر رخس. 10) P. بجنبید. 13) P. سر.

ابا خویشتنی گفت دیو پلید
 ۹. دریغا دل وزور وایس یال من
 جهانی ازین کار گردد خراب
 نه گودرز ماند نه خسرو نه طوس
 بد آید^۴ جهانرا ازین کار من
 که خواهد ازین دیو واژونه کین
 ۱۰. چو رستم بجنبید بر خویشتن
 یکی آرزو کن که تا از هوا
 سوی آبت اندازم ار سوی کوه
 چو رستم بگفتار او بنگرید
 چنین گفت با دل گو پیلتن
 ۱۱. کنون هرچه گویمش جز آن کند
 گر ایدونکه گویم بدریا فکن
 بکوهم زند تا شوم ریز ریز
 یکی چاره بلید کنون ساختن
 چنین داد پاسخ که دانای چین
 یکی دام چونین^۱ مرا گسترید
 همان^۲ زخم شمشیر و گوپال من
 بر آید همه کام افراسیاب
 نه تخت و کلاه و نه پیل و نه کوس^۳
 چنین تیره کو کرد^۵ بازار من
 کس اورا نیاید همال چنین
 چنین گفت اکوان که ای پیلتن
 کجاست آید^۶ اکنون فکندن هوا^۷
 کجا خواهی افتاد دور از گروه
 تن اندر^۸ کف دیو واژونه دید
 که از چاره به نیست درم سخن^۹
 نه سوگند داند نه پیمان کند
 بکوه افکنند بدشهر اهرمن^{۱۰}
 بدان تا بر آید زمن رستخیز
 که رایش بآید انداختن
 یکی داستانی زدست اندرین

1) P. خونین. 2) P. چنین. 3) In C. transpositi sunt vss. 92 et 93.
 4) P. آمد. 5) P. تیره گون گشت. 6) P. کجا باید. 7) P. ترا et
 ed. Teh. روا, sed vera lectio est هوا significatione: voluntas, desiderium.
 8) P. جهان در. 9) In P. variat lectio huius vs.:
 10) Duo vss. 101 et 102 sic leguntur in P.:

گر اندازم گفت بر کوهسار تن واستخوانم نیاید بکار

10) Duo vss. 101 et 102 sic leguntur in P.:

اگر گویم اورا در آبم فکن زکام نهنگان بسانم کفن
 کنون با من این دیو واژونه تیز بکوه افکنند تا شوم ریز ریز

- که در آب هر کو بر آیدش هوش
 بماند بزاری روانش^{۱)} بجای
 بدریا نباید که اندازیم
 بکوهم در^{۲)} انداز تا ببر وشیز
 زرستم چو بشنید اکوان دیو
 بجائی بخوهم فکندنت گفت
 چو گفت این سخن دیو و ازونه خوی
 بدریای ژرف اندر انداختش
 همین^{۳)} کر هوا سوی دریا رسید
 نهنگان که کردند^{۴)} آهنگ اوی
 بدست چپ وپای کردی شنه^{۵)}
 زکارش نیامد زمانی درنگ
 اگر ماندی کس بمردی بیای
 بدان کاینچنین^{۶)} است گردنده دهر
 زدریا بمردی به یکسو کشید
 ستایش گرفت آفریننده را
 بر آسود و بگشاد بند از میان
 کمند و سلیحش چو بفکند^{۷)} نم
 بدان چشمه آمد کجا خفته بود
 به مینو نه بیند روانش سرش ۱۰۵
 خرامش نیاید بدیگر سرای
 کفن سینء ماهیان سازیم^{۸)}
 به بینند چنگال مرد دلیر
 بر آورد بر سان دریا غریو
 که اندر دو گیتی بمانی نهفت ۱۱۰
 ز دست آنکهی رستم جنگجوی^{۹)}
 چنان چون شنیدش دگر^{۱۰)} ساختش
 سبک تیغ تیز^{۱۱)} از میان بر کشید
 ببودند سر گشته از جنگ اوی
 بدیگر ز دشمن همی جست راه ۱۱۵
 چنین باشد آن کو بود مرد جنگ
 زمانه پی او نبردی ز جای
 گهی نوش بار آورد گاه زهر
 بر آمد بخشکی وهامون بدید
 رهانده از بد تن بنده را ۱۲۰
 بر چشمه بنهاد بیر بیان
 زره را بپوشید شیر دژم
 برو^{۱۲)} دیو بدگوهر آشفته بود

۱) P. هم ایدر. ۲) Deest in P. ۳) P. جکوه اندر. ۴) Pro hoc vs. in P. male repetitur vs. praecedens ۱۰۶ sic mutatus:

بزاری بمانی هم ایدر بیای خرامش نیایی بدیگر سرای
 ۵) P. همان. ۶) P. همان. ۷) P. چو دیدند. ۸) P. کین. ۹) P. کرد آشنه. ۱۰) P. بیدو. ۱۱) P. بیفکند. ۱۲) P. بدو.

نبد رخس رخشان دران مرغزار
 ۱۲۵ بر آشفت ویر داشت زین و لگم
 به پیداده همی رفت جویان شکار
 همه بیسه و آبهای^{۱)} روان
 گله‌دار اسپان افراسیاب
 دمان رخس بر بادپایان^{۲)} چودیو
 ۱۳۰ چورستم بدیدش کیانی کمند
 بمالیدش از گرد وزین بر نهاد
 نگامش بسر بر^{۳)} زد ویر نشست
 گله آن کجا بود یکسر^{۴)} براند
 گله‌دار چون بانگ اسپان شنید
 ۱۳۵ سواران که بودند با او بخواند
 گرفتند هر کس کمند و کمان
 که یارد بدین مرغزار آمدن
 پس اندر سواران برفتند^{۵)} گرم
 چورستم شتابندگانرا بدید
 ۱۴۰ بغرید چون شیر ویر گفت نام
 بشمشیر ازیشان دو بهره بکشت
 گریزان ورستم پس اندر دمان
 جهانجوی شد تند با روزگار
 بشد بر پی رخس ناشادکام^{۶)}
 به پیش اندر آمد یکی مرغزار
 بهر جای درآج و قمری نوان
 به بیسه درون سر نهاده بخواب
 میان گله بر کشیده غریو
 بیفگند و سرش اندر آمد به بند
 زیزدان نیکی‌دهش کرد یاد
 بران تیز شمشیر بنهاد دست
 بشمشیر بر نام یزدان بخواند
 سراسیمه از خواب سر^{۷)} بر کشید
 بر اسپ^{۸)} سرافراز شان بر نشانند
 بدان تا که باشد چنین بدگمان
 بنزدیک چندین سوار آمدن
 که بر شیر جنگی^{۹)} بدرند چرم
 سبک تیغ کین از میلان بر کشید
 که من رستم پیر دستان سام
 چو چوبان چنان دید بنمود پشت
 ببازو فگنده بزه بر کمان

۱) P. et addit vs. spurium: تا گله بام.

چنین است رسم سرای درشت گهی پشت زین و گهی زین پشت
 ۲) P. دیگر. ۳) P. در. ۴) P. مادیانان. ۵) P. بدو اندرون آبهای. ۶) P. شد آسیمه از خواب و سر. ۷) P. باسپ. ۸) P. گرفتند. ۹) P. گریزان و رستم پس اندر دمان
 contra metrum. که بر پشت آن شیر

آمدن افراسیاب بدیدار اسپان خویش وکشتن

رستم اکوان دیورا

چو باد از شگفتی هم اندر شتاب
 ابا باده ورود و گردان بهم
 بجائی که هر سال چوبان گله
 چو نزدیک آن مرغزاران رسید
 یکنایک خروشیدن آمد ز دشت
 ز خاک پی رخس بر سرکشان
 شتابان همی تاخت چوبان پیر
 چو چوبان بر شاه توران رسید
 که تنها گله برد رستم ز دشت
 ز ترکان بر آمد بسی گفتگوی
 بپوشید باید یکایک سلیح
 چنان⁷ خوار گشتیم وزار وزبون
 همی ننک⁸ این بگذرد بر گله
 سپهدار با چار پیل و سپاه
 چو گشتند نزدیک رستم کمان
 بریشان ببارید چون ژاله میغ
 چو افکنده شد شصت گمرد دلیر
 بدیدار اسپ آمد افراسیاب
 بدان تا کند بر دل اندیشه کمر
 بران دشت پیر¹ آب کردی یله^{۱۴۰}
 از اسپان و چوبان نشانی ندید
 همی اسپ بر اسپ بر میگذاشت^۲
 پدید آمد از دور پیدا نشان
 سراسیمه وزار و خسته به تیر^۳
 بگفت از شگفتی هر آنچه بدید^۴ ۱۵۰
 ز ما کشت بسیار و خود^۵ بر گذشت
 که تنها بدشت آمد این^۶ کینه جوی
 که این کار ما بر گذشت از مزیح
 که یک تن سوی ما گراید بخون
 نشاید چنین کار کردن یله^{۱۵۰}
 پس رستم اندر گرفتند راه
 ز بازو برون کرد و آمد دمان
 چه تیر از کمان و چه پولاد تیغ
 بگزر اندر آمد ز شمشیر و تیر^۶

این P. 4) Deest in P. 3) بر یکدگر بر گذشت P. 2) و آن P. 1)
 شگفتی بدو هر چه دید P. 5) et C. inserit vs. spurium: و پس P.

چو بشنید افراسیاب این سخن بدو تازه شد روزگار کهن

بگردار شیم P. 8) چنین P. 7) بچنک آمد آن P. 6)

۱۹. چهل دیگم از نامداران بکشت
ازو بستند آن چار پیل سپید
پس پشت شان^۱ رستم گزدار
همی گرز بارید همچون تگرگ
چو بر گشت وبر داشت پیل ورمه
۲۰. چو آمد گرازان بر چشمه باز
دگر باره اکوان بدو باز خورد
برستی زدیا وچنگ نهنک
ببینی تو اکنون همان روزگار
تهمتن چو بشنید گفتار دیو
۱۷. زفتراک بگشاد پیچان کمند
به پیچید بر زین وگرز گران
بزد بر سر دیو چون پیل مست
فرود آمد و آبگون خناجرش
همی خواند بر کردگار آفرین
۱۸. تو مر دیورا مردم بد شناس
هر آنکو گذشت از ره^{۱۰} مردمی
خرد کو^{۱۲} بدین گفتنها نگرود
گر آن^{۱۳} پهلوانی بود زورمند
گون خولن واکولن دیوش مخولن
غمی شد سپهدار وبنمود پشت
شدند آن سپاه از جهان ناامید
دو فرسنگ بر سان ابر بهار
همی چاک چاک آمد از خود وترگ
بنه هرچه آمد بچنگش همه
دل جنگ جوییش شده^۲ جنگ ساز
نگشتی بدو گفت سیر از نبرد
بدشت آدمی باز پیچان بچنگ^۳
که دیگر نجوئی همی کارزار^۴
بر آورد چون شیر جنگی غریو
بیفکنند^۵ و آمد میانش به بند
بر آهیخت^۶ چون پتک آهنگران
سر و مغز ویاش بهر در شکست^۷
بر آهیخت بیرید از تن^۸ سرش
کزو دید^۹ پیروزی روز کین
کسی کو ندارد زیزدان سپاس
زدیولن شمر مشمرش زادمی^{۱۱}
مگر نیک معنیش می نشنود
ببازو ستبر^{۱۴} و بیلا بلند
ابر پهلوانی بگردان زبان

آدمی همچو غران پلنگ P. 3) جنگجویان او P. 2) او. P. 1)
بیک زخم مغز P. 7) آورد P. 6) در افکنند P. 5) Deest in C. 4)
رهی P. 10) یافت P. 9) ببرید جنگی P. 8) سرش کرد پست
male. 11) P. مشمر از آدمی 12) P. گر. 13) Sic ed. Teh.; P. et
C. falso گوان. 14) C. قوی.

چه گوئی تو ای خواجهء سالخورد چشیده زگیتی بسی گرم و سرد ۱۸۰
 که داند که چندین نشیب و فراز به پیش آرد این روزگار دراز
 تک روزگار از درازی که هست همی بگذراند سخنهای ز دست^۱
 که داند کزین گنبد تیزگردد درو سر چند است و چندی نبرد

باز گشتن رستم بایران زمین

چو ببرید رستم سر دیو پست بران بارء پیل^۲ پیکر نشست
 به پیش اندر آورد یکسر گله بنه هرچه کردند ترکان^۳ یله ۱۸۵
 همی رفت با پیل و با خواسته وزو شد جهان یکسر آراسته
 زره چون بشاه آمد این آگهی که بر گشت رستم ابا^۴ فرهی
 از ایدر میان را بدان کرد بند که تا گور گیرد بخمر کمند
 کنون دیو و پیل آمدستش بچنگ^۵ بخشکیش پیل^۶ و بدریا نهنک
 نیابد^۷ گذر شیر از^۸ تبغ اوی همان دیو و هم مردم کینه جوی ۱۹۰
 پذیره شدن را بیاراست شاه بسر بر نهادند گردان کلاه
 درفش شهنشاه با کره نای ببردند با ژنده پیل و درای
 پذیره شدنش دمام سپاه بدان شادمانی جهاندار شاه
 چو رستم درفش سرافراز شاه نکه کرد کامد پذیره براه
 فرود آمد و خاک را داد بوس خروش سپاه آمد و بوق^۹ و کوس ۱۹۵

۱) P. یکسر. ۲) دران بارء کو. ۳) P. بشکند گردن پیل مست. ۴) P. بدین. ۵) P. بخشکی پلنک. ۶) P. male. ۷) P. نیامد. ۸) P. بر. ۹) P. male et inserit quinque vss., qui spurii videntur et describunt Rustemum et regem Persarum mutua salutatione se excipientes:

نهادش سر نامور را بخاک همی گفت ای خسرو تابناک
 به پیش یکی بندهء کبتری پذیره نیامد چو تو مهتری

پیاده شدندش زلشکر سران
 سر سرکشان مهتر تاج‌بخش
 وزانجا بایوان شاه آمدند
 بر ایرانیان بر گله بخش کرد
 ۲۰۰ فرستاد پیلان بر پیل شاه
 یکی^۱ هفته ایوان بیاراستند
 بمی رستم این داستان بر گشاد
 که گوری بخوبی ندیدم چنوی
 چو شمشیر بدرید بر تنش پوست
 ۲۰۵ سرش چون سر پیل و میش دراز
 دو چشمش سپید و لبانش سیاه
 بدان زور و آن تن^۲ نباشد هیمن
 سرش کردم از تن بخنجر جدا
 ازو ماند کیخسرو اندر شگفت
 ۲۱۰ بران که چنین^۳ پهلوان آفرید
 که مردم بود خود بکردار اوی
 همی گفت اگر کردگار سپهر
 شه‌ن‌شاه بر زین بیفشرد ران
 بفرمود تا بر نشیند برخش^۴
 گشاده دل و نیک‌خواه آمدند
 نشستند خویشتن رخس کرد
 که بر پیل شیران نگیرند راه^۵
 می ورود و رامشگران خواستند
 زاکوان همی کرد بر شاه یاد
 بدان یال و آن کتف^۶ و آن رنگ و بوی
 برو بر نبخشد دشمن نه دوست
 دهان پر زدند آنها چون گراز
 تنش را نشایست کردن نگاه
 همه دشت ازو شد چو دریای خون
 چو باران ازو خون شد^۷ اندر هوا
 چو بنهاد جام آفرین بر گرفت
 کسی این شگفتی بگیتی ندید^۸
 بمردی و بالا و دیدار اوی
 ندادی مرا بهره از داد و مهر

بویژه یکی بندهء کهتران
 برو آفرین کرد خسرو بمهر
 ندارد زمانه چو تو نیز یاد
 منم شاه را از نژاد کیان
 که با تیغ تو یار بلا سپهر
 همیشه بدی جان ما از تو شاد

۱) C. inserit vs. spurium :

تهمتین برخش اندر آمد چو کوه
 ۲) P. بدان سرفرازی. ۳) C. چو یک. ۴) C. خداوند تاج و خداوند گاه.
 ۵) P. چنان. ۶) C. ازو خون همی رفت. ۷) P. بدان زورمندی. ۸) P. ندید و شنید.

- نبودی بگیتی چنین کهترم
 دو هفته بران گونه بودند² بشاد
 سه دیگر تهمتن چنین¹ کرد رای
 مرا بویه زال سامست گفت
 شوم زود وآیم بدرگاه باز
 که کین سیاوش باسپ وگله
 در گنج بگشاد شاه جهان
 بیاورد ویر کرد جامی⁷ ز گنج
 غلامان رومی بزریں کمر
 زگسترندیها واز تخت عاج
 بنزدیک رستم فرستاد شاه
 یک امروز با ما ببايد بدن
 ببودند و خوردند باهم⁸ نبید
 دو فرسنگ با او بشد شهریار
 چو با راه رستم هم آواز گشت
 جهان پاک بر مهر¹⁰ او گشت راست
 برین گونه گردد همی چرخ پیر
 ازین کار اکوان سخن شد بسر
- که هزمان بدو بیل و دیو اشکرم¹
 زبگماز وز بزم³ کردند یاد
 که پیروز وشادان رود⁵ باز جای^{۴۱۵}
 چنین آرزورا نشاید نهفت
 بباید دگر⁶ کینه را کرد ساز
 نشاید چنین خوار کردن یله
 گرانمایه گوهر که بودش نهان
 بزر بافته جامه شاه پنج^{۴۲۰}
 پرستندگان نیز با طوق زر
 ز دیبا و دینار و پیروزه تلج^۳
 که این هدیه با خویشان بر براه
 وزان پس همی رای رفتن زدن
 بشبگیر جز رای رفتن ندید^{۴۲۵}
 بپدرود کردن گرفتار کنار
 سپهدار ازان جایگه باز گشت
 هی گشت گیتی بد انسان که خواست
 گهی چون کمان است و گاهی چو تیر
 ابا پهلوان رستم نامور^{۴۳۰} ^{۱۱}

چنان P. 4) رزم P. 3) خوردند P. 2) شکردن i. q. اشکردن 1)

male. بیاورد جامی پر از در P. 7) همی P. 6) که شادان و خرم شود P. 5)

دست P. 10) ببود و پییمود چندی P. 9) male. واز ضوق و تاج P. 8)

11) P. et C. inserit tres vss. spurios: رستم پهلوان پیر هنر P.

ستایش کنم ایزد پاک را که گویا و بینا کند خاک را

کنون^۱ رزم بیژن بگویم که چیست کزان رزم یکسر بیاید گریست

بموری دهد مالش نره شیر کند پشه بر پیل جنگی دلیر
 کنون زین سپس رزم بیژن بود بنزد گرازانش رفتن بود
 همی. C. ۱)

FIRDUSII
LIBER REGUM
QUI INSCRIBITUR
SCHAHNAME

**EDITIONEM PARISIENSEM DILIGENTER RECOGNITAM ET
EMENDATAM LECTIONIBUS VARIIS ET ADDITAMENTIS
EDITIONIS CALCUTTENSIS AUXIT NOTIS MAXIMAM
PARTEM CRITICIS ILLUSTRAVIT**

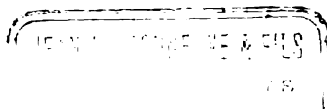
Joannes Augustus Vullers

**Medicinae et Philosophiae doctor literarum orientalium in Universitate Ludoviciana
Gissensi professor publicus ordinarius Magno Duci Hassiae a consiliis studiorum
sanctioribus ordinum Hassiaci Philippi magnanimi pro meritis eques
Russici St. Stanislai secundicerius Pontificii St. Sylvestri auratae
militiae nuncupati eques complurium eruditorum societatum
cum sodalis tum socius honorarius.**

TOMUS SECUNDUS.

**LUGDUNI BATAVORUM
SUMTIBUS E. J. BRILL**

MDCCLXXXIX.



PRAEFATIO.

In huius operis tomo secundo inde a pagina 870, qua tertium volumen editionis Parisiensis incipit et in ceteris, quae restant operis partibus, non omnes lectiones variantes, quae leviores sunt et minoris momenti, in notas recipere placuit, ne nostra editio fines transeat, quos nobis proposuimus. — Recensentes autem Firdusii poema epicum criticae inprimis exercendae rationem inire conati sumus, tum emendantes ea, quae a sermone Schahnamiano abhorrent, tum addentes versus genuinos et reiicientes eos, qui interiecti videntur, tum denique immutantes ipsum versuum ordinem in una alterave editione servatum.

Quo in libri nostri critica subtilitate castigandi studio si id quod verum et rectum est non semper statuimus, tamen ex utriusque editionis comparatione accurate instituta facile cognosci potest, editionem Calcuttensem multis quidem versibus insitiis abundare, sed omnino praeferendam esse editioni Parisiensi, quum non solum permultas lectiones offerat, quae meliores sunt et antiquiores, sed etiam sermo.

INDEX CAPITUM SECUNDI VOLUMINIS.

- دأستان سیاوش آغاز داستان 523
داستان ملایر سیاوش 524
زادن سیاوش از مادر 527
باز آمدن سیاوش ز زابلستان 529
وفات یافتن مادر سیاوش 531
عاشق شدن سودابه بر سیاوش 532
آمدن سیاوش بنزد سودابه 534
آمدن سیاوش بار دوم بشیستان 538
رفتن سیاوش بار سوم در شبستان 541
فریب دادن سودابه کاوس را 542
چاره ساختن سودابه وزن جادو 545
پرسیدن کاوس کار باچگانرا 547
گذشتن سیاوش بر آتش 550
بخش جان سودابه خواستن سیاوش از پدر 553
آگاهی یافتن کاوس از آمدن افراسیاب 555
لشکر کشیدن سیاوش 558
نامهء سیاوش بکاوس 560

nis antiqui simplicitate et elegantia revera excellat, ita ut eam ad primitivum poematis Firdusii exemplar proxime accedere sine ulla dubitatione confirmare possimus. Quae quum ita sint, in adornanda nostra editione Calcuttenses lectiones variantes fere semper nobis praeferendae visae sunt.

GISSAE mense Decembre MDCCCLXXVIII.

J. A. VULLERS.

- فرستادن افراسیاب پیران را در کشورها 624
 بنا کردن سیاوش سیاوش‌گرد 624
 آمدن پیران بسیاوش‌گرد 626
 فرستادن افراسیاب گرسیوز نزد سیاوش 629
 زادن فرود پسر سیاوش 630
 گفتار اندر گوی زدن سیاوش 632
 باز گشتن گرسیوز و بدگوئی کردن پیش افراسیاب 636
 باز آمدن گرسیوز بنزد سیاوش 641
 نامه سیاوش بافراسیاب 647
 آمدن افراسیاب بجنک سیاوش 648
 خواب دیدن سیاوش 650
 اندرز کردن سیاوش فرنگیس را 651
 گرفتار شدن سیاوش بدست افراسیاب 654
 زاری کردن فرنگیس پیش افراسیاب 660
 کشته شدن سیاوش بدست گوی 663
 رهانیدن پیران فرنگیس را 667
 اندر زادن کیخسرو 670
 سپردن پیران کیخسرو را بشبانان 673
 آوردن پیران کیخسرو را پیش افراسیاب 675
 باز گشتن کیخسرو بسیاوش‌گرد 678
 شکایت فردوسی از پیری خود 680
 آگاه شدن کاوس از کار سیاوش 681
 رسیدن رستم بنزد کاوس 681
 کشتن رستم سودابه را و لشکر کشیدن 684

- پاسخ نامهء سیاوش از کیکاؤس 561
 خواب دیدن افراسیاب وترسیدن 563
 پرسیدن افراسیاب موبد انرا ز خواب 565
 رای زدن افراسیاب با مهتران 567
 آمدن گرسیوز نزد سیاوش 569
 پیمان کردن سیاوش با افراسیاب 571
 فرستادن سیاوش رستمرا بنزد کاؤس 573
 پیلم دادن رستم کاؤسرا 575
 فرستادن کاؤس رستمرا بسیستان 578
 پاسخ نامهء سیاوش از کاؤس 579
 رای زدن سیاوش با بهرام وزنگه 582
 رفتن زنگه پیش افراسیاب 586
 نامهء افراسیاب بسیاوش. 589
 سپاه سپردن سیاوش ببهرام 591
 دیدن سیاوش افراسیابرا 596
 هنر نمودن سیاوش پیش افراسیاب 599
 رفتن افراسیاب و سیاوش بشکار 604
 بزن دادن پیران دختر خودرا بسیاوش 605
 سخن گفتن پیران با سیاوش از فرنگیس 607
 سخن گفتن پیران با افراسیاب 609
 عروسی فرنگیس با سیاوش 612
 کشوری دادن افراسیاب سیاوشرا 614
 ساختن سیاوش گنگ دژرا 617
 سخن گفتن سیاوش با پیران از بودنیها 620

- رفتن کیخسرو باصفهان 744
 رسیدن کیخسرو نزد کاوس 747
 سرکشی کردن طوس از کیخسرو 750
 خشم کردن گودرز با طوس 752
 رفتن گودرز و طوس پیش کاوس از بهر پادشاهی 753
 رفتن طوس و فریبز بدژ بهمن و باز آمدن کام نلیافته 757
 رفتن کیخسرو بدژ بهمن و گرفتن آنرا 758
 باز آمدن کیخسرو بفیروزی 761
 بر تخت شاهی نشانیدن کاوس خسرو را 763
 کیخسرو پادشاهی کیخسرو شصت سال بود آغاز داستان 764
 آفرین کردن مهتران کیخسرو را 766
 گردیدن کیخسرو گرد پادشاهی 768
 پیمان بستن کیخسرو با کاوس از کین افراسیاب 770
 شمردن کیخسرو پهلوانان را 775
 گنجها بخشیدن خسرو پهلوانان را 776
 فرستادن کیخسرو رستم را بزمین هند 782
 آراستن کیخسرو لشکر خود را 784
 گفتار اندر رفتن طوس بترکستان 792
 آگاهی یافتن فرود از آمدن طوس 796
 رفتن فرود و تخوار بدیدن لشکر 800 .
 آمدن بهرام بنزد فرود بکوه 803
 باز آمدن بهرام نزد طوس 807
 کشته شدن ریونیز بر دست فرود 809
 کشته شدن زراسپ از دست فرود 810

- کشتن فرامرز و رازادرا 686
- لشکر کشیدن سرخه به جنگ رستم 688
- لشکر کشیدن افراسیاب بکین پسر 693
- کشته شدن پیلسم بدست رستم 695
- گریختن افراسیاب از رستم 699
- فرستادن افراسیاب خسرو را بختن 701
- پادشاهی رستم در توران زمین هفت سال بود 703
- رفتن زواره بشکارگاه سیاوش 705
- ویران کردن رستم توران زمینرا 706
- باز رفتن رستم بایران زمین 708
- دیدن گودرز کیخسرو را بخواب 710
- رفتن گیو بتوران بجستن کیخسرو 712
- یافتن کیخسرو را 716
- رفتن گیو و کیخسرو بسیاوش گرد 720
- گرفتن کیخسرو بهزادرا 721
- رفتن فرنگیس با کیخسرو و گیو بایران 724
- گریختن کلباد و نستیه از بر گیو 725
- آمن پیران از پی کیخسرو 727
- جنگ پیران با گیو 730
- گرفتار شدن پیران در دست گیو 733
- رها کردن فرنگیس پیرانرا از گیو 735
- یافتن افراسیاب پیرانرا براه 737
- گفتگوی گیو با بازبان 740
- گذشتن کیخسرو از جیحون 741

- کشتن طوس ارزنکرا 880
- جنگ هومان با طوس 881
- جنگ دوم ایرانیان و تورانیان 887
- جادی کردن تورانیان بر سپاه ایران 891
- رفتن ایرانیان بکوه همان 895
- گرد کردن توران سپاه کوه همانرا 897
- آمدن پیران از پی ایرانیان بکوه همان 901
- شبیخون کردن ایرانیان 903
- آگاهی یافتن کیخسرو از کار سپاه 908
- بزن خواستن فریمز فرنگیس مادر کیخسرو را 912
- دیدن طوس سیاوشرا بخواب 916
- فرستادن افراسیاب خاقان و کاموسرا بیاری پیران 918
- آمدن خاقان چین بهمان 920
- رای زدن ایرانیان در کار خود 922
- آگاهی یافتن گودرز از آمدن رستم 923
- رفتن خاقان چین بدیدن لشکر ایران 927
- رسیدن فریمز بکوه همان 930
- رای زدن پیران با خاقان چین 932
- رزم کردن گئو و طوس با کاموس 935
- رسیدن رستم نزدیک ایرانیان 938
- لشکر آراستن تورانیان و ایرانیان 942
- رزم رستم با اشکبوس 947
- پرسیدن پیران از آمدن رستم 951
- لشکر آراستن تورانیان و ایرانیان 954

- جنگ طوس با فرود 811
 رزم گئو با فرود 814
 جنگ بیژن با فرود 818
 کشته شدن فرود 819
 کشتن جریره خود را 824
 لشکر کشیدن طوس بکلسه رود و کشته شدن پلاشان از دست بیژن 827
 بتنگ آمدن ایرانیان از باریدن برف 830
 گرفتن بهرام کبوده را 832
 رزم ایرانیان با تزاو 834
 آگاه شدن افراسیاب از طوس و سپاه او 838
 شبیخون کردن پیران بر ایرانیان 840
 باز خواندن کیخسرو طوس را 843
 درنگ خواستن فریمز از پیران در جنگ 847
 شکسته شدن ایرانیان بجنک ترکان 849
 باز گشتن بهرام بجستن تازیانه برزمگاه 857
 کشته شدن بهرام بر دست تزاو 860
 کشتن گئو تزاو را بکین بهرام 863
 باز گشتن ایرانیان بنزد خسرو 867
 پادشاهی کیخسرو داستان کاموس کشانی آغاز داستان 870
 خوار کردن خسرو طوس را 871
 آمرزش کردن خسرو ایرانیان را 873
 فرستادن خسرو طوس را بتوران 875
 پیغام پیران بلشکر ایران 877
 سپاه فرستادن افراسیاب بنزدیک پیران 878

- رزم پولادوند با گُیو وطوس 1035
 رزم رستم با پولادوند 1036
 کشتی گرفتن رستم و پولادوند 1040
 گریختن افراسیاب از رستم 1043
 باز گشتن رستم بدرگاه شاه 1045
 باز گشتن رستم بسیستان 1048
 داستان جنگ رستم با اکوان دیو آغار داستان 1049
 خواستن خسرو رستم را برای جنگ اکوان دیو 1050
 جستن رستم دیورا 1052
 انداختن اکوان دیو رستم را بدریا 1053
 آمدن افراسیاب بدیدار اسپان خویش و کشتن رستم اکوان دیورا 1057
 باز گشتن رستم بلیران زمین 1059
-

- کشته شدن الوا بدست کاموس 956
 کشته شدن کاموس بدست رستم 958
 داستان رستم با خاقان چین خبر یافتن خاقان از کشته شدن کاموس 960
 رفتن چنگیز با رستم 962
 فرستادن خاقان هومان را نزد رستم 964
 رای زدن پیران با هومان و خاقان 968
 آمدن پیران نزد رستم 971
 رای زدن تورانیان از جنگ ایرانیان 976
 سخن گفتن رستم با لشکر خویش 981
 لشکر آراستن ایرانیان و تورانیان 986
 سرزنش کردن رستم با پیران 988
 آغاز رزم 990
 رزم شنگل با رستم و گریختن شنگل 992
 رزم رستم با ساوه 995
 کشتن رستم چهار گهاتی 996
 گرفتار شدن خاقان 999
 شکسته شدن سپاه تورانیان 1004
 خواسته بخش کردن رستم 1005
 نامه نوشتن رستم بکیخسرو 1010
 پاسخ نامه رستم از کیخسرو 1013
 آگاهی یافتن افراسیاب از کار لشکر 1016
 جنگ رستم با کافور مردم ثیر 1019
 آگاهی یافتن افراسیاب از آمدن رستم 1026
 نامه افراسیاب بپولادوند 1031

CORRIGENDA.



Pag.		Pag.	
615	nota 4 leg. in C. pro in.	817	vs. 816 leg. دود pro درد.
731	vs. 889 leg. بگذرد pro بگذرد	928	» 1008 » اند » ند.
768	» 53 » پیلتن را » پیلتن را	1039	nota 7 » نتابد » بتاند



- رزم پولادوند با گئو و طوس 1035
 رزم رستم با پولادوند 1036
 کشتی گرفتن رستم و پولادوند 1040
 گریختن افراسیاب از رستم 1043
 باز گشتن رستم بدرگاه شاه 1045
 باز گشتن رستم بسیستان 1048
 داستان جنگ رستم با کوان دیو آغار داستان 1049
 خواستن خسرو رستم را برای جنگ اکوان دیو 1050
 جستن رستم دیورا 1052
 انداختن اکوان دیو رستم را بدریا 1053
 آمدن افراسیاب بدیدار اسپان خویش و کشتن رستم اکوان دیورا 1057
 باز گشتن رستم بایران زمین 1059
-

- کشته شدن الوا بدست کاموس 956
 کشته شدن کاموس بدست رستم 958
 داستان رستم با خاقان چین خبر یافتن خاقان از کشته شدن کاموس 960
 رفتن چنگش با رستم 962
 فرستادن خاقان هومان را نزد رستم 964
 رای زدن پیران با هومان و خاقان 968
 آمدن پیران نزد رستم 971
 رای زدن تورانیان از جنگ ایرانیان 976
 سخن گفتن رستم با لشکر خویش 981
 لشکر آراستن ایرانیان و تورانیان 986
 سرزنش کردن رستم با پیران 988
 آغاز رزم 990
 رزم شنگل با رستم و گریختن شنگل 992
 رزم رستم با ساوه 995
 کشتن رستم چهار گلهائی 996
 گرفتار شدن خاقان 999
 شکسته شدن سپاه تورانیان 1004
 خواسته بخش کردن رستم 1005
 نامه نوشتن رستم بکیخسرو 1010
 پاسخ نامه رستم از کیخسرو 1013
 آگاهی یافتن افراسیاب از کار لشکر 1016
 جنگ رستم با کافر مردم گیر 1019
 آگاهی یافتن افراسیاب از آمدن رستم 1026
 نامه افراسیاب بپولادوند 1031

- کشتن طوس ارزنکرا 880
 جنگ هومان با طوس 881
 جنگ دوم ایرانیان و تورانیان 887
 جادوی کردن تورانیان بر سپاه ایران 891
 رفتن ایرانیان بکوه همان 895
 گرد کردن توران سپاه کوه همانرا 897
 آمدن پیران از پی ایرانیان بکوه همان 901
 شبیخون کردن ایرانیان 903
 آگاهی یافتن کیخسرو از کار سپاه 908
 بزن خواستن فریمز فرنگیس مادر کیخسرو 912
 دیدن طوس سیاوشرا بخواب 916
 فرستادن افراسیاب خاقان و کاموسرا بیاری پیران 918
 آمدن خاقان چین بهمان 920
 رای زدن ایرانیان در کار خود 922
 آگاهی یافتن گودرز از آمدن رستم 923
 رفتن خاقان چین بدیدن لشکر ایران 927
 رسیدن فریمز بکوه همان 930
 رای زدن پیران با خاقان چین 932
 رزم کردن گیو و طوس با کاموس 935
 رسیدن رستم نزدیک ایرانیان 938
 لشکر آراستن تورانیان و ایرانیان 942
 رزم رستم با اشکبوس 947
 پرسیدن پیران از آمدن رستم 951
 لشکر آراستن تورانیان و ایرانیان 954

- جنگ طوس با فرود 811
 رزم گئو با فرود 814
 جنگ ییژن با فرود 818
 کشته شدن فرود 819
 کشتن جریره خود را 824
 لشکر کشیدن طوس بکسه رود و کشته شدن پلاشان از دست ییژن 827
 بتنگ آمدن ایرانیان از باریدن پرف 830
 گرفتن بهرام کبوده را 832
 رزم ایرانیان با تزاو 834
 آگاه شدن افراسیاب از طوس و سپاه او 838
 شبیخون کردن پیران بر ایرانیان 840
 باز خواندن کیخسرو طوس را 843
 درنگ خواستن فریبرز از پیران در جنگ 847
 شکسته شدن ایرانیان بکنک ترکان 849
 باز گشتن بهرام بجستن تازیانه بر زمناه 857
 کشته شدن بهرام بر دست تزاو 860
 کشتن گئو تزاو را بکین بهرام 863
 باز گشتن ایرانیان بنزد خسرو 867
 پادشاهی کیخسرو داستان کاموس کشانی آغاز داستان 870
 خولر کردن خسرو طوس را 871
 آموزش کردن خسرو ایرانیان را 873
 فرستادن خسرو طوس را بتوران 875
 پیغام پیران بلشکر ایران 877
 سپاه فرستادن افراسیاب بنزدیک پیران 878

- رفتن کیخسرو باصفهان 744
 رسیدن کیخسرو نزد کاؤس 747
 سرکشی کردن طوس از کیخسرو 750
 خشم کردن گودرز با طوس 752
 رفتن گودرز و طوس پیش کاؤس از بهر پادشاهی 753
 رفتن طوس و فریبرز بدژ بهمن و باز آمدن کام نلیافته 757
 رفتن کیخسرو بدژ بهمن و گرفتن آنرا 758
 باز آمدن کیخسرو بفیروزی 761
 بر تخت شاهی نشاندن کاؤس خسرو را 763
 کیخسرو پادشاهی کیخسرو شصت سال بود آغاز داستان 764
 آفرین کردن مهتران کیخسرو را 766
 گردیدن کیخسرو گرد پادشاهی 768
 پیمان بستن کیخسرو با کاؤس از کین افراسیاب 770
 شمردن کیخسرو پهلوانان را 775
 گنجها بخشیدن خسرو پهلوانان را 776
 فرستادن کیخسرو رستم را بزمین هند 782
 آراستن کیخسرو لشکر خود را 784
 گفتار اندر رفتن طوس بترکستان 792
 آگاهی یافتن فرود از آمدن طوس 796
 رفتن فرود و تخوار بدیدن لشکر 800
 آمدن بهرام بنزد فرود بکوه 803
 باز آمدن بهرام نزد طوس 807
 کشته شدن ریونیز بر دست فرود 809
 کشته شدن زراسپ از دست فرود 810

- کشتن فرامرز و رازادرا 686
- لشکر کشیدن سرخه با جنگ رستم 688
- لشکر کشیدن افراسیاب بکین پسر 693
- کشته شدن پیلسم بدست رستم 695
- گریختن افراسیاب از رستم 699
- فرستادن افراسیاب خسرو را بختن 701
- پادشاهی رستم در توران زمین هفت سال بود 703
- رفتن زواره بشکارگاه سیاوش 705
- ویران کردن رستم توران زمین را 706
- باز رفتن رستم بایران زمین 708
- دیدن گودرز کیخسرو را بخواب 710
- رفتن گیو بتوران بجستن کیخسرو 712
- یافتن کیخسرو را 716
- رفتن گیو و کیخسرو بسیاوش گرد 720
- گرفتن کیخسرو بهزادرا 721
- رفتن فرنگیس با کیخسرو و گیو بایران 724
- گریختن کلباد ونستیهن از بر گیو 725
- آمن پیران از پی کیخسرو 727
- جنگ پیران با گیو 730
- گرفتار شدن پیران در دست گیو 733
- رها کردن فرنگیس پیران را از گیو 735
- یافتن افراسیاب پیران را براه 737
- گفتگوی گیو با بازرگان 740
- گذشتن کیخسرو از جیحون 741

- فرستادن افراسیاب پیران را در کشورها 624
 بنا کردن سیاوش سیاوش گرد را 624
 آمدن پیران بسیاوش گرد 626
 فرستادن افراسیاب گرسیوز نزد سیاوش 629
 زادن فرود پسر سیاوش 630
 گفتار اندر گوی زدن سیاوش 632
 باز گشتن گرسیوز و بدگوئی کردن پیش افراسیاب 636
 باز آمدن گرسیوز بنزد سیاوش 641
 نامه سیاوش بافراسیاب 647
 آمدن افراسیاب باجنگ سیاوش 648
 خواب دیدن سیاوش 650
 اندرز کردن سیاوش فرنگیس را 651
 گرفتار شدن سیاوش بدست افراسیاب 654
 زاری کردن فرنگیس پیش افراسیاب 660
 کشته شدن سیاوش بدست گروی 663
 رهانیدن پیران فرنگیس را 667
 اندر زادن کیخسرو 670
 سپردن پیران کیخسرو را بشبانان 673
 آوردن پیران کیخسرو را پیش افراسیاب 675
 باز گشتن کیخسرو بسیاوش گرد 678
 شکایت فردوسی از پیری خود 680
 آگاه شدن گاوس از کار سیاوش 681
 رسیدن رستم بنزد گاوس 681
 کشتن رستم سوادبهر را و لشکر کشیدن 684

- پاسخ نامهء سیاوش از کیکاؤس 561
 خواب دیدن افراسیاب و ترسیدن 563
 پرسیدن افراسیاب موبدانرا ز خواب 565
 رای زدن افراسیاب با مهتران 567
 آمدن گرسیوز نزد سیاوش 569
 پیمان کردن سیاوش با افراسیاب 571
 فرستادن سیاوش رستمرا بنزد کاؤس 573
 پیام دادن رستم کاؤسرا 575
 فرستادن کاؤس رستمرا بسیستان 578
 پاسخ نامهء سیاوش از کاؤس 579
 رای زدن سیاوش با بهرام و زنگه 582
 رفتن زنگه پیش افراسیاب 586
 نامهء افراسیاب بسیاوش 589
 سپاه سپردن سیاوش ببهرام 591
 دیدن سیاوش افراسیابرا 596
 هنر نمودن سیاوش پیش افراسیاب 599
 رفتن افراسیاب و سیاوش بشکار 604
 بزن دادن پیران دختر خودرا بسیاوش 605
 سخن گفتن پیران با سیاوش از فرنگیس 607
 سخن گفتن پیران با افراسیاب 609
 عروسی فرنگیس با سیاوش 612
 کشوری دادن افراسیاب سیاوشرا 614
 ساختن سیاوش گنگ دژرا 617
 سخن گفتن سیاوش با پیران از بودنیها 620

INDEX CAPITUM SECUNDI VOLUMINIS.

- داستان سیاوش آغاز داستان 523
داستان مادر سیاوش 524
زادن سیاوش از مادر 527
باز آمدن سیاوش ز زابلستان 529
وفات یافتن مادر سیاوش 531
عاشق شدن سودابه بر سیاوش 532
آمدن سیاوش بنزد سودابه 534
آمدن سیاوش بار دوم بشبستان 538
رفتن سیاوش بار سیوم در شبستان 541
فریب دادن سودابه کاوس را 542
چاره ساختن سودابه وزن جادو 545
پرسیدن کاوس کار بچگانرا 547
گذشتن سیاوش بر آتش 550
بخش جان سودابه خواستن سیاوش از پدر 553
آگاهی یافتن کاوس از آمدن افراسیاب 555
لشکر کشیدن سیاوش 558
نامه سیاوش بکاوس 560

nis antiqui simplicitate et elegantia revera excellat, ita ut eam ad primitivum poematis Firdusii exemplar proxime accedere sine ulla dubitatione confirmare possimus. Quae quum ita sint, in adornanda nostra editione Calcuttenses lectiones variantes fere semper nobis praeferendae visae sunt.

GISSAE mense Decembre MDCCCLXXVIII.

J. A. VULLERS.

PRAEFATIO.

In huius operis tomo secundo inde a pagina 870, qua tertium volumen editionis Parisiensis incipit et in ceteris, quae restant operis partibus, non omnes lectiones variantes, quae leviores sunt et minoris momenti, in notas recipere placuit, ne nostra editio fines transeat, quos nobis proposuimus. — Recensentes autem Firdusii poema epicum criticae inprimis exercendae rationem inire conati sumus, tum emendantes ea, quae a sermone Schahnamiano abhorrent, tum addentes versus genuinos et reiicientes eos, qui interiecti videntur, tum denique immutantes ipsum versuum ordinem in una alterave editione servatum.

Quo in libri nostri critica subtilitate castigandi studio si id quod verum et rectum est non semper statuimus, tamen ex utriusque editionis comparatione accurate instituta facile cognosci potest, editionem Calcuttensem multis quidem versibus insiticiis abundare, sed omnino praeferendam esse editioni Parisiensi, quum non solum permultas lectiones offerat, quae meliores sunt et antiquiores, sed etiam sermo-

FIRDUSII
LIBER REGUM
QUI INSCRIBITUR
SCHAHNAME

**EDITIONEM PARISIENSEM DILIGENTER RECOGNITAM ET
EMENDATAM LECTIONIBUS VARIIS ET ADDITAMENTIS
EDITIONIS CALCUTTENSIS AUXIT NOTIS MAXIMAM
PARTEM CRITICIS ILLUSTRAVIT**

Joannes Augustus Vullers

*Medicinae et Philosophiae doctor literarum orientalium in Universitate Ludoviciana
Gissensi professor publicus ordinarius Magno Duci Hassiae a consiliis studiorum
sanctoribus ordinum Hassiaci Philippi magnanimi pro meritis eques
Russici St. Stanislai secundicerius Pontificii St. Sylvestri auratae
militiae nuncupati eques complurium eruditorum societatum
cum sodalis tum socius honorarius.*

TOMUS SECUNDUS.



**LUGDUNI BATAVORUM
SUMTIBUS E. J. BRILL**

MDCCLXXIX.

